[illegible] امامت هست	که بدین اصل کامل است ایمان
اصل پنجم نیست غیر معاد	یاد گیر و بدان طریق رشاد

در بیان تفصیل اصول خمسه گوید

گر بدانی تو معنی توحید	رو کنی سوی عالم تجرید
آفریننده جهان است یکی	هستیش واجب است و نیست شکی

در بیان صفات ثبوتیه گوید

ثبت ذات اوست ثبت صفات	حی و مدرک دگر قدیم بذات
عالم و قادر است بر همه چیز	متکلم مرید و صادق نیز

در ثنای حق سبحانه تعالی گو

خالق جن و انس و ارض و سما	صمد و واحد است بی همتا

در بیان صفات سلبیه گوید

نیست او را شریک ذات و صفات	نیست زاید صفات او بر ذات
کاره از فعلهای نازیبا	هست و بر وی حلول نیست روا
[illegible] عالم نیست	نیست محتاج و دیدنی هم نیست
نه مرکب نه جسم و نه مرئی است	نیست محتاج و جای حادث نیست
در مکان و جهت مدان او را	که بر او این صفات نیست روا

در بیان عدل او سبحانه گوید

عادل است و کمال عدل از وست	هر چه او می کند همه نیکوست
از قبایح منزه است مدام	کرد لعنت بر اهل ظلم تمام
همه اشیا بعدل اوست قوام	هیچکس را نمی کند گمراه

[illegible] تعلیم اول [illegible] بیان [illegible] تعلیم طفل [illegible] خدا [illegible] محال است [illegible] این عالم [illegible] خدا باشد [illegible] این عالم [illegible] انتظام عالم [illegible] تعلیم دوم اگر پرسند [illegible] لازم [illegible] چون خلق بندگان [illegible] خدا تعالی بفضل و کرم [illegible] در حق بندگان [illegible] تعلیم سوم [illegible] علیهم السلام [illegible] تعلیم چهارم اگر پرسند [illegible] کی جمع پیغمبران معصوم اند [illegible]

۲۸۹۸۷

نرسد ز و هیچ ذات ستم — نیست راضی

در بیان نبوت انبیا گوید

فهم و درک سخن بما داده — بعد ازان انبیا فرستاده

تا نمایند راه راست بما — که همه هادیند و راهنما

در بیان نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله گوید

نبی ما محمد عربی است — مکی و هاشمی و مطلبی است

بخدا هادی ره دین است — بصفت خاتم النبیین است

راه او نی خلاف راه خدا است — شرع او ناسخ شریعتها است

معجزات نبی فراوان است — یکی از معجزات قرآن است

در بیان امامت امامان گوید

بعد سلطان انبیا امام — شاه مردان علی علیه سلام

هر چه پیغمبر از خدا آورد — از ره علم او بما آورد

در ره دین امام بر حق اوست — مصطفی را وصی مطلق اوست

ولدش حضرت امام حسن — هادی است بعد او بی ظن

بعد او حضرت امام حسین — چون پدر هست هادی ثقلین

بعد ایشان علی زین عباد است — که علی لکل قوم هاد

هست دیگر محمد باقر — هادی خلق اول و آخر

بعد او هست جعفر صادق — حجت حق براستی ناطق

بعد او هست [illegible] ظم — در نظام امور دین ناظم

هادی هشتمین امام رضاست — هر چه خواهد [illegible] رهنمای [illegible]

[illegible]

بعد ایشان محمد است تقی | هست بعد از تقی علی نقی
بعد از آن عسکری است شاه انام | باز مهدی علیه الف سلام
این امامان که کرده معلوم | همه هستند چون نبی معصوم
نیست ممکن که سر زند زیشان | در همه عمر زلت و عصیان
فعل ایشان بسهو و نسیان نیست | هیچ نقصان بروا ایشان نیست

در بیان معاد گوید

جهد کن معنی معاد بدان | تا شود بر تو مشکلات آسان
کردگار جهان بود قادر | بر همه خلق اول و آخر
چون بمیرند زنده گرداند | مومن آنکس بود که این داند

بعد اتمام اصول خمسه در بیان طهارت گوید

از طهارت کنون سخن بشنو | چون شدی پاک راه دین میرو
آن طهارت که هست پاکی از او | اسم غسل و تیمم است و وضو

در بیان موجبات وضو گوید

[illegible] بهر وضو | می شناس و مباش غافل از او
بول و غایط شناس و دیگر باد | که برون آید از ره معتاد
خواب کان منع چشم و گوش کند | آنچه نقصان عقل و هوش کند
استحاضه است و نیز حیض و نفاس | مس میت از این قبیل شناس
در حدث جزم و در طهارت شک | شک در اخری و جزم در هر یک

در بیان شمار واجبات گوید

واجبات وضو دوازده است | گر بدانسته ترا گنه است

ونافعی از شافعی نیست
یعنی از راویان ایشان روایت مذهب ایشان
بایشان رسیده همین قسم طرق مذهب ایشان
راویان اهلبیت بما رسیده و انحصار نجات از
اهلبیت بموجب ارشاد پیغمبر صلی الله علیه و آله که در میان شما
دو چیز میگذارم قرآن و اهلبیت خود را اگر این هر دو را
نیشوند با هم رسید زیان همین قسم در کتاب فریقین با
مذکور است اگر گویند این هر دو دست زنید نجات یابید
همین احادیث
وارد شده مثل اصحابی کالنجوم و احادیث در شان صحابه نیز
نقل میکنند متفق علیه نیست و در صورت صحت حدیث
مراد از متابعت صحابه آن اصحاب اند که در امور دینی
تابع اهلبیت پیغمبر بوده و دیگر آنکه از صحابه امری
واقع شده که متابعت ایشان در آن ام حرام
گشته بخلاف اهلبیت که از ایشان امری بوقوع نیامده
که متابعت ایشان در آن حرام باشد دیگر آنکه صحابه
معصوم نبوده بلکه کسی که خود خاطی و عاصی باشد دیگری
چگونه از خطا و گناه نگاه دارد معصوم حضور اخفته
نمی کند بدان این نظر است که نجات بمتابعت
غیر معصوم حاصل نیست بعلم
اگر بسند از خلفای پیغمبر

نیت است و بحکم آن بودن | غیر مغصوب هم مکان بودن
آب پاک و مباح بودن آن | بعد از آن روی شستن بدان
پس غسل سر از محل رستن موی | تا ذقن باشد در درازی روی
آنچه ابهام گیرد و وسطی | صدر روی تو باشد از پهنا
از مرافق دو دست خویش بشوی | تا سر انگشت را عکس مپوی
مسح سر چون کنی و مسح دو پای | مسح پا نه بغسل پای مپای
غسل پا فعل سنیان باشد | هر که پا شست [illegible]
نه رسد از جهالت آسیب | گر موالات دانی و ترتیب
مسح کن پای راست را اول | بعد از آن پای چپ مباش دغل
بعد اجرای آب بر اعضا | نشو مباشر بنفس خود تنها

در بیان تحقیق غسل گوید

گر بغسل جنابت آری روی | بدن خویش را تمام بشوی

در بیان غسل ارتماسی گوید

آری ار غسل ارتماس بجای | بعد نیت [illegible] آب در آی
غسل باشد روا چو نیت ما | شد مقارن [illegible]

در بیان غسل ترتیبی و واجباتش گوید

غسل ترتیب گر کنی ای دل | مشو از واجبات آن غافل
بعد نیت بشو سر و گردن | نیمه راست و آنگهی ز بدن
بعد آن نصف [illegible] | عورتین را بهر دو جا بشوی
پس بغسل سرای نکو کردار | نیت غسل را مقارن دار

[illegible]

آب پاک و مباح پیدا کن | در مکان مباح ما وا کن

هست ترتیب واجب ای سرور | واجباتش دوازده بشمر

بعد تخلیل ای ذوی الافهام | منع کردن حدث در این هنگام

بعد اجرای آب ای مختار | شو مباشر بنفس خود در کار

در بیان شمار غسلهای واجب گوید که چند اند

شش بود غسل واجب ای عاقل | بشنو از من مباش از آن غافل

هست غسل جنابت و دیگر | غسل حیض و نفاس ای سرور

چارمین غسل استحاضه بود | وانگه آن زن که راه شرع رود

پنجمش غسل مس میت دان | غسل میت مباش غافل از آن

در بیان کیفیت تیمم می گوید

در مکان تو گر نباشد آب | از پی آب هر طرف بشتاب

چون نیابی شنو ز بنده سخن | وقت داخل چو شد تیمم کن

شد تیمم بدل ز غسل و وضو | واجباتش همین بود ده و دو

زد [illegible] ای مسح سر است | زدنی از برای مسح دو دست

مسح پیشانی | تا باعلای انف گردانی

بعد از آن مسح پشت دست نمود | وانگه آن کس که راه شرع رود

لیک از بند تا سر انگشتان | مسح باید کشید نیک بدان

از کف دست مسح دست بیار | باز ترتیب را نگه میدار

مسح کن دست راست را اول | بعد از آن دست چپ مباش غافل

خاک پاک و مباح می باید | در مکان مباح می شاید

امام غایب مثل فایده آفتاب در ابر است ... فایده بمردم برسد چنانکه فایده ...

تعلیم ششم اگر پرسند در مادر و پدر پیغمبران و اوصیا ایشان چه اعتقاد داری بگو که همه موحد بودند و مشرک نبودند اگر گویند که در حق آذر بت پرست پدر حضرت ابراهیم علیه السلام چه میگویی بگو که در اصل آذر عم کلان حضرت ابراهیم بود ... [illegible]

از موالات هم مشو غافل / تا طهارت ترا شود حاصل
بعد تخلیل انچه نابغ آب / باشدت در وضو که هست ثواب

در بیان نجاسات گوید

ده بود ای پسر نجاست نیز / دفع کن تا شوی ز اهل تمیز
آب انگور چون برارد جوش / منی و خون بدفع آنها کوش
سگ و خوک است و میت و کافر / غایط و بول مایع و مسکر

در بیان مطهرات گوید

قسمهای مطهرات ده است / گر بدانی ترا نجات ده است
انقلاب است و انتقال بدان / آب و خاک زیاده و نقصان
آتش و استحاله و اسلام / آفتاب است ای بلند مقام

در بیان افعال نماز گوید

فعلهای نماز ای عاقل / هشت باشد مباش زان غافل
نیت است و ز بعد آن تکبیر / قرائت است و قیام یادگیر
هست پنجم رکوع فرض انام / هم سجود و تشهد است و سلام

در بیان ارکان نماز گوید

لیک از انجمله پنج ارکانند / اهل اسلام یک بیک دانند
هست تکبیر و سجده بین و قیام / نیت و بار رکوع گشت تمام

در بیان عدد رکعات نماز گوید

عدد رکعت نماز بدان / تا شود صورتش بر تو عیان
صبح دو شام سه عشا است چهار / ظهر و عصر است در عدد هم چار

از حضرت امام حسن یعنی ... علیه السلام تا حضرت امام مهدی ... [illegible]
یا علی حربک حربی و سلمک سلمی ... [illegible]
فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله ... [illegible]

هفده اند حضر بود ایجان | یازده در سفر نکو میدان

در بیان طریق نماز گزاردن میگوید

چون طهارت ترا میسر شد | بدن و جامهات مطهر شد

فعلهای نماز دانستی | فرق از یکدگر توانستی

جهت قبلهات چو شد ظاهر | خیز و فکر نماز کن آخر

رو بدرگاه کبریا آور | روش بندگی بجا آور

بر مصلای پاک گیر قرار | از گناهان خود کن استغفار

بانگ و قامت بگو برای نماز | بعد از آن در خلوص آیه بساز

در بیان نیت نماز گزاردن گوید

نیتی کن بغایت اخلاص | که شوی از خودی خویش خلاص

بعد تکبیر در قرائت کوش | معنیش را بفهم و باش بهوش

مطمئن باش در قیام و رکوع | با دل و جان بخضوع و خشوع

در بیان تذکره رکوع میگوید

ذکر مشهور در رکوع بگوی | عارفانه رضای حق میجوی

در بیان تحقیقات سجده گوید :

چون نهی در نماز سر بسجود | از برای عبادت معبود

هفت اعضای سجده هین بشناس | که بنای نماز راست اساس

هر دو کف های دست و پیشانی | هر دو زانو است تا یقین دانی

دو سر انگشت پا بود دیگر | کش از نکتههای شارع سر

عضوها را بجای خویش تمام | [illegible] بود گیر آرام

کافر نشدم و از دوست آزرده نشدم ... انچه که دوستی اهل البیت از کتب فریقین معلوم ... آنرا دوست داشتم اما قول او در تفاسیر فریقین مسطور است که در شأن نزول این آیه است و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا ان ذلکم کان عند الله عظیما ان تبدوا شیئا او تخفوه فان الله کان بکل شیء علیما ... در سوره احزاب واقع است و در جزو بیست و دوم و سیپاره در بیان ... گفت که اگر پیغمبر بمیرد من عایشه را نکاح کنم ... این آیه نازل شد ... [illegible]

ذکر سبحان ربی الاعلی | وبحمده بگوی ای دانا
سر منه جز برانچه باشد پاک | خاک یا انچه رسته است از خاک
انچه پوشند یا خورند انام | سجده بروی بود حرام حرام
به تشهد دگر گشای زبان | دو شهادت بگوی از پی آن
صلوات رسول و آل رسول | گوی بر صورتی کنند مقبول

در بیان سلام گوید

به سلام از نماز بیرون آی | بعد از ان ورد خویش آر بجای

در بیان اوراد تعقیبات می گوید

چون بتعقیب لب گشائی باز | خوب تر آن بود که بعد نماز
انچه تعیین نمود شیخ علی | آن بخوانی که باشدت اولی
هیچ تسبیح نیست ای دانا | به ز تسبیح حضرت زهرا

در بیان منافیات نماز گوید

بشنو اکنون منافیات نماز | ای که درمانده براه نیاز
انچه باطل شود طهارت از ان | باطل از وی [illegible]
همگی هست بست و پنج از دا | لیکن تو حصاش کم و نه زیاد
پشت بر قبله ار نماز کنی | باطل است هرچه با نیاز کنی
پیش و قسم ار کنی نماز بدان | آن نماز است ظاهر البطلان
شک اگر در دو رکعت اولی است | باطل است آن نماز و رکن اولی
شک بود مبطل و الما صلاح | انچه آن در نماز شام و صباح
گر لباس و مکان بود مغصوب | کی شود حاصلت بدان مطلوب

هست فعل کثیر هم مبطل — چون سکوت طویل پر مخل

بی تقیه اگر به بندی دست — باطل است آن و ناپسند عمداً

ور نجس باشدت بدن زنهار — تا نشوئی مشو نماز گذار

گر کنی اکل و شرب هم عمداً — باطل است آن نماز نیست روا

جز دعا در نماز و قرآن هم — گر دو حرف است مبطل است اهم

گر تو از قبله رو بگردانی — باطل است آن نماز تا دانی

ور شود واجبی زیاده و کم — همچو تطبیق و کشف عورت هم

مبطل است ار کند کسی عمداً — جهد کن تا شوی ز جهل رها

گریه از بهر دنیوی است مخل — هست عمداً چو قهقهه مبطل

عدم حفظ رکعت و پس از آن — کم نمودن چو رکنی از ارکان

رکعتی کم شود و گر چه زیاد — بعد فعل مخل نمودن یاد

پس نمودن زیاد رکعت آن — مطلقاً مبطل نماز بدان

عدم حفظ اولین و بلوغ — قول صدق است و نیست هیچ دروغ

پس بقولی نداد ن فرض است — با لقا چنا که مانع فرض است

در بیان شکیات نماز می گوید

صورت شک به نزد اهل یقین — انچه واجب شود کند تعیین

گر میان دو و سه تو داری شک — بعد اکمال سجدتین بی شک

بر سه رکعت بنا بکن بقیام — کن یکی یا دو در قعود تمام

گر ترا شک میان سه و چهار — می شود بر چهار را بدار

پس دو رکعت نشسته یا یکیا — ایستاده گزاری ای برنا

و با جر از ام این زنان را مسلم مگر عایشه و حفصه را که این مرد و دو فقط بودند و شرف زوجیت پیغمبر از ایشان ساقط شد بسبب نفاقی که داشتند اگر گوید چه دلیل که ایشان منافقه بودند گوئیم نفاق عایشه از دشمنی علی و نفاق از افشای راز پیغمبر ظاهر شد اگر استبعاد گویند که می تواند شد که زنهای پیغمبر منافق بوده باشند گوئیم استبعادی ندارد زیرا که زن نوح و لوط پیغمبر منافق بوده اند

تعلیم پسر در فهم اگر از او پرسند که اصول دین مذهب تو چیست بگو مذهب شیعه امامیه چند اند بگو پنج نخست اول توحید یعنی خدا را یکی دانستن و شریکی ندارد دوم عدل یعنی خدا عادل است و ظالم نیست سیوم نبوت یعنی جمیع پیغمبران از حضرت آدم تا حضرت محمد خاتم الانبیا رسولان خدا بودند و امت محمدیم چهارم امامت یعنی اوصیای جمیع پیغمبران بعد از پیغمبر و هدایت کننده امت بودند و وصی پیغمبر ما علی ابن ابیطالب علیه السلام که امام برحق و خلیفه و جانشین بلافصل است و باقی یازده امامان مثل جد خود معصوم اند از اول عمر تا آخر پنجم معاد یعنی اعتقاد داریم بر اینکه بعد

شک بود گر میان دو و چهار — کن بنا بر چهار ای دلدار
بعد اتمام آن نماز بخوان — ایستاده دو رکعت بیجانان
در میان دو و سه و چهار — بعد اکمال سجدتین با چار
کن بنا بر چهار و گوی سلام — پس دو رکعت گزار حال قیام
هم دو رکعت نشسته آر بجای — منه از حکم شرع بیرون پای
در میان چهار و پنج هر یک — میشود حکم هر یکی بشک
بعد اتمام آن دو سجده سهو — هست کن احتیاط آن لی لیو
و چنین شک پس از رکوع — کن تمام احوط آنکه حال خضوع
آوری سجدتین سهو بجای — هم نماز خودت اعاده نمای
گر چنین شک بخاطر آید — بعد تو پیش از رکوع شد ظاهر
هست آن شک میان سه و چهار — اضطرابا اگر نشسته یا که بپای
هر که این نسخه را کند تلقین — پا گذارد به شاه راه یقین
حافظی نظم کرد این ابیات — در بهشتش خدا دهد درجات

بسم الله الرحمن الرحیم

در حدیث معتبر از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما منقول است که چند چیز است که کردن آنها میراث غلبه فراموشی است خوردن سیب ترش و گشنیز و پنیر و نیم خورده موش و بول کردن در آب ایستاده و خواندن نوشته قبرها و راه رفتن در میان دو زن و شپش زنده انداختن و حجامت کردن در گودی گردن و از حضرت امیر المؤمنین

بحوله و قوته این نسخه جامع عباسی پنج باب در بیان مسائل طهارت و نماز و روزه و زکوة و حج طبع نموده بملاحظه مشتاقان قدردانان آورده و بر حاشیه این نسخه ترجمه الصلوة و رساله اختیارات ماه و هفته و اختیارات کسوف و خسوف و غره محرم و بر حاشیه باب حج فضیلت زیارات چهارده معصوم علیهم السلام وغیره و زیارات شش معصوم علیهم السلام که مدفن خاص در مدینه طیبه است طبع گردید انشاء الله تعالی عنقریب پانزده باب جامع عباسی بقیه نیز بنظر انور خواهد رسید

جامع عباسی پنج باب در مسائل

[illegible]

در مطبع ذو الفقار حیدری حاجی حسن علی و میرزا جعفر علی کربلائی

در وزیر گنج طبع گردید

وبه نستعين

جامع عباسی

بسم الله الرحمن الرحيم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى اَشْرَفِ الْاَوَّلِينَ وَالْاٰخِرِينَ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَعَلِيِّ ابْنِ اَبِيطَالِبٍ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَاَفْضَلِ الْوَصِيِّينَ وَاَوْلَادِهِمَا الْاَئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ اما بعد چون توجه خاطر ملکوت ناظر اشرف اقدس کلب آستان علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان که اسم اشرفش از بیان خلد الله ملکه مستغنی است پیوسته و ظاهر است با نتشار مسائل دینی و اشتهار معارف یقینی مصروف و معطوف است و اراده خاطر اقدس آنست که جمیع شیعیان و غلامان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عارف بمسائل دین مبین و واقف بر احکام حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باشند لهذا امر اشرف اقدس عز صدور یافت که این بنده دعاگو بهاء الدین محمد عاملی ترتیب نماید که مشتمل باشد بر مسائل ضروری وضو و غسل و تیمم و نماز و زکوة و خمس و روزه و حج و جهاد و زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و ایام مولود ایشان و مسائلی که اغلب اوقات بآن احتیاج واقع میشود مثل مسائل وقف و تصدق و بیع و نکاح و طلاق و نذر و کفاره دادن و بنده آزاد کردن و مقدار خونبهای آدمی و خونبهای زخمی که بشخصی زنند و آدابی که از ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده در باب طعام

ترجمة الصلوة

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة ...

خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن و شکار کردن و امثال آن امتثالا للامر الاشرف الارفع این کتاب سمت تحریر یافت و مسائل آنرا بعبارتی واضح نزدیک بفهم مؤدی ساخت تا جمیع خلایق از خاصّ و عامّ از مطالعهٔ آن نفع یابند و بهره مند گردند و ثواب آن بروزگار فرخنده آثار اقدس همایون خلد الله ملکه عاید گردد و این کتاب را جامع عباسی موسوم ساخت والله ولی التوفیق و ابواب آن باین تفصیل است باب ۱ اول در بیان طهارت یعنی وضو و غسل و تیمم و توابع آن باب ۲ دوم در نمازهای واجبی و سنتی باب ۳ سوم در زکوة و خمس واجبی و سنتی باب ۴ چهارم در روزه واجب و سنت باب ۵ پنجم در حج گذاردن باب ۶ ششم در وقف نمودن و تصدق نمودن و قرض دادن و بنده آزاد کردن و با کافران جهاد کردن باب ۷ هفتم در زیارت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین علیهم السلام و ایام مولود و وفات ایشان باب ۸ هشتم در بیان نذر و عهد کردن و سوگند خوردن و کفاره دادن باب ۹ نهم در بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن باب ۱۰ دهم در اجاره دادن و عاریت نمودن و احکام غصب کردن و توابع آن باب ۱۱ یازدهم در نکاح کردن بدوام و متعه و تحلیل و ملک باب ۱۲ دوازدهم در طلاق و خلع و عده داشتن زنان باب ۱۳ سیزدهم در شکار کردن و شروط آن باب ۱۴ چهاردهم در ذبح حیوانات و حلال و حرام آن باب ۱۵ پانزدهم در آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن باب ۱۶ شانزدهم در قضا رسیدن و شروط آن باب ۱۷ هفدهم در اقرار کردن و وصیت نمودن باب ۱۸ هجدهم در قسمت کردن ترکه باب ۱۹ نوزدهم در حدودی که در شرع مقرر است جهة دزدی و زنا و لواطه و سحق و غیر آن باب ۲۰ بیستم در بیان خونبهای قتل آدمی و خونبهای قطع اعضای او و خونبهای زخمی که بر آدمی زنند و خونبهای سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ یا زراعت کند باب اول در مسائلی که تعلق بطهارت دارد و در آن دو مطلب است مطلب اول در بیان طهارت که احتیاج به نیت دارد و این طهارت یا بآب است یا بخاک و طهارت بآب وضو و غسل است

وطهارت بخاک تیمم ست و در نماز گذاردن گاهی وضو کافی ست و احتیاج بغسل نیست وگاهی غسل کافی ست و احتیاج بوضو نیست وگاهی وضوی تنها و غسل تنها کافی نیست بلکه غسل و وضو هر دو باید کرد تا نماز صحیح باشد وگاهی هم تیمم و هم وضو باید کرد وگاهی هم غسل و هم تیمم باید تا نماز صحیح باشد وگاهی در نماز گذاردن هیچ یک از وضو و غسل و تیمم احتیاج نیست اما جایی که در نماز گذاردن وضو کافی ست و احتیاج بغسل نیست و آن وقتی ست که شخصی بخواب رفته باشد یا بیهوشی او را رو داده باشد یا بول یا غایط یا بادی از موضع معتاد بیرون آمده باشد یا زن استحاضه قلیله داشته باشد چنانچه مذکور خواهد شد و اما جایی که غسل کافی ست و احتیاج بوضو نیست آن وقتی ست که آدمی جنب باشد که چون غسل جنابت بجا آورد نماز می تواند گذارد و احتیاج بوضو نیست بلکه اکثر علما فتوی نموده اند که وضو ساختن با غسل جنابت حرام ست و اما جایی که در نماز گذاردن هم وضو باید و هم غسل آن وقتی ست که زن از حیض پاک شود یا از نفاس یا از استحاضه کثیره یا متوسطه داشته باشد یا عضوی از اعضای آدمی زنده یا بعضوی از اعضای میت آدمی برسد به پنج شرط یکی آنکه میت سرد شده باشد دوم آنکه آنرا غسل نداده باشند سیم آنکه شهید نباشد که شهید را غسل دادن جایز نیست و اگر بدن کسی به بدن او برسد بر آنکس غسل واجب نمی شود چهارم آنکه آن دو عضو که بهم رسند حیات داشته باشند یعنی مثل ناخن و استخوان و مو نباشند پنجم آنکه میت در حال حیات واجب القتل نشده باشد و خود را غسل میت نداده باشد که اگر واجب القتل شده باشد بحسب شرع بر او واجب ست که خود را غسل میت بدهد و چون او را بکشند غسل دادن او [illegible] نیست و اگر بدن شخصی ببدن او برسد بران شخص نیز غسل واجب نمی شود و اما جایی که هم وضو باید ساختن و هم تیمم تا نماز او صحیح باشد و آن وقتی ست که زن از حیض یا از نفاس پاک شده باشد یا استحاضه یا کثیره یا متوسطه داشته باشد یا شخصی مس میت کرده و آن قدر آب یافت شود که وضو را کافی باشد پس درین صورت تیمم بدل غسل باید کرد و وضو نیز بجا باید آورد تا نماز صحیح باشد و اما جایی که هم غسل باید کرد و هم تیمم آن وقتی ست که کمی از آن جماعت آن قدر آب یابد که غسل را کافی باشد پس درین صورت

ولبس درین صورت غسل باید کرد و تیمم بدل وضو تا نماز صحیح باشد و اما جائیکه احتیاج هیچ
یک از وضو و غسل و تیمم نیست آن نماز میت است که احتیاج بآنها ندارد بلکه جنب و زن
حیض دار نماز میت می تواند کرد **فصل** بآب غصبی وضو و غسل درست نیست و بخاک غصبی
تیمم درست نیست و در مکان غصبی نیز وضو و غسل و تیمم صحیح نیست و کفش غصبی حکم مکان غصبی دارد پس
در کفش غصبی وضو و تیمم باطل است هر چند زمین مباح باشد اما اگر کفش غصبی در پا بوده باشد و بر آن
قرار نگرفته باشد یعنی سنگینی بدن بر آن نباشد وضو و تیمم در آن کفش صحیح است **فصل** آداب
طهارت خانه رفتن هست و یک چیز است چهار چیز واجب است و پنج چیز حرام است و پنج چیز سنت
است و هشت چیز مکروه اما آن چهار چیز که واجب است اول پوشانیدن عورتین از نامحرم
اما از طفل کوچک که تمیز نداشته باشد لازم نیست دوم آنکه از قبله منحرف نشیند یعنی روی و پشت
بقبله نکند سوم مخرج بول را بآب مطلق طهارت دادن نه بآب مضاف مثل گلاب و مثال
آن و نه بکلوخ که مذهب سنیان است اما مخرج غایط را که حوالی موضع بآن آلوده نشده باشد
بکلوخ و لته و پنبه و امثال آن طاهر می توان کرد هر چند که آب میسر باشد
اما لازم است که از سه نوبت کمتر نباشد اگرچه بدو نوبت بلکه بیک نوبت پاک شود و اگر حوالی
موضع را آلوده کرده باشد پاک کردن حوالی آنرا آب می باید و بس و اما آن
پنج چیز که حرام است اول مخرج غایط را بسرگین پاک کردن هر چند سرگین از حیوانی باشد
که گوشت آن حلال است دوم بچیزی پاک کردن که خوردنی باشد مثل میوه و غیره
سوم باستخوان پاک کردن که آن نیز حرام است چهارم بچیزی پاک کردن که
محترم باشد مثل کاغذ که علم دین بر آن نوشته باشد و اگر بیکی ازین سه چیز اول پاک کند
طاهر می شود اما آن فعل حرام است اما اگر بآخرین پاک کند از روی استخفاف کافر میشود
پنجم بدستی استنجا کردن که در آن دست انگشتری باشد که نام محترم بر آن نقش کرده باشد
مثل نام یکی از ائمه معصومین علیهم السلام هرگاه گمان آن باشد که نجس شود و اما آن پنج
چیز که سنت است اول در جایی نشیند که هیچ کس او را نبیند مثل گودال یا پس دیوار

دوم در وقت داخل شدن بطهارت خانه پای چپ خود را پیش کند و در وقت بیرون آمدن پای راست را سیوم آنکه در وقت طهارت کردن سنگینی بدن خود را بر پای چپ اندازد چهارم آنکه سه نوبت از مقعد تا بیخ ذکر مسح نماید و همچنین از بیخ ذکر تا سر حشفه و بعد از آن سه نوبت ذکر را بیفشارد پنجم آنکه اول مقعد را طهارت دهد و بعد از آن ذکر را و اما آن هشت چیز که در وقت طهارت کردن بفعل آوردن آن مکروه است اول روی خود را یا پشت خود را بجانب آفتاب یا ماهتاب کردن بعنوانیکه نور آفتاب یا ماه بعورتش بتابد یا بجانب باد کردن دوم بدست راست استنجا کردن سیوم بول کردن در زمین سخت که بیم آن باشد که قطرات بول برگردد چهارم بول کردن در سوراخهای حیوانات مثل ... پنجم جائیکه آب جوی بر میدارند و در جائیکه مردم در آنجا جمع می شوند ششم طهارت کردن در زیر درختی که میوه داشته باشد یا میوه خواهد داد هفتم طهارت کردن در آب خواه روان باشد خواه استاده هشتم حرف زدن در وقت طهارت گرفتن مگر یکی از چهار چیز اول ذکر خدای تعالی کردن دوم آیة الکرسی خواندن سیوم حکایت اذان یعنی هرچه موذن گوید اینکس بگوید چهارم اگر امر ضروری باشد که اگر حرف نزند آن امر فوت شود و بدانکه طهارت با موقوف است بر نیت قربت و بی آن صحیح نیست یا احتیاج به نیت قربت ندارد و بی آن صحیح است نوع اول طهارت حقیقی است و آن وضو و غسل و تیمم است و نوع دوم ازاله نجاست است و احکام نوع اول ... در بیان احکام وضو بدانکه پنجاه چیز است که تعلق بوضو ساختن دارد از آن جمله است و یک امر واجب است اول آنکه مکان وضو یعنی آنجه در وقت وضو ساختن بدی قرار گیرد غصبی نباشد پس اگر در زمین غصبی وضو بسازد وضو باطل است و همچنین بر فرش غصبی وضو ساختن باطل است اگرچه زمین غصبی نباشد اما در جامه غصبی وضو درست است اگرچه نماز درست نیست و در کفش غصبی وضو جایز نیست اگر بر آن کفش قرار گرفته باشد و وضو از آفتابه نقره یا طلا درست است اگر در دست بریزد اما آن فعل یعنی ریختن آب از آن آفتابه بر دو دست حرام است

و ... امر ... مکروه است اما البته ... ده اجتناب ...

حرام است دوم می باید که آب وضو طاهر باشد و مشتبه بآب نجس نباشد پس اگر دو کاسه آب بوده باشد و یکی از اینها نجس باشد و ما ندانیم که نجس کدام است از هیچ یک وضو ساختن جایز نیست و تیمم لازم است و اگر بآب یک کاسه ازین دو کاسه وضو سازد و بآب کاسه دیگر اوّلا اعضای خود را طهارت دهد و بعد از ان به تتمه آن آب وضو سازد بعضی گمان برده اند که ازین دو وضو یکی درست خواهد بود اگر چه تا آن شخص دست و رو و پای خود را طهارت ندهد نماز نمی تواند گذارد اما این گمان باطل است و حق آنست که هیچ یک ازین دو وضو درست نیست بجهة آنکه آب مشتبه بنجس حکم نجس دارد و وضو بآن درست نیست و حدیث باین معنی از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین منقول است سوم می باید که آب وضو مضاف نباشد پس بمثل گلاب یا عرق بید مشک وضو ساختن درست نیست و این مذهب کل علمای ماست الا ابن بابویه که او وضو را بآب مضاف جایز میداند و این مذهب بغایت ضعیف است اما اگر دو کاسه باشد یکی آب و یکی گلاب بی بو و بکدیگر مشتبه باشند و آب دیگر نباشد درین وقت واجب است که از هر یک وضو بسازد که یکی ازین دو وضو صحیح خواهد بود چهارم می باید که آب وضو غصبی نباشد که وضو بآب غصبی جایز نیست اگر داند که غصبی است و اگر شخصی نداند که آب غصبی است و از ان وضو سازد وضوی او درست است و احتیاج بوضوی دیگر نیست اما بر او لازم است که اگر آن آب قیمتی داشته باشد قیمت آن آب را بصاحبش بدهد و اگر داند که آب غصبی است اما نداند که با آب غصبی وضو جایز نیست و وضو بآن سازد وضو باطل است پنجم می باید که [illegible] باشد پس اگر دست [illegible] نجس باشد [illegible] یک [illegible] از برای ازاله نجاست و وضو کافی نیست بلکه اوّل [illegible] است باید کرد و بعد از ان بجهت وضو باید شست ششم نیت و ضرور نیت و معنی نیت آنست که وضو واجب می [illegible] هم از برای مباح بودن نماز قربة الی الله و اگر بجای مباح بودن نماز رفع حدث گوید هم درست است و این نیت را بهر زبانی که گوید جایز است و اگر بزبان در نیاورد و این معنی را در دل بگذراند وضو صحیح است هفتم مقارن داشتن نیت است باید [illegible] شستن [illegible] و آن از رستنگاه موی سر است تا آخر زنخ در طول و بچهار انگشت [illegible] و ابهام [illegible] و زیر مجلس [illegible] باشد و هیچ وجه بنا یا از [illegible]

نحو سوم آنکه فصاحت قرآن [illegible] اسلام معروف و اعجاز قرآن از وجوه بسیار است اول آنکه فصاحت و بلاغت آن در اعلی مرتبه است دوم از جهت اسلوب که شنیده نبود مثل آن سیم از جهت اشتمال بر علوم اولین و آخرین چنانکه [illegible] از هم [illegible] کسی [illegible] عالم و فاضل در آن غور نماید [illegible] استنباط علوم میکنند و [illegible] از ان در [illegible] و هر چند بیشتر فکر میکنند بیشتر ظاهر می شود و با آنکه آنحضرت نزد عالمی درس نخوانده و [illegible] بلکه در میان عرب خصوصاً در مکه معظمه عالمی نبود معهذا خبر داد از جمیع کتب پیغمبران و احوال ایشان چهارم اخبار بمغیبات [illegible] کرده و بار تحدی نمود و [illegible] خوانده و شنیده بخلاف قرآن اگر صد هزار مرتبه خوانده شود

لازم نیست که شسته شود و شستن روی کافیست اما آنچه در بعضی اوقات می‌نماید
شستن آن واجبست و آنچه از محاسن از زنخ گذشته باشد شستن آن واجب نیست
نهم شستن دست راست است از مرفق تا سر انگشتان و اگر شخصی دستی زیاده داشته باشد
و اصلی از زاید معلوم نباشد واجبست که هر دو را بشوید و اگر دست زاید معلوم باشد پس اگر زیر
مرفق است باید شست و اگر بالای مرفق است شستن آن لازم نیست دهم شستن دست
چپ است بطریق دست راست یازدهم مسح موی سر که بالای پیشانی است یا جای آن اگر آنجا
موی نباشد و می‌باید که این مسح بآب تازه نباشد دوازدهم مسح پای راست است از سر
انگشتان تا بند پای و این نیز می‌باید که بآب تازه نباشد سیزدهم مسح پای چپ ...
چهاردهم آنکه در مسح به تری وضو باشد نه بآب تازه پس اگر بر دست تری وضو باقی نباشد از
موی ریش یا ابرو فرا گیرد و مسح نماید پانزدهم موالاتست یعنی پی در پی بجا آوردن
افعال وضو پس اگر روی خود را بشوید و بعد از لحظه دست راست را بشوید فعل حرام کرده اما وضوی او
درستست اما اگر آنقدر صبر کند که رو خشک شود و بعد از آن دست راست را بشوید وضوی او
باطلست و همچنین در باقی اعضا شانزدهم ترتیب وضوست بطریقی که مذکور شد پس اگر دست
چپ را پیش از دست راست بشوید واجبست که دست راست را نوبت دیگر بشوید بعد از آن دست
چپ را و ... بعضی از ... جایز داشته اند که اول پای چپ را مسح کند و بعد از آن
پای راست را ... هفدهم ... اول ... خشک ساختن اعضا یا ...
دست و رو بهر طرف کردن هجدهم آنکه در شستن رو و دستها از بالا گرفته بزیر آید
اما سید مرتضی عکس را جایز میدانند و باقی مجتهدین با او موافقت نکرده اند نوزدهم آنکه خود افعال
وضو را بجا آورد پس اگر دیگری آب بر روی او بریزد آن وضو باطلست مگر آنکه شل باشد یا بیمار
و قوت آن نداشته باشد که افعال وضو را بجا آورد در این صورت واجبست که شخصی بفرماید که او را وضو دهد
و اگر آن شخص مزد خواهد واجبست مزد باو دادن اگر قادر بر آن باشد بیستم آنکه آب وضو بر رو و دستها
روان شود پس اگر دست تر سازد و بر رو و دستها مالد وضو درست نیست بیست و یکم تخلیل کردن

مانع رسیدن آب باشد مثل انگشتر و نگین که تنگ باشد پس باید که آنرا حرکت دهد تا آب بزیر آن رسد
واما آن بیست امری که در وضو سنت است اول آنکه چون خواهد که شروع در وضو نماید این دعا بخواند بِسْمِ اللّٰهِ
وَبِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ مِنَ التَّوَّابِیْنَ وَاجْعَلْنِیْ مِنَ الْمُتَطَهِّرِیْنَ دویم آنکه هرگاه از ظرف سرگشاده مثل کاسه یا طاس
یا امثال آن وضو سازد باید که قبل از آنکه دست در آن ظرف کند هر دو دست را از بند دست یکنوبت بشوید
اگر خواب یا بول کرده باشد و دو نوبت بشوید اگر غایط کرده باشد سوم آنکه آن ظرف سرگشاده را بر جانب راست
نهد چهارم آنکه آب را از آن ظرف بدست راست بردارد پنجم آنکه سه نوبت مضمضه کند بسه کف آب ششم آنکه
سه نوبت استنشاق کند آن نیز بسه کف آب هفتم مسواک کردن اگرچه بانگشت باشد هشتم آنکه در وقت وضو
[illegible] نهم آنکه روی را بدست راست بشوید دهم آنکه مسح سر بمقدار عرض سه انگشت باشد یازدهم آنکه
بتمام کف دست مسح پاها نماید دوازدهم آنکه آب وضو بمقدار یک مد باشد و آن چهار یک صاع است و صاع بوزن چهار
وشش هزار و یکصد و شصت جو متوسط است پس مد بوزن چهار ده هزار و چهل جو میانه است سیزدهم آنکه در مضمضه کردن این
دعا بخواند اَللّٰهُمَّ لَقِّنِیْ حُجَّتِیْ یَوْمَ اَلْقَاکَ وَاَطْلِقْ لِسَانِیْ بِذِکْرِکَ چهاردهم آنکه در استنشاق کردن این دعا
اَللّٰهُمَّ لَا تُحَرِّمْ مِنِّیْ طَیِّبَاتِ الْجَنَّةِ وَاجْعَلْنِیْ مِمَّنْ یَشُمُّ رِیْحَهَا وَرَوْحَهَا وَرَیْحَانَهَا پانزدهم آنکه در وقت شستن
روی این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ بَیِّضْ وَجْهِیْ یَوْمَ تَسْوَدُّ فِیْهِ الْوُجُوْهُ وَلَا تُسَوِّدْ وَجْهِیْ یَوْمَ تَبْیَضُّ
فِیْهِ الْوُجُوْهُ شانزدهم آنکه وقت شستن دست راست این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِیْ کِتَابِیْ
بِیَمِیْنِیْ وَالْخُلْدَ فِی الْجِنَانِ بِیَسَارِیْ وَحَاسِبْنِیْ حِسَابًا یَسِیْرًا هفدهم آنکه در وقت شستن دست چپ
این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ لَا تُعْطِنِیْ کِتَابِیْ بِشِمَالِیْ وَلَا مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِیْ وَلَا تَجْعَلْهَا مَغْلُوْلَةً
اِلٰی عُنُقِیْ وَاَعُوْذُ بِکَ مِنْ مُقَطَّعَاتِ النِّیْرَانِ هجدهم آنکه در وقت مسح سر این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ غَشِّنِیْ
بِرَحْمَتِکَ وَبَرَکَاتِکَ نوزدهم آنکه در وقت مسح پای این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْنِیْ عَلَی الصِّرَاطِ
یَوْمَ تَزِلُّ فِیْهِ الْاَقْدَامُ وَاجْعَلْ سَعْیِیْ فِیْمَا یُرْضِیْکَ عَنِّیْ یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ بیستم آنکه چون از وضو فارغ شود
این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ تَمَامَ الْوُضُوْءِ وَتَمَامَ الصَّلٰوةِ وَتَمَامَ
رِضْوَانِکَ وَالْجَنَّةِ اینست آن بیست چیز که در وضو سنت است بدانکه جمیع مجتهدین را مذهب آنست
که رو و دستها را در وضو دو نوبت شستن سنت نوبت اول واجب و نوبت دوم سنت اما

باب اول

دلیل نبوت آنحضرت [illegible] معجزات [illegible] تصدیق نبوت آنحضرت کرده [illegible] دلیل وجود واجب الوجود [illegible] جمیع پیغمبران که معجزات [illegible] خلق [illegible] که خدائی [illegible] و باید که اعتقاد کند که بعد از حضرت رسول صلی الله علیه وآله حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خلیفه وجانشین آنحضرت است واطاعت او بر همه خلق واجب است وبعد از و حضرت امام حسن علیه السلام وبعد از و حضرت امام حسین علیه السلام وبعد از و حضرت امام زین العابدین علیه السلام وبعد از و حضرت امام محمد باقر علیه السلام وبعد از و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وبعد از و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام وبعد از و حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام

شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی و شیخ محمد ابن بابویه را مذهب آنست که نوبت دوم سنت نیست
و این مذهب بسیار قوت دارد و در کتاب مشرق الشمسین و کتاب حبل المتین بیان این
شد بنا برین باید که رو و دستها را زیاده بر یک نوبت نشویند که اگر دو نوبت بشویند
آب نوبت دوم آب وضو نخواهد بود پس مسح سر و پا با آب تازه خواهد شد و وضو باطل خواهد بود
و اما آن نه چیز که بفعل آوردن آن در وضو مکروه است اول استعانت نمودن یعنی دیگری
آب در کف دست اینکس بریزد که این کس رو و دستهای خود را بشوید اما اگر آب وضو را بر رو
یا بر دست اینکس بریزد بی ضرورت آن وضو صحیح نیست دوم آنکه وضو سازد بآبی که بآفتاب
گرم شده باشد سوم وضو ساختن از ظرفی که بر آن صورت حیوانی نقش شده باشد چهارم وضو ساختن
از ظرفی که نقره کوب یا طلا کوب بوده باشد پنجم وضو ساختن در مسجد از حدثی که غیر باد و خواب باشد
اما از حدث باد و خواب در مسجد وضو ساختن مکروه نیست ششم وضو ساختن بآبی که رنگ یا بوی
آن تغیر یافته باشد بغیر نجاست هفتم آب وضو را خشک کردن بر رو یا آفتاب یا بغیر آن هشتم وضو
ساختن بآبی که سور حیوانی باشد که خوردن گوشت آن حرام است هرگاه آن حیوان طاهر باشد مثل باز و
گربه و میمون نهم وضو ساختن بآبی که سور حیوانی باشد که خوردن گوشت آن مکروه است خواه کراهت شدید
مثل استر خواه کراهت قلیل مثل اسب فصل وضو جهة سه چیز واجب است و جهة بیست و دو چیز سنت اما
آن سه چیز که وضو جهت آن واجب است اول [illegible] بی وضو درست نیست [illegible] نماز [illegible] آنرا بی وضو
نمیتوان گذارد چنانکه گذشت [illegible] نوع اول [illegible] قضا [illegible] واجب [illegible] نتوان گذارد هر چند غسل بر
داشته باشد دوم طواف خانه کعبه هرگاه واجب باشد اما طواف سنت را بی وضو میتوان کرد سوم
از اعضا را بخط مصحف رسانیدن یعنی حرفهای آن و آنچه قایم مقام حرف است مثل تشدید و همزه
بشرط آنکه آن عضو حس داشته باشد پس ناخن و موی خود را بی وضو بخط قرآن می توان رسانید
و اما آن بیست و دو چیز که وضو ساختن جهت آنها سنت است اول قرآن خواندن دوم
مصحف برداشتن سوم در آمدن مسجد چهارم نماز میت گذاردن پنجم سعی در حاجت خود
و یا در حاجت مومنی نمودن ششم زیارت قبر مومن کردن هفتم آنکه اگر شخصی خواهد که خواب کند سنت است که او

و بعد از او حضرت امام ...
... علیه السلام و بعد از او حضرت ...
... علیه السلام و بعد از او حضرت ...
علی النقی ... عسکری علیه السلام
امام حسن ... حضرت صاحب الزمان
بعد از او حضرت ... و بعد ...
... امام ... عالم ...
... قرآن و ...
... دیگر ... و ...
... حضرت رسول
... علیه و آله ...
صلی الله علیه ... و بعد ...
... حضرت علی ...
امیر ... و ...
ابی طالب ... حضرت رسول
... بعد از آن حضرت ... و آله ...
صلی الله علیه ...
... حسین
... و امام
... زین ...
... بعد از ان

وضو بسازد و تخصیص اگر آن شخص جنب باشد ششم اگر شخصی محتلم شده باشد که مجامعت کند سنت
است که اول وضو بسازد تا ایمن شود از دیوانه بودن فرزندی که از این جماع بهم رسد
هفتم اگر خواهد که زن آبستن را مجامعت کند تا ایمن شود از آنکه فرزندی که از این جماع بهم میرسد
بی فهم و بخیل نباشد دهم اگر میت را غسل داده باشد و خواهد که با زن خود مجامعت کند
یازدهم اگر زن حیض داشته باشد سنت است که در وقت هر نماز وضو بسازد و مشغول ذکر
خدا باشد دوازدهم اگر شخصی از روی میل زنی را ببوسد سیزدهم اگر از شخصی مذی بیرون آید
و آن آبی چسبنده است که از ملاعبت زنان بهم میرسد چهاردهم اگر از شخصی ودی بیرون آید
و آن آب غلیظ است که بعد از بول بیرون می آید پانزدهم اگر مرد دست بفرج زن رساند شانزدهم
اگر شخصی را رعاف بهم رسیده باشد هفدهم اگر شخصی قی کند و از آن قی کراهتی بهم رسیده باشد
هجدهم اگر دندان خود را خلال کند و از آن خلال کردن خون بیرون آید و از آن کراهت بهم رسد
نوزدهم اگر شخصی وضوی ناقص بواسطه ضرورتی کرده باشد مثل وضوی جبیره یا تقیه یا
بجهت بیماری شخصی دیگر او را وضو داده باشد یا بجهت تعجیل قافله بر موزه یا جاقشور مسح کرده باشد
و بعد از وضو ساختن عذر برطرف شود سنت است که نوبت دیگر وضو بسازد بیستم
اگر شخصی زنا و هجو ... شعر باطل بخواند سنت است که وضو بسازد و شعر باطل
آنست که مشتمل باشد بر مدح شخصی بصفتی چند که در آن شخص نباشد یا مشتمل باشد بر هجو مؤمنی
یا بر ترغیب مردم در امر حرام و ... بیست و یکم ... اگر وضو داشته باشد
سنت است که یکبار دیگر وضو کند بیست و دوم سنت است که دایم با وضو باشد

فصل

اگر شخصی میداند که وضو ساخته اما شک دارد که بعد از وضو حدث کرده یا نه بر او وضو لازم
نیست و بهمان وضو نماز می تواند کرد و اگر داند که حدث کرده اما شک دارد که بعد از آن وضو
ساخته یا نه در این صورت لازم است که وضو بسازد و اگر شخصی داند که از او هم وضو واقع شده است
و هم حدث اما نداند که کدام یکی پیشتر است برای این شخص نیز لازم است که وضو بسازد

مقصد دوم در بیان احکام غسل بدانکه غسلهای مشهور چهل و شش است شش غسل واجب است و چهل غسل

ظالم و قاتل بخشیده و عالم را
پر از عدل و داد خواهد کرد بعد از آنکه
پر از ظلم و جور شده باشد
دیگر می باید که اعتقاد کند بآنکه جمیع
خاتم پیغمبران فرموده است حق است
و از آنجمله آنست که چون حضرت
امام مهدی صلوات الله علیه
ظاهر خواهد شد جمعی از ...
زنده خواهد کرد ...
شیعیان زنده خواهند شد و
سنیان ...
و از دشمنان انتقام خواهند کشید
چنانچه حق تعالی ...
خبر داده است از آن ...
اخبار ... باید
است و باید اعتقاد کند که سوال
قبر و عذاب قبر و ثواب قبر حق
و قیامت حق است و
جمیع مردگان زنده
خواهند شد

سنت اما آن شش غسل که واجب است اول غسل جنابت دوم غسل حیض سوم غسل استحاضه
متوسطه و کثیره که بعد ازین تفصیل مذکور خواهد شد چهارم غسل نفاس پنجم غسل مس میت
ششم غسل دادن میت و اما چهل غسل سنت اول غسل روز جمعه و آخر از اول طلوع فجر روز جمعه
تا پیشین به نیت ادا باید کرد و از پیشین جمعه تا وقت شام روز شنبه به نیت قضا و اگر شخصی
ترسد که روز جمعه مانعی از غسل بهم رسد در روز پنجشنبه و شب جمعه بنیت تقدیم بجا آورد
و هر یک از ادا و قضا و تقدیم هر چند به پیشین جمعه نزدیک تر باشد ثواب آن بیشتر است
دوم غسل شبهای افراد ماه رمضان یعنی شبها که در شمار طاق است مثل اول و سیم
و پنجم و در شب بیست و سوم دو غسل سنت است یکی اول شب یکی آخر شب سیم غسل
سنت عید ماه رمضان چهارم غسل روز عید ماه رمضان پنجم غسل روز عید قربان ششم غسل شب
نیمه رجب هفتم غسل شب نیمه شعبان هشتم غسل روز مبعث و آن بیست و هفتم ماه رجب است
نهم غسل روز مولود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آن هفدهم ماه ربیع الاول است
دهم غسل روز مباهله است و آن بیست و چهارم ماه ذیحجه است یازدهم غسل روز دحو الارض
است و آن بیست و پنجم ماه ذیقعده است دوازدهم غسل روز غدیر که هجدهم ماه ذیحجه است
سیزدهم غسل روز عرفه چهاردهم غسل روز ترویه که هشتم ماه ذیحجه است پانزدهم غسل روز نوروز
است شانزدهم غسل احرام حج است هفدهم غسل احرام عمره است هجدهم غسل طواف خانه
کعبه است نوزدهم غسل زیارت ائمه علیهم الصلوة والسلام است بیستم غسل توبه
است چه هرگاه شخصی از گناه توبه نماید سنت است که بعد از توبه کردن غسل کند بیست و یکم
غسل جهت داخل شدن حرم مکه معظمه است بیست و دوم غسل جهت داخل شدن مکه معظمه است بیست
و سوم غسل جهت داخل شدن مدینه مشرفه است بیست و چهارم غسل جهت داخل شدن مسجد الحرام
بیست و پنجم غسل داخل شدن خانه کعبه است بیست و ششم غسل جهت طلب حاجت بیست و هفتم
غسل جهت استخاره کردن بیست و هشتم بیست و نهم غسل دادن فرزند در آن وقت که زائیده شود سی ام
غسل نمودن هرگاه خواهد که بنماز باران مشغول شود سی و یکم غسل نمودن شخصی که عمدا ترک نماز کسوف

بالخسوف

یا خسوف کرده باشد بشرط آنکه تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته باشد سی و دوم اگر شخصی را
از حلق کشیده باشند و شخصی بعد از سه روز بقصد دیدن او رود و ببیند سنت است
که غسل کند سی و سیوم اگر شخصی مس میت کند بعد از آن که او را غسل داده باشند سنت است
که غسل کند سی و چهارم اگر وزغ یعنی چلپاسه را بکشد سنت است که غسل کند سی و پنجم اگر شخصی
غسل ناقصی کرده باشد بواسطه ضرورت مثل جبیره یا تقیه یا دیگری او را غسل داده باشد
سنت است که چون ضرورت برطرف شود نوبت دیگر غسل کند سی و ششم اگر شخصی غسل غیر
حدث کرده باشد و شک کند که بعد از آن امری که موجب غسل باشد از و صادر شده یا نه سنت است
که نوبت دیگر غسل کند سی و هفتم غسل [illegible] که بعد از این مذکور خواهد شد سی و هشتم اگر شخصی
دیوانه بوده باشد و بهوش آید سنت است که غسل کند سی و نهم غسل جهت کفن کردن میت چهلم اگر
شخصی جنب بمیرد سنت است که او را غسل جنابت دهند قبل از غسل میت فصل سی و دوم چیزها
که در غسل معتبر است هفده واجب و پانزده سنت اما آن هفده چیز که واجب است اول آنکه
مکان غسل غصبی نباشد دوم آنکه آب غسل طاهر باشد سوم آنکه مضاف نباشد مثل گلاب و غیره
چهارم آنکه غصبی نباشد اما اگر نداند که آب غصبی است و بآن آب غسل کند آن غسل صحیح است و احتیاج
بغسل دیگر نیست پنجم آنکه هر عضوی از اعضا طاهر باشد قبل از آنکه آب غسل بآن برسد ششم نیت
و نیت چنین کند که غسل واجب می کنم از برای مباح بودن نماز واجب تقرب بخدا و اگر بجای مباح
بودن نماز رفع حدث گوید صحیح است اما بشرطیکه [illegible] بواسطه نداشته باشد
[illegible] اگر داشته باشد مباح بودن نماز [illegible] هفتم آنکه اگر غسل ترتیبی کند
نیت را مقارن شستن جزوی از سر یا جزوی از گردن سازد و اگر غسل ارتماسی کند نیت را مقارن
هر جزوی از اجزاء بدن که خواهد بسازد و بی فاصله باقی بدن را تابع آن کند هشتم شستن سر و گردن
است و سر یکی است بر دیگری مقدم داشتن [illegible] نهم شستن جانب راست دهم شستن جانب چپ
و ناف و عورتین را با هر یک از جانبین که بشوید روا است یازدهم آنکه در غسل ترتیبی اول سر و گردن را
بشوید بعد از آن جانب راست بعد از آن جانب چپ پس اگر شستن یکی از دو جانب را

و همچنین اگر وضو نا[illegible] باشد وضو سازد و اگر وقت [illegible] شده باشد بقصد وجوب و اگر [illegible] وقت باشد بقصد قربت و همچنین اگر زنی حایض یا نفسا [illegible] و پاک شده باشد از خون حیض و نفاس [illegible] غسل می کند و اگر [illegible] باشد بقصد قربت [illegible]

بر شستن سر مقدم دارد با جماع آن غسل باطل ست اما اگر جانب چپ را بر جانب راست
مقدم دارد در باطل بودن غسل خلافست بعضی از مجتهدین بر آنند که غسل صحیح ست اما اکثر
بر آنند که باطل ست دوازدهم آنکه خود افعال غسل را بجا آورد مگر آنکه عاجز باشد چنانکه در وضو
مذکور شد سیزدهم آنکه آب بر هر یک از اعضا روان شود پس اگر در غسل ترتیبی دست را
تر سازد و بر اعضا مالد غسل باطل خواهد بود و همچنین اگر در غسل ارتماسی در زیر آب
نیت کند و مقارن نیت اصلا حرکت نکند درین صورت نیز غسل باطل خواهد بود چهاردهم
تخلیل نمودن آنچه مانع رسیدن آب باشد مثل انگشتر و زیور و غیر آن پانزدهم آنکه
در غسل ارتماسی وقتیکه در آب فرو رود پاها را از زمین قلتین اندک مرتفع سازد و حرکت
دهد تا آب بر کف پاها بگذرد پس اگر سر دو پا یا یک پا بر زمین قلتین چسپیده باشد و آب
بر آن نگذرد غسل باطل خواهد بود شانزدهم بر حکم نیت بودن از اول غسل تا آخر یعنی قصد امری
که منافی غسل باشد نکند مثل قصد ریا یا قصد خنک ساختن بدن یا چرک بر طرف کردن
از بدن یا قصد حدث اکبر کردن در اثنای آن اما اگر قصد حدث اصغر کند این غسل نزد
بعضی از مجتهدین باطل ست چنانکه عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد هفدهم آنکه غسل ارتماسی
نکند هرگاه احرام یا روزه واجبی داشته باشد و افطار برو حرام باشد که آن غسل باطل است
چه سر در آب فرو بردن در احرام و روزه واجب حرام است اما اگر روزه سنت داشته
باشد غسل ارتماسی صحیح است و همچنین ... روزه واجب بسهو غسل ارتماسی کند غسل صحیح است
و هرگاه شخصی با آب خود ... واجبی دارد و خواهد که در آن
وقت غسل ارتماسی بکند باید که در وقتیکه خواهد که از زیر آب بیرون آید نیت غسل کند و در اثنای
بیرون آمدن غسل را تمام کند که آن غسل صحیح است **فصل** و اما آن پانزده چیز که در غسل سنت است
اول آنکه اگر مرد یا زن را انزال شده باشد قبل از غسل بول کند تا بقیه منی با بول بیرون آید و اگر بول
نیاید استبرا کند بطریقی که در آداب رفتن طهارت خانه مذکور شد دوم آنکه چون دست در آب کند این دعا بخواند
بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِی مِنَ التَّوَّابِینَ وَاجْعَلْنِی مِنَ الْمُتَطَهِّرِینَ سوم آنکه سر دو دست را

تمام فی

یا مرفوعه بودن پیش از غسل بشوید چهارم بنت او بمضمضه کردن پنجم سه نوبت استنشاق کردن ششم مسواک کردن هفتم آنکه هر یک از سر و جانب راست و جانب چپ را سه نوبت بشوید هشتم دست بر بدن مالیدن نهم اعضا را پی در پی شستن یعنی آنکه تکمیل و میان شستن اعضا واقع شود دهم شستن سر و گردن بدست راست یازدهم در اثنای غسل این دعا بخوانند

اَللّٰهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي وَاشْرَحْ لِي صَدْرِي وَاجْرِ عَلٰى لِسَانِي مِدْحَتَكَ وَالثَّنَاءَ عَلَيْكَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِي طَهُورًا وَشِفَاءً وَنُورًا اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

دوازدهم آنکه غسل ترتیبی را بر غسل ارتماسی اختیار نماید سیزدهم آنکه در وقت غسل فوطه بسته باشد چهاردهم آنکه هرگاه غسل مس میت نماید یا غسل حیض یا استحاضه یا نفاس وضو را بر غسل مقدم دارد پانزدهم آنکه چون از غسل فارغ شود این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي وَزَكِّ عَمَلِي وَاجْعَلْ مَا عِنْدَكَ خَيْرًا لِي اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ

فصل اگر شخصی در اثنای غسلی از غسلهای واجب حدثی واقع شود مثل بول یا باد پس اگر آن غسل غیر غسل جنابت است غسل را تمام کند و وضو بسازد و بر و چیزی دیگر لازم نیست و اگر غسل جنابت است مجتهدین را در آن سه قول است بعضی بر آنند که غسل را تمام کند و بعد از آن وضو بسازد و بعضی بر آنند که غسل را تمام کند و وضو بر و لازم نیست و بعضی بر آنند که غسل را از سر گیرد و ازین سه قول قول اول بهتر است و اگر شخصی را انزال شده باشد و غسل جنابت کند و بعد از غسل رطوبتی از و بیرون آید و نداند که آن رطوبت منی یا غیر منی پس اگر قبل از غسل بول کرده باشد و استبرای از بول نیز کرده باشد بآن غسل نماز می تواند کرد و وضو لازم نیست و اگر بول کرده اما استبرا از بول نکرده بر و لازم است که وضو بسازد و اگر نه بول کرده باشد و نه استبرا از منی بر او لازم است که غسل را از سر گیرد و اگر از منی استبرا کرده اما بول نکرده پس اگر قادر بر بول کردن نبود بآن غسل نماز میتواند کرد و وضو لازم نیست و اگر بر بول کردن قادر بوده غسل را از سر گیرد

فصل بر جنب هشت امر حرام است و هفت امر مکروه اما هشت امر حرام اول نماز واجب و سنت مگر نماز میت چنانکه گذشت دوم طواف خانه کعبه سیم مس عضوی از اعضای

خود یا بخط مصحف رسانیدن یا بنام خدا تعالی یا بنام یکی از چهارده معصوم علیهم السلام
در وضو مذکور شد چهارم قرآن نوشتن پنجم در مسجد مکه یا مدینه داخل شدن ششم در باقی مساجد
درنگ کردن هفتم سوره عزیمه خواندن خواه بعض خواه کل اگرچه یک کلمه باشد و سورهای
عزیمه چهار است سوره اقرأ باسم ربک و سوره والنجم اذا هوی و سوره حم تنزیل
من الرحمن الرحیم و سوره الم تنزیل الکتاب هشتم چیزی در مسجد گذاشتن اما
اگر مال او در مسجد باشد از مسجد بیرون آوردن آن جایز است و اما آن هفت امر که جنب را مکروه
است اول عضوی از اعضای بجلد مصحف یا بحاشیه آن رسانیدن دوم زیاده بر هفت
آیه از سوره های غیر عزیمه خواندن و بعضی از مجتهدین مطلق قرآن خواندن را بر جنب حرام
میدانند سوم مصحف برداشتن خواه در دست خواه در بغل خواه در گردن چهارم چیزی
خوردن پنجم آب نوشیدن اما اگر قبل از این هر دو مضمضه و استنشاق کند کراهت بر طرف
میشود ششم خضاب کردن هفتم روغن بر بدن مالیدن فصل خون حیض اغلب اوقات
سیاه و تیره و غلیظ و بدبو است و اندک سوزشی دارد و از جانب چپ می آید و تا زن نه ساله
نشود خونی که می بیند خون حیض نیست و اگر سن او از پنجاه سال بگذرد و آن زن از طایفه قریش
یا طایفه نبط نباشد خون او نیز خون حیض نخواهد بود و اما اگر یکی از آن دو طایفه باشد
تا شصت سال ممکن است که خون حیض باشد و هرگاه دختر بکر را ازاله بکارت شود و خون از او
آید معلوم نشود که خون بکارت است یا غیر آن پنبه بخود بر دارد و بعد از آن بیرون آورد و ملاحظه
کند اگر خون تمام روی پنبه را سرخ کرده باشد خون بکارت نخواهد بود و اگر بر حاشیه آن دور پنبه
بطریق طوق باشد خون بکارت است و میان مجتهدین خلاف است در آنکه زن آبستن خون حیض
می بیند یا نه بعضی برآنند که نمی بیند بجهة آنکه در وقت آبستن خون حیض دو قسم میشود قسمی به پستان می رود
و شیر میشود و قسمی دیگر از راه شکم طفل می رود و خوراک او میشود و چیزی زیاده نمی ماند که بیرون آید
و بعضی از مجتهدین برآنند که هرگاه مزاج زن گرم باشد و غذاهائی که مولد خون باشد بسیار تناول
نماید میتواند بود که آنچه از شیر و غذاء طفل زیاده باشد بحیض بیرون آید فصل دوم

کدام حیض

که زن حیض داشته باشد طلاق دادن او صحیح نیست بشرطی چند که انشاء الله تعالی در کتاب
طلاق مذکور خواهد شد و مجامعت او نیز در قبل حرام است باجماع اما وقتیکه از حیض پاک شده
باشد و هنوز غسل نکرده باشد در جواز مجامعت او خلافست بعضی از مجتهدین حرام میدانند
و بعضی مکروه و احتیاط آنست که قبل از غسل مجامعت نکند اما اگر شخصی در وقت حیض
مجامعت کند جمعی از مجتهدین برانند که اگر مجامعت در اول حیض واقع شود واجب است
که یک مثقال شرعی طلا کفاره بدهد و اگر در وسط حیض واقع شده نیم مثقال و اگر در آخر
حیض واقع شده چهار یک مثقال و بعضی برانند که کفاره دادن سنت است و واجب نیست
فصل حیض از سه شبانه روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نمی باشد و مدت میانه دو حیض
کمتر از ده شبانه روز نمی باشد پس هر خونی که کمتر از ۳ سه شبانه روز باشد خون حیض نیست
و همچنین هر خونی که از ده شبانه روز زیادت باشد آن زیادتی خون حیض نیست و بدانکه زن
یا عادت مقرر دارد یا نه و آنکه عادت مقرر ندارد یا نوبت اول است که حیض می بیند یا نه پس
اگر خون از ده روز نگذرد و عادت مقرر داشته باشد همین ایام عادت او حیض است و در باقی
روزها تا ایام عادت رسیدن عمل مستحاضه کند بطریقی که بعد ازین مذکور خواهد شد و اگر نوبت
اول است که حیض دیده و متصل می آید ملاحظه نماید اگر خون او در بعضی اوقات بحیض شبیه است
پس بر او لازم است که در اوقاتی که خون او شبیه بحیض است نماز و روزه را ترک کند و در اوقاتی که شبیه
بحیض نیست عمل مستحاضه نماید بشرط آنکه اوقاتیکه خون او شبیه بحیض است از سه شبانه روز کمتر و از
ده شبانه روز بیشتر نباشد و اگر خون او همیشه بیک طریق باشد درین صورت ایام حیض خود را
بطریق ایام عادت اقوام خود داند اگر عادت ایشان موافق یکدیگر باشد خواه اقوام پدری و خواه مادری
مثل خواهر و عمه و خاله و دختران ایشان و باقی ایام را استحاضه داند و اگر عادت ایشان مختلف باشد
عمل کند بعادت اکثر ایشان و اگر اکثر معلوم نباشد یا اقوام نداشته باشد عمل نماید بعادت همسالان
خود بشرط آنکه هم شهری او باشد و اگر ایشان نیز مختلف باشند و اکثر معلوم نباشد در هر ماهی
سه روز حیض داند و در ماهی ده روز یا در هر ماهی هفت روز و در باقی ایام عمل استحاضه کند

فصل اگر زن عادت مقرر داشته اما فراموش کرد که عادت او چند روز بود پس اگر اول وقت عادت را داند مثل آنکه داند که اول هر ماه اول ایام عادت او بود یقین خواهد دانست که روز اول ماه و دوم و سیوم از ایام حیض او ست پس بر او واجب ست که درین سه روز نماز و روزه را ترک کند و اگر وسط عادت را داند مثل آنکه داند که سر اول ماه وسط عادت او بود پس یکروز قبل از اول ماه و دو روز بعد از آن حیض خواهد بود بیقین و ترک نماز و روزه در آن سه روز واجب ست و اگر آخر وقت عادت را داند مثل آنکه داند که هر آخر ماه آخر عادت او بود پس روز آخر ماه و دو روز قبل از آن ایام حیض او ست و ترک نماز و روزه در آن سه روز واجب ست اما اگر داند که روز اول هر ماه در حیض می بود اما نداند که آن روز اول حیض او بود یا وسط یا آخر در این صورت همان یکروز حیض ست بیقین پس در همین روز ترک نماز و روزه کند و درین چهار صورت در ایامی که احتمال دارد بر و لازم ست که عمل استحاضه کند و روزه و نماز را ترک نکند

فصل استحاضه اغلب اوقات سیاه و غلیظ نیست و بزردی مائل ست و در وقت آمدن سوزش او کمتر از سوزش خون حیض ست و گرمی آن نیز کمتر ست و استحاضه سه قسم ست قلیله و کثیره و متوسطه قلیله آنست که خون بطرف پنبه که بجانب بیرون فرج ست نرسد درین صورت واجب ست که پنبه را بیندازد و پنبه پاک بجای آن بردارد و از برای هر نماز وضو بسازد و متوسطه آن ست که خون از طرف دیگر پنبه بگذرد و اما از آن لته که در کمر بند میکند نگذرد درین صورت آنچه در قلیله واجب ست بر او واجب ست با تغیر دادن آن لته و یک نوبت غسل کردن از برای نماز صبح و کثیره آن ست که خون از لته بگذرد درین صورت آنچه در قلیله و متوسطه واجب ست بر او واجب ست با دو غسل دیگر یکی از برای نماز پیشین و پسین و یکی از برای نماز شام و خفتن و مادام که وضو و غسل را بطریقی که مذکور شد بفعل نیاورد نماز او صحیح نخواهد بود و مجامعت کردن با او در قبل نیز حرام خواهد بود و بعضی از مجتهدین برآنند که مجامعت با زن مستحاضه بی آنکه عملهای مذکور را بفعل آورد مکروه ست و حرام نیست

فصل نفاس خونی ست که با زائیدن آید یا بعد از زائیدن پس اگر قبل از زائیدن آید نفاس نیست

نماز چه

وهرچه بر حائض حرامست مثل نماز و روزه و درنگ کردن در مسجد وغیر آن بر صاحب نفاس
نیز حرامست و مجامعت با او و کفاره مجامعت بطریقیست که در حیض مذکور شد و عدد ایام
نفاس بمقدار عدد ایام عادت حیض است اگر صاحب عادت باشد و غسل نفاس
مثل غسل حیض است و اگر زن بزاید و خون مطلقا نبیند غسل بر او واجب نیست و میانه مجتهدین
خلافست در آنکه اکثر مدت نفاس چند است اصح آنست که ده روز است و اگر بعد از زائیدن لحظه خون
ببیند و دیگر مطلقا خون نبیند تا روز دهم و روز دهم لحظه خون ببیند و فی الحال منقطع شود در
کل آن ده روز ایام نفاس اوست پس اگر این ده روز از ماه رمضان باشد و روز اول غسل
کرده باشد و تا ده روز هم نماز و روزه را بجا آورده باشد آن نماز و روزه باطل خواهد بود و بر او قضای
آن نمازها واجب نیست اما قضای روزه ها واجبست **فصل** در غسل دادن میت و مقدمات
و توابع آن بدانکه صد و بیست و شش امر است که تعلق بمیت دارد از وقت احتضار یعنی سکرات
تا وقتیکه او را در قبر میسپارند از آنجمله بیست و هفت امر واجبست و هشتاد و یک امر سنت و بیست
و شش امر مکروه و دو امر حرام و این صد و بیست و شش امر بتفصیل مذکور می شود اما آنچه از وقت
احتضار تا وقتیکه شروع در شستن او کنند بجا باید آورد پانزده امر است یک امر واجبست
و یازده امر سنت است و سه امر مکروه اما یک امر واجب آنست که او را رو بقبله بگردانند یعنی بر پشت
بخوابانند که کف پاهای او بجانب قبله باشد و اما یازده امر که سنت است اول آنست که او را تلقین کلمه
اسلام و اقرار بامامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام نمایند باین طریق یا عبد الله اذکر العهد الذی
فارقتنا علیه فی دار الدنیا من شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریك له
وان محمدا عبده ورسوله ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین
کله ولو کره المشرکون وان خلیفته من بعده امیر المؤمنین وسید الوصیین
علی بن ابیطالب ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم
محمد بن علی الباقر ثم جعفر بن محمد الصادق ثم موسی الکاظم ثم علی بن موسی الرضا
ثم محمد بن علی التقی ثم علی بن محمد النقی ثم الحسن العسکری ثم الخلف المنتظر

یعنی خداوندا سفید و نورانی گردان روی مرا روزی که سیاه میگردد در آن بعضی از رویها و سیاه مگردان روی مرا روزی که سفید میگردد در آن بعضی از رویها
یعنی روز قیامت و چون دست راست را بشوید بگوید اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری وحاسبنی حسابا یسیرا
یعنی خداوندا بده بمن در قیامت نامه اعمال مرا بدست راستم و خلود در بهشت را بدست چپ من و حساب کن مرا حساب آسان
و چون دست چپ را بشوید بگوید اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا من وراء ظهری ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بك من مقطعات النیران
یعنی خداوندا بده بمن در قیامت نامه مرا بدست چپ من ...

محمد المهدی صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین علی هذا حییت و
علی هذا مت و علی هذا ابعث ان شاء الله تعالی و اگر میت زن باشد بجای یا عبد الله
اذکر العهد یا امة الله اذکر العهد بگوید دوم سوره والصافات و سوره یس نزد او بخوانند
سیوم آنکه اگر جان بدشواری دهد او را نقل نمایند بجایی که همیشه آنجا نماز میکرد تا جان بآسانی
سپارد چهارم آنکه چون اجابت حق نماید چشم و دهان او را بهم آورند پنجم آنکه او را تحت الحنک
ببندند تا دهانش باز نشود ششم آنکه هر دو دست او را به پهلوی او بگذارند هفتم آنکه او را
بچادر شبی یا جامه بپوشانند هشتم آنکه بعد از صافات و یس آنچه میسر شود از قرآن
نزد او بخوانند نهم آنکه اگر شب باشد چراغ نزد او روشن کنند دهم مومنان را خبر کنند تا به تشییع
جنازه او حاضر شوند یازدهم آنکه چون جان سپارد در برداشتن او تعجیل نمایند و اما آن سه امر
که مکروه است اول آنکه جنب یا حایض نزد او حاضر شوند دوم آنکه بر شکم او آهن بگذارند سیم آنکه او را
تنها بگذارند **فصل** سی و پنج امر که تعلق بمیت دارد از وقتیکه اراده نمایند که میت را غسل دهند
تا وقتیکه او را کفن کنند دوازده امر واجب است و پانزده امر سنت و شش امر مکروه و دو امر
حرام اما دوازده امر واجب اول آنکه در وقت غسل دادن عورت میت را بپوشانند دوم آنکه مرد را مرد
بشوید و زن را زن مگر شوهر زن خود را و زن شوهر خود را که هر یک می تواند که یکی دیگر را غسل دهد
و آقا کنیز خود را می تواند غسل داد اما در غسل دادن کنیز آقا را بعضی توقف کرده اند بجهة آنکه
بملک وارث انتقال یافته و مرد دختر سه ساله و زن پسر سه ساله را نیز میتواند غسل داد
حاجت بپوشیدن عورت میت و هرگاه زن یافت نشود که زن را غسل دهد شخصی از اقوام آن زن
که محرم او باشد از بیرون پیراهن او را غسل دهد و مرد نیز همین طریق سیم آنکه بعد از ازاله نجاست او را
بآب سدر غسل دهند و نیت چنین کنند که غسل میدهم این میت را بآب سدر برای آنکه واجب است قربة الی الله
و مقارن نیت سر و گردن میت را بشویند بعد از آن جانب راست او را و بعد از آن جانب چپ بطریق غسل جنابت
چهارم آنکه او را بعد از آب سدر بآب کافور همان دستور بشویند پنجم آنکه بعد از آب کافور بآب خالص
همان طریق بشویند ششم آنکه در وقت غسل دادن رو به میت بجانب قبله باشد بطریق وقت احتضار

هفتم آنکه اگر سدر و کافور یافت نشود عوض آن دو نوبت بآب خالی بشویند هشتم
آنکه اگر آب متعذر باشد او را سه تیمم دهند عوض هر غسل یک تیمم و در تیمم اول نیت چنین کند
که تیمم میدهم این میت را عوض آب سدر واجب تقرب بخدا و در نیت تیمم دوم بجای عوض آب
سدر آب کافور و در سیوم عوض آب خالی آورد و مقارن نیت دو کف دست خود را
بر خاک زنند و پیشانی میت را بآن مسح کنند و نوبت دیگر هر دو کف دست را بر خاک زنند و پشت
کف دست راست او را مسح نمایند و بعد از آن پشت کف دست چپ او را نهم آنکه آب غسل طاهر
باشد دهم آنکه آب مضاف نباشد یازدهم آنکه غصبی نباشد دوازدهم تخته و زمین که بر آن غسل میدهند غصبی
نباشد **فصل** و اما آن پانزده امر که سنت است اول آنکه چون میت را خواهند که غسل دهند پیراهن
او را تا بپاها پاره کنند اما برخصت وارث اگر وارث بالغ و عاقل باشد و اگر طفل یا مجنون
باشد دریدن پیراهن میت جایز نیست دوم آنکه در وقت پیراهن کندن او را بپهلو نگردانند
بلکه چنان بر پشت خوابیده پیراهن را از زیر او بکشند سوم آنکه انگشتان او را نرم می
نمایند چهارم آنکه در وقت غسل دادن بطریق حالت احتضار رو بقبله باشد پنجم آنکه
جهت آبی که از غسل جدا می شود گوی علیحده بکنند ششم آنکه در وقت غسل دادن
میانه میت و آسمان حائلی باشد مثل سقف یا سایبان و غیر آن هفتم آنکه میت را
قبل از غسل یا بعد از غسل وضو دهند و درین وضو مضمضه و استنشاق سنت نیست
هشتم آنکه غسال در وقت غسل دادن میت در جانب راست باشد نهم آنکه قبل از هر یک
از سه غسل دو دست خود را تا مرفق بشوید دهم آنکه آب سدر را بر هم زنند تا کف کند و کف
آن را بشویند یازدهم آنکه عورتین میت را قبل از غسل دادن سه نوبت باشنان بشویند
دوازدهم آنکه در هر غسلی ازان سه غسل هر یک از سر و جانب راست و جانب چپ را سه نوبت
بشویند سیزدهم آنکه در غسل اول و دوم آهسته دستی بر شکم میت بکشند چهاردهم آنکه اگر میت
جنب باشد او را بعد از غسل واجب یا قبل از آن غسل جنابت دهند چنانکه قبل ازین گذشت
و نیت چنین کند که غسل جنابت می دهم این میت را سنت تقرب بخدا پانزدهم آنکه

یعنی خدا از آن بزرگتر است که وصف او توان کرد و دو مرتبه اشهد ان لا اله الا الله یعنی گواهی میدهم که معبودی نیست سزاوار پرستیدن بجز معبود یکتایی بحق که متصف است بجمیع صفات کمال و دو مرتبه بگوید اشهد ان محمدا رسول الله یعنی گواهی میدهم که محمد پیغمبر فرستاده حضرت است و دو مرتبه اشهد ان علیا ولی الله امیر المؤمنین امام المتقین یعنی گواهی میدهم که امیر المؤمنین امام المتقین ولی خداست و دو مرتبه حی علی الصلوة یعنی بشتابید بسوی نماز و دو مرتبه حی علی الفلاح یعنی بشتابید بسوی چیزی که موجب رستگاری است و دو مرتبه حی علی خیر العمل یعنی بشتابید بسوی عملی که بهترین عملهاست که آن نماز است و دو مرتبه الله اکبر و دو مرتبه لا اله الا الله

چون از غسلها فارغ شوند بدن میت را خشک کنند فصل و اما آن شش امر که مکروه است
اول بآب گرم میت را غسل دادن دوم ناخن او را چیدن سیوم محاسن او را شانه کردن
چهارم موی سر او را شانه کردن پنجم موی زهار او را تراشیدن ششم چیزی از آب غسل میت
در طهارت خانه سر دادن و اما آن دو امر حرام آنست که اگر میت احرام حج یا احرام عمره داشته
باشد حرام است که او را بکافور غسل دهند و همچنین حرام است که او را حنوط کنند فصل بدانکه امر
که تعلق بمیت دارد از وقتیکه از غسل دادن او فارغ شوند تا وقتیکه بر او نماز گذارند نه چیز واجب است
و دوازده چیز سنت و هشت چیز مکروه اما آن نه چیز که واجب است اول حنوط کردن میت است
یعنی کافور سائیدن بهفت عضوی که در آن سجده نماز واقع می‌شود و آن پیشانی است
و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ پاها دوم آنکه کفن سه پارچه باشد لنگ
و پیراهن و چادری که میت را سراپا فراگیرد و آنرا لفافه گویند سوم آنکه هیچیک ازین سه پارچه
حریر نباشد خواه میت مرد باشد و خواه زن چهارم آنکه طلاباف و طلادوز نباشد پنجم
آنکه طاهر باشد ششم آنکه غصبی نباشد هفتم آنکه بسیار تنگ نباشد بحیثیتی که بدن میت از زیر آن
نمایان باشد هشتم آنکه قماشی باشد لایق بحال میت پس نسبت بعضی قماش باریک بلند قیمت لا
اگر قرض میت مساوی ترکه او باشد یا کمتر قرضخواهان را میرسد که مانع شوند از کفن کردن او
در قماش بلند قیمت نهم آنکه هرچند زن مالدار باشد کفن او بر شوهر واجب است بشرط
اول آنکه زن دائمی باشد نه متعه دوم آنکه ناشزه نباشد سیوم آنکه مرد را قدرت
بر کفن بوده باشد پس اگر مرد بی چیز باشد زن را از مال خودش کفن باید کرد اما اگر مرد
بمیرد کفن او بر زن واجب نیست فصل و اما آن دوازده چیز که سنت است اول آنکه کافور
حنوط میت سیزده درهم شرعی باشد و دو دانگ درهم و اگر این مقدار نباشد چهار درهم و اگر
چهار درهم نباشد یک درهم دوم آنکه کافور را در کف دست نرم سازند نه در هاون و غیر آن سوم
آنکه آنچه از کافور حنوط زیاده ماند بر سینه میت نهند چهارم آنکه دو چوب تر با میت گذارند یعنی
دو چوب تر از نخل خرما و اگر نباشد از درخت کنار و اگر نباشد از درخت انار و اگر نباشد

از درخت

از درخت بید و اگر نباشد از درختهای دیگر می باید که هر یک از آن دو چوب بدرازی ساق
دست باشد یکی را بر پهلوی راست میت گذارند و دیگری را بر پهلوی چپ او و آنکه بر پهلوی
راست است می باید که میانهٔ او و بدن میت کفن حائل نباشد و آنکه بر پهلوی چپ است
می باید که میانهٔ آن و بدن میت پیراهن حائل باشد و می باید که سر جریدتین بچنبر گردن میت
برسد پنجم آنکه کفن از پنبه باشد نه از جنس دیگر ششم آنکه سفید باشد نه رنگین هفتم آنکه
ریسمانی که کفن را بآن می دوزند از کفن بیرون آورده باشند هشتم آنکه مرد را عمامه
بر سر بپیچند که تحت الحنک داشته باشد و دو سر عمامه را از زیر تحت الحنک بیرون
کنند و بر سینهٔ او اندازند نهم آنکه پارچه که طول آن سه ذرع و نیم باشد بذرع دست
بر رانهای میت باین طریق بپیچند که اول سر آن پارچه را شق کنند آنقدر که بدو جانب
شق بر کمر میت توان بستن بطریق کمربند و آن پارچه را از عقب از میان دو پای او بیرون
آورند و از زیر کمربند او بیرون کنند و بر رانهای او بپیچند دهم آنکه زن را بجای عمامه مقنعه بر سر
کنند یازدهم آنکه لنه پیچی بر سینهٔ زن ببندند که پستانهای او را بگیرد و دو طرف آن لنه را
بر پشت او گره زنند دوازدهم آنکه پنبهٔ بسیار بر عورتین میت گذارند و اگر چیزی بیرون آید
که موجب نقض وضو بود کان باشد لازم نیست که نوبت دیگر او را غسل دهند و همچنین
اگر او را وضو داده باشند لازم نیست که نوبت دیگر او را وضو دهند و بعضی مجتهدین
برآنند که هرگاه ناقض وضو بیرون آید نوبت دیگر او را غسل باید داد و این قول ضعیف است
و اما آن هشت که مکروه است اول آنکه کفن را با آهن یا فولاد بریدن دوم پیراهنی را که جهت
میت قطع کنند آستین گذاشتن اما اگر میت را در پیراهن خودش کفن کنند آستین
داشتن آن پیراهن مکروه نیست و اما مکروه نیست که تکمه داشته باشد سوم ریسمانی که کفن
با آن میدوزند با آب دهن تر ساختن چهارم کفن را بخور کردن پنجم در کتان کفن کردن ششم
در قصب [illegible] قطنی و غیره کفن کردن هفتم بسیاهی چیزی بر کفن نوشتن هشتم کافور
بر چشم و گوش میت گذاشتن و بدانکه اگر زن آبستن بمیرد و فرزندی

در شکم دارد زنده باشد واجب است که شکم او را از جانب چپ بدرند و فرزند را بیرون آورند و شکم او را بدوزند و اگر فرزند در شکم بمیرد و مادر زنده باشد و نتوان درست بیرون آوردن زنی دست بشکم او برد و طفل را پاره کند و بیرون آورد پس اگر طفل چهار ماهه باشد او را بطریق مقرر سه غسل دهند و در سه پارچه بدستوری که گذشت کفن کنند و دفن نمایند و اگر کمتر از چهار ماهه باشد در لته پیچند و بی غسل دفن کنند فصل اینچه نسبت متعلق است از وقتیکه از کفن کردن فارغ شوند تا وقتیکه او را بخاک سپارند چهل و هفت امر است پنج امر واجب است و سی و سه امر سنت است و نه امر مکروه اما آن پنج امر که واجب است اول نماز کردن بر میت بطریقی که در صلوة مذکور خواهد شد دوم نقل کردن او بجانب قبر و اگر در دریا بمیرد و خشکی متعذر باشد در خم یا صندوق بگذارند و سر آنرا محکم سازند و اگر خم و صندوق نباشد چیزی سنگینی بر او ببندند و در این دو صورت بطریقی که در لحد می گذارند رو بقبله کرده در دریا اندازند سیم آنکه او را در قبر بر جانب راست رو بقبله کرده بخوابانند بطریقی که در وقت احتضار مذکور شد اما اگر زن ذمیه بمیرد و فرزندی از مسلمان در شکم داشته باشد و آن فرزند نیز مرده باشد باید که چون او را دفن کنند پشت او را بقبله کنند بجهة آنکه روی طفل در شکم مادر بجانب پشت مادر است چهارم آنکه قبر را بنوعی بپوشانند که بدن میت از جانوران محفوظ باشد و بوی عفونت او بیرون نیاید پنجم آنکه زمین قبر مباح باشد پس اگر ظاهر شود که در زمین غصبی دفن شده و صاحب زمین بآن راضی نمی شود واجب است که میت را بجای دیگر نقل نمایند و اما آن سی و سه امر که سنت است اول آنکه جماعتی که تشییع جنازه میکنند از عقب جنازه بروند دوم برداشتن جنازه بتربیع یعنی دوش راست میت را بدوش راست برداشتن و چند قدم رفتن و بعد از آن پای راست او را بدوش راست برداشتن و چند قدم رفتن و بعد از آن بهمان طریق پای چپ او را بدوش چپ و دوش چپ او را بدوش چپ برداشتن سوم آنکه چون جنازه ببیند این دعا بخواند اللّٰهُ اَکْبَرُ هٰذَا مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ اللّٰهُمَّ زِدْنَا اِیْمَانًا وَتَسْلِیمًا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی تَعَزَّزَ بِالْقُدْرَةِ وَقَهَرَ الْعِبَادَ بِالْمَوْتِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَمْ یَجْعَلْنِی مِنَ السَّوَادِ الْمُخْتَرَمِ

چهارم آنکه مقبره نزدیک را ترجیح دهند بر مقبره دور مگر آنکه در مقبره دور شخصی از صلحا و اکابر دین مدفون باشد پنجم آنکه عمق قبر بقدر قد آدمی باشد و اگر تا چنبر گردن باشد سنت بفعل می آید ششم لحد در قبر کندن مگر آنکه زمین بسیار نرم باشد و بترسند که فرو ریزد هفتم آنکه لحد بجانب قبله باشد هشتم آنکه فراخ باشد آنقدر که در آن توان نشست نهم آنکه میت را در جانب پای قبر لحه بگذارند بعد از آن دو قدم بجانب قبر نقل نمایند و لحه بگذارند باز نوبت دیگر نقل نمایند و لحه بگذارند بعد از آن بقبر نقل کنند و اگر میت زن باشد این نقل سنت نیست دهم آنکه اگر میت مرد باشد اول سر او را داخل قبر سازند بعد از آن باقی بدن او را و اگر زن باشد بیک نوبت در قبر نهند یازدهم آنکه وقتی که زن را در قبر می نهند روی قبر را بجامه یا پرده یا امثال آن بپوشند دوازدهم آنکه شخصی که داخل قبر می شود میت را در قبر بگذارد سر برهنه و پا برهنه باشد سیزدهم آنکه اگر میت زن باشد آن شخص که داخل میشود و او را بخاک می سپارد باید که محرم او باشد و شوهر اولی است از جمیع محارم و اگر مرد باشد باید که آن شخص بیگانه باشد چهاردهم آنکه در وقتی میت را در لحد گذارند این دعا بخواند بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَفِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَعَلٰى مِلَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ نَزَلَ بِكَ وَاَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اَللّٰهُمَّ افْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَاَلْحِقْهُ بِنَبِيِّهِ اَللّٰهُمَّ اِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلَّا خَيْرًا وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنَّا و اگر میت زن باشد بجای عبدک و ابن عبدک اَمَتُكَ وَابْنَتُ عَبْدِكَ بگوید و بجای نَزَلَ بِكَ نَزَلَتْ بِكَ بگوید و بجای اَفْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَاَلْحِقْهُ بِنَبِيِّهِ اَفْسَحْ لَهَا فِي قَبْرِهَا وَاَلْحِقْهَا بِنَبِيِّهَا بگوید و بجای لا نعلم منه لَا نَعْلَمُ مِنْهَا و بجای وانت اعلم به منا وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِهَا مِنَّا بگوید پانزدهم آنکه خاک زیر سر میت را بطریق بالش بلند سازند شانزدهم آنکه در قبر زیر رخ میت خاک کربلا گذارند هفدهم آنکه گره های کفن را بگشایند هجدهم آنکه روی میت را بر خاک نهند نوزدهم آنکه در پس پشت میت کلوخی گذارند تا بر پشت نیفتد بیستم تلقین کردن میت ... یا عبد الله اذکر العهد الذی خرجت علیه من دار الدنیا شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا

(حاشیه:) ... لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک و الشر لیس الیک ... والمهدی من هدیت عبدک و ابن عبدک ... تبارکت و تعالیت سبحانک رب البیت ...

صمداً فرداً وتراً حياً قيوماً دائماً ابداً لم يتخذ صاحبة ولا ولداً و
ان محمداً صلى الله عليه وآله خاتم انبيائه وسيد رسله ارسله بالهدى ودين
الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون وان علياً صلوات الله عليه
ولي الله ووصي رسوله وخليفته من بعده القائم بامره وان الاوصياء
من ولده الحسن والحسين وعلياً ومحمداً وجعفراً وموسى وعلياً ومحمداً وعلياً
والحسن والخلف المنتظر محمد بن الحسن المهدي صلوات الله وسلامه عليهم حجج
الله على الخلق اجمعين يا عبد الله اذا جاءك الملكان الرسولان الكريمان فسئلاك
عن ربك وعن دينك وعن كتابك وعن نبيك فقل ولا تخف ولا تحزن الله ربي ومحمد
نبيي والاسلام ديني والقرآن كتابي والكعبة قبلتي وعلي امامي والاوصياء المذكو
من بعده ائمتي وحججي واشهد ان الموت حق والقبر حق وسوال منكر ونكير في
القبر حق والبعث حق والنشور حق والحساب حق والميزان حق والصراط حق والجنة
حق والنار حق وان الوقوف بين يدي الله تعالى حق هذا اعتقاد عليه حييت
وعليه مت وعليه ابعث ان شاء الله تعالى واگر میت زن باشد بجای یا عبد الله ذکر العهد یا امة
الله ذکر العهد بگوید وبجای یا عبد الله اذا جاءک یا امة الله اذا جاءک بگوید وکاف جار و باقی
کافها خطاب را مکسور بخواند وبجای فقل ولا تخف ولا تحزن فقولی ولا تخافی ولا تحزنی بگوید

بست و یکم لحد را بخشت خام و گل پوشیدن بست و دوم در وقت لحد پوشیدن این دعا بخواند
اللهم صل وحدته وآنس وحشته وآمن روعته واسكن اليه من رحمتك رحمة
تغنيه بها عن رحمة من سواك فانما رحمتك للظالمين واگر میت زن باشد
ضمیر مونث بجای ضمیر مذکر بیاورد بست و سیوم آنکه حاضران غیر از صاحب مصیبت خاک را به پشت دست
در قبر بریزند بست و چهارم آنکه در وقت خاک ریختن بگوید انا لله وانا اليه راجعون بست و پنجم
آنکه قبر را بمقدار چهار انگشت از زمین بلند کنند [illegible] بست و ششم
آنکه بر روی قبر ریگ بریزند و اگر ریگ سرخ باشد ثواب آن بیشتر است بست و هفتم آنکه [illegible]

میت نصب نماید قبر و هشتم آنکه آبی بر روی قبر ریزند باین طریق که از سر گرفته بجانب پا آیند و از جانب پا بجانب سر باز گردند و آنچه از آب بماند در وسط قبر ریزند و باید که ریختن آب از اول تا آخر منقطع نشود و بیست و نهم آنکه شخصی که این آب را می ریزد در وقت ریختن رو بقبله باشد سی ام آنکه بعد از آب ریختن حاضران کف دست بر قبر نهند بحیثی که نشان انگشتان بماند سی و یکم در وقت دست بر قبر نهادن رو بقبله کنند سی و دوم آنکه در آن وقت سوره انا انزلناه فی لیلة القدر هفت نوبت بخوانند و بعد از این دعا را یک نوبت بخوانند اللّهم جاف الارض عن جنبیه واصعد الیک روحه ولقه منک رضوانا واسکن قبره من رحمتک ما تغنیه عن رحمة غیرک و اگر میت زن باشد بجای ضمیر مذکر ضمیر مونث بیاورد سی و سوم آنکه ولی میت یا شخصی برخصت او بعد از رفتن حاضران بآواز بلند تلقین میت کند بطریق تلقین در قبر و اما آن چند امر که مکروه است اول رفتن عورات با جنازه میت دوم دو میت بر یک جنازه بردن سیم دو میت در یک قبر دفن کردن چهارم زمین قبر را بتخته یا غیر آن فرش کردن پنجم خویشان میت خاک در قبر میت ریختن ششم خاک بیگانه یعنی غیر خاکی که از قبر کنده بهم رسیده باشد در قبر ریختن هفتم صورت قبر را مسنم کردن یعنی پشت ماهی ساختن هشتم تجدید نمودن قبر بعد از آنکه منهدم شده باشد نهم بر قبر تکیه کردن و پا نهادن و نشستن و همچنین وقت مکروه است و اما آنکه هر میت در مقبره عام دفن شده باشد آنقدر وقت گذشته باشد که آن میت خاک شده در صورت واجب است که صورت قبر او را بر طرف سازند و حرام است که نمایان گذارند بلکه باید که با زمین برابر سازند تا هر کس خواهد میت خود را دفن نماید اما اگر آن میت یکی از بزرگان دین باشد در این صورت باید که صورت قبر او را نمایان گذارند تا بزرگان از زیارت او فیض و بهره گان از جوار قبر او نفعی برند و سنت است تعزیت کردن اقوام میت را یعنی ایشان را پرسش نمودن و تسلی دادن و در وقت [illegible] ایشان کردن که جبر الله وهنکم واحسن عزاکم ورحم [illegible] و نیز سنت است که تا سه روز جهت ایشان طعام فرستادن [illegible] ایشان طعام خوردن مقصد سوم در بیان احکام تیمم بدانکه نسبت و یک امر که تعلق

وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض علی ملة ابراهیم و علی دین محمد صلی الله علیه وآله و منهاج علی صلوات الله علیه حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین [illegible]

به تیمم دارد و دوازده امر واجب است و هفت امر سنت و دو امر مکروه اما آن دوازده امر
که واجب است اول آنکه مکان تیمم غصبی نباشد بطریقی که در وضو مذکور شد دوم آنکه آنچه بآن تیمم
میکنند خاک باشد چه اصح آنست که تیمم بسنگ و آجر و مانند آن درست نیست سوم آنکه
خاک تیمم طاهر باشد چهارم آنکه غصبی نباشد پنجم آنکه ممزوج نباشد بغیر خاک پس اگر ممزوج باشد بچیزی
که نام خاک بر آن اطلاق نشود تیمم بر آن درست نیست ششم آنکه اعضای تیمم قبل از تیمم کردن
طاهر باشد هفتم نیت کردن باین طریق که تیمم میکنم واجب بدل وضو جهت مباح بودن نماز
تقرب بخدا و در تیمم عوض غسل بجای بدل وضو بدل غسل گوید هشتم آنکه انگشتری و هر چیز
هر چه حائل باشد از دست بیرون کند نهم مقارن نیت دو کف دست بر خاک زدن دهم مسح
رو کردن بهر دو کف از رستنگاه موی سر تا طرف بینی یازدهم مسح کردن پشت دست
راست بکف دست چپ دوازدهم مسح کردن پشت دست چپ بکف دست راست و بدانکه میان
مجتهدین خلافست بعضی برآنند که در تیممی که بدل وضوست یک نوبت دستها بر خاک زدن و اگر
بدل غسل است دو نوبت یکی از برای مسح رو و یکی از برای مسح دستها و بعضی برآنند که در تیممی که بدل وضو
باشد دو نوبت دست بر خاک باید زدن بطریق تیممی که بدل غسل است و این مذهب اصح است
و اما آن هفت امر که در تیمم سنت است اول آنکه خاک تیمم خالص باشد یعنی ممزوج بغیر خاک نباشد
هر چند اطلاق خاک بر آن توان کرد دوم آنکه خاک تیمم از زمین مرتفع باشد مثل تلهای صحرا سوم
آنکه در وقت زدن کف دست بر خاک انگشتان را از یکدیگر دور سازند چهارم آنکه
بعد از دستها بر زمین زدن هر دو دست را از خاک بتکانند پنجم آنکه اگر کف دست کسی
قطع کرده باشند جای قطع را بخاک مسح کند ششم آنکه تیمم را تا آخر وقت اندازد هر چند معلوم
باشد که آخر وقت آب یافت نخواهد شد هفتم جهت هر نماز تیمم علیحده کنند هر چند تیمم سابق
نقض نشده باشد و اما آن دو امر که در تیمم مکروه است اول [illegible] تیمم کردن دوم بر زمین
شوره تیمم کردن مطلب دوم در بیان مسائل طهارت [illegible]
و این طهارت را ازاله نجاست گویند و ازاله نجاست به دوازده چیز میشود [illegible]

مطهرات گویند اول آب دوم زمین سیوم آفتاب چهارم آتش پنجم استحاله ششم انتقال
هفتم انقلاب هشتم نقص نهم اسلام دهم زوال عین یازدهم مسح ظاهر دوازدهم تبعیت و احکام
این مطهرات دوازده گانه بتفصیل مذکور میشود اما احکام آب که اول پاک کننده هاست
بدانکه آب یا مطلق است یا مضاف و آب مطلق آن است که آنرا در عرف و عادت آب گویند بی آنکه
قیدی با او باشد و آب مضاف آن است که با قید آب گویند مثل آب گل و آب غوره و آب مطلق
یا جاری است یا غیر جاری و آب غیر جاری چهار قسم است آب مساوی کر و آب کم از کر و آب زیاده از کر
و آب چاه پس آب مطلق به پنج قسم منقسم شد اما آب جاری در شرع آبی است که از زمین بجوشد غیر آب
چاه و آن بملاقات نجاست نجس نمیشود اگرچه کمتر از کر باشد مگر اگر رنگ یا بوی یا طعم آن بنجاست
تغیر یابد و آب باران مادام که می بارد حکم آب جاری دارد و آب حمام نیز حکم آب جاری دارد اگر
متصل بماده باشد که آن ماده کر یا زیاده بر کر باشد **فصل** و اما آب کر آبی است که مساحت آن
در طول و عرض و عمق چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب باشد بوجب مستوی الخلقت
و این بوزن یک هزار و دویست رطل عراق عرب است و هر رطلی یکصد و سی درهم
شرعی است و هر درهمی چهل و هشت جو متوسط است پس رطل عراق عرب شش هزار
و دویست و چهل جو متوسط است پس کر هفت هزار و [illegible] هزار
جو متوسط است و این آب نجس نمیشود بملاقات نجاست مگر آنکه رنگ یا بوی یا طعم آن
بنجاست متغیر شود پس بنابرین اگر دست شخصی بخون آلوده باشد و در حوضی فرو برد
که یک کر باشد بی زیاده و کم آب آن حوض بالتمام نجس میشود بجهة آنکه معلوم است
که اندکی از رنگ آن آب بخون تغیر یافته و تتمه آن کم از کر است پس کل آن آب نجس است
اما اگر دست شخص ببول آلوده شده باشد و بول خشک شود و آن شخص دست را در آن
حوضی که مساوی کر است [illegible] آب حوض نجس نمیشود و دست آن شخص طاهر میشود بجهة آنکه چیزی
از [illegible] بحوض زیاده بر کر باشد و قطره خون در آن افتد و بعضی از آن
[illegible] اگر بجهة آب آن حوض که تغیر نیافته بمقدار کر است آن آب طاهر است و اگر کمتر است

باب دوم

نجس است واگر در آبی که یک کر است یا زیاده و کم مویی مثلا از سگی افتد و شخصی بکاسه مثلا آن
مو را از روی آب بکشد و بردارد اندرون کاسه آبی که درو در آمد نجس خواهد بود و بیرون کاسه آن
آبی که مانده طاهر است واگر آن مو در کاسه در نیامده باشد بعکس خواهد بود یعنی اندرون کاسه آبی
که درو در آمد طاهر است و بیرون آن کاسه آبی که مانده نجس است و اما آب کم از کر نجس میشود بملاقات
نجاست هر چند هیچیک از رنگ و بوی و طعم آن تغیر نیابد فصل بدانکه در آب چاه میان مجتهدین خلاف است
بعضی برآنند که مادام که رنگ یا بوی یا طعم آن بنجاست تغیر نیابد نجس نمیشود و بعضی برآنند که نجس میشود
هر چند تغیر نیابد و بعضی برآنند که اگر مقدار یک کر است یا زیاده نجس نمیشود مگر به تغیر واگر کمتر است
نجس میشود اگرچه تغیر نیابد مذهب اول قوی است و واجب است نزد مجتهدین که
قائلند بنجاست آب چاه آنکه کل آب را نزح نمایند اگر شتری در آن بمیرد یا گاوی یا مسکر مایع
بالاصالة در آن افتد یا فقاع یا منی یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس در آن ریخته شود پس اگر نزح کل
آن آب متعذر باشد واجب است که چهار مرد نوبت آب بکشند باین طریق که دو مرد آب بکشند و چون
مانده شوند آن دو مرد دیگر بکشند و وقتیکه مانده شوند آن دو مرد اول بکشند همچنین از طلوع فجر تا غروب
آفتاب واگر اسبی یا خری یا گاو ماده در چاه بمیرد بمقدار یک کر آب از آن بکشند واگر آدمی در آن
بمیرد هفتاد دلو بکشند خواه مرد باشد خواه زن و خواه بالغ باشد و خواه طفل اما اگر کافر باشد
در آن خلافست بعضی از مجتهدین کشیدن کل آب را واجب میدانند و بعضی زیاده بر هفتاد دلو واجب
نمیدانند واگر غائط تر در چاه افتد یا خون بسیار مثل آن قدر خونی که از ذبح کردن گوسفندی بهم رسد
می آید پنجاه دلو بکشند واگر خون کم ریخته شود مثل آن قدر خونی که از ذبح کبوتری بهم میرسد
ده دلو باید کشید و همچنین اگر غائط خشک در چاه افتد واگر موش در چاه افتد و بمیرد
از هم پاشیده باشد یا سگ افتد و زنده بیرون آید هفت دلو بکشند واگر موش از هم نپاشیده
باشد سه دلو باید کشید واگر خرگوش یا روباه یا گوسفند یا خوک یا سگ یا گربه در چاه بمیرد چهل دلو بکشند
و همچنین اگر بول مرد در چاه ریزد واگر گنجشک در چاه بمیرد یک [illegible] مضاف است
مثل گلاب و عرق بیدمشک و غیره بمجرد رسیدن نجاست باو نجس میشود [illegible]

[illegible] ... بسم الله الرحمن الرحیم ... الحمد لله رب العالمین ... [illegible]

و غسل یا آن صحیح نیست نزد جمیع مجتهدین مگر ابن بابویه که او تجویز وضو ساختن و غسل کردن بگلاب کرده و باقی مجتهدین تجویز نکرده اند دوم از پاک کننده ها زمین است که زیر کفش و ته پا را طاهر میسازد و اگر پای شخصی بریده باشد و بجای پای از چوب چیزی ساخته باشند زمین آن چوب را نیز طاهر میسازد سوم از پاک کننده ها آفتابست که طاهر میسازد زمین نجس و حصیر و بوریا هرگاه آنرا خشک سازد و همچنین طاهر میسازد هر چه قابل نقل و تحویل نباشد مثل درخت و میوه که بر درخت بوده باشد و درها و پنجرها که داخل عمارت شده باشد و اگر از گل نجس دیواری بطریق چینه ساخته باشند و آفتاب بر یک روی آن بتابد و گل آن دیوار را خشک کند روی دیگر آن دیوار و اندرون آن همه پاک میشود چهارم از پاک کننده ها آتش است و آن طاهر میسازد چیزی را که انگشت یا خاکستر کند اما اگر از گل نجس کوزه سازند شیخ طوسی علیه الرحمه بر آنست که این هر دو طاهر میشود و این قول قوت دارد پنجم از پاک کننده ها استحاله است یعنی تغییر صورت و نام شیء نجس مثل آنکه منی حیوان طاهر شود و یا سگ در نمکزار افتد و نمک شود ششم انتقال یعنی نجس از جائی بجائی نقل شود مثل خون آدمی که بشکم پشه رود هفتم انقلاب مثل آنکه خمر سرکه شود هشتم نقص مثل شیره انگور که چون او را بجوشانند نجس میشود و چون چهار دانگ آن کم شود طاهر میشود نهم اسلام و آن پاک میسازد کافر را از نجاست کفر دهم زوال عین یعنی برطرف شدن نجاست مثل آنکه دهن اسب یا بعضی از اعضای آن آلوده بخون شود پس همینکه خون برطرف شود طاهر میشود یازدهم مسح طاهر و این در استنجا از غایط است که چون مخرج را به سنگ یا به کلوخ یا بلته یا غیر آن بشرط آنکه طاهر باشد پاک کنند مخرج طاهر میشود دوازدهم تبعیت مثل آنکه شخصی مسلمان طفلی را از کفار حربی اسیر کند آن طفل به تبعیت آن مسلمان طاهر میشود و همچنین شیره انگور که چون بجوشد نجس میشود و چون چهار دانگ آن برطرف شود دیگ و کچچه آن و درخت و بدن پزنده آن به تبعیت طاهر آن طاهر میشود

فصل نجاسات یازده است اول بول دوم غایط بشرط آنکه این هر دو از حیوانی باشد که گوشت آن حرام باشد خواه خون جهنده داشته باشد سوم خون از حیوانی که خون جهنده داشته باشد خواه گوشت آن حلال باشد خواه حرام مگر خونیکه بعد از ذبح در اعضای حیوان بماند بشرط آنکه در وقت ذبح خون معتاد بیرون آمده باشد

پس هر خونی که بعد از بیرون آمدن خون معتاد در اعضای آن حیوان بماند طاهرست و خوردن
آن خون حلال است چهارم منی از حیوانی که خون جهنده داشته باشد خواه گوشت آن حلال
باشد و خواه حرام پنجم سگ غیر سگ آبی که آن طاهرست الا حرام ششم خوک غیر خوک آبی که آن
حکم سگ آبی دارد و اگر سگی با گوسفندی بجهد و بچه از ایشان حاصل شود پس اگر بسگ شبیه باشد
نجس است و اگر بگوسفند شبیه است یا بهیچ کدام از حیوان شبیه نیست طاهرست اما سگی با خوکی بجهد و بچه
حاصل شود که بهیچکدام شبیه نباشد در نجس بودن میان مجتهدین خلافست و احتیاط آن است که نجس
است هفتم کافر خواه کافر ذمی خواه کافر حربی و خواه اهل کتاب باشد و خواه نباشد اما قلیلی از
مجتهدین را مذهب آن است که یهود و نصاری طاهرند و این مذهب ضعیف است هشتم هرچه مست کننده
است بشرط آنکه در اصل روان باشد و شیخ ابن بابویه جایز میداند نماز کردن در جایی که آلوده بخمر باشد
و حرام میداند نماز کردن در خانه که در آن خمر بوده باشد نهم شیره انگور هرگاه بجوش آید و دو حصه
آن کم نشده باشد دهم فقاع یعنی بوزه و آن نجس است اگر چه مست کننده نیست
یازدهم حیوانی که بمیرد بشرط آنکه در حال حیات خون جهنده داشته باشد خواه گوشت آن حلال
باشد و جمیع اجزای آن نجس است مگر اجزائی که حس ندارد مثل مو و استخوان و شاخ دوازدهم از حیوانی که
نجس العین نباشد و سید مرتضی بر آن است که اجزای نجس العین که حس نداشته باشد مثل مو و استخوان
سگ و خوک طاهرست و باقی مجتهدین خلاف او کرده اند **فصل** اگر سگ ظرفی را بزبان بلیسد و خواهند
که بآب قلیل آن ظرف را طهارت دهند باید که اول آن را بخاک پاک بمالند و بعد از آن دو نوبت بآب
بشویند و اگر خاک متعذر باشد بعضی از مجتهدین بر آنند که هرچه شبیه بخاک باشد مثل اشنان و صابون
عوض خاک میشود و بعضی بر آنند که عوض خاک یک نوبت بآب بشویند و اگر ظرف را در آب کثیر و
روان طهارت دهند یکنوبت در آب فرو بردن کافی است بعد از آنکه بخاک مالیده باشند و بعضی از
مجتهدین بر آنند که اگر بآب کثیر طهارت دهند خاک مالیدن لازم نیست و اول [illegible] است و اگر خوک ظرفی را
بلیسد بعضی از مجتهدین بر آنند که هفت نوبت آن ظرف را بآب باید شست و بعضی [illegible]
فصل اگر جامه مثلا ببول نجس شده باشد و خواهند که آن را بآب قلیل طهارت دهند [illegible]

طاهر میشود احتیاج بافشردن نیست اما بسه شرط اول آنکه آن طفل پسر باشد نه دختر دوم آنکه اکثر
غذای او شیر باشد سیوم آنکه کمتر از دو سال باشد و اگر ببول غیر طفل شیرخواره نجس شده باشد
باید که بعد از آنکه آب بر آن بریزند یک نوبت بفشرند و باز آب بر آن بریزند و نوبت دیگر بفشرند
و اگر بغیر بول نجس شده باشد یک نوبت آب ریختن و یک افشردن طاهر میشود بعد از آنکه عین
نجاست برطرف شده باشد و احتیاج بدو نوبت نیست اما اگر در آب کر یا آب روان طهارت دهند یک نوبت در آب
فرو بردن کافیست بعد از آنکه عین نجاست از آن ازاله شده باشد و فشردن لازم نیست و اگر بو
یا دو شک و یا بالش و یا مانند آنها را با آب قلیل طهارت دهند احتیاج بافشردن آن نیست و
بیجه بیرون رفتن غساله
مالیدن آن کافیست و بدانکه هرگاه جامه مثلا نجس شود بنجاستی که رنگ داشته باشد مثل خون
یا غیر آن و آنرا بشویند و رنگ آن نجاست در جامه بماند آن رنگ پاکست و ازالهٔ آن رنگ
لازم نیست **فصل** اگر ظرف نجس را مثل کاسه و دیگ و خم خواهند که با آب قلیل طهارت دهند
قدری آب در آن کنند و حرکت دهند تا آب بهمه جای او برسد و آن آب را بریزند و نوبت
دیگر آب در آن کنند و حرکت دهند و بریزند آن ظرف طاهر میشود و اگر آن ظرف نجس را در زمین محکم کرده
باشند مثل دیگ و کندن آن لازم نیست و بهمین طریق طهارت می توان داد و اگر آب
آب در ته آن بماند آنرا البته یا پنبه بردارند و بدانکه در ظرف طلا و نقره چیزی خوردن یا چیزی
در آن گذاشتن حرام است بر مرد و زن اما آن آب و طعام و میوه که در آن ظرف است حرام
نمی شود و لیکن از آن ظرف بیرون آوردن آن بقصد خوردن حرام است و بقصد آنکه بر جای
گذارند و بعد از آن بخورند حلال است و از آفتابه طلا و نقره دست شستن حرام است و همچنین
بطاس طلا و نقره آب بر خود یا بر دیگری یا بر جای ریختن و همچنین از دوات طلا و نقره
چیزی نوشتن و از سرمه دان طلا و نقره سرمه کشیدن اما بقلم و میل طلا و نقره حلال است
و اگر از طاس یا کوزهٔ نقره کوب یا طلاکوب آب خورد واجب است که لب خود را بطلا یا نقره
آن نرساند و اگر ظرف مس مطلا را بر آتش گذارند پس اگر از آن طلا حاصل شود حکم ظرف طلا خواهد داشت
و اگر مطلقا طلا حاصل نشود میانه مجتهدین در آن خلافست و اصح آن است که حکم ظرف مس دارد و غسل

در حوض طلا و نقره صحیح نیست خواه غسل ترتیبی باشد و خواه ارتماسی اما اگر زینت آن حوض غیر طلا و نقره باشد
غسل در آن صحیح است با تمام رسید باب اول بتوفیق الله تعالی **باب دوم** از کتاب جامع عباسی در بیان
مسائل نمازهای واجبی و سنتی است و در آن مقدمه و سه مطلب است و خاتمه است بدانکه نمازهای واجبی دوازده است
اول نماز شبانه روزی که آن نماز یومیه گویند دوم نماز جمعه سیوم نماز عید رمضان چهارم نماز عید قربان پنجم نماز
طواف خانه کعبه ششم نماز آیات یعنی کسوف و خسوف و زلزله و هر امر آسمانی که موجب خوف اکثر مردم شود مثل بادهای سیاه
و سرخ و امثال آن هفتم نماز میت هشتم نمازی که به نذر واجب می شود نهم نمازی که بعهد واجب می شود دهم نمازی که بقسم
واجب شود یازدهم نمازی که باجاره واجب شود دوازدهم نمازی که از پدر فوت شده و بر پسر بزرگتر واجب شود
اما نمازهای سنتی بسیار است و آنچه درین کتاب مذکور میشود بیست و چهار نماز است اول نماز نوافل یومیه که در شبانه
روز سنت است که گذارده شود دوم نمازی که بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منسوب است سیوم نمازی
که بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام منسوب است چهارم نمازی که بحضرت فاطمه زهرا صلوة الله علیها منسوب است پنجم نماز جعفر طیار
ششم نماز اعرابی هفتم نماز طلب باران که آنرا نماز استسقا گویند هشتم نماز عید غدیر نهم نماز اول هر ماه دهم نماز غفیله
یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله دوازدهم نماز شب مبعث سیزدهم نماز روز مباهله چهاردهم
نماز زیارت پانزدهم نماز زن غائب شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب هفدهم نماز شب نصف ماه شعبان
هجدهم نماز شب عید ماه رمضان نوزدهم نماز ساعت غفلت بیستم نماز وقت اراده سفر است و بیست و یکم نماز توبه
و بیست و دوم نماز هدیه میت است و بیست و سیوم نماز روز عاشورا است و بیست و چهارم نماز روز نوروز **مطلب اول**
در بیان نماز واجبی و در آن نه مقصد است **مقصد اول** نماز یومیه یعنی نماز پنجگانه که در شبانه روزی
واجب است بر هر بالغ و عاقل مگر زنی که حایض یا نفسا باشد بدانکه مقدمات نماز یعنی چیزی چند که پیش از شروع در نماز
بفعل باید آوردن شش است اول طهارت از حدث دوم نجاست برطرف کردن از بدن و جامه سیوم
پوشیدن عورت چهارم ملاحظه کردن مکان نماز که غصبی و نجس نباشد پنجم ملاحظه نمودن وقت نماز ششم
تحقیق نمودن قبله و ازین شش چیز دو چیز اول در باب اول این کتاب بتفصیل مذکور شد و چهار
باقی در چهار بحث مذکور می شود **بحث اول** در پوشیدن عورت و آن در نماز واجب است خواه کسی باشد
که نگاه کند و خواه نباشد و خواه نگاه کننده محرم باشد مثل زن و کنیز او یا کسی خواه نامحرم باشد پس اگر شخصی در خانه

نماز یک جا بی نماز گذارد و عورت خود را نپوشد نماز او باطل است و بر مرد بر هین پوشیدن قبل و
دبر و خصیه واجب است اما بر زن واجب است پوشیدن کل بدن غیر رو و کف دستها و قدمها
اما اگر زن بنده باشد پوشیدن سر و موی او واجب نیست و هر چه که بر جنسی که در آن نماز گذارد است امر متعلق
است پنج امر واجب است و هفت امر سنت و پانزده امر مکروه اما پنج امر واجب اول غصبی نباشد دوم آنکه
حریر محض نباشد که نماز مرد در حریر محض جایز نیست و شیخ ابن بابویه بر آنست که زنرا نیز در حریر محض نماز صحیح نیست اما
این قول ضعیف است و جایز است مرد را حریر پوشیدن در نماز بواسطه ضرورت مثل سرما یا دفع شپش و در روز جنگ
نیز پوشیدن حریر مرد را جایز است سوم طلا نباشد که نماز مرد در طلا باطل است چهارم آنکه طاهر باشد مگر در شش جا اول
آنکه جراحتی یا دملی داشته باشد که خون از آن روان باشد پس با آن خون نماز صحیح است تا وقتی که آن دمل و
جراحت به شود دوم اگر بول کسی متواتر آید و جامه او با آن بول نجس شود در آن حال و در آن جامه نجس به بول
نماز او صحیح است بشرط آنکه هر روز یک نوبت آن جامه را طهارت دهد سیوم آنکه اگر زنی طفلی را تربیت نماید
خواه آن طفل پسر باشد و خواه دختر و غیر از یک جامه نداشته باشد هر چند آن جامه به بول و غائط
آن طفل نجس باشد نماز او در آن جامه صحیح است بشرط آنکه در هر شبانه روزی یک نوبت آن جامه را
طهارت دهد و افضل آنست که نماز ظهر و عصر را بعد از طهارت دادن جامه بی فاصله در آخر وقت
گذارد و شام و خفتن را در اول وقت گذارد تا چهار نماز را در جامه طاهر دریافته باشد چهارم آنکه
خونی باشد کمتر از مقدار درهم بغلی و آن بقدر بالای انگشت نرگسیر است پس اگر در جامه یا در بدن آن مقدار
خون باشد نماز صحیح است و بر کردن آن لازم نیست مگر آنکه از مکان بجامه یا بدن مصلی سرایت کند یا خون
حیض یا استحاضه یا نفاس یا خون سگ و یا خون خوک و یا خون کافر باشد پس در این هفت جا برطرف
کردن از بدن و جامه واجب است اگرچه کمتر از مقدار درهم بغلی باشد پنجم آنکه نجاست در پوششی باشد
که ستر عورت بآن نتوان کرد مثل کلاه و بند جاقشو و بند زیر جامه و هر چند نجاست آن مغلظ باشد یعنی
یکی از آن شش خون باشد که قبل از این مذکور شد ششم هر نجاستی که نماز گذارنده قادر بر ازاله آن نباشد
مثل آنکه جامه نجس را بجهت شدت سرما نتواند کندن پس در آن جامه نماز جایز است هفتم از واجبات ساتر
آن است که ساتر پوست حیوانی نباشد که خوردن گوشت او حرام است مثل سمور و روباه بجهت موی ... اما آن

المنان بلادث در مقام اشاره یا یعنی نموده و در نمود صراط الذین انعمت علیهم یعنی صراط مستقیم راه آنکه ... است که انعام کردی بر ایشان ... نعمت دین و دنیا نیست زیرا که نعمت دنیا بر مومنان و کافران عطا کرده است بلکه بکافران ... بیشتر داده است ... دین و محبت و معرفت ... رب العالمین ... علیهم السلام فرموده است که مراد ولایت علی ابن ابیطالب ... امامان از ذریت او ... است بر ایشان ... شهیدان و صالحان ... رسول صلی الله علیه و آله

اما دو حیوان هست که گوشت آن حرام است و با وجود این نماز در پوست و پشم آن صحیح است
یکی از آن دو حیوان خز است و آن حیوانیست آبی که در خشکی زنده نمی ماند و دیگری سنجاب است
و بعضی از مجتهدین منع نماز کرده اند در پوست و پشم سنجاب و آن هفت امر سنت که تعلق بجامه
مصلی دارد اول آنکه پوشش نماز سفید باشد دوم آنکه بهترین و پاکترین پوشیدنیهای آنکس باشد
سیوم آنکه ممزوج با بریشم نباشد چهارم آنکه اگر سفید نباشد رنگ سبز داشته باشد
پنجم آنکه مصلی دستار بر سر داشته باشد ششم آنکه دستاری که در آن نماز گذارد
تحت الحنک داشته باشد هفتم در نعل عربی نماز کردن و اما آن پانزده امر که مکروه است اول در جامه
مصور نماز گذاردن دوم بر جای نماز ابریشمی نماز کردن سیوم در لباس سیاهی مکروه است سوای
که نماز گذاردن درین هر دو اگر سیاه باشد مکروه نیست چهارم در رختی که کافر بافته یا دوخته باشد
نماز گزاردن پنجم در تنگی که بر بالای پیراهن بسته باشد نماز کردن ششم نماز کردن در رخت شخصی که از نجاست
ملاحظه نکند هفتم نماز کردن در رخت شخصی که از غصب کردن مال مردم ملاحظه ندارد هشتم نماز کردن
در دستی که در آن انگشتری آهن باشد نهم بدون ردا نماز کردن دهم آنکه زن بدون گردن بند یا طلا و
نماز گزاردن یازدهم تحت الحنک را در پا داشته باشد که صدا کند دوازدهم در قبای بند بسته نماز کردن سیزدهم
آهن ظاهر با خود داشتن چهاردهم نماز کردن مرد در جامه زرد یا سرخ پانزدهم اشتمال صما یعنی دو طرف
ردا از زیر بغل بیرون آوردن و بر یک دوش انداختن **مبحث دوم در بیان احکام مکان نماز** بدانکه
امر سنت که مکان نماز تعلق دارد دو امر واجب و چهار امر سنت و بیست و هفت امر مکروه اما دو امر واجب
اول آنکه مکان غصبی نباشد که نماز در مکان غصبی باطل است مگر آنکه مالک رخصت دهد و همچنین در مکان
شخصی بی رخصت او نماز صحیح نیست و رخصت چهار نوع است اول رخصت صریح مثل آنکه مالک بگوید که در منزل من
نماز بگذار دوم رخصت ضمنی مثل آنکه بگوید امروز در منزل من باش سوم رخصت فحوی مثل آنکه مهمانی را بمنزل خود
آورد چهارم رخصت شاهد حال و آن در مثل صحرا و حمام و کاروانسرا است که حال شاهد است با آنکه مالک بنماز
کردن در آن راضی است دوم آنکه مکان نماز نجس نباشد بنجسی که نجاست آن به بدن مصلی یا لباس آن سرایت کند اگرچه خون
کم از درهم بغلی باشد اما اگر مکان خشک باشد و نجاست آن سرایت نکند نماز در آن صحیح است مگر جای سجده که آن

نجس باشد نماز صحیح نیست هر چند خشک باشد و نجاست آن به بدن و رخت مصلی برسد
و اما آن چهار امر سنت که تعلق بمکان نماز دارد اول آنکه کل مکان نماز طاهر باشد دوم
آنکه مکان پیشانی در بلندی و پستی با مکان ایستادن برابر باشد یا آنکه مکان پیشانی از مکان
ایستادن پست تر باشد سوم آنکه در برابر مصلی ستره باشد و مراد از ستره آن است که دیوار
یا [illegible] مصلی باشد که میان مصلی و آن بیش از دو ذرع یا سه ذرع دست نباشد و اگر
عصائی در برابر باشد کافی ست چهارم آنکه نماز واجب در مسجد گذارده شود خصوصا در مسجد الحرام
و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در حدیث آمده است که ثواب یک نماز در مسجد الحرام برابر ثواب
صد هزار نماز است و ثواب یک نماز در مسجد پیغمبر صلعم برابر ثواب ده هزار نماز است و در هر یک از
مسجد اقصی و مسجد کوفه برابر ثواب هزار نماز است و در مسجد جامع برابر صد نماز است و در مسجد بازار برابر
ثواب دوازده نماز است اما زن را نماز در خانه افضل است از نماز او در مسجد و نماز او در خانه اندرون
افضل است از نماز او در خانه بیرونی و نماز او در ایوان منزل افضل است از نماز او در صحن منزل و در
صحن منزل افضل است از نماز او بر بام منزل و بر بامی که فصیل دارد افضل است از بامی که فصیل ندارد
و اما بیست و هشت امر مکروه است که تعلق بمکان نماز دارد اول نماز در اندرون حمام گزاردن اما در
جامه کن حمام و بر بام حمام مکروه نیست دوم در کشتی نماز گزاردن هر گاه قدرت بر بیرون رفتن داشته
باشد سوم در خانه کعبه نماز واجب گزاردن اما نماز سنت مکروه نیست چهارم در جائی نماز گزاردن
که در برابر مصحف گشاده باشد یا کتابی یا کاغذی نوشته بشرط آنکه خط از آنها نمایان باشد پنجم در جائی
که در برابر چراغی باشد یا آتش افروخته ششم در جائی که در برابر عورتی خوابیده یا نشسته هر چند محرم باشد
و پشت او بجانب مصلی باشد هفتم در جائی که شخصی روبرو باشد هشتم در جائی که سلاح بی غلاف
در برابر باشد نهم در خانه که مجوسی در آنجا باشد اما در خانه که در آن یهودی یا نصرانی باشد نماز گزاردن
مکروه نیست دهم در خانه که در آن سگ باشد یازدهم در جائی که دری گشاده در برابر باشد دوازدهم
در گورستان نماز گزاردن سیزدهم در جائی که چارپایان بسته می شوند مثل طویله و مانند آن هر چند
چارپایان در آن نباشد چهاردهم در جائی که مست کننده در آن خانه باشد پانزدهم بر روح [illegible]

باب دوم

[حاشیه:] ... و ضالین نصاری ... و اما ترجمه سوره قدر انا انزلناه فی لیلة القدر یعنی بدرستیکه ما فرستادیم قرآن مجید را در شب قدر ... و بعضی گفته اند ابتدای نزول قرآن در آن شب ... و بعضی گفته اند تمام نزول قرآن در آن از لوح محفوظ [illegible]

گندم نماز گذاردن هر چند نماز باطل اندو کروه باشد شانزدهم درخانه که اکثر اوقات در آنجا آتش مشتعل
مثل تون حمام و مطبخ و هر چند که در وقت نماز آتش خالی باشد هفدهم[17] آنکه مرد جای
نماز گذارد که در پهلوی او یا مقدم بر وی زنی نماز گذارد خواه محرم باشد و خواه نامحرم
هرگاه میانه ایشان حائلی نباشد یا مقدار ده ذرع بذرع دست دوری نباشد اما اگر زن
در پس سر مرد باشد کراهیت برطرف می شود و احتیاج بحائلی یا دوری ده ذرع نیست و
بعضی از مجتهدین نماز مرد و زن را باطل میدانند هرگاه مقارن هم تکبیر احرام گویند و الا نماز آنکه
که تکبیر احرام بعد از دیگری گوید باطل میدانند بشرط آنکه زن در پهلوی مرد یا مقدم بر مرد نماز
گذارد و حائلی یا دوری ده ذرع نباشد هجدهم[18] نماز گذاردن بر آن خاکی که مورچها آنرا از سوراخ
خود بیرون می آورند نوزدهم[19] در جائیکه حیوانات آنجا ذبح میشوند بستم[20] در شوره زار نماز گذاردن
بست و یکم[21] بر روی برف نماز گذاردن بست و دوم[22] در گذرگاه آب نماز گذاردن هر چند آنجا آب نباشد
بست و سیوم[23] بر روی ریگ روان نماز گذاردن بست و چهارم[24] در جاده راه نماز کردن بست و پنجم[25]
در زمینی که شقایق روئیده باشد نماز کردن بست و ششم[26] نماز کردن در خانه که مصور باشد بست و هفتم[27] در
جائیکه شتران میخوابند هر چند که از شتر خالی باشد **فصل** در بیان احکام مساجد بدانکه بنا
نهادن و عمارت کردن مساجد ثواب عظیم دارد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
که هر کس مسجدی بنا کند خدا تعالی جهت او خانه در بهشت بنا کند و احادیث در ثواب بنا کردن
مسجد بسیار است و بدانکه چهل امر بمسجد تعلق دارد دوازده امر سنت و هفده امر مکروه و یازده امر
حرام دوازده امر سنت اول آنکه بنای مسجد بسیار بلند و بسیار پست نباشد دوم آنکه طهارت خانه
را نزدیک در مسجد بسازند سیوم آنکه شخصی که داخل می شود در مسجد اول پای راست را پیش گذارد
و وقتی که از مسجد بیرون برود پای چپ را مقدم دارد چهارم آنکه پیش از داخل شدن ملاحظه کفش خود بکند که نجس نباشد
پنجم آنکه در وقت داخل شدن مسجد این دعا بخواند بسم الله و بالله و السلام علی رسول الله و
صلوات الله و صلوات ملائکته علی محمد و آل محمد و السلام علیهم و رحمة
الله و برکاته رب اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب فضلک

باب ۲

ششم آنکه در وقت بیرون رفتن نیز همین دعا بخواند هفتم آنکه با وضو بودن در وقت داخل شدن
هشتم آنکه چون داخل شود دو رکعت نماز تحیت مسجد بگذارد نهم ۹ آنکه اوقات بمسجد تردد نمودن
و مسجد را خوشبو گردانیدن دهم ۱۰ در مسجد رو بقبله نشستن و حمد خدا بجا آوردن و صلوات
فرستادن و حاجت از خدا طلبیدن یازدهم ۱۱ چراغ در مسجد روشن کردن چه از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله منقول است که هر کس در مسجدی چراغی روشن کند جمیع ملائکه و حاملان عرش
از جهت او استغفار می کنند مادام که آن چراغ روشن باشد دوازدهم ۱۲ مسجد را جاروب
کردن خصوصاً در روز پنجشنبه یا شب جمعه مسجد را جاروب کند و مقدار سرمه که در چشم
کنند خاکروبه از مسجد بیرون کند خدا تعالی جمیع گناهان او را می آمرزد اما آن هفده امر
مکروه که بمسجد تعلق دارد اول ۱ آنکه دیوار مسجد کنگره داشته باشد دوم ۲ آواز در مسجد بلند کردن
سیم ۳ شمشیر از غلاف بیرون کردن چهارم ۴ شعر خواندن پنجم ۵ خواب کردن ششم ۶ خرید و فروخت کردن
هفتم ۷ حکایت امور دنیا کردن هشتم ۸ اطفال و دیوانها را گذاشتن که داخل مسجد شوند نهم ۹ وضو کردن
در مسجد از حدث بول یا از حدث غائط دهم ۱۰ برهنه کردن عورتین یا ناف یا ران یا زانو یازدهم ۱۱
شخصی را حد زدن دوازدهم ۱۲ بر دیوار مسجد صورت چیزی کشیدن که جان نداشته باشد مثل درخت
و غیر آن سیزدهم ۱۳ آب دهن یا بلغم در مسجد افکندن چهاردهم ۱۴ داخل شدن شخصی در مسجد که از دهن او بوی
سیر یا پیاز یا امثال آن آید پانزدهم ۱۵ مسجد را مکتب خانه کردن شانزدهم ۱۶ بفعل آوردن اهل حرفت حرفت خود را در مسجد
بتخصیص تیر تراشی هفدهم ۱۷ در مسجد بفارسی یا ترکی حرف زدن یا بزبان دیگر غیر زبان عربی و اما
آن یازده امر که حرام است اول ۱ مسجد را بطلا نقاشی کردن دوم ۲ سنگریزه که فرش مسجد باشد
از مسجد بیرون کردن سوم ۳ در مسجد چیزی نجس داخل کردن هر چند سرایت بمسجد نکند چهارم
درنگ نمودن جنب و حایض و نفسا در مسجد پنجم ۵ فرشی که وقف مسجد باشد
در غیر مسجد انداختن ششم ... را در مسجد طهارت دادن اگر چه در آب
کر یا آب جاری باشد هفتم ... زمین مسجد داخل ملک خود کردن یا داخل کوچه هشتم
میت در مسجد دفن کردن نهم ... دار بر دیوار مسجد کشیدن دهم ۱۰ مصالح مسجد که منهدم شود

باب ۲

قابل تعمیر نباشد در غیر مسجد بکار بردن یازدهم در مسجد درخت نشاندن **مبحث سوم** در ملاحظه نمودن وقت اول وقت نماز صبح برآمدن صبح صادق است و وقت آن باقیست تا برآمدن آفتاب و اول وقت پیشین زیاده شدن سایه شخص است بعد از آنکه بنهایت کوتاهی رسیده باشد چنانچه درین بلاد واقع می شود یا ظاهر شدن سایه است بعد آنکه برطرف شده باشد چنانچه در مکه مشرفه واقع می شود و این وقت را زوال گویند و اول وقت عصر وقتی است که از زوال بمقدار نماز ظهر گذشته باشد نظر بحال مصلی پس اگر متطهر و مقیم باشد و مقدار چهار رکعت گذشته باشد وقت عصر داخل شده و اگر محدث باشد بمقدار طهارت و چهار رکعت گذشته باشد و اگر مسافر و متطهر باشد دو رکعت و اگر محدث باشد مقدار طهارت و دو رکعت گذشته باشد و آخر وقت ظهر وقتی است که تا غروب آفتاب بمقدار نماز عصر مانده باشد نظر بحال مصلی چنانچه معلوم شد و این مقدار وقت مخصوص عصر است و مقدار ادای ظهر از اول زوال مخصوص ظهر است و مابین دو وقت مخصوص مشترک است میان ظهر و عصر و آخر وقت عصر غروب آفتاب است و آن اول وقت نماز شام است و علامت آن برطرف شدن سرخی است که از جانب مشرق ظاهر میشود و اول وقت نماز خفتن وقتی است که از غروب آفتاب بمقدار سه رکعت گذشته باشد اگر متطهر باشد یا بمقدار سه رکعت با طهارت اگر محدث باشد پس وقت مشترک می شود میانه شام و خفتن تا آنکه باقی ماند بنصف شب آن بمقدار وقت که نماز خفتن را در ان ادا توان کردن و آن خاصه نماز خفتن است نظر بحال مصلی چنانچه گذشت و جمعی از مجتهدین بر آنند که تا سرخی جانب مغرب برطرف نشود وقت نماز خفتن داخل نمیشود **فصل** نماز در اول وقت گذاردن ثواب عظیم دارد خصوص نماز صبح و شام مغرب و تاخیر نماز از اول وقت بغایت مکروه است مگر در چند جا که تاخیر نماز از اول وقت سنت است و ما از انجمله دوازده جا که مشهور است مذکور می سازیم اول تاخیر نماز خفتن تا وقتیکه سرخی مغرب برطرف شود و بعضی از مجتهدین این تاخیر را واجب می دانند دوم تاخیر نماز ظهر در بلاد گرم تا وقتی که گرمی هوا کمتر شود سیم تاخیر نماز عصر تا وقتیکه سایه بعد از زوال حادث شده بمثل شاخص شود چهارم تاخیر زنی که استحاضه دارد هر یک از نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را تا آخر وقت تا جمع نماز را بیک غسل دریابد پنجم تاخیر نماز صبح و ظهر و عصر جهت گزاردن نافله آن ششم تاخیر بیش نماز را

تا وقتی

تا وقتیکه ماموران جمع شوند هفتم تاخیر ماموین نمازرا تا وقتیکه پیش نماز حاضر شود
هشتم تاخیر مسافر نمازرا تا وقت فرود آمدن هرگاه آب نماز در آن منزل بهتر بجای تواند آورد
نهم تاخیر نماز مغرب و عشا تا رسیدن بمشعر الحرام چنانچه در کتاب حج مذکور خواهد شد دهم تاخیر
نماز مغرب شخصی را که جمعی انتظار او کشند که با او افطار نمایند بلکه در روزه بوده بغایت گرسنه
شده باشد یازدهم تاخیر مربیهٔ طفل ظهر و عصر را با آخر وقت تا چهار نماز را در جامهٔ طاهر یا در جامهٔ
قلیل النجاست در یابد چنانچه در کتاب طهارت مذکور شد دوازدهم تاخیر شخصی که قضای نمازها
در ذمه داشته مشغول است نماز حاضر را تا آخر وقت و سید مرتضی تاخیر نماز حاضر را در نصورت واجب
میداند و مذهب او آن است که هر کس را که نماز قضای در ذمت او باشد واجب است که علی الفور بجا آورد
و او را جایز نیست که بهیچ امر مباح یا سنت اشتغال نماید تا وقتیکه ذمت خود را از همه آن نمازها
فارغ سازد اما جمعی کثیر از مجتهدین درین مسئله موافقت با سید مرتضی نکرده اند **فصل در احکام**
اذان گفتن چون وقت هر یک از نمازهای پنجگانه داخل شود اذان گفتن سنت موکده است خصوصا
از برای نمازی که قرات آنرا بلند باید خواند و بعضی از مجتهدین اذان را از برای آن واجب می دانند
و بعضی مخصوص آن نمیدانند بلکه اذان را از برای هر یک از نمازهای پنجگانه واجب می دانند
و بعضی از برای نماز صبح و مغرب واجب میدانند و بس و اذان از برای غیر نمازهای پنجگانه سنت
نیست بلکه حرام است اما سنت است که سه مرتبه الصلوة گفته شود و در اذان گفتن جهت
نماز پومیه ثواب عظیم است و احادیث درین باب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرات ائمهٔ
معصومین علیهم السلام بسیار است مثل آنکه در حدیث آمده که هر کس در شهری از شهرهای مسلمانان اذان
بگوید بهشت از برای او واجب می شود و بدانکه لازم نیست که موذن بالغ باشد پس اگر طفل
ممیز اذان گوید کافی است و اذان زن از برای زنان و از برای مردانی که محرم او باشند جایز است
بشرط آنکه نامحرم آواز او را نشنود اما اگر زن تنها بپر باشد و از شنیدن آواز او
خطری نباشد جایز است که آواز او را مردان نامحرم بشنوند **تتمه** آنچه باذان متعلق است
سی امر است نوزده امر سنت و نه امر مکروه و دو امر حرام اما نوزده امر سنت اول آنکه اذان

در وقت اول گوید دویم آنکه موذن در وقت اذان گفتن رو بقبله باشد سیم آنکه اذان را بلند گوید
چهارم آنکه ایستاده اذان بگوید پنجم آنکه در وقت اذان گفتن وضو داشته باشد ششم آنکه بر جایی
بلند باشد هفتم آنکه دو انگشت خود را در دو گوش کند هشتم آنکه اذان را بتانی گوید نه شتاب
نهم آنکه در آخر هر فصلی سکوت قلیل نماید دهم آنکه اختیار موذنی کنند که عدالت داشته
باشد یازدهم آنکه موذن وقت شناس باشد دوازدهم آنکه خوش آواز باشد سیزدهم
حرف نزدن در وقت اذان شنیدن چهاردهم دانستن موذن مسائل اذان را بطریق
مذکور شد پانزدهم صلوة فرستادن موذن وکسیکه اذان می شنود وقتی نام بردن
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و شیخ ابن بابویه صلوات فرستادن را مطلقا واجب می داند
بر هر کس که نام آنحضرت را ببرد یا بشنود و این قول کمال قوت دارد شانزدهم اظهار نمودن حرفهارا
در لفظ الله و اله و اشهد و الصلوة هفدهم اظهار کردن حرف حا را در لفظ الفلاح هجدهم آنکه هر چه موذن
از فصول اذان گوید شنونده آنرا نیز بگوید نوزدهم اعاده نمودن اذان صبح اگر قبل از طلوع
بفعل آورده باشد و اما آن نه امر که در اذان مکروه است اول حرف زدن در اثنای اذان دوم
سکوت طویل در اثنای اذان سیوم تنحنح کردن موذن در حال اذان بجانب راست و چپ چهارم
هر یک از شهادتین زیادت بر دو نوبت گفتن چنانکه مخالفان میگویند پنجم اذان گفتن در وقت راه
رفتن ششم سواره اذان گفتن هفتم اذان گفتن جهة عصر روز جمعه هرگاه نماز جمعه گذارند هشتم
اذان گفتن جهة عصر روز عرفه شخصی که حج میگذارد نهم اذان گفتن جهة عشا در مشعر الحرام شخصی را
که حج ... بعضی از مجتهدین اذان را درین سه جا حرام میدانند و اما آن دو امر که حرام است
اول اذان گفتن قبل از آنکه وقت داخل شود مگر اذان نماز صبح که قبل از طلوع جایز است دوم
گفتن الصّلوة خیر من النّوم در اذان صبح مگر بواسطه تقیه که نزد مخالفان گفتن آن
سنت است **فصل** اقامت بعد از اذان سنت موکده است و با آنکه اذان ثواب عظیم دارد
ثواب اقامت بیشتر از آن است و سنت است که آواز را در اقامت بلند کنند و تانی در آن سنت نیست
بلکه ترک تانی سنت است و سید مرتضی علیه الرحمه اقامت را در همه نماز های پنجگانه واجب میداند و بعضی اقامت گفتن را

حرام میدانند و استاد ما دام ظله و جمعی از مجتهدین حرف زدن را بعد از گفتن قد قامت الصلوة حرام میدانند مگر حرفی که بنماز تعلق داشته باشد مثل التماس کردن حاضران از شخص که بنمازی ایشان کند یا امر کردن ماموین بآنکه صفهای خود را راست بدارند و مانند این و بدانکه هرگاه شخصی اذان و اقامت را بجا نیاورده داخل نماز شود سنت است که نماز را قطع کند و در اینجای آورده نماز را از سر گیرد و این مشروط به پنج شرطست اول آنکه سهو ترک اذان و اقامت کرده باشد نه بعمد دوم آنکه در رکعت اول باشد سیم آنکه رکوع نکرده باشد چهارم آنکه وقت نماز تنگ نشده باشد که اگر تلافی اذان و اقامت نماید بعضی از نماز در خارج وقت واقع شود پنجم آنکه لازم نیاید که بعضی از نماز در مکان یا در جامهٔ غیر مباح واقع شود مثل آنکه صاحب خانه گوید که رخصت است دو رکعت نماز در خانهٔ من یا در جامهٔ من بگذاری و زیاده بر دو رکعت رخصت نیست درین صورت جایز نیست که نماز قطع کند و بعد از گفتن اذان و اقامت از سر گیرد بجهت آنکه آخر نماز در مکان غیر مباح یا در خانهٔ غیر مباح واقع خواهد شد و واجب است که چون خواهد که بواسطه تلافی اذان و اقامت نماز را قطع کند قبل از قطع بگوید اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ و هرگاه در اثنای اذان از موذن حدثی سر زند سنت است که اذان را قطع کند و وضو سازد و از آنجا که اذان را قطع کرده باتمام رساند و لازم نیست که اذان را از سر گیرد اما اگر در اثنای اقامت از و حدثی واقع شود اقامت از سر گیرد و سنت است که ما بین اذان و اقامت فاصله واقع شود بدو رکعت یا بیک سجده یا بیک نشستن یا بیک گام برداشتن یا بگفتن سُبْحَانَ اللّٰهِ یا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ و اگر فصل بسجده یا نشستن کند در اثنای آن این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ قَلْبِيْ بَارًّا وَعَيْشِيْ قَارًّا وَرِزْقِيْ دَارًّا وَاجْعَلْ لِيْ عِنْدَ قَبْرِ رَسُوْلِكَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ مُسْتَقَرًّا وَقَرَارًا بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ و در وقت نشستن این دعا نیز بخواند سُبْحَانَ مَنْ لَا تَبِيْدُ مَعَالِمُهُ سُبْحَانَ مَنْ لَا يَنْسىٰ ذِكْرُهُ سُبْحَانَ مَنْ لَا يَخِيْبُ سَائِلُهُ سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَاجِبٌ

یُوَشِّی وَلاتُرْجُمانُ یُناجی سُبْحانَ مَنِ الْمُخْتارُ لِنَفْسِهِ أَحْسَنَ الْاَسْماءِ سُبْحانَ مَنْ لایَزْدادُ عَلی کَثْرَةِ الْعَطاءِ الْعِظامِ اِلّا کَرَماً وَجُوداً سُبْحانَ مَنْ هُوَ کَذا وَلا هکذا غَیْرُهُ وبعد از اقامت ابتدا بخواند اَللّهُمَّ رَبَّ هذِهِ الدَّعْوَةِ التّامَّةِ وَالصَّلوةِ الْقائِمَةِ بَلِّغْ مُحَمَّداً صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ الدَّرَجَةَ وَالْوَسیلَةَ وَالْفَضْلَ وَالْفَضیلَةَ بِاللّهِ اَسْتَفْتِحُ وَبِاللّهِ اَسْتَنْجِحُ وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَتَوَجَّهُ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنی بِهِمْ عِنْدَکَ وَجیهاً فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبینَ

مبحث چهارم در ملاحظه نمودن قبله بدانکه شخصی که نماز میگذارد از چهار حال بیرون نیست یا در اندرون خانه کعبه است یا بر بام خانه کعبه است یا بیرون خانه کعبه آنقدر نزدیک است که اگر خواهد خانه کعبه را تواند دید یا از شهر مکه آنقدر دور است که دیدن خانه کعبه او را میسر نیست پس اگر اندرون خانه کعبه است بهر طرف که نماز بگذارد نماز او صحیح است بلکه در نماز چهار رکعتی می تواند که در هر رکعتی رو بدیواری از دیوارهای کعبه کند بشرط آنکه فعل کثیر لازم نیاید و اگر بر بام خانه کعبه باشد نیز این حکم دارد اما واجب است که آنچنان باشد که در وقت سجده کردن از بام خانه کعبه قدری در قبله او باشد و همچنین اگر در اندرون خانه کعبه رو بدر کعبه نماز کند واجب است که قدری از آستان در کعبه در قبله او باشد و اما شخصی که نزدیک خانه کعبه باشد بحیثیتی که خانه کعبه را تواند دید مثل مردمی که در مکه اند بر او لازم نیست که در وقت نماز کعبه را ببیند اما بر او واجب است که بطریقی نماز گذارد که اگر از میان دو قدم و از میان پیشانی او در وقت سجده خطی راست بکشند آن خط راست بخانه کعبه بخورد و باید دانست که از خانه کعبه تا آسمان و زمین تمام حکم خانه کعبه دارد پس شخصی که بر کوهی که در شهر مکه است یا در چاهی عمیق نماز گذارد نماز او صحیح است اگر چه خطی از میان دو قدم او بطریقی که مذکور شد بکشند بعین خانه کعبه نخورد اما هرگاه بمحاذی حرم خانه کعبه است میرسد کافی است و نماز درست است تتمه و اما آن شخصی که آنقدر دور است بحیثیتی که دیدن خانه کعبه او را ممکن نیست مثل آنکه در شهرهای دیگر باشد قبله او عین کعبه نیست بلکه جهت کعبه است یعنی جانبی که خانه کعبه در آن است نه همه آنجانب بلکه آن مقدار از آنجا که مصلی بهر جزئی نظر از آن کند که خانه کعبه بوده باشد و جزم کند

وارد شده است ... فرزندی ... در معرض فوت است و از آن ... بعد از آن سوره فاتحه ... آنگاه بگوید کذلک اللّه ربی یعنی چنین است خداوند پروردگار من ... و همچنین سوره ها که در نماز خوانده شود این دو سوره است در صحبت وارد شده که عجب دارم از کسی که این دو سوره را در نماز نخواند چگونه نماز او مقبول میشود و در بعضی از روایات وارد شده است که در رکعت اول انا انزلناه بخواند

که اگر

کنند که از آن مقدار بیرون نیست و آنرا بقبله مساجد و قبرهای مسلمانان معلوم می توان کرد
و بعلاماتیکه در میان فقهای مشهور است نیز معلوم می توان کرد مثلا علامات قبله بعضی از
عراق عرب مثل بغداد آنست که جدی را بر پس دوش راست بگیرند و علامات بعضی دیگر
از آن بلاد مثل شهر موصل آنست که مشرق را بر جانب چپ و مغرب را بر جانب راست بگیرند و علامات قبله
بعضی از بلاد شام آنست که جدی را بر دوش چپ گیرند و علامت بعضی از بلاد آنست که سهیل را در وقتیکه
بغایت بلندی رسد در مابین چشمها گیرند و علامت قبله بلاد یمن آنست که سهیل را در وقت غروب
در پس سر مابین دوشها گیرند و اکثر این علامات از علم هیئت معلوم شده و در دانستن قبله اعتماد بر این
علم جائز است اما اگر شخصی در صحرا باشد و از علامات قبله چیزی ظاهر نباشد و شخصی یافت نشود که از قول
وظن قبله بهم رسد بر آن شخص واجب است که نماز را چهار نوبت بچهار جهت بگذارد اگر وقت وسیع باشد و
اگر وقت تنگ باشد بهر قدر که وقت گنجد نماز گذارد اگرچه یکنوبت باشد بهر جانب که خواهد **فصل** اگر
شخصی بعد از آنکه نماز گزارده باشد ظاهر شود که در حال نماز روی او بقبله نبوده بلکه پشت او بقبله بوده
نماز را اعاده نماید اگر وقت باقی باشد و قضا کند اگر وقت باقی نباشد و اگر ظاهر شود که قبله در آن جانب
راست او و یا در جانب چپ او بوده پس اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده نماید و اگر وقت گذشته باشد نماز
که کرده کافی است و قضا بر آن لازم نیست و اگر ظاهر شود در پس پشت او و در یکی از دو جانب او نبوده
و در صورت از چهار حال بیرون نیست یا قبله در مابین پیش روی و جانب راست بوده یا در مابین پیش رو و جانب چپ
یا در مابین پس پشت و جانب راست بوده یا در مابین پس پشت و جانب چپ پس در دو صورت اول اگر وقت
باقی باشد نماز را اعاده نماید و اگر وقت باقی نباشد قضا لازم نیست و در دو صورت آخر نماز از سر گیرد خواه
وقت باقی باشد و خواه نباشد و بدانکه گاهی در نماز وجوب رو بقبله کردن ساقط می شود مثل آنکه شخصی از
دشمنی که در جانب قبله باشد بگریزد و وقت نماز تنگ باشد پس بر آن شخص واجب است که در اثنای گریختن
پشت بقبله نماز بگذارد و همچنین اگر مالک خانه شخصی را امر کند که از خانه من بیرون رو و در خانه در جهت قبله
نباشد و وقت نماز تنگ باشد نماز را در وقت گریختن و بیرون رفتن بگذارند بلکه صبر نماید که تا
عذر برطرف شود **فصل** آنچه در نماز معتبر است دوازده نوع است فعل است یا ترک

سوره حضرت رسول و اهل بیت او علیهم السلام است و ثواب نماز بغیر از دو گردانند در درگاه خدا و ایشان متوسل میشود در دوم سوره توحید بخوانند که دعا مستجاب است با آنکه دعای که در قنوت بخوانند مستجاب میشود در روایت دیگر دلالت آن میکند و فضیلت این دو سوره بسیار است و سنت است که در نماز صبح روز دوشنبه و پنجشنبه سوره هل اتی بخوانند و در نماز شام و خفتن شب جمعه سوره جمعه در رکعت اول و سوره سبح اسم ربک در رکعت دوم بخوانند و اگر در رکعت دوم سوره قل هو الله احد بخوانند نیز و صبح روز جمعه سوره جمعه در رکعت اول و قل هو الله در رکعت دوم بخوانند در نماز جمعه و ظهر و عصر روز جمعه سوره جمعه و منافقون بخوانند

وهریک ازین دو یا واجبست یا سنت وهریک ازین چهار یا بزبانست یا بدلست یا باعضاء
جمیع انچه بنماز تعلق دارد ازین دوازده نوع بیرون نیست اول انچه بزبان بجا آوردن آن
واجبست مثل تکبیر احرام و قرائت دوم انچه بدل بجا آوردن آن واجبست مثل نیت نماز سیم
انچه باعضا بجا آوردن آن واجبست مثل رکوع و سجود چهارم انچه بزبان بجا آوردن آن
سنتست مثل قنوت خواندن پنجم انچه بدل بجا آوردن آن سنتست مثل متوجه شدن در حال
قنوت ششم انچه بزبان ترک کردن آن واجبست مثل تکلم کردن بدو حرف که قرآن و دعا نباشد
هفتم انچه بدل ترک آن واجبست مثل قصد کردن ریا ببعض افعال نماز هشتم انچه باعضا ترک کردن
آن واجبست مثل دست بستن در نماز چنانچه مذهب سنیانست دهم انچه بزبان ترک آن سنتست
سنتست مثل قرائت ماموم با وجود شنیدن قرائت امام یازدهم انچه بدل ترک آن سنتست مثل فکر
در کار دنیا دوازدهم انچه باعضا ترک آن سنتست مثل دست بر کمر زدن مثل متکبران و ما در رساله اثنا
عشریه که حسب الامر اشرف ارفع بفارسی ترجمه شده بیان کردیم که هریک ازین دوازده نوع دوازده قسمست
و همه اقسام را بتفصیل در آن رساله مذکور ساختیم **فصل** بدانکه در جمیع نمازهای پنجگانه یومیه سیصد و هفتاد و
دو فعل واجبست باین تفصیل در رکعت اول سی است و یک فعل واجبست اول ایستادن دوم رو بقبله
کردن سیم نیت کردن چهارم تکبیر احرام گفتن پنجم درنگ نمودن در وقت تکبیر ششم قرائت کردن هفتم
درنگ نمودن بقدر قرائت هشتم خم شدن بجهت رکوع نهم درنگ نمودن در رکوع بقدر ذکر دهم
ذکر گفتن یازدهم سر از رکوع برداشتن دوازدهم لمحه درنگ نمودن سیزدهم خم شدن بجهت سجود
چهاردهم درنگ نمودن در سجود بقدر ذکر پانزدهم ذکر گفتن شانزدهم سر از سجود برداشتن هفدهم
نشستن درمیان دو سجده هیجدهم لمحه درنگ نمودن نوزدهم
خم شدن بجهت سجده بیستم درنگ نمودن بقدر ذکر بیست و یکم ذکر گفتن
و باین سی است و یک فعل رکعت اول تمام است و در رکعت دوم ازین سی و یک
سه فعل کم می شود نیت و تکبیر احرام و درنگ کردن در تکبیر احرام پس افعالی که
واجبست در رکعت دوم بیست و هشت است و بعد از آن چند فعل دیگر واجبست

کرد انتهار آن فعل رکعت می شمارند اول سر از سجده برداشتن دوم نشستن سیوم تشهد خواندن
چهارم درنگ نمودن در تشهد و اگر نماز دو رکعتی باشد سه فعل دیگر واجب است اول نشستن
بجهة سلام گفتن دوم سلام گفتن سیوم درنگ کردن بقدر سلام گفتن پس در نماز صبح چهل و پنج
فعل واجبست و در نماز شام شصت و هشت فعل و در هر یک از نماز ظهر و عصر و خفتن هشتاد
و شش فعل واجبست این است جمیع سیصد و هفتاد و دو فعل که واجب است در نمازهای پنجگانه
شبانه روزی بفعل آوردن و بدانکه از جمله این افعال هشت فعل است که احتیاج به بیان دارد
و آن نیت است و تکبیر احرام و قیام و قرائت و رکوع و سجود و تشهد و تسلیم و بیان این هشت
فعل در هشت فصل تفصیل می یابد **فصل اول** در بیان آنچه تعلق بنیت دارد و بدانکه نیت
هر یک از عبادات قصد بجا آوردن آن عبادتست از برای رضای خدا در نیت نماز اولا
تعیین نماز باید کرد که کدام نماز است اداست یا قضا واجب است یا سنت بعد از آن قصد کند
که بجا می آورم از برای رضای خدا و این قصد در نهایت آسانیست و هیچ اشکال ندارد و وسواسی که
بعضی مردم در نیت می کنند از فعل شیطانست و باین مضمون حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست و آنکه بعضی گمان برده اند که نیت نماز مرکب است از چند چیز مثل تعیین نماز و آنکه واجب است
یا سنت و اداست یا قضا این گمان غلط است بلکه این امور منوی اند نیت بر اینها واقع می شود **فصل دوم**
در بیان آنچه تعلق بتکبیر احرام دارد و آن چهارده امر است هفت امر واجب و هفت امر سنت و اما هفت امر
واجب اول آنکه بلفظ عربی بگوید پس اگر بجای الله اکبر خدا بزرگتر است گوید مثلا نماز باطل خواهد بود دوم آنکه
تکبیر احرام را از مخرج خود بیرون آورد بطریقیکه مقرر است سیوم آنکه مقارن نیت باشد پس اگر
اندک فاصله در میان تکبیر احرام و نیت واقع شود مثل اندک سکوتی یا لفظی در میانه آخر نیت و اول تکبیر احرام
در آید مثل آنکه بگوید قربة الی الله بعد از آن بگوید الله اکبر نماز باطل است چهارم آنکه در میان لفظ الله و لفظ اکبر فاصله در نیارد
خواه سکوت و خواه لفظ دیگر پس اگر در میان لفظ الله و لفظ اکبر سکوت کند یا لفظی دیگر در آورد مثل آنکه بگوید الله تعالی
اکبر نماز باطل است پنجم آنکه همزه الله و همزه اکبر قطع کند پس اگر وصل سازد همزه الله را بآخر نیت یا همزه اکبر را بهای الله نماز باطل است ششم آنکه
چنان بگوید که خود بشنود اگرچه بتقدیر باشد مثل آنکه کر باشد یا در اثنای فریاد مردم تکبیر بگوید پس اگر بتقدیر آنکه کر نبود یا فریادی نبود

[illegible] سمع الله لمن حمده [illegible] الحمد لله رب العالمین [illegible]

تکبیر را می شنید نماز او صحیح است و الا باطل است سفر ابتدا اگر گنگ باشد بدل قصد کند و بانگشت
اشارت کند و زبان را حرکت دهد و اما سنت امر که در تکبیر احرام بجا آوردن آن سنت است اول دستها
برداشتن در حال تکبیر گفتن تا برابر گوشها دوم آنکه ابتدای تکبیر گفتن با ابتدای دست برداشتن باشد و انتهاء
با انتهای آن سیوم آنکه کفها در وقت دست برداشتن بجانب قبله باشد چهارم آنکه انگشتان بهم چسبیده
باشند مگر دو انگشت بزرگ که می باید از انگشتان دیگر دور باشند و انگشت بزرگ را ابهام گویند پنجم آهسته
گفتن تکبیر است اگر ماموم باشد و بلند گفتن آن اگر پیشنماز یا منفرد باشد ششم آنکه تکبیر احرام را بعد از
شش تکبیر که در اول نماز سنت است بجا آورد یا در اثنای آنها یا مقدم بر آنها هفتم در شش تکبیر سنت را در تکبیر
احرام را با دعاهای مقرر بفعل آورد و باین طریق که سه تکبیر بگوید و این دعا بخواند اللّهمّ انت الملک الحقّ
المبین لا اله الّا انت سبحانک انّی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انّه لا یغفر الذّنوب الّا
انت بعد از ان دو تکبیر بگوید و این دعا بخواند لبّیک وسعدیک والخیر فی یدیک والشّر لیس الیک و
المهدیّ من هدیت عبدک وابن عبدیک ذلیل بین یدیک منک وبک ولک والیک لا ملجأ
ولا منجی ولا مفرّ ولا مهرب منک الّا الیک سبحانک وحنانیک تبارکت وتعالیت
سبحانک ربّنا وربّ البیت الحرام بعد از ان دو تکبیر بگوید این دعا بخواند وجّهت وجهی للّذی فطر
السّموات والارض علی ملّة ابراهیم ودین محمّد صلّی الله علیه واله ومنهاج علیّ صلوات
الله علیه حنیفا مسلما وما انا من المشرکین انّ صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله
ربّ العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین فصل سوم در بیان آنچه تعلق
بقیام دارد و آن هجده امر است پنج امر واجب است و ده امر سنت و سه امر مکروه اما پنج امر واجب
اول راست ایستادن پس اگر بضرورت پشت را خم کرده ایستد نماز باطل است هر چند بحد رکوع نرسد دوم
استقلال یعنی تکیه بر چیزی نکردن بحیثیتی که اگر آن چیز برداشته شود مصلی بیفتد اما اگر بیمار باشد تکیه کردن مقدم است
بر نشسته نماز گزاردن سوم استقرار یعنی حرکت بسیار نکردن پس اگر وقتیکه ایستاده باشد نماز بگذارد و باد او را
بجنباند و تواند جای دیگر نماز گذارد که باد او را نجنباند آن نماز باطل است چهارم بر هر دو پا ایستادن پس اگر
بضرورت بر یکپا ایستد نماز باطل است پنجم آنکه قدمها را بسیار گشاده نکند و گرد و نزدیک نکند بحیثیتی که از ایستادن متعارف

بیرون نهد

بیرون رود و اما آن ده چیز که در وقت قیام سنت است اول بخضوع و خشوع ایستادن بطریقی که غلامان با اخلاص در خدمت آقای خود می ایستند دوم نظر بموضع سجود افکندن نه بجای دیگر سوم قدمها از یکدیگر دور کردن بمقدار سه انگشت از هم دور شده تا یک وجب چهارم قدمها با یکدیگر محاذی باشند نه آنکه یکی پیش باشد یکی پس پنجم انگشتان هر دو پا را بجانب قبله باشد ششم هر دو کف دست را بر دو ران گذاشتن هفتم انگشتان دست را ملاصق هم داشتن هشتم آنکه زن قدمها را با یکدیگر جفت سازد و از هم دور نکند نهم آنکه زن کفهای هر دو دست خود را بر پستان خود گذارد دهم قنوت خواندن مرد و زن را در رکعت دوم بعد از قرائت و قبل از رکوع مگر در نماز جمعه که در رکعت دوم آنرا بعد از رکوع میکند و از نماز جمعه ساقط است و بدانکه قنوت سنت موکده است و معنی آن دعا است خواه دستهای خود را در اثنای آن بردارد و خواه برندارد و شیخ ابن بابویه قنوت را واجب می داند و نماز بی قنوت را باطل می داند و اگر فراموش شود آنرا بعد از سر برداشتن از رکوع سنت است که بنیت قضا بجا آورد و اگر آنجا نیز فراموش کند بعد از سلام دادن نشسته قضا کند و اگر آنجا نیز فراموش شود و در وقت راه رفتن بخاطر رسید رو بقبله کند و بجا آورد و در قنوت هفت امر سنت است اول الله اکبر گفتن قبل از قنوت دوم دست بالا کردن تا محاذی گوش در وقت تکبیر سوم آنکه در وقت قنوت دستها را بالا بدارد و برابر روی و محاذی آسمان چهارم آنکه انگشتان را بهم بچسباند مگر دو انگشت بزرگ که از انگشتان دیگر دور سازد پنجم طول کردن قنوت ششم کلمات فرج در قنوت خواندن و آن این است لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْحَلِیْمُ الْکَرِیْمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ السَّمٰوٰتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْاَرَضِیْنَ السَّبْعِ وَمَا فِیْهِنَّ وَمَا بَیْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ و بعد از ان بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَعَافِنَا وَاعْفُ عَنَّا فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ هفتم بلند خواندن پیشنماز و منفرد قنوت را و آهسته خواندن ماموم آنرا اما آن سه امر که در قیام مکروه است اول دست در کمر زدن بطریق متکبران دوم تورک نمودن یعنی تکیه خود را گاهی بر پای راست و گاهی بر پای چپ سوم کفها را بعد از قنوت بر رو مالیدن و در قنوت کردن بفارسی میان علما خلافست و اصح آن است

که جایز نیست و در کتاب حبل المتین بیان آن شده **مطلب چهارم در بیان آنچه تعلق بقرات فاتحه و سوره**
دارد واجب است قرات فاتحه و سوره در رکعت اول و دوم از نمازهای پنجگانه اما در رکعت سوم و چهارم مصلی
مخیر است اگر خواهد فاتحه بخواند و اگر خواهد تسبیحات اربعه چنانچه بتفصیل مذکور خواهد شد و آنچه تعلق بقرات فاتحه
و سوره دارد سی و دو امر است یازده امر واجب است و ده امر سنت و پنج امر مکروه و شش امر حرام اما آن یازده
امر که واجب است اول آنکه فاتحه و سوره بزبان عربی خوانده شود پس اگر بزبان دیگر ترجمه آنرا بخواند نماز باطلست
دوم حرفها را از مخارج مقرره بیرون آوردن سیوم ملاحظه اعراب الفاظ و تشدید کردن چهارم
موافق یکی از هفت قرات مشهوره خواندن و لازم نیست که از اول تا آخر بیک قرات بخواند پس
اگر بعضی را مثلا بقرات عاصم و بعضی را بقرات حمزه و بعضی را بقرات باقی قرا بخواند جایز است بلکه سنت
است که در قرآن خواندن التزام یک قرات نکند پنجم مقدم داشتن فاتحه بر سوره پس اگر سهوا اول
سوره بخواند نوبت دیگر بعد از فاتحه سوره بخواند و اگر عمدا سوره را مقدم دارد نماز باطل است ششم
آنکه در میان الفاظ قرات فاتحه فاصله واقع نشود خواه بسکوت طویل و خواه بیک کلمه که غیر قرآن و دعا باشد
اما فاصله بهر یک از قرآن و دعا جایز است بشرط آنکه انتظام قرآن فوت نشود هفتم آنکه اگر مصلی مرد باشد
نماز صبح و دو رکعت اول شام و خفتن را بلند بخواند و باقی را آهسته هشتم آنکه در اول فاتحه و سوره بسم الله
بخواند و ترک نکند که آن مذهب بعضی سنیان است نهم آنکه فاتحه و سوره را از بر بخواند پس اگر از روی نوشته
بخواند یا آنکه از بر تواند بخواند نماز باطل است دهم آنکه در وقت اراده سوره خواندن قصد سوره معین کند
قبل از آنکه بسم الله بخواند پس اگر بعد از بسم الله خواندن سوره را تعیین کند نماز باطل است یازدهم آنکه چون سوره
الم تر کیف بخواند سوره لایلاف در عقب آن بخواند و چون سوره والضحی بخواند الم نشرح عقب آن بخواند
اما آن ده امر که در خواندن فاتحه و سوره سنت است اول آنکه قبل از شروع در فاتحه اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم بگوید دوم ملاحظه نمودن صفات حروف بطریقی که در علم قرات محقق شده
مثل جهر و همس و غنه و غیر آن سیوم اشباع کسره کاف مالک یوم الدین کردن چهارم اشباع ضمه دال
ایاک نعبد کردن پنجم وقف تام نمودن و وقف حسن را بجا آوردن و در فاتحه چهار وقف تام است و ده
وقف حسن اما چهار وقف تام بر آخر بسمله است و بر یوم الدین و بر نستعین و بر ولا الضالین

واماده وقف حسن بر بسم الله است و بر الرحمن و بر الحمد لله و بر رب العالمین و بر الرحمن و بر الرحیم و بر
ایاک نعبد و بر مستقیم و بر انعمت علیهم و بر غیر المغضوب علیهم ششم آنکه پیش از قرائت فاتحه و سوره را
ماموین در نماز جهریه بشنوانند بشرط آنکه بسیار بلند بطریق افغان نخوانند هفتم بلند خواندن بسم الله
منفرد بسم الله را در رکعتی که فاتحه و سوره را آهسته باید خواند هشتم بعد از خواندن هر یک از فاتحه و سوره بمقدار
یکنفس ساکت شدن نهم آنکه چون سوره والشمس بخواند بعد از تمام کردن آن صدق الله بگوید و چون سوره
اخلاص بخواند بعد از تمام کردن کذلک الله ربی سه نوبت بگوید دهم آنکه در صبح سوره بخواند که در درازی
مثل سوره عم و سوره قیامت باشد و در نماز ظهر مثل سوره والشمس و سوره اعلی بخواند و در نماز شام و خفتن
مثل سوره انا انزلناه و سوره اذا جاء بخواند و در ظهر روز جمعه سوره جمعه و سوره منافقین بخواند
واما آن پنج امر که در خواندن فاتحه و سوره مکروه است اول ادغام کردن میم الرحیم در میم مالک دوم بعد از
فاتحه دو سوره خواندن و بعضی از مجتهدین آن را حرام میدانند سیم مکرر خواندن یک سوره در دو رکعت
مگر سوره اخلاص که مکرر خواندن آن مکروه نیست چهارم عدول نمودن از سوره بسوره دیگر قبل از آنکه
نصف سوره اول خوانده شود و بعد از آن حرام است چنانکه مذکور خواهد شد اما عدول از سوره اخلاص
و سوره قل یا ایها الکافرون بسوره دیگر حرام است خواه قبل از خواندن نصف و خواه بعد از آن پنجم بسیار
کشیدن مدات خواه مد متصل و خواه منفصل و اما آن شش امر که در خواندن فاتحه و سوره بفعل آوردن حرام است
اول آمین گفتن بعد از خواندن فاتحه دوم سوره طویل خواندن که موجب آن شود که بعضی از افعال واجبی نماز
در خارج وقت واقع شود سیوم سوره از سوره های عزایم خواندن و سوره های عزایم قبل از این بتفصیل مذکور شد
چهارم خواندن فاتحه یا سوره بطریق تحریر و نقش و صوت پنجم عدول نمودن از سوره بسوره دیگر بعد از
نصف سوره اول یا قبل از آن مگر عدول کردن بسوره اخلاص یا سوره قل یا ایها الکافرون که آن مطلقا
حرام است خواه عدول قبل از خواندن نصف باشد خواه بعد از آن الا عدول نمودن از این دو سوره بسوره جمعه و سوره منافقین
در نماز جمعه و ظهر روز جمعه که آن جایز است اما بدو شرط اول آنکه خواندن آن دو سوره از روی عمد نکرده باشد دوم آنکه
بنصف نرسیده باشد و هرگاه از سوره بسوره دیگر عدول نماید واجب است که بسمله را اعاده نماید و اکتفا به بسمله که
در سوره اول خوانده نکند ششم بلند خواندن زن فاتحه را یا سوره را بنوعی که مرد نامحرم بشنود اما

خداوندی که خداوند آسمانها
هفت گانه است و زمینها هفت گانه
و پروردگار آنچه در این آسمانها
است و آنچه در میان آنها است
و عرش عظیم است یعنی بحق تو
خلق کرده است و در بعضی از اخبار
شده است
مر خدا را است که پروردگار جهانیان
و این دعا را کلمات فرج می گویند
و از بهترین دعاها است
نمازها مستحب است خصوصا در قنوت
نماز جمعه و نماز وتر و بعضی
در وقت جان کندن
قبض روح پس بهتر است
بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد
و بهترین دعاها است
دعا بدون صلوات بر محمد و آل محمد
مستجاب نمی شود یعنی خداوند
و در و د و رحمت بر محمد و آل محمد
و تحیت

اگر زن بسیار پیر باشد که مرد را بآن میل نباشد جایز است که نامحرم آواز او را بشنود و بدانکه در
رکعت سوم و چهارم اگر بجای فاتحه سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ
بخواند جایز است و واجب است که آهسته بخواند و اولی آنست که اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ در آخر آن بگوید و اگر جمیع
مکرر سازد تا سه نوبت افضل خواهد بود و اگر در رکعت اول و دوم خواندن فاتحه فراموش شود اولی آنست
که در رکعت سوم یا چهارم بجای تسبیحات فاتحه بخواند فصل پنجم در بیان آنچه تعلق برکوع دارد و آن
بیست و شش امر است شش امر واجب است و شانزده امر سنت و چهار امر مکروه اما آن شش امر
اول آنکه آنقدر خم شود که کف دستها بزانو رسد اما دست بر زانو گذاشتن واجب نیست دوم سُبْحَانَ
رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ گفتن یا سه نوبت سُبْحَانَ اللّٰهِ و اگر ضرورتی داشته باشد یک نوبت سُبْحَانَ اللّٰهِ
کافی است سوم درنگ نمودن بقدر ذکر چهارم آنکه چنان گوید که خود بشنود اگرچه بتقدیر باشد چنانکه در فصل تکبیر
احرام مذکور شد پنجم سر برداشتن از آن ششم طمأنینه درنگ نمودن بعد از سر برداشتن و اما آن شانزده امر
که در رکوع سنت است اول آنکه چون خواهد که خم شود اَللّٰهُ اَكْبَرُ بگوید دوم آنکه در حال رکوع زانوها را بپس
ببرد و پیش نیاورد سیم آنکه پشت خود را راست بدارد بنوعی که اگر قطره آبی بر آن ریخته شود بجای خود بایستد چهارم
آنکه گردن را مساوی پشت بکشد پنجم آنکه نظر مابین دو قدم خود اندازد ششم آنکه دو دست خود را
از دو پهلوی خود دور بدارد هفتم آنکه دو کف را بر دو زانو گذارد هشتم آنکه انگشتان را از هم دور دارد
نهم آنکه دست راست را بزانو پیش از دست چپ گذارد دهم آنکه زن دو کف خود را بالای زانو گذارد
یازدهم مکرر گفتن سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ تا سه نوبت شود و پنج نوبت افضل است
و افضل از آن هفت نوبت است دوازدهم آنکه قبل از گفتن سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ این دعا
بخواند اَللّٰهُمَّ لَكَ رَكَعْتُ وَلَكَ اَسْلَمْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ
وَاَنْتَ رَبِّي خَشَعَ لَكَ سَمْعِي وَبَصَرِي وَشَعْرِي وَبَشَرِي وَلَحْمِي وَدَمِي
وَمُخِّي وَعَصَبِي وَعِظَامِي وَمَا اَقَلَّتْهُ قَدَمَايَ غَيْرَ مُسْتَنْكِفٍ وَلَا مُسْتَكْبِرٍ
وَلَا مُسْتَحْسِرٍ سیزدهم آنکه اگر پیشنماز باشد ذکر رکوع را بلند گوید چهاردهم اگر ماموم باشد
آهسته گوید پانزدهم آنکه منفرد باشد ذکر را بطریق قرائت بخواند در جهر و اخفات شانزدهم آنکه

چون سر از رکوع بردارد بگوید سَمِعَ اللّٰهُ لِمَن حَمِدَه اَلحَمدُ لِلّٰهِ رَبِّ العَالَمِینَ اَهلَ الکِبرِیَاءِ وَالعَظَمَةِ وَالجُودِ وَالجَبَرُوتِ و اما آن چهار امر که در رکوع مکروه است اول دستها را در وقت رکوع بدو پهلوی خود چسبانیدن دوم سر بزیر افکندن بنحویکه سر و گردن موازی پشت نباشد سیم آنکه بعض از نماز ذکر رکوع را زیاده بر سه نوبت بگوید اگر گمان داشته باشد که بعضی از ماموان استعجال و ضرورتی تعجیل دارند چهارم آنکه دو کف دست را در وقت رکوع در میان زانوها گذاشتن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند

فصل ششم در بیان آنچه تعلق بسجود دارد و آن سی و هفت امر است ده امر واجب است و پنج امر سنت و دو امر مکروه اما ده امر واجب اول آنکه بر مجموع هفت عضو سجود نماید که پیشانی و دو کف دستها و دو زانو و دو انگشت بزرگ پاهاست دوم آنکه سنگینی خود را بر کل آن هفت عضو اندازد پس اگر بر بعضی مطلقاً سنگینی نیندازد نماز باطل است اما لازم نیست که سنگینی انداختن بر همه اعضا برابر باشد سوم آنکه هر یک این هفت عضو مستقر باشد یعنی بر محل خود قرار گرفته باشد پس اگر بر روی برف نرم یا پنبه یا پشم سجده کند بحیثیکه بعضی از اعضای مستقر نباشد نماز باطل است چهارم آنکه پیشانی را بر خاک گذارد یا بر چیزی که از خاک روییده باشد بشرط آنکه خوردنی یا پوشیدنی نباشد بحسب عادت پنجم گفتن سُبحَانَ رَبِّیَ الاَعلٰی وَبِحَمدِهِ یا سه نوبت سُبحَانَ اللّٰهِ و در وقت ضرورت یکنوبت سُبحَانَ اللّٰهِ گفتن کافی است ششم درنگ کردن بقدر ذکر هفتم آنکه ذکر را چنان بگوید که خود بشنود چنانچه در رکوع مذکور شد هشتم سر از سجده اول برداشتن نهم بعد از سر برداشتن بجهت درنگ نمودن دهم نوبت دیگر سجده کردن بطریق سجده اول و اما آن سیست و پنج امر که در وقت سجود بفعل آوردن سنت است اول اَللّٰهُ اَکبَر گفتن بعد از سر برداشتن از رکوع و قبل از خم شدن بجهت سجود دوم درنگ نمودن بعد اَللّٰهُ اَکبَر سوم در وقت اَللّٰهُ اَکبَر گفتن دستها را بالا بردن تا نزدیک گوشها چهارم آنکه چون خواهد که بسجده رود اول دو کف دست بر زمین رساند بعد از آن دو زانو را و اگر زن باشد اول زانوها [illegible] بعد از آن کف دستها پنجم آنکه در وقت سجود انگشتان دستها را بهم چسبانیده از یکدیگر دور نکند ششم آنکه سر انگشتان [illegible] بجانب قبله باشد هفتم آنکه هیچیک از دستها به پهلو چسبیده نباشد هشتم آنکه از پیشانی مقدار یک درهم [illegible] بزمین رسانیدن نهم [illegible] است که رسانیدن مقدار یک درهم واجب است

نهم آنکه بر خاک سجده کند نه بر سنگ و چوب و مثال آن و افضل آنست که خاک یکی از چهارده معصوم صلوات
الله علیهم اجمعین باشد خصوصاً خاک کربلا بر علی ساکن التحیة والثنا دهم آنکه بعد از ذکر سجود این دعا بخواند که
اَللّهُمَّ لَکَ سَجَدْتُ وَ بِکَ آمَنْتُ وَ لَکَ اَسْلَمْتُ وَ عَلَیْکَ تَوَکَّلْتُ وَ اَنْتَ رَبّی
سَجَدَ وَجْهی لِلَّذی خَلَقَهُ وَ شَقَّ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ
تَبارَکَ اللّهُ اَحْسَنُ الْخالِقینَ ۱۱ یازدهم آنکه ذکر را مکرر بگوید چنانکه در رکوع مذکور شد
۱۲ دوازدهم آنکه میانه هر یک از هفت عضو و زمین حائلی نباشد بلکه باید که همهٔ این هفت عضو برهنه بر زمین رسد اگر
مصلی مرد باشد ۱۳ سیزدهم بینی را منضم باعضای سجود گرداند یعنی ۱۴ چهاردهم بینی را بر خاک گذاشتن ۱۵ پانزدهم [illegible] را
از سیم و دو دست اگر مصلی مرد باشد نه زن ۱۶ شانزدهم آنکه چون سر از سجده بردارد اَللّهُ اَکْبَر بگوید
۱۷ هفدهم آنکه در وقت الله اکبر گفتن دستها را بالا بردارد بطریقی که قبل ازین گفته شد ۱۸ هیجدهم گفتن
اَسْتَغْفِرُ اللّهَ رَبّی وَ اَتُوبُ اِلَیْهِ بعد از گفتن الله اکبر ۱۹ نوزدهم درنگ نمودن بمقدار الله
اکبر گفتن و استغفار کردن ۲۰ بیستم آنکه مابین دو سجده تورک کند یعنی بر ران چپ بنشیند و پشت قدم
پای راست را بر شکم قدم چپ گذارد و اگر زن بر کفل خود نشیند و زانوها را بالا بدارد و کف پاها بر زمین
نهد ۲۱ بیست و یکم در وقت سجود ساق و دستها را بالا گیرد و بر زمین نگذارد و اگر زن باشد بر زمین گذارد
۲۲ بیست و دوم آنکه چون در رکعت اول یا سیوم در نماز چهار رکعتی سر از سجده دوم بردارد لمحه بنشیند و این را
جلسه استراحت گویند و سید مرتضی علیه الرحمه آنرا واجب میداند ۲۳ بیست و سوم آنکه در جلسه استراحت تورک کند
۲۴ بیست و چهارم آنکه زن در وقت سجده نگذارد که از موی سر او چیزی فاصله شود میانه پیشانی او و سجده گاه چنانچه
از پیشانی او است واجب است که بسجده گاه برسد سجده باشد ۲۵ بیست و پنجم آنکه مواضع هفت عضو برابر
باشد یعنی بعضی بلند و بعضی پست نباشد اما تفاوت در بلندی و پستی بمقدار چهار انگشت جایز است
و زیاده بر آن جایز نیست و اما آن دو چیز که در سجود بعمل آوردن آن مکروه است اول پف کردن در
موضع سجود بشرط آنکه از آن دو حرف حاصل نشود که اگر دو حرف حاصل شود حرام است و نماز باطل است
دوم اقعا کردن مابین دو سجده یعنی بر عقب پا نشستن و سرهای انگشتان پاها را بر زمین گذاشتن
اینست جمیع آنچه تعلق برکعت اول دارد تتمه در بیان احکام سجود تلاوت قرآن بدانکه سجده های تلاوت

قرآن

[illegible] ... است اول در سوره اعراف دوم در سوره رعد سیوم در سوره نحل چهارم در سوره بنی اسرائیل
پنجم در سوره مریم ششم و هفتم در سوره حج که در آنجا دو سجده است هشتم در سوره فرقان نهم در سوره
نمل دهم در سوره الم تنزیل یازدهم در سوره صاد دوازدهم در سوره فصلت سیزدهم در سوره والنجم چهاردهم
در سوره انشقت پانزدهم در سوره اقرا و ازین پانزده سجده چهار سجده واجب است و آن در سوره
الم تنزیل است و فصلت و والنجم و اقرا و یازده باقی سنت است و سجده وقتی است که آیت تمام خواند
شود و در حال سجده پاک بودن از حدث و خبث و رو بقبله کردن و ستر عورت نمودن بسجدگاه لازم
نیست و اولی آنست که رعایت نماید و سجده آنکه پیشانی بر زمین گذاشتن بکند و چیزی
که سجده نماز بر آن جایز نیست سجده نکند و در چهار سجده واجب سنت است که این ذکر گوید لا
اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ حَقًّا حَقًّا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِيمَانًا وَتَصْدِيقًا لَا اِلٰهَ اِلَّا
اللّٰهُ عُبُودِيَّةً وَرِقًّا سَجَدْتُ لَكَ يَا رَبِّ تَعَبُّدًا وَرِقًّا لَا مُسْتَنْكِفًا
وَلَا مُسْتَكْبِرًا بَلْ اَنَا عَبْدٌ ذَلِيلٌ خَائِفٌ مُسْتَجِيرٌ و بعد از سجده تکبیر گوید و بر خواننده سجده عزائم سجود واجب
است بر شنونده نیز واجب است و تاخیر آن از وقت خواندن یا شنیدن جایز نیست و اگر تاخیر شود
به نیت قضا بجا آورد و بعضی از مجتهدین بر آنند که همیشه ادا است پس اگر تاخیر وقت شود نیت قضا
لازم نیست **فصل هفتم** در بیان آنچه بتشهد تعلق دارد و آن مشتمل است بر هفت امر واجب و هشت امر سنت و
یک امر مکروه اما هفت امر واجب اول نشستن بقدر تشهد خواندن دوم درنگ نمودن سوم تشهد خواندن
باین طریق که اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ
وَرَسُولُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و جایز است که به اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا
اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اکتفا نماید چهارم اخراج
حروف از مخارج مقرر نمودن پنجم در اثنای تشهد سکوت طویل نکردن ششم کلام اجنبی در میان
نیاوردن هفتم بعد تشهد الحمد لله نگفتن اگر تشهد را اندر وقت ادا و گرفتن تنگ باشد
هشتم تشهد را بلند خواندن اگر چه نماز باشد نهم آهسته خواندن اگر ماموم باشد و اما آن هشت امر
که سنت است اول تورک نمودن بطریقیکه در نشستن ما بین دو سجده مذکور شد دوم دستها

برانها یا گذاشتن سوم انگشتان بهم چسپانیدن چهارم نظر بکنار خود کردن پنجم پیش از شروع تشهد
بسم الله وبالله وخیر الاسماء لله گفتن ششم آنکه بعد از گفتن اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان
محمدا عبده ورسوله بگوید ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة
واشهد ان ربی نعم الرب وان محمدا نعم الرسول هفتم بعد از گفتن اللهم
صل علی محمد وآل محمد بگوید وتقبل شفاعته فی امته وارفع درجته الحمد
لله رب العالمین هشتم آنکه در تشهد دوم بعد از گفتن وان محمدا نعم الرسول
بگوید التحیات لله الصلوات الطاهرات الطیبات الزاکیات [redacted]
الرائحات السابغات الناعمات لله ما طاب وطهر وزکی وخلص و
صفی فلله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا
عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة واشهد ان
ربی نعم الرب وان محمدا نعم الرسول واشهد ان الساعة آتیة لا ریب فیها
وان الله یبعث من فی القبور الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله الحمد لله رب العالمین اللهم صل علی محمد وآل محمد
وبارک علی محمد وآل محمد وسلم علی محمد وآل محمد وترحم علی محمد وآل
محمد کما صلیت وبارکت وترحمت علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید

واما آن یک امر مکروه اقعا است در حال تشهد ومعنی اقعا در بحث سجود مذکور شد فصل ششم در
متعلق بتسلیم وارد و آن هفده امر است پنج امر واجب و دوازده امر سنت اما پنج امر واجب اول
نشستن بقصد تسلیم دوم درنگ نمودن بقدر آن سوم گفتن السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته چهارم
آنکه تسلیم را بعد از فارغ شدن از تشهد بجا آورد پنجم آنکه چنان بگوید که خود بشنود اگر جهر مانع نباشد
واما دوازده امر که سنت است اول تورک نمودن بطریق تورک تشهد دوم گذاشتن دستها را برانها
نشستن سوم انگشتان را بهم چسپانیدن چهارم قصد بیرون رفتن از نماز کردن پنجم قصد سلام بر انبیاء
وائمه و ملائکه وجمیع مومنین وجن وانس کردن ششم قصد کردن امام از سلام بر ماموبین ضمن

قصد کردن ماموین سلام بر پیشنماز و ضمن مومنین پشت هم و لیکن بر پیشنماز سلام را بهم آهسته گفتن ماموم سنت و منفرد مخیر است دیگر پیشنماز و ماموم در وقت سلام دادن بجانب راست ابروی خود اشارت کند و دیگر آنکه ماموم نوبت دیگر بجانب چپ سلام دهد اگر در جانب چپ او شخصی باشد و بعضی دیوار را در این سلام قائم مقام شخص دانسته اند و دیگر آنکه منفرد در وقت سلام دادن بگوشه چشم بجانب راست اشارت کند تتمه چون مصلی از نماز فارغ شود سنت است که تعقیب بخواند اما اول تعقیب سه نوبت الله اکبر گفتن است و در هر نوبت دستها را نزدیک گوش برساند بعد از آن بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِلٰهاً وَاحِداً وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِلٰهاً وَاحِداً وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ لَا نَعْبُدُ اِلَّا اِيَّاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ رَبُّنَا وَرَبُّ آبَائِنَا الْاَوَّلِينَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ صَدَقَ وَعْدَهُ وَاَنْجَزَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَاَعَزَّ جُنْدَهُ وَهَزَمَ الْاَحْزَابَ وَحْدَهُ فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَاَتُوبُ اِلَيْهِ اَللّٰهُمَّ اهْدِنِي مِنْ عِنْدِكَ وَاَفِضْ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ وَانْشُرْ عَلَيَّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَاَنْزِلْ عَلَيَّ مِنْ بَرَكَاتِكَ سُبْحَانَكَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي كُلَّهَا جَمِيعاً فَاِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ كُلَّهَا جَمِيعاً اِلَّا اَنْتَ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْاَلُكَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ اَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ وَاَعُوذُ بِكَ مِنْ كُلِّ شَرٍّ اَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْاَلُكَ عَافِيَتَكَ فِي جَمِيعِ اُمُورِي كُلِّهَا وَاَعُوذُ بِكَ مِنْ خِزْيِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْآخِرَةِ وَاَعُوذُ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَسُلْطَانِكَ الْقَدِيمِ وَعِزَّتِكَ الَّتِي لَا تُرَامُ وَقُدْرَتِكَ الَّتِي لَا يَمْتَنِعُ مِنْهَا شَيْءٌ مِنْ شَرِّ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْآخِرَةِ وَمِنْ شَرِّ الْاَوْجَاعِ كُلِّهَا وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ اَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا اِنَّ رَبِّي عَلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيراً بعد از آن تسبیح

در آخر نماز گفته اند گویند که بعضی واجب دانسته و اگر سلام کم بشود احتیاط است اما خصوص روایتی نزد ... و ظاهر او سنت و اگر امام در نماز ... باشد جماعت است و اگر منفرد است ... افضل است بعد از تشهد ... باید که سلام گوید بقصد ... و بهتر آن است که چنین گوید اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ اَلسَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلٰى عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِينَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ ... واجب است و ... سلام آخر ... بیرون می آید ... سلام ... و ... صلوات ... آخر ...

حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها بجا آورد آن سی و چهار نوبت الله اکبر گفتن است و سی و سه نوبت الحمد
لله و سی و سه نوبت سبحان الله و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که تسبیح
فاطمه زهرا صلوات الله علیها در هر شبانه روز بعد از هر نماز دوست‌تر است از نزد من از هزار رکعت نماز
که گذارده شود و باید که بعد از تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام سبحان الله و الحمد لله دوازده نوبت
بخواند و بعد آن دستها گشوده این دعا بخواند اللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَكْنُوْنِ
الْمَخْزُوْنِ الطَّاهِرِ الطُّهْرِ الْمُبَارَكِ وَاَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِیْمِ وَسُلْطَانِكَ
یَا وَاهِبَ الْعَطَایَا یَا مُطْلِقَ الْاُسَارٰی یَا فَكَّاكَ الرِّقَابِ مِنَ النَّارِ
اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ وَّاَنْ تُعْتِقَ رَقَبَتِیْ مِنَ النَّارِ وَاَنْ تُخْرِجَنِیْ
مِنَ الدُّنْیَا سَالِمًا وَّاَنْ تُدْخِلَنِی الْجَنَّةَ اٰمِنًا وَّاَنْ تَجْعَلَ دُعَائِیْ اَوَّلَهٗ
فَلَاحًا وَّاَوْسَطَهٗ نَجَاحًا وَّاٰخِرَهٗ صَلَاحًا صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ اِنَّكَ اَنْتَ
عَلَّامُ الْغُیُوْبِ بعد از آن سجده شکر بجا آورد و ثواب آن بسیار است و از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه منقول است که شخصی که سجده شکر کند و وضو داشته باشد خدا تعالی ثواب ده نماز باو
بدهد و ده گناه عظیم باو بخشد و باید که پیشانی او در وقت سجده بر خاک گذارد و اگر از خاک کربلا باشد
افضل است و ساق و دستها و سینه و شکم را بر زمین رساند و این دعا بخواند اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُشْهِدُكَ
وَاُشْهِدُ مَلٰٓئِكَتَكَ وَاَنْبِیَآئَكَ وَرُسُلَكَ وَجَمِیْعَ خَلْقِكَ اَنَّكَ اَنْتَ اللّٰهُ رَبِّیْ وَ
الْاِسْلَامُ دِیْنِیْ وَمُحَمَّدًا نَّبِیِّیْ وَعَلِیَّ ابْنَ اَبِیْ طَالِبٍ وَّالْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ وَعَلِیًّا وَّ
مُحَمَّدًا وَّجَعْفَرًا وَّمُوْسٰی وَعَلِیًّا وَّمُحَمَّدًا وَّعَلِیًّا وَّالْحَسَنَ وَمُحَمَّدًا صَلَوَاتُكَ عَلَیْهِمْ
اَئِمَّتِیْ بِهِمْ اَتَوَلّٰی وَمِنْ عَدُوِّهِمْ اَتَبَرَّءُ بعد از آن سه نوبت بگوید اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَنْشُدُكَ
دَمَ الْمَظْلُوْمِ بعد از آن بگوید اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَنْشُدُكَ بِاِیْوَائِكَ عَلٰی نَفْسِكَ لِاَوْلِیَآئِكَ
لَتُظْفِرَنَّهُمْ بِعَدُوِّكَ وَعَدُوِّهِمْ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ وَّعَلَی
الْمُسْتَحْفَظِیْنَ مِنْ اٰلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ بعد از آن سه نوبت بگوید اللّٰهُمَّ
اِنِّیْ اَسْئَلُكَ الْیُسْرَ بَعْدَ الْعُسْرِ بعد از آن جانب راست روی خود را بر زمین گذارد

وبگوید یا کهفی حین تعیینی المذاهب وتضیق علیّ الارض بما رحبت یا باری
خلقی رحمة بی وکان عن خلقی غنیا صل علی محمد وال محمد وعلی المستحفظین
من ال محمد صلی الله علیه واله بعد از آن جانب چپ روی خود را بر سجده گاه نهد و
سه نوبت بگوید یا مذل کل جبار ویا معز کل ذلیل قد وعزتک بلغ
بی مجهودی بعد از آن سه نوبت بگوید یا حنان یا منان یا کاشف الکرب
العظام بعد از آن نوبت دیگر پیشانی بر سجده گاه گذارد و صد نوبت شکرا شکرا
بگوید [illegible] ان حاجت خود را از خدای عز وجل بطلبد و چون سر از سجده بردارد دست راست را
بر سجده گاه گذارد و هر نوبت [illegible] چپ [illegible] و جانب راست رو بمالد و بگوید
بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم
اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن والسقم والعدم والصغار والذل
والفواحش ما ظهر منها وما بطن مقصد دوم در نماز جمعه است بدانکه میان
مجتهدین در وجوب نماز جمعه در زمان غیبت حضرت امام علیه السلام خلاف است و اصح آنست
که مکلف مخیر است میانه گذاردن نماز جمعه و نماز ظهر اما چون ثواب نماز جمعه بیش از ثواب نماز ظهر است
اولی آنست که بجای نماز ظهر نماز جمعه گذارده شود و اگر کسی خواهد که بجهة احتیاط ظهر را بعد از آن
بگذارد جایز است و از آن منعی نیست و نماز جمعه دو رکعت است مثل نماز صبح و از هشت کس ساقط است
اول زن دوم بنده سوم مسافر چهارم کور پنجم پیر عاجز ششم شل که از راه رفتن عاجز باشد هشتم کسی که
او را تا جائیکه نماز جمعه گذارده می شود زیاده بر دو فرسخ باشد و اگر این جماعت غیر از زن
حاضر شود نماز جمعه از و ساقط نیست و آنچه بنماز جمعه تعلق دارد سی امر است نه امر واجب است و
[illegible] امر سنت اما نه امر واجب اول ملاحظه وقت نماز جمعه است و وقت آن زوال آفتاب است
تا وقتیکه سایه که بعد از زوال حاصل میشود بمثل شاخص شود و بعضی از مجتهدین بر آنند که وقت
نماز جمعه مثل نماز ظهر است دوم آنکه بجماعت گذاردن چه فرادی گذاردن نماز جمعه حرام است سوم آنکه
نماز جمعه میگذارند کمتر از پنج نفر نباشد که یکی ایشان پیش نماز است چهارم آنکه پیشنماز

بالغ

اوا تمام دوقف در موضع وصل و وصل در موضع وقف کند و اگر اینها عمل بیاورد مشهور در میان علما آنست که مانعی ندارد و باید دانست که تعقیب نماز یعنی ذکر و دعا و قرآن و دعا بعد از خواندن نماز [illegible] واخبار و احادیث در فضیلت آن بسیار است و بهتر آنست که در تعقیب با وضو باشد و رو بقبله نشسته باشد و سخنی نگوید [illegible] تعقیب خصوصا در تعقیب نماز صبح و شام و ظاهر اینها موجب کمال تعقیب است و در هر حالی بعد از نماز مشغول دعا و قرآن و ذکر باشد ثواب تعقیب [illegible] سواری باشد [illegible] بعد از سلام نماز [illegible] ابتدا که بگوید [illegible] تا محاذی گوش [illegible] بگوید لا اله الا الله وحده وحده [illegible] عبده

غیر آن قبل از نماز جمعه دو خطبه بخواند که هر یک از این دو خطبه مشتمل باشد بر حمد و ثنای خدا و صلوات بر پیغمبر و آل او و وعظ و خواندن یک سوره کوتاه یا یک آیه تمام الفائده پنجم آنکه خطیب در وقت خطبه ایستاده باشد ششم آنکه وضو داشته باشد هفتم آنکه هر دو خطبه را [illegible] هشتم آنکه در میان دو خطبه اندکی بنشیند نهم آنکه هرگاه دو جماعت [illegible] در دو جا نماز جمعه گذارند واجبست که میانه ایشان یک فرسخ یا زیاده فاصله بوده باشد پس اگر میان ایشان کمتر از یک فرسخ باشد و هر دو یکبار شروع در نماز کرده باشند نماز هر دو باطل است و الا نماز سابق صحیح است و نماز لاحق باطل است

[illegible] آن بیست و یک امر سنت که تعلق بنماز جمعه دارد اول غسل جمعه کردن [illegible] ناخن [illegible] تراشیدن و سر و ریش شستن سیم [illegible] چهارم [illegible] پنجم سبیل گرفتن ششم بهترین و پاکترین رخت خود پوشیدن هفتم خود را ببوی خوش معطر ساختن هشتم قبل از زوال پیاده بمسجد رفتن نهم آنکه حاکم جماعتی که در زندان محبوس اند رخصت دهد که بنماز جمعه حاضر شوند بعد از آن اگر حبس کردن ایشان موافق شرع باشد ایشان را بزندان بازگردانند دهم آنکه خطیب عادل باشد یازدهم آنکه فصیح و بلیغ باشد دوازدهم آنکه در وقت خطبه خواندن بر شمشیر یا کمان یا عصائی تکیه کند سیزدهم آنکه چون بر منبر نشیند که مؤذن اذان بگوید و بعد شروع در خطبه نماید چهاردهم آنکه بعد از سلام آنقدر بر منبر بنشیند که مؤذن اذان را بگوید بعد از آن شروع در خطبه نماید پانزدهم آنکه در خطبه بسیار تطویل نکند شانزدهم آنکه حاضران در وقت خواندن حرف نزنند هفدهم آنکه متوجه شنیدن خطبه باشند و بعضی از مجتهدین این دو امر را واجب میدانند هجدهم آنکه پیشنماز در رکعت اول سوره جمعه بخواند و در رکعت دوم سوره منافقین نوزدهم آنکه در رکعت اول قبل از رکوع قنوت بخواند و در رکعت دوم بعد از رکوع چنانکه در بحث قنوت مذکور شد بیستم آنکه جهر نماید در قرائت و قنوت و ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم بیست و یکم نافله جمعه گذاردن قبل از نماز جمعه و آن بیست رکعت است معروف از روز جمعه که خواهد می تواند گذارد و افضل آنست که شش رکعت را بعد از طلوع آفتاب باندک زمانی بگذارد و شش بعد از آن باندک زمانی و شش رکعت قبل از زوال باندک زمانی و دو رکعت بعد از زوال

مقصد سیم در نماز عیدین یعنی نماز عید ماه رمضان و عید قربان و این نماز واجبست بر جماعتی که نماز جمعه بر ایشان واجبست هرگاه امام علیه السلام ظاهر باشد و در زمان غیبت سنت است حتی بر آنجماعتی که نماز جمعه از ایشان

[illegible] السلام على جميع أنبياء الله ورسله وملائكته [illegible] الصالحين السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين السلام على أمير المؤمنين السلام على الحسن والحسين سيدي شباب أهل الجنة أجمعين السلام على علي بن الحسين زين العابدين السلام على محمد بن علي باقر علوم النبيين السلام على جعفر بن محمد الصادق عليه السلام

ساقط است

[illegible]است و افضل آن است که بجماعت گذارده شود و آن دو رکعت است بطریق نماز
صبح و در رکعت اول پنج تکبیر قبل از رکوع بگوید و بعد از هر تکبیر قنوت کند و در رکعت دوم تکبیرها
طریق [illegible] آنچه بآن نماز تعلق دارد بیست و یک امر است شانزده امر سنت و پنج امر مکروه اما
شانزده امر سنت اول ملاحظه نمودن وقت است و آن از طلوع آفتاب روز عید است تا زوال دوم
غسل کردن سوم خود را معطر کردن چهارم جامه پاکیزه [illegible] پنجم ذکر گویان بمصلی رفتن ششم نعلین را
[illegible]ن بطریقیکه در نماز جمعه گذشت هفتم نماز را بجماعت گذاردن هشتم خواندن سوره
[illegible] ربک الاعلی الذی [illegible] اول و سوره والشمس در رکعت دوم نهم بلند خواندن فاتحه
و سوره دهم آنکه دعا در قنوت خواندن اَللّٰهُمَّ اَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ وَاَهْلَ الْجُوْدِ وَالْجَبَرُوْتِ
وَاَهْلَ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَاَهْلَ التَّقْوٰى وَالْمَغْفِرَةِ اَسْئَلُكَ بِحَقِّ هٰذَا الْيَوْمِ
الَّذِيْ جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِيْنَ عِيْدًا وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ ذُخْرًا وَمَزِيْدًا اَنْ تُصَلِّيَ
عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُدْخِلَنِيْ فِيْ كُلِّ خَيْرٍ اَدْخَلْتَ فِيْهِ مُحَمَّدًا وَاٰلَ مُحَمَّدٍ وَاَنْ
تُخْرِجَنِيْ مِنْ كُلِّ سُوْءٍ اَخْرَجْتَ فِيْهِ مُحَمَّدًا وَاٰلَ مُحَمَّدٍ صَلَوٰاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ اَجْمَعِيْنَ
اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْئَلُكَ خَيْرَ مَا سَئَلَكَ بِهِ عِبَادُكَ الصَّالِحُوْنَ وَاَعُوْذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ
مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلَصُوْنَ یازدهم آنکه نماز بر روی زمین بی حائل واقع شود دوازدهم دو خطبه بعد از
نماز خواندن بطریقی که در نماز جمعه گذشت سیزدهم آنکه اگر عید رمضان باشد خطیب در اثنای خطبه
آداب فطره دادن بمردم بیان کند و اگر عید قربان باشد آداب قربان دادن را بیان نماید چهاردهم
آنکه ایستاده خطبه بخواند پانزدهم آنکه نماز در صحرا واقع شود مگر در مکه معظمه شانزدهم آنکه در وقت
برگشتن از مصلی از راه دیگر برگردد اما آن پنج امر که مکروه است اول حرف زدن در اثنای خطبه
دوم [illegible] بعد از طلوع فجر قبل از نماز عید گذاردن سوم سلاح بسته بمصلی رفتن چهارم
نافله گذاردن پیش از نماز و بعد از نماز حتی تحیة مسجد مگر تحیة مسجد حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و آله پنجم منبر مسجد را بمصلی بردن و سنت آن است که اگر عید رمضان باشد قبل از رفتن بمصلی چیزی خوردن
و اگر عید قربان باشد بعد از گشتن مقصد چهارم در نماز طواف خانه کعبه و آنچه بآن متعلق است چهار

امر است دو امر واجب و دو امر سنت اما آن دو امر واجب اول آنکه اگر طواف واجب باشد این نماز
در پس مقام ابراهیم علیه السلام گذارند یا در یکی از دو جانب آن و اگر طواف سنت باشد در هر جا که خواهد
بگذارد دوم آنکه نماز را بعد از فارغ شدن از طواف و قبل از شروع در سعی بجا آورد ... اول ... خواندن
سوره قل یا ایها الکافرون در رکعت اول و سوره توحید را در رکعت دوم ... آنکه ... بعد از طواف نماز بگذارد
مقصد پنجم در نماز آیات یعنی کسوف و خسوف و زلزله ... و هر چه باعث خوف باشد مثل بادهای سیاه
و سرخ و مانند آن و این نماز دو رکعت است در هر رکعت پنج رکوع واجب است باین طریق که چون بعد
تکبیر احرام فاتحه و سوره را بخواند برکوع رود و چون سر از رکوع بردارد دو نوبت دیگر فاتحه و سوره بخواند
و باز برکوع رود تا پنج نوبت و بعد از سر برداشتن از رکوع پنجم دو سجده بجا آورد و رکعت دوم نیز باین
طریق بگذارد و بعد از تشهد سلام دهد و این نماز را باین صورت بجا آوردن افضل است و جایز است
که در هر رکعت بعد از فاتحه یک آیه از سوره بخواند و برکوع رود و چون سر از رکوع بردارد از موضع قطع یک آیه
دیگر یا زیاده بی فاتحه بخواند و برکوع رود و همچنین کند تا در رکوع پنجم سوره تمام شود و اول وقت نماز کسوف و خسوف
ابتدای گرفتن آفتاب و ماهتاب است و آخر وقت شروع در انجلا است و سید مرتضی رحمه الله آخر وقت را
آخر انجلا می داند و اگر شخصی این نماز را در وقت ترک کند از روی عمد پس اگر تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته باشد
قضا بر وی واجب است و اگر بعضی گرفته باشد قضا ندارد و بعضی از مجتهدین قضا را واجب می دانند خواه تمام
گرفته باشد و خواه بعضی و نماز زلزله در تمام عمر ادا است و در باد سیاه و سرخ و امثال آن بعضی از مجتهدین برآنند
که اگر وقت نماز را نمی گنجد نماز ساقط است و بعضی برآنند که ساقط نمی شود و بعضی برآنند که اگر وقت گنجایش یک رکعت
داشته باشد نماز واجب است و الا ساقط است تتمه هشت امر سنت است باین نماز متعلق است اول
جهر بودن مصلی در قرائت خواه در روز این نماز واقع شود خواه در شب دوم خواندن سوره های
طویل مثل سوره انبیا و سوره کهف هرگاه داند که وقت گنجایش آن دارد سیوم الله اکبر گفتن
بعد از سر برداشتن از هر رکوع مگر پنجم و دهم که آنجا سَمِعَ اللّهُ لِمَن حَمِدَه بگوید چهارم قنوت کردن
بعد از رکوع پنجم و دهم پنجم آنکه این نماز در مسجد گذارند در جایی که سقف نداشته باشد ششم آنکه
مقدار زمان هر یک از رکوع و سجود و قنوت مساوی زمان قرائت باشد هفتم آنکه بجماعت

ذو الجلال والاکرام ... اعوذ بک ... وانوب الیک ... وعند ... ترک ... الکبر ... الدنیا ... من شر ما ... من ... عذاب ... اللهم ... والصالحات ... احاط ... وجامع کلها ... من کل خیر ... انی اسئلک من ... واعوذ بک من ... علیک ... اللهم انی اسئلک ... احاطت بها علمک ... عافیتک فی اموری کلها ... من خزی الدنیا و عذاب ... اللهم صل علی ... الجنة ... واجرنی من ... النار ... وارزقنی ... الحور العین ... سوره ... قل اعوذ برب الفلق ... وسوره قل اعوذ برب الناس ... آیة الکرسی ... ایضا ... آیات ... تبارک الذی بیده الملک

گزارده

گذارده شود خواه کل قرص گرفته باشد و خواه بعض و شیخ ابن بابویه بر آن است که اگر همهٔ قرص گرفته
نشده باشد بجماعت گذاردن جایز نیست هشتم آنکه قبل از تمام انجلا از نماز فارغ شود نماز را اعاده کند
و سید مرتضی بر آن است که اعاده نماز در این صورت واجب است و بدانکه اگر وقت این نماز با وقت یکی از
نمازهای یومیه جمع شود و وقت گنجایش هر دو داشته باشد در این صورت مکلف مخیر است در تقدیم هر کدام
که خواهد و اگر وقت یکی مضیق باشد و وقت دیگری موسع تقدیم آنکه وقت آن مضیق است نماید و اگر وقت
بهر یک مضیق باشد واجب است تقدیم نماز یومیه و همچنین اگر این نماز جمع شود با نماز میت یا نماز طواف
اگر واجب باشد و اگر در اثنای این نماز وقت یکی از نمازهای یومیه داخل شود جایز نیست که این
نماز را قطع کند اگر وقت تنگ باشد بنماز یومیه مشغول شود و چون سلام دهد این نماز را از آنجا که
قطع کرده باتمام رساند مقصد ششم در نماز میت این نماز واجب کفایی است یعنی هرگاه که شخصی بگذارد از
همه کس ساقط است و نماز بر میت کردن وقتی واجب است که آن میت مسلمان باشد یا در حکم مسلمان اطفال
مسلمانان بشرط آنکه شش سال تمام کرده باشد و اگر کمتر از شش سال داشته باشد نماز بر ایشان سنت است
و کیفیت این نماز آن است که مصلی بعد از نیت تکبیر احرام بجای آورد و بگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ
اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ باز
تکبیر دوم بجا آورد و بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بارِکْ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ
وَ تَرَحَّمْ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ کَاَفْضَلِ ما صَلَّیْتَ وَ بارَکْتَ وَ تَرَحَّمْتَ عَلیٰ اِبْراهِیمَ وَ آلِ
اِبْراهِیمَ اِنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ باز تکبیر سوم بجا آورد و بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ
وَ الْمُسْلِمِینَ وَ الْمُسْلِماتِ الْاَحْیاءِ مِنْهُمْ وَ الْاَمْواتِ تابِعْ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ بِالْخَیْراتِ
اِنَّکَ مُجِیبُ الدَّعَواتِ اِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ باز تکبیر چهارم بجا آورد و اگر میت
مومن باشد بگوید اَللّٰهُمَّ هٰذا عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدِکَ وَ ابْنُ اَمَتِکَ نَزَلَ بِکَ وَ اَنْتَ
خَیْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اَللّٰهُمَّ اِنّا لا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلّا خَیْراً وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنّا اَللّٰهُمَّ
اِنْ کانَ مُحْسِناً فَزِدْ فِی اِحْسانِهِ وَ اِنْ کانَ مُسِیئاً فَتَجاوَزْ عَنْهُ وَ احْشُرْهُ مَعَ
مَنْ کانَ یَتَوَلّاهُ مِنَ الْاَئِمَّةِ الطّاهِرِینَ و اگر میت مخالف و معاند باشد بجای این دعا بگوید

باب ۲

آیة الکرسی
اَللهُ لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ لَهُ ما فِی السَّمٰواتِ وَ ما فِی الْاَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ اِلّا بِاِذْنِهِ یَعْلَمُ ما بَیْنَ اَیْدِیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا یُحِیطُونَ بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِهِ اِلّا بِما شاءَ وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضَ وَ لا یَؤُدُهُ حِفْظُهُما وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ لا اِکْراهَ فِی الدِّینِ قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ فَمَنْ یَکْفُرْ بِالطّاغُوتِ وَ یُؤْمِنْ بِاللهِ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقیٰ لَا انْفِصامَ لَها وَ اللهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ اَللهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ اِلَی النُّورِ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا اَوْلِیاؤُهُمُ الطّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ اِلَی الظُّلُماتِ اُولٰئِکَ اَصْحابُ النّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ
شَهِدَ اللهُ اَنَّهُ لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ وَ الْمَلائِکَةُ وَ اُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ اِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللهِ الْاِسْلامُ

اَللّٰهُمَّ اِملَأ جَوفَهُ نَاراً وَسَلِّط عَلَیهِ الحَیَّاتِ وَالعَقَارِبَ و اگر میت مستضعف باشد یعنی مذهب حق را نداند و عناد نداشته باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اَللّٰهُمَّ اغفِر لِلَّذِینَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِیلَکَ وَقِهِم عَذَابَ الجَحِیمِ و اگر اعتقاد میت را مطلقا نداند بعد از تکبیر چهارم بگوید اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذِهِ النَّفسَ اَنتَ اَحیَیتَهَا وَاَنتَ اَمَتَّهَا اَللّٰهُمَّ وَلِّهَا مَا تَوَلَّت وَاحشُرهَا مَعَ مَن اَحَبَّت و اگر میت طفل باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اَللّٰهُمَّ اجعَلهُ لِاَبَوَیهِ وَلَنَا سَلَفاً وَفَرَطاً وَاَجراً و اگر میت زن مؤمنه باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذِهِ اَمَتُکَ وَابنَةُ عَبدِکَ وَابنَةُ اَمَتِکَ نَزَلَت بِکَ وَاَنتَ خَیرُ مَنزُولٍ بِهِ اَللّٰهُمَّ اِنَّا لَا نَعلَمُ مِنهَا اِلَّا خَیراً وَاَنتَ اَعلَمُ بِهَا مِنَّا اَللّٰهُمَّ اِن کَانَت مُحسِنَةً فَزِد فِی اِحسَانِهَا وَاِن کَانَت مُسِیئَةً فَتَجَاوَز عَنهَا وَاحشُرهَا مَعَ مَن کَانَت تَتَوَلَّاهُ مِنَ الاَئِمَّةِ الطَّاهِرِینَ و آخر نماز میت تکبیر پنجم است و بآن ختم نماز می شود و تتمه آنچه باین نماز تعلق دارد بعد از نیت و پنج تکبیر و دعاها نوزده امر است چهار امر واجب و دوازده امر سنت و سه امر مکروه اما چهار امر واجب اول آنکه در وقت نماز کردن میت بجانب دست راست مصلی باشد پس اگر خلاف این ظاهر شود اعاده نماز واجب است دوم آنکه میت را در آنوقت بر پشت بخوابانند نه بر پهلو و اگر خلاف ظاهر شود اعاده نماز واجب است سیم آنکه مصلی از تابوت بسیار دور نباشد چهارم آنکه نماز گذاردن بعد از تغسیل و تکفین باشد و بدانکه پنج دعا در این نماز مجزیست و کمتر از آن مجزی نیست آنست که بعد از نیت و تکبیر احرام اَشهَدُ اَن لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ بگوید و بعد از تکبیر دوم اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و بعد از تکبیر سوم اَللّٰهُمَّ اغفِر لِلمُؤمِنِینَ وَالمُؤمِنَاتِ بگوید و از تکبیر چهارم دعای میت بجا آورد و بتکبیر پنجم نماز را ختم کنند و اما آن دوازده امر که در این نماز سنت است اول آنکه مصلی مطهر باشد دوم آنکه پیشنماز محاذی کمر میت باشد اگر میت مذکر باشد و محاذی سینه میت بایستد اگر میت مؤنث باشد سوم آنکه مصلی کفش از پای بیرون کردن چهارم نزدیک ایستادن بجنازه اگر با وی ورزد و امن مصلی تا تابوت پنجم آنکه در هر یک از پنج تکبیر دستها را نزدیک گوش رساند ششم آنکه این نماز بجماعت گذارند هفتم آنکه ماموم اگر مرد تنها باشد

وَمَا اختَلَفَ الَّذِینَ اُوتُوا الکِتَابَ اِلَّا مِن بَعدِ مَا جَاءَهُمُ العِلمُ بَغیاً بَینَهُم وَمَن یَکفُر بِآیَاتِ اللّٰهِ فَاِنَّ اللّٰهَ سَرِیعُ الحِسَابِ ... قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِکَ المُلکِ تُؤتِی المُلکَ مَن تَشَاءُ وَتَنزِعُ المُلکَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِیَدِکَ الخَیرُ اِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ تُولِجُ اللَّیلَ فِی النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیلِ وَتُخرِجُ الحَیَّ مِنَ المَیِّتِ وَتُخرِجُ المَیِّتَ مِنَ الحَیِّ وَتَرزُقُ مَن تَشَاءُ بِغَیرِ حِسَابٍ پس بگوید اَللّٰهُمَّ مِن فَضلِکَ وَاَفِض عَلَیَّ مِن رَحمَتِکَ وَانشُر عَلَیَّ مِن بَرَکَاتِکَ اَللّٰهُمَّ اَنزِل عَلَیَّ مِن حَلَالِکَ اَغنِنِی بِحَلَالِکَ عَن حَرَامِکَ وَبِفَضلِکَ عَمَّن سِوَاکَ رَضِیتُ بِاللّٰهِ رَبّاً وَبِالاِسلَامِ دِیناً وَبِالکَعبَةِ قِبلَةً وَبِالقُرآنِ کِتَاباً وَبِمُحَمَّدٍ نَبِیّاً وَبِعَلِیٍّ اِمَاماً وَبِالحَسَنِ وَالحُسَینِ وَعَلِیِّ بنِ الحُسَینِ

کس تنها و پیش پیشنماز بایستد ششم ایستادن در صف آخر جماعت که ثواب آن بیشتر است هفتم نماز گذاردن بر طفلی که کمتر از شش ماه
داشته باشد بشرط آنکه زنده از شکم جدا شده باشد پس اگر در شکم مرده بوده و مرده جدا شده نماز بر او سنت نیست دهم آنکه نماز
در روز گذارند اگر عذری نباشد یازدهم آنکه مرد را بجانب مصلی گذارند و زن را بجانب قبله
اگر جمع شوند اما بنوعی که سینه زن محاذی کمر مرد باشد و اگر طفلی کمتر از شش سال داشته باشد
با ایشان جمع شود اولی آنست که موخر گذارند و در همه یک نماز جایز است و دعا بهر یک بطریقی
که مذکور شد بفعل آورد و اگر بهر سه را در یک دعا شریک کند هم جایز است مثل آنکه بگوید
اللهم اغفر لهؤلاء الاموات دوازدهم آنکه چون از نماز فارغ شوند پیشنماز در مکان خود بایستد
تا وقتیکه تابوت را بردارند و اما آن سه امر که مکروه است اول بر میت نماز گذاردن در مسجد
دوم فاتحه یا سوره درین نماز خواندن هرگاه تقیه نباشد سوم سلام دادن در آخر این نماز
در وقتیکه تقیه نباشد و بعضی از مجتهدین سلام دادن را درین نماز مکروه نمیدانند و این نماز را
زن حایض و جنب میتوانند گذارد چنانچه در باب طهارت گذشت مقصد نهم در نماز
که به نذر یا بعهد یا بسوگند واجب شود و شرط نمازی که یکی ازین سه امر واجب می شود آنست که کیفیت
آن مخالف کیفیت نمازهای متعارف شرع نباشد پس اگر نذر کند که پنج رکعت نماز بیک سلام بگذارد
یا دو رکعت بچهار رکوع آن نذر باطل است اما اگر نذر کند که سه رکعت بیک سلام یا یک رکعت بیک سلام
بگذارد در صحت این نذر خلافست و اصح صحت است و اگر نذر کند که نماز عید را یا نماز کسوف را در غیر عید
و کسوف بگذارد اولی عدم صحت است و اگر شخصی نماز واجب را مثل از نمازهای یومیه نذر کند نذر او
صحیح است و وجوب آن موکد میشود پس اگر بجا نیاورد کفاره بر او لازم است و مقدار کفاره در باب نذر
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی چون کفاره و گناه مخالفت نذر تخفیف می یابد و اما گناه ترک نماز بحال خود باقیست
بکفاره دادن تخفیف نمی یابد و اگر شخصی نذر دو رکعت از نمازهای نافله کند بعضی از مجتهدین را مذهب آن است
که لازم است که در هر رکعت بعد از فاتحه سوره بخواند هر چند در نافله سوره واجب نیست و اگر شخصی نذر کند که هر روز دو رکعت
نماز بگذارد مثلا یکروز عمدا ترک کند نذر او برطرف می شود و لازم نیست که دیگر بگذارد اما
کفاره نذر لازم است و اگر نذر کند که سجده شکر بجا آورد نذر او صحیح است اما اگر نذر کند

و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة ... صلوات الله علیهم اجمعین اللهم انی رضیت بهم ائمة فارضنی لهم انک علی کل شیء قدیر و یس ۵ مرتبه بخواند ... اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا ... الله العظیم الجلیل ... و من یعنینی امره ... الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة ولا ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا

که رکوعی یا تکبیر احرامی بجا آورد آن نذر باطل است مقصد هشتم در نمازی که باجاره واجب شود هرگاه در
ذمه شخصی نماز واجبی باشد واجب است که وصیت کند که شخصی را اجاره کنند که نمازی که در ذمه او است
بگذارد و این در وقتی است که آن شخص پسر نداشته باشد اگر پسر دارد قضای نماز پدر بر او است چنانچه
بعد ازین مذکور خواهد شد و بر پدر واجب است که پسر را بدان مطلع سازد و چون شخصی را بجهة قضای
نماز میت اجاره گیرند وجه اجاره را از ثلث متروکات او اخراج باید کرد و اگر وصیت نکند بر ورثه
لازم نیست که اخراج کنند و بعضی از مجتهدین بر آنند که وجه اجاره نماز را بطریق وجه اجاره حج از اصل ترکه
باید داد خواه میت وصیت کرده باشد خواه نکرده باشد و شخصی را که باجاره میگیرند [illegible] بداند
می باید که مسائل ضروری نماز را بداند و عادل باشد و عاجز از بعضی افعال نماز مثل قیام و غیر آن نباشد
و واجب نیست که بعد از وقوع اجاره علی الفور بآن اشتغال نماید یا اکثر اوقات بآن مشغول
باشد بلکه همین قدر کافی است که بعضی اوقات بجا آورد بحیثیتی که بحسب عرف گویند که بآن اشتغال
دارد و کاهلی نکند و جایز است که دو شخص را یا زیاده بجهة نماز یک شخص اجاره بگیرند اما وقت نماز
هر یک از آن جماعت می باید که معین باشد تا دیگری در آن وقت بقضای نماز آن میت اشتغال
ننماید تا نماز او بترتیب قضا شود و چون مرد خود را بجهة قضای نماز زن باجاره بدهد مخیر است میانه
جهر و اخفات و همچنین اگر زن خود را بجهة قضاء نماز مرد باجاره بدهد بشرط آنکه نامحرم آواز او را
نشنود بتفصیلیکه قبل ازین مذکور شد مقصد نهم در نمازی که از پدر فوت شده باشد و بر پسر واجب
است که آنرا بجا آورد بدانکه بر پسر واجب است که بعد از فوت پدر نمازیکه از او فوت شده بجهة عذری قضا کند
بدو شرط اول آنکه میت را پسری بزرگتر از همه باشد که اگر بزرگتر باشد بر پسر کوچک واجب نیست
اما اگر دو پسر داشته یا زیاده که همه در سن برابر باشند واجب است که نماز پدر را بالسویه قضا کنند و اگر
یک نماز باقی بماند مثل آنکه چهار پسر از او باقی بماند و پنج نماز از او فوت شده باشد در صورت قضای آن
یک نماز بر ایشان واجب کفائی است یعنی هر کدام که بجا آورد از دیگران ساقط می شود دوم آنکه
پدر وصیت نکرده باشد که شخصی را غیر از پسر بزرگتر بجهة نماز او اجیر کنند که اگر وصیت کرده باشد
درین صورت قضای نماز پدر از پسر بزرگتر ساقط می شود و بعضی از مجتهدین شرط ثالث

... السلام عليك يا رسول الله السلام عليك ورحمة الله وبركاته السلام عليك يا محمد بن عبد الله السلام عليك يا خيرة الله السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا صفوة الله السلام عليك يا امين الله اشهد انك رسول الله واشهد انك محمد بن عبد الله واشهد انك قد نصحت لامتك وجاهدت في سبيل ربك وعبدته حتى اتاك اليقين فجزاك الله يا رسول الله افضل ما جزى نبيا عن امته اللهم صل على محمد وآل محمد افضل ما صليت على ابراهيم وآل ابراهيم انك حميد مجيد و چون [illegible] فارغ شود دو رکعت [illegible] سبحان ربك رب العزة

دوم آن است که آن نماز بواسطه بیماری یا عذری از پدر فوت شده باشد پس اگر عمداً بی عذری
از او فوت شده باشد قضای آن بر پسر لازم نمیدانند و بعضی دیگر شرط رابع کرده اند و آن آنست که پسر بزرگتر
در وقت فوت پدر بالغ و عاقل باشد که اگر طفل یا مجنون باشد قضای نماز پدر را بعد از بلوغ
و عقل بر او واجب نمی دانند مطلب دوم در نمازهای سنتی و انواع آن بسیار است و درین
کتاب از آنجمله بیست و چهار نماز مذکور می شود چنانکه قبل ازین گفته شد اول نوافل نماز
یومیه است که در هر شبانه روزی گذاردن آن سنت است و آن سی و چهار رکعت است
هشت رکعت نافله ظهر است مقدم بر ظهر و هشت رکعت نافله عصر است مقدم بر عصر و چهار
رکعت نافله مغرب است بعد از مغرب و دو رکعت نشسته که یک رکعت حساب است و آنرا وتیره گویند و آن نافله
خفتن است بعد از خفتن و هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت نماز شفع است و یک رکعت نماز وتر است و
دو رکعت نافله صبح است و اول وقت نافله ظهر زوال آفتاب است و آخر آن وقتی است که سایه شاخص بمقدار دو قدم
بر سایه وقت زوال افزاید در جائیکه وقت زوال شخص را سایه باشد و در جائی که سایه در وقت زوال
معدوم شود آخر وقتی است که سایه بعد از عدم بدو قدم برسد و مراد از قدم هفت یک شاخص است و
اول وقت نافله عصر فارغ شدنست از نماز ظهر که در اول وقت گذارده می شود و آخر آن وقتی است
که سایه شخص بمقدار چهار قدم برسد و اول وقت نافله مغرب فارغ شدن است از نماز مغرب که در
اول وقت گذارده شود و برطرف شدن سرخی است که در جانب مغرب بهم رسد و
اول وقت نافله خفتن فارغ شدنست از نماز خفتن که در اول وقت گذارده شود و آخر آن نصف شب است
و وقت اول نماز شب از نصف شب است تا طلوع فجر دوم (آخر آن وقتی است که) و هر چند بفجر دوم نزدیکتر باشد افضل است
و اگر بعد از گذاردن چهار رکعت فجر دوم طالع شود چهار رکعت باقی مخفف بگذارد و اگر قبل از اتمام
چهار رکعت طالع شود نافله را قطع کند و بنماز صبح اشتغال نماید و جایز است نماز شب را اول شب
بگذارد هرگاه بترسد که نصف شب بیدار نشود و وقت نماز شفع و وتر بعد از فارغ شدن از نماز شب
است و افضل آن است که شفع و وتر را در ما بین فجر اول و دوم بجا آورد و وقت نافله صبح
بعد از فارغ شدن است از شفع و وتر و وقت آن میکشد تا پیدا شدن حمره مشرق و اداء

عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین

اللهم صل علی محمد و آل محمد

استغفر الله ربی و اتوب الیه

لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

و ثواب نوافل بسیار است و آنرا در کتاب مفتاح الفلاح بتفصیل مذکور ساختیم و درین کتاب آنچه اهم است مذکور میسازیم بدانکه چون زوال آفتاب متحقق شود یعنی وقت ظهر داخل شود باید که این دعا را حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بتعلیم محمد بن مسلم داده و فرموده که محافظت کن برین چنانکه محافظت میکنی بر مژهای خود و آن این است سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَکَبِّرْهُ تَکْبِیرًا بعد از ان وضو سازد و شروع در نافله ظهر کند و در رکعت اول تکبیرات سبعه افتتاحیه با ادعیه بطریقیکه در فصل تکبیر احرام مذکور شد بجا آورد بعد از فاتحه سوره قل هو الله احد بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره قل یا ایها الکافرون بخواند پس سلام دهد و بعد از سلام سه تکبیر بگوید و تسبیح فاطمه زهرا صلوات الله علیها بجا آورد و پس این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّی ضَعِیفٌ فَقَوِّ فِی رِضَاکَ ضَعْفِی وَخُذْ اِلَی الْخَیْرِ بِنَاصِیَتِی وَاجْعَلِ الْاِیمَانَ مُنْتَهٰی رِضَایَ وَبَارِکْ لِی فِیمَا قَسَمْتَ لِی وَبَلِّغْنِی بِرَحْمَتِکَ کُلَّ الَّذِی اَرْجُو مِنْکَ وَاجْعَلْ لِی وُدًّا وَسُرُورًا لِلْمُؤْمِنِینَ وَعَهْدًا عِنْدَکَ پس دو رکعت دیگر نافله ظهر بگذارد بطریقیکه ذکر کرده شد سوای شش تکبیر افتتاحیه و ادعیه آن پس دو رکعت دیگر را نیز بان طریق بجا آورد و بعد از هر دو رکعت ازین شش رکعت اگر میسر باشد تعقیب نماز بجا آورد و بعد از ان اذان ظهر بگوید و بعد از ان دو رکعت دیگر نافله ظهر را باین طریق بجا آورد و بعد از فارغ شدن از نماز ظهر و متعلقات آن شروع کند در نافله عصر و در هر رکعت بعد از فاتحه هر سوره که خواهد بخواند و چون از دو رکعت اول فارغ شود این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ الْحَلِیمُ الْکَرِیمُ الْخَالِقُ الرَّازِقُ الْمُحْیِی الْمُمِیتُ الْمُبْدِئُ الْبَدِیعُ لَکَ الْحَمْدُ وَلَکَ الْمَنُّ وَلَکَ الْکَرَمُ وَلَکَ الْجُودُ وَلَکَ الْاَمْرُ وَحْدَکَ لَا شَرِیکَ لَکَ یَا وَاحِدُ یَا اَحَدُ یَا صَمَدُ یَا مَنْ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوًا اَحَدٌ پس حاجت خود بخواهد بعد از ان دو رکعت دیگر نافله عصر را بگذارد بطریق دو رکعت اول پس این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ رَبَّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ وَرَبَّ الْاَرَضِینَ السَّبْعِ وَمَا فِیهِنَّ وَمَا بَیْنَهُنَّ وَمَا تَحْتَهُنَّ وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ وَرَبَّ جَبْرَئِیلَ

دو مرتبه بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ یُحْیِی وَیُمِیتُ وَیُمِیتُ وَیُحْیِی وَهُوَ حَیٌّ لَا یَمُوتُ بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ و در میان زوال آفتاب و غروب آفتاب ده مرتبه بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ وَلَا یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ غَیْرُهُ ... نماز جعفر ... انا انزلناه بخواند ... سبحان الله والحمد لله رب العالمین ... بعد از طلوع آفتاب و غروب آفتاب ده مرتبه بگوید اَعُوذُ بِاللهِ السَّمِیعِ الْعَلِیمِ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّیَاطِینِ وَاَعُوذُ بِکَ رَبِّ اَنْ یَحْضُرُونِ اِنَّ اللهَ هُوَ

ومیکال

ومیکائیل واسرافیل ورب السبع المثانی والقرآن العظیم ورب محمد
خاتم النبیین صل علی محمد وآله واسئلک باسمک الاعظم الذی به تقوم السموات
والارض وبه تحیی الموتی وترزق الاحیاء وتفرق بین المجتمع وتجمع بین المتفرق
وبه احصیت عدد الرمال وعدد الآجال ووزن الجبال وکیل البحار واسئلک یا من
هو کذلک ان تصلی علی محمد وآل محمد پس حاجت خود بخواهد پس دو رکعت دیگر بگذارد و با شرائط
و بعد از آن این دعا بخواند اللهم انی ادعوک بما دعاک به عبدک یونس وذا النون اذ ذهب
مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین
فانه دعاک وهو عبدک وانا ادعوک وانا عبدک وسألک وهو عبدک و
انا اسئلک وانا عبدک ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تستجیب لی کما استجبت
له وادعوک بما دعاک به عبدک ایوب اذ مسه الضر وانت ارحم الراحمین فاستجبت
له وکشفت ما به من ضر وآتیته اهله ومثلهم معهم فانه دعاک وهو عبدک
وانا ادعوک وانا عبدک وسألک وهو عبدک وانا اسئلک وانا عبدک ان تصلی
علی محمد وآل محمد وان تفرج عنی کما فرجت عنه وان تستجیب لی کما استجبت له وادعوک
بما دعاک به یوسف اذ فرقت بینه وبین اهله واذ هو فی السجن فانه دعاک
وهو عبدک وانا ادعوک وانا عبدک وسألک وهو عبدک وانا اسئلک وانا
عبدک ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفرج عنی کما فرجت عنه وان تستجیب لی
کما استجبت له فصل علی محمد وآل محمد پس حاجت خود بخواهد و بعد از آن دو رکعت دیگر نافله عصر
بگذارد پس این دعا بخواند یا من اظهر الجمیل وستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریرة
ولم یهتک الستر یا کریم الصفح یا عظیم المن یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة
یا باسط الیدین بالرحمة یا سامع کل نجوی ویا منتهی کل شکوی یا مبتدئا بالنعم
قبل استحقاقها یا رباه یا رباه یا رباه یا سیداه یا سیداه یا سیداه یا غایة رغبتاه

السمیع العلیم
بعد از فارغ شدن از تعقیب
الحمد لله
یا الله

يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ اَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلِيٍّ وَ
مُحَمَّدٍ وَجَعْفَرٍ وَمُوسَى وَعَلِيٍّ وَمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَمُحَمَّدٍ صَاحِبِ الزَّمَانِ سَلَامُ اللهِ عَلَيْهِمْ
اَجْمَعِينَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَكْشِفَ كَرْبِي وَتَغْفِرَ ذَنْبِي وَتُنَفِّسَ هَمِّي
وَتُفَرِّجَ غَمِّي وَتُصْلِحَ شَأْنِي فِي دِينِي وَدُنْيَايَ وَاَنْ تُدْخِلَنِي الْجَنَّةَ وَلَا تُشَوِّهَ خَلْقِي
بِالنَّارِ وَافْعَلْ بِي مَا اَنْتَ اَهْلُهُ وَلَا تَفْعَلْ بِي مَا اَنَا اَهْلُهُ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
پس اذان و اقامت بگوید برای نماز عصر و بعد از نماز عصر تعقیب بجا آورد و بعد از آن بگوید اَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي
لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَاَسْأَلُهُ اَنْ يَتُوبَ عَلَيَّ تَوْبَةَ
عَبْدٍ ذَلِيلٍ خَاضِعٍ فَقِيرٍ بَائِسٍ مِسْكِينٍ مُسْتَجِيرٍ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا مَوْتًا وَلَا
حَيٰوةً وَلَا نُشُورًا اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَمِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَمِنْ عِلْمٍ
لَا يَنْفَعُ وَمِنْ صَلٰوةٍ لَا تُرْفَعُ وَمِنْ دُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ الْيُسْرَ بَعْدَ الْعُسْرِ وَ
الْفَرَجَ بَعْدَ الْكَرْبِ وَالرَّخَاءَ بَعْدَ الشِّدَّةِ اَللّٰهُمَّ مَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ وَحْدَكَ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اَنْتَ اَسْتَغْفِرُكَ وَاَتُوبُ اِلَيْكَ و سنّت است که بعد از نماز عصر هفتاد نوبت استغفار کند و سوره انا انزلناه
فی لیلة القدر ده نوبت بخواند و بعد از آن دو سجده شکر بجا آورد بطریقی که قبل از این مذکور شد و بایدکه آخر دعائی که
بعد از نماز عصر میخواند این باشد اَللّٰهُمَّ اِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِي اِلَيْكَ وَاَقْبَلْتُ بِدُعَائِي عَلَيْكَ رَاجِيًا
اِجَابَتَكَ طَامِعًا فِي مَغْفِرَتِكَ طَالِبًا مَا وَأَيْتَ بِهِ عَلَى نَفْسِكَ مُسْتَنْجِزًا وَعْدَكَ اِذْ تَقُولُ
اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَقْبِلْ اِلَيَّ بِوَجْهِكَ وَارْحَمْنِي وَاسْتَجِبْ
دُعَائِي يَا اِلٰهَ الْعَالَمِينَ فصل چون وقت نماز مغرب داخل شود باید که بی تأخیر متوجه نماز مغرب شود و نگاه
وقت آن مضیق است چنانکه قبل از این مذکور شد بعد از آنکه نماز مغرب بگذارد و تعقیب بطریقی که مذکور شد بجا
آورد و سنّت است که بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَلَا يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ غَيْرُهُ پس نافله مغرب
را بگذارد و از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مبالغه و تأکید در گذاردن نافله مغرب بسیار است چنانچه از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام روایت آمده که آنحضرت فرمود بحارث بن مغیره که ترک مکن چهار رکعت نماز بعد از مغرب را در سفر و در
حضر اگر چه گریخته باشی از اعدا و ایشان در عقب تو باشند و مکروه است حرف زدن میانه نماز مغرب و نافله آن و همچنین مکروه است

بگوید پس بیست و یک مرتبه شکراً
بر زمین بگذارد و صد مرتبه شکراً شکراً بگوید
شکراً بگوید و صد مرتبه بگوید شکراً لله
گرد و اگر صد مرتبه بگوید اسئلک الجنة
مرتبه پس بگوید عفواً
عظم الذنب من عبدک فلیحسن العفو من عندک
الحساب پس بگوید بحق محمد و آله
اللئیم قد اتاک الکریم
پس حاجتهای دنیا و آخرت خود را طلب کند و اگر در
وقت گذاشتن یک طرف روی را و دو طرف
مرتبه بخواند یا الله یا الله و اگر
ویک بار یا رب یا رب بگوید تا نفسش وفا کند
یا اول و یا آخر و در این سجده با نفسی خود بگوید پس
حاجتی را آورده خود ببرد
بگذارد و سه مرتبه دست بر سجده گاه خود بمالد بر
جای سجده بمالد و بجانب چپ رو
بمالد پس با نفسی و ایمنی بجانب
راست رو بمالد و آنجا بدن
بکشد و اگر در هر مرتبه عاجز شود
بسم الله الذی لا اله الا هو

حرف زدن میانهٔ چهار رکعت نافلهٔ مغرب و هرگاه فوت شود وقت نافلهٔ مغرب قضا کند آنرا همچو سایر نوافل
وچون شروع در نافلهٔ مغرب کند هفت تکبیر افتتاحیه را با ادعیهٔ ثلثه بجا آورد و در دو رکعت اول
بعد از حمد سوره قل هو الله احد را سه نوبت بخواند و در رکعت دوم سوره انا انزلناه فی لیلة القدر یکبار
بخواند واگر خواهد در رکعت اول قل یا ایها الکافرون بخواند و در رکعت دوم سوره قل هو الله احد بخواند واگر در هر دو
رکعتی اکتفا بحمد کند جایز است بجهت آنکه در سایر نوافل هم باید که قرائت را در نافلهٔ مغرب و در جمیع نوافل شب بلند بخوانند
وبعد از فارغ شدن از دو رکعت اول این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ تَرىٰ وَلا تُرىٰ وَاَنْتَ بِالْمَنْظَرِ
الْاَعْلىٰ فَاِنَّ اِلَيْكَ الرُّجْعىٰ وَالْمُنْتَهىٰ وَاِنَّ لَكَ الْمَماتَ وَالْمَحْيا وَاِنَّ لَكَ الْاٰخِرَةَ وَالْاُولىٰ
اَللّٰهُمَّ اِنّا نَعُوذُ بِكَ اَنْ نَذِلَّ وَنَخْزىٰ وَاَنْ نَاْتِىَ ما نَهَيْتَ عَنْهُ اَللّٰهُمَّ اِنّى اَسْئَلُكَ اَنْ تُصَلِّىَ
عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَسْئَلُكَ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ وَاَسْتَعيذُ بِكَ مِنَ النّارِ بِقُدْرَتِكَ وَ
اَسْئَلُكَ مِنَ الْحُورِ الْعينِ بِعِزَّتِكَ وَاَنْ تَجْعَلَ اَوْسَعَ رِزْقى عِنْدَ كِبَرِ سِنّى وَاَحْسَنَ
عَمَلى حينَ اقْتِرابِ اَجَلى وَاَطِلْ فى طاعَتِكَ وَما يُقَرِّبُ مِنْكَ وَيُحْظى عِنْدَكَ
وَيُزْلِفُ لَدَيْكَ عُمْرى وَاَحْسِنْ فى جَميعِ اَحْوالى وَاُمُورى مَعُونَتى وَلا
تَكِلْنى اِلىٰ اَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ وَتَطَوَّلْ عَلَىَّ بِقَضاءِ جَميعِ حَوائِجى لِلدُّنْيا
وَالْاٰخِرَةِ وَابْدَاْ بِوالِدَىَّ وَوَلَدى وَجَميعِ اِخْوانِى الْمُؤْمِنينَ فى جَميعِ
ما سَئَلْتُكَ لِنَفْسى بِرَحْمَتِكَ يا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ پس شروع کند در دو رکعت دیگر
از نافلهٔ مغرب رکعت اول از این دو رکعت بعد از حمد این چند آیه را از سوره حدید بخواند آیه
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ سَبَّحَ لِلّٰهِ ما فِى السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ وَهُوَ
الْعَزيزُ الْحَكيمُ لَهُ مُلْكُ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ يُحْيى وَيُميتُ وَهُوَ عَلىٰ كُلِّ
شَىْءٍ قَديرٌ هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظّاهِرُ وَالْباطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَىْءٍ
عَليمٌ هُوَ الَّذى خَلَقَ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضَ فى سِتَّةِ اَيّامٍ ثُمَّ اسْتَوىٰ
عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ ما يَلِجُ فِى الْاَرْضِ وَما يَخْرُجُ مِنْها وَما يَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَما يَعْرُجُ
فيها وَهُوَ مَعَكُمْ اَيْنَما كُنْتُمْ وَاللّٰهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرٌ لَهُ مُلْكُ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ

هُوَ عالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ الرَّحْمٰنُ الرَّحيمُ اَللّٰهُمَّ اِنّى اَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحَزَنِ وَالسُّقْمِ وَالْعَدَمِ وَالصَّغارِ وَالذُّلِّ وَالْفَواحِشِ ما ظَهَرَ مِنْها وَما بَطَنَ
وچون از نماز مغرب فارغ شد سنت که بجانب راست حرکت کند
این مختصریست از دعاها واذکاریکه دراینجا ذکر کردیم وسایر ادعیه واعمال وآداب را در کتاب مفاتیح المصابیح بیان کردیم وهروقت آدمی بصحرائی رود وکه اطراف آسمان نمایان باشد ونظر کند بجانب راست وجانب چپ وبالای سر خود پس بانگشت شهادت اشاره بجانب قبر مقدس حضرت امام حسین علیه السلام کند وبگوید اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا اَبا عَبْدِ اللّٰهِ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللّٰهِ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكاتُهُ

والی الله ترجع الامور یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل و هو علیم
بذات الصدور و در رکعت دوم آخر سورهٔ حشر بخواند لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته
خاشعا متصدعا من خشیة الله و تلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون هو الله
الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم هو الله الذی لا اله
الا هو الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان
الله عما یشرکون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی
السموات و الارض و هو العزیز الحکیم و در سجدهٔ آخر این دو رکعت هفت نوبت بگوید اللهم انی
اسئلک بوجهک الکریم و اسمک العظیم و ملکک القدیم ان تصلی علی محمد و آل محمد
و ان تغفر لی ذنبی العظیم انه لا یغفر الذنب العظیم الا العظیم پس دو سجدهٔ
شکر بجا آورد و بگوید آنچه قبل از این در سجدهٔ شکر مذکور شد و اگر در هر یک شکراً شکراً بگوید کافی است
و بعد از این دو رکعت نماز غفیله بگذارد و کیفیت آن عنقریب مذکور خواهد شد و چون سرخی از جانب
مغرب بر طرف شود از برای نماز خفتن اذان و اقامت و دعای بین اذان و اقامت و بعد از اقامت
بجا آورد و چون از نماز خفتن فارغ شود تعقیب بجا آورد و این دعا را بخواند
اللهم بحق محمد و آل محمد صل علی محمد و آل محمد و لا تؤمنا مکرک و لا تنسنا ذکرک
و لا تکشف عنا سترک و لا تحرمنا فضلک و لا تحل علینا غضبک و لا تباعدنا من
جوارک و لا تنقصنا من رحمتک و لا تنزع عنا برکاتک و لا تمنعنا عافیتک و اصلح
لنا ما اعطیتنا و زدنا من فضلک المبارک الطیب الحسن الجمیل و لا تغیر ما بنا من
نعمتک و لا تؤیسنا من روحک و لا تهنا بعد کرامتک و لا تضلنا بعد اذ هدیتنا
و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب پس هر یک از فاتحه و قل هو الله احد و قل اعوذ
برب الناس و قل اعوذ برب الفلق را ده نوبت بخواند و ده نوبت بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله
الا الله و الله اکبر و ده نوبت اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از آن این دعا بخواند اللهم افتح
لی ابواب رحمتک و اسبغ علی من حلال رزقک و متعنی بالعافیة ما ابقیتنی

فی سمعی و بصری و جمیع جوارحی اللهم ما بنا من نعمة فمنک لا اله الا انت
استغفرک و اتوب الیک یا ارحم الراحمین پس دو سجده شکر بجا آورد و بعد از ان دو رکعت
وتیره را نشسته بگذارد و ایستاده نیز جایز است و سنت است تکبیرات افتتاحیه با ادعیه ثلثه بجا آورد و در رکعت
اول بعد از فاتحه سوره تبارک یا سوره واقعه بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره توحید
و بعد از فارغ شدن حاجت خود بخواهد

فصل در بیان آداب نماز شب چون بنده مؤمن از خواب
شب بیدار شود اول چیزی که باید بکند آنست که سجده کند پس بگوید در سجود و بعد از سر برداشتن از سجود
الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی و الیه النشور الحمد لله الذی رد علی
روحی لاحمده و اعبده پس چون خواهد که شروع در نماز شب کند این دعا بخواند اللهم انی اتوجه
الیک بنبیک نبی الرحمة و آله و اقدمهم بین یدی حوائجی فاجعلنی بهم
وجیها فی الدنیا و الآخرة و من المقربین اللهم ارحمنی بهم و لا تعذبنی بهم
و اهدنی بهم و لا تضلنی بهم و ارزقنی بهم و لا تحرمنی بهم و اقض لی
حوائج الدنیا و الآخرة انک علی کل شیء قدیر و بکل شیء علیم پس افتتاح کند رکعت
اولی از نماز شب بتکبیرات سبعه و ادعیه ثلثه و افضل آنست که در رکعت اول بعد از حمد سوره قل هو الله
احد را سی نوبت بخواند و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون را و در شش رکعت دیگر از نماز شب
سورهای دراز مانند سوره انعام و کهف و انبیا و یس و اگر وقت تنگ شود از خواندن سورهای دراز
کافیست خواندن حمد و قل هو الله احد در هر رکعت و جایز است که اختصار بحمد تنها کند
همچو سایر نوافل و بدانکه اتفاق کرده اند علمای ما قدس الله اسرارهم بر اینکه قنوت همچنانکه سنت
است در نمازهای واجبی سنت است در هر رکعت دوم از نوافل مگر رکعت دوم شفع که در
قنوت نیست بلکه قنوت آن در رکعت سیم است که آنرا وتر گویند چنانکه عنقریب مذکور می شود و کافیست
از قنوت اینکه بگوید اللهم اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنا فی الدنیا و
الآخرة انک علی کل شیء قدیر و سنت است بلند خواندن قنوت اگرچه در نوافل روز
باشد و همچنین سنت است تطویل قنوت خصوصا در نماز شب که وقت آن وسیع است و از قنوتهای مختصر

که سزاوارست که در نماز واجب و سنت خواند اینست اِلٰهی کَیفَ اَدعُوکَ وَقَد عَصَیتُکَ
وَکَیفَ لا اَدعُوکَ وَقَد عَرَفتُ حُبَّکَ فی قَلبی وَاِن کُنتُ عاصِیاً مَدَدتُ اِلَیکَ یَدَیَّ
بِالذُّنُوبِ مَملُوَّةً وَعَیناً بِالرَّجاءِ مَمدُودَةً مَولایَ اَنتَ عَظیمُ العُظَماءِ وَاَنَا
اَسیرُ الاُسَراءِ اَنَا الاَسیرُ بِذَنبی المُرتَهَنُ بِجُرمی اِلٰهی لَئِن طالَبتَنی
بِذَنبی لَاُطالِبَنَّکَ بِکَرَمِکَ وَاِن طالَبتَنی بِجَریرَتی لَاُطالِبَنَّکَ بِعَفوِکَ
وَلَئِن اَمَرتَ بی اِلَی النّارِ لَاُخبِرَنَّ اَهلَها اَنّی کُنتُ اَقُولُ لا اِلٰهَ اِلَّا
اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ اَللّٰهُمَّ اِنَّ الطّاعَةَ تَسُرُّکَ وَالمَعصِیَةَ لا تَضُرُّکَ
فَهَب لی ما یَسُرُّکَ وَاغفِر لی ما لا یَضُرُّکَ یا اَرحَمَ الرّاحِمینَ و سنت که میانه
هر دو رکعت از هشت رکعت نماز شب بدین دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ وَلَم یُسئَل مِثلُکَ اَنتَ
مَوضِعُ مَسئَلَةِ السّائِلینَ وَمُنتَهی رَغبَةِ الرّاغِبینَ اَدعُوکَ وَلَم یُدعَ
مِثلُکَ وَاَرغَبُ اِلَیکَ وَلَم یُرغَب اِلی مِثلِکَ وَاَنتَ مُجیبُ دَعوَةِ المُضطَرّینَ
وَاَرحَمُ الرّاحِمینَ فَاَسئَلُکَ بِاَفضَلِ المَسائِلِ وَاَنجَحِها وَاَعظَمِها یا اَللهُ یا رَحمٰنُ
وَبِاَسمائِکَ الحُسنی وَاَمثالِکَ العُلیا وَنِعمَتِکَ الَّتی لا تُحصی وَبِاَکرَمِ اَسمائِکَ
وَاَحَبِّها اِلَیکَ وَاَقرَبِها مِنکَ وَسیلَةً وَاَشرَفِها عِندَکَ مَنزِلَةً وَاَجزَلِها لَدَیکَ
ثَواباً وَاَسرَعِها فِی الاُمُورِ اِجابَةً وَبِاسمِکَ المَکنُونِ الاَکبَرِ الاَعَزِّ الاَجَلِّ الاَعظَمِ
الاَکرَمِ الَّذی تُحِبُّهُ وَتَهواهُ وَتَرضی بِه عَمَّن دَعاکَ وَبِکُلِّ اسمٍ هُوَ
فِی التَّوریٰةِ وَالاِنجیلِ وَالزَّبُورِ وَالفُرقانِ العَظیمِ وَبِکُلِّ اسمٍ دَعاکَ بِه
حَمَلَةُ عَرشِکَ وَمَلائِکَتُکَ وَاَنبِیائُکَ وَرُسُلُکَ وَاَهلُ طاعَتِکَ مِن
خَلقِکَ اَن تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَن تُعَجِّلَ فَرَجَ وَلِیِّکَ وَابنِ وَلِیِّکَ
وَتُعَجِّلَ خِزیَ اَعدائِه بعد از آن حاجت خود را بخواهد و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بجا آورد و بعد
از آن دو سجده شکر بکند و بخواند در یکی از آن دو سجده این که منسوبست بحضرت امام زین العابدین صلوات الله
علیه وسلامه اِلٰهی وَعِزَّتِکَ وَجَلالِکَ وَعَظَمَتِکَ لَو اَنّی مُنذُ بَدَعتَ فِطرَتی

مراقبل الدهر عبدتک دوام خلود ربوبیتک بکل شعرة فی کل طرفة
عین سرمد الابد بحمد الخلائق وشکرهم اجمعین لکنت مقصرا
فی بلوغ اداء شکر اخفی نعمة من نعمک علیّ ولو انی کربت معادن حدید
الدنیا بانیابی وحرثت ارضیها باشفار عینی وبکیت من خشیتک مثل
بحور السموات والارضین دما وصدیدا لکان ذلک قلیلا فی کثیر ما استوجبه
من حقک علیّ ولو انک الهی عذبتنی بعد ذلک بعذاب الخلائق اجمعین
وعظمت للنار خلقی وجسمی وملأت طبقات جهنم منی حتی لایکون فی النار معذب
غیری ولایکون لجهنم حطب سوای لکان ذلک بعدلک علیّ قلیلا فی کثیر ما استوجبه
من عقوبتک پس سه مرتبه بگوید یا الله یا الله پس بگوید صل علی محمد وآله وارحمنی وثبتنی
علی دینک ودین نبیک ولاتزغ قلبی بعد اذ هدیتنی وهب لی من لدنک رحمة انک
انت الوهاب فصل بعد از فارغ شدن از هشت رکعت نماز شب داب وعید آن شروع کند در
دو رکعت شفع و مفرده وتر وافضل اوقات آن ما بین فجر اول و دوم است و در هر یک از دو رکعت
شفع بعد از حمد سوره توحید بخواند واگر خواهد در رکعت اول قل اعوذ برب الفلق و در رکعت
دوم قل اعوذ برب الناس بخواند و بعد از سلام دادن این دعا بخواند الهی تعرض
لک فی هذا اللیل المتعرضون وقصدک فیه القاصدون وامل فضلک ومعروفک
الطالبون ولک فی هذا اللیل نفحات وجوائز وعطایا ومواهب تمن بها علی
من تشاء من عبادک وتمنعها من لم تسبق له العنایة منک وها انا ذا عبیدک
الفقیر الیک المؤمل فضلک ومعروفک فان کنت یا مولای تفضلت فی هذه
اللیلة علی احد من خلقک وعدت علیه بعائدة من عطفک فصل علی محمد وآله الطیبین
الطاهرین الخیرین الفاضلین وجد علی بطولک ومعروفک یا رب العالمین
وصلی الله علی محمد خاتم النبیین وآله الطاهرین الذین
اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا

[illegible] مرد و زن [illegible] جایز نیست [illegible]
[illegible] نماز نکند احتیاطا [illegible]

إِنَّ اللهَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ كَمَا أَمَرْتَ فَاسْتَجِبْ لِي كَمَا وَعَدْتَ إِنَّكَ
لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ پس اشتغال نماید بگذاردن مفرده وتر و افتتاح کند بتکبیرات سبعه و در حمد
بخواند و در سوره توحید را بعد از الحمد سه نوبت و معوذتین را پس بردارد دستها را برابر رو
و قنوت کند در حالیکه بگرید یا بگریه در آید بگوید لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ الْعَلِيُّ
الْعَظِيمُ سُبْحَانَ اللهِ رَبِّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرَضِينَ السَّبْعِ وَمَا فِيهِنَّ
وَمَا بَيْنَهُنَّ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ اَللّٰهُمَّ أَنْتَ اللهُ نُورُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرَضِينَ
وَأَنْتَ اللهُ زَيْنُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَنْتَ اللهُ جَمَالُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَنْتَ
اللهُ عِمَادُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَنْتَ اللهُ قِوَامُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَنْتَ اللهُ صَرِيخُ
الْمُسْتَصْرِخِينَ وَأَنْتَ اللهُ غِيَاثُ الْمُسْتَغِيثِينَ وَأَنْتَ اللهُ الْمُفَرِّجُ عَنِ الْمَكْرُوبِينَ
وَأَنْتَ اللهُ الْمُرَوِّحُ عَنِ الْمَغْمُومِينَ وَأَنْتَ اللهُ مُجِيبُ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ وَأَنْتَ
اللهُ إِلٰهُ الْعَالَمِينَ وَأَنْتَ اللهُ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ وَأَنْتَ اللهُ كَاشِفُ السُّوءِ
وَأَنْتَ اللهُ بِكَ تُنْزَلُ كُلُّ حَاجَةٍ يَا اللهُ لَيْسَ يَرُدُّ غَضَبَكَ إِلَّا حِلْمُكَ وَلَا
تُنْجِي مِنْكَ إِلَّا التَّضَرُّعُ إِلَيْكَ فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ يَا إِلٰهِي رَحْمَةً تُغْنِينِي بِهَا
عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي بِهَا أَحْيَيْتَ جَمِيعَ مَا فِي الْبِلَادِ وَبِهَا
تَنْشُرُ مَيْتَ الْعِبَادِ وَلَا تُهْلِكْنِي غَمّاً حَتّٰى تَغْفِرَ لِي وَتَرْحَمَنِي وَتُعَرِّفَنِي الْاِسْتِجَابَةَ
فِي دُعَائِي وَارْزُقْنِي الْعَافِيَةَ إِلٰى مُنْتَهٰى أَجَلِي وَأَقِلْنِي عَثْرَتِي وَلَا تُشْمِتْ بِي عَدُوِّي
وَلَا تُمَكِّنْهُ مِنْ رَقَبَتِي اَللّٰهُمَّ إِنْ رَفَعْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَضَعُنِي وَإِنْ وَضَعْتَنِي
فَمَنْ ذَا الَّذِي يَرْفَعُنِي وَإِنْ أَهْلَكْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَحُولُ بَيْنَكَ وَبَيْنِي
أَوْ يَتَعَرَّضُ لَكَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِي وَقَدْ عَلِمْتُ أَنْ لَيْسَ فِي حُكْمِكَ ظُلْمٌ وَلَا
فِي نَقِمَتِكَ عَجَلَةٌ فَإِنَّمَا يَعْجَلُ مَنْ يَخَافُ الْفَوْتَ وَإِنَّمَا يَحْتَاجُ إِلَى الظُّلْمِ
الضَّعِيفُ وَقَدْ تَعَالَيْتَ عَنْ ذٰلِكَ يَا إِلٰهِي فَلَا تَجْعَلْنِي لِلْبَلَاءِ غَرَضاً وَلَا
لِنَقِمَتِكَ نَصَباً وَمَهِّلْنِي وَنَفِّسْنِي وَأَقِلْنِي عَثْرَتِي وَلَا تَبْتَلِنِي بِبَلَاءٍ عَلٰى

مانند بلاد و مرده و زنده بوده
باشد [illegible]
باشند [illegible]
[illegible] احوال صلوة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
والحمد لله رب العالمين
والسلام على رسوله محمد
و آله الطيبين الطاهرين
المعصومين

تمام شد ترجمه الصلوة

انو

عَلیٰ اَثَرِ بَلاءٍ فَقَدْ تَریٰ ضَعْفی وَقِلَّةَ حیلَتی اَسْتَعیذُ بِكَ اللَّیْلَةَ فَاَعِذْنی
وَاَسْتَجیرُ بِكَ مِنَ النّارِ فَاَجِرْنی وَاَسْئَلُكَ الْجَنَّةَ فَلا تَحْرِمْنی پس بخواند دعوت
سیر دعا که خواهد و هفتاد نوبت استغفار کند باین طریق اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَاَتُوبُ اِلَیْهِ بعد از آن دعا کند از
چهل تن یا بیشتر از برادران مومن باین طریق اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِفُلانٍ وَفُلانٍ و اسم ایشان را ذکر کند
تا آخر و اگر صد نوبت استغفار کند فضل است و ثواب آن بیشتر است پس هفت نوبت بگوید
اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذی لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ لِجَمیعِ ظُلْمی وَجُرْمی وَاِسْرافی
عَلیٰ نَفْسی وَاَتُوبُ اِلَیْهِ پس بگوید رَبِّ اَسَأْتُ وَظَلَمْتُ نَفْسی وَبِئْسَ ما صَنَعْتُ وَ
هٰذِهِ یَدایَ یا رَبِّ جَزاءً بِما كَسَبَتْ وَهٰذِهِ رَقَبَتی خاضِعَةً لِما اَتَیْتُ وَها اَنَا ذا بَیْنَ
یَدَیْكَ فَخُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِیَ الرِّضا حَتّیٰ تَرْضیٰ لَكَ الْعُتْبیٰ لا اَعُودُ پس سیصد نوبت
بگوید اَلْعَفْوَ اَلْعَفْوَ پس بگوید رَبِّ اغْفِرْ لی وَارْحَمْنی وَتُبْ عَلَیَّ اِنَّكَ اَنْتَ التَّوّابُ الرَّحیمُ
و بدانکه قنوت در نماز وتر در رکعت سیم است پس در رکعت دوم شفع بخواند و اگر وقت تنگ باشد از
تطویل قنوت اختصار کند بر آنچه وقت وسعت آن داشته باشد و بعد از آن سلام بدهد و تسبیح حضرت فاطمه
زهرا صلوات الله علیها بجا آورد و بعد از آن سجده کند و در آن بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ ذُلّی بَیْنَ
یَدَیْكَ وَتَضَرُّعی اِلَیْكَ وَوَحْشَتی مِنَ النّاسِ وَاُنْسی بِكَ یا كَریمُ یا كائِناً قَبْلَ كُلِّ شَیْءٍ
یا مُكَوِّنَ كُلِّ شَیْءٍ یا كائِناً بَعْدَ كُلِّ شَیْءٍ لا تَفْضَحْنی فَاِنَّكَ بی عالِمٌ وَلا تُعَذِّبْنی فَاِنَّكَ
عَلَیَّ قادِرٌ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَعُوذُ بِكَ مِنْ كَرْبِ الْمَوْتِ وَمِنْ سُوءِ الْمَرْجِعِ فِی الْقُبُورِ وَمِنَ
النَّدامَةِ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اَسْئَلُكَ عیشَةً هَنیئَةً وَمیتَةً سَوِیَّةً وَمُنْقَلَباً كَریماً غَیْرَ مُخْزٍ وَلا
فاضِحٍ اَللّٰهُمَّ مَغْفِرَتُكَ اَوْسَعُ مِنْ ذُنُوبی وَرَحْمَتُكَ اَرْجیٰ عِنْدی مِنْ عَمَلی فَصَلِّ عَلیٰ
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاغْفِرْ لی یا حَیّاً لا یَمُوتُ و بعد از فارغ شدن از مفرده وتر آنچه متعلق به آن است
از دعا و آداب دو رکعت نافله صبح را بگذارد و در رکعت اول بعد از حمد سوره قل یا ایها الکافرون
بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد سوره قل هو الله احد پس چون سلام دهد بهلوی راست بخوابد رو بقبله و جایز است رو به زیر و راست است گوید
اِسْتَمْسَكْتُ بِعُرْوَةِ اللّٰهِ الْوُثْقیٰ الَّتی لَا انْفِصامَ لَها وَاعْتَصَمْتُ بِحَبْلِ اللّٰهِ الْمَتینِ وَاَعُوذُ

باب دوم

بِاللهِ مِنْ شَرِّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ وَمِنْ شَرِّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ
رَبِّیَ اللهُ اٰمَنْتُ بِاللهِ تَوَکَّلْتُ عَلَی اللهِ لَاحَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ وَمَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللهِ
فَهُوَ حَسْبُهُ اِنَّ اللهَ بَالِغُ اَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْرًا حَسْبِیَ اللهُ وَنِعْمَ الْوَکِیلُ اَللّٰهُمَّ
مَنْ اَصْبَحَ وَلَهُ حَاجَةٌ اِلٰی مَخْلُوقٍ فَاِنَّ حَاجَتِی وَرَغْبَتِی اِلَیْکَ وَحْدَکَ لَاشَرِیکَ لَکَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
رَبِّ الصَّبَاحِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ فَالِقِ الْاِصْبَاحِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ نَاشِرِ الْاَرْوَاحِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ قَاسِمِ الْمَعَاشِ اَلْحَمْدُ
لِلّٰهِ جَاعِلِ اللَّیْلِ سَکَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذٰلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ
وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ فِی قَلْبِی نُورًا وَفِی بَصَرِی نُورًا وَعَلٰی لِسَانِی نُورًا وَمِنْ بَیْنِ یَدَیَّ نُورًا وَمِنْ
خَلْفِی نُورًا وَعَنْ یَمِینِی نُورًا وَعَنْ شِمَالِی نُورًا وَمِنْ فَوْقِی نُورًا وَمِنْ تَحْتِی نُورًا وَاَعْظِمْ لِیَ النُّورَ
وَاجْعَلْ لِی نُورًا اَمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ وَلَا تَحْرِمْنِی نُورًا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ پس بخواند آیة الکرسی و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ
برب الفلق پس آیه آخر سوره آل عمران اِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ لَاٰیَاتٍ لِاُولِی
الْاَلْبَابِ الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللهَ قِیَامًا وَقُعُودًا وَعَلٰی جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَ
الْاَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَکَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ رَبَّنَا اِنَّکَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ اَخْزَیْتَهُ
وَمَا لِلظَّالِمِینَ مِنْ اَنْصَارٍ رَبَّنَا اِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِیًا یُنَادِی لِلْاِیمَانِ اَنْ اٰمِنُوا بِرَبِّکُمْ فَاٰمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ
لَنَا ذُنُوبَنَا وَکَفِّرْ عَنَّا سَیِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْاَبْرَارِ رَبَّنَا وَاٰتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلٰی رُسُلِکَ وَلَا تُخْزِنَا
یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اِنَّکَ لَا تُخْلِفُ الْمِیعَادَ پس تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها بجا آورد و بعد از آن صد نوبت بگوید
سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیمِ وَبِحَمْدِهِ اَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبِّی وَاَتُوبُ اِلَیْهِ بعد از آن هفت نوبت بگوید بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
لَاحَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ پس دو سجده شکر بجا آورد بطریقیکه قبل از این مذکور شد و این دعا را نیز بخواند
اَللّٰهُمَّ رَبَّ الْفَجْرِ وَاللَّیَالِی الْعَشْرِ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ وَاللَّیْلِ اِذَا یَسْرِ وَرَبَّ کُلِّ شَیْءٍ وَاِلٰهَ کُلِّ شَیْءٍ
وَخَالِقَ کُلِّ شَیْءٍ وَمَلِیکَ کُلِّ شَیْءٍ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَافْعَلْ بِی وَبِفُلَانٍ فلان یعنی نام برادر
مؤمن ببرد مَا اَنْتَ اَهْلُهُ وَلَا تَفْعَلْ بِنَا مَا نَحْنُ اَهْلُهُ فَاِنَّکَ اَهْلُ التَّقْوٰی وَاَهْلُ الْمَغْفِرَةِ

دوم از نمازهای سنتی نمازیست که بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منسوبست و آن دو رکعت است در هر رکعتی
فاتحه یکنوبت و انا انزلناه پانزده نوبت بخواند و در رکوع نیز انا انزلناه پانزده نوبت بخواند و همچنین در هر سر سجده

 از رکوع

اندر رکوع و سجود و در هر سجود و در هر برداشتن از سجود سیوم نمازی که بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام منسوبست و آن چهار رکعت

در هر رکعت یکنوبت فاتحه و قل هو الله احد پنجاه نوبت چهارم نمازی که بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام منسوبست و آن دو رکعت

است در رکعت اول فاتحه یکبار و انا انزلناه صد بار و در رکعت دوم فاتحه یکبار و قل هو الله احد صد بار پنجم نمازی که بجعفر طیار رضی الله عنه منسوبست و آن چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اول بعد از فاتحه اذا زلزلت الارض بخواند و در رکعت دوم

بعد از فاتحه والعادیات و در رکعت سوم بعد از فاتحه اذا جاء و در رکعت چهارم بعد از فاتحه قل هو الله احد و قبل از هر رکوع

سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ پانزده نوبت بخواند و در هر رکوع ده نوبت و در هر

برداشتن از رکوع ده نوبت و در هر سجود ده نوبت و در هر برداشتن از سجود ده نوبت پس این تسبیح درین نماز سیصد نوبت

گفته میشود و این نماز را اگر هر شب گذارند ثواب عظیم دارد و اگر میسر نشود هر هفته یکنوبت گذارند و الا هر ماه یکنوبت و الا هر سال

یکنوبت و اگر شخصی نوافل یومیه را باین طریق گذارد ثواب هر دو حاصل میشود و بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز واجب یومیه را

نیز باین طریق میتوان گذارد و مصلی ثواب هر دو را خواهد یافت و جایز است و در رکعت اول و دوم و سوم نماز جعفر طیار

بجای سوره قل هو الله احد بخواند و سنت است که چون از این نماز فارغ شود این دعا را بخواند والمعاد

و در بعضی آمده که در سجده آخر میگوئی سُبْحَانَ مَنْ لَبِسَ الْعِزَّ وَالْوَقَارَ سُبْحَانَ مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ

وَتَكَرَّمَ بِهِ سُبْحَانَ مَنْ لَا يَنْبَغِي التَّسْبِيحُ اِلَّا لَهُ سُبْحَانَ مَنْ اَحْصٰى كُلَّ شَيْءٍ

عِلْمُهُ سُبْحَانَ ذِي الْمَنِّ وَالنِّعَمِ سُبْحَانَ ذِي الْقُدْرَةِ وَالْكَرَمِ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ

بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ وَمُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ وَبِاسْمِكَ الْاَعْظَمِ وَ

كَلِمَاتِكَ التَّامَّةِ الَّتِي تَمَّتْ صِدْقًا وَعَدْلًا وَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَيْتِهِ و در روایت دیگر آمده

که بعد از فارغ شدن نماز بگوید یَا رَبِّ یَا رَبِّ بار و یَا رَبَّاهُ یَا رَبَّاهُ و رَبِّ رَبِّ و یَا اَللّٰهُ یَا اَللّٰهُ و یَا

رَحِیْمُ یَا رَحِیْمُ هر یک بقدر یک نفس بگوید یَا رَحْمٰنُ یَا رَحْمٰنُ هفت مرتبه یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ هفت مرتبه

بعد از آن حاجت خود را بخواهد ششم نماز اعرابی است و آن ده رکعت است در رکعت

اول بیک سلام و وقت آن چاشت روز جمعه است در رکعت اول بعد از فاتحه سوره قل اعوذ

برب الفلق هفت نوبت بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه قل اعوذ برب الناس هفت نوبت

بخواند چون سلام دهد آیة الکرسی را هفت نوبت بخواند بعد از آن هشت رکعت دیگر هر چهار رکعت بیک سلام

دو رکعت باقی را بگذارد و بعد از آن هشت رکعت ... در هر ...

بعد از ان هشت رکعت باقی را بکذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه سوره اذا جاء یکنوبت بخواند و قل هو الله
بست و پنج نوبت و چون سلام دهد هفتاد نوبت بگوید سُبْحَانَ اللهِ رَبِّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا
بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ هفتم نماز طلب باران و آنرا نماز استسقا گویند و گذاردن آن نماز بجماعت
افضل است و سنت است که امام در خطبه روز جمعه مردم را امر کند به توبه و بدانکه سه روز بعد از جمعه
جمعه روزه بدارند و در روز سیم که روز دوشنبه است بصحرا روند اگر در مکه نباشند و در مکه این
نماز را در مسجد الحرام گذارند و سنت است که پای برهنه بخضوع و خشوع استغفارکنان بصحرا روند
و مردان پیر و زنان پیر و اطفال و چهارپایان را با خود ببرند و اطفال را از مادران جدا سازند و نابت
جوان و مخالفان ملت را همراه نبرند و موذنان پیش پیش روند و در وقت نماز بجای اذان سه نوبت
الصَّلٰوة بگویند و وقت این نماز وقت نماز عید است و آن دو رکعت است بطریق نماز عید مگر
دعای قنوت که در قنوت این نماز این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اسْقِ عِبَادَكَ وَبَهَائِمَكَ وَانْشُرْ
رَحْمَتَكَ وَاَحْيِ بِلَادَكَ الْمَيْتَةَ و چون از نماز فارغ شوند پیشنماز بر منبر رود و ردا را خود را
بگرداند یعنی آنچه بر دوش راست است بر دوش چپ اندازد و برعکس کند و دو خطبه بخواند و
چون از خطبه فارغ شود رو بقبله کند و صد نوبت اَللهُ اَکْبَر بگوید و بعد از ان رو بجانب راست کند
و صد نوبت سُبْحَانَ اللهِ بگوید و بعد از ان رو بجانب چپ کند و صد نوبت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ بگوید و بعد از ان
رو بجانب حاضران کند و صد نوبت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بگوید و همه حاضران با او جمیع این ذکرها را با آواز بلند بگویند
هشتم نماز عید غدیر است و آن دو رکعت است و در هر رکعتی فاتحه یکنوبت بخواند و هر یک از آیة الکرسی و انا انزلناه
و قل هو الله احد را ده نوبت بخواند و اول وقت آن قبل از زوال است به نیم ساعت و سنت است که بعد از نماز
دعاء طویل که در مصباح مذکور است بخواند و بعد از دعا حاجت خود را طلبد و خطبه این نماز قبل از نماز است
بطریق نماز جمعه و زیارت حضرت امیر المومنین اندو روزه و بکه در این روز سنت است و در حدیث آمده که شهرت عید غدیر در
آسمان بیش از زمین است و ثواب تصدق یکدرهم در این روز برابر ثواب تصدق هزار هزار درهم است و غسل کردن و روزه و شیرینی دادن و روزه
دار را در این روز افطار کردن ثواب عظیم دارد نهم نماز روز اول هر ماه و آن دو رکعت است در رکعت اول فاتحه یکبار و قل هو الله سی بار بخواند
و در رکعت دوم فاتحه یکبار و انا انزلناه سی بار یازدهم نافله ماه رمضان و آن هزار رکعت است و گذاردن آن به دو طریق است طریق اول آنکه

ناجم از نماز

تا آخر ماه هر شب بیست رکعت گذارد هشت رکعت میان شام و خفتن و دوازده رکعت بعد از خفتن و
در شب نوزدهم صد رکعت افزایند با صد رکعت که باقی ماند و در هر شب آخر هر شبی سی رکعت بگذارد هشت رکعت
میان شام و خفتن و در شب بیست و یکم یکصد رکعت افزایند و همچنین در شب بیست و سوم طریق دوم آنکه
در هر یک از این شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم بر صد رکعت اکتفا نمایند و آن هشتاد رکعت که
باقی از چهل رکعت را در چهار روز جمعه بگذارد در هر روز ده رکعت چهار رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام و دو رکعت نماز حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها و چهار رکعت نماز جعفر طیار و اگر پنج جمعه
در ماه رمضان اتفاق افتد مخیر است اگر خواهد در یک جمعه هیچ نگذارد و اگر خواهد چند رکعت از آنجمله در جمعه
پنجم بگذارد و از چهل رکعت باقی بیست رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در شب جمعه آخر بگذارد
و بیست رکعت نماز حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در شب شنبه که بعد از جمعه آخر است بگذارد و اگر ماه رمضان
از سی کمتر باشد نماز شب سی ام ساقط است و قضاء آن شرعی نیست و هر چه غیر از آن گذارده نشود قضاء آن
سنت است یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه است و آن بیست و هفتم ماه رجب است و این نماز
دوازده رکعت است در هر وقت از آن روز که خواهد بگذارد و در هر رکعت فاتحه یکبار و هر سوره
که خواهد یکبار و چون از نماز فارغ شود در همان جا که نشسته است چهار نوبت بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا
اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسُبْحَانَ اللّٰهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ بعد از آن چهار
نوبت بگوید اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ رَبِّی لَا اُشْرِکُ بِهِ شَیْئًا بعد از آن حاجت خود را بطلبد دوازدهم نماز شب مبعث
و این نماز نیز دوازده رکعت است در هر وقت از شب که خواهد بگذارد و در هر رکعت فاتحه یکبار و هر یک از
سوره یس و سوره فلق و سوره قل هو الله احد چهار بار و چون از نماز فارغ شود در همانجا که نشسته است
چهار نوبت بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسُبْحَانَ اللّٰهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ
اِلَّا بِاللّٰهِ بعد از آن حاجت خود بخواهد سیزدهم نماز روز مباهله است و آن بیست و چهارم ذیحجه است و آن
روزی است که تصدق کرد حضرت امیر المؤمنین ع انگشتر را و این نماز مثل نماز عید غدیر است چهاردهم نماز زیارت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و باقی حضرات ائمه معصومین علیهم السلام بعد از زیارت و چون
زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کند دو رکعت نماز زیارت آدم علیه السلام و دو رکعت نماز زیارت نوح علیه السلام

علیه السلام بکند و چون هر دو در آن مقدس مدفونند و سنت است که نماز زیارت از بالای سر بگذارند
و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر شخصی از دور زیارت کند یعنی در شهر دیگر باشد او را دو رکعت نماز زیارت
بجا آورد بعد از آن زیارت کند پانزدهم نماز رغائب و آنرا در شب جمعه اول ماه رجب باید کرد بعد
از آنکه پنجشنبه را روزه بدارند و این نماز دوازده رکعت است هر دو رکعت بیک سلام در هر رکعت
الحمد یکبار و انا انزلنا سه بار و قل هو الله احد دوازده بار و چون سلام دهد هفتاد نوبت
بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد بعد از آن بسجده رود و هفتاد نوبت بگوید سبوح قدوس رب
الملائکة و الروح و چون سر از سجده بردارد هفتاد نوبت بگوید رب اغفر و ارحم و تجاوز
عما تعلم انک انت العلی العظیم الاعظم باز بسجده رود و آنچه در سجده اول گفته بود همان طریق
باز بگوید و بعد از آن حاجت خود را از خدا طلبد شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب و آن سی رکعت
است در هر رکعتی فاتحه یکنوبت بخواند و قل هو الله احد یازده نوبت هفدهم نماز شب نصف ماه شعبان و آن
چهار رکعت است در هر رکعتی فاتحه یکنوبت بخواند و قل هو الله احد صد نوبت هیجدهم نماز شب عید ماه رمضان
و آن دو رکعت است در رکعت اول فاتحه یکبار بخواند و قل هو الله احد هزار بار و در رکعت دوم فاتحه
یکبار و قل هو الله احد یکبار نوزدهم نماز ساعت غفلت و آن ما بین شام و خفتن است و این نماز را نماز
غفیله گویند و آن دو رکعت است در رکعت اول بعد از فاتحه این آیه بخواند وَذَا النُّونِ اِذْ ذَهَبَ
مُغَاضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادٰى فِي الظُّلُمَاتِ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ
سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ
و در رکعت دوم بعد از فاتحه این آیه بخواند وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي
الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ اِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْاَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ اِلَّا
فِي كِتَابٍ مُبِينٍ بعد از آن دست بردارد و این قنوت بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِمَفَاتِحِ الْغَيْبِ
الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا اَنْتَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي بعد از آن حاجت
خود بطلبد بیستم نماز سنت سفر کردن که در وقت شروع در سفر باید کرد و آن دو رکعت است در هر رکعت فاتحه و سوره
یکبار بخواند و چون فارغ شود این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْتَوْدِعُكَ نَفْسِي وَاَهْلِي وَمَالِي وَدِينِي

و دنیای و آخرتی و خوانیم عملی بیست و یکم نماز توبه است و آن دو رکعت است در هر رکعت فاتحه و هر سوره که خواهد
بخواند و این نماز را بعد از توبه و غسل توبه باید گذارد و چون از نماز فارغ شود دعاء توبه را که در صحیفه کامله مذکور
است بخواند بیست و دوم نماز هدیه میت است و آن دو رکعت است در رکعت اول فاتحه یکنوبت بخواند و آیة الکرسی
یکنوبت و در رکعت دوم فاتحه یکنوبت و انا انزلناه ده نوبت و چون سلام دهد بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابْعَثْ ثَوَابَ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ اِلٰى قَبْرِ فُلَانٍ و نام میت ببرد و وقت این نماز شب اول
دفن میت است بیست و سوم نماز روز عاشورا و آن چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اول
فاتحه یکنوبت بخواند و قل یا ایها الکافرون یکنوبت و در رکعت دوم فاتحه یکنوبت و قل هو الله یکنوبت و در رکعت
سیوم فاتحه یکنوبت و سوره احزاب یکنوبت و در رکعت چهارم فاتحه یکنوبت و سوره منافقین یکنوبت
و بعد از آن نماز زیارت امام حسین علیه السلام بکند بیست و چهارم نماز روز نوروز است و آن چهار رکعت
است بدو سلام در رکعت اول فاتحه یکنوبت بخواند و انا انزلناه ده نوبت و در رکعت دوم بعد از فاتحه
ده نوبت قل یا ایها الکافرون و در رکعت سوم بعد از فاتحه ده نوبت قل هو الله احد و در رکعت چهارم
بعد از فاتحه هر یک قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را ده نوبت بخواند و بعد از سلام
بسجده رود و در سجده این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْاَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّيْنَ
وَعَلٰی جَمِيْعِ اَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ بِاَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَبَارِكْ عَلَيْهِمْ بِاَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ
وَصَلِّ عَلٰی اَرْوَاحِهِمْ وَاَجْسَادِهِمْ اَللّٰهُمَّ بَارِكْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ لَنَا فِيْ يَوْمِنَا
هٰذَا الَّذِيْ فَضَّلْتَهُ وَكَرَّمْتَهُ وَشَرَّفْتَهُ وَعَظَّمْتَ خَطَرَهُ اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لِيْ فِيْمَا اَنْعَمْتَ بِهِ
عَلَيَّ حَتّٰى لَا اَشْكُرَ اَحَدًا غَيْرَكَ وَوَسِّعْ عَلَيَّ فِيْ رِزْقِيْ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ و وقت این نماز بعد از
فارغ شدن است از نماز ظهر و عصر و نافله آن مطلب سوم در بیان احکام خللی که در نماز واقع میشود
و در آن سه مقصد است مقصد اول در بیان خللی که موجب بطلان نماز است و آن بیست و سه امر است
اول حدث کردن در اثنای نماز خواه از روی عمد واقع شود و خواه از روی سهو و خواه از روی اختیار
و خواه از روی اضطرار و خواه قبل از سر برداشتن از سجده آخر نماز و خواه بعد از آن و شیخ ابن بابویه
بر آنست که اگر حدث در نماز بعد از سر برداشتن از سجده اخر واقع شود نماز باطل نمیشود و واجب است که وضو

در این روز [illegible] بیمار شود بیماری [illegible] در این روز متولد شود [illegible] در روایت [illegible] در این روز [illegible] حضرت نوح علیه السلام [illegible] طفلی که در این روز متولد شود [illegible] برای [illegible] پیدا شود [illegible] در این روز بیمار شود [illegible]

بسازد و نماز را با تمام رساند دوم عمداً پشت بقبله کردن بی ضرورتی و اگر ضرورت باشد مثل وقت جنگ که خصم رو بقبله باشد و وقت نماز تنگ باشد نماز باطل نمی‌شود اما اگر پشت بقبله کردن از روی سهو واقع شود در این صورت شرط بطلان نماز آن است که وقت نماز باقی باشد که اگر بعد از خروج بخاطر رسد که پشت بقبله نماز کرده آن نماز صحیح است چنانچه در بحث قبله مذکور شد سوم انحراف از قبله بجانب یمین یا یسار از روی عمد بی ضرورت اما اگر از روی سهو باشد وقتی آن نماز باطل خواهد بود که هنوز وقت نماز باقی باشد چنانکه سابقاً مذکور شد چهارم هرگاه ظاهر شود که غسل یا وضو یا تیمم خللی داشته مثل آنکه ظاهر شود که بعضی اعضا را نشسته یا مسح نکرده یا آب وضو و غسل یا خاک تیمم مضاف بوده یا مشتبه بمضاف یا نجس بوده و یا مشتبه بنجس یا آب یا خاک غصبی یا مشتبه بغصبی دانسته وضو یا غسل یا تیمم کرده باشد اما اگر در وقت وضو یا غسل یا تیمم عالم بغصب یا اشتباه نباشد و بعد از نماز اطلاع یابد که غصبی بوده یا مشتبه بغصبی در این صورت نماز که کرده صحیح است پنجم هرگاه نداند که یک رکعت گذارده یا دو رکعت ششم شک در عدد رکعات نماز مغرب کردن هفتم هرگاه رکنی از ارکان خمسه نماز که نیت و تکبیر احرام و قیام و رکوع و دو سجده است زیاده کند یا کم کند اگر چه از روی سهو باشد هشتم فعل کثیر در اثنای نماز کردن بحیثیتی که در عرف او را مصلی نگویند اگر چه سهواً باشد اما اگر فعل قلیل باشد مثل کیک کشتن یا عقرب بیک ضرب کشتن یا یکقدم پیش یا پس رفتن نماز باطل نمیشود نهم سکوت طول کشیدن بطریق فعل کثیر که در عرف او را مصلی نگویند و نیز اگر یک رکعت یا زیاده فراموش کند و بخاطر رسد [illegible] در بین امری از وی صادر شده باشد که نماز از آن باطل میشود عمداً و سهواً مثل حدث یا پشت بقبله کردن اما اگر در میانه امری صادر شده باشد که اگر عمداً صادر شود نماز باطل میشود و اگر سهواً صادر شود نماز باطل نمیشود مثل تکلم بدو حرف در این صورت نماز باطل نمیشود و باتمام باید رسانید یازدهم در نماز چهار رکعتی یک رکعت سهواً زیاده کردن بشرط آنکه بعد از رکعت چهارم بقدر تشهد ننشسته باشد که اگر بقدر تشهد نشسته باشد نماز صحیح است هر چند تشهد نخوانده باشد دوازدهم هرگاه کل نماز قبل از وقت واقع شده باشد خواه عمداً و خواه سهواً اما اگر بگمان آنکه وقت داخل شده نماز گذارد و در اثنای نماز وقت داخل شود در این صورت نماز صحیح است سیزدهم دانسته در مکان غصبی یا جامه غصبی یا در فرش غصبی نماز گذاردن چهاردهم در جامه یا بدن نجس که پیش از نماز می‌دانسته که نجس است و بعد از آن فراموش کرده نماز گذاردن پانزدهم بی تقیه عمداً بطریق سنیان دست در نماز بستن

شانزدهم در اثنای نماز عمداً چیزی خوردن هرچند اندک باشد هفدهم عمداً دو حرف تکلم کردن هجدهم [18] عمداً بقهقهه خندیدن نوزدهم [19] سیوم از برای امور دنیا عمداً گریه کردن بستم [20] عمداً ترک واجبی از واجبات نماز کردن اگرچه رکن نباشد اما اگر بجهة جهل بمسئله عمداً ترک کند جهر را در جائیکه در جهر واجبست یا اخفات را در جائیکه اخفات واجبست آن نماز صحیح است بست و یکم [21] عمداً زیاده کردن واجبی از واجبات نماز اگرچه رکن نباشد بست و دوم [22] عمداً انحراف قلیل از قبله کردن که بحد یمین یا یسار نرسد بست و سوم عمداً کشف عورت خود کردن

مقصد دوم در بیان خللیکه بوقوع آن نماز باطل نمیشود و احکام آن و آن دو نوع است نوع اول خللی که بواسطه آن سجده سهو واجب میشود و احکام این دو نوع در دو فصل تفصیل می یابد فصل اول در بیان خللی که بواسطه آن سجده سهو واجب نمیشود و آن فراموش کردن فعلی از افعال واجبی نماز است که قبل از فوت محل بیاد و آید پس اگر خواندن فاتحه را فراموش کند و بعد از خواندن سوره و قبل از رکوع بیادش آید فاتحه را بخواند و سوره را اعاده کند و اگر رکوع را فراموش کند و بعد از خم شدن بقصد سجود و قبل از سجود بیادش آید راست بایستد و رکوع را بجا آورد و جایز نیست که اکتفا بآن خم شدن کند خواه آن خم شدن بحد رکوع رسیده باشد و خواه کم از حد رکوع باشد و خواه زیاده بر آن و اگر هر دو سجده را یا تشهد اول را فراموش کند و بعد از ایستادن و قبل از رکوع بیادش آید دو سجده و تشهد را بجا آورده نماز را باتمام رساند و اگر یک سجده را فراموش کرده پس اگر بعد از سجده که کرده نشستن و طمانینه بجای آورده احتیاج بنشستن و طمانینه دیگر نیست و الا بنشیند و طمانینه را بجا آورد و احتیاج بسجده سهو نیست و اگر پیشنماز در فعلی از افعال نماز شک کند و ماموم آنرا بجا آورده امام را بر فعل آن یا بر عدم فعل آن واقف سازد بر پیشنماز واجب است که عمل بقول ماموم نماید اگرچه ماموم یک شخص باشد و عادل نباشد و در این صورت بر پیشنماز سجده سهو واجب نیست و واقف ساختن ماموم پیشنماز را جایز است که باشارت باشد اگر نزدیک پیشنماز باشد یا بلفظ قرآن مثل آنکه پیشنماز شک کرده باشد که در نماز چهار رکعتی میانه دو و سه یا میانه سه و چهار و ماموم داند که سه رکعت کرده پس از سوره کهف سَيَقُولُونَ ثَلٰثَةٌ بخواند و اگر شخصی سهو بسیار در نماز کند بحیثیتی که او را

باب

در عرف کثیر السهو گویند در نصورت تلافی آنچه نکرده بر او واجب نیست هرچند محلش باقی باشد و سجده سهو هم
بر او واجب نیست و بعضی از مجتهدین او را وقتی کثیر السهو میگویند که در سه نماز متوالی سهو کند یا در
یک نماز سه سهو کند و اگر شک بسیار کند بحیثیتی که او را در عرف کثیر الشک گویند ملتفت نشود
هرچند محلش باقی باشد و نماز او صحیح است و سجده سهو بر او واجب نیست پس اگر مثلا شک کند در خواندن
سوره قبل از رکوع بر او واجب نیست که بآن ملتفت نشده برکوع رود و سوره را بخواند و اگر سوره
در نصورت بخواند آن نماز باطل است هرچند بعد از خواندن ظاهر شود که نخوانده بود

فصل دوم

در بیان خللیکه دو سجده سهو بسبب آن واجب است و آن در هفت موضع است اول فراموش کردن
یک سجده دوم فراموش کردن شهادتین در تشهد سوم فراموش کردن صلوات بر محمد و آل اطهار او
بشرط آنکه محل هر یک از این سه گذشته باشد پس در نصورت واجب است که آنرا بعد از سلام دادن بجای آورد
و بعد از آن دو سجده سهو بکند و اگر دو چیز از این سه چیز که مذکور شد فراموش شده باشد واجب است که
اول بعد از سلام دادن هر دو را بآن ترتیب که فوت شده بجا آورد و بعد از آن از برای هر یک
دو سجده سهو بکند اما لازم نیست که قصد کند که دو سجده اول از جهة خلل اول است و دو سجده ثانی
از برای خلل دوم است پس اگر در نماز ظهر مثلا تشهد اول را با یک سجده را از رکعت سوم فراموش کرده
باشد اول تشهد را بجا آورد و نیت چنین کند که تشهد فراموش شده نماز ظهر را بجا می آورم ادا واجب
تقرب بخدا و اگر وقت گذشته باشد بجای ادا قضا بگوید و بعد از آن سجده فراموش شده را بهمین طریق
بگوید و سجده های سهو را بعد از آن بجا آورد و اگر دو سجده سهو تشهد را بر دو سجده سهو سجده فراموش
شده مقدم دارد بهتر است و اما واجب نیست و نیت چنین کند که دو سجده سهو از برای سهوی که در نماز
ظهر کرده ام بجا می آورم واجب تقرب بخدا و ذکر ادا و قضا لازم نیست و اگر در نمازیکه با جماعة
یا بجهة پدر بگذارد مثل این سهو واقع شود نیت چنین کند که به نیابت فلان تشهد فراموش کرده را
بجا می آورم بجهة آنکه واجب است بر او باصالت و بر من به نیابة او تقرب بخدا اما در نیت
سجده سهو ذکر آن شخص واجب نیست و بعضی از مجتهدین واجب میدانند و نیت سجده فراموش
شده و سجده اول دو سجده سهو را واجب است که مقارن سازد به پیشانی بر زمین گذاشتن و ذکر

دو سجده سهو این است بسم الله وبالله اللهم صل علی محمد وآل محمد وچون سر از سجده
دوم بردارد تشهد باین طریق بخواند اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول
الله اللهم صل علی محمد وآل محمد بعد از سلام بگوید وواجب است در آن استقبال قبله و
طهارت از حدث وخبث چهارم از هفت موضع که دو سجده سهو در آن واجب است شک کردن
میان چهار رکعت وپنج رکعت چنانکه در بحث شکیات مذکور خواهد شد پنجم سلام از روی سهو
در غیر محل ششم ایستادن یا نشستن در غیر محل هفتم حرف زدن بزیاده از دو حرف غیر قرآن
ودعا وبعضی از مجتهدین دو سجده سهو واجب میدانند از برای هر زیاده ونقصانی که در نماز
واقع شود ونماز را باطل نسازد واین قول احوط است ووقت آن بعد از سلام دادن است خواه
از برای زیاده باشد خواه از برای نقص وبعضی از مجتهدین آنچه از برای نقص است مقدم بر سلام
میدانند واولی آنست که این دو سجده را قبل از فعل منافی وبعد از سلام دادن بی فاصله بجا آورند

مقصد سیزدهم در بیان احکام شک مصلی شک در نماز یا در غیر عدد رکعات است یا در عدد
رکعات واحکام هریک در بحثی مذکور میشود بحث اول در شک در غیر عدد رکعات بدانکه هرگاه
مصلی در فعلی از افعال نماز شک کند خواه آن فعل رکن باشد خواه غیر رکن پس اگر محل آن فعل نگذشته
باشد واجب است که آنرا بجا آورد مثل آنکه قبل از رکوع شک کند که قرائت کرده یا نه بعد از قرائت وپیش از خم شدن بواسطه سجود
شک کند که رکوع کرده است یا نه یا قبل از درست نشستن بواسطه تشهد یا راست ایستادن بواسطه قیام شک کند که
سجود کرده است یا نه واگر محل آن گذشته باشد وشروع در واجب دیگر کرده بجا آوردن آن لازم نیست وشک مذکور
از معرض اعتبار ساقط است مثل آنکه یا در اثنای قرائت شک کند که تکبیرة الاحرام بجا آورده یا نه یا در اثنای سجود شک کند که
رکوع بجا آورده یا نه یا در اثنای تشهد شک کند که سجود کرده یا نه یا در وقت شروع در قیام شک کند که سجود کرده یا نه
اما در این دو صورت آخر بعضی از مجتهدین بر آنند که سجود را بجا باید آورد وبدانکه هرگاه فعلی از افعال مشکوک فیه در
محل تلافی کند وبعد از آن ظاهر شود که آنرا بجا آورده بود پس اگر آن فعل رکن است نماز باطل میشود واگر رکن نیست
نماز صحیح است واگر بعد از فوت محل تلافی کند نماز باطل است خواه آن فعل رکن باشد وخواه غیر رکن بحث دوم در شک در عدد
رکعات بدانکه شک در عدد رکعات نماز مغرب موجب بطلان نماز است وهمچنین شک میانه یک رکعت ودو رکعت وهرگاه
در نماز چهار رکعتی شک در عدد رکعات واقع شود مشهور آن است که دوازده صورت است اول شک میانه دو وسه بعد از اتمام

۱۶ شانزدهم
روز نحس نیست وبرای بیع کار خوبی است ... زن بنت گرفتن وعمارت بنا کردن ... در این روز ... سالم بماند ... بیمار شود شفا یابد ... واگر بعد از زوال متولد شود ... باشد ودر روز ... بعد از دو روز ... بیمار شود ... روز ... وزن گرفتن ... وقرض دادن ... بپوشیدن ... عمل نیکو باشد ودر روز ... طلب حاجت کن ... روز مبارک است وبرای جمیع کارها نیک است و

سجدتین و اتمام آن یا فارغ شدن از ذکر سجدهٔ آخر ست اگر چه سر از سجده برنداشته باشد پس
واجب ست که بنا بر سه نهد و نماز را تمام کند و بعد از سلام دادن یک رکعت نماز احتیاط ایستاده بگذارد
یا دو رکعت نشسته دوم شک کردن میانه سه و چهار خواه سجدتین با تمام رسانیده باشد و خواه
نرسانیده باشد پس بنا بر چهار نهد و احتیاط را بطریق سابق بجا آورد سیوم شک کردن میانه
دو و چهار بعد از اکمال سجدتین پس بنا بر چهار نهد و دو رکعت ایستاده بجهت احتیاط بگذارد
و شیخ ابن بابویه شک میان دو و چهار را مبطل نماز میداند چهارم شک میانه دو و سه
و چهار بعد از اکمال سجدتین پس بنا بر چهار نهد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد
و دو رکعت نشسته و مخیر ست در تقدیم هر کدام که خواهد و بعضی از مجتهدین بر آنند که دو رکعت ایستاده را
مقدم باید داشت پنجم شک کردن میانه دو و پنج بعد از اکمال سجدتین ششم شک کردن میانه
سه و پنج بعد از رکوع اما اگر قبل از رکوع این شک واقع شود آن رکعت را منهدم سازد تا شک
او میانه دو و چهار شود و حکم آن مذکور شد اما بر او دو سجده سهو واجب ست بواسطه زیاد کردن
قیام هفتم شک کردن میانه دو و سه و پنج بعد از اکمال سجدتین هشتم شک کردن میانه دو و چهار
و پنج بعد از اکمال سجدتین و در این چهار صورت مجتهدین را دو وجه ست یکی آنکه بنا بر کمتر گذارد
و نماز را تمام کند و وجه دیگر آنکه نماز باطل ست و در صورت آخر وجه دیگر گفته اند و آن بنا
بر چهار نهادن ست و دو رکعت احتیاط ایستاده بجا آوردن و دو سجده سهو کردن نهم
شک کردن میانه دو و سه و چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین و این حکم صورت هشتم دارد
با زیادتی دو رکعت احتیاط نشسته و اگر خواهد یک رکعت بجای آن ایستاده بگذارد دهم شک
میانه چهار و پنج پس اگر بعد از سجود ست سلام دهد و دو سجده سهو بجا آورد و اگر قبل از رکوع
ست آن رکعت را منهدم سازد تا شک میانه سه و چهار شود و پس مخیر ست در گذاردن یک رکعت
احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته و دو سجده سهو بجا آورد و اگر بعد از رکوع ست بعضی از
مجتهدین نماز را باطل میدانند و بعضی مثل شک قبل از رکوع میدانند یازدهم شک کردن میانه سه و چهار
و پنج و در این دو صورت بعضی از مجتهدین بر آنند که بنا بر سه نهد و نماز را تمام کند و نماز احتیاط

احتیاط نکند و بعضی برآنند که بنا بر چهار نهد و یک رکعت احتیاط ایستاده بگذارد و دو سجده سهو بجا آورد
۱۲ دوازدهم آنکه شک تعلق برکعت ششم گیرد و درینصورت بعضی از مجتهدین برآنند که نماز باطل است و بعضی
برآنند که بنا بر کمتر نهد و حکم آن مثل حکم تعلق شک رکعت پنجم است و هر گاه در عدد رکعات نماز سنتی
شک واقع شود مصلی مخیر است در بنا بر اقل و بنا بر اکثر و بنا بر اقل افضل است **فصل** در بیان نماز احتیاط
بدانکه آنچه در نماز واجب است در نماز احتیاط واجب است مثل طاهر بودن از حدث و جنب
و استقبال قبله و ستر عورت و نیت قربت و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم و چهار امر در نیت آن واجب است
که در نماز اصل واجب نیست اول قصد نماز احتیاط دوم تعیین آنکه یک رکعت است یا دو رکعت
سوم تعیین آنکه ایستاده گذارده می شود یا نشسته چهارم تعیین نمازی که احتیاط بجهت اوست
و درین نماز بعد از فاتحه سوره نمی باید خواندن و فاتحه را بلند خواندن جایز نیست و تسبیحات اربع قائم
مقام فاتحه نمی شود و نیت چنین کند که دو رکعت نماز ایستاده میگذارم جهت احتیاط فلان نماز از برای
آنکه واجب است ادا تقرب بخدا و اگر نشسته میگذارد قصد نشستن کند و اگر بعد از وقت است قصد قضا کند و هر گاه
میانه نماز اصل و نماز احتیاط منافی نماز واقع شود مثل پشت بقبله یا حدث یا فعل کثیر درینصورت بعضی
از مجتهدین برآنند که نماز اصل باطل نمیشود و اولی بطلان آنست و هر گاه در اثنای نماز احتیاط ظاهر
شود که نماز اصل کم بوده بعضی از مجتهدین برآنند که نماز احتیاط را تمام کند و چیزی دیگر لازم نیست
و بعضی برآنند که نماز اصل باطل میشود و اعاده نماز باید کرد و قول دوم احوط است و اگر بعد از
فارغ شدن از نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده بآن التفات نکند نماز او صحیح است
و اگر در اثنای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل درست بوده درینصورت نماز احتیاط نافله
می شود و مصلی مخیر است میانه قطع و اتمام آن بدانکه هر گاه شخصی که نماز احتیاط بر وی واجب شده باشد
ترک آن کند و نماز را از سر گیرد آن نماز از ذمت او ساقط نمی شود و واجب است بر او که احتیاطی را که شارع فرموده
بجا آورد و اگر نماز احتیاط را بعد از اعاده نماز اصل بجا آورد درینصورت نیز نماز در ذمت او باقی است
بجهت آنکه فعل منافی در مابین نماز اصل و نماز احتیاط واقع شده و آن نمازی است که آنرا بخلاف شرع کرده
خاتمه در بیان احکام نماز قضا و نماز سفر و نماز خوف و نماز جماعت و در آن چهار فصل است

فصل اول در بیان احکام نماز قضا هرگاه نمازی از نمازهای یومیه از شخصی فوت شود و آن شخص در
وقت فوت آن نماز بالغ و عاقل و خالی از حیض و نفاس بوده باشد و کافر اصلی نبوده باشد قضای آن
نماز بر او واجب است پس اگر نماز در وقت جنون یا در وقت حیض و نفاس فوت شود قضا ندارد
و همچنین هرگاه کافر اصلی مسلمان شود نماز ایام کفر قضا ندارد و اما کافر مرتد هرگاه مسلمان شود واجب است
بر او قضای نمازهای ایام ارتداد و همچنین نمازی که در وقت خواب یا در وقت مستی از شخصی فوت
شود قضای آن نیز واجب است و اگر شخصی چیزی بخورد که موجب خواب شود که همه وقت نماز
در خواب باشد پس اگر نمیدانسته که خوردن آن موجب اینچنین خوابی است بر او قضا لازم
نیست و اگر میدانسته که موجب اینچنان خوابیست آنرا بواسطه معالجه مرض تناول نموده و علاج
بقول طبیب حاذق منحصر در آن بوده درین صورت نیز قضای آن نماز واجب نیست و همچنین
قضا ندارد و اگر باکراه آنرا بخورد او داده باشد اما اگر نه بواسطه معالجه مرض تناول نموده باشد
یا بقول طبیب حاذق خورده باشد یا علاج در آن منحصر نبوده باشد درینصورت قضا بر او
واجب است و هرگاه شخصی سنی شیعه شود بر او واجب نیست که نماز ایام تسنن را قضا کند
و اما واجب است که نمازی که در ایام تسنن بر او واجب بوده و از او فوت شده قضا کند و اگر شخصی
محدث باشد و تا آخر وقت نماز نه آب یابد و نه خاک که وضو سازد یا تیمم کند نماز از او ساقط می‌شود
و اما در وجوب قضای آن میانه مجتهدین خلافست و اولی قضاست اما اگر از وقت آن مقدار
زمان گذشته باشد که طهارت و نماز را در آنوقت بجا توان آورد و عمداً نماز نکرده باشد و بعد از آن
آب و خاک نیابد درینصورت قضای آن نماز بر او واجب است و بدانکه هرگاه نمازی از شخصی
فوت شود و آن شخص در آنوقت صحیح باشد و قادر بر قیام و بر همه افعال متعلقه نماز بوده باشد آن
شخص را جایز نیست که در ایام بیماری و عدم قدرت او بر قیام و بعضی افعال آن نماز را بحسب مقدور
قضا کند و لازم نیست که منتظر ایام صحت و قدرت بر همه افعال باشد پس بیماری که قادر بر قیام
نباشد جایز است که نشسته نماز کند خواه ادا و خواه قضا و اگر بر نشستن قادر نباشد بر جانب راست
خوابیده نماز کند و اگر از آن عاجز شود بر پشت خوابد بطریق وقت احتضار و رکوع و سجود را باشاره

سر بجا آورد و اگر از اشارت سر عاجز باشد بچشم اشاره کند و درین دو صورت سجود را از رکوع منخفض تر نماید
و قرائت و باقی اذکار را بجا آورد و اگر از همه آنها عاجز باشد افعال نماز را به ترتیب بخاطر بگذراند و
اگر بیماری که نشسته نماز می گذارد در اثنای نشستن قدرت بر قیام پیدا کند باید که بایستد
و قرائت کند و اگر قرائت را تمام کرده باشد و این ایستادن بجهت رکوع باشد درنگ کردن درین
قیام واجب نیست و اگر از قیام عاجز شود بنشیند اما در حال انتقال از قعود بقیام یا از
قیام بقعود قرائت نکند و اگر بیماری که نشسته رکوع می کند بعد از رکوع و قبل از سجود قدرت
بر قیام پیدا کند باید که بایستد و بعد از ایستادن بجهت سجود خم شود و درنگ درین قیام
لازم نیست و در همه این احکام میانه ادا و قضا فرق نیست تتمه ترتیب در نماز قضا پیش
جمعی از مجتهدین واجب نیست پس هرگاه از شخصی ظهری و عصری فوت شده باشد و نداند که
اول کدام فوت شده درین صورت سه نماز گذارد یک عصر مابین دو ظهر یا یک ظهر مابین دو عصر
و اگر یک ظهر و عصر و مغربی فوت شده باشد درین صورت بنماز گذاردن ذمه او بری شود باین طریق که ظهری
بگذارد و باز عصری و باز مغربی باز عصری باز مغربی باز ظهری باز مغربی باز ظهری باز عصری
و مختصر ازین آنست که قبل از مغرب و بعد از آن ظهری و عصری و ظهری بگذارد پس به هفت
نماز ذمه او بری میشود و اگر یک ظهری و عصر و مغرب و عشا فوت شده باشد شانزده
نماز بگذارد یکی ازین چهار را بگذارد و سه دیگر را بعد از آن باز یکی دیگر را بگذارد و سه دیگر را
بعد از آن باز دیگری و سه دیگر بعد از آن باز دیگری و سه دیگر بعد از آن و مختصر از
این است که این هفت نماز را که مذکور شد قبل از عشا و بعد از عشا بگذارد پس به
سیزده نماز ذمه او بری می شود و اگر با آن چهار صبحی فوت شده باشد بیست و پنج نماز بکند
پس ازین پنج را بکند و چهار دیگر بعد از آن باز صبحی و چهار دیگر بعد از آن و همچنین تا پنج نوبت
و مختصر ازین آن است که چهار روزه نماز را به ترتیب بگذارد و بعد از آن صبحی بجای آورد
تتمه اگر از شخصی یک نماز از نمازهای پنجگانه فوت شده باشد و نداند که کدام نماز است پس اگر در حضر فوت شده صبحی و مغربی و چهار
رکعتی بگذارد و چهار رکعتی را اطلاق کند میانه ظهر و عصر و عشا و در جهر و اخفات آن مخیر است

و همچنین مخیر است میانه جهر و اخفات و هر نمازی که اطلاق کند میانه نماز جهری و نماز اخفاتی و اگر در سفر فوت شده باشد مغربی بگذارد و دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر و عشا و اگر نداند که در سفر فوت شده باشد یا در حضر دو رکعتی بگذارد مطلق میانه صبح و ظهر و عصر و عشا و چهار رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر و عشا و مغربی بکند و اگر دو نماز فوت شده باشد پس در حضر فوت شده چهار نماز بگذارد صبحی و دو چهار رکعتی چهار رکعت اول را اطلاق کند میانه ظهر و عصر و چهار رکعتی دوم میانه عصر و عشا و مغربی میانه دو چهار رکعتی بگذارد تا ترتیب حاصل شود و اگر در سفر فوت شده باشد سه نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر و بعد از آن مغرب و بعد از مغرب دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر و عشا و اگر مشتبه باشد و نداند که آن دو نماز در سفر فوت شده یا در حضر پنج نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر بعد از آن چهار رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر بعد از آن مغربی بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر و عشا بعد از آن چهار رکعتی مطلق میانه عصر و عشا و اگر سه نماز فوت شده باشد پس اگر در حضر فوت شده باشد پنج نماز یومیه را به ترتیب بگذارد و اگر در سفر فوت شده چهار نماز دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و دو رکعتی دیگر مطلق میانه ظهر و عصر بعد از آن مغربی بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه عصر و عشا و اگر نداند که آن سه نماز در حضر فوت شده یا در سفر هفت نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر بعد از آن ظهر و عصری تمام بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر بعد از آن مغربی بعد از آن دو رکعتی میانه عصر و عشا بعد از آن عشا تمام بگذارد و اگر چهار نماز فوت شده باشد اگر در حضر فوت شده باشد پنج نماز مسافر را اگر در سفر فوت شده باشد و اگر نداند چهار نماز در سفر فوت شده یا در حضر هشت نماز بگذارد صبحی بعد از آن ظهری تمام ظهری قصر بعد از آن عصری تمام بعد از آن عصری قصر بعد از آن مغرب بعد از آن عشای تمام عشای قصر و همچنین اگر پنج نماز شبانه روزی فوت شود و نداند که در سفر فوت شده یا در حضر هشت نماز به همین طریق بگذارد و بدانکه سنت است از نمازهای واجبی که قضا دارد نماز جمعه و نماز عید و ...

یعنی

... رمضان و الملازم آیات غیر ... پس اگر بعضی قرص ماه یا آفتاب گرفته باشد و بعد از خروج
... مطلع شده قضا ندارد و اگر قبل از خروج بر آن مطلع شده عمداً یا جهلاً یا فراموش کرده
از مجتهدین قضا آنرا واجب میدانند و بعضی واجب نمیدانند و اولی وجوبست و اگر همه قرص آفتاب یا ماه گرفته
شده بر جمیع تقادیر قضا لازمست خواه بعد از خروج وقت بران مطلع شود یا نه و خواه قبل از آن
... عمداً یا ندیده باشد و خواه فراموش شده باشد و اما نماز زلزله ... تمام عمر ادا است **فصل دوم**

در بیان احکام نماز سفر واجبست بر مسافر که هر یک از نماز ظهر و عصر و عشا را دو رکعت بگذارد و به
... شرط اول قصد مسافت و آن هشت فرسخ شرعیست یا قصد چهار فرسخ بقصد اراده باز گشتن در
همان شب یا در همان روز و فرسخی سه میل است و میلی چهار هزار گز است و گز بیست و چهار انگشت
است که بعضی در پهلوی هم باشد و انگشت هفت جو متوسط است که بعرض در پهلوی هم باشد و هر جوی هفت
از موهای یال یابو که بعرض در پهلوی هم باشد پس فرسخ شرعی بگز شرعی دوازده هزار گز است و بانگشت
دویست و هشتاد و هشت هزار انگشت و بجو دو هزار هزار و شانزده هزار جو است و بموی یال یابو چهارده هزار
هزار و یکصد و دوازده هزار مو است و این هشت فرسخ را در شرع برابر میدانند بیک روز راهی که شتر بار
بردار آنرا برود بشرط آنکه آن روز معتدل باشد در درازی و کوتاهی و آن راه معتدل باشد در ... آسانی و دشواری
و اگر موضعی باشد که دو راه داشته باشد یکی هشت فرسخ و دیگری کمتر در این صورت جایز است از راه دور
تر رفتن بقصد نماز قصر کردن و لازم نیست از راه نزدیک رفتن و نماز را تمام کردن
... اگر شخصی قصد مسافت نکند مثل آنکه و طلب ... از شهر بیرون رود بقصد
قصر کردن نماز جایز نیست هر چند
... قصر کند اگر میانه او و شهر هشت
... که اذان را نشنود و دیوارها را
معصیت نباشد پس علام گر بجهت
... طلب شکار کند و شخصی که مقصد او از سفر
... نیست شرط چهارم آنکه سفر همه وقت نماز را ... اگر

گرم باشد پس اگر بسفر رود بعد از آنکه از اول وقت مقدار طهارت و نماز تمام گذشته باشد قضای
این نماز را تمام بگذارد و قصر جایز نیست و همچنین هرگاه از سفر بوطن آمد و از وقت نماز مقدار
یکرکعت مانده باشد نماز را تمام بگذارد پنجم آنکه کثیر السفر نباشد یعنی و حرفت
... کاری و ملاح و بعضی از مجتهدین بر آنند که وقتی کثیر السفر می شود
سفر کند در میان این سفر ده روز را در وطن خود توقف نکند
در غیر وطن خود نیز بقصد توقف ننماید پس مادام که کثیر السفر باشد
او را قصر کردن نماز جایز نیست ششم آنکه در اثنای سفر بوطن خود نرسد پس اگر مسافر
در اثنای سفر بوطن خود عبور کند نماز را تمام کند هرچند قصد اقامت ده روز ننماید هفتم
آنکه در اثنای سفر بموضعی نرسد که او را در آن موضع ملکی باشد اگرچه یک درخت باشد یا شش ماه
در آن موضع توطن کرده باشد خواه آن مدت شش ماه متوالی باشد و خواه متفرق پس هرگاه مسافر
بچنین موضعی برسد واجب است که نماز را تمام کند اگرچه قصد آن باشد که زیاده بر یک روز یا کمتر
در آنجا نماند هشتم آنکه در اثنای سفر بیکی از چهار مواضع که آن مسجد مکه و مسجد مدینه و مسجد کوفه
و حایر کربلاست نرسد و مراد از حایر زمینی است که متوکل آب فرات را در آن سر داده بود
تا مرقد مقدس امام حسین علیه السلام خراب شود پس آب بر دور آن زمین بالای هم ایستاد
و یک قطره داخل آن نشد و آن را حایر بجهت آن گفتند که آب حیران و دایر گرد آن ایستاد
... که داخل ... و آن صحن آستانه مقدسه است یا عمارتی که در آن است پس هرگاه
یکی از آن چهار موضع رسد و قصد ... نکند بر او لازم نیست که ...
میانه قصر و اتمام و اگر نماز را تمام کند ثواب ... خواهد بود و قول ...
قصر و اتمام مخصوص مواضع ... بر بعضی از مجتهدین
این چهار موضع و مشاهد مقدسه ائمه ... علیهم السلام نیست و ظاهر کلام ایشان
که اتمام نماز در همه این مواضع بر ... واجب است و قصر ... از آن ...
که در چهار موضع مذکوره قصر و اتمام ...

در نیت نماز قصد قصر یا تمام کردن اما جایز نیست در اثنای نماز عدول کردن بقصر بعد از نیت تمام و عدول کردن باتمام بعد از نیت قصر [illegible] اما وقتی عدول بقصر جایز نیست که برکعت سوم شروع نکرده باشد و هرگاه نماز [illegible] در چهار مواضع فوت شود مجتهدین را در کیفیت قضا از آن سه احتمال است اول آنکه بجهت آنکه مکلف [illegible] ادا مخیر است در قضا نیز مخیر است اگرچه قضا را در غیر چهار موضع بجا آورد دوم آنکه اگر مکلف قضا را در یکی از آن چهار موضع بجا می آورد مخیر است اما در غیر آن مخیر نیست بلکه قصر لازم است سوم آنکه مطلقا قصر لازم است خواه قضا در یکی از ان مواضع واقع شده و خواه در غیر آن واصح احتمال اول است تتمه هرگاه شخصی بقصد سفر از شهر بیرون رود و بموضعی رسد که از شهر تا آن موضع حد ترخص باشد و در آن موضع انتظار قافله کشد و قافله دیر بهم رسد [illegible] بر آن شخص واجب است که از روزی که بآن موضع رسیده تا سی روز نماز را قصر کند و بعد از سی روز نماز را تمام بگذارد هرچند داند که قافله ساعتی دیگر میرسد و همچنین هر مسافری که در اثنای سفر بموضعی رسد و در بودن ده روز در آن موضع متردد باشد پس مادام که تردد او باقی باشد تا سی روز نماز را قصر کند و بعد از سی روز نماز را تمام گذارد اگرچه یک نماز باشد و بدانکه هرگاه مسافر در موضعی قصد توقف ده روز کند و در اثنای آن روز از آن موضع بیرون رود بموضعی که حد ترخص است برسد و از موضع اول تا این موضع کمتر از هشت فرسخ باشد پس اگر در وقت بیرون رفتن از موضع اول عزم داشته که معاودت کند ده روز مجدد در انجا توقف نماید درین صورت در وقت رفتن بموضع دوم و در وقت معاودت و در وقت توقف نماز را تمام بگذارد و اگر در وقت بیرون رفتن از موضع اول بعزم سفر بیرون رفته باشد نه بعزم آنکه بعد از عود ده روز انجا توقف نماید و عزم عدم توقف باقی [illegible] درین صورت نماز را در وقت رفتن چون بمحل ترخص رسد و در وقت برگشتن و توقف نمودن قصر کند و هرگاه مسافر عزم اقامت ده روز نماید و بعد از ان عزم [illegible] و قصد سفر کند پس اگر بعد از عزم یک نماز را تمام گذارده باقی نمازها را [illegible] تا توقع [illegible] قصر کند و جایز نیست مسافر را که در اثنای گذاردن نماز بعد اقامت ده روز نماید و [illegible] نماز را که شروع در ان کرده تمام بگذارد و [illegible] [illegible] بعد [illegible] نماز قصر [illegible] هرگاه بگوید سبحان الله والحمدلله ولا اله الا الله والله اکبر فصل [illegible]

[illegible] خواه [illegible] در عصر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نماز خوف را با جماعت گذارده اند [illegible] غیر جهت قبله باشد [illegible] اهل اسلام اراده نمایند که نماز را بجماعت گذارند و ترسند که [illegible] [illegible] یک از ینها قصر [illegible] احتیاج بزیاده [illegible] تفرقه نباشد که فرقه نماز را بجماعت گذارند و دیگر فرقه [illegible]

[illegible]

ایشان نمایند و پیشنماز با یک فرقه یک رکعت بگذارد و چون برکعت دوم برخیزد فرقه که اقتدا کرده

قصد [illegible] کنند و رکعت دوم را منفرد بگذارند و چون فارغ شوند بحراست اشتغال نمایند

و فرقه [illegible] ند و رکعت اول خود برکعت دوم پیشنماز اقتدا کنند و چون پیشنماز بتشهد نشیند

ایشان [illegible] رکعت دوم [illegible] خود بگذارند و پیشنماز تشهد را طول نماید تا با ایشان تشهد [illegible]

سلام [illegible] و ا [illegible] پس پیشنماز مخیر است هر یک ازین دو فرقه که خواهد یک رکعت بگذارد و فرقه

دیگر دو رکعت و جایز است که پیشنماز نماز را با یک فرقه با آخر رساند و بنوبت دیگر آن نماز را با فرقه بگذارد

و این نماز دوم پیشنماز نافله خواهد بود و اگر اعدا در جهت قبله باشند و نمایان باشند پیشنماز اهل اسلام

دو صف سازد و صفی پیش و صفی پس و هر دو صف با او برکوع روند و چون او بسجود رود صف اول

بسجود روند و صف دوم با او سجود نکنند بلکه ایستاده بحراست مشغول باشند و چون پیشنماز برکعت دوم

شروع نماید صف دوم بسجود روند و صف اول بحراست اشتغال نمایند و چون برکوع رود هر دو صف با او

رکوع کنند و چون بسجود رود صف اول با او سجود کنند و صف دوم حراست نمایند و چون با صف اول

مشغول شود صف دوم سجود نمایند و بعد از تشهد هر دو صف با پیشنماز سلام دهند و بدانکه در نماز خوف

چون محل ضرورست سلاح با خود داشتن واجب است هر چند سلاح نجس باشد و اگر کلاه خود پیشانی را بپوشد و

در وقت سجود دور کردن و دور کردن آن لازم نیست و نماز صحیح است تتمه هرگاه جنگ در گیرد در آن وقت

بهر طریق که ممکن باشد ایستاده یا سواره یا در حالت راه رفتن نماز بگذارد پس اگر رو بقبله کردن در کل

نماز [illegible] [illegible] در تکبیر احرام باشد و سجده بر یال اسب یا کوه زین [illegible]

و اگر از رکوع و سجود متعذر باشد اشارت [illegible]

که اشارت نیز ممکن نباشد عوض هر رکعت [illegible]

اکبر بگوید پس عوض نماز مغرب [illegible]

و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم بجا آورد

علیه السلام منقولست که نماز جماعت افضل است از

[illegible] مستحب است باستحباب موکده و در نما [illegible] واضح [illegible]

باب

... عید ماه رمضان هرگاه واجب باشد و در نماز کسوف و خسوف و مانند آن مستحب است الا
در نمازهای سنتی ... ست مگر در شش جا اول نماز طلب باران دوم نماز عید قربان سوم
... سنان ست چهارم نماز عید غدیر ست پنجم نماز میتی که بشش سال رسیده باشد ششم نماز
... یکبار بیش نماز گذارده باشد و جمعی حاضر شوند و خواهند که در آن ... اقتدا کنند نیز
جایز ست که پیشنماز آن نماز را نوبت دیگر بنیت سنت بگذارد و جمعی ... آن نماز را کرده
بود نیز جایز ست که آن نماز را نوبت دیگر با او بنیت سنت بگذارند بدانکه مشروع بودن
نماز جماعت مشروط است بچهارده شرط اول آنکه پیشنماز بالغ باشد و بعضی از مجتهدین
جایز داشته اند که طفل نزدیک به بلوغ پیشنمازی کند و این مذهب ضعیف ست دوم آنکه
شیعه اثنی عشری باشد سوم آنکه عادل باشد اگرچه بنده باشد و بعضی از مجتهدین تجویز نکرده اند
که بنده پیشنمازی غیر بنده کند و هرگاه بعد از نماز جماعت ظاهر شود که پیشنماز عادل نبوده بر
ماموین لازم نیست که نماز را اعاده کنند خواه وقت نماز باقی باشد خواه نباشد و اگر در اثنای نماز
ظاهر شود نیت انفراد کنند و آنچه به نیت اقتدا واقع شده صحیح ست چهارم آنکه ایستاده نماز گذارد و
پس اگر بجهة بیماری نشسته نماز گذارد جایز نیست شخصی را که قادر بر ایستادن باشد با او اقتدا کند اما کسی را
که قدرت ایستادن ندارد جایز ست پنجم آنکه از اخراج بعضی حروف فاتحه و سوره و اذکار واجبه
عاجز نباشد پس اگر عاجز باشد اقتدا باو جایز نیست که پیشنمازی شخصی کند که بر آن قادر باشد و جایز ست
... نمازی ... چون ... اگر ... [illegible]
... [illegible] ... زنیست مرد را و زن را و خنثی را جایز
... پیشنمازی ... و جایز نیست ششم آنکه ماموم تقدیم
... و در پهلوی پیشنماز ایستادن جایز است
... بواسطه درازی قد او بقبله نزدیکتر باشد
... ایستادن ... نباشد و بعضی از مجتهدین نماز ماموم را جایز ندانسته اند
... ماموین بدور کعبه ... بگذارند جایز نیست که احدی از ایشان بکعبه نزدیکتر باشد از پیشنماز

واگر در اندرون خانه کعبه نماز گذارند جایز نیست که یک صف در پس پیشنماز و یک صف در پیش ایستد
روبروی پیشنماز و جایز نیست که بر دور پیشنماز ایستند و او در میان دایره باشد و اگر کشتیها در آب باشند
نماز کننده بدین یا مقدم بر کشتی پیشنماز شود واجب است که ماموم نیت انفراد کند
جماعت [illegible] باطل است هشتم آنکه ماموم از پیشنماز بسیار دور نباشد بحیثی که بخلاف
عادت رسد اما اگر بعضی از ماموین بواسطه تعدد صفها بسیار دور باشد قصوری ندارد نهم آنکه
مکان پیشنماز از مکان ماموین آنقدر بلند نباشد که نتوان آنرا گام زدن و جایز نیست که مکان ماموم
بلندتر باشد از مکان پیشنماز بزیادت از یک گام اما هرگاه زمین سراپا سراشیب باشد نماز
در آن جایز نیست خواه ماموم بلندتر باشد و خواه پیشنماز دهم نیت اقتدا کردن بعد از آنکه پیشنماز
تکبیر احرام بگوید و اگر بی نیت اقتدا متابعت کند و امری که بر منفرد واجب است مثل ذکر رکوع و سجود
بجا نیاورد نمازش باطل است اما بر پیشنماز نیت پیشنمازی واجب نیست مگر در نمازی که جماعت در آن
واجب باشد مثل نماز جمعه که در آن بر پیشنماز نیت جماعت واجب است یازدهم آنکه پیشنماز نزد
ماموم معین باشد پس اگر دو پیشنماز نماز گذارند و ماموم بیکی غیر معین اقتدا کند نمازش باطل است
دوازدهم آنکه پیشنماز زیاده از یک شخص نباشد پس اگر اقتدا بدو شخص کند نمازش باطل است اما اگر پیشنماز را
بیهوشی یا صرعی واقع شود در این صورت بواسطه این عذر ماموم را جایز است که در باقی نماز اقتدا
به پیشنماز دیگر کند و بعضی از مجتهدین بر آنند که بعذر نیز جایز است در اثنای اقتدا به پیشنماز
عدول به پیشنمازی دیگر کردن خصوصاً [illegible] نماز دوم افضل و اتقی باشد سیزدهم آنکه ماموم [illegible]
ببیند یا شخصی از ماموین را که پیشنماز و [illegible] [illegible] اگر [illegible] دیوار حایل [illegible]
بحیثیکه ماموم نه پیشنماز را ببیند و نه کسی را که [illegible] [illegible] پیشنماز را ببیند نمازش باطل است و اگر
باشد چنانچه پیشنماز در وقت تشهد [illegible] [illegible] قیام دیده شود در این صورت نماز
اما اگر زن بمرد اقتدا کند و حایل در میان [illegible] [illegible] صحیح است چهاردهم آنکه صورت نماز
مخالف صورت نماز ماموم نباشد [illegible] مثلا پیش نماز [illegible] میگذارد جایز نیست
شخصی که در نماز صبح یا ظهر با او اقتدا کند [illegible] [illegible] اقتدا کردن بشخصی که نماز [illegible] میگ[illegible]

جمعه بگذارد و در روایت وارد شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون [illegible] [illegible] بیرون [illegible] [illegible] در روز پنجشنبه [illegible] [illegible] هر ماه وارد است که هر که در [illegible] اول روز حجامت کند در روایت [illegible] در روایتی دیگر وارد شده است که روز پنجشنبه روز [illegible] [illegible] حاجت [illegible] وارد [illegible] در عقرب کراهتی وارد

احکام کسوف و خسوف

[illegible] ماه منخسف شود در ترجمه صدوق شریعت [illegible] مشتمل است بر احکام کسوف و خسوف [illegible] رساله [illegible] قطب الدین راوندی در کتاب قصص الانبیا روایت کرده است [illegible] شیخ صدوق محمد ابن بابویه

عکس صورتی که قبل ازین مذکور شد و همچنین جایز است اقتدا کردن در نماز ظهر بنماز عصر و عکس در نماز ادا
بقضا و عکس در نماز دو رکعتی بنماز سه رکعتی یا چهار رکعتی و عکس چون نماز ماموم کمتر باشد مخیر است
اگر خواهد انتظار پیش نماز کشد تا وقتیکه سلام دهد او نیز سلام دهد و اگر خواهد بی انتظار سلام دهد و
انتظار افضل است و اگر نماز ماموم طولانی باشد مخیر است اگر خواهد قبل از [illegible] برخیزد
و تتمه نماز خود را بجا آورد و اگر خواهد انتظار سلام دادن او بکشد و بعد از آن نماز خود را تمام کند
و انتظار افضل است تتمه بر ماموم واجب است که متابعت پیش نماز کند یعنی هیچیک از اقوال و افعال
نماز را قبل از پیش نماز بفعل نیاورد و اما باهم بجا آوردن جایز است مگر تکبیر احرام که آنرا واجب است که ماموم
بعد از پیش نماز بفعل آورد پس اگر باهم تکبیر احرام را بجا آورد نماز ماموم باطل خواهد بود و بعضی از مجتهدین
بر آنند که متابعت پیش نماز در اقوال سوای تکبیر احرام واجب نیست پس اگر ماموم ذکر رکوع یا سجود یا امثال
آنرا قبل از پیش نماز بجا آورد قصوری ندارد و این قول اصح است و هرگاه بعضی از افعال را قبل از پیش نماز
عمداً بجا آورد نماز او باطل میشود پس اگر قبل از پیش نماز رکوع کند واجب است که در رکوع توقف کند تا پیش نماز
برکوع را بجا آورد و نماز او صحیح است مگر در یک صورت و آن اینست که عمداً برکوع رود قبل از آنکه پیش نماز
قرات را تمام کند اما اگر از روی سهو قبل از پیش نماز رکوع کند درین صورت واجب است که سر از
رکوع بردارد و بمتابعت پیش نماز در رکوع رود و جایز است ماموم را سلام دادن قبل از آنکه
پیش نماز سلام دهد خواه ضرورت داشته باشد و خواه نه اما بعد از آنکه نیت انفراد کند و همچنین جایز است
که در اثنای نماز نیت انفراد نماید و تتمه نماز را منفرداً [illegible] در هر نمازی که جماعت در آن واجب است
[illegible] عید و فطر [illegible] و هرگاه ماموم در اثنای نماز نیت انفراد کند پس اگر انفراد او
[illegible] ست که پیش نماز حمد خوانده لازم [illegible] ت که او حمد و سوره را بخواند اگر محل سوره باقی باشد
[illegible] بخواند پیش نماز حمد را منفرد شده اگر [illegible] لازم است تمام کند در خواندن حمد و خود سوره را بخواند
محل سوره باقی باشد و اگر اثنای خواندن [illegible] حمد را یا سوره یا تسبیحات را نیت انفراد کند لازم است
که آنچه پیش نماز نخوانده بخواند [illegible] غیر از قرات حمد و سوره و تسبیحات اربع چیزی ساقط نمیشود خواه قرات پیش نماز را بشنود یا نشنود
[illegible] ذکر رکوع و سجود و تشهد و سلام دادن بر ماموم واجب است و بفعل آوردن پیش نماز از او ساقط نمیشود

[illegible]

بعضی از مجتهدین قرات کردن ماموم را حرام میدانند و بعضی مکروه میدانند در وقتیکه ماموم قرات پیشنماز
را بهیچ وجه نشنود که درین صورت قرات او را مکروه نمیدانند و بدانکه هرگاه شخصی وقتی برسد که پیشنماز
در رکوع باشد در ینحال نیت اقتدا کند و برکوع رود حکم آن دارد که کل رکعت را دریافته باشد
هر چند [illegible] پیشنماز ذکر رکوع رسیده باشد و اگر ترسد که تا بصف ماموین
رسیدن پیشنماز سر از رکوع برداردد درینصورت مخیرست اگر خواهد همانجا که رسیده نیت اقتدا
کند و تکبیر احرام گوید و برکوع رود و در رکوع کرده خود را بصف برساند و اگر خواهد در سجده و انتر آنجا
بجای آورد و بعد از آن خود را بصف رساند سنت است که در وقت رفتن بجانب صف پای خود را
بر روی زمین بکشد و گام برندارد و اگر وقتی رسد که پیشنماز سر از رکوع برداشته و بسجود رفته
یا در وقتی که در سجده اول باشد درین دو صورت سنت است که به نیت اقتدا تکبیر احرام را بجا
آورد و با پیشنماز سجده کند و چون پیشنماز برکعت دوم برخیزد با او برخیزد و نیت کرده نماز را از
سر گیرد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که نیت اول کافیست و احتیاج به نیت دیگر نیست و اگر وقتی
برسد که پیشنماز سر از سجده دوم برداشته به تشهد نشسته باشد سنت است که بعد از نیت و تکبیر احرام او
بنشیند و ذکر خدا بجا آورد پس اگر تشهد آخر باشد ماموم آنقدر صبر نماید که پیشنماز سلام دهد و بعد از آن
برخیزد و نماز را بهمان نیت اقتداء سابق تمام کند و اگر تشهد اول باشد با پیشنماز برخیزد و نماز را
بهمان نیت باتمام رساند و هرگاه [illegible] دو رکعت آخر را با پیشنماز دریافته باشد مخیرست در رکعت
بعضی [illegible] در میانه حمد و تسبیح که پیشنماز در دو رکعت آخر فاتحه نخوانده و [illegible]
از مجتهدین برآنند که هرگاه پیشنماز در [illegible] نخوانده باشد [illegible]
بر ماموم واجب است که در یکی از [illegible] بخواند و اکتفا به تسبیح
نکند به پیشنماز سنی اظهار اقتدا نموده [illegible] واجب است که آهسته قرات نماید و اگر مجال سوره
نماند فاتحه کافیست و اگر مطلقا فرصت [illegible] اگر در اثناء قرات
پیشنماز برکوع رود او نیز برکوع رود و [illegible] فاتحه خواندن [illegible] شدن دو حال
رکوع قبل از ذکر بجا آورد تتمه سنت [illegible] ست را راست بدارند

فضل وتقوی گردانند و اگر ماموم یک شخص باشد در جانب راست پیش نماز بایستد اگر مرد باشد و اگر زن باشد در پس سر پیش نماز بایستد و اگر زن پیش نمازی زنان کند داخل صف ایشان بایستد برابر ایشان بکند و نیز سنت است که پیش نماز در ذکر رکوع و سجود و قنوت و تشهد جهر کند و پیش نماز در اثنای نماز واقف شود که شخصی داخل شده و اراده نماز جماعت دارد انتظار او بکند یا قراءت تا آن شخص لاحق شود و باید بقدری باید که انتظار باده از مقدار ذکر رکوع نباشد و هر که حاضر خواهند شد که با او قید اکنند انتظار آمدن ایشان بکشند آنقدر که وقت فضیلت نماز فوت نشود و مکروه است که پیش نماز خود لا ابالی باشد اگرچه عالم باشد یا حجامت باشد اگرچه زاهد باشد یا دباغ باشد اگرچه عابد باشد و همچنین مکروه است که کور باشد یا افلیج یا جذام یا برص داشته باشد مگر آنکه پیش نمازی جماعتی کند که درین علتها مثل او باشند و همچنین مکروه است اقتدا کردن شخصیکه وضو دارد بشخصی که نماز را بواسطه ضرورت بتیمم بگذارد

باب سیوم از کتاب جامع عباسی در بیان احکام زکوة واجبی و سنتی و خمس واجبی و سنتی است و دران چهار مطلب است مطلب اول در بیان زکوة واجبی و دران شش فصل است فصل اول بدانکه در باب زکوة دادن مبالغه بسیار در حدیث وارد است از انجمله از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود زَکُّوا اَموالکم تُقبَل صلوتکم یعنی زکوة مال خود را بدهید تا نماز شما قبول شود و نیز از آنحضرت منقول است که فرمود مانِعُ الزکوةِ فی النّار یعنی منع کننده زکوة در آتش خواهد سوخت و در حدیث نیز این مضمون وارد است که شخصی که زکوة مال خود ندهد خدا تعالی در قیامت مار و افعی بر و میگمارد که دست او را بگزد و طوق گردن او باشد و شتری و گاوی و گوسفندی را که زکوتش را نداده باشد آنجا حاضر سازند که او را در زیر دست و پای خود میگیرند و شاخ دار ان شاخ میزنند تا وقتیکه حساب خلایق بآخر رسد

فصل دوم بدانکه زکوة در نه چیز واجب است طلا و نقره و گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند و بر شخصی واجب است که بالغ و عاقل باشد ... نصاب باشد چنانچه انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و قدرت داشته باشد که در مال خود تصرف نماید پس در مالی که غصب شده باشد زکوة واجب نیست و زکوة طلا و نقره دادن وقتی واجب است که سه شرط بهم رسد شرط اول آنکه سکه داشته باشد

اگرچه آن سکه متروک شده باشد و کسی با آن معامله نکند پس در شمش طلا و نقره و طلا آلات و نقره آلات زکوة واجب نیست و همچنین در زر مطلس اگرچه مردم با آن معامله کنند شرط دوم آنکه هر یک از طلا و نقره بنصاب رسیده باشد و نصاب طلا بیست مثقال شرعیست و در کمتر از بیست مثقال زکوة نیست و اگر بیست مثقال یک مثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاده شود در آن زیاده زکوة نیست تا به چهار مثقال رسد و همچنین اگر بر بیست و چهار مثقال زیاده یک مثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاده شود در آن زیاده زکوة نیست تا وقتیکه بچهار مثقال رسد و برین قیاس و نصاب نقره دو صد درهم است و در کمتر از آن زکوة نیست و همچنین اگر بر دو صد درهم چیزی زیاده شود در آن زیاده زکوة نیست تا وقتیکه بچهل درهم رسد و برین قیاس و زکوة طلا و نقره یک دانگ و نیم ده یک است پس زکوة بیست مثقال طلا نیم مثقال است و زکوة هر چهار مثقال که بعد از بیست مثقال بهم رسیده یک مثقال است و زکوة دو صد درهم نقره پنج درهم است و زکوة چهل درهم که بعد از دو صد درهم بهم رسد یک درهم است شرط سوم حول است یعنی آنکه نصاب مدت یازده ماه در ملک این کس باشد و درین یازده ماه سکه دار باشد پس در اول ماه دوازدهم زکوة واجب می شود و اگر در اثنای این مدت چیزی از مقدار نصاب تلف شود یا بالفرض بشخصی داده شود یا بعضی را طلا آلات و نقره آلات یا مطلس سازد زکوة ساقط می شود هر چند تعمد کرده باشد تا زکوة بر او واجب نشود و بدانکه قرض مانع زکوة نمی شود پس اگر شخصی مالک دو صد درهم باشد و دو صد درهم یا زیاده قرض کرده باشد زکوة [illegible] است هر چند مالک چیزی دیگر نباشد فصل سوم زکوة گندم و جو و خرما و مویز و زکوة درین اجناس [illegible] می شود بدو شرط شرط اول آنکه [illegible] کاشته باشد یا قبل از آنکه جو و گندم و انگور دانه ببندد و خرما زرد یا سرخ شود ملک او شود گندم و جو و انگور بعد از دانه بستن و خرما بعد از آنکه سرخ یا زرد شود بملک شخصی درآید زکوة بر او واجب نیست شرط دوم آنکه بنصاب رسیده باشد و آن سیصد صاع شرعیست و صاع شرعی یکهزار و صد و هفتاد درهم شرعیست و درهم شرعی بوزن [illegible] صاع بوزن [illegible] و شش هزار و یکصد و شش [illegible] بیست چنانچه در بحث وضو مذکور شد و سیر

بنا باشد اگرچه آن یک من یا کمتر باشد زکوة دادن آن واجب است و زکوة این چهار چیز اگر
اگر بآب باران یا بآب روان یا بی احتیاج آب دادن حاصل شده باشد و نصف ده یک است
اگر بآب چاه یا کاریز و امثال آن حاصل شده باشد و اگر بهر دو حاصل شده باشد حکم با غلبه است
و اگر برابر باشد چهار دانگ و نیم از ده یک آن باید داد پس اگر شصت خروار گندم به تسویه
حاصل شود زکوة آن چهار خروار و نیم است و اعتبار نصاب این اجناس بعد از وضع خراج و تخم و حصه
برزگر و نقصان گاو و مصالح املاک است و اگر آب یا زراعت قبل از دانه بستن خریده باشد
قیمت آنرا نیز بیرون کنند و بعد از بیرون کردن اینها اگر مقدار نصاب باشد زکوة واجب است
و اگر کمتر باشد ساقط است و انگوری که عادت نیست که آنرا مویز کنند و رطبی که عادت نیست که
آنرا خرما کنند تخمین باید کرد که اگر مویز و خرما شود به نصاب میرسد یا نه اگر به نصاب رسد زکوة واجب است
و الا ساقط است و تا وقت دادن زکوة هرچه صاحب مال از این اجناس متصرف نماید از انگور و رطب
و غیره واجب است که مقدار زکوة آنرا معلوم خود سازد تا در وقت دادن زکوة عوض آن بمستحق
رساند و هرگاه زکوة این اجناس را یک نوبت داده باشد دیگر دادن زکوة آنها واجب نیست اگرچه
چند سال بر آن بگذرد **فصل چهارم** در بیان زکوة شتر و گاو و گوسفند زکوة اینها واجب است
بچهار شرط اول آنکه مدت یازده ماه در ملک ایشان باشد دوم آنکه در مدت مذکور قوت اینها از چرید[ن]
باشد نه از مال صاحب سوم آنکه در مدت مذکور شتر و گاو کار نفرماید مثل بار کردن و زمین شیار کردن
چهارم آنکه به نصاب رسد پس در کمتر از پنج شتر زکوة نیست و چون به پنج شتر رسد زکوة هر پنج
[illegible] گوسفند است و چون به بیست و شش رسد زکوة آن یکنفر شتر ماده است که یکسال تمام کرده باشد
و داخل سال دوم شده باشد و چون به سی و شش رسد زکوة آن یکنفر شتر ماده است که دو سال تمام
و داخل شده باشد و چون به چهل و شش رسد زکوة یک نفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل
[شده باشد و چون به] شصت و یک رسد زکوة یکنفر شتر ماده است که در سال ششم داخل شده باشد
[و چون به] هفتاد و شش رسد زکوة دو نفر شتر ماده است که داخل در سال سیم شده باشد و چون به نود
و یک رسد زکوة دو نفر شتر [ماده است] که [در] سال چهارم [داخل] شده باشد و چون به صد و بیست و یک رسد زکوة

در ماه‌های دوازده گانه پس هر سال که در محرم آفتاب بحمل در آن سال [illegible] باشد و در آخر سال در دریا [illegible] مردم حادث [illegible] باشد و هر سال که در ماه صفر آفتاب بحمل [illegible] مردم را درد و جنگ و [illegible] صلح واقع شود و باد [illegible] و هر سال که در ماه ربیع الاول آفتاب بحمل [illegible] در میان مردم صلح [illegible] و هر سال که در ماه ربیع الاخر آفتاب بحمل [illegible]

در چهل نفر یک نفر شتر ماده است که در سال سیم داخل شده باشد و در هر پنجاه نفر یک نفر شتر ماده که در سال چهارم داخل شده باشد و گاو تا بسی نرسد زکوة ندارد و چون بسی رسد زکوة آن یک فرد گوساله است خواه نر خواه ماده که در سال دوم داخل شده باشد و چون بچهل رسد زکوة آن یک فرد گوساله است که در سال سیم داخل شده باشد و گوسفند تا بچهل راس نرسد زکوة ندارد و چون بچهل رسد زکوة یک راس گوسفند است و چون بصد و بیست و یک رسد زکوة دو راس گوسفند است و چون بدویست و یک رسد زکوة سه راس گوسفند است و چون بسیصد و یک رسد زکوة آن چهار راس گوسفند است و چون بچهارصد رسد زکوة در هر صد یکراس است و هر عددی که مذکور شد از شتر و گاو و گوسفند آنرا در شرع نصاب گویند و هر چه در مابین دو نصاب واقع شود زکوة ندارد و گوسفندی که بزکوة داده می شود واجب است که کمتر از هفت ماه نباشد و بیمار و عیبناک و لاغر و آبستن نباشد و اگر تازه زائیده باشد تا پانزده روز نگذرد بزکوة نمی توان داد

فصل

دوم در بیان مستحقان زکوة و ایشان هشت فرقه اند اول و دوم فقرا و مساکین اند یعنی کسانی که مالک قوت یکساله خود و عیال خود نباشند و کسبی و صنعتی نداشته باشند که بآن وفا کند بشرط آنکه سید نباشد الا که زکوة دهنده سید باشد زکوة سید بر سادات رواست سوم جماعتی اند که حاکم شرع ایشان را بجهة اخذ زکوة از مردم و ضبط و محاسبه و قسمت آن تعیین نموده باشد و شرط نیست که این جماعت فقرا و مساکین باشند پس هر چند مالدار باشند آنچه حاکم شرع بحق السعی ایشان تعیین نموده میتوانند گرفت چهارم جماعت کافرکه در جهاد مدد اهل اسلام نمایند پنجم هر بنده که در خدمت آقای خود مشقت و آزار کشد پس او را از زکوة می توان خریدن و آزاد کردن و همچنین بنده که شرط کرده باشد که مبلغی بآقا دهد و بعد از آن آزاد باشد هر گاه عاجز شود از تحصیل کل آن مبلغ یا از بعض آن پس آنمبلغ را یا تتمه آنرا از زکوة [illegible] می او میتوان داد تا آزاد شود ششم جماعتی که قرض بسیار داشته باشد و از ادای آن عاجز باشند بشرط آنکه آن قرض را در معصیت صرف نکرده باشند هفتم سبیل الله مثل پل ساختن و مسجد عمارت کردن و مدرسه جهة طالب علم ساختن که بعلم مشغول باشند که در آخرت نفعی از آن بایشان برسد هشتم ابن سبیل یعنی شخصی که در شهر خود مالدار

و غنی

باب سوم

و غنی نیست اما بغربت افتاده باشند و پریشان شده باشند باو زکوة می توان داد بشرط آنکه سفر او معصیت نباشد و شخصی نیابد که از و قرض بگیرد یا چیزی از اموالی که در شهر خود دارد بفروشد فصل ششم در بیان زکوة فطره بدانکه هر شخصی که بالغ و عاقل باشد و قادر بر قوت یک ساله خود و عیال خود باشد خواه خود و عیال او روزه ماه رمضان گرفته باشند و خواه نگرفته باشند بر او واجب است که از خود و از هر یک از عیالان خود شب عید یک صاع یعنی یکمن و یک چهاریک بوزن تبریز تخمیناً از گندم یا جو یا مویز یا برنج یا خرما یا کشک یا شیر یا آنچه در اغلب اوقات قوت اهل آن ملک باشد بمستحق رساند و وقت دادن بمستحق نیت چنین کند که این جنس را بمستحق میدهم بجهة زکوة فطره واجب تقرب بخدا و مصرف زکوة فطره مصرف زکوة مالی است و جایز است دادن قیمت آن جنس بمستحق و اگر در شب عید رمضان مهمانی قبل از شام برسد فطره او برای این کس واجب است خواه اطعام آنکس خورد خواه نخورد و همچنین هر غلام و کنیز که اگر بخریده باشد یا غایب باشد فطره ایشان نیز بر آنکس واجب است مادام که مردن ایشان معلوم نباشد و وقت دادن زکوة فطره از اول شب عید است تا وقت ظهر روز عید و حرام است تاخیر آن بعد از آن پس اگر تاخیر کند بنیت قضا باید داد و بعضی از مجتهدین بر آنند که تا آخر روز عید بنیت ادا می توان داد و بعد از آن قضا است مطلب دوم در بیان زکوة سنتی بدانکه زکوة در هشت چیز سنت است اول اسب ماده است و زکوة هر اسبی در سالی دو مثقال شرعی طلا است اگر پدر و مادرش هر دو اصیل باشند یا هیچ یک اصیل نباشد بشرط آنکه تمام سال در صحرا بچرد یعنی علیق ایشان از مال مالک نباشد دوم آنکه از آنچه زکوة در آن سنت است مالی است که مالک آن کاری کرده باشد بواسطه آن کار زکوة در آن واجب نشده باشد مثل آنکه در اثنای سال بقرض شخصی داده یا زر سکه دار را مطلس ساخته یا از نصاب اول شتر یا گاو یا گوسفند چیزی بشخصی بخشیده که از مثل اینها زکوة دادن سنت است سوم آنکه زکوة دادن سنت است حاصل مستقلات است مثل دکان و حمام و کاروانسرای و امثال آن پس سنت است که یکدانگ و نیم از ده یک آن حاصل را بزکوة بدهند هر چند بنصاب نرسد و حول نگذرد و چهارم از آنچه زکوة دادن آن سنت است هر چیزیست که از زمین بروید و کیل و وزن در آید مثل برنج و نخود و عدس و ماش و مانند آن و نصاب و حول آن بطریق نصاب و حول گندم و جو و خرما و مویز است و همچنین در عشر و نصف عشر اما در سبزیها و خربزه و خیار و مانند آن زکوة سنت نیست پنجم از آنچه زکوة دادن آن سنت است مالی است که چند سال در دست مالک نبوده بعد از چند سال بدست مالک باشد سنت است که زکوة یکساله آنرا بدهند ششم از آنچه زکوة دادن آن سنت است مالی است که مالک نتواند آنرا تصرف کند مثل آنکه گم شده باشد یا غصب کرده باشند و نصاب نیز باشد سنت است که بعد از معلوم شدن که گم شده بود زکوة آنرا از یکسال بدهند هفتم از آنچه زکوة دادن آن سنت است مال تجارت است یعنی هر گاه شخصی متاعی

چند یکجا تجارت بجز و یا ملکی را اجاره کند بقصد آنکه باجاره دهد و فایده از آن حاصل کند هرگاه رأس المال به حد نصاب
طلا یا نقره برسد و در مدت یکسال نقصان نکند زکوة دادن آن سنت است یازدهم مال طفل است هرگاه ولی طفل با آن
تجارت کند از برای طفل و شرط زکوة تجارت بهم رسد سنت است که ولی از آن زکوة بدهد مطلب سوم در بیان
خمس بدانکه خمس در هفت چیز واجب است اول غنیمت که از کافران حربی بدست آید هر مقدار که باشد دوم آنکه هرگاه معدنی
بهم رسد مثل فیروزه و مس و گل ارمنی و مانند آن بشرط آنکه بعد از اخراجات ضروری مثل کندن و صاف نمودن قیمت
آنچه بماند بیست مثقال شرعی طلا شود و بعضی از مجتهدین را مذهب آن است که بعد از خمس آن واجب است هر چند قیمت آن از بیست
مثقال کمتر باشد سوم هر چه از دریا بغواصی بیرون آورند مثل مروارید و مرجان و غیر آن هرگاه قیمت آن بیست مثقال طلا شود
چهارم مال حلال هرگاه بمال حرام مخلوط شود و قدر حرام و صاحب آن معلوم نباشد اما اینقدر معلوم باشد که از پنج یک زیاده
نیست در این صورت خمس آنرا باید داد هر مقدار که باشد و باقی حلال میشود و اگر معلوم باشد که از پنج یک زیاده است خمس را
باید داد و آن زیادتی را بخمس باید نمود و بفقرا و مساکین تصدق باید کرد پنجم زمینیکه کافر ذمی از مسلمان بخرد واجب است
بر او خمس آن زمین و یا قیمت آن را بدهد ششم حاصل هر ساله از زراعت هفتم زریکه در زیر زمین یافت شود پس اگر در بلاد کافران
حربی یافت شده باشد دادن خمس آن واجب است خواه اثر اسلام بر آن باشد و خواه نباشد و باقی از آن شخص است که یافته
است و همچنین اگر در بلاد اسلام یافته شده باشد و اثر اسلام بر آن نباشد و اگر اثر اسلام بر آن باشد لقطه است و احکام
آن بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی هفتم فایده که از مال تجارت یا زراعت یا حرفه و مانند آن بهم رسد پس هرگاه
آن فایده زیاده از کل اخراجات یکساله این کس باشد خمس آنرا زیاده باید داد پس اگر شخصی از سود تجارت مثلا
بیست تومان بهم رسانیده باشد و اخراجات لایق بحال او ده تومان شود و ده تومان از آن بیست تومان بجهت اخراجات بردارد
و آن ده تومان بخمس برود و بر این قیاس است فایده که از زراعت و حرفه حاصل شود و اگر در آن سال پیشکشی یا کسبی بدهد یا عقد زن بکند
یا غلام و کنیزک و مانند آن خریداری نماید یا او را جریمه بکنند از جمله اخراجات سال حساب است پس آنچه بعد از وضع کل آنها بماند
خمس آن واجب است هر قدر که باشد و بدانکه نصف خمس تعلق بحضرت صاحب الزمان علیه السلام دارد و نصف دیگر بسادات یعنی جمعیکه از طرف
پدر بهاشم که جد حضرت رسالت پناه است منسوبند اگرچه از طرف حضرت فاطمه علیها السلام نباشند بشرط آنکه شیعه اثنا عشری باشند و ایتام و
مساکین یا ابناء سبیل باشند و نصفی دیگر که باین جماعت متعلق است صاحب مال می تواند که خود بمیان ایشان قسمت نماید
و اما آن نصفی که تعلق بحضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه و السلام دارد در زمان غیبت بر صاحب مال واجب است که آنرا بمجتهد بدهد
تا مجتهد آنرا بمیان این جماعت قسمت نماید باب چهارم از کتاب جامع عباسی در احکام روزه واجبی و سنتی است

ودران

و در آن چهار مطلب است مطلب اول در بیان محرمات و مبطلات روزه بدانکه هشت چیز است که بفعل آوردن آن در روزه واجبی حرام است و اگر بفعل آورند روزه باطل میشود اول چیزی خوردن و آشامیدن خوردن و آشامیدن آن خلاف عادت باشد و بعضی از مجتهدین بر آنند که خوردن آنچه خوردن آن خلاف عادت است مثل پوست تخم مرغ و برگ درخت و مانند آن روزه را باطل نمیکند و این مذهب ضعیف است و هرگاه بلغم از دماغ یا از سینه بدهن آید فرو بردن آن روزه را باطل میسازد و اگر تشنگی یا گرسنگی بر شخصی غالب شود چنانچه تحمل نتواند کرد در آن وقت بخورد اما زیاده بر آنچه دفع مضرت کند نخورد و بر او واجب است که لقمه را بزرگ نکند و همچنین جرعه آب را با مدت خوردن و آشامیدن دراز نکند دوم آنچه روزه را باطل میسازد انزال منی است عمداً بهر طریق که باشد اما اگر روزه دار در روز محتلم شود روزه او باطل نمی شود و لازم نیست که همان وقت غسل کند مگر آنکه وقت نماز تنگ شود و اگر داند که چون در روز خواب کند محتلم خواهد شد خواب کردن او از روی عمد و اختیار حرام است سیم آنچه روزه را باطل میسازد داخل کردن حشفه است عمداً در قبل یا در دبر زنده یا مرده پس روزه فاعل و مفعول باطل میشود و اگر شخصی زن خود را در روزه به زور جماع کند کفاره خود و آن زن در گردن مرد است و اگر زن مرد را به زور بجماع آورد کفاره هر دو مرد بر زن چهارم از آنچه روزه را باطل میسازد عمداً در جنابت ماندن است تا وقت صبح قضا و کفاره لازم میشود و همچنین اگر زن تأخیر غسل حیض یا استحاضه یا نفاس بکند تا وقتیکه صبح داخل شود و اگر جنب بخوابد بقصد آنکه آخر شب غسل کند و تا صبح بیدار نشود قضا بر او لازم است و نه کفاره و اگر قصد آن داشت که غسل نکند هم قضا و هم کفاره لازم است و اگر غسل کردن بخاطرش نرسیده باشد قضا لازم است نه کفاره و همچنین اگر از خواب اول بیدار شود و نوبت دوم بخواب رود بگمان آنکه بجهة غسل کردن در شب بیدار خواهد شد و تا صبح بیدار نشود قضا لازم است نه کفاره و اگر در صورت گمان بیدار شدن نداشته باشد کفاره نیز لازم میشود و اگر نوبت سوم بخواب رود و تا صبح بیدار نشود قضا و کفاره بر او لازم است هر چند بقصد غسل کردن بخواب رود و گمان داشته باشد که در شب بجهة غسل کردن بیدار خواهد شد پنجم از آنچه روزه را باطل میکند رسانیدن گرد غلیظ است عمداً بحلق و همچنین رسانیدن دود غلیظ و بخار غلیظ پس هرگاه یکی از این سه چیز را بحلق رساند از روی عمد قضا بر او لازم است و کفاره ندارد ششم از آنچه روزه را باطل میکند قی کردن است از روی عمد و آن موجب قضا است و کفاره لازم نیست و بعضی از مجتهدین کفاره را نیز لازم میدانند اما اگر بی اختیار آید از روی بی اختیاری قی کند چیزی لازم نمیشود هفتم از آنچه روزه را باطل میکند فرو رفتن در آب است از روی عمد و بآن قضا واجب میشود و بعضی از مجتهدین کفاره را نیز واجب میدانند و اگر شخصی روزه واجبی داشته باشد و غسل ارتماسی کند آن غسل باطل است هشتم از آنچه روزه را باطل

جمعه بسیار شود و در بلاد
حبش کم و در بصره تنهای ایشان
بلند و چیزهای بسیار و در شهرها بسیار
آنکه در هر سالی که در ماه ربیع الآخر ماه
بگیرد و آب در رودهای بسیار باشد
و فرزندان بهم رسد و آن سال
مبارک باشد و پادشاه در مغرب
ظفر یابد و در هر سال که در ماه جمادی الاول
ماه بگیرد و جو بسیار در باد رسد
شود و پادشاه را بلای عظیم رسد
و کسی بر پادشاه خروج کند و پادشاه
قسم یابد و در هر سال که در ماه جمادی الآخر
ماه بگیرد باران کم آید و در بعضی جاها
قحطی است یا موصل و در آن محل جمع
عظیم و گرانی باشد حادث شود
و در هر سال که در ماه رجب ماه بگیرد در ناحیه
مغرب طاعون و قحط پیدا شود
و در بابل باران بسیار بارد و در
عجم شهرها در چشم بسیار

میکند دروغ بر خدا گفتن است مثل آنکه بگوید فلان چیز را خدا تعالی حرام کرده است یا فلان را حلال کرده
و آن قول بخلاف واقع باشد و همچنین دروغ گفتن بر پیغمبر و بر یکی از ائمه معصومین علیهم السلام و آن موجب قضا است و بعضی
از مجتهدین کفاره را نیز واجب می دانند و بعضی هیچیک را واجب نمی دانند مطلب دوم در بیان روزه واجب و سنت
و حرام و مکروه و در آن چهار فصل است فصل اول در بیان روزه های واجبی و آن هشت قسم است اول روزه ماه رمضان
و ثابت میشود داخل شدن ماه رمضان بیکی از سه چیز اول آنکه معلوم شود که سی روز از ماه شعبان گذشته دوم شیاع یعنی جمعی کثیر
که از سخن ایشان ظن حاصل شود خبر دهند که ماه را دیده اند سیم آنکه دو مرد عادل گواهی دهند که ماه را دیده اند پس اگر چهار
زن عادله یا آنکه یک مرد عادل و دو زن یا بیشتر که عادل باشند گواهی دهند که ماه را دیده اند بگواهی ایشان ثابت نمی شود مگر آنکه
بسر حد شیاع رسد و بحساب تقویم و غیر آن داخل شدن ماه ثابت نمی شود دوم از روزه های واجبی روزه قضاء ماه رمضان
و واجب است بجا آوردن آن پیش از آنکه ماه رمضان آینده داخل شود پس اگر بر شخصی ده روز مثلا از قضاء ماه رمضان
واجب باشد قضاء آنرا تاخیر میتواند کرد تا وقتیکه بماه رمضان آینده ده روز بماند پس اگر همیشه عازم بود که آن ده روز را قضا
کند و چون بماه رمضان ده روز بماند مانعی از روزه داشتن بهم رسد مثل آنکه بیمار شود یا زن حیض ببیند در این صورت همین قضاء ده روز
واجب است و بس و اگر بعذری تا رمضان آینده تاخیر کرده باشد آن ده روز را قضا کند و بجهت هر روز مقدار یک مد گندم یا برنج
یا نان یا مانند آن تصدق کند و مد چهار یک صاع است یعنی بوزن چهارده مثقال و چهل جو میانه است و همچنین قضا و تصدق
لازم است اگر عزم بر قضا نداشته باشد تا وقتیکه برمضان آینده مقدار مدة قضا بماند و در این وقت بیمار شود یا زن حیض ببیند
و اگر قضاء ماه رمضان را پیش از پیشین بخوردن و جماع کردن فاسد میتوان کرد و بعد از پیشین حرام است پس اگر بعد از پیشین
فاسد سازد بخوردن یا غیر آن قضا و کفاره لازم می شود و کفاره آن ده مسکین را طعام دادن است و اگر از آن عاجز شود
سه روز روزه بدارد سیم از روزه های واجبی آنست که شخصی خود در [illegible] یا چاره [illegible] قضاء روزه است او کند بر او واجب
که بسیار تاخیر در قضا نکند و نوعی نماید که در عرف گویند که او مشغول است بقضاء روزه چهارم از روزه های واجبی روزه
که بر پدر از پسر واجب بود و پدر در حال حیات با وجود قدرت بر قضا آن قضا نکرده باشد بر پسر بزرگتر واجب است که آنرا قضا کند
و اگر میت دو پسر داشته باشد که سال یکی بیشتر باشد و سال یکی کمتر اما آنکه سال او کمتر است بالغ باشد بعضی از مجتهدین بر آنند که قضا بر آن یکیست
که بالغ است اما اصح آنست که قضا بر کسیست که سال او بیشتر است و اگر هر دو در سن برابر باشند هر یک نصفی قضا کند اگر عدد قضا جفت باشد
و اگر طاق باشد قضاء یک روز واجب کفائی است یعنی هر کدام که آن روز را قضا کنند از دیگری ساقط می شود پس اگر هر دو آن روز را روزه بدارند

و بعد از

وعید اربعین مقارن هم افطار کنند کفاره این نزد بعضی از مجتهدین واجب کفائیست و بعضی بر آنند که بر همه و بالسویه واجب
است پنجم از روزه های واجبی آنست که بنذر یا عهد یا سوگند واجب شود و این بر دو قسم است مطلق و معین مطلق مثل
که نذر کند که یکروز روزه بدارد و تعیین زمان و مکان ننماید و معین سه قسم است اول آنکه تعیین زمان کند مثل روز اول ماه رجب
دوم تعیین مکان کند مثل یکی از عتبات عالیات سیوم تعیین زمان و مکان هر دو مثل روز اول ماه رجب در مکه معظمه
پس هرگاه از روزه داشتن دران زمان یا در آن مکان مانعی مثل بیماری یا سفر ضروری یا حیض بهم رسد قضا باید کرد
ششم از روزه های واجبی روزه دو ماه است بجهة کفاره فاسد کردن روزه ماه رمضان پس هرگاه شخصی بالغ و عاقل
از روی عمد در روزه ماه رمضان روزه را بخوردن یا آشامیدن یا جماع کردن یا مانند آن باطل سازد مخیر است
در آنکه دو ماه روزه بدارد یا یک بنده آزاد کند یا شصت مسکین را طعام دهد هر مسکین را یک مد و اگر روزه ماه رمضان را
بچیز حرام فاسد سازد مثل خمر یا طعام غصبی خوردن یا زنا کردن یا در حیض جماع کردن در این صورت سه کفاره بر او لازم است
یعنی دو ماه روزه بدارد و یک بنده آزاد کند و شصت مسکین را طعام دهد و بعضی روزه های دیگر هست که تفصیل آن
میشود و هفتم روزه کفارات است که در بحث کفارات انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فصل دوم** در بیان روزه
و انواع آن بسیار است و ما درین کتاب بیست نوع از آن که مشهورتر است مذکور می سازیم اول آنکه روزه روز مولود حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آن هفدهم ماه ربیع الاول است دوم روز مبعث آنحضرت و آن بیست و هفتم ماه رجب است سوم روز عید غدیر
و آن هجدهم ماه ذوالحجه است چهارم سه روزه از هر ماه یعنی پنجشنبه هفته اول و پنجشنبه هفته آخر ماه و چهارشنبه اول از دهه
دوم ماه پنجم روزه ایام بیض و آن نیز سه روز است سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه ششم روزه روز عرفه که
نهم ماه ذالحجه است بدو شرط اول آنکه تحقیق باشد که نهم ماه است دوم آنکه از روزه داشتن ضعف حاصل نشود بحیثیتی که نتواند بدعا
اشتغال نماید هفتم روزه روز مباهله و آن بیست و چهارم ذیحجه است و آن روز تصدق نمود امیر المومنین انگشتر خود را در اثنای رکوع
هشتم روزه اول ماه ذیحجه تا روز نهم نهم روزه کل ماه رجب دهم روزه کل ماه شعبان یازدهم روزه دحو الارض و آن بیست و پنجم ذیقعده است
دوازدهم روزه نه روز اول ماه محرم سیزدهم روزه روز عاشوره که روز دهم محرم است تا وقت عصر و بعد از آن افطار بآب نماید یا بخاک
کربلا بنیت تبرک بشرط آنکه پلو و مانند آن نخورد تا نباشد چهاردهم روزه پنجشنبه و جمعه است پانزدهم روزه یوم ترویه و آن هشتم ماه ذیحجه
شانزدهم روزه شش روز بعد از عید ماه رمضان هفدهم روزه پانزدهم ماه جمادی الاول هجدهم روزه داود پیغمبر و آن یکروز
در میان روزه داشتن است نوزدهم روزه یوم الشک بنیت سنت و آن آخر شعبان است هرگاه احتمال اول رمضان داشته باشد

بیستم روزه حیض و نهم ذیقعده است فصل سوم در بیان روزه حرام و آن نه قسم است اول روز عید ماه
رمضان و عید قربان دوم روزه یوم الشک بقصد آنکه از ماه رمضان است اما بقصد قضا یا نذر حرام نیست سوم روزه
صمت یعنی در اثنای نیت روزه قصد کند که از اول روز تا شب حرف نزند چهارم روزه وصال و آن دو تفسیر دارد اول آنکه
در وقت نیت روزه قصد تأخیر افطار تا بعد شام و سحر را یکی کند دوم آنکه دو روز روزه متوالی بدارد بی آنکه در شب بروزه
بگشاید پنجم روزه زن به نیت سنت بی رخصت شوهر ششم روزه غلام و کنیز به نیت سنت بی رخصت آقا هفتم روزه
بیمار هرگاه از روزه گمان مضرت داشته باشد یا طبیب حاذق گوید که روزه مضرت میرساند هرچند آن طبیب کافر باشد
منحصر است در مجامعت و تأخیر مجامعت باعث خطر عظیم دارد در صورت مجامعت در روز رمضان واجب می شود
پس اگر زن یا کنیز که این کس روزه واجب داشته باشد و عورتی دیگر که روزه بر او واجب نباشد یافت نشود زن
خود یا کنیز خود را بزور جماع منع نکرده و بایشان ممانعت آنقدر که توانند لازم است و چون یکی از ایشان را مجامعت کند
واجب است که کفاره ... هشتم از روزهای حرام روزه مسافر است به نیت وجوب هرگاه سفر او مباح باشد مگر در سه جا
که روزه واجب در سفر مباح در آن سه جا جایز است و حرام نیست اول روزه نذری که سفر او حضر او قید شده باشد
دوم روزه سه روز در وقت حج هرگاه قربانی یافت نشود چنانچه در باب حج مذکور میشود ان شاء الله تعالی
سوم روزه هجده روز شخصی را که در حج قبل از غروب آفتاب از عرفات بیرون رود چنانچه در باب حج مذکور
خواهد شد ان شاء الله تعالی نهم از روزه های حرام روزه ایام تشریق است و آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذیحجه است
شخصی را که در منی باشد که اگر در غیر منی باشد روزه آن حرام نیست بلکه ثواب ... چون کرده ... چهارم در بیان روزه مکروه و آن
چهار است اول روزه سنتی در سفر دوم روزه سنتی شخصی که مومنی او را ... بطعام ... باشد سنت است که افطار کند
و اظهار نکند که روزه دار است سوم روزه یوم عرفه هرگاه شک در اول ماه ... باشد یا روزه که موجب ضعف شود ...
شود ... از دعا خواندن شود چهارم روزه مهمان به نیت سنتی بی رخصت صاحب ... بعضی از مجتهدین برآنند که روزه صاحب
خانه نیز بی رخصت مهمان مکروه است مطلب سیوم در بیان باقی احکام روزه و در آن ... فصل ... فصل اول در بیان نیت روزه
بدانکه شش امر در نیت روزه معتبر است اول آنکه نیت را قبل از طلوع فجر بجا آورد دوم قصد قربت سیوم تعیین آنکه روزه سنت است یا واجب چهارم
تعیین آنکه از ماه رمضان است یا نذر یا کفاره پنجم تعیین آنکه ادا است یا قضا و بعضی برآنند که در روز ماه رمضان نیت ادا لازم نیست ششم استدامه
حکمی در اثنای روزه قصد فعلی نکند که روزه را باطل کند مثل خوردن و جماع کردن و مانند آن پس اگر شخصی در اثنای روزه قصد چنین فعلی
کند

و همچنین اگر طبیب حاذق بگوید که علاج آن بیمار ...

کند گناهکار است اگرچه آنرا بفعل نیاورد و میانهٔ مجتهدین خلاف است که آیا بمجرد این قصد روزه باطل میشود یا نه و بر تقدیر بطلان
آیا همین قضا لازم است یا کفاره نیز لازم میشود درین نیز خلاف است و اصح آن است که قضا لازم است اما کفاره لازم نیست
بلکه اگر شخصی نیت روزه واجبی را فراموش کند و قبل از پیشین بیادش آید در آن وقت نیت کند روزهٔ او صحیح است
و در روزهٔ سنتی هر وقت که بخاطر رسد اگر نیت کند ثواب روزهٔ آنروز را دارد و اگرچه پیش از شام بیک لحظه
نیت کند فصل دوم در ذکر جماعتی که روزهٔ ایشان صحیح نیست اول شخصی که از روزه داشتن بواسطهٔ پیری مشقت عظیم
داشته باشد پس عوض هر روز یک مد گندم یا مانند آن تصدق نماید دوم شخصی که تشنگی بر او غالب باشد و مشقت عظیم از
روزه داشتن کشد و نیز عوض هر روز یک مد تصدق کند و هر وقت که عذر او برطرف شود قضا کند سوم زنی حامله که باشد
و گمان آن داشته باشد که از روزه داشتن او یا بحمل او ضرر میرسد حکم او حکم صاحب تشنگی است چهارم زنی که بطفل شیر
میدهد خواه طفل خود را خواه طفل غیر را هرگاه از روزه داشتن شیر او بطفل وفا نکند حکم او حکم حامله دارد پنجم زنی که حیض
داشته باشد یا نفاس یا آنکه استحاضه داشته باشد و غسل واجب را بفعل نیاورد ششم بیماری که از روزه داشتن ضرر
یابد هفتم مسافر چنانکه قبل ازین مذکور شد هشتم طفل که بعد از طلوع فجر بالغ شود روزه آنروز از او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین
بر آنند که قبل از پیشین بالغ شود روزهٔ آنروز از او صحیح است نهم شخصی که مست باشد روزهٔ او صحیح نیست و قضای آن روزه بر او
واجب است دهم شخصی که کافر اصلی بوده باشد و بعد از طلوع فجر مسلمان شود روزه داشتن آن روز از او صحیح نیست و بعضی
از مجتهدین بر آنند که اگر قبل از پیشین مسلمان شود روزهٔ آنروز صحیح است و قضای روزه‌های گذشته از او ساقط است اما
هرگاه شخصی مرتد شود و باز توبه کند [illegible] قضای روزهٔ واجبی که در ایام ردهٔ از او فوت شده اما اگر سنی شیعه شود
حکم کافر اصلی دارد که قضای روزه بر [illegible] باشد فصل سوم در بیان امری چند که بفعل آوردن آنها در ماه رمضان سنت است
و آن ده امر است اول آنکه در وقت دیدن هلال این دعا بخواند و بعضی از مجتهدین خواندن این دعا را در وقت دیدن هلال
واجب میدانند و می باید که در وقت خواندن [illegible] رو بقبله کنند نه بجانب هلال و دعا این است الحمد لله الذی خلقنی وخلقک وقدر منازلک
وجعلک مواقیت للناس اللهم اهله علینا اهلالا مبارکا اللهم ادخله علینا بالسلامة والاسلام
والیقین والایمان والبر والتقوی والتوفیق لما تحب وترضی دوم مباشرت با حلال خود کردن در شب اول
ماه سوم افطار کردن بشیرینی چهارم تعجیل افطار قبل از نماز اگر انتظار او کشند یا افطار کنند پنجم سحور خوردن و هر چند
بطلوع فجر نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتر است ششم خواندن این دعا نزد افطار اللهم لک صمنا وعلی رزقک افطرنا

فتقبله منا [illegible] ذهب الظما [illegible]

باب چهارم

وَاَعِنّا عَلَیهِ وَسَلِّمنا فِیهِ وَتَسَلَّمهُ مِنّا هفتم خواندن دعاها که در روزها و شبهای ماه رمضان مقرر است هشتم گذاردن هزار
رکعت بطریقی که در باب نماز مذکور شد نهم خواندن سوره روم و عنکبوت در شب بست و سوم دهم غسل کردن در جمیع شبهای
که طاق است مثل سیم و پانزدهم و بست و سوم و دو غسل سنت است یکی در اول شب و یکی در آخر شب چنانکه در بحث طهارت
مذکور شد یازدهم آنکه در این ماه تخفیف نماید بر غلام و کنیز خود در خدمت و دشوار ایشان را نفرماید دوازدهم دعاء وداع ماه
یعنی خدمت
رمضان در روز آخر ماه فصل چهارم در ذکر آنچه روزه دار را بفعل آوردن آن مکروه است و آن یازده امر است اول
شعر خواندن اگرچه مدح حضرات معصومات علیهم السلام باشد دوم هر فعلیکه موجب ضعف باشد مثل مکث بسیار در حمام و خون
گرفتن و مانند آن سوم زنان را بوسیدن و عشقبازی کردن چهارم شیاف برداشتن پنجم حقنه کردن ششم سقز خائیدن هفتم در
گوش یا بینی چیزی چکانیدن هرگاه بحلق نرسد که اگر بحلق رسد روزه باطل میشود هشتم شکوفه و گل بو کردن بتخصیص نرگس
نهم پیراهن بر خود تر کردن دهم سرمه که مشک یا صبر در آن باشد در چشم کشیدن یازدهم زنان را در آب مکث کردن مطلب چهارم
اعتکاف و آن مکث صائم است در مسجد جامع سه روز یا زیاده بقصد قربت و آن ثواب عظیم دارد خصوصا اگر در دهه روز
آخر ماه رمضان واقع شود و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله همیشه در دهه آخر ماه رمضان اعتکاف میفرمودند و بی روزه داشتن
اعتکاف جائز نیست و از سه روز کمتر نمیباشد و در غیر مسجد صحیح نیست و هرگاه شخصی به نیت سنت دو روز اعتکاف نماید
روز سیم واجب می شود و اگر پنج روز یا هشت روز اعتکاف نماید روز ششم یا نهم واجب می شود و بر این قیاس و جایز نیست اعتکاف
کننده را که از مسجد بیرون رود مگر از برای حاجت ضروری که در مسجد بر نیاید یا عیادت مومنی یا رفتن بوداع او یا مشایعت جنازه او
و مانند آن و چون از مسجد بیرون رود حرام است نشستن و در سایه راه رفتن و در غیر مسجدی که در آن اعتکاف کرده
مگر بواسطه ضرورت مثل آنکه بجهة غلبه ضعف بنشیند یا راه تشییع منحصر در سایه باشد یا آنقدر وقت نماند که نماز را در مسجد تواند گذارد
جایز نیست که هرگاه بواسطه ضرورتی از مسجد بیرون رود نماز را در ... باید بگذارد و نیز حرام است در اعتکاف واجب روزه را
فاسد ساختن و در شب جماع کردن و در روز و شب بوی خوش شمیدن و ... زنان را بوسیدن یا دست به بدن ایشان رسانیدن
و هرچه روزه را باطل میسازد و اگر اعتکاف واجب را در روز ماه رمضان بجماع فاسد سازد دو کفاره لازم
می شود یکی جهة ماه رمضان و یکی جهة اعتکاف و اگر در شب بجماع فاسد سازد یک کفاره اعتکاف لازم است
و همچنین اگر روزه اعتکاف را در روز بغیر جماع فاسد سازد و اگر معتکف زوجه معتکفه خود را در اعتکاف واجب
باکراه مجامعت کند چهار کفاره بر او لازم میشود دو کفاره از جهت خود و دو کفاره از جهة زوجه خود

باب پنجم از کتاب جامع عباسی در بیان حج و شروط آن و در آن مقدمه و هفت مطلب است

مقدمه بدانکه حج کردن از اعظم ارکان دین است و چون واجب شود تاخیر کردن گناه عظیم است و در حدیث این مضمون وارد است که هرگاه بر شخصی حج واجب شود و بحج نرود با آنکه مانع شرعی نداشته باشد پس چون بمیرد وقت مردن مسلمان نخواهد مرد بلکه یهود خواهد مرد یا نصرانی و روایات بسیار و از کثرت ثواب حج از حضرت رسالت پناه و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده از انجمله منقولست که شخصی بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت انی الحمد از خانه بعزم حج بیت الله بیرون آمده بودم چون بآنجا رسیدم وقت حج فوت شده بود و من مردی غنی و مالدارم پس امر فرمائی که مال خود را در وجهی از وجوه صرف نمایم که ثواب آن مثل ثواب حج باشد پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روی خود را بآن مرد کرد و فرمود که بکوه ابو قبیس نظر کن اگر تمام طلا سرخ شود و آنرا در راه خدا صرف نمائی ثواب آن بثواب حج نمیرسد بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که چون شخصی که اراده حج کند چون بمهیا ساختن یراق و اسباب راه حج اشتغال نماید هر نوبت که یک چیز را از آن اسباب و یراق از زمین بردارد یا بر زمین گذارد حق تعالی ده ثواب از برای او می نویسد و ده گناه او را محو میکند و ده درجه جای او را در بهشت بلندتر میسازد و شتری که آن شخص بر او سوار است هر بار که پا از زمین بردارد یا بر زمین گذارد ثوابها حق تعالی از برای آن شخص می نویسد مطلب اول در بیان بعضی از آداب حج باشد که حج جزم شود باید که ذمت خود را از حق مردم خلاص سازد و وصیت کند و چون خواهد که از خانه بیرون آید عیال و اطفال را نزد خود جمع سازد و دو رکعت نماز سنت بگذارد و بعد از نماز این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْتَوْدِعُكَ السَّاعَةَ نَفْسِی وَاَهْلِی وَمَالِی وَذُرِّیَّتِی وَدِینِی وَدُنْیَایَ وَآخِرَتِی وَخَاتَمَ عَمَلِی اَللّٰهُمَّ احْفَظِ الشَّاهِدَ مِنَّا وَالْغَائِبَ اَللّٰهُمَّ احْفَظْنَا وَاحْفَظْ عَلَیْنَا اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا فِی جِوَارِكَ اَللّٰهُمَّ لَا تَسْلُبْنَا نِعْمَتَكَ وَلَا تُغَیِّرْ مَا بِنَا مِنْ عَافِیَتِكَ وَفَضْلِكَ بعد از آن وداع عیال و اطفال خود کند و تحت الحنک ببندد و عصای بادام تلخ

بیان زیارت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و زیارت ائمه بقیع و حضرت حمزه و شهدای احد مدینه طیبه و فضیلت زیارت جناب امام حسین و حضرت امام رضا علیهم السلام در حدیث وارد شده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس حج کند و زیارت من در مدینه نکند [illegible] جفا کرده باشد و فرمود که هر که زیارت [illegible] شفاعت من او را واجب میشود [illegible] و فرمود که مرا امامی در زمین [illegible] یکی امام را زیارت کند [illegible] حضرت امام حسن علیه السلام [illegible] زیارت کند

بدست گرفته از منزل بیرون آید و در وقت بیرون آمدن بگوید بِسْمِ اللّٰهِ آمَنْتُ بِاللّٰهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى
اللّٰهِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ بعد از آن سه نوبت بگوید بِاللّٰهِ اَخْرُجُ وَبِاللّٰهِ اَدْخُلُ وَ
عَلَى اللّٰهِ اَتَوَكَّلُ پس بگوید اَللّٰهُمَّ افْتَحْ لِي فِي وَجْهِي هٰذَا بِخَيْرٍ وَاخْتِمْ لِي بِخَيْرٍ
وَقِنِي شَرَّ كُلِّ دَابَّةٍ اَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا اِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
و چون از در خانه بیرون آید بر در خانه رو بقبله بایستد و فاتحه و آیة الکرسی یک نوبت پیش رو و
یک نوبت بر دست راست و یک نوبت بر دست چپ بخواند بعد از آن این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ احْفَظْنِي
وَاحْفَظْ مَا مَعِي وَسَلِّمْنِي وَسَلِّمْ مَا مَعِي وَبَلِّغْنِي وَبَلِّغْ مَا مَعِي بِبَلَاغِكَ الْحَسَنِ
الْجَمِيلِ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ بعد از آن نیت حج کند باین طریق که متوجه خانه خدا میشوم که حج اسلام
بجا آورم برای آنکه واجب است تقرب بخدا و پا در رکاب کند و بگوید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ و چون بر پشت مرکب قرار گیرد و ایستد دعا بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي
هَدَانَا لِلْاِسْلَامِ وَمَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ
لَنَا هٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَاِنَّا اِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْحَامِلُ عَلَى الظَّهْرِ وَالْمُسْتَعَانُ عَلَى الْاَمْرِ اَللّٰهُمَّ بَلِّغْنَا بَلَاغًا
اِلَى الْخَيْرِ بَلَاغًا يَبْلُغُ اِلَى مَغْفِرَتِكَ اَللّٰهُمَّ لَا ضَيْرَ اِلَّا ضَيْرُكَ وَلَا خَيْرَ
اِلَّا خَيْرُكَ وَلَا حَافِظَ اِلَّا غَيْرُكَ و سنت است که در هر منزل که فرود آید در وقت فرود آمدن
این دعا بخواند رَبِّ اَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَاَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ و دو رکعت نماز بگذارد و چون از آن منزل کوچ کند نیز بعد دو رکعت نماز بگذارد
بدانکه بهترین روزها برای سفر شنبه و سه شنبه و پنجشنبه است و در روز دوشنبه سفر نهایت بد است
و همچنین در روز جمعه قبل از نماز و اگر ضرورت شود که در روز بد سفر کند باید که تصدق بکند و متوجه سفر گردد
که تصدق تلافی بدی آن روز می کند و سنت است فراخدستی در گرفتن سفر مبارک و سعی در خوبی توشه و بسیاری
آن و در حدیث آمده که اسراف مذموم است مگر در راه حج و سنت است خوش خلقی با همراهان و ملازمان و مکاریان و خشم
فرو خوردن از ایشان و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر کسی که اراده خانه خدا کند و اگر سه خصلت در او
نباشد حج او صحیح است و آن خوش خلقی است و خشم فرو خوردن و صلاح و تقوی شعار خود کردن مطلب دوم در بیان

وجوب شرایط حج بدانکه تا هفت شرط بهم نرسد حج واجب نمی شود شرط اول بلوغ پس بر طفل واجب
نیست هر چند ممیز باشد اما اگر ولی او را بحج برد و احرام بندد و قبل از وقوف عرفه یا وقوف مشعر
بالغ شود و باقی افعال حج را بجا آورد حج او صحیح است و از حج اسلام مجزی است شرط دوم عقل است
پس مجنونیکه هیچ وقت بهوش نیاید یا اگر بهوش آید مدت هشیاری او افعال حج را گنجایش نبود
حج واجب نیست اما اگر قبل از وقوف عرفه یا وقوف مشعر هشیار شود و باقی افعال را در زمان
هشیاری بجا آورد حکم او حکم طفل است بطریقی که مذکور شد شرط سوم حریت است پس بر بنده
واجب نیست هر چند بعضی از او آزاد شود و اگر برخصت آقا حج کند ثواب دارد اما این حج از حج
اسلام مجزی نیست و هرگاه بعد از آزادی استطاعت حج بهم رسد نوبت دیگر حج بر او واجب است
مگر آنکه قبل از یکی از دو وقوف آزاد شود که در این صورت حکم طفل و مجنون دارد بطریقی که دانسته شد
شرط چهارم استطاعت است یعنی قادر بودن بر خرج راه در رفتن و برگشتن از چهارپا یا
و خدمتکار و باقی ضروریات بحسب حال آنکس و اگر شخصی گوید که خرج راه تو در عهده من است
و بسخن او اعتماد باشد در این صورت نیز حج واجب است و همچنین اگر خود بعضی از خرج داشته باشد
و تتمه را شخصی که بسخن او اعتماد باشد متعهد شود و از جمله استطاعت است نفقه عیال واجب
النفقه از وقت رفتن تا رسیدن بمکان خود خواه خود بر آن قدرت داشته باشد و خواه دیگری متعهد
شود و نیز از جمله استطاعت است قدرت بر وفاء دین مثل قرض و مهر زن و غیر آن پس مادام که قادر
بر وفاء آن نباشد حج واجب نمی شود و اگر زن در راه حج احتیاج بمحرم داشته باشد و محرم بمحبت رفاقت
او اجرت خواهد قدرت بر اجرت آن محرم نیز از جمله استطاعت است پس اگر بر اجرت او قادر نباشد
حج بر او واجب نیست شرط پنجم صحت بدن است بحیثیکه از رفتن بحج مشقت شدیده لازم نیاید شرط ششم امنیت
راه است پس مادام که گمان ناامنی باشد رفتن واجب نیست شرط هفتم آنکه آنقدر وقت باشد که خود را بمکه
معظمه رساند و افعال حج را بالفعل آورد پس اگر وقت تنگ باشد حج در آن سال ساقط است و هرگاه بر زن حج واجب شود
میتواند که بی رخصت شوهر بحج رود اما حج سنتی بی رخصت شوهر نمیتواند کرد مطلب سیوم در بیان انواع حج و ذکر
مواقیت بدانکه حج سه نوع است حج تمتع و حج قران و حج افراد و حج تمتع بر شخصی واجب می شود که منزل او از مکه معظمه
شانزده فرسخ شرعی دور باشد و حج قران و حج افراد بر شخصی واجب می شود که از اهل مکه معظمه باشد تا دوری منزل او

از میقات و میقات مکانیست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله قرار داده اند که حاجیان از انجا احرام به بندند و آن پنج موضع است که هر یکی میقات عمره تمتع جمعی است یکی ذو الحلیفه است و آن میقات جماعتی است که از راه مدینه مقدسه می آیند دوم جحفه است و آن میقات جمعی است که از راه شام می آیند سیم یلملم و آن میقات جمعی است که از یمن می آیند چهارم قرن المنازل است و آن میقات جمعی است که از راه طائف می آیند پنجم عقیق است و آن میقات جمعی است که از راه عراق عرب می آیند بدانکه احرام بستن قبل از رسیدن بمیقات صحیح نیست مگر آنکه شخصی به نذر یا عهد یا سوگند بر خود لازم ساخته که قبل از رسیدن بمیقات احرام بندد و همچنین گذشتن حاجیان از میقات بی احرام حرام است و اگر از میقات بی احرام بگذرند واجب است که برگردند و از میقات احرام بندند مطلب چهارم در بیان افعال حج تمتع است بر سبیل اجمال بدانکه حج تمتع سیزده است باین ترتیب باید هر یک از این سیزده فعل را بعد از دیگری بترتیبی که مذکور میشود بجای آورد اول احرام عمره بستن است دوم طواف خانه کعبه است سیوم دو رکعت نماز طواف گذاردن است چهارم سعی مابین صفا و مروه کردن است پنجم تقصیر است یعنی چیزی از موی یا ناخن گرفتن و باین پنج فعل افعال عمره تمتع تمام است ششم احرام حج بستن است هفتم وقوف عرفات است هشتم وقوف مشعر است نهم جمره عقبه را بهفت سنگریزه زدن دهم قربانی کردن یازدهم سر تراشیدن یا تقصیر کردن دوازدهم طواف زیارت کردن سیزدهم دو رکعت نماز طواف زیارت کردن چهاردهم سعی مابین صفا و مروه کردن پانزدهم طواف نسا کردن شانزدهم دو رکعت طواف نسا گذاردن هفدهم شب ایام تشریق در منی بودن هیجدهم در هر یک از ایام تشریق هر یک از جمرات ثلثه را بهفت سنگریزه زدن و این آخر افعال واجبه حج است و چون از اینها فارغ شود سنت است که بمکه عود نماید جهة بجا آوردن طواف وداع و باقی سنتها که بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی مطلب پنجم در بیان حج تمتع است بر سبیل تفصیل و در آن چهار مقصد و خاتمه است مقصد اول در بیان احرام است و مقدمات و شروط آن و در آن دو فصل است فصل اول در ذکر اموری که پیش از احرام بجا آوردن سنت است و آن هشت امر است اول آنکه از اول ماه ذیقعده از موی سر و موی محاسن مطلقا چیزی نگیرد دوم برطرف ساختن موی زهار و موی زیر بغل بتراشیدن یا بنوره گذاشتن و نوره افضل است سوم سبیل گرفتن چهارم ناخن چیدن پنجم مسواک کردن ششم غسل احرام کردن و بعضی از مجتهدین این غسل را واجب میدانند و اگر بعد از غسل و قبل از احرام بخواب رود یا حدثی کند یا چیزی بخورد یا بنوشد یا بوید که بر محرم خوردن یا پوشیدن آن

آن حرم باشد غسل را اعاده کند پنجم نماز احرام گذاردن و آن شش رکعت است بیک سلام و کفایت

بچهار رکعت و دو رکعت نیز جایز است و سنت است که در رکعت اول بعد از فاتحه سوره قل یا ایها الکافرون

و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره قل هو الله احد بخواند ششم آنکه بعد از نماز این دعا بخواند الحمد لله رب

العالمین وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین اللهم انی اسئلك ان تجعلنی ممن

استجاب لك وآمن بوعدك واتبع امرك فانی عبدك وفی قبضتك لا اوقی الا

ما وقیت ولا آخذ الا ما اعطیت قد ذکرت الحج فاسئلك ان تعزم لی علیه علی

کتابك وسنة نبیك صلی الله علیه وآله وتقوینی علی ما ضعفت عنه وتسلم منی

مناسکی فی یسر منك وعافیة واجعلنی من وفدك الذی رضیت وارتضیت

وسمیت وکتبت اللهم انی خرجت من شقة بعیدة وانفقت مالی ابتغاء

مرضاتك اللهم فتمم لی حجی وعمرتی اللهم انی ارید التمتع بالعمرة الی الحج

علی کتابك وسنة نبیك صلواتك علیه وآله فان عرض لی عارض یحبسنی

فحلنی حیث حبستنی بقدرك الذی قدرت علی اللهم ان لم تکن حجة فعمرة

احرم لك شعری وبشری ولحمی ودمی وعظامی ومخی وعصبی من النساء والثیاب والطیب

ابتغی بذلك وجهك الکریم والدار الآخرة مدانکه حیض مانع احرام نیست و همچنین مانع غسل احرام نیست

اما مانع نماز احرام است **فصل دوم** در بیان باقی امور متعلق باحرام و آن جمله سه امر است سه امر واجب و چهار

امر سنت و دوازده امر مکروه و بیست و چهار امر حرام اما سه امر واجب اول نیت است باین طریق که احرام

تمتع می بندم از برای آنکه واجب است قربة الی الله دوم مقارن کردن نیت است بتلبیات اربع یعنی بعد از نیت

بی فاصله واجب است که بگوید لبیك اللهم لبیك لبیك لا شریك لك لبیك سیوم پوشیدن دو جامه

احرام است و آن ازار جایز است نماز در آن یکی را لنگ کند و یکی را بر دوش اندازد و بشرط آنکه دوخته

و شبیه بدوخته نباشد مثل لنگ و زنان را جایز است در حال احرام پوشیدن دوخته و حریر و اما چهار امر

سنت و آن امر در تلبیات آنکه بگوید دوم آنکه تلبیات کند و در شش اضافه کند بر تلبیات واجب و آن این است

لبیك ان الحمد والنعمة والملك لك لا شریك لك لبیك ذا المعارج لبیك داعیا الی دار السلام لبیك

در عظمت و زیارت اربعین از علامات ایمان است و زیارت او در هر ماه ثواب هزار شهید دارد ... السلام علیك یا ابا عبد الله السلام علیك یا بن رسول الله السلام علیك ورحمة الله وبرکاته ... ثواب حج و عمره ... امام جعفر صادق علیه السلام ... زیارت کنند

غَفَّارَ الذُّنُوبِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ اَهْلَ التَّلْبِيَةِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ تُبْدِئُ وَالْمَعَادُ اِلَيْكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ تَسْتَغْنِي وَيُفْتَقَرُ اِلَيْكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ مَرْهُوبًا وَمَرْغُوبًا اِلَيْكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ اِلٰهَ الْحَقِّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ ذَا النَّعْمَاءِ وَالْفَضْلِ الْحَسَنِ الْجَمِيلِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ كَشَّافَ الْكُرُوبِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدَيْكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يَا كَرِيمُ لَبَّيْكَ سیوم از سنتهای احرام آنست که کل تلبیات را که مذکور شد در این اوقات بگوید خصوصاً در هشت جا اول بعد از هر نماز خواه نماز واجب و خواه نماز سنت دوم هر وقت شتری که بر ان سوار است از جا برخیزد سوم هرگاه در راه بلندی مثل پشته یا کوهی بر آید چهارم هرگاه بسراشیبی در آید پنجم هرگاه از خواب بیدار شود ششم در وقت سحر هفتم هرگاه سوار شود یا فرود آید هشتم هرگاه در راه شخصی برخورد چهارم از سنت ها به احرام آنکه چون خانه های مکه معظمه را به بیند تلبیات را قطع کند و بعضی از مجتهدین بر آنند که در آن وقت قطع تلبیات واجب است و اما آن دوازده امر که در احرام مکروه است اول حمام رفتن دوم شستن جامه احرام هر چند چرکین نشود سوم بو کردن میوه مثل سیب و به و غیر آن چهارم تکلم کردن بغیر تلبیات و قرآن و ذکر خدا و حاجت ضروری پنجم در جواب احدی لبیک گفتن ششم خوابیدن بر فرشی که سفید نباشد هفتم تراشیدن سر شخصیکه احرام نداشته باشد که اگر احرام داشته باشد عمداً تراشیدن سر او حرام است هشتم غسل کردن از برای خنک ساختن بدن نه از جهت سنت مثل غسل جمعه و غیر آن نهم آنکه جامه احرام تجبر فیه باشد دهم آنکه میل میل باشد یعنی خطها داشته باشد یازدهم آنکه سیاه باشد دوازدهم آنکه در ابتدای احرام جامه احرام چرکین باشد اما اگر در اثنای احرام چرکین شود پوشیدن آن مکروه نیست ... آن سی و چهار امر که در حال احرام بجا آوردن آن حرام است اول شکار کردن یا شخصی را بشکار فرمودن یا گفتن که فلان جا شکار هست یا آلات شکار مثل باز و سگ و دام و تیر و تفنگ بشخصی دادن که شکار کند و این امور حرام است بدو شرط اول آنکه جانور آبی نباشد چه شکار کردن جانوران آبی در حال احرام حرام نیست و مراد از جانوران آبی حیوانی است که در آب تخم کند پس شکار کردن قاز و اردک و باقی جانوران که در خشکی تخم کنند حرام است شرط دوم آنکه خوردن گوشت آن جانور حلال باشد مثل آهو و کلنگ و غیر آن پس شکار کردن حیوانی که گوشت آن حرام است مثل خوک و پلنگ و خرس و باز در حال احرام ...

حلال است

... آن است اما از جمله جانورانی که گوشت آنها حرام است شش جانور است که شکار کردن آنها
در حال احرام حرام است و آن شیر و روباه و خرگوش و خارپشت و سوسمار و زنبور عسل است
و اگر شخصی در حال احرام شکار کند آن شکاری ملک او نمی‌شود و واجب است که آزادش
کند و خوردن گوشت آن شکاری بر محرم حرام است اگرچه دیگری آن را شکار کرده باشد و
هر شکاری را که محرم بکشد میته است و خوردن گوشت آن بر محرم و غیر محرم حرام است دوم
از بیست و چهار امر که در حال احرام حرام است جماع کردن است و مقدمات آن مثل بوسه و دست
کردن با حلال خود و عقد نکاح بستن از برای خود یا از برای دیگری پس اگر عقد نکاح کند آن
عقد باطل است اما رجوع در طلاق و خریدن کنیزک بقصد آنکه بعد از احرام مباشرت کند
جایز است سیوم گواه شدن بر عقد نکاح و گواهی دادن بآن چهارم بو کردن مشک و عنبر و عود
و صندل و مانند آن و در بو کردن گل و نرگس و بنفشه میانه مجتهدین خلافست و اصح آن است
که بو کردن آنها نیز حرام است اما شنیدن بوی مشک و عنبر و مانند آن که بر خانه کعبه می‌مالند
جایز است و همچنین جایز است شنیدن بوهای خوش که در میان صفا و مروه می‌باشد پنجم بینی گرفتن
محرم از چیزهای بدبو ششم روغن مالیدن بر بدن خواه خوشبو باشد خواه نباشد هفتم پوشیدن
مرد رخت دوخته یا شبیه به دوخته چنانچه قبل از این مذکور شد هشتم پوشیدن چیزی
که تمام پشت پا را بپوشد نهم انگشتر در انگشت کردن بجهت زینت نه بجهت آنکه سنت است دهم پوشیدن
مرد سر و گوش خود را اگرچه بارتماس باشد یازدهم مرد در وقت راه رفتن در سایه چیزی رود
که آن چیز بر بالای سر او باشد نه در پهلوی او مثل سایه دیوار و اما در سایه کجاوه و مانند آن
راه رفتن مرد را جایز نیست هرچند بر بالای سر او باشد و همچنین جایز نیست در وقت فرود آمدن که
در سایه چیزی براه رود و نشیند هرچند آن چیز بر بالای سر او باشد مثل خیمه و غیر آن دوازدهم
[illegible] سیزدهم ناخن چیدن اگرچه ناخن انگشت زیادتی باشد چهاردهم
[illegible] ن خود انداختن پانزدهم سرمه سیاه در چشم کشیدن شانزدهم خاریدن بدن
[illegible] دندان کندن نوزدهم سلاح پوشیدن بیستم خون از بدن بیرون آوردن اگرچه

باد

مسواک کردن باشد اما اگر از خار یا بیرون آید قصوری ندارد بست و یکم جدال است یعنی لا
و الله و بلی و الله گفتن مگر بجهت اثبات حق یا نفی باطل بست و دوم پوشیدن طلا
آلات یا نقره آلاتیکه عادت آن نباشد که قبل از احرام پوشیده بست و سوم اظهار کردن زن زیور
خود بر شوهر یا هر کسی که محرم او نیست بست و چهارم روی خود بچیزی پوشیدن که بروی او برسد
پس می باید که کشش روی زن بنوعی باشد که مطلقاً بروی او نخورد مقصد دوم در بیان طواف
و مقدمات و شروط آن بدانکه اول افعال عمره تمتع بعد از احرام طواف خانه کعبه است و جمل امور
بآن متعلق است و مجموع در دو فصل تفصیل می یابد فصل اول در بیان آنچه پیش از طواف
بجا آورده می شود و آن شانزده امر است دوازده امر سنت اما چهار امر واجب اول طهارت از حدث
اکبر و اصغر هرگاه طواف واجب باشد اما در طواف سنتی طهارت از حدث اصغر سنت است
دوم ازالهٔ نجاسات از رخت و بدن کردن سیوم ستر عورت بطریق نماز چهارم ختنه کردن پس اگر
شخصی ختنه نکرده باشد طواف او باطل است و اما آن دوازده امر که قبل از طواف سنت است
اول غسل است جهت داخل شدن حرم مکه معظمه دوم اذخر خاییدن قبل از داخل شدن در حرم سیوم
نعلین کندن و پا برهنه راه رفتن چهارم نعلین خود را بدست خود گرفتن پنجم در وقت داخل شدن حرم
این دعا بخواند اللّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ فِي كِتَابِكَ وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا
وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ اللّهُمَّ إِنِّي أَرْجُو أَنْ أَكُونَ مِمَّنْ أَجَابَ
دَعْوَتَكَ وَقَدْ جِئْتُ مِنْ شُقَّةٍ بَعِيدَةٍ وَمِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ سَامِعاً لِنِدَائِكَ وَمُسْتَجِيباً
لَكَ وَمُطِيعاً لِأَمْرِكَ وَكُلُّ ذَلِكَ بِفَضْلِكَ عَلَيَّ وَإِحْسَانِكَ إِلَيَّ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى
مَا وَفَّقْتَنِي لَهُ أَبْتَغِي بِذَلِكَ الزُّلْفَةَ عِنْدَكَ وَالْقُرْبَةَ إِلَيْكَ وَالْمَنْزِلَةَ لَدَيْكَ
وَالْمَغْفِرَةَ لِذُنُوبِي وَالتَّوْبَةَ عَلَيَّ مِنْهَا بِمَنِّكَ اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَحَرِّمْ بَدَنِي عَلَى النَّارِ وَآمِنِّي مِنْ عَذَابِكَ وَعِقَابِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا كَرِيمُ
ششم غسل کردن جهت داخل شدن مکهٔ معظمه و این غسل زن حیضدار نیز سنت است هفتم
مسجد الحرام از در بیکه از باب بنی شیبه گویند هشتم آنکه برهنه در مسجد الحرام ایستد و گوید السّلام

أيُّها النَّبيُّ ورحمةُ اللهِ وبركاتُه و بعد از آن بگوید بسم الله وبالله ما شاء الله
السلام على أنبياء الله ورسله والسلام على رسول الله والسلام على إبراهيم
خليل الله والحمد لله رب العالمين پس با خضوع و خشوع داخل مسجد الحرام شود
داخل شود ... و بخواند اللهم اني اسألك في مقامي
هذا في اول مناسكي ان تقبل توبتي وان تجاوز عن خطيئتي وتضع عني
وزري الحمد لله الذي بلغني بيته الحرام اللهم اني اشهد ان هذا بيتك
الحرام الذي جعلته مثابة للناس وامنا مباركا وهدى للعالمين اللهم اني عبدك
والبلد بلدك والبيت بيتك جئت اطلب رحمتك وطاعتك مطيعا لامرك
راضيا بقدرك اسألك مسألة الفقير اليك الخائف لعقوبتك اللهم افتح لي
ابواب رحمتك واستعملني بطاعتك ومرضاتك پس چون نزدیک حجر الاسود رود رو
بجانب حجر کند و بخواند الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا
الله سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر من خلقه واكبر مما اخاف
واحذر لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي و يميت
و يميت و يحيي بيده الخير وهو على كل شيء قدير اللهم صل على محمد وال محمد وعلى
جميع الانبياء والمرسلين و بعد از آن حجر را ... و اگر بواسطه کثرت و ازدحام نتواند بوسید خود را دست
بآن بوساند دست خود را ببوسد و اگر نتواند ... اشاره کند و بخواند اللهم اني
أؤمن بوعدك وأوفي بعهدك اللهم امانتي اديتها وميثاقي تعاهدته لتشهد لي
بالموافاة اللهم تصديقا بكتابك وعلى سنة نبيك اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله آمنت بالله وكفرت بالجبت والطاغوت
... الشيطان وعبادة كل ند يدعى من دون الله اللهم اليك
... عندك عظمت رغبتي فاقبل سعيي واغفر لي وارحمني اللهم اني اعوذ
... الفقر ومواقف الخزي في الدنيا والاخرة و چون از این دعا فارغ شود شروع

دوم در بیان باقی امور یکه متعلق است بطواف و آن بیست و سه امر است یازده امر واجب و دوازده امر سنت
اما یازده امر واجب اول نیت طواف باین طریق که طواف عمره تمتع میکنم از برای آنکه واجب است قربة الی الله
ونیت را مقارن طواف سازد بروجهی که جزو اول جانب چپ او در ابتدای طواف محاذی جزو اول حجر اسود
باشد و این بدو طریق می شود یکی آنکه در مقابل حجر اسود بایستد و مقابل سمت خود گرداند تا در ابتدای طواف
کل بدن او بمحاذات کل حجر اسود بگذرد و دوم آنکه در مقابل حجر اسود بایستد بلکه اندکی بر جانب چپ خود گیرد و بعضی
از بدن خود را پیش برد و محاذی اول حجر بماند و شروع در طواف کند تا کل بدن او بر محاذات کل حجر بگذرد
و طریق اول افضل است دوم استدامت حکمی یعنی در اثناء طواف واجبی نیت امری نکند که منافی طواف باشد
مثل حدث و قصد آنکه طواف را تمام نرساند سیوم آنکه در حال طواف می باید که خانه کعبه بر دست چپ باشد
چهارم آنکه دوری طواف کننده از خانه کعبه در کل جهات کمتر از دوری مقام ابراهیم باشد از خانه کعبه پنجم
آنکه گشتن بر گرد خانه کعبه کمتر از هفت نوبت و زیاده بر هفت نوبت نباشد و هر نوبت را شوطی گویند
و هر هفت شوط یک طواف است و اگر بعد فارغ شدن شک کند که هفت شوط کرده یا کمتر یا بیشتر التفات
ننماید طواف او صحیح است اما شک او قبل از فارغ شدن باشد در این صورت از سه حال بیرون نیست اول آنکه
شک کند میانه هفت شوط و زیاده دوم آنکه شک کند میانه هفت شوط و کمتر سیوم آنکه یقین داند که هفت شوط
نکرده و شک او در مابین هفت شوط باشد مثل آنکه شک کند میانه چهار و پنج یا میانه پنج و شش پس در صورت اول
اگر برکنی که حجر اسود در دست رسیده باشد طواف او صحیح است و اگر بآن رکن نرسیده باشد طواف او باطل است
و از سر باید گرفت و در صورت دوم و سیوم طواف او باطل است خواه برکن رسیده باشد
و خواه نرسیده باشد و طواف را از سر باید گرفت ششم آنکه چهار شوط اول از پی یکدیگر باشد یعنی فاصله
در میانه واقع نشود پس اگر فاصله در میانه واقع شود طواف را از سر گیرد خواه فاصله بجهت ضرورت واقع شده
باشد مثل نماز واجب که وقت آن تنگ شده و خواه بی ضرورت واقع شده باشد اما در میانه شوط چهارم و پنجم و
سه شوط آخر جایز است که فاصله واقع شود مثل نماز سنتی که وقت آن تنگ شده یا قضاء [illegible] مومنی یا داخل شدن
بخانه کعبه و همچنین جایز است در سه شوط آخر قطع شوط کردن بجهت امثال آن امور اما واجب است که در جائی
که آنجا قطع شده نشان کند تا چون برسر اتمام آن آید زیاده و کم نشود هفتم آنکه حجر

جانب ... ۹ و

داخل طواف سازد وان دیوار است تا دوان خانه کعبه است نهم آنکه در وقت طواف حجری از بدن داخل باشد در میان کعبه نباشد

بلکه طواف کنان دست بر دیوار خانه کعبه نگذارد وان طواف باطل است نهم آنکه در وقت طواف بطریق متعارف

راه رود پس اگر بر یک پا یا بر چهار دست و پا با خیزکنان طواف کند صحیح نخواهد بود دهم آنکه اخر شوط هفتم جائی

باشد که ابتدا طواف از آن کرده بی زیاده و نقصان یازدهم دو رکعت نماز طواف گذاردن در پس مقام ابراهیم

علیه السلام یا در پهلوی آن و مخیر است در قرائت این دو رکعت میانه جهر و اخفات و اگر طواف سنت باشد

در هر جا از مسجد الحرام که خواهد این دو رکعت میتواند گذارد و سنت است که در رکعت اول حمد ...

قل هو الله احد بخواند و در رکعت دوم سوره قل یا ایها الکافرون و آن دوازده امر سنت که تعلق

بطواف وارد اول آنکه چون داخل مسجد الحرام شود هیچ امری از اعمال نما بدالا بعد از دهم دوازدهم

طواف که قبل ازین مذکور شد و بعد از آن بی فاصله شروع در طواف عمره کند مگر آنکه وقت نماز واجب

داخل شده باشد یا ترسد که نماز جماعت از و فوت شود دوم بوسیدن حجر اسود و در هر شوطی

و همچنین رخ خود را بر آن گذاشتن سیوم بوسیدن هر رکنی از چهار رکن خانه کعبه تخصیص رکن

یمانی و رکن عراقی چهارم آنکه یکطرف ردای خود را از زیر بغل راست بیرون آورد و بر دوش چپ

اندازد و دوش راست را برهنه گذارد پنجم هرگاه گام خود را در حین طواف کوتاه کرد اندچه تا هفت

هرگام می شمش هزار حسنه جهت ایکس نوشته می شود ششم نزدیک شادروان طواف کردن هر چند که گام

نه شود که نزدیک تلاقی زیادتی کام میکند هفتم آنکه راه رفتن در اثنا طواف تند نه باشد و نه آهسته

بلکه میانه باشد هشتم آنکه در اثنا طواف این ... اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي

يُمْشٰى بِهِ عَلٰى ظُلَلِ الْمَاءِ كَمَا يُمْشٰى بِهِ عَلٰى جُدَدِ الْاَرْضِ وَاَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي

يَهْتَزُّ لَهُ عَرْشُكَ وَاَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي تَهْتَزُّ لَهُ اَقْدَامُ مَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ

... بِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ مُوسٰى مِنْ جَانِبِ الطُّورِ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَاَلْقَيْتَ

... بِاسْمِكَ الَّذِي غَفَرْتَ بِهِ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا تَقَدَّمَ

... عَلَيْهِ نِعْمَتَكَ ... از ... حاجت خود را از حق تعالی طلب نماید نهم آنکه

هرگاه محاذی در خانه کعبه ... صلوات بفرستد دهم آنکه هر وقت که در اثنای طواف

لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ اِلَّا اَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ اَللّٰهُمَّ وَاِنِّي اَعْتَقِدُ حُرْمَةَ نَبِيِّكَ فِي غَيْبَتِهِ كَمَا اَعْتَقِدُهَا فِي حَضْرَتِهِ وَاَعْلَمُ اَنَّ رَسُولَكَ وَخُلَفَائَكَ اَحْيَاءٌ عِنْدَكَ يُرْزَقُونَ يَرَوْنَ مَقَامِي وَيَسْمَعُونَ كَلَامِي وَيَرُدُّونَ سَلَامِي وَاَنَّكَ حَجَبْتَ عَنْ سَمْعِي كَلَامَهُمْ وَفَتَحْتَ بَابَ فَهْمِي بِلَذِيذِ مُنَاجَاتِهِمْ وَاِنِّي اَسْتَاْذِنُكَ يَا رَبِّ اَوَّلًا وَاَسْتَاْذِنُ رَسُولَكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثَانِيًا وَاَسْتَاْذِنُ خَلِيفَتَكَ الْمَفْرُوضَ عَلَيَّ طَاعَتُهُ فِي الدُّخُولِ فِي سَاعَتِي هٰذِهِ اِلٰى بَيْتِهِ وَاَسْتَاْذِنُ مَلَائِكَتَكَ الْمُوَكَّلِينَ بِهٰذِهِ الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ الْمُطِيعَةِ لِلّٰهِ السَّامِعَةِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ اَيُّهَا الْمَلَائِكَةُ الْمُوَكَّلُونَ بِهٰذَا الْمَشْهَدِ الْمُبَارَكِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ بِاِذْنِ اللّٰهِ وَاِذْنِ رَسُولِهِ وَاِذْنِ خُلَفَائِهِ

بدیوار کوتاه که در طرف ناودان خانهٔ کعبه است برسد این دعا بخواند اللّٰهُمَّ أَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ وَعَافِنِي مِنَ السُّقْمِ وَأَوْسِعْ عَلَيَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلَالِ وَادْرَأْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَشَرَّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ یازدهم آنکه چون در شوط هفتم بمستجار برسد و آن در زمان سابق در خانهٔ کعبه بود و بحال بسته شده و علامت آن [illegible] این است باید که رو بآن کند و خود را بآن بچسباند و این دعا بخواند اللّٰهُمَّ الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ وَهٰذَا مَكَانُ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ النَّارِ و در آن وقت بگناهان خود یک یک اقرار نماید چه در حدیث وارد است که هر مؤمنی که در آن مکان شریف اقرار بگناهان خود کند الله تعالی گناهان او را می بخشد دوازدهم آنکه بعد از اقرار بگناهان خود این دعا بخواند اللّٰهُمَّ مِنْ قِبَلِكَ الرَّوْحُ وَالْفَرَجُ وَالْعَافِيَةُ اللّٰهُمَّ إِنَّ عَمَلِي ضَعِيفٌ فَضَاعِفْهُ لِي وَاغْفِرْ لِي مَا اطَّلَعْتَ عَلَيْهِ مِنِّي وَخَفِيَ عَلَى خَلْقِكَ أَسْتَجِيرُ بِاللّٰهِ مِنَ النَّارِ اللّٰهُمَّ قَنِّعْنِي بِمَا رَزَقْتَنِي وَبَارِكْ لِي فِيمَا آتَيْتَنِي و بعد از گذاردن دو رکعت نماز طواف سنت است که نزد حجر اسود آید و آنرا ببوسد و بجانب چاه زمزم آید و یک دلو یا دو دلو آب بکشد از آن آب بخورد و بر سر و تن خود بریزد و در وقت ریختن بگوید اللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْمًا نَافِعًا وَرِزْقًا وَاسِعًا وَشِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَسُقْمٍ و بعد از آن متوجه سعی ما بین صفا و مروه شود مقصد سوم در بیان سعی ما بین صفا و مروه و مقدمات و شروط آن بدانکه آنچه بسعی تعلق دارد بچند امر است ده امر واجب و هشت امر سنت و اما ده امر واجب اول نیت سعی است با این طریق که سعی میکنم میانهٔ صفا و مروه هفت شوط در عمرهٔ تمتع برای آنکه واجب است قربة الی الله دوم آنکه در وقت نیت پشتهای پای او بزینهٔ اول صفا چسبیده باشد سوم مقارن ساختن نیت را با ابتدا و رفتن بجانب مروه چهارم استدامهٔ حکمی یعنی قصد امری که منافی نیت است نکند پنجم آنکه از راه متعارف ما بین صفا و مروه روانه شود نه از راه مسجد الحرام و غیر آن ششم آنکه سعی از هفت شوط کمتر و بیشتر نباشد هفتم موالات یعنی هر شوط از پی هم باشد بی فاصله بطریقی که مذکور شد و بعضی از [illegible] برآنند که موالات شرط نیست هشتم آنکه جمیع مسافت ما بین صفا و مروه را قطع کند و چنین کند که از صفا و مروه برسد چنان کند که انگشتان پا بزینهٔ اول مروه برسد

از مروه بصفا رود و بایستد با آنکه اول مروه ملصق سازد پس بجانب صفا رود و این قاعده را منظور دارد تا هفت شوط با تمام رسد نهم آنکه اگر طواف را بروز کرده باشد سعی را بروز دیگر تأخیر نکند بلکه شب بجا آورد و اگر شب طواف کرده سعی را در آن شب بجا آورد و بعضی از مجتهدین تأخیر بروز دیگر را جایز داشته اند دهم آنکه سعی بعد از طواف واقع شود پس اگر قبل از طواف بفعل آید باطل خواهد بود و اما آن هشت امر که در سعی سنت است اول آنکه چون از مسجد الحرام بجهة سعی بیرون رود باید که از در صفا بیرون رود و جای آن الحال داخل مسجد الحرام است اما دو ستون بجهة علامت آن گذاشته اند پس باید که از میان دو ستون بگذرد دوم طهارت از حدث کبیر و صغیر سوم ازاله نجاست از بدن و رخت چهارم آنکه چون از مسجد الحرام بیرون آید و بالای صفا رود و رو بکعبه بایستد و در مقابل رکنی که حجر اسود در اوست و هفت نوبت اَللهُ اَکبَر بگوید و هفت نوبت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ و سه نوبت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ لَهُ المُلکُ وَلَهُ الحَمدُ یُحیِی وَیُمِیتُ وَهُوَ حَیٌّ لَا یَمُوتُ بِیَدِهِ الخَیرُ وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ بعد از آن صلوات بفرستد و سه نوبت بگوید اَللهُ اَکبَرُ اَلحَمدُ لِلّٰهِ عَلٰی مَا هَدَانَا وَالحَمدُ لِلّٰهِ عَلٰی مَا اَبلَانَا وَالحَمدُ لِلّٰهِ الحَیِّ القَیُّومِ وَالحَمدُ لِلّٰهِ الحَیِّ الدَّائِمِ و سه نوبت اَشهَدُ اَن لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاَشهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبدُهُ وَرَسُولُهُ لَا نَعبُدُ اِلَّا اِیَّاهُ مُخلِصِینَ لَهُ الدِّینَ وَلَو کَرِهَ المُشرِکُونَ و سه نوبت اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسئَلُکَ العَفوَ وَالعَافِیَةَ وَالیَقِینَ فِی الدُّنیَا وَالآخِرَةِ و سه نوبت اَللّٰهُمَّ آتِنَا فِی الدُّنیَا حَسَنَةً وَفِی الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و بعد الله اکبر صد نوبت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ صد نوبت اَلحَمدُ لِلّٰهِ صد نوبت سُبحَانَ اللهِ صد نوبت بعد از آن بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحدَهُ اَنجَزَ وَعدَهُ وَنَصَرَ عَبدَهُ وَغَلَبَ الاَحزَابَ وَحدَهُ فَلَهُ المُلکُ وَلَهُ الحَمدُ وَحدَهُ اَللّٰهُمَّ بَارِک لِی فِی المَوتِ وَفِیمَا بَعدَ المَوتِ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَعُوذُ بِکَ مِن ظُلمَةِ القَبرِ وَوَحشَتِهِ اَللّٰهُمَّ اَظِلَّنِی فِی ظِلِّ عَرشِکَ یَومَ لَا ظِلَّ اِلَّا ظِلُّکَ اَستَودِعُ اللهَ الرَّحمٰنَ الرَّحِیمَ الَّذِی لَا یُضَیِّعُ وَدَائِعَهُ دِینِی وَنَفسِی وَاَهلِی اَللّٰهُمَّ استَعمِلنِی عَلٰی کِتَابِکَ وَسُنَّةِ نَبِیِّکَ وَتَوَفَّنِی عَلٰی مِلَّتِهِ وَاَعِذنِی مِن مُضِلَّاتِ الفِتَنِ اَللّٰهُمَّ اغفِر لِی کُلَّ ذَنبٍ اَذنَبتُهُ قَطُّ فَاِن عُدتُ فَعُد عَلَیَّ ... غَنِیٌّ عَن عَذَابِی وَاَنَا مُحتَاجٌ اِلٰی رَحمَتِکَ فَیَا مَن ... اِلٰی رَحمَتِهِ ارحَمنِی اَللّٰهُمَّ افعَل بِی مَا اَنتَ اَهلُهُ وَلَا تَفعَل ... فَاِنَّکَ اِن تَفعَل بِی مَا اَنَا اَهلُهُ تُعَذِّبنِی وَلَن تَظلِمنِی

رسول الله وانک محمد بن عبد الله واشهد انک قد بلغت رسالات ربک ونصحت لامتک وجاهدت فی سبیل الله وعبدت الله حتی اتیک الیقین ودعوت الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وادیت الذی علیک من الحق وانک قد رؤفت بالمؤمنین وغلظت علی الکافرین فبلغ الله بک افضل محل المکرمین وارفع درجات المرسلین ... الحمد لله الذی استنقذنا بک من الشرک والضلالة اللهم اجعل صلواتک وصلوات ملائکتک المقربین وعبادک الصالحین وانبیائک المرسلین واهل السماوات والارضین ومن سبح لک یا رب العالمین من الاولین والآخرین علی عبدک ورسولک ونبیک وامینک ونجیبک وحبیبک وصفیک و

أَصْبَحْتُ أَتَّقِي عَذَابَكَ وَلَا أَخَافُ جَوْرَكَ فَيَا مَنْ هُوَ عَدْلٌ لَا يَجُورُ ارْحَمْنِي

و اگر خواندن کل این دعاها و ذکرها دشوار باشد آنچه از آنها میسر باشد بخواند و چون فارغ شود از صفا بزیر آید و شروع در سعی نماید و بدانکه بر بالای صفا رفتن و در آنجا این دعا خواندن مردان را سنت است اما زنان را سنت نیست پنجم از سنتهای سعی آنست که در آخر شوط اول چون بمروه رسد بر بالای آن رود و مقابل خانه کعبه بایستد و ادعیه که بر بالای صفا خوانده آنجا بخواند ششم آنکه پیاده سعی کند مگر آنکه ترسد که بواسطه تعب نتواند بتوجه تمام بدعای مشغول شود هفتم آنکه در اول هر شوط و آخر آن تند براه نرود مگر در ما بین مناره و کوچه عطاران که آنجا تند رفتن اولی است خواه پیاده باشد خواه سواره و این تند رفتن مردان را سنت است زنان را سنت نیست هشتم آنکه در اثنای سعی این دعا بخوانند

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعَزُّ الْأَجَلُّ الْأَكْرَمُ يَا ذَا الْمَنِّ وَالْفَضْلِ وَالْكَرَمِ وَالنَّعْمَاءِ وَالْجُودِ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ

مقصد چهارم در بیان احکام تقصیر و احکام حج بدانکه بعد از فارغ شدن از سعی باید که تقصیر کند یعنی چیزی از ناخن بگیرد خواه ناخن دست خواه ناخن پا یا از موی بدن چیزی زایل کند اگر چه سر مو باشد خواه بمقراض خواه بکند و خواه بنوره گذاشتن و تراشیدن همه سر جایز نیست اما تراشیدن بعضی جایز است و نیت چنین کند که تقصیر میکنم در عمره تمتع از برای آنکه واجب است تقرب بخدا و مقارن نیت بتقصیر مشغول شود و چون تقصیر بفعل آید جمیع با حرام حرام شده بود حلال می شود و تقصیر آخر افعال عمره است و سنت است که تقصیر بر مروه واقع شود و مکروه است طواف خانه کعبه بعد از سعی و قبل از تقصیر و واجب است که بعد از تقصیر باحرام حج اشتغال نماید و جمیع در احرام عمره مذکور شد از مقدمات و غیر آن در احرام حج معتبر است و صفات این احرام چنانچه است و نیت چنین کند که احرام حج تمتع بجا می آورم از برای آنکه واجب است تقرب بخدا و نیت را مقارن تلبیه سازد و سه امر درین احرام سنت است اول آنکه در روز هشتم ذی حجه واقع شود دوم آنکه در مسجد الحرام باشد و افضل آن است که در زیر ناودان خانه کعبه واقع شود سیوم آنکه بلند گفتن تلبیه در مکانی که آنجا احرام بسته اگر پیاده باشد و اگر سوار باشد در ... که شتر ... بران ... از جا برخیزد و واجب است که بعد از احرام بستن بعرفات روند و از ... تا شام در آنجا توقف نمایند و چون شام شود بمشعر الحرام روند و تا طلوع آفتاب آنجا ... روز عید میانکه از جمره عقبه گویند هفت سنگریزه ... و بعد از آن قربانی بکند و بعد از آن سر یا

طواف زیارت و سعی و طواف نسا بعد از ان بمنی عود کند بجهت بودن آنجا در شبهای تشریق
و رمی جمرات ثلث و این اعمال در باب فصل بتفصیل مذکور میشود **فصل اول** در بیان احکام
وقوف عرفات بدانکه مراد از وقوف عرفات بودن در آن موضع شریف است از پیشین تا شام
خواه ایستاده باشد خواه نشسته و خواه تکیه کرده و خواه پیاده و خواه سواره و پیش از داخل
شدن عرفات هفت امر سنت است اول آنکه رفتن از مکه بجانب عرفات در روز هشتم ذی الحجه
باشد نه قبل از آن و آن روز را یوم الترویه گویند اما اگر بیمار باشد یا از کثرت ازدحام مردم
در راه ملاحظه نماید قبل از یوم الترویه میگردد بیک روز یا دو روز یا سه روز از مکه بیرون رفتن او قصوری
ندارد دوم آنکه چون متوجه عرفات شود ایستد دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِلَيْكَ صَمَدْتُ وَاِيَّاكَ اعْتَمَدْتُ وَ
وَجْهَكَ اَرَدْتُ وَاَسْئَلُكَ اَنْ تُبَارِكَ لِي فِي رِحْلَتِي وَاَنْ تَقْضِيَ لِي حَاجَتِي وَاَنْ
تَجْعَلَنِي مِمَّنْ تُبَاهِي بِهِ الْيَوْمَ مَنْ هُوَ اَفْضَلُ مِنِّي سیوم آنکه چون در راه عرفات بمنی
رسد این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ هٰذِهِ مِنًى وَهِيَ مِمَّا مَنَنْتَ بِهِ عَلَيْنَا مِنَ الْمَنَاسِكِ فَاَسْئَلُكَ اَنْ تَمُنَّ
عَلَيَّ بِمَا مَنَنْتَ بِهِ عَلَى اَنْبِيَائِكَ فَاِنَّمَا [اَنَا عَبْدُكَ وَفِي قَبْضَتِكَ] چهارم آنکه ظهر و عصر و مغرب و عشا را در منی بگذارد پنجم آنکه
در شب نهم ذی الحجه که شب عرفه است در منی تا طلوع فجر توقف نماید ششم آنکه نماز صبح را نیز در منی بگذارد
و افضل آن است که تا طلوع آفتاب در منی توقف نماید و بعد از ان از منی متوجه عرفات شود هفتم آنکه
خیمه خود را در بیرون زمین عرفات بزند در مکانی که بعرفات متصل است و آن مکان را نمره گویند
و واجبست که اول وقت پیشین نیت وقوف عرفات کند باین طریق که توقف می کنم در عرفات از این
وقت تا وقت شام در حج اسلام حج تمتع برای آنکه واجب است قربة الی الله و بر حکم نیت بماند
تا وقت شام و بعد از دخول عرفات دوازده امر سنت است که در اثنای وقوف بفعل آورد
اول غسل جهت وقوف و نیت چنین کند که غسل وقوف عرفات می کنم از برای آنکه سنت است قربة
الی الله و باید که این غسل را [illegible] ظهر را اول وقوف [illegible] دوم بر وضو بودن سیوم ظهر و عصر را
در اول وقت با هم جمع کردن بیک اذان و دو اقامت چهارم بر پا ایستادن از وقت ظهر تا وقت
[illegible] اول وقت تا آخر وقت [illegible] خاطر خود را از هیچ مشغول ساختن مگر توجه بدرگاه
الهی [illegible] حالی نباشد مثل خیمه و غیر آن ششم گناهان خود را یکیک شمردن و استغفار کردن نهم
[illegible] برادران مومن و باید که کمتر از چهل مرد نباشد [illegible] بعد از [illegible] لا اله الا الله وحده [illegible]
[illegible] و مادر خود برای پدر کن از

یا ابا القاسم السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا سید الاولین والاخرین السلام علیک یا ذخر القیمة السلام علیک یا شفیع القیمة اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد انک عبده ورسوله بلغت الرسالة وادیت الامانة ونصحت امتک وجاهدت فی سبیل ربک حتی اتیک الیقین صلی الله علیک وعلی اهل بیتک طبت حیا وطبت میتا صلی الله علیک وعلی اخیک ووصیک وابن عمک امیر المومنین وعلی بنتک سیدة نساء العالمین وعلی ولدیک الحسن والحسین افضل السلام واطیب التحیة وازکی الصلوة وعلینا منهم السلام ورحمة الله وبرکاته و دعای بسیار از برای خود [illegible]

وصد نوبت سبحان الله بگوید باز دیم آنکه صد نوبت قل هو الله احد بخواند دوازدهم آنکه این دعا بخواند اللهم انی عبدک فلا تجعلنی من اخیب وافدک وارحم مسیری الیک من الفج العمیق اللهم رب المشاعر کلها فک رقبتی من النار واوسع علی من رزقک الحلال وادرأ عنی شر فسقة الجن والانس وشر فسقة العرب والعجم اللهم لا تمکر بی ولا تخدعنی ولا تستدرجنی اللهم انی اسئلک بحولک وقوتک وجودک وکرمک ومنک وفضلک یا اسمع السامعین ویا ابصر الناظرین ویا اسرع الحاسبین ویا ارحم الراحمین ان تصلی علی محمد وآل محمد وحاجت خود را از حق تعالی طلب نماید وبعد از ان رو بجانب آسمان کند وبگوید اللهم حاجتی الیک التی ان اعطیتنیها لم یضرنی ما منعتنی وان منعتنیها لم ینفعنی ما اعطیتنی اسئلک خلاص رقبتی من النار اللهم انی عبدک وملک یدک ناصیتی بیدک واجلی بعلمک اسئلک ان توفقنی لما یرضیک عنی وان تسلم منی مناسکی التی اریتها خلیلک ابراهیم علیه السلام ودللت علیها نبیک محمدا صلی الله علیه وآله اللهم اجعلنی ممن رضیت عمله واطلت عمره واحییته بعد الموت حیوة طیبة لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت ویمیت ویحیی وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر اللهم لک الحمد کالذی تقول وخیرا مما نقول وفوق ما یقول القائلون اللهم لک صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی ولک تراثی وبک حولی ومنک قوتی اللهم انی اعوذ بک من الفقر ومن وساوس الصدر ومن شتات الامر ومن عذاب القبر اللهم اجعل فی قلبی نورا وفی سمعی نورا وفی بصری نورا وفی لحمی نورا وفی دمی وعظامی وعروقی ومقامی ومقعدی ومدخلی ومخرجی نورا واعظم لی نورا یا رب یوم القاک انک علی کل شیء قدیر

وبدانکه دعاهای روز عرفات که از حضرت ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده بسیارست وافضل آن دعاها دو دعاست یکی دعای حضرت امام حسین علیه السلام که مشهورست دیگر دعای حضرت امام زین العابدین علیه السلام که در صحیفه کامله مذکورست وچون هر یک ازین دو دعا بغایت طویل بود درین مختصر مذکور نشد

فصل دوم در احکام وقوف بمشعر الحرام چون آفتاب غروب کند وداخل شود وقت نماز مغرب از عرفات متوجه مشعر الحرام شود وچون اراده بیرون آمدن از عرفات کند این دعا بخواند اللهم لا تجعله آخر العهد من هذا الموقف وارزقنیه ابدا ما ابقیتنی وقلبنی الیوم

و چون از زیارت فارغ شد برگرد بسوی قبر رسول صلی الله علیه وآله و بمقام حضرت رسول چهار رکعت نماز و دو رکعت بنزد ستون توبه بجای آورد ... و در روضه ... حضرت فاطمه صلوات الله علیها زیارت جناب فاطمه ... روایت کرده ابراهیم بن محمد ... السلام علیک یا سیدة نساء العالمین السلام علیک ایتها الحجة علی الناس اجمعین السلام علیک ایتها المظلومة الممنوعة حقها اللهم صل علی امتک

مُفلِحاً مُنجِحاً مُستَجاباً لی مَرحُوماً مَغفُوراً بِأَفضَلِ ما یَنقَلِبُ بِهِ الیَومَ اَحَدٌ مِن وَفدِکَ وَحُجّاجِ بَیتِکَ الحَرامِ وَاجعَلنِی الیَومَ مِن اَکرَمِ وَفدِکَ وَاَعطِنِی اَفضَلَ ما اَعطَیتَ اَحَداً مِنهُم مِنَ الخَیرِ وَالبَرَکَةِ وَالرَّحمَةِ وَالرِّضوانِ وَالمَغفِرَةِ وَبارِک لِی فِیما اَرجِعُ اِلَیهِ مِن اَهلٍ اَو مالٍ اَو قَلِیلٍ اَو کَثِیرٍ وَبارِک لَهُم فِیَّ و باید که در وقت رفتن بجانب مشعر با آرام راه رود و با کمال خضوع و خشوع و در اثنای راه رفتن باستغفار و طلب خلاصی از آتش دوزخ مشغول باشد و چون بمشعر الحرام رسد واجب است که نیت کند بر حجی که از این وقت تا طلوع آفتاب توقف می کنم در مشعر الحرام در حج تمتع از برای آنکه واجب است تقرب بخدا و سنت است که در آنجا چند امر بفعل آورد اول آنکه غسل زیارت فرو دو آوردن نماز مغرب و عشا را بیک اذان و دو اقامت بگذارد دوم آنکه نافله مغرب را بعد از عشا بگذارد سیوم آنکه آن شب را که شب عید قربان است احیا بدارد چهارم آنکه تا صبح بذکر و دعا و تلاوت قرآن مشغول باشد و از جمله دعاها این دعا بخواند اَللّهُمَّ هذِهِ جَمعٌ اَللّهُمَّ اِنِّی اَسئَلُکَ اَن تَجمَعَ لِی فِیها جَوامِعَ الخَیرِ اَللّهُمَّ لا تُؤیِسنِی مِنَ الخَیرِ الَّذِی سَئَلتُکَ اَن تَجمَعَهُ لِی فِی قَلبِی ثُمَّ اَطلُبُ بِهِ اِلَیکَ اَن تُعَرِّفَنِی ما عَرَّفتَ اَولِیائَکَ فِی مَنزِلِی هذا وَاَن تَقِیَنِی جَوامِعَ الشَّرِّ پنجم آنکه وقت شب غسل کند و نیت چنین کند که غسل میکنم جهة بودن در مشعر الحرام از برای آنکه سنت است تقرب بخدا ششم آنکه تا طلوع آفتاب طاهر از حدث اکبر و اصغر باشد هفتم آنکه اگر حج اول او باشد بر بالای کوهی که در مشعر الحرام واقع است برود و در آنجا ذکر الهی بجا آورد هشتم آنکه هفتاد سنگریزه را که بجهة رمی جمرات ضرورست از مشعر الحرام بردارد و واجب است که آن شب تا صباح در مشعر الحرام باشد و چون فجر طالع شود اولی آنست که نیت علیحده بجهة وقوف مشعر بدین طریق کند که توقف می کنم در مشعر الحرام در حج تمتع از این وقت تا طلوع آفتاب از برای آنکه واجب است تقرب بخدا و سنت است که بحمد الهی و صلوات فرستادن و دعا کردن اشتغال نماید و از جمله دعاها این دعا بخواند اَللّهُمَّ رَبَّ المَشعَرِ الحَرامِ فُکَّ رَقَبَتِی مِنَ النّارِ وَاَوسِع عَلَیَّ مِن رِزقِکَ الحَلالِ وَادرَء عَنِّی شَرَّ فَسَقَةِ الجِنِّ وَالاِنسِ اَللّهُمَّ اَنتَ خَیرُ مَطلُوبٍ اِلَیهِ وَخَیرُ مَدعُوٍّ وَخَیرُ مَسئُولٍ وَلِکُلِّ وافِدٍ جائِزَةٌ فَاجعَل جائِزَتِی فِی مَوطِنِی هذا اَن تُقِیلَنِی عَثرَتِی وَتَقبَلَ مَعذِرَتِی وَاَن تَجاوَزَ عَن خَطِیئَتِی ثُمَّ اجعَلِ التَّقوی مِنَ الدُّنیا زادِی چون آفتاب برآید بجانب منی برود و جایز است زنان و اشخاص را که ضرورتی داشته باشند قبل از طلوع فجر از مشعر الحرام بجانب منی روند فصل سیوم در رفتن منی از مشعر الحرام و بیان اعمال ثلثه مناسک منی که روز عید قربان

در مشعر واجب است که بعمل آورد و چون از مشعر الحرام متوجه منی شود در راه بموضعی رسد که آنرا وادی محسّر گویند سنت است که در آن موضع صد گام تند برود و این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ سَلِّمْ عَهْدِی وَاقْبَلْ تَوْبَتِی وَ اَجِبْ دَعْوَتِی وَاخْلُفْنِی فِیمَنْ تَرَکْتُ بَعْدِی و چون بمنی رسد واجب است که افعال ثلثه مناسک منی را در روز عید بترتیب بجا آورد

فصل اول رمی جمره عقبه است یعنی زدن میلی که آنرا عقبه جمره گویند بهفت سنگریزه و در رمی جمره عقبه هشت امر واجب و سیزده امر سنت اما هشت امر واجب اول نیت کردن باینطریق که این میل را میزنم بهفت سنگریزه در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجب است تقرب بخدا دوم نیت را مقارن شروع در رمی کند سیوم استدامت حکمی یعنی مدام بر حکم نیت بودن تا آخر رمی چهارم هفت سنگریزه را یکیک انداختن پس اگر هفت سنگریزه بیکدفعه بانداز یکی از آنها حساب است و باقی محسوب نیست پنجم هر یک از هفت سنگریزه را بآن میلی رسانیدن ششم مجموع هفت سنگریزه را از زمین حرم برچیدن هفتم آنکه همه آن سنگریزه ها بکر باشد یعنی هیچ یک از آنها رمی جمرت نشده باشد هشتم آنکه رمی بعد از طلوع آفتاب روز عید قربان باشد واما آن سیزده امر سنت است که در رمی جمره عقبه معتبره است اول در وقت رمی وضو داشتن دوم پیاده بودن نه سواره سیوم در وقتیکه هفت سنگریزه را در دست داشته و خواهد که بعمل نماید این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ هٰؤُلَاءِ حَصَیَاتِی فَاَحْصِهِنَّ لِی وَارْفَعْهُنَّ فِی عَمَلِی چهارم آنکه در وقت انداختن هر یک از آن سنگریزه ها اَللّٰهُ اَکْبَرُ بگوید و این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ ادْحَرْ عَنِّی الشَّیْطَانَ اَللّٰهُمَّ تَصْدِیقاً بِکِتَابِکَ وَعَلٰی سُنَّةِ نَبِیِّکَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ حَجّاً مَبْرُوراً وَعَمَلاً مَقْبُولاً وَسَعْیاً مَشْکُوراً وَذَنْباً مَغْفُوراً پنجم آنکه در وقت رمی جمره عقبه رو بجمره کند و پشت بقبله ششم آنکه دوری او از جمره در وقت رمی از ده ذرع تا بپانزده ذرع شرعی باشد هفتم آنکه سنگریزه را بر شکم انگشت ابهام گذارد و به پشت ناخن انگشت شهادت بیندازد هشتم آنکه سنگریزه ها را چیده باشد نه آنکه سنگی را بشکند و سنگریزه های آن رمی کند نهم آنکه سنگریزه ها از مشعر الحرام چیده باشد دهم آنکه سنگریزه ها را نشوید یازدهم آنکه هر یک از سنگریزه ها بمقدار سر بند بالائی انگشت باشد دوازدهم هر یک از سنگریزه ها رنگی مختلف داشته باشد سیزدهم رنگ هر یک از سنگریزه مخالف رنگ دیگری باشد

فصل دوم از افعال ثلثه مناسک منی که روز عید قربان در منی بجا آوردن آن واجب است قربان کردن است و در آن ده امر واجب است و شش امر سنت اما آن ده امر واجب اول آنکه قربانی گوسفند باشد یا بز یا گاو یا شتر و اگر غیر آنها مثل اسب و آهو قربانی کند آن قربانی صحیح نیست دوم آنکه اگر قربانی گوسفند باشد کمتر از هفت ماهه نباشد و اگر بز یا گاو باشد

ثُمَّ قُلْ ... جَاءَ کُمْ اِلَی ... فَاَصِلْنَا اِلَیْکُمْ ... اِلَی مَقَامِکُمْ ... اَللّٰهُ اَکْبَرُ ... سُبْحَانَ اللّٰهِ ... وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ ... بُکْرَةً وَاَصِیلاً ... اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی ... بِاِحْسَانِهِ ...

یکسال تمام کرده باشد و در سال سوم داخل شده باشد و اگر شتر باشد پنج سال تمام کرده
و در سال ششم داخل شده باشد سوم آنکه بیمار نباشد و کر و پیر نباشد و لاغر و لنگ و خصی و گوش بریده
و شاخ اندرونی آن شکسته نباشد چهارم آنکه کل آن از یک شخص باشد پس جایز نیست که شخصی دیگر در قربانی
شریک باشد پنجم آنکه در وقت کشتن قربانی نیت چنین کند که این قربانی را می کشم در حج اسلام حج تمتع از برای
آنکه واجب است تقرب بخدا ششم آنکه نیت مقارن اول ذبح سازد و اگر قربانی غیر شتر باشد و مقارن
اول نحر اگر قربانی شتر باشد و نحر آن است که کاردی یا حربه در گودی که در میان بیخ گردن و سینه شتر
واقع است برند هفتم استدامت حکمی نیت تا آخر ذبح یا نحر هشتم آنکه خود مباشر کشتن قربانی گردد یا شخصی را
نایب خود سازد و نایب چنین نیت کند که این قربانی را می کشم به نیابت فلانی در حج اسلام حج تمتع از
برای آنکه واجب است تقرب بخدا و اولی آنست که هر دو نیت کنند نهم آنکه قربانی کردن در روز عید
واقع شود و اگر متعذر باشد در باقی ایام ماه ذی الحجه جایز است دهم آنکه بعضی آنرا تصدق کند و بعضی خود بخورد
و بعضی را هدیه کند اما آن شش امر که در قربانی کردن سنت است اول آنکه اگر قربانی گوسفند باشد باید که
نر باشد و اگر شتر یا گاو باشد ماده باشد دوم آنکه فربهی او نمایان باشد آنکه در فربهی و لاغری میانه باشد سوم
آنکه او را در عرفات حاضر کرده باشند چهارم آنکه اگر قربانی شتر باشد دست چپ او را تا بن زانوی او
باشند ببندند پنجم آنکه اگر شخصی را در کشتن قربانی نایب خود سازد دست خود را در وقت کشتن
بر دست او گذارد ششم آنکه در وقتیکه خواهد قربانی کند این دعا بخواند وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ
السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ حَنِیفًا مُسْلِمًا وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ اِنَّ صَلوٰتِی وَنُسُکِی وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِی
لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ لَا شَرِیکَ لَهُ وَبِذٰلِکَ اُمِرْتُ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ اَللّٰهُمَّ مِنْکَ وَلَکَ بِسْمِ اللّٰهِ
وَاللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّی و مقارن این بکشتن مشغول شود **فصل سوم** از افعال ثلثه مناسک منی که در روز
عید بفعل آوردن واجب است بعد از قربانی کردن از موی خود چیزی ازاله کند خواه تراشیدن و خواه تقصیر اما
زنان را تراشیدن سر جایز نیست و در ازاله کردن موی سه امر واجب است و هفت امر سنت اما آن
امر واجب اول نیت باین طریق که ازاله می کنم موی سر را در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجب است
تقرب بخدا دوم مقارن نیت بموازاله کردن سیوم استدامت حکمی و اما آن هفت امر سنت اول آنکه در
وقت موازاله کردن رو بقبله کند دوم آنکه در آنوقت بگوید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِی
بِکُلِّ شَعْرَةٍ نُورًا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ سیوم آنکه در تراشیدن سر شروع از جانب راست کند چهارم آنکه کل سر را
بتراشند پنجم آنکه اگر سر موی نداشته باشد تیغ را بر سر گذارد ششم آنکه موی را در منی دفن کند هفتم آنکه بعد از موازاله کردن

و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهم السلام ... اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا اَهْلَ ... [illegible]

تا خون بچسپند و سبیل بگیرد و بعد از فارغ شدن از افعال ثلثه مناسک منی حلال می‌شود و برای او جمیع آنچه حرام شده بود مگر زن و بوی خوش **فصل چهارم** در بیان باقی افعال حج چون مناسک منی بجا آورد واجب است که مراجعت کردن بمکه بجهت بجا آوردن پنج امر و آن طواف حج است و دو رکعت نماز آن و سعی مابین صفا و مروه و طواف نسا و دو رکعت نماز آن و چون سه امر اول بفعل آورد بوی خوش برای او حلال می‌شود و اما زن وقتی حلال می‌شود که طواف نسا را با دو رکعت آن بجا آورد و واجب است که این پنج امر بترتیبی که مذکور شد بفعل آید و جمیع آنچه در طواف عمره و سعی آن مذکور شد از امور واجبی و سنتی در این دو طواف و سعی معتبر است و فرق همین در نیت است پس در طواف حج نیت چنین کند که طواف حج اسلام حج تمتع می‌کنم از برای آنکه واجب است قربة الی الله و در طواف نسا چنین نیت کند که طواف نسا می‌کنم در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجب است قربة الی الله و نیت نماز این دو طواف و نیت سعی مابین صفا و مروه برین قیاس است و چون ازین پنج امر فارغ شود واجب است که بمنی مراجعت نماید بجهت چهار امر اول در منی بودن سه شب ایام تشریق و آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی حجه است و جایز است شخصی را که در احرام عمره و حج شکار و مباشرت بزن نکرده آنکه شب سیوم در منی نماند و آنکه بعد از وقت ظهر روز دوازدهم از منی بیرون [illegible] رود و اگر در وقت مغرب شب سیزدهم در منی باشد که درین صورت بودن آن شب در منی واجب است و بیرون رفتن جایز نیست و در هر یک ازین سه شب تا صباح ماندن در منی لازم نیست بلکه اینقدر توقف کند که نصف شب بگذرد و بعد از آن بیرون می‌تواند رفت و جایز است بجای ماندن شب در منی ماندن آن شب در مکه بشرط آنکه تا صبح بعبادت مشغول باشد دوم رمی کردن جمره اولی در هر یک از روزهای تشریق بهفت سنگریزه سیوم رمی جمره وسطی است در هر سه روز بهمان طریق چهارم رمی جمره عقبه و در آن سه روز بهمان طریق و واجب است این ترتیب را مرعی داشتن و وقت رمی از طلوع آفتاب تا وقت شام و اگر شخصی را عذری باشد جایز است که شب رمی کند و آداب سنتی این رمی بطریقی است که قبل ازین تفصیل مذکور شد و فرقی نیست الا در دو امر اول آنکه هر یک از جمره اولی و جمره وسطی را در وقت رمی بر دست راست گیرد دوم آنکه بعد از رمی هر یک ازین دو جمره اندکی نزد آن بایستد و بحمد و صلوة اشتغال نماید اما بعد از رمی جمره عقبه ایستادن نزد آن سنت نیست و بعد ازین رمی آخر افعال واجبه حج است و جایز است که از منی بوطن خود رود ولی اگر بمکه معاودت نماید اما معاودت جهة وداع خانه کعبه سنت است پس چون خواهد که بمکه معاودت نماید سنت است که در مسجد خیف شش رکعت نماز گذارد در هر دو رکعت بیک سلام و بعد از آن متوجه مکه شود و آداب دخول مکه و مسجد الحرام از غسل و غیر آن بطریقی است که قبل ازین گفته شد و آنکه داخل شدن در خانه کعبه سنت است و واجب نیست و آداب آن چند امر است اول غسل کردن دوم حلقه در را در وقت دخول بگیرد

سوم آنکه کمال خضوع و خشوع در وقت داخل شدن بجا آورد چهارم آنکه چون داخل شود بگوید اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ قُلْتَ وَمَنْ
دَخَلَهُ كَانَ اٰمِنًا فَاٰمِنِّي مِنْ عَذَابِكَ عَذَابِ النَّارِ پنجم آنکه بر سنگ سرخی که ما بین دو ستون خانه کعبه فرش است
دو رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه سوره حم سجده بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه آیات قرآن بعدد
آیات سوره حم سجده بخواند و آن پنجاه و چهار آیه است ششم آنکه در هر کنجی از چهار کنج خانه کعبه دو رکعت نماز بگذارد و بعد از آن این دعا بخواند
اَللّٰهُمَّ مَنْ تَهَيَّاَ وَتَعَبَّاَ وَاَعَدَّ وَاسْتَعَدَّ لِوِفَادَةٍ اِلٰى مَخْلُوقٍ رَجَاۤءَ رِفْدِهِ وَجَوَاۤئِزِهِ وَنَوَافِلِهِ وَ
فَوَاضِلِهِ فَاِلَيْكَ كَانَ يَا سَيِّدِي تَهْيِئَتِي وَتَعْبِئَتِي وَاَسْتِعْدَادِي رَجَاۤءَ رِفْدِكَ وَنَوَافِلِكَ وَجَوَاۤئِزِكَ
فَلَا تُخَيِّبِ الْيَوْمَ رَجَاۤئِي يَا مَنْ لَا يَخِيبُ سَاۤئِلُهُ وَلَا يَنْقُصُ نَاۤئِلُهُ فَاِنِّي لَمْ اٰتِكَ الْيَوْمَ بِعَمَلٍ صَالِحٍ قَدَّمْتُهُ
وَلَا شَفَاعَةِ مَخْلُوقٍ رَجَوْتُهُ وَلٰكِنْ اَتَيْتُكَ مُقِرًّا بِالذُّنُوبِ وَالْاِسَاۤءَةِ عَلٰى نَفْسِي فَاِنَّهُ لَا حُجَّةَ لِي
وَلَا عُذْرَ فَاَسْئَلُكَ يَا مَنْ هُوَ كَذٰلِكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُعْطِيَنِي مَسْئَلَتِي وَتُقِيلَنِي
عَثْرَتِي وَتَقْلِبَنِي بِرَغْبَتِي وَلَا تَرُدَّنِي مَجْبُوهًا مَمْنُوعًا وَلَا خَاۤئِبًا يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ اَرْجُوكَ لِلْعَظِيمِ
اَسْئَلُكَ يَا عَظِيمُ اَنْ تَغْفِرَ لِيَ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ هفتم آنکه در اندرون خانه کعبه سر بسجده نهد و
این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ لَا يَرُدُّ غَضَبَكَ اِلَّا حِلْمُكَ وَلَا يُنْجِي مِنْكَ اِلَّا التَّضَرُّعُ اِلَيْكَ فَهَبْ لِي يَا اِلٰهِي مِنْ لَدُنْكَ
فَرَجًا بِالْقُدْرَةِ الَّتِي بِهَا تُحْيِي اَمْوَاتَ الْعِبَادِ وَبِهَا تَنْشُرُ مَيْتَ الْبِلَادِ وَلَا تُهْلِكْنِي يَا اِلٰهِي غَمًّا حَتّٰى
تَسْتَجِيبَ لِي وَتُعَرِّفَنِي الْاِجَابَةَ فِي دُعَاۤئِي اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي الْعَافِيَةَ اِلٰى مُنْتَهٰى اَجَلِي وَلَا تُشْمِتْ بِي
عَدُوِّي وَلَا تُمَكِّنْهُ مِنْ عُنُقِي مَنْ ذَا الَّذِي يَرْفَعُنِي اِنْ وَضَعْتَنِي وَمَنْ ذَا الَّذِي يَضَعُنِي اِنْ رَفَعْتَنِي
وَاِنْ اَهْلَكْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَعْرِضُ لَكَ فِي عَبْدِكَ اَوْ يَسْئَلُكَ عَنْ اَمْرِكَ وَقَدْ عَلِمْتُ يَا اِلٰهِي اَنْ
لَيْسَ فِي حُكْمِكَ ظُلْمٌ وَلَا فِي نَقِمَتِكَ عَجَلَةٌ وَاِنَّمَا يَعْجَلُ مَنْ يَخَافُ الْفَوْتَ وَاِنَّمَا يَحْتَاجُ اِلَى الظُّلْمِ
الضَّعِيفُ وَقَدْ تَعَالَيْتَ يَا اِلٰهِي عَنْ ذٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا فَلَا تَجْعَلْنِي لِلْبَلَاۤءِ غَرَضًا وَلَا لِنَقِمَتِكَ نَصَبًا
وَمَهِّلْنِي وَنَفِّسْنِي وَاَقِلْنِي عَثْرَتِي وَلَا تَبْتَلِيَنِّي بِبَلَاۤءٍ عَلٰى اَثَرِ بَلَاۤءٍ فَقَدْ تَرٰى ضَعْفِي وَقِلَّةَ حِيلَتِي
وَتَضَرُّعِي اِلَيْكَ وَوَحْشَتِي مِنَ النَّاسِ وَاُنْسِي بِكَ وَاَعُوذُ بِكَ الْيَوْمَ فَاَعِذْنِي وَاَسْتَجِيرُ بِكَ
فَاَجِرْنِي وَاَسْتَعِينُ بِكَ عَلَى الضَّرَّاۤءِ فَاَعِنِّي وَاَسْتَنْصِرُكَ فَانْصُرْنِي وَاَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ فَاكْفِنِي
وَاُومِنُ بِكَ فَاٰمِنِّي وَاَسْتَهْدِيكَ فَاهْدِنِي وَاَسْتَرْحِمُكَ فَارْحَمْنِي وَاَسْتَغْفِرُكَ مِمَّا تَعْلَمُ
فَاغْفِرْ لِي وَاَسْتَرْزِقُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ فَارْزُقْنِي وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ
هشتم آنکه در وقت بیرون آمدن از خانه کعبه حلقه در خانه را بگیرد و بگوید اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ
اَكْبَرُ اَللّٰهُمَّ لَا تَجْهَدْ بَلَاۤئِي وَلَا تُشْمِتْ بِي اَعْدَاۤئِي فَاِنَّكَ اَنْتَ الضَّاۤرُّ النَّافِعُ نهم آنکه چون از خانه بیرون آید

باب

خاتمه در بیان آداب وداع خانه کعبه و آن دو امر است اول آنکه هفت شوط طواف وداع بجا آورد و نیت چنین کند طواف وداع خانه کعبه میکنم سنت قربة الی الله دوم آنکه در هر شوطی استلام حجر اسود و رکن یمانی کند و اگر در هر شوط نتواند در شوط اول و دوم استلام نماید سوم آنکه بعد از فارغ شدن از طواف التزام مستجار کند بطریقی که در طواف عمره مذکور شد چهارم آنکه نزد حجر اسود آید و شکم خود را بکعبه بچسباند و دست راست را از جانب در خانه کعبه بچسباند و بگوید الحمد لله وصلى الله على سيدنا ونبينا محمد واله اللهم صل على محمد عبدك ورسولك وامينك وحبيبك ونجيبك وخيرتك من خلقك اللهم كما بلغ رسالتك على وجاهد في سبيلك وصدع بامرك واوذي فيك وفي جنبك حتى اتاه اليقين اللهم اقلبني مفلحا منجحا مستجابا لي بافضل ما يرجع به احد من وفدك من المغفرة والبركة والرضوان والعافية مما يسعني ان اطلب فاسئلك ان تعطيني مثل الذي اعطيته او فضلا من عندك تزيدني عليه اللهم ان امتني فاغفر لي وان احييتني فارزقنيه من قابل اللهم لا تجعله اخر العهد من زيارة بيتك اللهم اني عبدك وابن عبدك وابن امتك حملتني على دابتك وسيرتني في بلادك حتى ادخلتني حرمك وامنك وقد كان من حسن ظني بك ان تغفر لي ذنوبي فان كنت غفرت ذنوبي فازدد عني رضا وقربني اليك زلفى ولا تباعدني وان كنت لم تغفر لي فمن الان فاغفر لي قبل ان تنائى عن بيتك داري فهذا اوان انصرافي ان كنت اذنت لي غير راغب عنك ولا عن بيتك ولا مستبدل بك ولا به اللهم احفظني من بين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي حتى تبلغني اهلي فاذا بلغتني اهلي فاكفني مؤنة عبادك وعيالي فانك ولي ذلك من خلقك ومني پنجم آنکه بعد از دعا خواندن بجاه زمزم آید و قدری از آن آب بنوشد و بعد از آن متوجه بیرون رفتن از مسجد الحرام شود ششم آنکه در اثناء بیرون رفتن بگوید آئبون تائبون عابدون لربنا حامدون الى ربنا راغبون الى الله راجعون ان شاء الله هفتم آنکه در مسجد الحرام سجده طولی با کمال خضوع و خشوع بجا آورد هشتم آنکه برد در مسجد الحرام بایستد و بگوید اللهم اني انقلب على لا اله الا الله نهم آنکه بگیرد یک درهم شرعی خرما بخرد و تصدق کند دهم آنکه قصد او همیشه این باشد که نوبت دیگر بحج آید **مطلب ششم** در بیان حج قران و حج افراد قبل از این مذکور شده بود که حج قران و حج افراد بشخصی واجب میشود که از اهل مکه معظمه باشد یا آنکه دوری او از آن مکان مقدس کمتر شانزده فرسخ شرعی باشد و اگر دوری آنکس از مکه معظمه زیاده بر شانزده فرسخ باشد حجی بر او واجب میشود حج تمتع است و افعال حج تمتع بتفصیل مذکور ساختیم و اعمال حج قران و حج

افراد مثل افعال حج تمتع است لیکن عمره حج تمتع قبل از حج است و طواف نسا ندارد و عمره حج قران
و افراد بعد از حج است و طواف نسا دارد و افعال این دو نوع بیک طریق است لیکن در حج قران مخیر است میانه آنکه نیت
احرام را بمقارن تلبیات یا مقارن اشعار یا مقارن تقلید سازد و معنی اشعار و تقلید مذکور خواهد شد و احرام هر یک
از حج قران و حج افراد واجب است که از میقات باشد یا از مسکن خود هرگاه مسکن او بمکه نزدیکتر از میقات باشد یا از مکه
هرگاه مسکن او مکه باشد و باقی افعال بطریق افعال حج تمتع است پس چون احرام به بندد متوجه عرفات شود و بعد از وقوف
عرفات متوجه مشعر الحرام شود و بعد از وقوف مشعر بمنی رود و رمی جمرات و قربان و تقصیر بجا آورد بمکه باز گردد و طواف
و دو رکعت آن و سعی میان صفا و مروه و طواف نسا و دو رکعت آن را بطریقیکه قبل از این مذکور شد بعمل آورد
چون از این افعال فارغ شود عمره مفرده بجا آورد باین طریق که یکی از میقاتها یا از نزدیکترین موضعی بحرم
احرام عمره مفرده به بندد و طواف عمره و دو رکعت آن و سعی ما بین صفا و مروه و تقصیر و طواف نسا و دو رکعت
آن بجا آورد و مراد از اشعار آنست که جانب راست کوهان شتری که جهت قربانی میبرد که در منی قربانی کند
زخم زند و آن جانب را بخون آن زخم آلوده کند و مراد از تقلید آنست که در گردن قربانی که می برد نعلینی بیاویزد
که در آن نعلین نماز کرده باشد **مطلب هفتم** در بیان احکام حج نیابت و در آن دو فصل است **فصل**
اول در بیان نائب گرفتن از جهت میت و حج بدانکه چون شخصی فوت شود و ترکه ای گذارد و حج اسلام
بر او واجب شده باشد و در ذمه او مستقر گردد واجب است که در آن سال شخصی را باجاره بگیرند که به نیابت
او حج بجا آورد و اگر وقت حج باقی باشد والا سال دیگر خواه میت وصیت کرده باشد که جهت او حج
کنند و خواه میت وصیت نکرده باشد اما اگر قبل از آنکه حج در ذمت او مستقر گردد فوت شود نائب گرفتن
واجب نیست و حج در ذمت وقتی مستقر می شود که شخصی با وجود استطاعت رفتن بحج را تاخیر کند تا بقدر
مدت بگذرد که گنجایش حج بجا آوردن داشته باشد پس اگر بعد از استطاعت و قبل از گذشتن مدت مذکور فوت شود
حج ساقط است و نائب گرفتن لازم نیست و اجرت حج مقدم است بر میراث و حکم سایر قروض دارد پس هرگاه
میت مشغول الذمه باشد بحج و قرض نیز داشته باشد واجب است که اول اجرت حج و قرض را از متروکات
او بیرون کنند و آنچه بعد از آن بماند بوارث میرسد و اگر چیزی نماند از متروکات او چیزی بوارث نمی رسد
و همچنین اگر همه متروکات او مساوی اجرت المثل حج باشد کل متروکات او را باجرت حج باید داد و وارث
از متروکات او محروم است و هرگاه شخصی تبرع نماید و بی اجرت به نیابت میت حج بجا آورد در این صورت
حج از ذمت میت ساقط می شود و لازم نیست که نائب جهت او بگیرند و همچنین اگر شخصی به تبرع از مال خود
شخصی را باجاره بگیرد که به نیابت میت حج کند و بدانکه میانه مجتهدین خلاف است در این که نایب میت

وعلى الائمة بقیع چون خواهی وداع کنی ائمه بقیع علیهم السلام را بزیارت وداع بعمل نظیر بقیه مذکور شد بخوان پس بگو السلام علیکم ائمة الهدی ورحمة الله وبرکاته استودعکم الله واقرأ علیکم السلام آمنا بالله وبالرسول وبما جئتم به ودللتم علیه اللهم فاکتبنا مع الشاهدین اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی ایاهم وارزقنی العود ثم العود

میت از آنجا متوجه حج میشود و بعضی بر آنند که از آنجا که فوت واقع شده واجب است که متوجه شود و بعضی بر آنند که توجه
از میقات کافی است و بعضی بر آنند که اگر متروکات میت وفا کند از محل فوت متوجه شود و اگر بآن وفا نکند
از میقات و این قول بثواب نزدیکتر است و ظاهر قول دوم باین قول بازمی گردد و اگر حج در ذمه شخصی مستقر
شده باشد اما بواسطه مانعی که بعد از استقرار بهم رسد مثل بیماری یا خوف از دشمن نتواند بحج رفتن واجب است
که شخصی را باجاره بگیرد که به نیابت او بحج رود هرگاه امید آن نداشته باشد که مانع برطرف شود و اگر بعد از آنکه
بنیابت او حج کرده باشد مانع برطرف شود بر او واجب است که خود حج کند و حجی که نایب او کرده کافی نیست اما اگر
بعد از آنکه حج گذاردن بر او واجب شده باشد و قبل از آنکه در ذمت او مستقر شود او را مانعی از حج رفتن بهم رسد درین
صورت در وجوب نایب گرفتن میانه مجتهدین خلافست بعضی بر آنند که حکم شخصی دارد که او را بعد از استقرار حج
مانعی بهم رسد و بعضی بر آنند که ازین شخص حج ساقط است مادام که مانع باقی باشد و نایب گرفتن واجب نیست
خواه امید برطرف شدن مانع داشته باشد خواه نداشته باشد و اقرب قول اول است **فصل دوم** در بیان
شرطی چند که در نیابت حج معتبر است و آن شش امر است اول آنکه نایب بالغ باشد و بعضی از مجتهدین نیابت
غیر بالغ را جایز داشته اند بشرط تمیز داشته باشد و بسخن او اعتماد باشد دوم آنکه عادل باشد پس حرام است که غیر عادل را
نایب حج سازند اما غیر عادل را نایب کرده باشند و دانند که حج بفعل آورده درینصورت حج او کافی است و احتیاج به نیابت عادل
گرفتن نیست و بعضی از مجتهدین بر آنند که هرگاه ظن غالب باشد که نایب افعال حج را بجا آورد نایب گردانیدن او
جایز است سیوم آنکه ذمت نایب حج واجب نباشد چهارم آنکه افعال حج را بالتمام داند یا شخصی عادل با او باشد که
در وقت بجا آوردن هر فعلی او را تعلیم کند پنجم آنکه در نیت قصد کند که این فعل را نیابت فلانی بجا می آرم ششم آنکه
شخصی که نایب به نیابت او حج میکند شیعه اثنا عشری باشد پس نایب مخالف مذهب شدن جایز نیست مگر آنکه
پدر نایب یا جد پدری او باشد که درین دو صورت نیابت کردن او جایز است با وجود آنکه مخالف مذهب
باشد و بعضی از مجتهدین این دو صورت را نیز جایز نداشته اند و جایز است که زن نایب مرد شود و بعکس
و همچنین جایز است که غلام یا کنیز که عادل باشد برخصت آقای خود نایب شود و اگر نایب در اثنای راه
فوت شود پس اگر فوت او قبل از احرام و داخل شدن حرم واقع شود نایب دیگر باید گرفت که از آنجا که
که او فوت شده روانه حج گردد و ورثه او را از وجه اجاره موازی مسافتی که قطع کرده میرسد تتمه
بورثه صاحب مال میرسد و اگر فوت او بعد از احرام و داخل حرم شدن باشد و از باقی افعال چیزی بجا نیاورده باشد
و آنچه بفعل آورده باشد کافی است و احتیاج نایب گرفتن نیست اما میانه مجتهدین خلاف است بعضی
بر آنند که درین وقت کل مبلغی که وجه اجاره است به وارث وی می رسد

بحوله و قوته این کتاب مستطاب مسمی بجامع عباسی پانزده بابی

بحسن سعی حاجی حسن علی و مرزا جعفر علی ساکن [illegible]



فهرست ابواب پانزده گانه جامع عباسی

باب ششم در وقف کردن و تصدق نمودن و قرض دادن و بنده آزاد کردن با کافر جهاد کردن باب هفتم در زیارت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین علیهم السلام و ایام مولود و وفات ایشان باب هشتم در بیان نذر و عهد کردن و سوگند خوردن و کفاره دادن باب نهم در بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن باب دهم در اجاره دادن و عاریت نمودن و احکام غصب کردن و توابع آن باب یازدهم در نکاح کردن دوام و متعه و تحلیل و ملک باب دوازدهم در طلاق و خلع و عده و داشتن زنان باب سیزدهم در شکار کردن و شروط آن باب چهاردهم در ذبح کردن حیوانات و حلال حرام آن باب پانزدهم در آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن باب شانزدهم در قضا پرسیدن و شروط آن باب هفدهم در اقرار نمودن و وصیت کردن باب هجدهم در قسمت کردن ترکه باب نوزدهم در حدودی که در شرع مقرر است بجهت و حدود زنا و لواطه و سحق و غیر آن باب بیستم در بیان خونبهای قتل آدمی و خونبهای قطع اعضا و خونبهای سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ یا زراعت کند ۱۵

حسب الحکم مهر ذیل
مطبع کثیر المنافع المسمی
بسلطان المطالع

باهتمام داروغه شیخ مدد علی در کلان کوٹھی آغا جان طبع نمود

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خاتم النبیین محمد المصطفی
وخیر الوصیین امیر المؤمنین علی المرتضی واهلهما الائمة النجباء علیهم صلوات
الله العلی الاعلی اما بعد چون همگی همت والانهمت بندگان همایون ارفع اقدس اعلی
کلب آستان خیر البشر مروج مذهب حق ائمه اثنا عشر شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی
بهادرخان خلد الله ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین بره وعدله واحسانه براحیای معالم
شریعت سید المرسلین واعلای اعلام مذهب حق ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مقصور ومحصور
است واراده خاطر ملکوت ناظرش معطوفست برانکه شیعیان ومحبان امیر المومنین بمذهب حق
آنحضرت باشند ولهذا استاد بنده اعنی حضرت خاتم المجتهدین خلاصة المتقدمین وزبدة المتاخرین
بهاء الملة والشریعة والحقیقة والدین محمد عاملی رحمه الله را مامور ساخته بود تصنیف کردن کتابی
که مشتمل باشد بر مسائل وضو وغسل وتیمم ونماز وزکوة وروزه وحج وجهاد وزیارت حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه وآله وحضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وایام مولود ایشان و
مسائل ضروریه که بیشتر اوقات بآن احتیاج می افتد چون بیع وتوابع آن ونکاح وطلاق وغیر آن
وحضرت خاتم المجتهدین امتثالا لامره الارفع الاشرف شروع در تالیف این کتاب نموده آنرا موسوم
بجامع عباسی ساخت مشتمل بر بیست باب وچون بعد از اتمام پنج باب آن در دوازدهم ماه شوال
سال یکهزار وسی ویک هجری بجوار رحمت ایزدی پیوست ودر ثانی الحال امر اشرف اعلی عز صدور
یافت که پانزده باب تتمه این کتاب سمت اتمام وصورت اختتام پذیرد دعاگوی دولت قاهره

انتظام حسین صاحب اتشامه الاهره الاشرف المطاع لازال نافذاً فی الاقطار والارباع شروع
در اتمام آن نمود والله الموفق للاتمام والمیسر للاختتام امید که منظور نظر کیمیا اثر نواب همایون ارفع
اقدس گردد باب **ششم** از کتاب جامع عباسی در وقف کردن و تصدق نمودن و قرض دادن و بنده
آزاد کردن وجهاد با کفار کردن و در آن چهار مطلب است **مطلب اول** در بیان وقف کردن و توابع آن و در
سه فصل است **فصل اول** در شروط وقف بدانکه شروط وقف شانزده است **اول** اهلیت واقف
پس وقف غیر بالغ و دیوانه که تمام وقت دیوانه باشد صحیح نیست و کسیکه گاهی دیوانه باشد و گاهی نباشد
در وقت غیر دیوانگی وقفش صحیح است و در وقف نمودن طفلی که ده سال داشته باشد میانه مجتهدین
خلافست اصح عدم صحتست و گویا اجماعیست که گفته اند که وقف او صحیح است مستند شده اند بحدیثی
که واقع شده در جواز صدقه او و حمل کرده اند بر تصدق وقف را چه وقف نیز مثل صدقه جاریه است
و همچنین وقف مست و بیهوش و قرضداری که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد صحیح نیست و همچنین وقف
غلام صحیح نیست **دوم** نیت واقف پس وقف غافل و کسیکه در خواب باشد یا مست یا بیهوش باشد
صحیح نیست و اگر بعد از وقف کردن و بقبض دادن دعوی نماید که وقف بی نیت واقع شده این دعوی
مسموع نیست و خلافست میانه مجتهدین که آیا قربت در وقف شرط است یا نه اقرب آنست که شرط
است پس وقف کافر صحیح نیست **سوم** مالکیت واقف پس اگر ملک دیگری را وقف کند صحیح نیست اگرچه
مالکش اجازت دهد بعد از وقف **چهارم** ایجاب چون وقفت و آنچه با قرینه دلالت بر وقف کند
پنجم قبول مقارن ایجاب از بطن اول در وقف اولادی و در بطون دیگر قبول شرط نیست بهر گاه
وقف بر کسی باشد که ممکن باشد در او قبول و اگر وقف بر طفلی باشد قبول ولی با صرفه و غبطه کافیست
و شرط نیست قبول در وقف بر فقرا چه قبول در این صورت ممکن نیست و همچنین قبول شرط نیست اگر بر وقف
بر مصالح مومنین باشد چون وقف بر مساجد و مشاهد و بعضی از مجتهدین گفته اند که در این صورت نیز قبول
حاکم شرع لازم است **ششم** معلق نساختن وقف بشرطی یا بصفتی غیر واقع پس اگر وقف کند
و معلق سازد بر شرط و صفت و واقعی و عالم باشد بوقوع آن صحیح است مثل آنکه گوید این را وقف کردم
اگر امروز روز جمعه باشد **هفتم** دوام وقف است پس اگر مقارن مدتی سازد آن وقف نخواهد بود بلکه
آنرا حبس میگویند و با نقضای آن مدت باطل میشود و همچنین است اگر شرط کرده که هر وقت خواهد که رجوع
کند و اگر وقف کند بر کسی که منقرض شود غالباً بعد از انقراض او میانه فقها خلافست بعضی گفته اند

که راجع بواقف میشود در حالت حیوة او و بوارث او منتقل میشود بعد از وفات او و بعضی گفته اند که بموقوف علیه منتقل می شود و بعضی گفته اند در ابواب البر صرف باید کرد و اصح قول اولست و اگر منقطع شود در اول همچون وقف بر معدوم انگاه بر موجود اقوی انست که باطلست و اگر در وسط منقطع شود چون وقف بر زید انگاه بر غلام شخصی انگاه بر فقرا در این دو احتمالست یکی صحت طرفین و بطلان در وسط و عود حاصل او بواقف و وارث او و اگر در هر دو طرف منقطع باشد مثل اول اقوی بطلانست هشتم قبض موقوف علیه از بطن اول در وقف اولادی چه در بطون دیگر شرط نیست و قبض ولی طفل یا حاکم شرع در صغیر کافی است پس بنا برین شرط اگر واقف پیش از قبض بمیرد وقف باطلست و درین قبض فوریت شرط نیست پس هرگاه قبض کند صحیح است و در قبض اذن واقف شرط است و هرگاه واقف تولیت آن چیز را که وقف بر فقرا کرده جهت خویش شرط کرده باشد در مدت حیوة قبض فقرا شرط نیست بلکه قبض او کافیست نهم انکه از نفس خود بیرون کند پس اگر بر خود وقف کند صحیح نیست و اگر اول بر خود وقف کند و بعد از ان بر فقرا در این مسئله مجتهدین را دو قولست اول انکه صحیحست دویم انکه صحیح نیست اصح انست که باطلست و اگر وقف بر خود و فقرا کند در او دو احتمالست یکی انکه نصفش صحیح باشد و نصفش باطل دویم انکه تمام باطل باشد و اگر شرط کند که قرضهای خود را از حاصل وقت بدهد یا نفقه او و در مدت حیوة از وقف باشد باطلست و اگر شرط کند که نفقه اهل و عیال او از وقف باشد صحیح است زیرا که حضرت رسالت پناهی و فاطمه زهرا علیه السلام این شرط کرده اند پس درین صورت اگر ایشان اکتفا بوقف کنند و واجب النفقه باشند آیا نفقه ایشان ساقط میشود یا نه میانه مجتهدین خلافست و همچنین در نفقه زوجه خلافست دهم انکه انچه واقف وقف کرده میباید که عینی باشد متشخص و از ان منتفع شوند پس وقف دین صحیح نیست و همچنین صحیح نیست وقف هر چه خورند از ماکولات زیرا که اصل آن باقی نمیماند و خلافست میانه مجتهدین که وقف درهم و دینار جائز است یا نه بعضی از مجتهدین نقل اجماع کرده اند که وقف آنها جائز نیست و اصح انست که جائز است زیرا که جهت زینت از انها نفع میتوان گرفت یازدهم انکه صحیح باشد که آن را مالک شوند پس اگر شراب یا خوک را وقف کند صحیح نیست دوازدهم بلکه بیان مصرف کنند پس اگر بیان مصرف نکنند صحیح نیست سیزدهم انکه موقوف علیه موجود باشد در ابتداء وقف پس اگر بر معدوم وقف کنند صحیح نیست و اگر چه طفل در شکم باشد و اگر بر موجود وقف کنند و بعد از ان

برانچه از و موجود شود صحیح است اما اگر بر معدوم وقف کند و بعد ازان بر موجود آیا صحیح است در حق موجود یا وقف باطلست درین مسئله مجتهدین را دو قول است اصح آنست که باطل است چهاردهم آنکه موقوف علیه را صحیح باشد مالک شدن چیزی پس وقف بر ملک و جن و دواب و بنده و اگرچه مدبر و مکاتب مشروط باشد صحیح نیست و بر جمادات وقف صحیح نیست و اما اگر وقف بر مشاهد و مساجد و جسرها و پلها کنند صحیح است زیرا که فی الحقیقة راجع بمسلمانان میشود پانزدهم آنکه موقوف علیه مشخص باشد پس اگر بر یکی از دو شخص وقف کنند یا بر یکی از دو مسجد وقف کنند صحیح نیست شانزدهم آنکه وقف کردن بر موقوف علیه جائز باشد پس اگر وقف کنند بر زنا کنندگان و قطاع الطریقان باطلست و همچنین باطلست اگر مسلمان وقف کند چیزی را بر نوشتن توریة و انجیل و کتب انبیاء سابق که الحال دین ایشان منسوخ است یا وقف بر عبادتخانه یهود و نصاری و وقف کردن بر یهود جائز است بمذهب بعضی از مجتهدین و درین مقام اشکال کرده اند که چرا بر یهود وقف جائز است و بر عبادتخانه ایشان جائز نیست و جواب ازین اشکال چنین گفته اند که وقف بر عبادتخانه ایشان معصیت محض است بخلاف وقف بر یهود چه ازین حیثیت که ایشان مخلوق الله تعالی اند جائز است و احتمال دارد که از ایشان فرزندان مسلمان بوجود آیند جائز است اما وقف کردن یهود برای انها جائز است و بعضی از مجتهدین وقف کردن آتش پرستان را بر آتشکده باطل میدانند و هرگاه شرطهای وقف متحقق شود موقوف علیه مالک میشود در منافعی که بعد از وقف کردن حاصل شود و در منافعی که در حالت وقف موجود باشد چون صوف و پشم گوسفند خلافست میانه مجتهدین و اگر وقف مشروط باشد بر شرطی در آنچه واقف شرط کرده صرف باید کرد و جائز نیست فروختن وقف و اگر ترسند که ضائع شود یا آنکه میانه موقوف علیهم در وقف اولادی نزاعی واقع شود که منجر بخراب شدن وقف شود میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که جائز است فروختن انچه وقف شده درینصورت و بقیمت آن چیزی مثل آن بخرند **فصل دوم** در بیان تصدق نمودن بدانکه در تصدق کردن ثواب بسیار وارد شده و صدقه پنهانی افضل است چنانکه در حدیث تصریح بآن واقع شده مگر آنکه توهم کنند که تصدق نمیکند چه درین صورت آشکارا باید داد و در صدقه چهار چیز شرط است اول ایجاب چون تصدقت و انچه بدان ماند دوم قبول چون قبلت سوم اقباض باذن مالک چه بدون اذن مالک صحیح نیست چهارم نیت قربت و حرام است تصدقات واجبی چون زکوة واجب از غیر بنی هاشم بر بنی هاشم چنانکه در بحث زکوة مذکور شد اما از بنی هاشم بر بنی هاشم جائز است و علاوه

آزاد کرده باشند جائز است که از تصدقات واجبی بگیرد و جائز است بنی هاشم را که تصدقات سنتی
بگیرند و واجبی نیز جائز است هرگاه خمس وفا بمعاش ایشان نکند بمقدار معاش و جائز است تصدق
بر جهود اگرچه بیگانه باشد و هرگاه تصدقات واجبی داده شود جائز نیست رجوع دران و تصدقات
سنتی نیز همین صورت دارد خواه قابض ذی رحم باشد و خواه اجنبی و بعضی از مجتهدین گفته اند
که رجوع می رسد هرگاه اجنبی باشد و اصح قول اولست فصل سوم دربیان سکنی و عمری
یعنی شخصی بدیگری بگوید که درین خانه ساکن باش تا زنده باشی و دران سه چیز شرط است
اول ایجاب چون اسکنتک واعمرتک وارقبتک وانچه بدینها ماند دوم قبول سوم قبض و هرگاه
ساکن گردانیدن مقید به عمر خود یا عمر ساکن یا مدت معینی باشد لازم میشود بقبض و بعد از موت
هرکدام که شرط کرده باشند بمالک منتقل میشود پس اگر گوید مر تراست که درین خانه ساکن باشی
تا زنده باشی هرگاه ساکن بمیرد بمالک منتقل می شود و اگر درین صورت مالک بمیرد ورثه مالک را
نمی رسد که ساکن را بیرون کنند و اگر گوید که درین خانه ساکن باش تا وقت فوت من پس
هرگاه بمیرد ساکن بیرون می رود و اما اگر ساکن پیش از مالک بمیرد مالک را نمی رسد که ورثه ساکن
را در مدت حیوة خویش بیرون کند و اگر مقید بوفات نکرده باشد هرگاه که خواهد ساکن را بیرون
میتواند کرد و هر چیزی را که وقف کردن آن جائز بود سکنی و عمری آن جائز است و باطل نمیشود
سکنی و عمری بفروختن آن خانه و هرگاه سکنی مطلق واقع شود ساکن خود و فرزندان و اهل او
ساکن می شوند و اگر شرط کرده باشند جماعتی دیگر را سوای اینها جائز است و هرگاه غلام خود را
یا اسپ خود در راه خدا تعالی حبس نماید یا گوید که غلام من خدمت خانه کعبه یا مسجد الحرام کند
لازم است تا آنکه غلام و اسپ زنده باشد خدمت انجا کند و اگر گوید که خدمت شخصی کند و معین نکند
آن شخص را و بمیرد بورثه خویش راجع میشود مطلب دوم دربیان قرض دادن و دران دو مقصد است
مقصد اول در ثواب قرض دادن بدانکه در قرض دادن ثواب عظیم است چنانچه از حضرت رسالت پناه صلعم مرویست
که آنحضرت فرموده که در شبی که مرا بمعراج بردند بر در بهشت دیدم نوشته بود که صدقه دادن ده مثل آنچیز ثواب
دارد و قرض دادن هجده مثل آنچیز ثواب دارد و آنچه در بعضی روایات وارد شده که در صدقه دادن ده مثل
ثواب قرض دادنست مراد ازان صدقه بر خویشان و علما است چه این فضل از قرض دادنست و در قرض گرفتن چند چیز
لازم است اول ایجاب چون اقرضتک یا تصرف فیه بانتفع و علیک عوضه وآنچه بدینها ماند دوم قبول چون قبلت وآنچه

دربیان سکنی و عمری

دربیان قرض دادن

در ثواب قرض دادن

در قرض گرفتن

دلالت بر رضای بایجاب کند سوم آنکه وام دهنده و هر یکی از ایجاب و قبول از جایز التصرف پس از دیوانه
و مست و مفلس که حاکم شرع او را منع کرده باشد از مالش و طفلی که پانزده سال نداشته باشد اگر مرد باشد
و نه ساله نباشد اگر زن باشد معتبر نیست و قرض دادن بنده جایز است و فرقی نیست میانه ذکر و انثی در قرض
دادن آنچه مثل داشته باشد جایز است اما آنچه مثل نداشته باشد و قولست و وعده در قرض دادن
معتبر نیست پس فی الحال قرض دهنده می تواند مال خود را بالتمام طلب بکند اگر چه تفرق را داده باشد موقف
دوم در اموری که بقرض دادن تعلق است بدانکه بقرض دادن هفده امر متعلق است پنج امر واجب و هفت امر
حرام و چهار امر سنت و چهار امر مکروه اما پنج امر واجب اول رد کردن مثل آنچه گرفته دوم آنکه هرگاه قرض
گیرنده همان آنچه گرفته باشد یا مثل آنرا رد کند قبول کردن بر قرض دهنده واجبست و اگر صرح نرخ تفاوت
بهم رسانیده باشد و اگر رد مثل متعذر باشد قیمت او را در روزی که رد میکند بدهد و اگر مثل نداشته
باشد قیمت همان روزی که بقرض گرفته بدهد سوم آنکه در خاطرش همیشه باشد که آنرا بدهد هرگاه قدرت (یعنی میانه نباشد)
بهم رساند چهارم آنکه اگر قرض گیرنده بگذارد که سالی بران بگذرد و طلا و نقره سکه دار باشد و بنصاب رسیده
باشد زکوة بر او واجبست پنجم آنکه سعی کند در دادن آن مال بقرض دهنده و اما آن هفت امر که حرام است
اول شرط زیاده کردن در مقدار و وصف خواه جنسی باشد که زیاده و نقصان در او حرام باشد مثل
طلا و نقره و گندم و جو و آنچه بکیل و وزن می آید یا آنچنان نباشد پس اگر شرط کند که خانه خود را با او یا جای
بکمتر از اجرت واقعی بدهد یا زیاده از اجرت واقعی یا آنکه هدیه بیاورد یا جهت او کاری بکند جایز نیست
اما اگر زیادتی بدهد بی شرط جایز است و در بعضی از احادیث وارد شده که جایز است عوض دراهم شکسته
دراهم صحاح بدهد یا بدل دراهم کهنه دراهم تازه بدهد و اگر شرط کند که عوض دراهم درست شکسته بدهد یا
ناقص در قیمت شرط لغو است و اگر شرط گروی یا ضامنی کند جهت این قرض یا آنکه در شهری دیگر رد کند
جایز است و اگر شرط کرد و ضامنی جهت قرض دیگر کند جایز نیست دوم قرض دادن آنچه بکیل و وزن در آید (بیعانه)
بی آنکه ملک شده سوم اسراف کردن قرض گیرنده در نفقه بلکه باید که اکتفا بقلیل کند چهارم طلب قرض کردن
قرض دهنده مال خود را از کسی که قادر بر دادن نباشد بلکه می باید که مدارا با او کند پنجم طلب کردن (یعنی وزن کننده)
مال خود را از کسیکه ملتجی بحرم کعبه شده باشد مگر آنکه در حرم قرض داده باشد و بعضی از مجتهدین مدینه طیبه
و مشاهد مشرفه را نیز بکعبه ملحق ساخته اند ششم قرض کردن کسی که قادر بر دادن نباشد هفتم تمام
کردن قرض دادن او وقت و اما چهار امر سنت اول قرض دادن دوم ظاهر ساختن قرض گیرنده

پنج امر واجب قرض

هفت امر حرام در قرض

مالداری و مفلسی خود را بر قرض دهنده سوم وفا کردن بشرطیکه کرده باشد چهارم آنکه اگر بدیه قرض گیرنده
بیاورد با مال خود حساب کند و اما چهارم امر مکروه اول مالدار را قرض کردن بی ضرورتی اما با
ضرورت مکروه نیست چه در احادیث وارد شده که حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المومنین
و امام حسن و امام حسین علیهم السلام در حین وفات قرض داشتند دوم قصد زیادتی کردن بهر
از قرض دهنده و گیرنده در خاطر بی آنکه بلفظ بگویند سوم فرود آمدن قرض دهنده بخانه قرض گیرنده
چهارم زیاده از سه روز در منزل او بودن و بعضی مجتهدین این را حرام میدانند مطلب سیم
در بیان بنده آزاد کردن و در آن ثواب بسیار است و در احادیث اهل بیت صلی الله علیه وارد شده
که هر کس بنده آزاد کند حق سبحانه و تعالی بعوض هر عضوی از آن بنده عضوی از آنکس از آتش دوزخ
آزاد گرداند اگر مرد باشد و اگر زن باشد بعوض هر دو عضو او یک عضو او را از آتش دوزخ آزاد گرداند و اقسام آزادی
پنج است اول واجب چنانچه در بحث کفاره خواهد آمد یا آنکه نذر کند آزادی غلامی را یا آنکه در حال خریدن
غلام آقای او شرط کند که آزاد کند دوم سنت چون آزاد کردن بنده مومنی که از خویشان او باشد که بخریدن
بهاء آزاد نشود چون برادر و عم و خال و همچنین سنت است آزاد کردن غلامی که مومن باشد و هفت سال خدمت
او کرده باشد سوم مکروه چون آزاد کردن بنده که از کسب عاجز باشد یا طفل باشد و معاش ایشان را تعیین
نکند چهارم حرام چون آزاد کردن بنده کافر پنجم مباح چون آزاد کردن ولد الزنا و مستضعف و آزادی
به چهار چیز حاصل میشود اول مباشرت دوم سرایت سوم مالک شدن چهارم عوارض و در آن چهار
موقف است موقف اول در بیان مباشرت و آن بر چهار قسم است قسم اول آزاد کردن بنده و در آن
هفت شرط است اول صیغه چون انت حر یعنی تو آزادی و اگر گوید اعتقتک یعنی آزاد گردانیدم ترا و قصد انشا کند
مجتهدین را در این مسئله دو قول است اصح آنست که باین قول نیز آزاد میشود و بغیر این دو لفظ آزادی بهم نمیرسد از
کنایه‌ها و اشارتها و اگر چه از آن قصد آزادی کند مگر آنکه قادر بر گفتن نباشد یا گنگ باشد چه در اینصورت اشاره
و نوشتن با قرینه بر قصد قائم مقام گفتن این دو لفظ میشود دوم آنکه صیغه از بالغ عاقل مختار قصد کننده
جایز التصرف واقع شود پس اگر آزاد کردن بنده از طفل اگر چه ده سال داشته باشد و دیوانه و کسی که
او را باکراه بدین امر دارند و مست و غافل و مفلس که حاکم شرع از مالش حجر کرده باشد که مال او را بقرضخواهان دهد
جاری نیست که در بیماری زیاده از سه یک مال آزاد کنند واقع نشود باطلست سوم آنکه مجرد سازد آزادی را
از شرط و صفت پس جایز است که شرط کند با آزادی چیزی را پس اگر آقا شرط خدمت غلام کند جهة خود یا غیر خود زمانی

معین جایز است و اگر در آن زمان غلام بگریزد آزادی او باطل نمیشود و بر غلام اجرت آن زمان لازم است
و اگر مولی بمیرد و بعد از آن غلام پیدا شود آیا ورثه او را میرسد که در آن مدت او را خدمت فرمایند
مجتهدین را درین دو قولست اصح آنست که نمیرسد و اگر شرط کند که اگر آنچه شرط کرده با غلام عمل ننماید باز
همان بنده باشد همچنین مجتهدین را درین دو قولست اصح آنست که شرط باطلست چهارم آنکه قصد قربة
الی الله کند پس اگر کافر بنده آزاد کند صحیح نیست و بعضی این اشتراط نمیدانند و آزاد کردن کافر را
صحیح میدانند و بعضی مجتهدین گفته اند که اگر کفر او بسبب انکار نبوت پیغمبر یا قرآن صحیح است و اگر بسبب
انکار خدا تعالی است باطل است پنجم آنکه غلام مسلمان باشد پس اگر غلام کافر باشد آزاد کردن
او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند و بعضی دیگر میگویند اگر نذر کند آزاد کردن غلام
کافر را جائز است ششم آنکه مالک غلام باشد پس اگر غلام دیگری را آزاد کند صحیح نیست و اگر صاحب
غلام بعد از آن راضی شود و اذن دهد مجتهدین را در آن دو قول است اصح آنست که جائز نیست
هفتم آنکه جنایتی از غلام بر کسی واقع نشده باشد چه درین صورت آزاد کردن او صحیح نیست و بعضی مجتهدین
تعیین را شرط کرده اند پس اگر گوید یکی از دو غلام من آزاد است صحیح نیست و بعضی این اشتراط نمیدانند
و میگویند که مخیر است در معین ساختن یکی از دو غلام تتمه هفت امر که تعلق بآزاد کردن دارد چهار امر
مستحب و سه امر مکروه اما چهار امر مستحب اول آزاد کردن غلام مومن دوم آزاد کردن غلام مومنی که هفت
سال خدمت کرده باشد سوم هر گاه غلام خود را حد بزند سنت است که او را آزاد کند چهارم یاری
کردن غلامی که آزاد کرده باشد و از کسب عاجز باشد و اما سه امر مکروه اول آزاد کردن غلام سنی
دوم جدا کردن طفل از مادرش و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند سوم آزاد کردن غلامی که عاجز باشد
از کسب قسم دوم کتابت است و کتابت آنست که کسی با غلام خویش بگوید که مبلغی معین در مدتی بده و آزاد
باش و این بر دو قسم است قسم اول مطلق است که اقتصار بر صیغه و عوض نماید و وعده کند و هرگاه
غلام چیزی از آن مبلغ بدهد بقدر آن آزاد میشود قسم دوم مشروط آنچنانست که آقا بغلام گوید که مکاتب ساختم
ترا بآنکه ادا کنی بمن تا مدت یکسال مثلاً مبلغ معین الی هر گاه ادا کنی درین مدت مبلغ معین آزاد باشی
و اگر عاجز شوی همان بنده باشی پس هرگاه از بعض عوض عاجز شود همان بنده باشد و شروط کتابت
دوازده است اول صیغه و در مطلق چنین گوید که کَاتَبْتُكَ عَلَى اَنْ تُؤَدِّيَ اِلَيَّ كَذَا فِي وَقْتِ كَذَا
فَاِذَا اَدَّيْتَ فَاَنْتَ حُرٌّ یعنی مکاتب ساختم ترا بآنکه ادا کنی بمن در هر ماهی مبلغی معین او هر گاه ادا کنی

آزاد باشی و در شروط چنین گوید کاتبتک علی ان تؤدی الی کل شهر کذا فاذا ادیت فانت حر
وان عجزت فانت رد فی یعنی مکاتب ساختم ترا باینکه ادا کنی بمن در هر ماهی مبلغی معین او هر گاه ادا کنی
آزاد باشی و اگر عاجز شوی همان بنده باشی دوم قبول ایجاب یعنی سوم آنکه غلام و آقا بالغ باشند
پس اگر طفل باشد صحیح نیست و اگر چه ده ساله باشد و اگر چه ولی اذن دهد چهارم آنکه هر یک از این دو
عاقل باشند پس کتابت دیوانه که همیشه دیوانگی او بیک حال باشد صحیح نیست و اگر ولی اذن دهد
صحیح است و اگر دیوانگی او دوری باشد یعنی گاهی باشد و گاهی نباشد در حالتی که نباشد صحیحست و اگر
آقا بر غلام دعوی نماید که کتابت در حالت طفولیت یا جنون واقع شده و غلام منکر باشد قول آقا مقدم
است هر گاه حالت جنون ظاهر باشد و اگر عکس باشد قول غلام مقدم است پنجم قصد کند پس اگر
غافل یا مستی صیغه بگوید صحیح نیست ششم جواز تصرفست پس از سفیه و مفلسی که حاکم شرع او را منع
بالنسبت قرض قرضخواه دور کرده باشد صحیح نیست و بیماری که ثلث مالش وفا بآزادی غلام نکند
و زیاده آن ثلث صحیح نیست مگر باجازت وارث و از مرتدی صحیح نیست مگر باذن حاکم شرع و بعضی
از مجتهدین گفته اند مراعات اسلامش باید کرد هفتم اختیار است پس از کسی که او را باکراه برین دارند
صحیح نیست هشتم آنکه غلام مسلمان باشد چه کتابت غلام غیر مسلمان صحیح نیست زیرا که درین حدیثی وارد نشده
نهم آنکه تمام غلام را مکاتب سازد پس اگر نصف غلام را مکاتب سازد صحیح نیست دهم آنکه عوضی که
غلام میدهد حق باید که دین باشد پس اگر عینی باشد صحیح نیست یازدهم آنکه عوض چیزی باشد که
مولی مالک او شود پس اگر شراب و یا خوک باشد جائز نیست دوازدهم آنکه مالی که غلام میدهد می باید که
جنس و قدرش و صفتش معلوم باشد تتمه هر گاه بر آقا زکوة واجب باشد واجبست بر او که از سهم رقاب
چیزی بغلام بدهد تا عوض مال کتابت بدهد و بعضی از مجتهدین این را مخصوص مکاتب مطلق دانسته اند و
هر گاه آقا چیزی باو بدهد واجبست که قبول کند و سنت است که اگر زکوة بر آقا واجب نباشد چیزی بغلام بدهد
و هر گاه که غلام عاجز آید صبر کند تا آنکه چیزی بهم رساند و مکروه است کتابت غلام غیر امین هر گاه غلام
قادر بر کسبی نباشد مکروه است مکاتب ساختن او و مکروه است که مال کتابت را زیاده از قیمت غلام قرار
دهد و خواص کتابت سیزده امر است اول وقوع کتابت میانه غلام و آقا دوم آنکه عوض و معوض ملک سید است
سوم بودن غلام مکاتب میانه درجه استقلال و عدم استقلال چهارم آنکه از میانه غلامان مکاتب مالک میشود تصرف
او صحیح است چون آزاد کردن و بیع نمودن پنجم آنکه ثابت میشود جهت او ارش جنایتی که آقا بر او جنایت

کرده باشد واگر بر آقا جنایتی از غلام واقع شود میگیرد ششم آنکه مضاربه بمال خود نمی تواند کرد واگرچه آقا اذن دهد
اما از غیر مضاربه میتواند گرفت هفتم آنکه قرض نمی تواند داد واگرچه آقا اذن دهد اما قرض میتواند گرفت هشتم
آنکه غلام خود را مکاتب نمی تواند ساخت مگر با غبطه و صرفه نهم آنکه تزویج نمیتواند کرد و خاصه بهم نمیتواند رسانید
دهم آنکه وصیت و هبه قبول نمیتواند کرد کسی را که بر او آزاد شود یازدهم آنکه کنیز مکاتبه نمیتواند کرد شوهر کرد
دوازدهم آنکه کفاره از او صحیح نیست مگر روزه داشتن الا باذن آقا سیزدهم آنکه مکاتب می تواند غلام خود را
تعزیر کرد بلکه بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه غلام او کاری کند که مستوجب حد باشد حد نیز میتواند زد
قسم سوم تدبیر است یعنی آقا بغلام خویش گوید که تو آزادی بعد از مردن من و یا تدبیر نسبت بغیر آقا واقع میشود
مثل آنکه آقا بکنیز خود گوید که تو بعد از مردن شوهر خود آزادی میانه مجتهدین درین مسئله خلافست آنچه
در احادیث ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده که این نیز تدبیر است و تدبیر بر سه قسم است اول تدبیر
واجب مثل آنکه بصیغه نذر گوید لله علی عتق عبدی بعد وفاتی یعنی خدا راست بر من آزاد کردن بنده بعد از
وفات من و رجوع درین قسم تدبیر جایز نیست دوم تدبیر مستحب و آن مطلق تدبیر است و رجوع دران تدبیر جایز است
سوم تدبیر مکروه چون تدبیر کافر و ناصبی شروط تدبیر شش است اول صیغه چون انت حر بعد وفاتی
یعنی تو بعد از وفات من آزادی و آنچه دلالت کند بران و اشاره اخرس بجای صیغه گفتن اوست دوم آنکه
صیغه از بالغ و عاقل واقع شود پس اگر طفل و دیوانه باشد صحیح نیست سوم آنکه جایز التصرف باشد پس اگر سفیه و
مفلس باشد که حاکم شرع او را از تصرف در مالش منع کرده باشد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین تدبیر سفیه را صحیح میدانند
چهارم آنکه قصد کند پس از غافل و مست و خفته و کسی که او را باکراه بران دارند صحیح نیست پنجم آنکه قصد قربة الی الله
کند پس تدبیر کافر صحیح نیست و بعضی از مجتهدین نیت قربت را شرط نمیدانند و میگویند که تدبیر وصیت است بآزاد کردن
نه آزاد کردن ششم آنکه مجرد سازد تدبیر را از شرط پس اگر معلق سازد بر شرطی چون آمدن زید از سفر مثلا صحیح نیست
هفتم تعیین و بعضی از مجتهدین این را شرط میدانند و مدبر همان بنده است میتواند آقا تصرف در او کردن
بفروختن و بخشیدن و غیر آن و اگر بفروشد یا ببخشد آیا تدبیر او باطل میشود یا نه مجتهدین را درین مسئله
دو قول است اکثر برانند که باطل میشود و اگر مدبر بگریزد تدبیرش باطل میشود و صحیحست تدبیر کنیز حامله
بی آنکه طفل او داخل باشد و عکس نیز جایز است و سنت است گواه گرفتن دو عادل بر تدبیر
قسم چهارم ام ولد است و او کنیزیست که از آقای خود حامله شود و در او دو چیز شرط است
اول از آقای خود حامله باشد بطفل آزادی در حالی که ملک او باشد پس اگر حمل کنیز بنده و غلام

باشد یا کنیز دیگری را بشبهه دخول کند و حامله شود و بعد از آن او را مالک شود ام ولد نمیشود و بعضی از
مجتهدین گفته اند که درین صورت نیز ام ولد میشود و اگر ولد بنده باشد مثل آنکه کنیز شخصی را بنکاح در آورد
و شرط کرده باشد که ولد او بنده آقا باشد آنگاه حامله شود و بعد از آن کنیز را بخرد ام ولد نمیشود و اگر کنیز
خود را به شخصی تزویج نموده باشد آنگاه خود وطی کند فعل حرامی کرده اما اگر کنیز آبستن شود ام ولد میشود
شرط دوم آنکه فرزند او کافر و قاتل و کسیکه میراث نبرد نباشد و سه چیز از خواص استیلاد است اول آنکه
جایز است که او را مدبر بسازد دوم آنکه جایز است او را مکاتب بسازد سوم آنکه فروختن او جایز نیست
مگر در عوض قیمت او هرگاه آن شخص که او را خریده و دخول کرده و فرزندی از و حاصل کرده از قیمت
او عاجز شود چه میتواند فروخت او را و بعضی از مجتهدین علما این موضع در نوزده موضع دیگر فروختن آنرا جایز
داشته اند لیکن آنچه در حدیث وارد شده همین یک موضع است که مذکور شد **موقف دوم** سرایت است یعنی شخصی
هرگاه نصف غلامی را آزاد کند تمام او آزاد میشود و اگر غلام میانه دو شخص باشد بشراکت حصه شریک نیز آزاد میشود و
لازم است بر آزاد کننده که قیمت حصه شریک ادا بدهد و در سرایت چهار چیز شرط است اول آنکه مالدار باشد بقدر
مالی که زیاده از خانه و خادم و چهار پایان و جامه معتاد و نفقه یکروزه او و عیال او باشد و بمقدار قیمت حصه
شریک باشد و اگر مفلس باشد غلام خود سعی میکند و بعضی گفته اند که اگر قصد اضرار شریک کند قیمت حصه شریک را
میدهد اگر مالدار باشد و اگر مفلس باشد عتق باطل میشود و اگر قصد قربت کند خواه معتق مالدار باشد یا مفلس غلام خود
سعی میکند و اگر غلام نیز از دادن قیمت حصه شریک عاجز آید نصف او آزاد است و نصف بنده و کسبش نیز ازین
حال و هر دو خلافست میانه مجتهدین که بمجرد آزادی پیش از دادن قیمت بشریک آزاد میشود یا بعد از دادن
اصح قول دوم است چه آزادی بعد از مالک شدن میشود و آن بعد از دادن قیمت حصه شریکست دوم آنکه
باختیار آزاد کند پس اگر نصف پدر و مادر بمیراث بدو منتقل شود سرایت در و جاری نیست سوم آنکه متعلق نگردد
با وحقی که مانع فروختن او باشد چون وقف و تدبیر چهارم آنکه اول حصه خود را آزاد کند پس اگر اول حصه شریک را
آزاد کند سرایت نیست **موقف سوم** ملک است یعنی مالک شدن مرد یا زن دوازده کس را اول پدر دوم مادر سیم جد چهارم
جده پنجم فرزندان خواه ذکر خواه انثی ششم فرزند فرزند هر چند پایین آید هفتم خواهر هشتم عمه نهم خاله هر چند
بالا روند دهم دختر برادر هر چند پایین آیند یازدهم دختر خواهر هر چند پایین آید چه هرگاه اینها را کسی مالک
شود فی الحال آزاد میشوند و در آزاد شدن محرمات رضاعی هر مرد خلافست میانه مجتهدین اشهر
آنست که آزاد میشوند و اگر نصف اینها بسبب خویشی آزاد شود آیا نصف دیگر اینها بسرایت

آزاد میشود و قیمت نصف را بصاحبش میباید داد و اصح آنست که اگر باختیار مالک شود و مالدار باشد لازم است و اگر بی اختیار مالک شود یا آنکه مفلس باشد لازم نیست و بر زن غیر از پدر و مادر هر چند بالا روند و فرزندان هر چند پائین آیند کسی دیگر بخریدن آزاد نمیشود **موقف چهارم** عوارض است بدانکه هرگاه یکی از هشت امر عارض شود بنده آزاد میشود اول آنکه غلام کور شود چه درین صورت آزاد میشود دوم آنکه جذام بهم رساند سوم آنکه برص بهم رساند و بعضی از مجتهدین باین آزاد نمیگردانند چهارم آنکه آقای غلام بعضی از اعضای غلام را قطع نماید مثل آنکه گوش و بینی او را قطع نماید پنجم آنکه غلام لنگ زمین گیر شود ششم آنکه غلام پیش از آقای خود در دیار کفار مسلمان شود هفتم آنکه هرگاه شخصی مالداری بمیرد و میراث خوارند اشته باشد سوای میراث خوار بنده حاکم شرع او را از مال میت میخرد و آزاد میسازد و مال را باو میدهد و اگر مالک بفروشد حاکم شرع جبرش میکند بر فروختن هشتم آنکه هرگاه یکی از پدر و مادر آزاد باشد فرزند آزاد میشود هرگاه مولی شرط بندگی فرزند نکند

مطلب چهارم در بیان جهاد با کفار کردن و در آن چند فصل است **فصل اول** در ثواب جهاد کردن بدانکه جهاد اعظم ارکان اسلام است و روایات قرآنی مبالغه بسیار در فضیلت جهاد و ترغیب بر آن و سرزنش آن کسانی که جهاد نکنند بی مانع واقع شده و احادیث در فضیلت جهاد و مرابطه یعنی نگاهداشتن سرحدهای مسلمانان بسیار است از انجمله از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم منقولست که فرموده وَالَّذِی نَفْسِی بِیَدِهٖ لَغَدْوَةٌ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ اَوْ رَوْحَةٌ خَیْرٌ مِنَ الدُّنْیَا وَمَا فِیهَا یعنی قسم بآنکسی که نفس من بید قدرت اوست هر آئینه یکبار بامداد رفتن یا یک شامگاه رفتن بجنگ در راه خدا تعالی و بر آمدنی بهتر است از دنیا و آنچه در وست و نیز از آنحضرت منقولست که اَلْخَیْرُ کُلُّهٗ فِی السَّیْفِ وَتَحْتَ ظِلِّ السَّیْفِ وَلَا یُقِیمُ النَّاسَ اِلَّا بِالسَّیْفِ وَالسُّیُوفُ مَقَالِیدُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ یعنی تمام خیر در شمشیر است و در زیر سایه شمشیر است مردمان راست نمیشوند الا بشمشیر و شمشیرها کلید بهشت و دوزخ است و هم از آنحضرت منقولست که هیچ قطره پیش خدا تعالی دوست تر نیست از قطره خونی که در راه خدا تعالی ریخته شود و هم از آنحضرت منقولست که رِبَاطُ لَیْلَةٍ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ خَیْرٌ مِنْ صِیَامِ شَهْرٍ یعنی نگاهداشتن سرحدهای مسلمانان یک شب جهت رضای خدا تعالی بهتر است از دو ماه روزه داشتن **فصل دوم** در بیان جهاد و شروط آن بدانکه جهاد واجبست بنص و اجماع و واجب بودن او کفایتست یعنی هرگاه جماعتی که مقاومت با دشمنان کنند و کافی بوده باشند و متعهد جنگ دشمنان شوند از دیگران ساقط میشود بشرطیکه

عتق بسبب عیب

در بیان جهاد کفار

در بیان جهاد و شروط آن

امام ایشان را باسم نخوانده باشد پس اگر جماعتی را باسم طلبیده باشد جهت مصلحت بر ایشان جهاد
واجب عینی است و هرگاه به نذر یا باجاره بر خود واجب کرده باشند یا در وقت بهم رسیدن دو لشکر
وصف بستن هر دو لشکر حاضر شوند در این صورتها نیز جنگ کردن واجب عینی می شود و هرگاه مسلمانان
اندک باشند و تا همه جمع نشوند مقاومت با عدو نکنند جهاد واجب عینی است هرگاه دوازده
شرط بهم رسد جهاد واجب است شرط اول انکه مرد باشد پس بر زنان و خنثی مشکل جهاد واجب نیست
دوم انکه بالغ باشد پس بر طفل واجب نیست تا انکه بالغ شود سوم انکه عاقل باشد پس بر دیوانه
واجب نیست چهارم انکه آزاد باشد پس بر بنده واجب نیست و همچنین بر بنده که مولای او گفته
باشد که بعد از وفات او آزاد باشد واجب نیست و همچنین بر مکاتب واجب نیست یعنی بر بنده
که مولای او با او قرار داده باشد که هرگاه مبلغی بدهد آزاد شود اگرچه بسبب دادن اکثر آن
مبلغ آزاد شده باشد و اگر امام بنده ها یا جماعتی را باذن ایشان بجنگ برد جائز است جهت
انکه از ایشان منتفع میتوان گشت پنجم انکه پیر نباشد چه پیران عاجزاند و قوت جنگ کردن ندارند
ششم انکه دانا باشد بآداب جنگ چه اگر دانا نباشد واجب نیست هفتم انکه کور و لنگ نباشد
بشرطیکه قادر بر پیاده رفتن و سوار شدن نباشد هشتم انکه بیمار نباشد و اگر در این صورتها که عاجز است
از رفتن بجنگ اما قدرت داشته باشد که باجرت کیرد کسی را آیا واجب است در این مسئله علما را دو قول است
نهم انکه قادر باشد بر نفقه جهت خود در سفر و جهت عیال خود در حضر دهم انکه قادر باشد بر چاروائی
که بر او سوار شود پس اگر یافت نشود واجب نیست خواه مسافت دور باشد و خواه نزدیک و بعضی از
مجتهدین گفته اند که اگر مسافت هشت فرسخ است قدرت بر چاروا شرط است و اگر کسی نفقه و راحله
بکسی دهد تا انکه جنگ کند در این صورت واجب است بجنگ رفتن و اگر باجرت بگیرد واجب نیست قبول کردن
یازدهم انکه قرضداری نباشد که وعده او رسیده باشد و صاحب قرض طلبد و قدرت بر دادن آن داشته
باشد چه در این صورت بجنگ رفتن جائز نیست مگر انکه قرض را بدهد یا ضامنی و یا رهنی بقرضخواه دهد و او را
راضی گرداند و اگر امام او را باسم طلبیده باشد واجب است که بجنگ رود اگرچه قرضخواه اذن ندهد اما سنت است
که متعرض مکانهائی که گمان کشته شدن داشته باشد نشود و یعنی پیش صف نایستد و مبارز نطلبد و اگر
وعده قرضخواه نرسیده باشد یا وعده رسیده باشد و قادر بر دادن آن نباشد علما را در این دو قول است
اصح انستکه در این صورت قرضخواه را منع نمیرسد دوازدهم ضمانی الدین پس اگر شخصی امام کسی را نطلبیده باشد

بدون رضای پدر و مادر بجنگ نمی تواند رفت و هرگاه این دوازده شرط بهم رسد واجبست
که در حالت حضور امام که خود بجنگ رود یا کسی باجرت بگیرد که عوض او بجنگ رود مگر آنکه امام او را
طلبیده باشد که درین صورت نایب نمیتواند فرستاد چنانچه سابقا مذکور شد و هرگاه عاجز شود مثل آنکه بیمار شود
عذرست در برگردیدن خواه هر دو لشکر بیکدیگر رسیده باشند و خواه بهم نرسیده باشند اما اگر عذر غیر بیماری باشد
مثل آنکه آقای غلام را از رخصت دادن پشیمان شود و بنده را طلب نماید درین صورت اگر هر دو لشکر بهم
نرسیده باشند واجبست که برگردد و اگر بهم رسیده باشند جایز نیست و در حالت غیبت امام نیز واجبست
جهاد و هرگاه دشمنان بسر دیار مسلمانان آیند و از ایشان بر اسلام آسیب رسد **فصل سیم** در بیان آنکه جهاد
کردن با چند فرقه و با کدام جماعت واجبست بدانکه سه طائفه اند که قتال کردن با ایشان واجبست طائفه
اول حربی و ایشان دو گروه اند اول مردان بالغ حربی اند که غیر خدا را پرستش مینمایند چون آفتاب
پرست و ستاره پرست و بت پرست دوم جماعتی اند که هیچ چیز را پرستش نمینمایند چون ملحدان و دهریان
و با هر دو جماعت جهاد کردن در حال حضور امام لازم است تا آنکه مسلمان شوند و ازین دو طائفه
جزیه قبول نمیتوان کرد طائفه دوم اهل کتاب اند و ایشان نیز دو قوم اند قوم اول جماعتی اند که کتابی
در دست دارند و پیغمبری داشته اند چون جهودان که توریه کتاب ایشانست و موسی کلیم الله پیغمبر ایشان
و نصاری که انجیل کتاب ایشانست و عیسی روح الله پیغمبر ایشان قوم دوم آنکه کتابی نداشته باشند
و نه پیغمبری اما بشبهه کتابی و پیغمبری قائلند چون مجوسان که میگویند کتابی داشته اند زند و پیغمبری
زردشت نام و در احادیث وارد شده که کتابی داشتند آنرا سوختند و پیغمبری داشته اند آنرا
کشته اند و پیغمبر ایشان کتابی با ایشان آورده بود بر پوست دوازده هزار گاو نوشته بوده جهاد با این
دو فرقه واجبست تا آنکه مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند با شرایط و شرایط جزیه دوازده است شرط اول
قبول نمودن جزیه است و آن مقداریست که امام یا نایب امام هر ساله در آخر سال بر سرهای مردان بالغ
عاقل این دو طائفه اگر چه پیر و لنگ و زمین گیر باشند یا بر زمینهای ایشان مقرر فرمایند و میان مجتهدین خلافست
که آیا بنده جزیه میدهد یا نه اقرب آنست که میدهد و بعضی از مجتهدین فرق کرده اند میان بنده جهودی که ملک مسلمان
باشد و میان بنده جهودی که ملک جهود باشد پس اول را واجب نمیدانند و بر دوم واجب میدانند و خلافست
میان مجتهدین که آیا جزیه را مقداری معین هست یا نیست چنانچه وارد شده در حدیث که حضرت امیر المومنین مقرر کرده بود که فقیر
ایشان هر سالی دوازده درهم بدهد و متوسط ایشان بیست و چهار درهم و مالداران ایشان چهل و هشت درهم و آنکه مقدار جزیه غیر معین است و تعیین آن برای امام است

اصح قول دوم است چه او مناسب است بمذلت و خواری ایشان آنچه در حدیث مذکور شد از تعیین او وارد شده
محمول است برای آنکه رای حضرت امیر المومنین در آنوقت بجهة مصلحتی بران قرار گرفته بود و اگر در اثنای
سال جمعی ازین دو طائفه مسلمان شوند جزیه از ایشان ساقط است شرط دوم التزام نمودن احکام
مسلمانان است شرط سوم آنکه آنچه منافات به امان دارد بکنند مثل عزم کردن بر حرب مسلمانان
و معاونت و مدد مشرکان و باین سه شرط اگر خلل رسانند حربی میشوند خواه در عقد جزیه با امام نکردن اینها را
شرط کرده باشند و خواه نکرده باشند و خواه عمدا کرده خواه سهوا شرط چهارم آنکه زنا با زنان مسلمانان نکنند
و نکاح زنان مسلمانان نکنند شرط پنجم آنکه ترک فتنه کردن کنند با آنکه مسلمانان را از راه نبرند شرط ششم
آنکه ترک راه و زدن مسلمانان کنند شرط هفتم آنکه جاسوسان کفار را در خانه راه ندهند و کفار را بر
اسرار مسلمانان عالم نسازند و بکفار چیزی ننویسند از اخبار مسلمانان شرط هشتم آنکه مردان مسلمانان
و زنان مسلمانان را نکشند و این پنج شرط اگر در عقد جزیه با امام شرط کرده باشند و با اینها عمل نکنند حربی
میشوند شرط نهم آنکه سب حق سبحانه و تعالی و رسول صلعم نکنند و استخفاف بدین و کتاب مسلمانان نکنند
چه اگر العیاذ بالله سب از ایشان واقع شود واجب القتل میشوند و ترک استخفاف دین را اگر شرط کرده باشند
بخلاف آن حربی میشود شرط دهم آنکه اظهار منکرات در شهر اسلام نکنند چون شراب و گوشت خوک
خوردن و نکاح کردن مادر و خواهر و غیر اینها شرط یازدهم آنکه احداث عبادتخانها نکنند در دیار اسلام
و آواز خود را در خواندن کتابهای خود بلند نسازند و ناقوس نزنند و خانهای خود را بلندتر از خانهای
مسلمانان یا برابر نسازند بلکه پست تر سازند و باین شروط اگر خلل رسانند و در عقد جزیه شرط کرده باشند
که اینها را نکنند حربی میشوند شرط دوازدهم آنکه بطریقی بگردند که از مسلمانان متمیز شوند با آنکه لباس ایشان
غیر لباس مسلمانان باشد و چارپای سواری ایشان غیر چارپای سواری مسلمانان باشد و بر یکطرف سوار شوند
یعنی هر دو پای خود را بر یکجانب بیاویزند و بر اسب سوار نشوند و بر زین سوار نشوند و شمشیر و سلاح بر خود نه بندند
و نصاری زنار بر میان بندند و زنان ایشان نیز بنوعی بگردند که از زنان مسلمانان متمیز شوند و بر جاده راه
نروند بلکه از جاده منحرف شوند و لقب و کنیت بر مولود خود نگذارند و درین شرط
دوازدهم را مجتهدین ذکر کرده اند اما در حدیث مذکور نیست و جایز نیست ذمی را که در
حجاز توطن کنند و مراد از حجاز مکه و مدینه و طائف و حوالی اینها است و اگر بگذرند
و توطن نکنند جایز است و جایز نیست ایشان را مصحف خریدن و اگر بخرند مالک آن نمیشوند

وبعضی

وبعضی از مجتهدین احادیث را بآن ملحق کرده اند وبعضی از مجتهدین آنرا مکروه میدانند طائفه سوم
که قتال کردن با ایشان واجبست باغیان وخوارج اند وایشان طائفه اند که از امام زمان روی
گردان وباغی شده باشند وقتال با ایشان واجبست تا آنکه با امام بگروند یا کشته شوند وهرگاه
متفرق شوند خالی از آن نیست گروهی دیگر سوای آنهائی که بجنگ آمده باشند خواهد بود یا نه بر
تقدیر اول واجبست که ایشانرا بکشند وگریختهای ایشانرا از عقب بروند وبگیرند وبکشند وبر
تقدیر ثانی احتیاج باینها نیست بلکه در وقتیکه شکست خورند وگریختند کافیست وباجماع مجتهدین
ذریه این طائفه را وزنان ایشانرا مالک نمیشوند وهمچنین مالک نمیشوند چیزی از مالهای این طائفه را
که در لشکرگاه نباشد خواه قابل نقل وتحویل باشد وخواه نباشد ودر مالهای ایشان که در
لشکرگاه است میانه مجتهدین خلافست که آیا لشکری مالک آن میشوند یا نه اصح آنست که مالک آن

کیفیت جهاد

میشوند **فصل چهارم** در کیفیت جهاد کردن با کفار بدانکه بجهاد با کفار کردن بیست وهفت امر
متعلق است سه امر واجب وده امر حرام وشش امر سنت وهشت امر مکروه اما سه امر واجب اول

سه امر واجب

دعوت باسلام کردن است زیرا که جائز نیست ابتدا بقتال کردن با کفار مگر بعد از آنکه امام یا نایب امام
ایشانرا بشهادتین واقرار بوحدانیت خدای تعالی وعدل او ونبوت پیغمبر وامامت امیر المؤمنین واولادش
علیهم السلام وجمیع شرائع واحکام آن دعوت کند واگر مسلمانی بی آنکه امام کفار را دعوت باسلام نماید یکی
از ایشانرا بکشد گناه دارد اما قصاص ودیت بر او نیست واین دعوت لازم است جماعتی را که دعوت بایشان

ده امر حرام

نرسیده باشد وعالم ببعثت رسولخدا نبوده باشند اما جماعتی را که دعوت بایشان رسیده باشد وعالم ببعثت
رسولخدا باشند لازم نیست لیکن سنت است دوم مبارزت نمودن هرگاه امام الزام نماید بر آن امر سوم ابتدا
بقتال دشمن نزدیک کردن مگر آنکه از دشمنان دور ترس بیشتر باشد یا با دشمنان نزدیک امام بجهت مصلحتی
صلح کرده باشد وبعضی این را سنت میدانند واما آن ده امری که حرامست اول در چهار ماه حرام قتال کردن واین ماهها
رجب وذو القعده وذو الحجه ومحرم است وبدین سبب این چهار ماه را ماههای حرام گویند وجهاد کردن در این ماهها باجماعتی

که حرمت

حرامست که حرمت این ماهها را بدانند پس اگر جماعتی این ماهها را ندانند وبا مسلمانان جنگ کنند با ایشان جنگ کردن
در این ماهها حرام نیست دوم مبارزت نمودن با منع امام سوم گریختن از جنگ دشمنان که زیاده بر دو مثل مسلمانان نباشند
اگرچه گمانش باشد که کشته میشود وبعد از آنکه صف آراسته شده باشد مگر آنکه قصد برگشتن داشته باشد که با دشمنان حیله کند
مثل آنکه پشت بآفتاب کند یا بر بلندی برآید یا خود را بکنار نهائی که آب [illegible] رساند یا پشت [illegible] در گریختن

غرضش آن باشد که بجماعتی دیگر از مسلمانان ملحق شود و اگر زیاده بر دو مثل باشد باجماع فقهاء
ایستادن واجب نیست اما اگر گمان فتح داشته باشند درین صورت جهاد سنت است چهارم کشتن
زنان کفار را اگرچه معاونت کفار کنند و همچنین حرامست کشتن اطفال ایشان و دیوانهای ایشان
پنجم کشتن پیره مردان ایشان که از جنگ کردن و تدبیر کردن ایشان مایوس باشند اما کشتن بندگان
ایشان هرگاه جنگ کنند لازم است ششم گوش بینی بریدن ایشان را هفتم غدر کردن با ایشان
یعنی بعد از انکه امام ایشان را امان داده باشد از کشتن کشتن هشتم غلول کردن یعنی چیزی از غنیمت
را پنهان کردن نهم جنگ کردن با کفار بعد از صلح دهم زهر در آب عدو ریختن هرگاه بغیر آن
دفع ممکن باشد و بعضی از مجتهدین آنرا مکروه میدانند و بعضی گفته اند که اگر گمانش هست که دران دیار
مسلمانی هست حرام است و اما ان شش امری که سنت است اول انکه در وقت بهم رسیدن دو
صف جهت قتال این دعا بخوانند که حضرت رسالت پناه صلعم میخواندند اللهم منزل الکتاب
سریع الحساب مجری السحاب اهزم الاحزاب یا صریخ المکروبین یا
مجیب دعوة المضطرین یا کاشف الکرب العظیم اکشف کربی
وغمی فانک تعلم حالی وحال اصحابی فاکفنی بقوتک عنهما دوم انکه
قتال در وقت زوال آفتاب باشد در حالت اختیار و بعد از گذاردن نماز پیشین و عصر چرا که
دران وقت درهای آسمان گشاده است و فتح و نصرت و رحمت نازل می شود و نزدیک
بشب است و کمتر کشتن واقع می شود و اگر کسی از جنگ بگریزد از مسلمانان خلاص می شود
سوم انکه امام در راه رفتن لشکر را به تعجیل نبرد بلکه بمدارا بر د چهارم انکه با صاحب
تدبیران لشکری مشورت نماید پنجم انکه اختیار منزلگاهی نماید که آب و علف در و بسیار باشد
ششم انکه اگر چارپائی از لشکر مانده شود بارهای ایشان مدد بار کنند اگر چارپا و اندازشته
باشد و جائز است قتال کردن بهر نوع که ممکن باشد و فتح جون خراب کردن منزلهای
کفار و قلعهٔ ایشان و سنگ انداختن به منجنیق بر ایشان و منع کردن از تردد قافله
بسوے ایشان و کشتن ایشان اگرچه درمیان ایشان زنان و اطفال و پیران
و اسیران مسلمان کشته شوند و ایشان را باتش سوزانیدن و بریدن درختهاے
ایشان و منع کردن آب از ایشان باحتیاج جائز است و در روایتی از امیر المومنین

وارد شده که منع کردن آب حلال نیست و بعضی از مجتهدین حمل کرده اند این روایت را بر آنکه حلال
نیست زهر در آب ایشان ریختن بی احتیاج اما آن هشت امر که مکروه است اول بدست
خویش پدر کافر خود را کشتن دوم شبخون بر سر عدو بردن بغیر حاجت سوم پیش از زوال
آفتاب قتال کردن بغیر حاجت چهارم چارواهای خود را پی کردن بی مصلحتی اگرچه از رفتن
باز مانده باشد و با مصلحت کشتن بهتر است اما پی کردن چارواهای کافران جایز است چه
از سبب ضعف ایشان می شود پنجم مبارزت نمودن بی اذن امام و بعضی از مجتهدین این
را حرام میدانند ششم نگاه داشتن اسیر جهت کشتن و چیزی باو ندادن تا آنکه بمیرد و در حدیث
وارد شده که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله هیچکس را باین طریق نکشته الا عقبة ابن
معیط را هفتم هرگاه فتح بغیر خراب کردن قلعها و منازل ایشان ممکن باشد خراب کردن آنها و آب
بر ایشان سر دادن و ایشان را با آتش سوختن و بریدن درختهای ایشان را بی احتیاج خصوصا
درخت خرما نیز مکروه است هشتم کشتن چارواهای ایشان بعد از آنکه جنگ تمام شده باشد
اما در حال جنگ جایز است چنانچه گذشت **فصل پنجم** در امان و اذن کفار بدانکه احاد مسلمانان
را جایز است که احاد کافران را امان دهند و غلام مسلمانان و زنان ایشان را جایز است که کافران را
امان دهند اما امان و اذن دیوانه و نابالغ و مسلمانیکه باکراه کافران را امان دهند و کسیکه عقل او بخوردن
شراب یا خواب یا خوردن داروی بیهوشی رفته باشد صحیح نیست و اسیران مسلمان که در دست کفار
باشد و بی اکراه بعضی از کفار را امان دهند صحیحست و همچنین امان و اذن تاجران مسلمانان که بدیار کفر
تردد می نمایند و مسلمانانی که کفار ایشان را باجرت گرفته باشند مر کفار را صحیح است بشرطیکه امان و اذن
در دیار کفار واقع شده باشد و هرگاه یکی از مسلمانان ادعا نماید که یکی از کفار را امان داده و ممکن باشد
یعنی پیش از آن باشد که گرفتار شده باشد قولش مقبولست و اگر بعد از آنکه گرفتار شده باشد ادعا نماید
قولش معتبر نیست و امان را دو لفظ است اول اَجَرْتُكَ یعنی امان دادم ترا دوم اَمَّنْتُكَ یعنی امان دادم ترا و آنچه صریحا
دلالت بر این حکم کند این دو لفظ دارد مثل آنکه گوید اَذْمَمْتُكَ یعنی امان دادم ترا یا آنکه گوید انت فی ذمة الاسلام یعنی تو
در امان اسلامی و اگر چیزی بنویسد که دلالت کند بر آنکه نوشتن بقصد امان واقع شده صحیحست خواه نوشته شده
بلغت عربی باشد خواه بفارسی مثل آنکه نوشته باشد مترس و همچنین اگر اشارت کند بطریقیکه امان از و مفهوم گردد
و هرگاه که امان داده شود واجبست وفا کردن بان بهر طریقیکه شرط شده باشد بشرطیکه متضمن امری نامشروع نباشد و آنچه کفار را بکلمات امان

انداز و بسبب آن داخل بلاد اسلام شوند واجبست که ایشان را امان دهند و بگذارند که بمنزلهای خویش باز روند و وقت امان دادن پیش از گرفتار شدنست پس اگر امان دادن بعد از گرفتار شدن ایشان واقع شود صحیح نیست و امام را بعد از گرفتار شدن کفار و غلبه بر ایشان امان دادن جائزست

فصل ششم

در صلح کردن با کفار

در صلح کردن با کفار بدانکه هرگاه امام مصلحت در صلح کردن ببیند و ترک جنگ را با ایشان صلاح داند جائزست که با ایشان صلح کنند و میباید که صلح زیاده از یکسال نباشد و اگر مسلمانان بسیار ضعیف باشند تا ده سال جائز دانسته اند و اصح آنست که بان مقدار وقت که امام مصلحت در آن داند صلح جائزست و اگر در صلح محتاج بدادن چیزی باشد آیا دادن آن چیز واجبست یا نه میانه مجتهدین خلافست و قول اقرب آنست که واجب نیست و متولی عقد صلح غیر از امام و نائب او کسی دیگر نمیتواند شد یعنی همچنانکه هر یک از مسلمانان را جائز بود که هر یک از کفار را امان دهد صلح چنان نیست و هرگاه امام با کفار صلح کند واجبست بر او که کفار را امان دهد و مالهای ایشان را نگاهدارد و هر شرط مشروع که در صلح واقع شود وفا بآن باید نمود و اگر امام بعد از آنکه با کفار صلح کند بمیرد بر امامی که بعد از وست لازمست که وفا بشرطهای او نماید و هرگاه کفار کاری کنند که منافی صلح باشد صلح باطل میشود و هرگاه بعضی از ایشان کاری کنند که منافی صلح باشد نسبت بایشان صلح باطلست و هرگاه بامام ظاهر شود که کفار صلح را برهم خواهند زد و یا از ایشان خیانتی خواهد شد جائزست که صلح را بر طرف کند لیکن باید که مجرد گمان نباشد بلکه ظن او غالب باشد و هرگاه میانه کفاری که با ایشان امام صلح کرده نزاعی واقع شود و بامام رفع نمایند امام بطریق اسلام میانه ایشان حکم نماید و اگر یهودان و نصارای رفع دعوی خود را بامام نمایند امام مخیرست که میانه ایشان بطریق اسلام حکم نماید یا از ایشان اعراض کند و جواب ایشان ندهد

فصل هفتم

در بیان غنیمت

در بیان غنیمت و احکام آن و کیفیت قسمت آن میانه جهاد کنندگان بدانکه غنیمت مالی است که جهاد کنندگان بر سبیل قهر و غلبه گرفته باشند و آن سه قسم است اول آنچه قابل نقل و تحویل باشد چون اثاث البیت و آنچه بدان ماند از رخت پوشیدنی و عمامه و سلاح چون شمشیر و نیزه و زره و سپر و اسپی که بر او سوار باشد یا در معرکه در دست داشته باشد به کسانی تعلق دارد که ایشان را کشته باشند اما انگشترین و همیان بند و همیانهای کفار تعلق بکشنده های ایشان دارد یا نه میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که تعلق بکشنده ها دارد و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر امام شرط کرده باشد که اینها از کشنده باشد از وست و الا داخل غنیمت است و غنیمت را جدا از آنکه جمع کرده باشند اول می باید که امام اجرت جماعتی را که بحفظ

مصلحت گرفته باشند بدهد و اجرت نگاه دارنده چهارپایان و علف ایشان که او در مدت احتیاج بیرون
کنند آنگاه خمس آن را بمستحقان رساند آنگاه به زنان و اطفال و غلامان و کافران که بمدد مسلمانان
آمده باشند و در جنگ حاضر باشند آنچه صلاح داند بدهد بشرط آنکه کمتر از حصه جهاد کنندگان باشد
و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر آقا غلام خود را اذن دهد بجهاد رود و او نیز داخل کنندگان است
و موافق ایشان حصه ببرد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر غلام اسب داشته باشد یک سهم جهت
اسب بآقای او میدهند و کمتر از یک سهم بغلام دهند و غلامی که او را مدبر کرده باشند یعنی آقای او گفته
باشد که بعد از فوت او آزاد باشد اگر پیش از آخر شدن جنگ آقای او کشته شود ثلث مال آقا برابر
قیمت او باشد از ثلث مال آقا آزاد میشود و او نیز حصه از غنیمت مساوی جهاد کنندگان میبرد آنگاه
امام غنیمت را میانه جهاد کنندگان مسلمانان که در جنگ گاه حاضر باشند و اگرچه جنگ نکرده باشند
یا پیش از قسمت غنیمت لاحق شوند قسمت نماید بدین طریق که کسی را که صاحب یک اسب است اگرچه
جنگ با او محتاج نباشد یا جنگ دریا باشد دو سهم دهند و اگر زیاده از یک اسب داشته باشند سه سهم دهند
و پیاده را یک سهم دهند و اگر جماعتی یک اسب داشته باشند و بنوبت بر وی سواری کنند در جنگ هر یکی
را سهمی دهند آنگاه یک سهم اسب را میان ایشان قسمت نمایند و اگر اسب شخصی پیش از آخر شدن جنگ
و جمع کردن غنیمت بمیرد یا کشته شود حصه ندارد و اگر شخصی بعد از جمع کردن غنیمت بمیرد سهمش تعلق بورثه
دارد و سنت است که قسمت غنیمت در دیار کفار واقع شود و تاخیر قسمت بی عذر مکروه است و سنت است
که امام در قسمت ابتدا بجماعتی کند که نزدیک بحضرت رسالت پناه صلعم باشند و اگر در نزدیکی مساوی باشند ابتدا بجماعتی
کند که سن ایشان زیاده باشد و بعد از ایشان انصار را مقدم دارد و بعد از آن اعراب را و بعد از آن عجم را و
امام را میرسد که جهت خود آنچه خواهد جدا کند چون کنیزان خوب و متاعهای نفیس که تعلق بپادشاهان داشته
باشد قسم دوم آنچه قابل نقل و تحویل نباشد چون شهرها و رهگذرها و دهکدها و زمین و خانه و آنچه بدینها
ماند بقهر و غلبه گرفته باشند و در وقت جنگ آباد باشد بعد از اخراج خمس از اینها یا از حاصل اینها
آنچه ماند تعلق بمسلمانان دارد و مخصوص بجهاد کنندگان نیست و متولی آن امام یا نایب
اوست که حاصل آن را صرف مصالح مسلمانان نماید چون حفظ سرحدها و بستن پلها و معونت
جهاد کنندگان و مایحتاج عاملان شهرها و قاضیان و لاییها و موذنان و آنچه بدینها ماند و فروختن
و وقف نمودن و هبه کردن اینها جایز نیست و آنچه از اینها در وقت جنگ خراب باشد

یا بی آنکه جنگ کنند بدست آید مخصوص بامام است ولشکری را دران دخلی نیست وانچه بدست لشکریان
افتد که بی اذن امام بجنگ رفته باشد آن نیز تعلق بامام دارد قسم سوم اسیرانی اندکه در جنگ
گاه بدست افتند واطفال وزنان ایشان بمجرد اسیر گشتن ملک کسی می شوند که ایشان را
گرفته باشد وکشتن ایشان جائز نیست واما مردان بالغ ایشان اگر در وقت جنگ بدست افتند
امام مخیر است میانه کشتن ایشان وبریدن دست وپای ایشان وانداختن تا خون ایشان برود تا
بمیرند واگر بعد از جنگ بدست آیند ومسلمان نشوند کشتن ایشان جائز نیست واما مخیر است میانه
منت نهادن وسر دادن وفدیه گرفتن وآزاد کردن خاتمه در بیان امر ونهی منکر بدانکه امر بفعل
نیک واجب چون نماز واجب واجبست وبفعل نیک سنت چون نماز سنت سنتست ونهی کردن
از فعل منکر یعنی قبیح چون زنا واجبست ونهی کردن از فعل مکروه سنت است ودرین هردو
ثواب بسیار است وواجب بودن امر معروف ونهی منکر اجماعیست وهیچیک از مجتهدین را در وجوب
این هردو خلافی نیست اما میانه مجتهدین خلافست که آیا وجوب این بحسب عقل است یا بحسب
شرع اقوی قول دوم است ونیز میانه مجتهدین خلافست که آیا واجب کفائی است چون جمعی
بآن قیام کنند از دیگران ساقط است یا بر همه کس واجب است تا آنکه قبول کند اقوی قول دوم است
وتا پنج شرط بهم نرسد واجب نمی شود اول کسیکه امر بفعل نیک ونهی از فعل بد میکند می باید
که بالغ وعاقل باشد دوم آنکه بداند فعل نیک نیکست وفعل بد بد است تا آنکه ایمن باشد از غلط
کردن سوم آنکه بداند که اگر امر کند یا نهی کند دران شخص اثر میکند پس اگر داند که اثر نمی کند واجب
نیست چهارم آنکه آن شخص که اراده دارد بفعل نیک او را راغب سازد یا نهی او کند از فعل بد عازم
باشد که فعل نیک را نکند وفعل بد را بکند پس اگر توبه کرده باشد امر یا نهی او واجب نیست پنجم آنکه امر بفعل
نیک ونهی از فعل بد مستلزم ضرر یا مفسده او یا ضرر مسلمانان نباشد پس اگر معلوم ضرر یا مفسده
باشد واجب نیست وبعد از آنکه این شروط متحقق شود هرگاه شخصی داند که بمجرد اظهار آزردگی ترک میکند
واجبست وهمچنین اگر داند که باظهار کراهیت بر طرف نمی کند بلکه بدوری کردن از او بر طرف میکند
واجبست که دوری کند از او واگر بداند که باینها بر طرف نمیشود تا آنکه بزبان اظهار نکند واجبست
که بزبان اظهار کند ووعظ بگوید ونصیحت کند او را بنرمی واگر بنرمی بر طرف نکند سخنان درشت گوید تا آنکه ترک کند و
اگر داند که بآن بر طرف نکند الا بزدن واجبست که او را بزند واگر داند که بزدن بر طرف نمیکند ومحتاج بآنست که

عضوی را از و مجروح بسازند یا او را بکشند آیا جایز است یا نه سید مرتضی رضی الله عنه برین است
که جایز است حتی بی اذن امام واصح آنست که محتاج باذن امام است و همچنین خلافست میانه مجتهدین
که اقامت حدود بی اذن امام جایز است یا نه اما در حالت غیبت امام بعضی از مجتهدین برین رفته اند
که آقا غلام خود را می تواند حد زد هرگاه مشاهده کند یا غلام اقرار کند یا دو کس عادل گواهی دهند
که غلام کاری کرده که مستحق حد شده باشد بشرطی که بر نفس یا مال یا بر یکی از مسلمانان نترسد و همچنین
بعضی از مجتهدین گفته اند که پدر حد بر پسر خود میتواند زد و شوهر بر زن خود خواه شوهر و زن هر دو آزاد
باشند و خواه بنده یا یکی بنده باشد و فرقی نیست میانه رجم و جلد و بعضی از مجتهدین رجم را تجویز نکرده اند
و شرط نیست در زن آنکه دخول با او کرده باشند و آیا می باید که زن بنکاح دائم باشد یا آنکه متعه نیز
این حکم دارد و میانه مجتهدین درین باب خلافست اقرب آنست که در متعه نیز این حکم جایز است و میانه
مجتهدین خلافست که آقای غلام و پدر و شوهر هرگاه فقیه جامع الشرایط باشند می توانند حد زد و یا
مطلقا جایز نیست ایشان را اصح آنست که مطلقا جایز است چه این تخصیص معنی ندارد چرا که فقیه
جامع الشرایط چنانچه مذکور خواهد شد میتواند مطلقا که حد بزند و خلافست میانه مجتهدین که آیا در حال
غیبت امام مجتهد میتواند اقامت حدود کرد اقوی آنست که می تواند بشرطیکه مستلزم قتل و جرح نباشد

باب هفتم از کتاب جامع عباسی در بیان زیارت حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المومنین و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیه علیهم و ایام مولود و وفات ایشان

و در آن چهار فصلست **فصل اول** در ثواب زیارت هر یک از ایشان بدانکه سنت موکده است
حاجیان را و غیر ایشان را زیارت حضرت رسول صلعم در مدینه طیبه و در حدیث وارد شده که امام
جبراً و قهراً مردان را بزیارت میدارند اگر ترک کنند زیارت را زیرا که مستلزم جفاست چنانچه حدیث
رسول وارد شده که آن کسی که حج کند و زیارت من در مدینه نکند بر من جفا کرده و بعرصه محشر آید جفا
بر حضرت رسالت حرام است و آنحضرت فرموده که هر که زیارت من کند روز قیامت واجب میشود شفاعت من
او را هرگاه شفاعت من او را واجب شود و جبست که بهشت رود و هم آنحضرت فرموده که آنکسانی که زیارت
قبر من کنند بعد از فوت من چنان است که هجرت کرده باشند از دار کفر بسوی من و اگر استطاعت آمدن نداشته باشند
از دور سلام بفرستند که بمن میرسد و هم از آنحضرت منقولست که خطاب بحضرت امام حسین کرد که ای فرزند هر کس مرا
در حیات و ممات زیارت کند یا پدر ترا زیارت کند یا برادر ترا زیارت کند یا ترا که حسین منی او را در روز

قیامت زیارت کنم و خالص سازم و را از گناهان هم از آنحضرت منقولست که هر امامی را در گردن
دوستانش عهدیست و از تمام وفای آن عهد زیارت قبر اوست پس هر کس یک امام را زیارت
کند و رغبت در زیارت او کند هر آینه آن امام روز قیامت شفیع او باشد و هم از آنحضرت منقولست
که وقتی حضرت امام حسن سوال نمود از که یا رسول خدا کسیکه زیارت ما کند چه ثواب دارد آنحضرت
خبر مود که هر کس مرا یا پدرت را یا برادرت را یا ترا در حیات و ممات زیارت کند هر آینه بر من واجب
میشود که او را در قیامت از آتش دوزخ نجات دهم و هم از آنحضرت منقولست که بفاطمه زهرا علیها السلام
خطاب نموده که هر کسیکه بر من یا بر تو که فاطمه سلام کند سه روز واجب میشود مر او را بهشت پس از و
سوال نمودند در حال حیوة فرمود که در حیوة و ممات و از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق منقولست که
هر کس که زیارت کند حضرت امیر المومنین ع را پیاده خدایتعالی بنویسد عوض هر کام او یک حج و یک عمره و
هر گاه پیاده از زیارت او برگردد بهر کامی دو حج و دو عمره بنویسد و آنحضرت فرموده که آن کسی که آنحضرت
را زیارت کند و عارف باشد بحق او که امام مفترض الطاعة است بنویسد جهت او حج مقبول و عمره مبروری
و بخدا سوگند که آتش دوزخ نمیچشد پایهای که خاک آلوده شده در زیارت آن حضرت خواه در سواری
و خواه در پیاده رفتن و نیز از آن حضرت منقولست که فرموده که هر کس یکی از ما را زیارت کند
چنانست که پیغمبر را زیارت کرده و از حضرت علی بن موسی الرضا منقولست که خطاب باحمد بزنطی کرده
که روز عید غدیر نزد قبر آنحضرت حاضر شو که خدایتعالی می بخشد در آن روز از هر مومن و مومنه و مسلم و مسلمه
گناهان شصت ساله ایشانرا و آزاد میسازد ایشانرا از آتش دوزخ دو برابر آنچه در ماه
رمضان آزاد میسازد و در شب قدر و در شب فطر و یک درهم تصدق در آن روز برابر
هزار درهم است در غیر آن روز پس درین روز صدقه بکن بر برادران مومن خود و حضرت
امام بحق ناطق حضرت امام جعفر صادق ع فرمود در ثواب زیارت حضرت امام حسین
که آن کس که در مشهد آن حضرت حاضر شود و زیارت او کند و دو رکعت نماز بگذارد
در دیوان اعمال او حج مبروری جهت او نوشته شود و اگر چهار رکعت نماز بگذارد
حج و عمره نوشته شود و همچنین است هر گاه هر امامی که اطاعت او واجب باشد زیارت کنند و در
زیارت حضرت امام حسین ثواب بسیار است و در بعضی روایات وارد شده که زیارت او فرض است بر
هر مومن و مومنه و تارک او تارک خدا و رسولست و باعث عقوق پیغمبر و نقص در ایمان است

است و واجبست بر هر بالدار هر سال یکبار و کسی که یکسال برا و بگذرد و زیارت او نکند یکسال از عمراو
کم میشود و زیارتش عمر را دراز میکند و ایام زیارتش از عمر حساب نمیشود و بهر گامی حجی مبرور و
ثواب هزار غلام که در راه خدا آزاد کنند هست و بهر درهمی که در آن راه صرف کنند ثواب ده هزار
درهم دارد و هر کسی که او را زیارت کند و عارف بحق او باشد خدا یتعالی گناهان پیش و آینده
او را می بخشد و زیارت او در روز عرفه مقابل بیست حج و بیست عمره مبروره است با پیغمبر و امام
و در بعضی روایات وارد شده که زیارت او در عرفه با عارف بودن بحق او مقابل حج مقبول است
و هزار هزار جهاد است در راه خدا یتعالی با پیغمبر و امام و زیارت او در اول ماه رجب مغفرت گناهانست
و در نصف شعبان مصافحه میکنند با او صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و در شب قدر سبب مغفرت گناهانست و در
یکسال جمع کردن زیارت او میان عرفه و فطر و در شب نصف شعبان معادل هزار حج و هزار عمره مبروره است
و قضای هزار حاجت دنیا و آخرت و زیارت عاشورا با معرفت بحق او مثل زیارت خدا است در عرش او
و مراد از این کلام کنایه از ثواب بسیار و بزرگی بیشمار است مثال کسی که خدا او را بعرشش برد و زیارت
اربعین یعنی روز بیستم ماه صفر از علامات ایمانست و زیارت او در هر ماه ثواب هزار شهید دارد مانند
شهدای بدر و هر کس بر بلندی رود و سر بسوی آسمان کند آنگاه اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللهِ اَلسَّلامُ
عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ ثواب حج و عمره در دیوان اعمال او بنویسند و در روایت وارد شده
که نماز کردن در مشهد آنحضرت هر رکعتی معادل هزار حج و هزار عمره است و هزار بنده که آزاد کنند و هزار جنگ
در راه خدا یتعالی با پیغمبر مرسل و یک نماز واجب گذاردن معادل حج است و نماز سنت معادل عمره
و از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه منقولست که می گفتند هر کس که امام جعفر صادق را زیارت
کند هرگز درد چشم نه بیند و بیمار نشود و هیچ بلا مبتلا نمیرد و حضرت امام جعفر صادق خود فرموده که هر کس
مرا زیارت کند خدا یتعالی گناهان او را بیامرزد و فقیر و محتاج نمیرد و از حضرت امام رضا
علیه السلام منقولست که پرسیدند از او که زیارت پدرت مثل زیارت حضرت امام حسین است آن
حضرت فرمود که آری فرمود هر که پدرم را زیارت کند ببغداد حکم آن دارد که حضرت پیغمبر و حضرت امیر المؤمنین
را زیارت کرده باشند و از حضرت امام موسی منقولست که فرموده زیارت فرزندم علی پیش
خدا یتعالی برابر هفتاد حج مبرور است یا هفتاد هزار حج و از حضرت امام محمد تقی پرسیدند که زیارت پدر
افضل است یا زیارت حضرت امام حسین فرمود که زیارت پدرم زیرا که پدرم را زیارت نمیکنند مگر

خاصان شیعه و مراد بخاصان شیعه جماعتی اند که بامامت دوازده امام قائلند چه جماعت ناووسیه که تا حضرت امام جعفر صادق ع امام می دانند و واقفیه که تا امام موسی کاظم ع امام می دانند و کیسانیه که بامامت محمد بن حنفیه قائلند وغیر اینها از فرق شیعه زیارت حضرت امام حسین می کنند و زیارت حضرت امام رضا ع نمی کنند و بهتر آنست که امام رضا ع را در رجب زیارت کنند و از حضرت امام رضا منقولست باحمد برنطی نوشته که برسان بشیعه من که زیارت من پیش خدا تعالی مقابل هزار حج مقبول و هزار عمره مقبوله است احمد برنطی گوید که از حضرت امام محمد تقی پرسیدم که زیارت پدرت مقابل هزار حج است آن حضرت فرمود مقابل هزار هزار حج است و از حضرت امام رضا منقولست که هرکه مرا درین راه دور زیارت کند او را در سه موضع یاری کنم آنگاه که نامه از چپ و راست پران شود و هنگام گذشتن او از صراط و هنگام کشیدن اعمال **فصل دوم در آداب زیارت** بدانکه بیست و یک امر تعلق بزیارت دارد اول غسل پیش از دخول مشهد کردن دوم آنکه باطهارت باشد تا داخل شود پس در میانه حدثی اگر از وی واقع شود اعاده غسل باید کرد سوم آنکه جامه پاک نو بپوشد و بر در مشهد بایستد و دعای منقول بخواند و اذن دخول طلبد پس اگر در آن حال رقت بهم رسد او را داخل شود و الا انتظار بکشد که هرگاه رقت بهم رسد چهارم داخل شدن بخضوع و خشوع و در حین دخول پای راست را مقدم داشتن و در وقت بیرون آمدن پای چپ را پنجم آنکه خود را به ضریح بچسپاند و بعضی توهم کرده اند که دور ایستادن بهتر است چه ادب در و بیشتر است و این غلط است چه در حدیث وارد شده که بر ضریح تکیه باید کرد و بوسیدن ضریح جائز است و در بوسیدن آستانها حدیثی وارد نشده اما مجتهدین امامیه بر آنند که جائز است ششم رو بضریح و پشت بقبله کردن در حالت زیارت و زیارت بطریق منقول کردن چنانچه در فصل آینده مذکور می شود و قول اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ کافیست و بعضی از مجتهدین حاضر شدن انجا را کافی می دانند هفتم جانب راست روی خود را بضریح نهادن در وقت فارغ شدن از زیارت و دعا کردن هشتم جانب چپ روی خود را بضریح نهادن و سوال نمودن از خدا تعالی بحق او و بحق صاحب قبر که بگرداند او را از اهل شفاعت صاحب قبر نهم مبالغه در دعا کردن و الحاح نمودن دهم ببالین سر آمدن و رو بقبله کردن و دعا کردن یازدهم دو رکعت نماز زیارت گذاردن بعد از زیارت و اگر زیارت حضرت رسول صلعم باشد که سنت است نماز زیارت را درمیان منبر آنحضرت و قبر او کنند و اگر زیارت حضرات ائمه معصومین باشد در بالین سر باید کرد و درین نماز

رخصت از ائمه معصومین وارد شده که رو بقبر توان کرد و اگرچه پشت بقبله کردن باشد اما اگر چنان کنند که رو بضریح کنند و پشت بقبله نکنند بهتر است دوازدهم بعد از نماز زیارت دعای منقول خواندن و آنچه بخاطرش رسد از امور دین و دنیا طلب نمودن و دعا جهت جمیع خلائق کردن بهتر است چه آن باجابت نزدیکتر است سیزدهم تلاوت قرآن نمودن در آن مکان و هدیه کردن ثواب آن بصاحب ضریح چه نفع آن باز باو میرسد و سبب تعظیم صاحب قبر است چهاردهم احضار قلب در جمیع احوال بحسب استطاعت و توبه کردن از جمیع گناهان پانزدهم تصدق نمودن بر خدمتکاران و نگاهدارندهای آن مقام و محتاجان آنجا چه ثواب تصدق در آن مقام مضاعف میشود شانزدهم تعظیم ایشان چه فی الحقیقه تعظیم ایشان تعظیم صاحب قبر است هفدهم آنکه هرگاه از زیارت برگردد باز بزیارت رود تا در آن شهر است هجدهم آنکه هرگاه رفتن او نزدیک آید وداع بدعای منقول کند نوزدهم آنکه سؤال کند از خدای تعالی عود بدان مقام را بیستم آنکه در وقت بیرون آمدن از آن مقام روی بضریح کرده پس پس بیرون آید بیست و یکم آنکه زود بیرون رود از آن مقام چه حرمت و تعظیم در آن بیشتر است و اشتیاق زودتر بهم می رسد

فصل سوم

در بیان زیارت حضرت رسالت پناهی و حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم

زیارت حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین علیهم الصلوة و السلام بطریق متعدده وارد شده و چون این مختصر گنجایش ذکر جمیع آنها نداشت لهذا درین رساله اقتصار رفت بزیارات مختصره جهة هر یک از حضرات که از کتب احادیث معتمده چون کتاب من لا یحضره الفقیه ابن بابویه و کامل الزیارات ابن قولویه و تهذیب حدیث شیخ طوسی و مصباح کبیر و صغیر و غیر اینها از کتب ادعیه و مزار و غیر آن انتخاب شده زیارت حضرت رسالت پناهی بدان وفقک الله و ایانا که هرگاه اراده داخل شدن بمدینه کنی پیش از دخول باید که غسل زیارت حضرت رسالت پناهی صلعم کنی و به آدابی که در فصل سابق مذکور شد از باب جبرئیل داخل مسجد آنحضرت شوی و در بالای سر آن حضرت روی خود را بقبله کرده پهلوی چپ خود را بجانب ضریح مقدس آنحضرت و پهلوی راست خود را بجانب منبر آن حضرت کن و دعائیکه ابن عمار بطریق صحیح از حضرت امام بحق ناطق جعفر الصادق روایت کرده بخوان أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللّٰهِ

واشهد انك محمد بن عبد الله واشهد انك قد بلغت رسالات ربك ونصحت
لامتك وجاهدت في سبيل الله وعبدت الله مخلصا حتى اتيك اليقين ودعوت الى
سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة واديت الذي عليك من الحق وانك قد رؤفت
بالمؤمنين وغلظت على الكافرين فبلغ الله بك افضل واشرف محل المكرمين الحمد لله
الذي استنقذنا بك من الشرك والضلالة اللهم اجعل صلواتك وصلوة ملائكتك
المقربين وانبيائك المرسلين وعبادك الصالحين واهل السموات والارضين ومن سبح
لك يا رب العالمين من الاولين والآخرين على محمد عبدك ورسولك ونبيك وامينك
ونجيك وحبيبك وصفيك وخاصتك وصفوتك من بريتك وخيرتك من خلقك
اللهم اعطه الدرجة الرفيعة وآته الوسيلة من الجنة وابعثه مقاما محمودا يغبطه
به الاولون والآخرون اللهم انك قلت وقولك الحق ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك
فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحيما اللهم واني اتيتك
واتيت نبيك مستغفرا تائبا من ذنوبي واني اتوجه اليك بنبيك نبي الرحمة محمد
صلى الله عليه وآله يا محمد اني اتوجه بك الى الله ربي وربك ليغفر لي ذنوبي بعد
از ان نیت زیارت کن که زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سنت قربة الی الله بعد از ان بگو السلام علیك یا
رسول الله السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا صفوة الله السلام عليك يا امين
الله السلام عليك يا حجة الله اشهد انك قد نصحت لامتك وجاهدت في سبيل
الله وعبدته مخلصا حتى اتيك اليقين فجزاك الله افضل ما جازى نبيا عن امته اللهم صل
على محمد وآل محمد افضل ما صليت على ابراهيم وآل ابراهيم انك حميد مجيد انگاه اگر
حاجتی داشته باشی ضریح مقدس آنحضرت را در پشت خود کذاشته روی خود بقبله کن و دستهای خود را بر داشته
از حق سبحانه تعالی طلب نمای که باجابت مقرون خواهد گردید بعد از ان دعائی را که حضرت امام زین العابدین علیه السلام
میخوانده بخوان اللهم اليك الجأت امري والى قبر محمد صلعم عبدك ورسولك اسندت
ظهري والقبلة التي رضيت بمحمد استقبلت اللهم اني اصبحت لا املك لنفسي خير
ما ارجو لها ولا ادفع عنها شر ما احذر عليها واصبحت الامور بيدك ولا فقير افقر
مني اني لما انزلت الي من خير فقير اللهم ارددني منك بخير ولا راد لفضلك اللهم

إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ تُبَدِّلَ اسْمِي أَوْ تُغَيِّرَ جِسْمِي أَوْ تُزِيلَ نِعْمَتَكَ عَنِّي اَللّٰهُمَّ زَيِّنِّي بِالتَّقْوىٰ وَجَمِّلْنِي بِالنِّعَمِ وَاغْمُرْنِي بِالْعَافِيَةِ وَارْزُقْنِي شُكْرَ الْعَافِيَةِ انگاه نزد منبر آنحضرت رفته روی و چشمهای خود را بر آن بمال چه در حدیث وارد شده که مالیدن چشمهای خود بر منبر آن حضرت شفای چشمهاست و در میان منبر و قبر آنحضرت جهت مطالب دنیوی و اخروی دعا کن چه از حضرت رسالت پناه منقولست که میان منبر و قبر من روضه ایست از ریاض جنت انگاه دو رکعت نماز زیارت حضرت کرده و بعد از فراغ از نماز زیارت تسبیح حضرت فاطمه زهرا کرده جهت مطالب دنیوی و اخروی خود دعا کن که باجابت مقرون خواهد شد انگاه بگو اَللّٰهُمَّ إِنِّي صَلَّيْتُ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةً مِنِّي إِلىٰ سَيِّدِي وَمَوْلَايَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ رَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَاجْزِنِي عَلىٰ ذٰلِكَ جَزَاءَ الْمُحْسِنِينَ اَللّٰهُمَّ لَكَ صَلَّيْتُ وَلَكَ رَكَعْتُ وَلَكَ سَجَدْتُ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لِأَنَّهُ لَا يَكُونُ الصَّلٰوةُ وَالرُّكُوعُ إِلَّا لَكَ لِأَنَّكَ أَنْتَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّلْ مِنِّي زِيَارَتِي وَأَعْطِنِي سُؤْلِي بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ **فصل** دوم

زیارت حضرت فاطمه علیها السلام بدانکه مکان قبر حضرت فاطمه زهرا در احادیث اهل‌بیت مختلف وارد شده چه در بعضی از احادیث وارد شده که آنحضرت در گورستان بقیع مدفون شده و در بعضی احادیث وارد شده که قبر آنحضرت میانه قبر حضرت رسالت پناه و منبر او واقع شده و در بعضی از روایات وارد شده که آنحضرت در خانه خود مدفون شده و رئیس المحدثین محمد بن بابویه قمی در کتاب من لایحضره الفقیه نقل کرده که صحیح آنست که آنحضرت در خانه خود مدفون شده و چون بنی امیه مسجد مدینه را بزرگ کردند قبر آن حضرت داخل مسجد شده و الحال در پشت خانه که حضرت مدفونست علامه ضریح مقدس آن حضرتست پس هرگاه بدانجا رسی بعد از آنکه غسل زیارت آن حضرت کرده باشی نیت زیارت آن حضرت کن یا زیارت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام سکینه قربة الی الله انگاه بگو اَلسَّلَامُ عَلَيْكِ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكِ يَا بِنْتَ نَبِيِّ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكِ يَا بِنْتَ خَلِيلِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكِ يَا بِنْتَ حَبِيبِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكِ يَا بِنْتَ صَفِيِّ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكِ يَا بِنْتَ أَمِينِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكِ يَا بِنْتَ خَيْرِ خَلْقِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكِ يَا بِنْتَ أَفْضَلِ أَنْبِيَاءِ اللّٰهِ وَرُسُلِهِ وَمَلَائِكَتِهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكِ يَا بِنْتَ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكِ يَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكِ يَا زَوْجَةَ وَلِيِّ اللّٰهِ وَخَيْرِ الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكِ يَا أُمَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الصِّدِّيقَةُ الشَّهِيدَةُ اَلسَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الرَّضِيَّةُ الْمَرْضِيَّةُ اَلسَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْفَاضِلَةُ الزَّكِيَّةُ

زیارت مختصر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
اَلسَّلَامُ عَلَيْكِ يَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكِ يَا وَالِدَةَ الْحُجَجِ عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْمَظْلُومَةُ الْمَمْنُوعَةُ حَقُّهَا اَلسَّلَامُ عَلَيْكِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ پس بگو اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ أَمَتِكَ وَابْنَةِ نَبِيِّكَ وَزَوْجَةِ وَصِيِّ نَبِيِّكَ صَلَاةً تُزْلِفُهَا فَوْقَ زُلْفىٰ عِبَادِكَ الْمُكْرَمِينَ مِنْ أَهْلِ السَّمٰوَاتِ وَأَهْلِ الْأَرَضِينَ

السَّلَامُ عَلَيْكِ اَيَّتُهَا الْمَظْلُومَةُ الْمَغْصُوبَةُ السَّلَامُ عَلَيْكِ اَيَّتُهَا الْمُضْطَهَدَةُ الْمَقْهُورَةُ
السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا فَاطِمَةُ بِنْتَ رَسُولِ اللّٰهِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكِ وَعَلٰى رُوحِكِ
وَبَدَنِكِ اَشْهَدُ اَنَّكِ مَضَيْتِ عَلٰى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكِ وَاَنَّ مَنْ سَرَّكِ فَقَدْ سَرَّ رَسُولَ اللّٰهِ وَ
مَنْ جَفَاكِ فَقَدْ جَفَا رَسُولَ اللّٰهِ وَمَنْ وَصَلَكِ فَقَدْ وَصَلَ رَسُولَ اللّٰهِ وَمَنْ آذَاكِ فَقَدْ
آذٰى رَسُولَ اللّٰهِ وَمَنْ قَطَعَكِ فَقَدْ قَطَعَ رَسُولَ اللّٰهِ لِاَنَّكِ بِضْعَةٌ مِنْهُ وَرُوحُهُ الَّتِي بَيْنَ
جَنْبَيْهِ كَمَا قَالَ عَلَيْهِ اَفْضَلُ سَلَامِ اللّٰهِ وَصَلَوَاتِهِ اُشْهِدُ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَمَلَائِكَتَهُ اَنِّي
رَاضٍ عَمَّنْ رَضِيتِ عَنْهُ سَاخِطٌ عَمَّنْ سَخِطْتِ عَلَيْهِ مُتَبَرِّئٌ مِمَّنْ تَبَرَّاْتِ مِنْهُ مُوَالٍ لِمَنْ
وَالَيْتِ مُعَادٍ لِمَنْ عَادَيْتِ مُبْغِضٌ لِمَنْ اَبْغَضْتِ مُحِبٌّ لِمَنْ اَحْبَبْتِ وَكَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيدًا
وَحَسِيبًا وَجَازِيًا وَمُثِيبًا آنگاہ صلوات بر حضرت رسالت پناہ صلعم فرستادہ دو رکعت نماز زیارت حضرت فاطمہ بجا آورد
ودعائیکہ مذکور شد بخواند چون بگورستان بقیع رسی حضرت امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر
صادق علیہم السلام زیارت کن و نیت زیارت چنین کن کہ زیارت حضرت امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیہم السلام میکنم قربۃً الی اللہ آنگاہ بگو السَّلَامُ عَلَيْكُمْ اَئِمَّةَ الْهُدٰى السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا اَهْلَ
التَّقْوٰى السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا حُجَجَ اللّٰهِ عَلٰى اَهْلِ الدُّنْيَا السَّلَامُ عَلَيْكُمْ اَيُّهَا الْقَوَّامُونَ فِي الْبَرِيَّةِ
بِالْقِسْطِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا اَهْلَ الصَّفْوَةِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ آلَ رَسُولِ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا اَهْلَ
النَّجْوٰى اَشْهَدُ اَنَّكُمْ قَدْ بَلَّغْتُمْ وَنَصَحْتُمْ وَصَبَرْتُمْ فِي ذَاتِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكُذِّبْتُمْ
وَاُسِيءَ اِلَيْكُمْ فَغَفَرْتُمْ وَاَشْهَدُ اَنَّكُمُ الْاَئِمَّةُ الرَّاشِدُونَ وَاَنَّ طَاعَتَكُمْ مُفْتَرَضَةٌ وَاَنَّ
قَوْلَكُمُ الصِّدْقُ وَاَنَّكُمْ دَعَوْتُمْ فَلَمْ تُجَابُوا وَاَمَرْتُمْ فَلَمْ تُطَاعُوا وَاَنَّكُمْ دَعَائِمُ الدِّينِ
وَاَرْكَانُ الْاَرْضِ لَمْ تَزَالُوا بِعَيْنِ اللّٰهِ يَنْسَخُكُمْ فِي اَصْلَابِ الْمُطَهَّرِينَ وَيَنْقُلُكُمْ فِي الْاَرْحَامِ
الْمُطَهَّرَاتِ لَمْ تُدَنِّسْكُمُ الْجَاهِلِيَّةُ وَلَمْ تَشْرَكْ فِيكُمْ فِتَنُ الْاَهْوَاءِ طِبْتُمْ وَطَابَ مَنْبِتُكُمْ
اَنْتُمُ الَّذِينَ مَنَّ بِكُمْ عَلَيْنَا دَيَّانُ الدِّينِ فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتٍ اَذِنَ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ
فِيهَا اسْمُهُ وَجَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ رَحْمَةً لَنَا وَكَفَّارَةً لِذُنُوبِنَا وَاخْتَارَكُمْ لَنَا وَ
طَيَّبَ خَلْقَنَا بِمَا مَنَّ عَلَيْنَا مِنْ وَلَايَتِكُمْ وَكُنَّا عِنْدَهُ مُسَلِّمِينَ بِعِلْمِكُمْ مُعْتَرِفِينَ بِتَفْضِيلِكُمْ وَ
مَعْرُوفِينَ بِتَصْدِيقِنَا اِيَّاكُمْ وَهٰذَا مَقَامُ مَنْ اَسْرَفَ وَاَخْطَاَ وَاسْتَكَانَ وَاَقَرَّ بِمَا
جَنٰى وَرَجَا بِمَقَامِهِ الْخَلَاصَ وَاَنْ يَسْتَنْقِذَهُ بِكُمْ مُسْتَنْقِذُ الْهَلْكٰى مِنَ النَّارِ فَكُونُوا

لی شفعاء فقد قدمت الیکم اذ رغب عنکم اهل الدنیا واتخذوا آیات الله هزوا
واستکبروا عنها انگاه سر دستها که خود را بسوی آسمان کن و این دعا بخوان یا من هو قائم لا یسهو
ودائم لا یلهو ومحیط بکل شیء لک المن بما وفقتنی وعرفتنی ائمتی علیهم السلام
اذ ضل عنهم عبادک وجحدوا معرفتهم واستخفوا بحقهم ومالوا الی سواهم وکانت
المنة لک ومنک علی مع اقوام خصصتهم بما خصصتنی به فلک الحمد اذ کنت
عندک فی مقامی هذا مذکورا مکتوبا فلا تحرمنی ما رجوت ولا تخیبنی فیما دعوت
بحرمة محمد وآله الطاهرین صلی الله علی محمد وآل محمد انگاه سر دعا که میخواهی بکن و مستحب
انگاه دو رکعت نماز زیارت برای مسجد بگذار زیارت قبر عم رسول خدا حمزه که در جنگ احد شهید شده و در احد
مدفون است از جمله مستحبات است پس چون به آنجا رسی بگو السلام علیک یا عم رسول الله وخیر الشهداء
السلام علیک یا اسد الله واسد رسوله واشهد انک قد جاهدت فی سبیل الله
ونصحت لرسول الله وجدت بنفسک وطلبت ما عند الله ورغبت فیما وعد
الله و چون بقبر شهدا رسی بگوی السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار انتم لنا فرط
وانا بکم لاحقون و چون خواهی که وداع حضرت رسالت پناهی کنی باید که غسل کنی و زیارت کنی آنحضرت بطریقی
که مذکور شد پس بگوی اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارة قبر نبیک فان توفیتنی
قبل ذلک فانی اشهد فی مماتی علی ما اشهد فی حیوتی ان لا اله الا انت وان
محمدا عبدک ورسولک وانک اخترته من خلقک ثم اخترت من اهل بیته الائمة
الطاهرین الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا فاحشرنا معهم وفی
زمرتهم وتحت لوائهم ولا تفرق بیننا وبینهم فی الدنیا والآخرة یا ارحم الراحمین و چون
خواهی که وداع ائمة بقیع علیهم السلام کنی بطریقی که مذکور شد زیارت کن ایشانرا انگاه بگو السلام علیکم ائمة الهدی
ورحمة الله وبرکاته استودعکم الله واقرأ علیکم السلام آمنا بالله وبالرسول وبما
جئتم به ودللتم علیه اللهم فاکتبنا مع الشاهدین اللهم لا تجعله آخر
العهد من زیارتی ایاهم وارزقنی العود ثم العود ثم العود زیارت حضرت امیر المومنین
علی ابن ابیطالب علیه السلام بدان وفقک الله تعالی وایانا که هرگاه اراده زیارت حضرت امیر المومنین علیه السلام کنی در
نجف اشرف می باید که غسل کنی و آداب که در فصل سابق مذکور شد بجا آر و قصد مطهر آنحضرت شده با آهستگی و سکینه و وقار

تا آنکه بمرقد مطهر آن حضرت رسی روی خود را بآن حضرت کرده پشت بقبله کن و بایست چنین بگو زیارت حضرت
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام میکنم سنت تقرب بخدا انگاه بگو اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَلِیَّ اللهِ اَنْتَ اَوَّلُ
مَظْلُومٍ وَاَوَّلُ مَنْ غُصِبَ حَقُّهُ صَبَرْتَ وَاحْتَسَبْتَ حَتّی اَتاکَ الْیَقینُ وَاَشْهَدُ اَنَّکَ لَقیتَ
اللهَ وَاَنْتَ شَهیدٌ عَذَّبَ اللهُ قاتِلَکَ بِاَنْواعِ الْعَذابِ وَجَدَّدَ عَلَیْهِ الْعَذابَ جِئْتُکَ عارِفاً
بِحَقِّکَ مُسْتَبْصِراً بِشَأْنِکَ مُعادِیاً لِاَعْدائِکَ وَمَنْ ظَلَمَکَ اَلْقی عَلی ذلِکَ رَبّی اِنْ شاءَ اللهُ اِنَّ لی
ذُنُوباً کَثیرَةً فَاشْفَعْ لی عِنْدَ رَبِّکَ فَاِنَّ لَکَ عِنْدَ اللهِ تَبارَکَ وَتَعالی جاهاً وَشَفاعَةً وَقَدْ
قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَلا یَشْفَعُونَ اِلّا لِمَنِ ارْتَضی انگاه بگو اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی اَکْرَمَنی بِمَعْرِفَتِهِ وَمَعْرِفَةِ
رَسُولِهِ وَمَنْ فَرَضَ طاعَتَهُ رَحْمَةً مِنْهُ وَتَطَوُّلاً مِنْهُ وَمَنَّ عَلَیَّ بِالْاِیمانِ اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی سَیَّرَنی
فی بِلادِهِ وَحَمَلَنی عَلی دَوابِّهِ وَطَوی لِیَ الْبَعیدَ وَدَفَعَ الْمَکْرُوهَ عَنّی حَتّی اَدْخَلَنی حَرَمَ اَخی نَبِیِّهِ
وَاَرانیهِ فی عافِیَةٍ اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی جَعَلَنی مِنْ زُوّارِ قَبْرِ وَصِیِّ رَسُولِهِ اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی هَدانا لِهذا
وَما کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا اَنْ هَدانَا اللهُ اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَ
اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ جاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِهِ وَاَشْهَدُ اَنَّ عَلِیّاً عَبْدُ اللهِ وَاَخُو
رَسُولِهِ اَللّهُمَّ عَبْدُکَ وَزائِرُکَ مُتَقَرِّبٌ اِلَیْکَ بِزِیارَةِ قَبْرِ اَخی رَسُولِکَ وَعَلی کُلِّ مَأْتِیٍّ
حَقٌّ لِمَنْ اَتاهُ وَزارَهُ وَاَنْتَ خَیْرُ مَأْتِیٍّ وَاَکْرَمُ مَزُورٍ فَاَسْئَلُکَ یا اَللهُ یا رَحْمانُ یا رَحیمُ یا جَوادُ
یا واحِدُ یا اَحَدُ یا فَرْدُ یا صَمَدُ یا مَنْ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَدٌ اَنْ تُصَلِّیَ
عَلی مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَیْتِهِ وَاَنْ تَجْعَلَ تُحْفَتَکَ اِیّایَ مِنْ زِیارَتی فی مَوْقِفی هذا فَکاکَ رَقَبَتی
مِنَ النّارِ وَاجْعَلْنی مِمَّنْ یُسارِعُ فِی الْخَیْراتِ وَیَدْعُوکَ رَغَباً وَرَهَباً وَاجْعَلْنی مِنَ الْخاشِعینَ
اَللّهُمَّ اِنَّکَ بَشَّرْتَنی عَلی لِسانِ نَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ فَقُلْتَ فَبَشِّرْ عِبادِی الَّذینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ
فَیَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ وَقُلْتَ وَبَشِّرِ الَّذینَ آمَنُوا اَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ اَللّهُمَّ
فَاِنّی بِکَ مُؤْمِنٌ وَبِجَمیعِ اَنْبِیائِکَ فَلا تَقِفْنی بَعْدَ مَعْرِفَتِهِمْ مَوْقِفاً تَفْضَحُنی بِهِ عَلی رُؤُسِ
الْخَلائِقِ بَلْ قِفْنی مَعَهُمْ وَتَوَفَّنی عَلَی التَّصْدیقِ لَهُمْ فَاِنَّهُمْ عَبیدُکَ وَاَنْتَ خَصَصْتَهُمْ
بِکَرامَتِکَ وَاَمَرْتَنی بِاتِّباعِهِمْ انگاه نزد ضریح مقدس آن حضرت رفته بگو اَلسَّلامُ مِنَ اللهِ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ
عَبْدِ اللهِ اَمینِ اللهِ عَلی رُسُلِهِ وَعَزائِمِ اَمْرِهِ وَمَعْدِنِ الْوَحْیِ وَالتَّنْزیلِ وَالْخاتِمِ لِما سَبَقَ وَ
الْفاتِحِ لِمَا اسْتَقْبَلَ وَالْمُهَیْمِنِ عَلی ذلِکَ کُلِّهِ وَالشّاهِدِ عَلی خَلْقِهِ وَالسِّراجِ الْمُنیرِ وَالسَّلامُ

عليه ورحمة الله وبركاته اللهم صل على محمد وأهل بيته المظلومين أفضل وأكمل وأرفع
وأشرف ما صليت على أحد من أنبيائك ورسلك وأصفيائك اللهم صل على علي أمير
المؤمنين عبدك وخير خلقك بعد نبيك وأخي رسولك ووصي رسولك الذي انتجبته
من خلقك والدليل على من بعثته برسالاتك وديان الدين بعدلك وفصل قضائك بين
خلقك والسلام عليه ورحمة الله وبركاته اللهم صل على الأئمة من ولده القوامين بأمرك
من بعده المطهرين الذين ارتضيتهم أنصاراً لدينك وحفظة لسرك وشهداء على
خلقك وأعلاماً لعبادك ما استطعت السلام على الأئمة المستودعين السلام على
خالصة الله من خلقه السلام على الأئمة المتوسمين السلام على المؤمنين الذين قاموا
بأمرك وآزروا أولياء الله وخافوا بخوفهم السلام على ملائكة المقربين الكرام السلام
عليك يا أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا
صفوة الله السلام عليك يا ولي الله السلام عليك يا حجة الله السلام عليك يا عمود
الدين ووارث علم الأولين والآخرين وصاحب الميسم والصراط المستقيم أشهد أنك قد
أقمت الصلاة وآتيت الزكاة وأمرت بالمعروف ونهيت عن المنكر واتبعت الرسول وتلوت
الكتاب حق تلاوته وجاهدت في الله حق جهاده ونصحت لله ولرسوله وجدت بنفسك
صابراً محتسباً ومجاهداً عن دين الله موقياً لرسول الله طالباً ما عند الله راغباً في
ما وعد الله ومضيت للذي كنت عليه شهيداً وشاهداً ومشهوداً فجزاك الله
عن رسوله وعن الإسلام وأهله أفضل الجزاء لعن الله من قتلك ولعن الله من خالفك
ولعن الله من افترى عليك وظلمك ولعن الله من غصبك ومن بلغه ذلك فرضي به
أنا إلى الله منهم بريء لعن الله أمة خالفتك وأمة جحدت ولايتك وأمة تظاهرت
عليك وأمة قتلتك وأمة حادت عنك وخذلتك الحمد لله الذي جعل النار مثواهم
وبئس الورد المورود وبئس ورد الواردين وبئس الدرك المدرك اللهم العن قتلة
أنبيائك وقتلة أوصياء أنبيائك بجميع لعناتك وأصلهم حر نارك اللهم العن
الجوابيت والطواغيت والفراعنة واللات والعزى والجبت وكل ند يدعى من دون
الله وكل مفتر على الله اللهم العنهم وأشياعهم وأتباعهم وأولياءهم وأعوانهم ومحبيهم

لعناً كثيراً انگاه سه مرتبه بگو اللهم العن قتلة امير المؤمنين انگاه سه مرتبه بگو اللهم العن
قتلة الحسن و الحسين انگاه سه مرتبه بگو اللهم العن قتلة الائمة انگاه بگو اللهم عذبهم
عذاباً لا تعذب به احداً من العالمين وضاعف عليهم عذابك كما شاقوا ولاة امرك
واعد لهم عذاباً لم تحله باحد من خلقك اللهم وادخل على قتلة انصار رسولك
وقتلة انصار امير المؤمنين وعلى قتلة انصار الحسن وقتلة انصار الحسين وقتلة
من قتل في ولاية آل محمد اجمعين عذاباً مضاعفاً في اسفل درك من الجحيم ولا تخفف
عنهم من عذابها وهم فيها مبلسون ملعونون ناكسوا رؤسهم عند ربهم قد عاينوا
الندامة والخزي الطويل لقتلهم عترة انبيائك ورسلك واتباعهم من عبادك
الصالحين اللهم العنهم في مستسر السر وظاهر العلانية في سمائك وارضك
اللهم اجعل لي لسان صدق في اوليائك وحبب الي مستقرهم ومشاهدهم حتى
تلحقني بهم وتجعلني لهم تبعاً في الدنيا والآخرة يا ارحم الراحمين انگاه در بالای
حضرت نشين و بگو سلام الله وسلام ملائكته المقربين والمسلمين لك بقلوبهم والناطقين
بفضلك والشاهدين على انك صادق امين صديق عليك يا مولاي السلام
من الله وعلى روحك وبدنك واشهد انك طهر طاهر مطهر من طهر طاهر
مطهر اشهد لك يا ولي الله وولي رسوله بالبلاغ والاداء واشهد انك حبيب
الله وانك باب الله وانك وجه الله الذي يؤتى منه وانك خليل الله وانك
عبد الله واخو رسوله اتيتك وافداً لعظيم حالك ومنزلتك عند الله وعند رسوله
صلى الله عليه وآله اتيتك متقرباً الى الله تعالى عز وجل بزيارتك في خلاص نفسي
متعوذاً بك من نار استحقها مثلي بما جنيته على نفسي اتيتك انقطاعاً اليك والى
ولدك الخلف من بعدك على تزكية الحق فقلبي لك مسلم وامري لك متبع ونصرتي
لك معدة وانا عبد الله ومولاك في طاعتك الوافد اليك التمس بذلك كمال المنزلة
عند الله عز وجل وانت ممن امرني الله بصلته وحثني على بره ودلني على فضله وهداني
بحبه ورغبني في الوفادة اليه والى طلب الحوائج عنده وانتم اهل بيت يسعد من تولاكم
ولا يخيب من اتاكم ولا يخسر من يهواكم ولا يسعد من عاداكم لا اجد احداً افزع اليه

خیرا الی منکم انتم اهل بیت الرحمة ودعائم الدین واركان الارض والشجرة الطیبة
اللهم لا تخیب توجهی برسولك وال رسولك واستشفاعی بهم اللهم انت مننت علی
بزیارة مولای وولایته ومعرفته فاجعلنی ممن ینتصر به وینصره ومن علی
بنصرك لدینك فی الدنیا والاخرة اللهم انی احیی علی ما حیی به علی بن
ابیطالب واموت علی ما مات علیه علی بن ابیطالب صلوات الله علیه انگاه
دو رکعت نماز در بالای سر بگذار و دعا کن جهت مطالب دنیوی و اخروی که محل اجابت دعاست بعد از ان
بگو اللهم انی صلیت هاتین الرکعتین هدیة منی الی سیدی ومولای وولیك
واخی رسولك امیر المؤمنین وسید الوصیین علی بن ابیطالب علیه السلام
علی محمد وال محمد وتقبلهما منی واجزنی علی ذلك جزاء المحسنین اللهم لك صلیت
ولك رکعت ولك سجدت وحدك لا شریك لك لانه لا یکون الصلوة والرکوع و
السجود الا لك لانك انت الله لا اله الا انت اللهم صل علی محمد وال محمد وتقبل منی
زیارتی واعطنی سؤلی بمحمد وال الطاهرین انگاه زیارت کن ادم و نوح علیهما السلام را ابن بابویه
در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل نموده که استخوان ادم صفی الله و جسد نوح نبی در انمکان شریف مدفونست پس اگر
خواهی زیارت کنی ادم نیت زیارت کرده بگو السلام علیك یا صفی الله السلام علیك یا حبیب الله
السلام علیك یا نبی الله السلام علیك یا امین الله السلام علیك یا خلیفة الله فی ارضه السلام
علیك یا ابا البشر صلوات الله وسلامه علیك وعلی روحك وبدنك وعلی الطاهرین
من ولدك وذریتك صلوة لا یحصیها الا هو ورحمة الله وبرکاته و در زیارت
نوح علیه السلام بعد از نیت زیارت بگو السلام علیك یا نبی الله السلام علیك یا صفی الله
السلام علیك یا ولی الله السلام علیك یا حبیب الله السلام علیك یا شیخ المرسلین
السلام علیك یا امین الله فی ارضه صلوات الله وسلامه علیك وعلی روحك وعلی بدنك
وعلی الطاهرین من ولدك ورحمة الله وبرکاته انگاه جهت هر یک ازیشان دو رکعت نماز بگذار و دعا بکن
مذکور شد بخوان و هرگاه اراده کنی که بطرف در دو دوداع حضرت امیر المؤمنین کنی بطریقیکه مذکور شد زیارت کنی بعد از ان بگو
السلام علیك یا امیر المؤمنین ورحمة الله وبرکاته استودعك الله واسترعیك واقرا
علیك السلام امنا بالله وبالرسل وبما جاءت به ودلت علیه اللهم فاکتبنا مع الشاهدین

اللّهمّ لا تجعله آخر العهد من زیارتی ایّاه فان توفّیتنی قبل ذلک فانّی اشهد
فی مماتی علی ما شهدت علیه فی حیاتی انّ الائمّة علیّ بن ابیطالب والحسن والحسین
وعلیّ ومحمّد وجعفر وموسی وعلیّ ومحمّد وعلیّ والحسن ومحمّد بن الحسن صاحب
الزّمان صلوات الله علیهم اجمعین واشهد انّ من قتلهم وحاربهم مشرکون
ومن ردّ علیهم فی اسفل درک الجحیم واشهد انّ من حاربهم لنا اعداء ونحن منهم
براء وانّهم حزب الشّیطان وعلی من قتلهم لعنة الله والملائکة والنّاس اجمعین
اللّهمّ انّی اسألک بعد الصّلوة والتّسلیم ان تصلّی علی محمّد وآل محمّد ولا تجعله آخر
العهد من زیارته فان جعلته فاحشرنی مع هؤلاء الائمّة المسمّین اللّهمّ وذلّل قلوبنا
لهم بالطّاعة والمناصحة والمحبّة وحسن الموازرة والتّسلیم زیارت حضرت امام حسین
بدان وفّقک الله تعالی وایّانا که هرگاه اراده زیارت حضرت امام حسین علیه السلام کنی در کربلای معلّی میباید که در نهر فرات غسل
کنی وجامهای پاک بپوشی وپای برهنه بروی چه در حدیث وارد شده که چنانچه در حرم خدا ورسول خدا راه میروی ودر راه
تکبیر وتهلیل وتسبیح بگو وصلوات بر محمد وآل محمد بفرست تا آنکه بدر حایر آن حضرت رسی مراد بحایر دیوار سنگی است که بحوالی
بدور کنند آن حضرت کشیده اند وبواسطه آن حایرش میگویند که متوکل عباسی خواست که کسی بزیارت قبر آن
حضرت نرود آب فرات را سر داد تا قبر آن حضرت را خراب کند آب چون بحوالی قبر رسید بر بالای یکدیگر جمع شده
پیش نرفت وگویا حیران وایستاده شد پس چون بدر حایر آن حضرت رسی بگو السّلام علیک یا حجّة
الله وابن حجّته السّلام علیکم یا ملائکة الله وزوّار قبر الحسین بن نبیّ الله المناخون حوله
له فی جهاد اعدائه المبالغون فی نصرة اولیائه الذّابّون عن احبّائه فجزاکم الله افضل
الجزاء واوفر جزاء احد ممّن وفی ببیعته واستجاب له دعوته واطاع آنگاه داخل شو بعد
از آنکه دو گام برداشته باشی توقف کن وسی مرتبه الله اکبر بگو آنگاه متوجه آن حضرت شو ورو بحضرت کرده قبله
را در میان دو کتف بگیر وبگو السّلام علیک یا حجّة الله وابن حجّته السّلام علیک یا قتیل الله
وابن قتیله السّلام علیک یا ثار الله وابن ثاره السّلام علیک یا وتر الله الموتور فی السّموات
والارض اشهد انّ دمک سکن فی الخلد واقشعرّت له اظلّة العرش وبکی له جمیع
الخلائق وبکت له السّموات السّبع والارضون وما فیهنّ وما بینهنّ ومن یتقلّب
فی الجنّة والنّار من خلق ربّنا ما یری وما لا یری اشهد انّک حجّة الله وابن حجّته واشهد

اَنَّکَ قَتِیلُ اللّٰہِ وَابْنُ قَتِیلِہٖ وَاَشْھَدُ اَنَّکَ ثَارُ اللّٰہِ وَابْنُ ثَارِہٖ وَاَشْھَدُ اَنَّکَ وِتْرُ اللّٰہِ
الْمَوْتُورُ فِی السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاَشْھَدُ اَنَّکَ قَدْ بَلَّغْتَ عَنِ اللّٰہِ عَزَّ وَجَلَّ وَاَنَّکَ وَفَیْتَ
وَوَافَیْتَ وَجَاھَدْتَ فِی سَبِیلِ رَبِّکَ وَمَضَیْتَ لِلَّذِی کُنْتَ عَلَیْہِ شَھِیدًا وَمُسْتَشْھَدًا
وَشَاھِدًا وَمَشْھُودًا اَنَا عَبْدُ اللّٰہِ وَمَوْلَاکَ وَفِی طَاعَتِکَ وَالْوَافِدُ اِلَیْکَ اَلْتَمِسُ بِذٰلِکَ
کَمَالَ الْمَنْزِلَۃِ عِنْدَ اللّٰہِ وَثَبَاتَ الْقَدَمِ فِی الْھِجْرَۃِ اِلَیْکَ وَالسَّبِیلَ الَّذِی لَا یُخْتَلَجُ دُونَکَ
مِنَ الدُّخُولِ فِی کِفَالَتِکَ الَّتِی اُمِرْتَ بِھَا مَنْ اَرَادَ اللّٰہَ بَدَأَ بِکُمْ مَنْ اَرَادَ اللّٰہَ بَدَأَ بِکُمْ
وَبِکُمْ یُبَیِّنُ اللّٰہُ الْکَذِبَ وَبِکُمْ یُبَاعِدُ اللّٰہُ الزَّمَانَ الْکَلِبَ وَبِکُمْ یَفْتَحُ اللّٰہُ وَبِکُمْ
یَخْتِمُ اللّٰہُ وَبِکُمْ یَمْحُو اللّٰہُ مَا یَشَاءُ وَبِکُمْ یُثْبِتُ وَبِکُمْ یَفُکُّ الذُّلَّ مِنْ رِقَابِنَا وَبِکُمْ
یُدْرِکُ اللّٰہُ تِرَۃَ کُلِّ مُؤْمِنٍ یُطْلَبُ وَبِکُمْ تُنْبِتُ الْاَرْضُ اَشْجَارَھَا وَبِکُمْ یُخْرِجُ الْاَشْجَارُ
بِاَثْمَارِھَا وَبِکُمْ یُنْزِلُ السَّمَاءُ مَطَرَھَا وَبِکُمْ یَکْشِفُ اللّٰہُ الْکَرْبَ وَبِکُمْ یُنَزِّلُ اللّٰہُ الْغَیْثَ
وَبِکُمْ یُسَبِّحُ الْاَرْضُ الَّتِی تَحْمِلُ اَبْدَانَکُمْ لَعَنَ اللّٰہُ اُمَّۃً قَتَلَتْکُمْ وَاُمَّۃً خَالَفَتْکُمْ وَاُمَّۃً
جَحَدَتْ وَلَایَتَکُمْ وَاُمَّۃً ظَاھَرَتْ عَلَیْکُمْ وَاُمَّۃً شَھِدَتْ وَلَمْ تَنْصُرْکُمْ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِی
جَعَلَ النَّارَ مَاْوٰھُمْ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْوَارِدِینَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ رَبِّ
الْعَالَمِینَ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْکَ یَا اَبَا عَبْدِ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْکَ یَا اَبَا عَبْدِ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْکَ
یَا اَبَا عَبْدِ اللّٰہِ اَنَا اِلَی اللّٰہِ مِمَّنْ خَالَفَکَ بَرِیءٌ اَنَا اِلَی اللّٰہِ مِمَّنْ خَالَفَکَ بَرِیءٌ اَنَا اِلَی اللّٰہِ
مِمَّنْ خَالَفَکَ بَرِیءٌ آنگاه بپائین پای آن حضرت رفته فرزندش علی بن الحسین را زیارت کن و بعد از آن در زیارت
کنی بگو اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰہِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ عَلِیٍّ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ
یَا ابْنَ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ خَدِیجَۃَ وَفَاطِمَۃَ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْکَ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْکَ
صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْکَ لَعَنَ اللّٰہُ مَنْ قَتَلَکَ لَعَنَ اللّٰہُ مَنْ قَتَلَکَ لَعَنَ اللّٰہُ مَنْ قَتَلَکَ اَنَا اِلَی اللّٰہِ مِنْھُمْ
بَرِیءٌ اَنَا اِلَی اللّٰہِ مِنْھُمْ بَرِیءٌ اَنَا اِلَی اللّٰہِ مِنْھُمْ بَرِیءٌ آنگاه بر سر قبور شهدا رفته بگو اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ
اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ فُزْتُمْ وَاللّٰہِ فُزْتُمْ وَاللّٰہِ فُزْتُمْ وَاللّٰہِ یَا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَکُمْ
فَاَفُوزَ فَوْزًا عَظِیمًا آنگاه ببالای سر آن حضرت آمده نماز زیارت بگذاری و دعائیکه بعد از نماز زیارت مذکور شد
بخوان و دعا کن جهة مطالب دنیوی و اخروی خود و برادران مؤمن و عیالان خویش که دعا در زیر قبه حضرت
امام حسین علیه السلام مستجاب است و ردّ نمی شود و بعد از آنکه اراده کنی که از گنبد حضرت بیرون آئی چنان کن که پشت بحضرت

(حاشیه: نسخه: وبکم تخرج الاشجار اثمارها)

نکنی و در وقت بیرون آمدن بگو انّا لله وانّا الیه راجعون تا اگر قبر آنحضرت از نظر غایب شود الخ
متوجه زیارت قبر عباس بن علی بن ابیطالب شود در وقتی به در گنبد رسی بگو سَلامُ اللهِ وَسَلامُ مَلائِکَتِهِ
الْمُقَرَّبِینَ وَاَنْبِیائِهِ الْمُرْسَلِینَ وَعِبادِهِ الصّالِحِینَ وَجَمِیعِ الشُّهَداءِ وَالصِّدِّیقِینَ
الزّاکِیاتُ الطَّیِّباتُ فِیما یَغْتَدِی وَیَرُوحُ عَلَیْکَ یَا بْنَ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ اَشْهَدُ لَکَ
بِالتَّسْلِیمِ وَالتَّصْدِیقِ وَالْوَفاءِ وَالنَّصِیحَةِ لِخَلَفِ النَّبِیِّ صلعم وَالْمُرْسَلِ وَالسِّبْطِ
الْمُنْتَجَبِ وَالدَّلِیلِ الْعالِمِ وَالْوَصِیِّ الْمُبَلِّغِ وَالْمَظْلُومِ الْمُهْتَضَمِ فَجَزاکَ اللهُ عَنْ رَسُولِهِ
وَعَنْ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَعَنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ اَفْضَلَ الْجَزاءِ بِما صَبَرْتَ وَاحْتَسَبْتَ
وَاَعَنْتَ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ لَعَنَ اللهُ مَنْ قَتَلَکَ وَلَعَنَ اللهُ مَنْ جَهِلَ حَقَّکَ وَ
اسْتَخَفَّ بِحُرْمَتِکَ وَلَعَنَ اللهُ مَنْ حالَ بَیْنَکَ وَبَیْنَ ماءِ الْفُراتِ اَشْهَدُ اَنَّکَ
قُتِلْتَ مَظْلُوماً وَاَنَّ اللهَ مُنْجِزٌ لَکُمْ ما وَعَدَکُمْ جِئْتُکَ یَا بْنَ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وافِداً
اِلَیْکُمْ فَمَعَکُمْ مَعَکُمْ لا مَعَ عَدُوِّکُمْ اِنِّی بِکُمْ وَبِاِیابِکُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَلِمَنْ خالَفَکُمْ
وَقَتَلَکُمْ مِنَ الْکافِرِینَ قَتَلَ اللهُ اُمَّةً قَتَلَتْکُمْ بِالْاَیْدِی وَالْاَلْسُنِ انگاه داخل گنبد
شده رو بقبر آنحضرت نهاده بگو اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْعَبْدُ الصّالِحُ الْمُطِیعُ لِلّهِ
وَلِرَسُولِهِ وَلِاَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِمْ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَ
رَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ وَمَغْفِرَتُهُ وَعَلی رُوحِکَ وَبَدَنِکَ وَاَشْهَدُ اَنَّکَ مَضَیْتَ
عَلی ما مَضی بِهِ الْبَدْرِیُّونَ وَالْمُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللهِ الْمُناصِحُونَ لَهُ فِی جِهادِ
اَعْدائِهِ الْمُبالِغُونَ فِی نُصْرَةِ اَوْلِیائِهِ الذّابُّونَ عَنْ اَحِبّائِهِ فَجَزاکَ اللهُ اَفْضَلَ
الْجَزاءِ وَاَکْثَرَ الْجَزاءِ وَاَوْفَرَ جَزاءِ اَحَدٍ مِمَّنْ وَفی بِبَیْعَتِهِ وَاسْتَجابَ لَهُ دَعْوَتَهُ
وَاَطاعَ وُلاةَ اَمْرِهِ اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ بالَغْتَ فِی النَّصِیحَةِ وَاَعْطَیْتَ غایَةَ الْمَجْهُودِ
فَبَعَثَکَ اللهُ فِی الشُّهَداءِ وَجَعَلَ رُوحَکَ مَعَ اَرْواحِ السُّعَداءِ وَاَعْطاکَ مِنْ
جِنانِهِ اَفْسَحَها مَنْزِلاً وَاَفْضَلَها غُرَفاً وَرَفَعَ ذِکْرَکَ فِی الطَّیِّبِینَ وَحَشَرَکَ مَعَ
النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَداءِ وَالصّالِحِینَ وَحَسُنَ اُولئِکَ رَفِیقاً
اَشْهَدُ اَنَّکَ لَمْ تَهِنْ وَلَمْ تَنْکُلْ وَاَنَّکَ مَضَیْتَ عَلی بَصِیرَةٍ مِنْ اَمْرِکَ مُقْتَدِیاً
بِالصّالِحِینَ وَمُتَّبِعاً لِلنَّبِیِّینَ فَجَمَعَ اللهُ بَیْنَنا وَبَیْنَکَ وَبَیْنَ رَسُولِهِ وَاَوْلِیائِهِ

فی منازل المحسنین فانه ارحم الراحمین و هرگاه که خواهی عباس علی را وداع کنی بگو استودعک
الله واسترعیک واقرأ علیک السلام آمنا بالله وبرسوله وبکتابه وبما جاء به من
عند الله اللهم اکتبنا مع الشاهدین اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی
قبر ابن اخی رسولک صلعم وارزقنی زیارته ابدا ما ابقیتنی واحشرنی
معه ومع آبائه فی الجنان وعرف بینی وبینه وبین رسولک واولیائک اللهم
صل علی محمد وآل محمد وتوفنی علی الایمان بک والتصدیق برسولک والولایة
لعلی بن ابی طالب والائمة من ولده والبرائة من عدوهم فانی قد رضیت
یا رب بذلک و بعد از آن دعا کن جهت خود و پدر و مادر خود و برادران مؤمن خود و هرگاه خواهی
وداع کنی حضرت امام حسین را بطریقی که مذکور شد زیارت آنحضرت کرده بگو السلام علیک ورحمة
الله وبرکاته نستودعک الله ونقرأ علیک السلام آمنا بالله وبالرسول وبما
جاء به ودل علیه واتبعنا الرسول یا رب فاکتبنا مع الشاهدین اللهم
لا تجعله آخر العهد منا ومنه اللهم انا نسألک ان تنفعنا بحبه اللهم ابعثه
مقاما محمودا تنصر به دینک وتقتل به عدوک وتنشر به من نصب
حربا لآل محمد فانک وعدته ذلک وانت لا تخلف المیعاد والسلام علیک ورحمة
الله وبرکاته آنگاه رو بجانب شهدا کرده بگو اشهد انکم شهداء ونجباء جاهدتم فی
سبیل الله وقتلتم علی منهاج رسول الله وابن رسوله صلی الله علیکم وسلم تسلیما
انتم السابقون والمهاجرون والانصار اشهد انکم انصار الله وانصار
رسوله وسلم تسلیما اللهم لا تشغلنی فی الدنیا عن شکر نعمتک ولا باکثار
منها تلهینی عجائب بهجتها وتفتنی بزهرات زهرتها ولا باقلال یضر علی
بدنی وتملأ صدری همه واعطنی من ذلک غناء عن اشرار خلقک وبلاغا انال به رضاک
یا ارحم الراحمین السلام علیکم یا ملائکة الله وزوار قبر ابی عبد الله آنگاه طرف راست روی خود را بقبر
مقدس بمال آنگاه طرف روی چپ خود را بمال و چنان بیرون رو که پشت بضریح مقدس نکنی تا آنکه قبر از نظر
غایب شود و هرگاه ببغداد روی و زیارت حضرت امام موسی کاظم و امام محمد تقی علیهما السلام کنی غسل کن
و جامهای پاک بپوش و متوجه زیارت شو و چون بمشهد ایشان رسی نزدیک قبر حضرت امام موسی کاظم رفته
بایست زیارت کن و بگو السلام علیک یا ولی الله السلام علیک یا حجة الله

السلام علیک یا نور الله الساطع فی ظلمات الارض اتیتک زائراً عارفاً بحقک معادیاً
لاعدائک موالیاً لاولیائک فاشفع لی عند ربک انگاه حاجتی که داری بخواه که محل اجابت است وبعد
از ان نزدیک قبر حضرت امام محمد تقی علیه السلام رفته نیت زیارت آن حضرت کن وبگو اللهم صل علی محمد بن
علی الامام البر التقی الرضی المرضی وحجتک علی من فوق الارضین ومن تحت الثری
صلوة کثیرة تامة زاکیة مبارکة متواصلة مترادفة کافضل ما صلیت علی احد
من اولیائک السلام علیک یا ولی الله السلام علیک یا نور الله السلام علیک یا
حجة الله السلام علیک یا امام المؤمنین ووارث علم النبیین وسلالة الوصیین
السلام علیک یا نور الله فی ظلمات الارض اتیتک زائراً عارفاً بحقک معادیاً لاعدائک
موالیاً لاولیائک فاشفع لی عند ربک وربی انگاه حاجتی که داری بخواه که با اجابت مقرون خواهد
گردید انگاه در بالین سر امام محمد تقی علیه السلام جهت هر یک از دو امام دو رکعت نماز زیارت بگذارد و دعائیکه
مذکور شد بخواند هرگاه وداع کنی این دو امام را زیارت کن ایشان را بطریق مذکور انگاه بگو السلام علیکما یا ولیی
الله استودعکما الله واقرأ علیکما السلام آمنا بالله وبالرسول وبما جئتما به ودللتما
علیه اللهم فاکتبنا مع الشاهدین اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی ایاهما و
ارزقنی مرافقتهما واحشرنی معهما بحبهما والسلام علیکما ورحمة الله وبرکاته زیارت
حضرت امام رضا علیه السلام بدان وفقک الله تعالی ایانا هرگاه بمشهد مقدس رسی خواهی که زیارت حضرت
امام رضا علیه السلام بکنی غسل زیارت کن وقت غسل کردن این دعا بخوان اللهم طهر لی قلبی واشرح
لی صدری واجر علی لسانی مدحتک والثناء علیک فانه لا قوة الا بک اللهم
اجعله لی طهوراً وشفاءً ورحمة ونوراً انگاه جامهای پاک بپوشیده پای برهنه بسکینه ووقار تکبیر و
تهلیل وتسبیح گویان داخل شو ودر حین دخول بگو بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمداً عبده ورسوله وان علیاً
ولی الله وچون بضریح مقدس آنحضرت برسی روبقبر آنحضرت کن وقبله را در میان هر دو کتف خود گیر وبگو
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمداً عبده ورسوله
وانه سید الاولین والآخرین وانه سید الانبیاء والمرسلین اللهم صل علی محمد
عبدک ورسولک ونبیک وسید خلقک اجمعین صلوة لا یقوی علی

حصائها غيرك اللهم صل على امير المؤمنين علي بن ابي طالب عبدك واخي رسولك
الذي انتجبته لعلمك وجعلته هاديا لمن شئت من خلقك والدليل على من بعثت
برسالاتك وديان الدين بعدلك وفصل قضائك بين خلقك والمهيمن على ذلك
كله والسلام عليه ورحمة الله وبركاته اللهم صل على فاطمة بنت نبيك وزوجة
وليك وام السبطين الحسن والحسين سيدي شباب اهل الجنة الطهرة الطاهرة
المطهرة النقية الزكية الرضية سيدة نساء اهل الجنة اجمعين صلوة لا يقوى
على احصائها غيرك اللهم صل على الحسن والحسين سبطي نبيك وسيدي شباب
اهل الجنة القائمين في خلقك والدالين على من بعثته برسالاتك ودياني الدين
بعدلك وفصلي قضائك بين خلقك اللهم صل على علي بن الحسين عبدك
القائم في خلقك والدليل على من بعثته برسالاتك وديان الدين بعدلك وفصل
قضائك بين خلقك سيد العابدين اللهم صل على محمد بن علي عبدك وخليفتك في
ارضك باقر علم النبيين اللهم صل على جعفر بن محمد الصادق عبدك وولي دينك وحجتك
على خلقك اجمعين الصادق البار اللهم صل على موسى بن جعفر عبدك الصالح و
لسانك في خلقك والناطق بحكمك والحجة على بريتك اللهم صل على علي بن موسى
الرضي المرتضى عبدك وولي دينك القائم بعدلك والداعي الى دين آبائه الطاهرين
الصادقين صلوة لا يقوى على احصائها غيرك اللهم صل على محمد بن علي عبدك
ووليك القائم بامرك الداعي الى سبيلك اللهم صل على علي بن محمد عبدك وولي
دينك القائم بامرك الداعي الى سبيلك اللهم صل على الحسن بن علي العامل بامرك القائم
في خلقك وحجتك المؤدي عن نبيك وشاهدك على خلقك المخصوص بكرامتك الداعي
الى طاعتك وطاعة رسولك صلواتك عليه وعليهم اجمعين اللهم صل على محمد بن الحسن
حجتك ووليك القائم في خلقك صلوة تامة نامية باقية تعجل بها فرجه وتنصره بها و
تجعلنا معه في الدنيا والآخرة اللهم اني اتقرب اليك بحبهم واوالي وليهم واعادي
عدوهم فارزقني بهم خير الدنيا والآخرة واصرف عني بهم شر الدنيا والآخرة واهوال يوم
القيامة انکے بعد بالین سر آنحضرت بیٹھ کر کہو السلام عليك يا ولي الله السلام عليك يا حجة الله

السَّلامُ عَلَيْكَ يا نُورَ اللهِ فِي ظُلُماتِ الْأَرْضِ السَّلامُ عَلَيْكَ يا عَمُودَ الدِّينِ السَّلامُ عَلَيْكَ
يا وارِثَ آدَمَ صِفْوَةِ اللهِ السَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللهِ السَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ إِبْراهِيمَ
خَلِيلِ اللهِ السَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ إِسْمٰعِيلَ ذَبِيحِ اللهِ السَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ مُوسىٰ كَلِيمِ اللهِ
السَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ عِيسىٰ رُوحِ اللهِ السَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ السَّلامُ عَلَيْكَ
يا وارِثَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ وَلِيِّ اللهِ وَوَصِيِّ رَسُولِ رَبِّ الْعالَمِينَ السَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ فاطِمَةَ
الزَّهْراءِ سَيِّدَةِ نِساءِ الْعالَمِينَ السَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَيْ شَبابِ أَهْلِ
الْجَنَّةِ السَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ سَيِّدِ الْعابِدِينَ السَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ مُحَمَّدِ بْنِ
عَلِيٍّ باقِرِ عِلْمِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ السَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصّادِقِ الْبارِّ
التَّقِيِّ السَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ مُوسىٰ بْنِ جَعْفَرٍ السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ الشَّهِيدُ
السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَصِيُّ الْبارُّ التَّقِيُّ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلٰوةَ وَآتَيْتَ الزَّكٰوةَ
وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَعَبَدْتَ اللهَ مُخْلِصاً حَتّىٰ أَتاكَ الْيَقِينُ السَّلامُ
عَلَيْكَ يا أَبَا الْحَسَنِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ آنگاه روی خود را بر ضریح مقدس آنحضرت نهاده بگو اللّٰهُمَّ إِلَيْكَ
صَمَدْتُ مِنْ أَرْضِي وَقَطَعْتُ الْبِلادَ رَجاءَ رَحْمَتِكَ فَلا تُخَيِّبْنِي وَلا تَرُدَّنِي بِغَيْرِ قَضاءِ
حاجَتِي وَارْحَمْ تَقَلُّبِي عَلىٰ قَبْرِ ابْنِ أَخِي رَسُولِكَ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يا مَوْلايَ
أَتَيْتُكَ زائِراً وافِداً عائِذاً مِمّا جَنَيْتُ عَلىٰ نَفْسِي وَاحْتَطَبْتُ عَلىٰ ظَهْرِي فَكُنْ لِي شافِعاً
إِلَى اللهِ يَوْمَ فَقْرِي وَفاقَتِي فَلَكَ عِنْدَ اللهِ مَقامٌ مَحْمُودٌ وَأَنْتَ عِنْدَهُ وَجِيهٌ فِي الدُّنْيا
وَالْآخِرَةِ آنگاه دست راست خود را بسوی آسمان بردارد و دست چپ خود را بر ضریح دراز کن و بگو اللّٰهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ
إِلَيْكَ بِحُبِّهِمْ وَبِوِلايَتِهِمْ وَمُوالاتِهِمْ وَأَتَوَلّىٰ آخِرَهُمْ بِما تَوَلَّيْتُ بِهِ أَوَّلَهُمْ وَأَبْرَأُ مِنْ
كُلِّ وَلِيجَةٍ دُونَهُمْ اللّٰهُمَّ الْعَنِ الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَكَ وَاتَّهَمُوا نَبِيَّكَ وَجَحَدُوا بِآياتِكَ وَ
سَخِرُوا بِإِمامِكَ وَحَمَلُوا النّاسَ عَلىٰ أَكْتافِ آلِ مُحَمَّدٍ اللّٰهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِاللَّعْنَةِ
عَلَيْهِمْ وَالْبَراءَةِ مِنْهُمْ فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ يا رَحْمٰنُ يا رَحِيمُ بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ
آنگاه بیا بپائین پای آنحضرت پس بگو صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يا أَبَا الْحَسَنِ صَلَّى اللهُ عَلىٰ رُوحِكَ وَبَدَنِكَ
وَبَدَنِكَ صَبَرْتَ وَاحْتَسَبْتَ وَأَنْتَ الصّادِقُ الْمُصَدَّقُ قَتَلَ اللهُ مَنْ قَتَلَكَ بِالْأَيْدِي وَ
الْأَلْسُنِ اللّٰهُمَّ الْعَنْ قَتَلَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَقَتَلَةَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَقَتَلَةَ أَوْلادِ رَسُولِ اللهِ

صلی الله علیه وآله وسلم آنگاه بالین سر رفته دو رکعت نماز زیارت بگذارد و در رکعت اول فاتحه و سوره یس
بخوان و در رکعت دویم بعد از فاتحه سوره الرحمن و اگر بخاطر نداشته باشی از روی قرآن میتوان خواندن و اگر میسر
نشود هر سوره که خواهی بخوان و بعد از فراغ از نماز زیارت دعائیکه مذکور شد بخوان و هرگاه خواهی که آنحضرت را وداع
کنی بگو اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَوْلایَ وَابْنَ مَوْلایَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ اَنْتَ لَنا جُنَّةٌ مِنَ
الْعَذابِ وَهذا اَوانُ انْصِرافی عَنْکَ غَیْرَ راغِبٍ عَنْکَ وَلا مُسْتَبْدِلٍ لَکَ وَلا مُؤْثِرٍ
عَلَیْکَ وَلا زاهِدٍ فی قُرْبِکَ وَقَدْ جُدْتُ بِنَفْسی لِلْحَدَثانِ وَتَرَکْتُ الْاَهْلَ وَالْاَوْطانَ
فَکُنْ لی شافِعاً یَوْمَ حاجَتی وَفَقْری وَفاقَتی یَوْمَ لا یُغْنی عَنّی حَمیمی وَلا حَبیبی یَوْمَ لا یُغْنی عَنّی
والِدی اَسْأَلُ اللهَ الَّذی قَدَّرَ رَحیلی اِلَیْکَ اَنْ یُنَفِّسَ بِکَ کَرْبی وَاَسْأَلُ اللهَ الَّذی
قَدَّرَ عَلَیَّ فِراقَ مَکانِکَ اَنْ لا یَجْعَلَهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ رُجُوعی اِلَیْکَ وَاَسْأَلُ اللهَ الَّذی
اَبْکی عَلَیْکَ عَیْنی اَنْ یَجْعَلَهُ لی سَبَباً وَذُخْراً وَاَسْأَلُ اللهَ الَّذی اَرانی مَکانَکَ وَهَدانی لِلتَّسْلیمِ
عَلَیْکَ وَزِیارَتی اِیّاکَ اَنْ یُورِدَنی حَوْضَکَ وَیَرْزُقَنی مُرافَقَتَکُمْ فِی الْجِنانِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ
یا صِفْوَةَ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ وَوَصِیَّ رَسُولِ رَبِّ الْعالَمینَ وَقائِدَ الْغُرِّ
الْمُحَجَّلینَ اَلسَّلامُ عَلَی الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ سَیِّدَیْ شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ اَلسَّلامُ عَلی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ
وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِیِّ بْنِ مُوسی وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَعَلِیِّ بْنِ
مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ صاحِبِ الزَّمانِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ
اَلسَّلامُ عَلی مَلائِکَةِ اللهِ الْحافّینَ اَلسَّلامُ عَلی مَلائِکَةِ اللهِ الْمُقیمینَ وَالْمُسَبِّحینَ الَّذینَ هُمْ بِاَمْرِهِ
یَعْمَلُونَ اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَعَلی عِبادِ اللهِ الصّالِحینَ اَللّٰهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیارَتی
اِیّاهُ فَاِنْ جَعَلْتَهُ فَاحْشُرْنی مَعَهُ وَمَعَ آبائِهِ الْماضینَ وَاِنْ اَبْقَیْتَنی یا رَبِّ فَارْزُقْنی
زِیارَتَهُ اَبَداً ما اَبْقَیْتَنی اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ اَسْتَوْدِعُکَ اللهَ وَاَسْتَرْعیکَ وَاَقْرَأُ
عَلَیْکَ السَّلامَ آمَنّا بِاللهِ وَبِما دَعَوْتَ اِلَیْهِ فَاکْتُبْنا مَعَ الشّاهِدینَ اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنی حُبَّهُمْ وَ
مَوَدَّتَهُمْ اَبَداً ما اَبْقَیْتَنی وَالسَّلامُ عَلی مَلائِکَةِ اللهِ وَزُوّارِ قَبْرِ ابْنِ نَبِیِّ اللهِ وَالسَّلامُ
مِنّی اَبَداً ما بَقیتُ وَدائِماً اِذا فَنیتُ اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَعَلی عِبادِ اللهِ الصّالِحینَ و هرگاه
بیرون آئی پشت بضریح مقدس مکنی تا آنکه قبر پنهان شود زیارت حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات
علیهما بدان وفقک الله تعالی وایانا چون بسرمن‌رای خواهی که زیارت حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام کنی

اگر از دور زیارت کند بگوید تَوَجَّهْتُ اِلَيْكُما

بایدکه غسل زیارت ایشان کرده جامهای پاک خویش را بپوشی وچون بجائی رسی که قبر حضرت را مشاهده کنی
بگوئی اَلسَّلامُ عَلَيْكُما يا وَلِيَّيِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَيْكُما يا حُجَّتَيِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَيْكُما
يا نُورَيِ اللهِ فِي ظُلُماتِ الْاَرْضِ اَتَيْتُكُما عارِفاً بِحَقِّكُما مُعادِياً لِاَعْدائِكُما مُوالِياً
لِاَوْلِيائِكُما مُؤْمِناً بِما آمَنْتُما بِهِ كافِراً بِما كَفَرْتُما بِهِ مُحَقِّقاً لِما حَقَّقْتُما مُبْطِلاً
لِما اَبْطَلْتُما اَسْأَلُ اللهَ رَبِّي وَرَبَّكُما اَنْ يَجْعَلَ حَظِّي مِنْ زِيارَتِكُمَا الصَّلوةَ عَلى
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ يَرْزُقَنِي مُرافَقَتَكُما فِي الْجِنانِ مَعَ آبائِكُمَا الصّالِحِينَ وَاَسْأَلُهُ
اَنْ يُعْتِقَ رَقَبَتِي مِنَ النّارِ وَاَنْ يَرْزُقَنِي شَفاعَتَكُما وَمُصاحَبَتَكُما وَلا يُفَرِّقَ بَيْنِي
وَبَيْنَكُما وَلا يَسْلُبَنِي حُبَّكُما وَحُبَّ آبائِكُمَا الصّالِحِينَ وَاَنْ لا يَجْعَلَهُ آخِرَ الْعَهْدِ
مِنْ زِيارَتِكُما وَاَنْ يَجْعَلَ مَحْشَرِي مَعَكُما فِي الْجَنَّةِ بِرَحْمَتِهِ اَللّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّهُما وَ
تَوَفَّنِي عَلى مِلَّتِهِما اَللّهُمَّ الْعَنْ ظالِمِي آلِ مُحَمَّدٍ ظَلَمَ حَقَّهُمْ وَانْتَقِمْ لَهُمْ مِنْهُمْ اَللّهُمَّ الْعَنْ
وَضاعِفْ عَلَيْهِمُ الْعَذابَ الْاَلِيمَ وَبَلِّغْ بِهِمْ وَاَشْياعِهِمْ وَمُحِبِّيهِمْ وَشِيعَتِهِمْ
اَسْفَلَ دَرْكٍ مِنَ الْجَحِيمِ اِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اَللّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَ وَلِيِّكَ وَابْنِ
وَلِيِّكَ وَاجْعَلْ فَرَجَنا مَعَ فَرَجِهِ يا اَرْحَمَ الرّاحِمِينَ آنگاه دعا کن جهت خود و والدین خود
و مؤمنین و مؤمنات که محل اجابت دعوات است آنگاه جهت هر یک از امامین معصومین دو رکعت نماز زیارت
بگذار و دعائی که مذکور شد بعد از زیارت بخوان و بعضی از مجتهدین داخل شدن بگنبد این دو امام را جایز نمی
دانند زیرا که هر دو امام چون در خانه خود مدفونند داخل شدن بخانه کسی بی اذن او جایز نیست و
شیخ طوسی طاب ثراه فرموده که اگر داخل شود گناه ندارد چه در احادیث اهلبیت وارد شده که ایشان اموال
خود را بر شیعیان خود حلال کرده‌اند و هر گاه خواهی وداع کنی حضرت را بگو اَلسَّلامُ عَلَيْكُما يا
وَلِيَّيِ اللهِ اَسْتَوْدِعُكُمَا اللهَ وَاَقْرَأُ عَلَيْكُمَا السَّلامَ آمَنّا بِاللهِ وَبِالرَّسُولِ وَبِما
جِئْتُما بِهِ وَدَلَلْتُما عَلَيْهِ اَللّهُمَّ اكْتُبْنا مَعَ الشّاهِدِينَ اَللّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ
الْعَهْدِ مِنْ زِيارَتِيهِما وَارْزُقْنِي الْعَوْدَ اِلَيْهِما وَاحْشُرْنِي مَعَهُما وَمَعَ آبائِهِمَا
الطّاهِرِينَ وَالْقائِمِ الْحُجَّةِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِما يا اَرْحَمَ الرّاحِمِينَ زیارت حضرت
صاحب الزمان علیه السلام بدانکه چون اراده زیارت آن حضرت کنی در سامره باید که غسل کنی جهت زیارت
و جامهای پاک بپوشی و در سرداب آن حضرت رفته بگو اَلسَّلامُ عَلَى الْحَقِّ الْجَدِيدِ وَالْعالِمِ الَّذِي

عِلْمُهُ لَا يَبِيدُ اَلسَّلَامُ عَلَى مُحْيِي الْمُؤْمِنِينَ وَمُبِيرِ الْكَافِرِينَ اَلسَّلَامُ عَلَى مَهْدِيِّ الْاُمَمِ وَ
جَامِعِ الْكَلِمِ اَلسَّلَامُ عَلَى خَلَفِ السَّلَفِ وَصَاحِبِ الشَّرَفِ اَلسَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ الْمَعْبُودِ وَكَلِمَةِ
الْمَحْمُودِ اَلسَّلَامُ عَلَى مُعِزِّ الْاَوْلِيَاءِ وَمُذِلِّ الْاَعْدَاءِ اَلسَّلَامُ عَلَى وَارِثِ الْاَنْبِيَاءِ وَخَاتَمِ
الْاَوْصِيَاءِ اَلسَّلَامُ عَلَى الْاِمَامِ الْمُنْتَظَرِ وَالْغَائِبِ الْمُشْتَهِرِ اَلسَّلَامُ عَلَى السَّيْفِ الشَّاهِرِ
وَالْقَمَرِ الزَّاهِرِ وَالنُّورِ الْبَاهِرِ اَلسَّلَامُ عَلَى شَمْسِ الظَّلَامِ وَبَدْرِ التَّمَامِ اَلسَّلَامُ عَلَى رَبِيعِ
الْاَيَّامِ وَفِطْرَةِ الْاَنَامِ اَلسَّلَامُ عَلَى صَاحِبِ الصَّمْصَامِ وَفَلَّاقِ الْهَامِ اَلسَّلَامُ
عَلَى صَاحِبِ الدِّينِ الْمَأْثُورِ وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ اَلسَّلَامُ عَلَى بَقِيَّةِ اللهِ فِي اَرْضِهِ وَحُجَّتِهِ
عَلَى عِبَادِهِ وَالْمُنْتَهَى اِلَيْهِ مَوَارِيثُ الْاَنْبِيَاءِ وَلَدَيْهِ مَوْجُودٌ آثَارُ الْاَصْفِيَاءِ اَلسَّلَامُ
عَلَى الْمُؤْتَمَنِ عَلَى السِّرِّ وَالْعَلَنِ وَلِيِّ الْاَمْرِ اَلسَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللهُ عَزَّ
وَجَلَّ بِهِ الْاُمَمَ اَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَيَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ وَيَمْلَاَ بِهِ الْاَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلاً
وَيُمَكِّنَ لَهُ وَيُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ اَشْهَدُ يَا مَوْلَايَ اَنَّكَ وَالْاَئِمَّةَ مِنْ آبَائِكَ
اَئِمَّتِي وَمَوَالِيَّ فِي حَيٰوةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْاَشْهَادُ اَسْئَلُكَ يَا مَوْلَايَ اَنْ تَسْئَلَ
اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي صَلَاحِ شَانِي وَقَضَاءِ حَوَائِجِي وَغُفْرَانِ ذُنُوبِي وَالْاَخْذِ
بِيَدِي فِي دِينِي وَدُنْيَايَ وَآخِرَتِي وَلِكَافَّةِ اِخْوَانِيَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ اِنَّهُ
غَفُورٌ رَحِيمٌ وَصَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ وَآلِ مُحَمَّدٍ الطَّاهِرِينَ انگاه دو رکعت
نماز بخوان ایندعا بخوان اَللّٰهُمَّ عَظُمَ الْبَلَاءُ وَبَرِحَ الْخَفَاءُ وَانْكَشَفَ الْغِطَاءُ وَضَاقَتِ
الْاَرْضُ وَمُنِعَتِ السَّمَاءُ وَاِلَيْكَ يَا رَبِّ الْمُشْتَكَى وَعَلَيْكَ الْمُعَوَّلُ فِي الشِّدَّةِ وَالرَّخَاءِ
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ الَّذِينَ فَرَضْتَ عَلَيْنَا طَاعَتَهُمْ فَعَرَّفْتَنَا بِذٰلِكَ مَنْزِلَتَهُمْ
فَفَرِّجْ عَنَّا بِحَقِّهِمْ فَرَجاً عَاجِلاً كَلَمْحِ الْبَصَرِ اَوْ هُوَ اَقْرَبُ مِنْ ذٰلِكَ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ
اُنْصُرَانِي فَاِنَّكُمَا نَاصِرَايَ وَاكْفِيَانِي فَاِنَّكُمَا كَافِيَايَ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ
اَلْغَوْثَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ اَدْرِكْنِي اَدْرِكْنِي اَدْرِكْنِي

فصل چهارم در بیان مولود حضرت رسالت

پناه و امیر المؤمنین و فاطمه و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین ایام وفات ایشان محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد مناف کنیت او ابو القاسم مولود او در مکه واقع شده روز جمعه نزد طلوع فجر هفدهم ربیع الاول
عام الفیل و آنچه در بعضی احادیث صحیحه وارد شده که مولود آنحضرت در دوازدهم ربیع الاول موافق قول سنیان

و در حدیث نیز وارد شده که هرگاه دو حدیث مخالف وارد شده باشد عمل بحدیثی باید کرد که موافق
قول سفیان نیست لهذا اصحاب بدین عمل نکرده اند و والدهٔ او آمنه بنت وهب بن عبد مناف حامله
شد بود واز پدر او عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف در ایام تشریق که آن یازدهم
و دوازدهم و سیزدهم ماه ذیحجه در خانهٔ ایشان بمنی نزدیک جمرهٔ وسطی و در همین مقام بحثی هست و
وجواب این نیز در کتب مسطور هست و روز مبعث او برسالت بیست و هفتم رجب هست و از سن مبارکش
چهل سال گذشته بود و در شب بیست و هفتم و روز آن دوازده رکعت نماز و زیارت آنحضرت سنت
است و در بیست و یکم ماه رمضان آنحضرت را معراج واقع شده و در سال سیزدهم از بعث در شب پنجشنبه از مکه
هجرت بمدینه کرده و در همین شب حضرت امیر المومنین بجای پیغمبر خوابید و نفس خود را فدای آنحضرت
نمود تا آنکه در قرآن بواسطهٔ مدح آنحضرت واقع شده و در دهم ماه ربیع الاول حضرت خدیجه مادر فاطمه
زهرا علیها السلام را در حبالهٔ نکاح خویش آورد و حضرت در آنوقت بیست و پنج ساله بود و خدیجه چهل
ساله و در همین روز جد آن حضرت وفات یافت و در آنوقت حضرت هشت ساله بود و در روز دوم
ماه رمضان سال دهم بعثت خدیجه بنت خویلد وفات یافت و وفات او روز دوشنبه بیست و هشتم
ماه صفر سال یازدهم هجرت او از مکه بمدینه واقع شده و بعضی از مجتهدین گفته اند که وفات او دوازدهم
ربیع الاول بوده سن شریفش شصت و سه سال بوده حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام اسم شریفش
علی کنیتش ابو الحسن پدرش ابو طالب برادر پدر و مادری عبد الله پدر پیغمبر صلوات الله علیه مادرش
فاطمه بنت اسد بن هاشم و امیر المومنین و برادرانش اول هاشمی اند که متولد شده اند از دو هاشمی
ولادتش در اندرون خانهٔ کعبه سیزدهم رجب و در بعضی روایات هفتم شعبان وارد شده بعد از تولد
حضرت سی سال روز نصب آنحضرت بامامت هجدهم ذیحجه سال دهم از هجرت و در همین روز سال سی و چهارم
از هجرت حضرت عثمان بن عفان کشته شد و خلق بر آنحضرت بیعت کردند و در همین روز موسی بر ساحران
غالب آمد و در همین روز ابراهیم از آتش نجات یافت و در همین روز موسی وصی خود یوشع و سلیمان آصف
را تعیین نمود و سایر اوصیا انبیا در این روز تعیین شده اند و در روز بیست و چهارم این ماه حضرت پیغمبر
امیر المومنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین مباهله با جهودان کرده اند و در این روز حضرت امیر المومنین بر
تصدق بانگشترین نمود و آیه انما ولیکم الله در آن باب نازل شد و بیست و پنجم این ماه امیر المومنین و فاطمه
مسکین و یتیم و اسیر تصدق نمودند و صبا خویش را با وجود گرسنگی احتیاج خویش و در آن باب سورهٔ هل اتی نازل شد و در بیست و ششم [illegible]

سال بیست و سیم هجری فوت شد وفات آنحضرت در مسجد کوفه شب بیست و یکم شهر رمضان سال چهلم از هجرت بود و همین شب
عیسی را باسمان بردند و در این شب موسی بن عمران بجوار رحمت ایزدی پیوست و وصی او یوشع بن
نون وفات یافت مدفن او نجف کوفه سن شریفش شصت و سه سال حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها بنت رسول
الله مولود او در مکه و واقع شده بعد از بعثت به پنج سال ایام وفات او بمدینه بعد از وفات حضرت رسول بصد روز
در مدفن او خلافست اصح آنست که در خانه خود بوده چنانکه مذکور شد و بعد از آنکه بنی امیه مسجد پیغمبر را بزرگ ساختند
آن داخل شد بمسجد و در میانه منبر و قبر حضرت رسالت پناه و در بقیع نزدیک چهار امام احتیاطاً زیارت او باید
کرد و در نصف رجب تزویج فاطمه و حضرت امیرالمؤمنین واقع شد در ماه پنجم هجرت و سن فاطمه یازده سال بود و در
همین روز سال دوم هجرت قبله تغیر شد بکعبه حضرت امام حسن بن علی بن ابیطالب مادر او فاطمه کنیت او ابو محمد
سید شباب اهل الجنة مولد او در مدینه روز سه شنبه نصف ماه رمضان سال دوم از هجرت و بعضی از مجتهدین
سال سیم از هجرت گفته اند مدفنش بقیع ایام وفات او روز پنجشنبه بیست و هفتم ماه صفر سال چهل و نه از
هجرت و بعضی پنجاه و نه گفته اند سن شریفش چهل و هشت ساله بود و بعضی چهل و هفت سال گفته اند حضرت
امام حسین بن علی بن ابیطالب سید شباب اهل الجنة مادر او فاطمه زهرا کنیت او ابا عبدالله مولدش در مدینه آخر
ماه ربیع الاول سال سیم از هجرت و بعضی از مجتهدین روز پنجشنبه سیزدهم ماه رمضان و بعضی بست و پنجم شعبان سال
چهارم از هجرت گفته اند مدفنش کربلا و شهادتش روز دوشنبه دهم محرم و بعضی روز دوشنبه و روز جمعه نیز
گفته اند سال شصت و یکم از هجرت سن شریفش پنجاه و هشت سال بود حضرت علی بن الحسین امام زین العابدین علیه الصلوة
والسلام کنیت او ابو محمد مادرش شاه زنان بنت شیرویه بن کسری بن پرویز و بعضی گفته اند دختر یزدجرد شهریار
کسری مولدش مدینه روز یکشنبه پنجم شعبان سی و سه سال از هجرت و بعضی سی و هشت گفته اند مدفنش بقیع پیش عمش
امام حسن روز وفاتش شنبه دوازدهم محرم سال نود و پنج از هجرت سن شریفش پنجاه و هفت سال حضرت امام محمد باقر
کنیتش ابوجعفر و والده اش ام عبدالله بنت الحسن بن علی است و اول علوی است که از دو علوی بهم آمده مولدش در مدینه روز
دوشنبه سیم ماه صفر سال پنجاه و هفت از هجرت و آنچه مذکور شد علامه شیخ شهید تحریر در همان نقل کرده اند و چون
وفات حضرت امام حسین در سال شصت و یکم از هجرت واقع شده پس در روز شهادت آنحضرت امام محمد باقر سه
سال داشته چنانچه صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کرده مدفنش بقیع در پهلوی پدر خویش
روز وفاتش روز دوشنبه هفتم ذیحجه سال صد و چهارده از هجرت و بعضی صد و شانزده گفته اند سن شریفش
پنجاه و هفت سال حضرت امام جعفر صادق کنیتش ابوعبدالله مادرش ام فروه و بعضی گفته اند نامش فاطمه است لقب او ام فروه مولدش

روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سال هشتاد و سه از هجرت مدفنش در بقیع در پهلوی پدرش
ایام وفاتش منتصف رجب و بعضی شوال گفته اند سال صد و چهل و هشت از هجرت سن شریفش
شصت و پنجسال حضرت امام موسی کاظم علیه السلام کنیتش ابوالحسن و ابوابراهیم و ابوعلی
مادرش حمیده بربریه مولدش ابوا منزلیست ما بین مکه و مدینه روز یکشنبه هفتم ماه صفر
سال صد و بست و هشت هجرت و بعضی صد و بست و نه گفته اند مدفنش مقابر قریش بغداد
و در روز بست و چهارم رجب سال صد و هشتاد و سه هجری و بعضی روز جمعه بست و پنجم رجب سال
صد و هشتاد و یک گفته اند سن شریفش پنجاه سال حضرت امام علی بن موسی الرضا
علیه السلام کنیتش ابوالحسن مادرش ام ولد و مولدش در مدینه روز پنجشنبه یازدهم ذیقعده
و بعضی بست و سوم گفته اند سال صد و چهل و هشت هجری مدفنش طوس خراسان وفاتش بست و یکم
ماه رمضان سال دویست و سه هجری سن شریفش پنجاه و پنج سال حضرت امام محمد تقی
الجواد علیه السلام کنیتش ابوجعفر پدرش امام رضا علیه السلام مادرش ام خیزران ام ولد
از اهلبیت ماریه قبطیه مولدش در مدینه در نصف ماه رمضان سال صد و نود و پنج هجری مدفنش
مقابر قریش بقرب جدش بغداد ایام وفاتش اخر ذیقعده و بعضی روز سه شنبه یازدهم ذیقعده
سال دویست و بیست هجرت گفته اند سن شریفش بست و پنجسال حضرت امام علی نقی
الهادی صلوات الله علیه کنیتش ابوالحسن پدرش محمد جواد مادرش سمانه ام ولد مولدش
در مدینه منتصف ذیحجه و بعضی بست و ششم گفته اند سال دویست و دوازده هجری مدفنش
خانه خود بسرمن رای روز دوشنبه سیم رجب سال دویست و پنجاه و چهار و بعضی دوم
رجب نیز گفته اند سن شریفش چهل و یکسال و نه ماه حضرت امام حسن عسکری
صلوات الله علیه کنیتش ابومحمد پدرش امام علی النقی مادرش حدیث ام ولد مولدش در مدینه
در دهم ربیع الاخر و بعضی روز دوشنبه چهارم ماه مذکور گفته اند سال دویست و سی و دو هجری
مدفنش خانه پدرش در سرمن رای روز یکشنبه و بعضی روز جمعه هشتم ربیع الاول سال دویست
و شصت هجری گفته اند سن شریفش بست و هشت سال و شیخ مفید علیه الرحمه فرموده که از بیرون
خانه زیارت ایشان باید کرد چه بی اذن اهل خانه غیر نمیتوان شد و اصح آنست که جائز است
دخول چه ائمه مال خود برای شیعه خود حلال کرده اند چنانچه در احادیث وارد شده حضرت امام محمد مهدی

کنیتش ابوالقاسم مادرش ام صقیل و بعضی نرجس و بعضی مریم بنت فرید گفته اند مولودش در سر
من رای در شب نصف شعبان و بعضی چاشت روز پانزدهم شعبان گفته اند سال دویست و پنجاه و
پنج هجری و بعضی دویست و پنجاه و چهار گفته اند و این آن شخص است که ظهورش متیقن است و پر خواهند
گردانید زمین را از عدل چنانچه از جور پر شده باب هشتم از کتاب جامع عباسی
در بیان نذر و عهد کردن و سوگند خوردن و کفاره دادن و در آن سه مطلب است مطلب اول
در نذر و عهد کردن و در آن دو فصل است فصل اول در بیان شروط نذر بدانکه نذر آنست
که شخصی جهت شکر نعمتی یا دفع بلائی یا زجر نفس چیزی بر خود لازم سازد و هشت شرط بنذر متعلق است
شرط اول آنکه صیغه را بلفظ بگوید مثل آنکه لِلّٰهِ عَلَیَّ اِنْ رَزَقَنِیَ اللّٰهُ وَلَداً اَوْ شَفَانِی مِنْ مَرَضٍ
اَوْ اِنْ تَرَکْتُ الصَّلٰوةَ اَوْ زَنَیْتُ عَشَرَةَ مَثَاقِیلَ ذَهَبٍ یعنی خدا راست بر من
که اگر مرا فرزندی یا مالی ارزانی دارد یا از مرض شفا دهد یا اگر نماز نکنم یا زنا کنم ده مثقال طلا تصدق
کنم و اگر مطلق گوید که خدا راست بر من ده مثقال طلا بی آنکه جهت شکری یا دفع بلائی یا زجر نفس باشد میان
مجتهدین خلافست اصح آنست که صحیح است پس اگر بلفظ نگوید وفا کردن او سنت است دوم آنکه نذر
کننده بالغ و عاقل باشد پس نذر طفل و دیوانه صحیح نیست سوم آنکه مختار باشد پس نذر کسی که او را باکراه
صحیح نیست چهارم آنکه قصد کند پس نذر مست و خفته و بیهوش صحیح نیست پنجم آنکه قصد قربة الی الله کند پس
نذر کافر صحیح نیست اما اگر مسلمان شود بعد از نذر وفا کردن بآن سنت است ششم آنکه باذن پدر و شوهر
و آقا بود پس نذر پسر و زن و غلام بدون اذن صحیح نیست هفتم آنکه آن چیزی را که نذر میکند می باید که مقدور
نذر کننده باشد پس اگر ممتنع باشد خواه ممتنع عقلی چون جمع میانه دو نقیض یا ممتنع عادتی چون رفتن باسمان
صحیح نیست هشتم آنکه آن چیزی را که نذر میکند می باید که طاعت باشد چون نماز و روزه و حج و جهاد و غیر آن و ترک آن
یا فعل او راجح باشد پس اگر معصیت باشد درست نیست اما اگر مباح باشد میانه مجتهدین خلافست اقرب
منعقد شدن نذر است درین صورت بجانب دین و دنیا و مساوی بودن و لیکن مراعات نذر است در فعل و ترک
چنانچه در حدیث وارد شده فصل دوم در احکام نذر کردن بدانکه نذر بطلاق زوجه و آزادی بنده پیش
شیعه صحیح نیست و اگر نذر طهارت کند با وجود آب تیمم جائز نیست و اگر نذر نماز کند کمتر از دو رکعت جائز نیست
و بعضی از مجتهدین یک رکعت را مجزی داشته اند و اگر نذر حج پیاده کند از شهری که نذر کرده لازمست که متوجه مکه شود و
بعضی از مجتهدین گفته اند که می باید که از محلی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله

جهت احرام لبستن مقرر کرده چنانچه در کتاب حج مذکور شد می باید که پیاده برود تا مکه و اگر درین صورت راه
بر دریا واقع شود می باید که در کشتی بایستد و اگر با قدرت پاره راه سوار شود واجبست که برگردد
و آن راه را پیاده باز گردد و بعضی از مجتهدین گفته اند که در برگردیدن نیز پیاده برود و اگر نذر بیت الله
احرام کند منصرف بکعبه می شود و اگر نذر بیت الله کند آن نیز منصرف بکعبه میشود و بعضی از مجتهدین این نذر را
باطل می دانند و اگر نذر روزه چند روز معین کند مخیر است در آنکه آن روزها را پی در پی بدارد یا متفرق مگر آنکه
در صیغه نذر قصد کرده باشد پی در پی را و اگر نذر روزه عیدین کند صحیح نیست و همچنین صحیح نیست نذر کسی که
در منی باشد روزه ایام تشریق که آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه و همچنین صحیح نیست اگر زن نذر کند که در
ایام حیض روزه دارد و همچنین نذر مسافر روزه ماه رمضان را در سفر صحیح نیست و اگر نذر روزه کند در مکان
شریفی لازم است وفا کردن بآن نذر و اگر بمکان شرافتی نداشته باشد میانه مجتهدین خلافست اصح آنست که در این
صورت نیز متابعت نذر لازم است و اگر نذر کند روزه داشتن زمانی را در حدیث واقع شده می باید که پنج روز
روزه بگیرد مگر آنکه قصدش کمتر از پنجاه باشد و اگر نذر آزاد کردن غلام قدیم خود کند غلامی که شش ماه خدمت
او کرده آزاد کند و اگر نذر کند که اول بنده را که مالک شود آزاد باشد بعد از آن چند کس را بیکدفعه مالک
شود همه آزاد می شوند و اگر نذر کند آنچه کنیز او اول دفعه بزاید آزاد باشد پس بیکدفعه دو طفل بزاید هر دو آزاد
است و در نذر آزاد کردن بنده کوچک و بزرگ و ذکر و انثی و صحیح و مریض مجزیست و اگر نذر کند تصدق بمال
کثیر یعنی بسیاری آنچه در حدیث وارد شده است آنست که هشتاد درهم یا بیشتر می باید که تصدق کند
و اگر نذر تصدق بجمیع مالش کند و از آن ضرر باو رسد می باید که همه اموالش را قیمت کند و بتدریج تصدق
نماید و اگر نذر کننده از نذر عاجز شود نذر ساقط می شود و اگر بعد از عجز قدرت پیدا کند همان واجب می شود
و بعضی از مجتهدین گفته اند در وقتی که عاجز میشود می باید که کفاره بدهد و در بعضی احادیث اهلبیت رسول
وارد شده که هرگاه کسی بنذر روزه کند بعد از آن عاجز شود عوض هر روزی نیم من [illegible] تصدق نماید
و مجتهدین [illegible] کرده اند بر آنکه این تصدق سنت است و عهد کردن در جمیع شروط و احکام حکم نذر
دارد مگر در صیغه که عوض لله علی عاهدت الله در عهد باید گفت **مطلب دوم** در بیان سوگند خوردن و اقسام
و شروط آن بدانکه سوگند خوردن بر چهارده قسم است قسم اول سوگند خوردن بدروغ بر چیزهای گذشته و این قسم کفاره
ندارد و اگر چه قسم دروغ خورند و این قسم را غموس گویند و داخل گناهان کبیره شمرده اند قسم دوم سوگند خوردن بدروغ
بر چیزهای مستقبل قسم سوم سوگند خوردن بر فعل واجب قسم چهارم قسم بر فعل سنت قسم پنجم قسم بر فعل مکروه

قسم بر فعل مباح قسم هفتم قسم بر فعل معصیت قسم هشتم قسم بر ترک واجب قسم نهم قسم بر ترک سنت قسم دهم قسم بر ترک معصیت
قسم یازدهم قسم بر ترک مکروه قسم دوازدهم قسم بر ترک مباح قسم سیزدهم سوگند خوردن بر مذکورات قسم چهاردهم دیگری را
قسم دادن بر مذکورات و باز منقسم میشود سوگند خوردن به پنج قسم قسم اول واجب چون سوگند خوردن جهت خلاص مسلمانی
یا مال او یا عرض او از دست ظالمی یا رفع ظلمی از وی و اگر در این صورت توریه کند که از دروغ گفتن خلاص شود بهتر است قسم
دوم حرام چون سوگند خوردن بدروغ و سوگند خوردن بغیر نامهای خدای تعالی چون سوگند خوردن باصنام و مثل
ان و سوگند خوردن فرزند و زن و غلام بی اذن پدر و شوهر و آقا در غیر واجبات و ترک محرمات قسم سوم سنت چون
سوگند خوردن جهت چیزی که در وی مصلحتی باشد چون باصلاح میانه دو خصم قسم چهارم مکروه چون سوگند خوردن بغیر
نامهای خدای تعالی و غیر اصنام چون سوگند به پدر و مادر خوردن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند
و چون سوگندی که متعلق او مکروه باشد و سوگند خوردن است بی احتیاج مکروه است قسم پنجم مباح چون سوگند خوردن
بر فعل مباح و شروط سوگند خوردن هفت است اول آنکه بنام خدای تعالی باشد چون وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ وَالَّذِي فَلَقَ
الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ وَمُقَلِّبِ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ و مانند اینها باسمهای مخصوص او و چون وَاللهِ وَبِاللهِ وَالرَّحْمٰنِ
وَالْقَدِيمِ وَالْبَارِئِ و مانند اینها یا باسمهای مشترک که آنها را غالباً بر خدا اطلاق کنند چون رب و خالق و بارئ
و رازق و غیر اینها چون موجود و خبیر و سمیع و بصیر سوگند خوردن صحیح نیست و اگر سوگند بقدرة الله و علم الله خورد
و قصد کند باینها معانی را صحیح نیست و اگر قصد کند باینها که خدا قادر است و عالم است صحیح است و اگر گوید بجلال
الله و عظمة الله و کبریاء الله و لعمر الله و اُقْسِمُ بالله او اَحْلِفُ بالله او اَقْسَمْتُ بالله او اَحْلَفْتُ بالله او اَشْهَدُ
بالله سوگند منعقد می شود و اگر این مذکورات بی لفظ الله واقع شود منعقد نیست و اگر گوید حق الله منعقد می شود
و بعضی از مجتهدین این قول را منعقد نمیدانند و اگر سوگند خورد ببرائت از خدا و رسول و ائمه علیهم السلام که بگوید که من از
دین خدا و محمد و ائمه بری باشم آیا سوگند منعقد می شود یا نه میانه مجتهدین درین مسئله دو قول است اصح آنست
که منعقد نمی شود و بعضی از مجتهدین سوگند به مخلوقات عظیم الهی جایز میدانند چون بذات حضرت رسالت پناه و
ائمه معصومین و بقرآن و کعبه و کواکب و منعقد نمی شود بطلاق زوجه یا ظهار و آزاد کردن بنده دوم آنکه
سوگند میخورد می باید که بالغ و عاقل باشد پس سوگند طفل و دیوانه صحیح نیست و اگر طفلی عمر او احتلام کند تا تعیین باید
کردن محتاج بقسم و اوی نیست چه با احتیاج بقسم دور لازم می آید سوم آنکه مختار باشد پس سوگند کسی که او را باکراه بران دارند صحیح نیست
چهارم آنکه قصد کند پس سوگند مست و خفته و بیهوش صحیح نیست پنجم آنکه متعلق سوگند می باید که فعل واجب یا مندوب
یا مباح باشد یا ترک حرام و مرجوح بحسب دین و دنیا ششم آنکه متعلق سوگند فعل مستقبل باشد چه سوگند خوردن بر ماضی صحیح نیست

خواه مثبت و خواه منفی و دران گناهست و کفاره نیست و اگرچه عمداً دروغ باشد چنانچه مذکور شد هفتم
انکه متعلق یمین مقدور باشد پس اگر مقدور نباشد صحیح نیست و اگر مقدور باشد و سوکند خورنده ازان
عاجز شود ساقط میشود **مطلب سوم** در کفاره دادن و دران دو فصل است **فصل اول** در اقسام
کفاره بدانکه کفاره سوای انچه در محرمات احرام مذکور شد بیست و چهار قسم است اول کفاره ظهار
یعنی کسی با زن خویش گوید که پشت تو همچو پشت مادر منست و بعد از انکه این را گوید حاکم شرع او را تا سه ماه مهلت
میدهد انگاه جبرش میکند بطلاق دادن یا کفاره دادن و دخول کردن و کفاره او انست که بنده آزاد
کند و اگر ازو عاجز باشد دو ماه پی در پی روزه دارد و اگر ازو عاجز شود شصت مسکین را اطعام دهد هر مسکین را
نیم من گندم بوزن تبریز دوم کفاره کسیکه مومنی را از روی خطا بکشد کفاره او نیز مثل کفاره ظهار است
و بعضی از مجتهدین گفته اند که مثل کفاره ظهار واجبست بر کسی که بذات خدا و رسول و ائمه علیهم السلام سوگند
خورد و خلاف کند و با عجز از کفاره ظهار کفاره یمین بر او لازم است و بعضی از مجتهدین کفاره را بر بریدن
یا تراشیدن زن گیسوی خود را در مصیبت و غیر مصیبت مثل کفاره ظهار میدانند سوم کفاره افطار قضای ماه
رمضان بعد از زوال چه بر او واجبست که ده مسکین را اطعام یا جامه دهد و اگر ازو عاجز شود سه روز پی
در پی روزه دارد چهارم کفاره افطار کردن یکروز ماه رمضان و افطار نذر روزه معین و کفاره ایمان
سه خیر است که گذشت اما در دادن هریک از انها مخیر است و بعضی آنرا مرتبه گفته اند و بعضی از مجتهدین کفاره
بریدن زن گیسوی خود را در مصیبت نیز همین کفاره مخیره گفته اند پنجم کفاره خلاف نذر کردن و دران میانه
مجتهدین خلافست اصح انست که مثل کفاره افطار ماه رمضان مخیر است ششم کفاره خلاف سوکند
کردن چه کفاره او آزاد کردن بنده است یا اطعام یا جامه دادن ده مسکین و اگر ازین هر دو عاجز اید سه روز
روزه بدارد هفتم کفاره خلاف عهد کردن چون کفاره خلاف سوکند کردنست و بعضی از مجتهدین گفته اند
که اگر عهد روزه است کفاره او چون کفاره افطار رمضانست و اگر غیر صوم است مثل کفاره سوکند
خوردن است هشتم کفاره کندن زن گیسوی خود را و خراشیدن وی روی خود را در مصیبت مثل کفاره سوکند
خوردنست نهم کفاره کسی که جامه خود را از برای فرزند یا زن خود پاره کند چون کفاره سوکند خورد
و اگرچه زن ... باشد اما اگر از برای کسی یا جهت غیر مصیبت پاره کند کفاره ندارد و بعضی اینها را نیز
حرام میدانند دهم کفاره کشتن مسلمانی بناحق عمداً و کفاره آن کفاره جمع است که هر خصال کفاره
در او واجبست یازدهم کفاره افطار روزه از رمضان بر چیزی حرام نزد اکثر مجتهدین در ان

خصال کفاره واجبست دوازدهم[12] کفاره کسیکه زن شوهردار را یا زنیکه در عده باشد نکاح کند آنست
که از او مفارقت کند و پنج من تبریز آرد گندم یا جو تصدق نماید و بعضی از مجتهدین اینرا سنت میدانند
سیزدهم[13] کفاره جماع کردن با زن خود در حال حیض آن در اول حیض یکدینار یعنی یکمثقال شرعی طلا
و در وسط نصف دینار و در آخر حیض ربع دینار و بعضی از مجتهدین اینرا سنت میدانند و اگر با کنیز
در حیض دخول کند در هیچ حال کفاره ندارد چهاردهم[14] کفاره کسیکه برائت از خدا و رسول و ائمه علیهم
السلام سوگند خورد و خلاف آن سوگند نماید ده مسکین را اطعام دهد و استغفار کند پانزدهم[15] کفاره
کسیکه نذر روزه معین کند و عاجز آید از آن آنست که دو مد طعام به مسکینی تصدق کند و با عجز از آن
تصدق کند بهرچه استطاعت داشته باشد و بعضی از مجتهدین کفاره را در اینصورت ساقط میدانند شانزدهم[16]
کفاره کسیکه پیش از گذاردن نماز خفتن خوابش برد و بعد از نصف شب بیدار شود می باید که آن روز را
روزه دارد و اگر عمدا بخوابد یا نماز غیر خفتن باشد این حکم ندارد چه روایت در این صورت وارد شده
هفدهم[17] کفاره کسی که غلام خود را زیاده از حد بزند آنست که او را آزاد کند هجدهم[18] کفاره غیبت
کردن استغفار کردنست جهت کسی که غیبت او کرده اند نوزدهم[19] کفاره خندیدن گفتن اَللّٰهُمَّ
لَا تَمْقُتْنِي یعنی دشمن مدار خداوندا مرا بیستم[20] کفاره منصب از جانب پادشاه ظالم آنست که حاجت
برادران مومن مسلمان برآورد بیست و یکم[21] کفاره مجلس گفتن سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ
عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ است بیست و دوم[22] کفاره کسیکه بعد از سه روز
بدیدن کسی رود که او را از گلو کشیده باشند آنست که غسل کند بیست و سوم[23] کفاره کسیکه نماز کسوف را و تمام
قرص گرفته باشد عمدا ترک کند آنست که غسل کند و قضا کند آن نماز را بیست و چهارم[24] دست بر روی خود زدن
کفاره آن توبه و استغفار است **فصل دوم** در شروط کفاره و آن یازده است اول[1] آنکه نیت کفاره کند
دوم آنکه قصد قربة الی الله کند سوم[3] آنکه کفاره را از عوض مجرد سازد پس اگر غلامی را آزاد کند و شرط کند
که چیزی بدهد صحیح نیست چهارم[4] آنکه سبب آزاد کردن فعل حرام نباشد چون بریدن گوش و بینی چه اگر
وقت بریدن گوش و بینی قصد آزاد کردن بکفاره کند صحیح نیست پنجم[5] تعیین کفاره با تعدد اقسام آن اما
با اتفاق تعیین لازم نیست ششم[6] آنکه بنده که او را در کفاره آزاد میکنند می باید که مسلمان باشد یا طفل
بچه مسلمان باشد یا از مسلمانان بوجود آمده باشد پس آزاد کردن کافر صحیح نیست هفتم[7] آنکه بنده کسی نباشد
که بر او بنده آزاد شود پس اگر پدر خود را بخرد و قصد کفاره کند صحیح نیست هشتم[8] آنکه بنده سالم باشد از عیبهای موجب

آزاد نمودن می شود یعنی کور و لنگ و زمین گیر و مجذوم و غیر آن نباشد اما اگر بیمار باشد یا آفتی داشته باشد صحیح است نهم آنکه ملکیت بنده پس غلام غیر و غلامی که بر کسی خیانتی کرده باشد یا مدبر باشد یا مکاتب مطلق که چیزی داده باشد صحیح نیست دهم آنکه تمام بنده را آزاد کند پس اگر نصفی آن را در کفاره آزاد کند صحیح نیست مگر آنکه قصد سرایت کند یازدهم آنکه آزاد کردن را معلق بر شرطی نسازد پس مدبر و مکاتب از کفاره مجزی نیست و فرقی نیست در کفاره میانه غلام و کنیز و حاضر و غائب و گریخته هرگاه داند که زنده است و کفاره بنده در جمیع آنچه مذکور شد نصف کفاره آزاد است چه کفاره بنده روزه است نه آزاد کردن و طعام دادن مگر آنکه آقای غلام او را چیزی بدهد که در آن وقت می تواند بنده آزاد کرد یا طعام داد و در طعام لازم است که عددی را که شارع مقرر کرده از مساکین طعام دهند و اگر عدد یافت نشود آنچه یافت شود بدهند تا آن عدد تمام شود و اگر یافت نشود مکرر اطفال را و طفل را عوض یک مسکین حساب کنند و در طعام سیر شدن عدد لازم است و قوت غالب در طعام کافیست و افضل آن نان و گوشت است و معتبر در لباس و جامه است پیراهنی و ردائی و قیمت طعام و لباس مجزی نیست

باب نهم از کتاب جامع عباسی در بیان بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن و در آن چهار مطلب است مطلب اول در بیع کردن و تجارت نمودن و کسب کردن و در آن چند فصل است فصل اول در بیان اقسام تجارت و کسب و آن بر پنج قسم است اول تجارت و کسب واجب و آن تجارتیست که قوت شخصی و قوت عیال واجب النفقه او موقوف باشد بر آن و مطلق تجارت که بآن نظام نوع انسانی تمام می شود واجب کفائی است دوم تجارت و کسب سنت و آن تجارتیست که قصد وسعت معاش بر اهل و عیال و نفع رسانیدن بمسلمانان کنند سوم تجارت و کسب مباح و آن تجارتیست که غرض از آن زیاده شدن مال باشد یا استغنا چهارم تجارت و کسب حرام و آن تجارت و کسبی است که مشتمل باشد بر وجهی قبیح و آن بر چهل و یک قسم است اول خریدن و فروختن چیزهائیکه نجس باشد خواه نجاست اصلی باشد چون نجاست مرده و پوست و گوشت که در صحرا افتاده باشد و حال آنها معلوم نباشد یا در دست کافر باشد و خونی که در وقت بریدن سر حیوانی که خون جهنده داشته باشد سوای خون دل که خریدن و فروختن آن جایز است و چون نجاست خوک و سگ چه خریدن و فروختن اینها جایز نیست الا بیع سگ شکاری و سگی که گله را محافظت می کند و سگی که زراعت را محافظت می کند و سگی که محافظت باغ می کند جایز است دوم نجاست او عارضی باشد چون چیزهائیکه روان باشد و قابل پاک کردن نباشد چون دوشاب روانی

که در وی موش مرده باشد سوای روغن نجس که مجتهدین خریدن و فروختن آنرا جائز داشته اند جهت سوزانیدن در جائی
که سقف نداشته و خلافست میانهٔ مجتهدین که آب نجس را خرید و فروخت میتوان کرد یا نه اقوی آنست که جائزست
و همچنین جائزست خریدن و فروختن چیزهائیکه نجس شده باشد و قابل پاک کردن باشد چون جامهٔ نجس دوم
خریدن و فروختن تریاق فاروق جهت داخل بودن شراب و گوشت افعی سوم خریدن و فروختن سرگین
و بول حیوانی که گوشت او را نخورند و در فروختن بول حیوانی که گوشت او خورند میانهٔ مجتهدین خلافست اقوی
آنست که حرامست سوای شتر جهت شفا چهارم خریدن و فروختن آلتهای قمار و لهو چون نرد و شطرنج و دف و نی
و عود و غیر اینها پنجم خریدن و فروختن انگور و شیره و خرما که شراب کنند ششم خریدن و فروختن چوب که بت تراشند
هفتم خریدن و فروختن سلاح جنگ چون تیر و نیزه و شمشیر با عدای دین و ساختن سلاح جهت ایشان و بعضی از
مجتهدین گفته اند که در وقت جنگ فروختن آنها حرامست نه در حالت صلح و در فروختن سلاح بکسانی
که راههای مسلمانان را می زنند خلافست میانه مجتهدین اصح آنست که حرامست هشتم عمل صورتهای سایه دار
و اجرت گرفتن بران و در عمل صورتهائیکه سایه نداشته باشد چون نقش پرده نزد مجتهدین خلافست اصح آنست
که حرامست نهم عمل غنا و آن تحریر آوازست بطریق سرود و مستان و اجرت بران گرفتن و از ائمه معصومین وارد شده
رخصت در جائز بودن خصوص شغل زنان مغنی که در عروسی چیزی می خوانند بشرط آنکه سخنان باطل نگویند و مردان
نامحرم آواز ایشان نشنوند و همچنین حرامست هجو کردن مومنان و غیبت ایشان دهم عمل سحر و کهانت و تنجیم و
شعبده و اجرت گرفتن برانها و قمار باختن یازدهم قصابی کردن یهود و نصاری دوازدهم فروختن
آنچه در و نفع نباشد همچون حشرات و فضلات ایشان و کرمها سوای کرم ابریشم و کرمی که جهت مکیدن خون بر عضوی
از اعضای بیمار میچسپانند چه درین هر دو میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که فروختن آنها جائزست و همچنین
جائزست فروختن زنبور عسل بشرط آنکه ممکن باشد تسلیم آن و مشاهده آن توانند کرد سیزدهم خریدن و فروختن مصحف اما
فروختن غلاف و کاغذ و جلد آن جائزست و همچنین فروختن مصحف بکافر حرامست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر
کافر مصحف بخرد آن بیع صحیح است و حاکم جبر میکند بر فروختن بمسلمانان چهاردهم خریدن و فروختن کتابهائی
که حکم آنها منسوخ باشد چون توریت و انجیل و زبور و نوشتن و نگاهداشتن آنها بغیر نقض پانزدهم خریدن
و فروختن چیزهائیکه مغشوش باشد بچیزی که ظاهر نباشد چون آب در شیر شانزدهم خریدن و فروختن
حیوانی که مسخ شده باشد چون میمون مگر فیل که باستخوان آن منتفع میتوانند شد و در حدیث وارد شده که
حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق ع شانه از استخوان فیل داشته هفدهم خریدن و فروختن جانوران درنده

هجدهم خریدن و فروختن مال غیر چون مغصوب و دزدیده و بلفظ پیشتر از تعریف یکسان و موقوفات خاصه و عامه چون وقف اولادی سوای موضعی که استثنا شده چنانچه که در بحث وقف مذکور شد و نوزدهم خریدن و فروختن خاک طلا و نقره که در دکان زرگری بهم رسد جائز نیست نوزدهم [19] فروختن کنیزی که از و فرزند داشته باشد و غیر مکانهائیکه استثنا کرده اند چنانچه در باب ششم در بحث استیلاد مذکور شد بیستم [20] خریدن و فروختن چیزهائیکه مشترک باشد چون آب دریا و خاک صحرا پیش از آنکه دران تصرف کنند بیست و یکم خریدن و فروختن زمینهائیکه امام از ابقهر و غلبه گرفته و خانهها و درختهائیکه دران زمینها باشد در وقت فتح کردن بیست و دوم [22] خریدن و فروختن تا نتاج نتاج بیست [23] و سوم خریدن و فروختن آنچه در شکم ماده است تا در رحم پدر باشد تنها بی آنکه چیزی با آن ضم کنند بیست [24] و چهارم خریدن و فروختن بشرط دست مالیدن یعنی بطریق که بایع گوید هر متاعی را که تو دست بران نهی فروختم بتو بمبلغی معین بیست [25] و پنجم خریدن و فروختن بشرط انداختن یعنی بایع گوید بمشتری که هر متاعی که پیش تو اندازم فروختم باین مبلغ بیست [26] و ششم خریدن و فروختن بشرط سنگ زدن باین معنی که بایع گوید بمشتری هر متاعی را که سنگ تو بر و خورد فروختم بتو بمبلغی معین بیست [27] و هفتم خریدن و فروختن بعد از نداء نماز روز جمعه و درین صورت بیع صحیح است [28] اما این فعل حرام است بیست و هشتم خریدن و فروختن چیزیکه بکیل و وزن در آید پیش از آنکه قبض کنند و را بغیر آن کس که از و خریده اند اما با و فروختن جائز است بمثل آنچه با آن خریده و اگر بغیر مثل آن بفروشد زیاده و کم فروختن با و جائز است بیست [29] و نهم خریدن و فروختن چیز منفعت سی ام [30] خریدن و فروختن آزاد سی [31] و یکم بیع بنده گریخته و مرغ در هوا سی [32] و دوم بیع دین بدین سی و سوم [33] سلم و سلف گوشت و نان آنچه وصف آن نتوان کرد سی [34] و چهارم زیاده و کم خریدن و فروختن دو جنس متفق که بکیل و وزن در آید سی [35] و پنجم بیع میوه تا پیش از آنکه ظاهر شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر زیاده از یکسال باشد یا آن را با چیزی ضم کنند جائز است و خریدن و فروختن پشم که بر پشت حیوانات باشد تنها جائز نیست سی [36] و ششم بیع سبزیها پیش از ظاهر شدن سی [37] و هفتم بیع مزابنه و آن بیع میوه درختان خرماست بجنس آن خرما که از آن درخت باشد یا غیر آن سوای عریه یعنی یک درخت خرما چه در حدیث وارد شده که اگر کسی در باغی یک درخت خرما داشته باشد او را میرسد که میوه آن درخت بفروشد سی [38] و هشتم بیع محاقله و آن بیع زراعتست بهمان جنس بشرط آنکه از آن زمین حاصل شود سی و نهم بیع طفل و دیوانه و مست و بیهوش و خفته و کسی که او را باکراه بران وا دارند و مفلس که او را از ملک منع کرده باشند چهلم فروختن گرو کننده متاعی را که پیش کسی گرو کرده باشد بی اذن او چهل [41] و یکم خریدن و فروختن

صحیح است قسم پنجم تجارتها و کسب مکروه آن تجارت و کسبی است که مشتمل باشد بر وجهی از وجوه حرمت بر بیست و هشت
قسم است اول گندم و جو فروختن دوم کفن فروختن سوم فروختن بنده چه در حدیث وارد شده که بدترین
مردمان کسی است که بنده می فروشد چهارم قصابی و سلاخی کردن پنجم جولاهی کردن ششم حجامت کردن و با شرط اجر مقیم ...
زنان با شرط اجرت هشتم معامله با ظالم کردن نهم معامله کردن با کردان سفلکان و دونان و صاحب عیب چون کسیکه جذام
و برص داشته باشد دهم معامله کردن با اهل کتاب چون یهود و نصاری و مجوس یازدهم صرافی کردن
دوازدهم زرگری کردن سیزدهم ولی طفل را بانچه طفل پیدا کرده تجارت کردن و همچنین مبال
کسی که از حرام پرهیز نکند تجارت کردن مکروه است چهاردهم خصی کردن و بریدن و کوفتن خصیتین غلام
و بعضی از مجتهدین از احرام میدانند پانزدهم اجرت گرفتن بر کتابت قرآن با شرط و عشرهای قران
را بطلا نوشتن و بعضی از مجتهدین این احرام میدانند شانزدهم فروختن چیزی زیاده از آنچه
خریده بمومن با احتیاج هفدهم فروختن املاک مگر آنکه بقیمت آن ملک بهتر از آن بخرند هجدهم
فروختن کنیزی که حامله خریده باشند و بعد از چهار ماه او را دخول کرده باشد نوزدهم خریداری نمودن
خویشانی که بر او بخریدن آزاد نشوند چون برادر و عم و خال بیستم فروختن بنده و خود و کفش با اعدای
دین در حال صلح بیست و یکم فروختن انگور و چوب بشراب فروش و بت تراش بقصد شراب ریختن و
بت تراشیدن بیست و دوم نوحه کردن بباطل و اجرت گرفتن بر آن اما اجرت بر نوحه کردن بحق
جائز است زیرا که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وصیت کرده بود درهمی چند بنوحه گران دهند که در موسم
حج در منی فضائل ایشان را بخوانند بیست سوم آرد خریدن جهت قوت خویش و کراهیت سخت تر است
در نان خریدن بیست چهارم فروختن هر یک از کنیز و فرزندان او تنها در مدت دو سال و بعضی تا هفت
سال گفته اند و بعضی از مجتهدین این احرام میدانند همین حکم دارد تفرقه میانه طفل و پدر و جد و برادر
و خواهر با نایاب بودن مادر بیست و پنجم فروختن هر یک از دو مختلف را بدیگری نسیه و اگر چه در
قدر مساوی باشند هرگاه قابل وزن و کیل باشند بیست و ششم فروختن آب نهر مملوک و آبی که با و احتیاج
داشته باشند بیست هفتم فروختن فرزند کنیزی که از زنا حامله شده باشد و بعد از چهار ماه با آن دخول
کرده باشد بیست و هشتم سلم خریدن شیره انگور چه احتمال دارد که در وقتی که مشتری خواهد شراب شده باشد
فصل دوم در آداب تجارت بدانکه شصت و هشت امر تعلق به تجارت دارد و دو امر واجب است
و یک امر سنت و بیست و شش امر مکروه و نه امر حرام اما آن دو امر واجب اول آنکه اگر متاع مشتبه باشد

بر عیبی خفی آن را بمشتری اظهار کند دوم آنکه دو جنس را که ربا دران برود بزیاده فروخته باشد
آن زیاده را بصاحب دهد و اما سی و یک که مستحب است اول دانا بودن بآنکه کدام بیع صحیح است
و کدام باطل و اگرچه بتقلید مجتهد باشد تا آنکه از ربا سالم ماند دوم آنکه استخاره کردن در خریدن و
فروختن سوم حلیم بودن چهارم آنکه در خرید و فروخت تقاضیا نکند بلکه مسامحت کند خصوصا در حق
که در وعبادت می کنند پنجم کم خریدن و زیاده فروختن ششم پیش از همه کس بطلب رزق رفتن
هفتم دعای منقول خواندن در ان وقت که اراده دارد که داخل بازار شود هشتم دعای منقول خواندن
مشتری پیش از خریدن نهم سه نوبت تکبیر گفتن مشتری و شهادتان گفتن او در وقت خریدن
دهم طلب برکت و خیر کردن در خریدن و فروختن و سهولت در انها یازدهم ابتدا کردن فروشنده
بفروختن دوازدهم برابر داشتن خریداران اما اگر تفاوت نهند جهت فضیلت و علم آن جایز است
سیزدهم آنکه اگر کسی از خریدن پشیمان شود متاع خود را بگیرد و قیمت آن را باز دهد چهاردهم آنکه قسمی
از اقسام تجارت برو دشوار باشد بقسمی دیگر انتقال کند که آسان باشد و اگر در شهری میسر نشود
بشهری دیگر انتقال کند پانزدهم هرگاه خریدار پیدا شود فی الحال بفروشد و مشتری انتظار نفرماید
شانزدهم آنکه براندک فائده اکتفا کند و بسیار نخواهد بلکه بمقدار قوت یک روز بر مشتریان قسمت نماید هفدهم
آنکه اگر در متاع او عیبی باشد اظهار کند هر گاه آن عیب ظاهر باشد هجدهم آنکه با کسی معامله کند که در خیر
نشو و نما کرده باشد نوزدهم در خریدن و فروختن قسم نخورد بیستم آنکه قوت سال را جمع کند بیست و یکم
آنکه در معاش حد وسط نگهدارد و نه اسراف کند و نه بسیار بر خود تنگ گیرد بیست و دوم آنکه در وقت
نماز اول نماز گذارد و آنگاه مشغول بتجارت شود بیست سوم آنکه اگر کسی جهت او هدیه بیاورد در عوض
آنکه هدیه بیست و چهارم آنکه در دکان خود باز کند و طلب رزق کند و اگرچه او را مایه نباشد بیست و پنجم
پنهان کردن مال خود را اگرچه برادر باشد بیست و ششم خریدن املاک بیست و هفتم خواب بمقر خود را در
شب زدن بیست و هشتم آنکه اگر بسبب تجارت در شهری نقصانی باموردینی او رسد چون نایاب بودن
آب جهت وضو ساختن بشهری دیگر انتقال کند بیست و نهم آنکه در خریدن کنیز و غلام تغییر اسم ایشان
ندهد سیم آنکه تغییری بخورد ایشان بدهد سی و یکم تصدق کند جهت آنها بچیزی اما بیست و شش ام
مکروه است اول داخل شدن ببازار پیش از همه کس دوم مدح بایع و دوم ذم مشتری متاع را سیم پوشیدن عیب ظاهر
چهارم آنکه خوردن در حال بمعرض پنجم خرید و فروخت میان طلوع صبح و طلوع آفتاب ششم فروختن آنچه خریده باشد

ظاهر ساختن متاع خوب و پنهان کردن متاع بد هرگاه بدی محسوس باشد و اگر در حس در نیاید واجب است اظهار
چنانکه گذشت هشتم کم کردن از قیمت بعد از بیع کردن و کم کردن پیش از جدا شدن از یکدیگر باشد و خواه
بعد از آن نهم فروختن در موضعی که تاریک باشد و عیب ظاهر نشود دهم زیاده کردن در قیمت متاع
در وقت فریاد کردن دلال بلکه صبر کند تا دلال خاموش شود آنگاه زیاده کند یازدهم سمساری
کردن جهت کسی که از غیر آن شهر باشد و عالم بقیمت متاع آن شهر نباشد و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند
دوازدهم کیل و وزن کردن کسی که عالم بآن نباشد تا آنکه از زیاده و کم فروختن ایمن باشد سیزدهم
خریدن وکیل جهت موکل چیزی را که خود داشته باشد و همچنین چیزی را که موکل در فروختن او کسی را وکیل
کرده باشد جهت خود خریدن و حکم دلال حکم وکیل است و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند چهاردهم
کاهلی کردن در خرید و فروخت پانزدهم کاری که مستلزم دنائت باشد بنفس خود کردن بلکه متوجه کار بزرگ باشد
چون ملک خریدن و بنده خریدن و شتر خریدن شانزدهم بیفایده در بازار گردیدن هفدهم متوجه کار ما
شدن جهت ظالمان هجدهم امین ساختن شراب خوار را نوزدهم بر داشتن متاع با آستین چه آن محل ضایع
شدن متاع است بیستم نسبت دادن فائده و نقصان بسرمایه چنانچه گوید اصل مایه من صد دینار است
و هر ده دینار را یک دینار نفع میخواهم بیست و یکم سفر دریا کردن جهت تجارت هرگاه ظن غالب بسلامت باشد
یعنی در غیر تلاطم امواج دریا بیست و دوم آنکه بایع اگر میان مشتریان تفاوت نهد نه بکسی که تقوی
جهت او واقع شده قبول تفاوت کند بیست و سوم بسیار بکار گردیدن بیست و چهارم تجارت
بمالی که احتمال حلال و حرام داشته باشد همچون مال کسی که ربا خوار باشد یا جهالت حال انسان
بیست و پنجم آنکه غلام و کنیزی را که می خرند قیمت خود را به بینند بیست و ششم آنکه متاع خود را زینت دهد
بقصد آنکه جاهل رغبت کند در آن اما اگر آن عادت او شده نه بقصد مذکور جائز است و اما آنها که حرامست
اول زیاده خریدن و کم فروختن آنچه بکیل و وزن در آید دوم مغشوش ساختن چیزی که ظاهر نباشد سیم زیاده
کردن در قیمت متاع بعد از آنکه کسی اراده خریدن آن کرده باشد و عازم شده باشد بر صیغه گفتن تا آنکه بایع
پشیمان شود یا کم کردن قیمت مثل آنکه در زمان خیار بمشتری گوید که من مثل این متاع کمتر از آنچه تو خریده
میدهم تا آنکه مشتری پشیمان شود و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند چهارم تفاوت میانه نقد و نسیه
نهادن در فروختن چیزی پنجم خرید و فروخت بعد از ندای روز جمعه ششم زیاده کردن در قیمت بسبب
مر کسی را که اراده خریدن نداشته باشد تا آنکه مشتری حریص شود و در خریدن مغبون شود بیع صحیح است اما مغبون اختیار فسخ دارد

هفتم پیش رفتن بقافله جهت خرید و فروخت چهار فرسخ که با جماعتی که عالم به نرخ نباشند معامله
کنند اما اگر اتفاقی باشد یا چهار فرسخ یا بیشتر باشد جایز است و بعضی از مجتهدین این را مکروه
میدانند و میانه مجتهدین خلافست که آیا بیع درین صورت صحیح است یا نه و هرگاه درین صورت غبن
باشد بایع را دعوی غبن میرسد هشتم نگاه داشتن گندم و جو و خرما و مویز و روغن جهت گران شدن
بشرطیکه غیر از او کسی دیگر نداشته باشد و مردم محتاج باشند و بعضی از مجتهدین روغن زیت و نمک
را الحاق باینها کرده اند و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند و در احادیث اهلبیت علیهم السلام
وارد شده که حد نگاه داشتن در گرانی سه روز است و در ارزانی چهل روز و بعد از آن حاکم شرع
او را جبر کند بفروختن و میانه مجتهدین خلافست که آیا نرخ را حاکم تعیین کند یا نه اصح آنست که نرخ بدست
صاحبش نهم سفر دریا جهت تجارت با خوف هلاک یعنی در وقت تلاطم امواج آن فصل سیم
در اقسام بیع کردن بدانکه بیع کردن بر ده قسمست قسم اول آنکه متاع و قیمت آن هر دو حال باشد
و این قسم را بیع نقد گویند و در جائیکه بیع مطلق کنند یا شرط حال بودن قیمت و متاع کنند منصرف باین
قسم میشود و شروط آن چهارده است اول ایجاب چون بِعتُکَ هذا بهذا یعنی فروختم بتو این کتاب را مثلا
بصد دینار دوم قبول چون قبلتُ یعنی قبول کردم این بیع را سیم آنکه بلفظ گویند ایجاب و قبول را
پس با قدرت اشارت و کنایت و کتابت کافی نیست و خلافست میانه مجتهدین که اگر بلفظ نگویند
و اکتفا بدادن قیمت و گرفتن متاع کنند آیا جایز است و آنرا بیع میگویند اکثر مجتهدین بر آنند که این
قسم را بیع نمیگویند و هیچ کدام مالک نمیشوند مگر بعد از تلف شدن یکی از متاع یا قیمت آن چهارم
آنکه هر یک از ایجاب و قبول را بصیغه ماضی ادا کنند چنانچه مذکور شد پس اگر بصیغه مضارع یا امر گویند صحیح
نیست پنجم آنکه هر یک از فروشنده و خرنده بالغ و عاقل و جایز التصرف و مختار باشند چه خرید و فروخت
طفل اگرچه ده ساله باشد و دیوانه و اگرچه ولی اذن دهد و مست و خفته و بیهوش و اگرچه بعد از آنکه بهوش آیند
اذن دهند و مفلسی که حاکم شرع او را از مالش بواسطه قرضخواهان منع کرده باشد و کسی که او را باکراه بر آن
دارند صحیح نیست ششم آنکه هر یک از ایشان آزاد باشد چه خرید و فروخت غلام بی اذن آقا صحیح نیست
هفتم آنکه مشتری مسلمان باشد هرگاه متاع مصحف یا بنده مسلمان باشد چه اگر کافر بخرد صحیح نیست و بعضی
از مجتهدین این را شرط نمیدانند بلکه گفته اند این بیع صحیح است و حاکم او را جبر میکند بر فروختن آنها
بمسلمانان چنانچه گذشت هشتم آنکه فروشنده مالک باشد یا در حکم مالک چون وکیل او یا وصی و حاکم

شرع یا امین پس بیع کردن کسیکه مالک آن متاع نباشد یا در حکم مالک نباشد صحیح نیست و موقوفست
برضای مالک نهم انکه آن متاع چیزی باشد که مالک آن تواند شد پس خرید و فروخت شراب
و خوک و حشرات و فضلات ایشان چون موی و ناخن صحیح نیست و میانه مجتهدین خلافست در
جواز فروختن شیر آدمی اقرب آنست که جائز است دهم انکه آن متاع نجس نباشد یا قابل پاک
ساختن باشد چه بیع نجس چنانکه گذشت صحیح نیست یازدهم انکه متاع غبن باشد پس بیع دین
و منفعت صحیح نیست دوازدهم انکه فروشنده قادر باشد بر تسلیم آن پس خرید و فروخت مرغ
در هوا و ماهی در دریا و بنده گریخته صحیح نیست سیزدهم انکه متاعی که میفروشد می باید که وقف نباشد
چه اگر وقف باشد صحیح نیست مگر وقف اولاد می باشد انکه میانه موقوف علیهم نزاع باشد بطریقی
که سبب خراب شدن وقف گردد که دران صورت بعضی از مجتهدین گفته اند که میتوان فروخت
و بقیمت آن ملکی دیگر خرید چنانچه گذشت چهاردهم انکه متاعی را که می فروشند اگر قابل کیل
و وزن باشد می باید که معلوم باشد بکیل یا وزن یا انکه ذکر جنس یا وصف آن کند پس اگر مجهول
باشد صحیح نیست و اگرچه مشاهده کند اما مشاهده در جامه و زمین و ذکر ذرع و عدد در انها کافیست
و بعضی گفته اند که اگر نسبت بیکی از فروشنده یا خرنده مجهول نباشد صحیح است مثل انکه مشتری
گوید ببایع که بفروش این متاع را بقیمتی که بدیگری فروخته و همچنین قیمت متاع می باید که معلوم
باشد قسم دوم انکه هم متاع و هم قیمت آن هر دو نسیه باشد و این قسم را بیع دین بدین گویند
که حرامست چه حضرت پیغمبر ازین بیع نهی کرده قسم سوم انکه متاع حال باشد و قیمت آن نسیه
و این قسم را بیع نسیه گویند و شرطهای این قسم زیاده است از چهارده شرطی که مذکور شد و قسم
اول مشخص بودن وعده قیمت آنست پس اگر وعده مشخص نباشد چون آمدن حاجیان از حج یا رسیدن
محصول صحیح نیست قسم چهارم انکه متاع نسیه باشد و قیمت آن نقد و این قسم را سلم و سلف گویند
و شرطهای این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور در قسم اول قبض کردن قیمتست در مجلس
و ذکر وعده درین عقد لازم است و می باید که در موعد وجود آن جنس ممکن باشد قسم پنجم
انکه متاع را بفروشد بی انکه ذکر مایه کند و این قسم را مساومه گویند و شرطهای او چهارده
شرطیست که در قسم اول مذکور شد قسم ششم انکه متاع را بزیاده از انچه خریده بفروشد
و این قسم را مرابحه گویند و شرطهای این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور ذکر مایه است با زیادتی

بران در عقد بیع و اگر بوعده خریده باشد می باید که بگوید به مشتری که من بوعده خریده ام و مکروهست
درین بیع نسبت دادن فائده باصل مایه مثل آنکه گوید که این متاع را خریده ام بصد دینار و میفروشم
بزیادتی هر ده دینار یکدینار بصد و دینار و می فروشم بزیادتی هر ده دینار یکدینار قسم ششم آنکه متاع را
بآنچه خریده بفروشد و این قسم را تولیه گویند و شرطهای این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور علم باصل
مایه است و آنکه بر قیمتی که خریده باشد بفروشد بی زیاده و نقصان قسم هفتم آنکه متاع را بکمتر از آنچه خریده می فروشد
این قسم را مواضعه گویند و شرطهای این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور اخبار باصل مایه است و
مکروهست نسبت دادن نقصان از درین قسم نیز باصل مایه چنانچه در مرابحه مذکور شد قسم هشتم آنکه دو متاع
متساوی را که قابل کیل و وزن باشند بیکدیگر فروختن و آن را ربا گویند و شرطهای این قسم زیاده
چهارده شرط مذکور عدم زیاده و نقصانست در قدر و در نقد و نسیه اگر بزیاده و نقصان بفروشند
و نخرند جائز نیست و اگر چه آن زیادتی حکمی باشد چون شرط کردن ساختن انگشتری جهت بایع مثلا و آنچه
در بعضی احادیث ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده که جائز است فروختن درهم تازه بدرهم کهنه و شرط
زرگری کردن مراد بدرهم کهنه مغشوشست پس زرگری آن در برابر غش دیگری خواهد بود و زیاده
نخواهد بود و همچنین طلا و نقره مغشوش را بجنس خالص او نمی توان فروخت هرگاه مقدار غش معلوم
نباشد و اگر معلوم باشد بزیاد میتوان فروخت و اگر بایع و مشتری پدر و پسر و زن و شوهر و غلام و آقا
باشند ایشان اگر زیاده و کم متاع متفق را که قابل کیل و وزن باشند بفروشند صحیحست و اگر یکی
و دیگری کافر باشد درین صورت بزیاده از جنس کافر میتوان فروخت اما زیاده بایشان
نمیتوان داد و آیا در میانه مسلمان و ذمی ربا هست درین مسئله میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که ربا
هست و در فروختن طلا و نقره که او را صرف گویند زیاده بر شروط مذکوره قبض در مجلس شرطست
پس اگر پیش از آنکه خرنده و فروشنده قبض کنند و متفرق شوند باطلست و اگر بعضی را قبض کنند همان
بعض صحیحست و اگر در معامله جنس متفق زیادتی واقع شود با علم و جهت بر گیرند آن که آن زیاده را بصاحب
باز دهد اگر شناسد او را و بعد از فوت او بورثه او رساند و اگر نشناسد او را جهت او تصدق کند
و اگر مقدار زیاده را نداند و صاحبش را بشناسد با او مصالحه کند و اگر صاحبش را نیز نشناسد خمس از آن مال
بیرون کند و باقی حلالست و اگر جاهل باشد بحرام بودن ربا استغفار کند و گناه ندارد و آیا در صورت زیاد
را بصاحب بدهد یا نه مجتهدین را درین مسئله دو قولست اقوی آنست که بازدهد جهت و میتوان

خلاص شد از ربا باینکه با ناقص چیزی دیگر از غیر جنس او یا آنکه ناقص را بجنس دیگر بفروشد و بزاید بجز و یا آنکه
زیادتی بخشد قسم دهم آنکه دو جنس مختلف باشد چه آنرا بیاده و کم نقد میتوان فروخت و اما
اگر هر دو قابل کیل و وزن باشند نسیه فروختن مکروه است اگرچه بی زیاده و نقصان بفروشد
فصل چهارم در بیان آنچه در بیع کردن داخل است و قاعده کلی دران است که هرچه در عرف او را
داخل دانند در بیع کردن داخل است و الفاظ آن شش است اول زمین و بقعه و عرصه و ساحت
پس هرگاه عقد بر اینها واقع شود چشمه و چاه و آب در بیع آن زمین داخلست و درختهای که در اینها
باشد یا زراعتی که شده باشد داخل نیست و اگرچه بایع در وقت بیع گفته باشد که فروختم بتو این زمین را با جمیع
حقوق آن اما اگر گفته باشد که فروختم این خانه را با آنچه دران در بر و بسته شود یا این زمین را با آنچه
درو ست درین صورت درخت و زراعت داخلست اما سنگهائی که در زمین مدفون باشد داخل
نیست و بایع را درین وقت لازم است که سنگها را از آن زمین بیرون کند و اجرت مدت تا کندن سنگها بر
بایع لازم نیست و اگرچه زمان آن بسیار باشد اما بر بایع لازم است که بعد از بیرون برآوردن سنگها
آنچه از زمین ناهموار شده باشد هموار کنند دوم باغ و بستان پس هرگاه عقد بیع بر ینچ واقع شود
درخت و زمین و دیوار داخلست و آیا عمارتی که در باغ و فرحت و خانهائی که چوب بر آن انداز ند و
بران بالا می روند جهت مزرع پرانیدن و محافظت انجیر و انگور داخل است یا نه میانه مجتهدین خلافست
اقرب آنست که داخل نیست سوم خانه و داخل است در وی زمین و عمارت و بالاخانه و پائین خانه مگر آنکه سبیه جزو
خانه باشد و آنچه دران خانه ثابت باشد داخلست خواه از اجزای آن خانه باشد چون سقف و درهای
نشانیده و حلقها و آنچه در را بآن بندند و خواه از اجزای آن خانه نباشد ولیکن بواسطه آسانی ثابت ساخته
باشند چون خم و بانی که در جائی نشانیده باشند بنوعیکه نتوان آنرا از جائی بجائی دیگر نقل نمودن و رفهای
تخته یا چوب که ثابت ساخته باشند و میخهائیکه در او کوفته باشند اما دست آسیا و خمها و تغارها و چوبهائیکه
کار ذری نشانیده باشند و گنجهای مدفون و سنگهای پنهان و فرش خانه و چارو او رفهائیکه بر میخهائیکه کوفته گذاشته
باشند و ریسمان و دلو خورد و قفل داخل نیست چهارم قریه و دهکده پس اگر بیع باین هر دو واقع شود
عمارت و ساختهائیکه احاطه بآن خانها کرده و راهها داخلست دران و آیا درختهائیکه که در میان
آنها باشد داخلست میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که داخل نیست و مزرعهای حوالی قریه
داخل نیست مگر با قرینه که دلالت بر داخل بودن آن کند پنجم درخت و داخلست در او شاخها و برگ هاے تر

و آیا شاخ و برگ خشک و برگ درخت توت داخلست میانهٔ مجتهدین خلافست اما میوهٔ درخت داخل نیست و اگر درخت را مشتری بکند حق بایع ساقط میشود و میوهٔ درخت خرما که نران را بماده نشانیده باشند داخل نیست مگر آنکه مشتری شرط کرده باشد و بر مشتری درین صورت لازم است که بگذارد که میوه برسد اگر ضرر بدرخت نرساند و اجرت آن زمان را نمیرسد که از بایع طلب کند و اگر در گذاشتن تا رسیدن میوه بدرخت ضرر رسد مشتری میتواند قطع آن کند و در ارش خلافست ششم غلام و داخل نیست در خریدن غلام مالی که مولی تملیک او کرده باشد بنا بر آن قول که گفته اند که غلام مالک چیزی نمی شود مگر آنکه شرط کند بشرط آنکه ربا نشود و جامهائی که پوشیده باشد آیا داخلست یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که آنچه عرف حکم بآن کند داخل است

فصل پنجم در بیان اقسام خیار بدانکه اصل در بیع کردن لازم است و در شانزده موضع رد کردن جائز است اول خیار مجلس و آن مخصوص بیع کردنست و هر یک از بایع و مشتری را اختیار فسخ میرسد در مجلس بچهار شرط اول آنکه در عقد بیع شرط سقوط خیار مجلس نکرده باشد چه اگر شرط سقوط خیار مجلس کنند اختیار فسخ ندارند دوم آنکه بعد از عقد بیع باشد چه پیش از عقد بیع خیار مجلس نیست سیم آنکه هر یک از فروشنده و خرنده از یکدیگر باختیار متفرق نشده باشند که اگر متفرق شده باشند خیار مجلس نیست اما باکراه ایشان را از یکدیگر متفرق سازند ساقط نمی شود و اگر یکی از ایشان بمیرد آیا حکم جدا شدن دارد یا نه میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر یکی از ایشان دیوانه شود خیار ساقط نمیشود بلکه ولی ایشان را با صرفه و غبطه اختیار فسخ هست چهارم آنکه چیزی که خرید و فروخت بران واقع میشود یکی از آن یازده کس نباشد که بر مشتری آزاد میشوند چه اگر یکی از آن یازده کس باشد اختیار فسخ ندارد و خریدن غلام نفس خود را بمذهب بعضی از مجتهدین که جائز داشته اند اختیار فسخ ندارد و همچنین بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر پدر طفل چیزی از مال خود از جهت فرزند صغیر خود بخرد خیار مجلس ندارد دوم خیار حیوان مشتری حیوان را اختیار فسخ هست از وقت عقد بیع تا سه روز و بعضی از مجتهدین گفته اند که بایع نیز مخیر است درین سه روز اگر قیمت حیوان نیز حیوان باشد بدو شرط اول آنکه در عقد بیع شرط سقوط نکرده باشند چه با شرط سقوط ساقط میشود دوم آنکه تصرف در حیوان نکرده باشد باجاره یا هبه و غیر آن چه با تصرف خیار حیوان ساقط است و اگر عیبی درین سه روز خیار حیوان حادث شود از غیر جهت مشتری مجتهدین را درین مسئله سه قولست اصح آنست که مشتری مخیر است در فسخ یا نگاه داشتن

خیار مجلس

در خیار حیوان

آن حیوان عیب دارد و تفاوت گرفتن میانه صحیح بودن و معیوب بودن اگر درین سه روز بی آنکه تقصیر
کند تلف شود از مال بایع است سوم خیار شرط و این خیار در جمیع عقود جاری است سوای عقد
نکاح و وقف و طلاق و ابراء و شرطهای خیار شرط در بیع پنج است اول آنکه شرطی نباشد که منافی بیع باشد
چون شرط آنکه نفروشد دوم آنکه منافی شرع نباشد چون شرط آنکه آزاد نکند یا وطی نکند یا اگر
کسی آنرا بدزدد عوض آن را بایع بدهد سوم آنکه مضبوط باشد پس اگر شرط مجهول کند چون آمدن
حاجیان از حج باطل است چهارم آنکه شرط را در عقد بیع کرده باشد چه اگر در عقد بیع نکرده باشد اختیار
فسخ ندارد پنجم آنکه تصرف در متاع نکرده باشد چه با تصرف چون دخول کردن خیار شرط ساقط
می شود و بتلف شدن این متاع نیز خیار شرط ساقط می شود آنگاه اگر مثل داشته باشد طلب
مثل یا قیمت می کند و این خیار شرط در بیع بحسب رای هر یک از بایع و مشتری است پس اگر هر یک
از ایشان جهت خود یا اجنبی شرطی کند جایز است و اگر در فروختن شرط سکنی یکسال یا دو سال کند
جایز است و خیار شرط بطریق میراث بورثه منتقل میشود **تتمه** تکالیف بالنسبت بقبول شرط و تعلیق بر شرط
چهار است اول آنکه قابل هیچکدام نیست چون ایمان بخدا و ائمه علیهم السلام و بواجبات قطعیه و به تحریم
محرمات قطعیه دوم آنکه قابل شرط و تعلیق بر شرط هست چون آزاد کردن غلام و شرط کردن که مبلغی
بدهد و نذر کردن و تدبیر کردن غلام و چون اعتکاف و مسجد کردن چه آن قابل تعلیق هست بنذر و شبه
آن و قابل شرط هست که رجوع کند در آن هر وقت که خواهد سوم آنکه قابل شرط هست و قابل تعلیق نیست
چون بیع کردن و صلح نمودن و اجاره و رهن نمودن چه انتقال بعد از رضای ایشان است و رضا
نیست مگر با جزم و در صورت تعلیق جزم نیست چهارم آنکه قابل تعلیق باشد و قابل شرط نباشد
چون نماز و روزه با نذر و یمین موضع چهارم خیار تاخیر است و آن چنانست که بایع چیزی را بفروشد
و متاع را یا بعض آن را تسلیم مشتری نکند و مشتری قیمت آن را یا بعض آن را بایع ندهد یا آنکه شرط
وعده نکرده باشد تا سه روز بایع صبر میکند و بعد از سه روز بایع مخیر است در فسخ و صبر موضع پنجم خیار چیزیست که
در آن روز تا شب ضایع شود یا قیمت آن ناقص شود پس اگر کسی همچنین چیزی را بفروشد تا شب صبر کند اگر
مشتری قیمت آن را بیاورد مالک می شود و اگر نیاورد بایع مخیر است در فسخ و اگر مشتری بعضی از قیمت
آن را نقد قرار داده باشد و بعضی را نسیه و نقد را نداد آیا بایع مخیر است در فسخ یا نه مجتهدین را درین مسئله دو
قول است اقرب آنست که اختیار دارد و همچنین خلافست که اگر آنچه وعده کرده در وعده قرار داده

ندیده موضع ششم خیار رویت و آن چنانست که شخصی متاعی را بی آنکه ببیند بوصف بخرد پس اگر بعد از
دیدن بخلاف صفت باشد مخیر است در فسخ و نگاه داشتن آن و اگر بعضی را دیده باشد و بعضی بوصف
خریده باشد آنگاه برخلاف صفت واقع شده باشد تمام را رد میتواند کرد نه آنکه بعضی را نگاهدارد و بعضی
را رد کند موضع هفتم خیار غبن و آن آنچنانست که شخصی متاعی را بخرد یا بفروشد آنگاه ظاهر شود که
در وقت عقد بیع زیاده از آن یا کمتر از آن قیمت داشته انکس که مغبون است مخیر است در فسخ به سه شرط
شرط اول آنکه تصرفی که مانع رد باشد در آن متاع نکرده باشد چون فروختن مشتری و تلف شدن
در دست او و بعضی از مجتهدین گفته اند که درین صورت نیز فسخ میرسد بایع را و الزام مشتری می نماید
بر رد کردن قیمت متاع یا مثل آن متاع و بعضی از مجتهدین گفته اند که بایع را درین صورت میرسد
که آن متاعی را که مشتری فروخته از آن شخص که خریده بگیرد دوم در وقت خرید و فروخت عالم
بقیمت آن نباشد چه اگر در آن وقت عالم باشد اختیار فسخ نیست سوم زیادتی و نقصان فاحش
باشد بحسب عرف و عادت پس اگر اندک زیادتی و نقصان باشد که او را در عرف زیاد و نقصان
گویند اختیار فسخ نیست موضع هشتم خیار عیب و آن ثابتست در هر چیزی که از خلقت اصلی زیاده
یا کم باشد و آن بر بیست و هشت قسمت اول دیوانه بودن غلام و کنیز دوم برص داشتن سوم جذام
داشتن چهارم قرن داشتن یعنی کنیزی را که بخرد در فرجش چیزی باشد که مانع دخول کردن باشد
پنجم بر آمدن پشت یا سینه غلام و کنیز ششم گریختن ایشان بعادت نه آنکه از روی ترس
جایی پنهان شوند چه بآن گریختن رد نمی توان کرد هفتم خنثی بودن هشتم خصی بودن اگرچه قیمت
بدان زیاده می شود نهم لنگ بودن دهم کور بودن و احول بودن و مرض سبل در چشم
داشتن یازدهم کر بودن دوازدهم کافر بودن غلام و کنیز هرگاه مشتری شرط اسلام نکرده
باشد بقول بعضی از مجتهدین سیزدهم نبودن موی در پشت زهار غلام چهاردهم مستحق بودن حدی
یا تعزیری که بسبب هلاک شود یا مستحق قتل یا بریدن عضوی باشد پانزدهم موی سر نداشتن شانزدهم
خون حیض ندیدن کنیز جوان بر قول بعضی از مجتهدین هفدهم بودن ثقل و درد زیاده بر عادت
در درد روغن و زیت هجدهم آبستنی در کنیز نوزدهم بیمار بودن اگرچه تب یکروز باشد بیستم گندیدن
دهان بر قول بعضی از مجتهدین بیست و یکم زنا کردن کنیز و غلام بر قول بعضی از مجتهدین بیست و دوم
بول کردن [illegible] بزرگ در جای خواب بر قول بعضی از مجتهدین بیست و سوم دزدی و خیانت کردن

کنیز و غلام بشرط آنکه تمیز داشته باشند نه آنکه طفل باشند بیست و چهارم احمق بودن ایشان یعنی بیست و پنجم
آنکه شراب خوار باشد بیست و ششم آنکه متاعی که خریده باشد نجس باشد و اگر چه قابل پاک ساختن باشد
بی مشقت یا نقصان در قیمت آن در پاک کردن بیست و هفتم ختنه ناکرده بودن غلام بقول بعضی از مجتهدین بشرط
آنکه مشتری نداند که آنرا ختنه نکرده اند بیست و هشتم بی قوت بودن دست راست غلام با وجود قوت
داشتن دست چپ و پس مشتری هرگاه عالم شود باین عیوب اختیار فسخ دارد و چهار شرط اول آنکه تصرف در آن
متاع نکرده باشد چه با تصرف رد نمیتوان کرد اما ارش که تفاوت میانه قیمت بی عیبی و عیب دار است میگیرد
دوم آنکه عیب پیش از بیع کردن باشد سوای چهار عیب اول آنکه آن چهار عیب اگر از وقت بیع تا یکسال
بهم رسد مشتری فسخ آن میتواند کرد هرگاه تصرف نکرده باشد سوم آنکه مشتری پیش از بیع کردن عالم نباشد که اگر عالم
باشد رد نمیتواند کرد و ارش هم نمیگیرد چهارم آنکه در وقت بیع کردن آن عیب را اسقاط نکرده باشد خواه بتفصیل خواه باجمال اگر
اسقاط کرده باشد رد نمیتواند کرد و گرفتن ارش در چهار موضع ثابت میشود اول آنکه مشتری تصرف کرده باشد در متاع عیبناک چنانکه گذشت دوم آنکه مشتری
کسی را بخرد که بر او آزاد شود در این صورت نیز رد نمیتواند کرد و ارش میگیرد سوم آنکه در صورتیکه مشتری اختیار
فسخ داشته باشد و فسخ نکند ارش میگیرد چهارم آنکه متاع در دست مشتری عیب بهم رسانیده باشد و بایع شرط
کرده باشد که هرگاه عیبناک شود ارش بدهد موضع نهم خیار تدلیس و آن چنانست که شخصی کنیزی مثلا فروخته
باشد بشرط آنکه سرخ روی و جعد موی باشد و روی او را سرخ کرده باشد بسرخاب و وصل کرده باشد
موی دیگری را بموی او چه در این صورت مشتری هرگاه عالم نبوده باشد و بعد از آن عالم شود اختیار دارد
که فسخ کند و همچنین اختیار دارد هرگاه گوسفندی را چند روز شیر او را ندوشیده باشد و بفروشد بشرط آنکه
شیر او مقدار معینی باشد و بعد از آن ظاهر شود که شیر او کمتر از آن بوده در این صورت نیز مشتری
مخیر است بشرط آنکه در کمتر از سه روز شیر کم شود چه اگر بیشتر از سه روز شیر کمتر شود اختیار فسخ ندارد
و اگر شیر آن گوسفندی را که او را سه روز ندوشیده باشند کم نشود و عادت او شود آیا مشتری
اختیار فسخ دارد یا نه میانه مجتهدین خلافست اقرب آن است که اختیار فسخ ندارد
و آیا این حکم در غیر گوسفند نیز می رود یا نه چون حدیث در گوسفند واقع شده مخصوص
گوسفند است میانه مجتهدین خلاف است اقرب است که در غیر گوسفند نیز می رود
و همچنین آب قنات یا آسیا را بند کردن که در نظر مشتری بسیار نماید و بعد از آن
ظاهر شود که آب او کم بوده اختیار فسخ دارد و در خیار تدلیس هرگاه فسخ نکند و

راضی به نگاه داشتن شود ارش نمیگیرد مگر در شرط بکارت چه هرگاه شرط کرده باشد که کنیز بکر باشد
و بعد از آن ظاهر شود که بکارت نداشته درین صورت بنا بر قول مشهور ارش میگیرد و در فسخ
حضور حاکم شرع و بایع شرط نیست موضع دهم خیار اشتراط و آن چنان است که متاعی که بشرطی
بفروشد سالم نباشد شرط و رد پس با عدم آن شرط با اشتراط آن موجب اختیار فسخ است
چون فروختن بشرط آنکه هرگاه در موعد معینی رد ثمن نماید مسلط بر فسخ بیع باشد موضع یازدهم
خیار شرکت و آن چنانست که متاعی را که بکسی بفروشد اگر ممزوج سازد بمثل آن بحیثیتی که جدا نتوان
کرد از یکدیگر چه درین صورت مشتری اختیار فسخ و شرکت هر دو دارد موضع دوازدهم خیار دشواری
تسلیم کردن چه هرگاه بایع متاعی را که گمان او این باشد که میتواند تسلیم کردن بفروشد و بعد از آن
دشوار شود بر او تسلیم کردن آن چون فروختن کبوتری که از عادت او این باشد هر روز باز آید
مشتری مخیر است میانه فسخ و طلب مثل یا قیمت آن موضع سیزدهم خیار رد کردن بعضی از متاع و آن چنانست
که کسی دو غلام را مثلا بیکدفعه خرید آنگاه ظاهر شود که یکی از آنها ملک دیگری بوده مخیر است میانه فسخ
بیع هر دو غلام یا نگاه داشتن یک غلام را بحصه او از قیمت و طلب کردن قیمت غلام دیگر را از بایع موضع
چهاردهم خیار تفلیس و آن چنان است که هرگاه شخصی متاعی را بمفلسی بفروشد و بعد از آن حاکم شرع
او را از مالش منع کند جهت قسمت کردن مال او بر قرضخواهان چه درین صورت صاحب متاع مخیر است
در فسخ کردن بیع و گرفتن متاع و میانه امضا و شریک بودن با قرضخواهان در مال آن مفلس موضع پانزدهم
خیار تلف شدن و غصب کردن چه اگر متاعی که بایع فروخته پیش از قبض یا بعد از قبض در مدت خیار تلف
شود بسببی از جانب بایع یا اجنبی مشتری مخیر است در فسخ و همچنین اگر متاعی را که بایع فروخته پیش از
قبض مشتری کسی غصب کند و رد آن ممکن نباشد مشتری مخیر در فسخ و یا اجرت مدت غصب را مشتری
از بایع میگیرد یا نه درین مسئله خلافست و اگر بایع در تسلیم تاخیر کند اجرت مدت تاخیر بر او لازم است
موضع شانزدهم خیار جهالت اجاره و آن چنانست که هرگاه مشتری جاهل باشد باجارهٔ عینی را که بایع باو فروخته
در اجارهٔ دیگری بوده اختیار فسخ دارد و همچنین هرگاه جاهل باشد که سنگهائی که در زمین مدفون بوده باشد
از بایعست مخیر است در فسخ و اجتماع اقسام خیار از خواص این کتابست خاتمه در بیان احکام بدانکه بعد از بیع
کردن و گرفتن قیمت تسلیم متاع بمشتری لازم است و آن در چیزهائیکه قابل نقل و تحویل نباشد چون زمین و عمارت و باغ
و درخت تخلیه است یعنی خالی کردن دست از تصرفات آن بازداشتن یا آنکه رخت خود را از آنجا بیرون کردن

واگر در زمین زراعت رسیده باشد چیدن و در آنچه قابل نقل باشد اگر قابل کیل و وزن است کیل
و وزن کردن و اگر حیوان است نقل کردن و در غیر اینها بدست گرفتن و آنچه بعد از بیع و پیش از
قبض بی‌تقصیر یا دقتی در متاع بهم رسد مال مشتریست و جایز است که بایع در بیع استثنا کند آنچه
خواهد و اگر متاع حیوان باشد و استثنای کله و پوست آن کند دران مجتهدین را پنج قولست اول
آنکه بیع صحیحست دوم آنکه باطلست سیم آنکه اگر آن حیوان را توان ذبح نمود صحیح است والا باطلست
چهارم آنکه در حیوانی که ذبح او نتوان کرد شریکست بقیمت کله و پوست آن پنجم آنکه مطلقا
بنسبت کله و پوست در آن شریکست و اصح اقوال قول دوم است و اجرت کیل و وزن کننده و
شمرنده و فروشنده آن بر بایعست و اجرت نقل کننده قیمت و وزن کننده آن و خرنده متاع و نقل
کننده آن بر مشتریست بشرط آنکه برضای خود نیامده باشند بلکه بایع و مشتری ایشانرا آورده باشند
و دلال امین است اگر متاع در دست او بی تعدی و تقصیر فوت شود ضامن نیست و اگر میانهٔ مالک و
دلال اختلاف واقع شود در تقصیر نکردن و قیمت متاع با تقصیر قول قول دلال است با قسم

مطلب دوم در بیان رهن نمودن یعنی گرو کردن و دران دو فصلست **فصل اول** در شروط
گرو کردن بدانکه گرو گذاشتن کسی که بر ذمهٔ او دینی باشد جهت اعتماد شرعا جایز است خواه در سفر
و خواه در حضر و آنچه در آیهٔ کریمه واقع شده است که در سفر جایز است بنابر غالبست چه بیشتر اوقات
در سفر کسی بهم نمیرسد که تمسک بنویسد و اکتفا بگرو میکنند و این رهن عقدیست لازم از طرف
کسی که گرو میکند باین معنی که دیگر نمیتوان تصرف دران گرو کردن و آن را از گرو گیرنده گرفت
تا وقتیکه دین او را ادا کند و دران نه شرط است اول آنکه گرو کننده بالغ و عاقل باشد و جایز التصرف
باشد پس گرو کردن طفل و دیوانه و کسیکه او را باکراه بران دارند و بعد از اکراه بخود آن بدهد و مست
و بیهوش و مفلس که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد صحیح نیست اما ولی طفل میتواند که با مصلحت
طفل مال او را گرو کند جهت دینی که بواسطهٔ مصلحت طفل کرده باشد یا جهت مال او گرو بگیرد دوم
ایجاب چون رَهَنتُكَ هٰذا علی الدَّینِ الفلانی یعنی گرو کردم این عین پیش تو جهت فلان دین
سوم قبول چون قَبِلتُ و آنچه دلالت کند بران و می باید که قبول بعد از ایجاب بی فاصله
واقع شود چهارم آنکه ایجاب و قبول را بلفظ بگویند با قدرت و با عاجز بودن باشارت
و کتابت نیز جایز است و بغیر عربی و بغیر صیغهٔ ماضی نیز جایز است پنجم قبض کردن گرو

و در قبض کردن گرو اذن گرو کننده شرط است پس اگر پیش از قبض گرو کننده بمیرد یا دیوانه شود یا رجوع در اذن در قبض نماید گرو باطل می شود و بعضی از مجتهدین قبض را شرط نمی دانند و استدامت قبض شرط نیست پس اگر بعد از قبض گرو کننده در آن تصرف کند گرو باطل نمی شود ششم حاضر بودن گرو گیرنده در قبض پس اگر در غیبت او گرو کند تا آنکه گرو گیرنده یا وکیل او حاضر نشود و قبض نکند صحیح نیست هفتم گرو عینی باشد که ممکن باشد قبض آن و صحیح باشد مالک شدن آن و جائز باشد فروختن آن پس گرو کردن دین و منفعت چون سکنی خانه و خدمت غلام و گرو کردن ملک غیر بی اذن صاحب و گرو کردن شراب و خوک و اگرچه یهود باشد و نزد مسلمان گرو کند و او در دست یهود دیگر بگذارد صحیح نیست اما شیره انگور را اگر گرو کنند صحیح است و هر وقتی که شراب شود از گرو بیرون می رود و چون سرکه شود باز گرو می شود و اگر در حالتی که شراب شود صاحب آن را بریزد و شخصی که نزد او گرو است از آن جمع کند که آیا مالک آن می شود بعد از آنکه سرکه شود یا همان مالک کسی است که گرو کرده در این مسئله مجتهدین را دو قول است اصح آنست که اگر بقصد سرکه شدن جمع نموده باشد مالک آن می شود و اگر بقصد شراب بودن جمع کرده باشد مالک آن نمی شود و همچنین صحیح نیست گرو کردن مصحف و بنده مسلمان نزد کافر و بعضی آن را جائز داشته اند و گفته اند که واجب است در این صورت به مسلمان بسپارند و گرو کردن کتب فقه و حدیث نزد یهود مکروه است و همچنین مکروه است گرو کردن کنیز خوش روی نزد فاسق مگر آنکه محرم باشد و میانه مجتهدین خلافست در آنکه گرو کردن چیزی که قبض آن نتوانند کرد چون مرغ در هوا و ماهی در دریا و بنده گریخته آیا جائز است یا نه و همچنین خلافست میانه مجتهدین در گرو کردن کنیزی که از او فرزند داشته باشد اصح آنست که گرو نمی توان کرد و از جهت قیمت آن کنیز و گرو کردن کنیز مکاتب و مدبر صحیح است و گرو کردن زمین وقف و زمین خراج جائز نیست هشتم آنکه گرو جهت دینی باشد که در ذمه ثابت باشد پس جائز نیست گرو کردن جهت دینی که در ذمه ثابت نباشد چون گرو کردن جهت دینی که خواهد گرفت و جهت جعالتی که شخصی بکند و به اجرت کسی که او را گرفته باشند که بنده گریخته او را از شهری بگرداند پیش از برگردانیدن او و در گرو کردن غلام جهت مال کتابت میانه مجتهدین خلافست اقوی آنست که جائز است نهم آنکه گرو جهت دینی باشد که استیفای آن دین از او ممکن باشد

پس گرو کردن براجارهٔ متعلقه بذمت شخصی معین چون خدمت آن صحیح نیست چه اگر او بگریزد نمیتواند
که گرو را بفروشد و شخصی دیگر را جهت آن عمل اجاره کند اما اگر آن شخص را جهت عمل معین چون
خیاطی کردن جامهٔ اجاره گرفته باشد جایز نیست چه هرگاه او بگریزد میتواند که گرو را بفروشد و شخصی
دیگر را جهت حصول آن عمل اجاره کند فصل دوّم در احکام گرو کردن بدانکه عقد رهن قابل شرط است
پس هر شرطی که منافی آن نباشد چون شرط کردن آنکه گرو در دست عادلی باشد یا آنکه گرو گیرنده
وکیل باشد در فروختن گرو در سر وعده و درین صورت گرو کننده او را نمی تواند از وکالت عزل
کرد اما اگر گرو کننده اگر بمیرد گرو باطل می شود و اگر گرو گیرنده بمیرد گرو باطل نمیشود بلکه بورثهٔ او منتقل میشود
و اگر در گرو شرطی کند جایز نباشد چون شرط آنکه منافع گرو از گرو گیرنده باشد صحیح نیست و اگر شرط کند که منافع
کل گرو دیگر گرو باشد صحیحست و بعد از آنکه گرو کننده چیزی گرو کند دیگر او را تصرفی که منافی دین گرو
گیرنده باشد صحیح نیست چون فروختن و هبه نمودن آن و دخول کردن بآن مگر باذن گرو گیرنده
و همچنین گرو گیرنده را تصرف در آن صحیح نیست مگر باذن گرو کننده و همچنین گرو گیرنده را تصرف در آن
صحیح نیست مگر باذن گرو کننده و دیگر وعده در گرو کردن شرط نیست اما اگر شرط کند لازم است و اگر بعد
از وعده گرو کننده از دادن دین امتناع نماید و گرو گیرنده وکیل در فروختن باشد بفروشد و دین خود را
بردارد و زیادتی را باز دهد و اگر وکیل نباشد بی رخصت او نفروشد و اگر غائب باشد یا رخصت ندهد
حاکم شرع آن را بفروشد و دین او را بدهد و اگر گرو کننده گرو گیرنده را اجازت دهد که گرو را پیش از
وعده بفروشد جایز نیست او را تصرف در قیمت آن تا هنگام رسیدن وعده و اگر گرو کند چیزی را که تا بسیار
نماند جایز است که شرط کند که پیش از وعده بفروشد و بعضی از مجتهدین برین رفته اند که فروختن آن صحیح است
و قیمت آن داخل گرو است و گرو در دست گرو گیرنده امانت است پس اگر بی تقصیر او تلف شود ضامن نیست
و قول قول اوست در عدم تقصیر با قسم و قول قول گرو کننده است در قیمت گرو و مقدار دین و اگر گرو تلف
شود و گرو کننده چیزی دیگر بدهد محتاج بصیغهٔ دیگر نیست و اگر دو متاع جهت دو دین گرو کند هرگاه یکی از آنها
را بدهد نمی تواند دو را جهت یک دین نگاه داشت و همچنین اگر دو دین باشد
یکی با گرو و یکی بی گرو هرگاه دین با گرو را ادا نماید نمی تواند گرو را جهت از دین دیگر
نگاه داشت و هرگاه گرو کننده دین او را بدهد گرو گیرنده را نمی رسد که گرو را بفروشد
و نمی رسد گرو گیرنده را تکلیف نمودن گرو کننده که دین او را از غیر گرو بدهد

واگرچه قادر باشد وگروگیرنده راحاضر گردانیدن گرو لازم نیست پیش از گرفتن مال خود واگرچه
در مجلس حاکم باشد وانچه خرج حاضر ساختن گرو شود بعد از واون دین انمال گروکننده است
واگر گرو حیوانی باشد و بمیرد وخرج او بگروکننده تعلق دارد و نفقه او بر اوست و در بعضی
از احادیث واقع شده که اگر گرو قابل آن باشد که برو سوار شوند و شیر داشته باشد که بخورند جائز
است که سوار شوند و شیر آن رابخورند و نفقه بدهند و قول اصح آنست که تصرف دران بی اذن گروکننده
جائز نیست و نفقه بروست واگر گروگیرنده نفقه کند از گروکننده بستاند مطلب سوم در شفعه گرفتن
وآن چنانست که دو شخص ملکی مشاع داشته باشند هرگاه یکی ازان دو شخص حصه خود را بفروشد شریک
سابق آن حصه را مستحق میشود وانچه دیگری قیمت میدهد همان قیمت را میدهد بپذیرد و شرط اول انکه
آن چیزی راکه شریک فروخته باشد می باید که قابل نقل نباشد بحسب عادت پس درانچه قابل نقل
وتحویل است شفعه نیست وبعضی از مجتهدین گفته اند که شفعه در حیوان نیز هست و هرگاه زمین را بفروشند
یا درخت یا خانه یا دولاب بتبعیت دران شفعه میرود دوم انکه قابل قسمت باشد پس انچه قابل
قسمت نباشد چون حمام کوچک و دکانچه های کوچک و نهر و راه تنگ شفعه ندارد سوم انکه آنچیز را قسمت
نکرده باشد چه هرگاه قسمت کرده باشند شفعه ندارد مگر انکه در نهر و راه شریک باشند چه درین صورت
با قسمت نیز شفعه دارد هرگاه هر دو را باهم بفروشند اما اگر زمین را بی نهر و راه بفروشند درین صورت
شفعه ندارد چهارم انکه زیاده از دو شریک نباشد وبعضی از مجتهدین گفته اند که در غیر حیوان زیاده از
دو شریک را شفعه میرسد اما در حیوان زیاده از دو شریک را شفعه نمی رسد پنجم انکه حصه شریک بخریدن
وفروختن منتقل شود بدیگری چه اگر بغیر خرید و فروخت چون میراث یا هبه یا صلح منتقل شود شریک دیگر
را شفعه نمیرسد وبعضی از مجتهدین گفته اند که بهر معوضه شفعه دارد ششم انکه کسی که شفعه می طلبد جهود یا
مرتد نباشد ومشتری مسلمان باشد پس هرگاه مشتری مسلمان باشد و شریک جهود یا مرتد باشد شفعه نمیرسد
واگر مشتری کافر باشد وکسیکه شفعه می طلبد مرتد باشد آیا میرسد او را یا نه میانه مجتهدین خلافست و همچنین
خلافست میانه مجتهدین در انکه اگر بعد از عقد بیع شریک مرتد شود هفتم انکه حصه شریکی که شفعه می طلبد وقف
نباشد چه هرگاه وقف باشد شفعه او را نمیرسد و سید مرتضی رضی الله عنه گفته که
هرگاه آن کسی که وقف براو باشد یک کس باشد او را شفعه میرسد و در صورتی
که بیع وقف اولادی جائز است چنانچه در باب وقف گذشت شریک او شفعه

میگیرد و هشتم انکه یکی از دو شریک مقدم باشد در خریدن چه هرگاه هر دو بیکدفعه خریده باشند
هیچکدام را شفعه نمیرسد و همچنین در صورتی که یکی پیشتر خریده باشد متاخر را شفعه نمیرسد
نهم انکه ان شخصی که شفعه می طلبد می باید که عالم به بیع باشد و نیز عالم باشد بقیمتی که شریک
فروخته باشد آن را چه با جهالت هر دو او را شفعه گرفتن صحیح نیست دهم انکه قادر باشد
بر قیمت دادن آن در گرفتن پس اگر قادر نباشد یا قادر باشد و قیمت ندهد شفعه ساقط است
اما اگر گوید که قیمت آن را حاضر ندارم و غائب است صبر کنید تا حاضر سازم مهلتش دهند
تا سه روز و اگر بگوید قیمت در بلد دیگر است مهلتش دهند تا زمانی که حاضر سازد و دران زمان
و سه روز دیگر مگر انکه در مهلت ضرر به مشتری رسد چه درین صورت شفعه ساقط است یازدهم
انکه در دست مشتری پیش از انکه شفعه طلبد تلف نشده باشد چه اگر تلف شده باشد شفعه
ساقط است دوازدهم انکه طلب شفعه فی الفور کند چه اگر عالم باشد بفروختن شریک و طلب شفعه نکند
یا انکه بعد از دانستن فروختن شریک حصه خود را نیز بفروشد شفعه درین صورت ساقط است و اگر
غائب باشد یا طفل یا دیوانه یا محبوس یا بیمار یا بیهوش باشد شفعه ایشان ساقط نمیشود بلکه هرگاه
عالم شوند میرسد ایشان را و ولی طفل یا دیوانه با صرفه و غبطه ایشان شفعه میگیرد سیزدهم انکه در وقت
گرفتن انچیز بگوید که گرفتم این مبیع را مثلاً بشفعه چه این قول بجای عقد بیع است و محتاج بعقد بیع جدید
نیست و اگر مشتری دران چیز تصرف کرده باشد مثل انکه او را فروخته باشد شریک را میرسد که آن
را باطل سازد و از ان کس بگیرد و انچه منافع بهم رسد پیش از انکه شریک شفعه طلبد مال مشتری است
و ساقط نمیشود شفعه به پشیمان شدن مشتری از خریدن یا رد کردن بایع بواسطه عیب و شفیع
نمیتواند رد کردن را بشریک جهت عیب با جاهل بودن او بعیب اما اگر رد نکند تفاوت قیمت آن را
نمیتواند گرفت از بایع مگر انکه مشتری آن تفاوت را از بایع گرفته باشد و اگر میانه کسی که شفعه میخواهد
و مشتری نزاع شود در انتقال باو به بیع یا بمیراث یا بهبه اگر گواه نداشته باشد قول قول مشتری است
بر نفی استحقاق شفعه و قول قول مشتری است در قیمت با قسم بر قول مشهور و اگر هر دو گواه داشته باشند گواه
مشتری مقدم است مطلب چهارم در بیان توابع بیع کردن و دران چند فصل است فصل اول در حکم
جماعتی که حاکم شرع ایشان را از مال ایشان منع نموده باشد بسبب تعلق حق غیری
بمال ایشان یا جهت حفظ مال ایشان از ضایع شدن و انها ساده قوم اند اول اطفال اند

چه ایشان از مال خود ممنوع اند تا وقتی که بالغ و صاحب رشد شوند و بالغ شدن در مردان به یکی
از سه چیز است یا پانزده ساله شدن یا موی درشت بر پشت زهار ایشان بر آمدن یا محتلم شدن و در
زنان به دو چیز اخیر و نه ساله شدن یا حیض دیدنست و صاحب رشد وقتی میشوند که ایشان را آزمایش
کنند تا ببینند که مال خود را در چیزهای صحیح صرف می کنند یا نه دوم دیوانگان چه ایشان از مال خود
ممنوع اند تا آنکه عاقل شوند و ولی اطفال و دیوانگان پدر است و جد پدری و هر چند بالا روند و
اگر هر دو جمع شوند هر دو در ولی بودن شریک اند و هرگاه ایشان نباشند کسی که پدر و جد او را
وصی کرده باشند و هرگاه او نیز نایاب باشد حاکم شرع و امینی که حاکم او را نصب نماید سوم سفیهان
چه ایشان نیز از مال خود ممنوع اند تا آنکه سفاهت ایشان برطرف شود و اگر ایشان عقلی داشته باشند
و برطرف شده باشد ولی ایشان جماعت مذکوره اند و اگر سفیهان بالغ شده باشند ولی ایشان
حاکم شرع است و هرگاه سفاهت ظاهر شود از مال خویش ممنوع اند خواه حاکم ایشان را منع کرده باشد
از مال خویش و خواه نکرده باشد اما هرگاه سفاهت برطرف شود تا حاکم شرع حکم نکند منع ایشان از مال
ایشان برطرف نمیشود و بعضی از سنیان برین رفته اند که هرگاه سفیه نیست و نجبانه شود دیگر تصرف در
مال خود میتواند کرد و اگر چه سفیه باشد و هر سفیه هرگاه پیش از سفاهت حج واجب شود میتواند حج واجب خود را
بفعل آورد بشرط آنکه خرج راه حج را بدیگری بسپارند و حج سنت نیز میتواند کرد هرگاه خرج سفر و حضر او
برابر باشد و اگر خلاف کند سوگند یا نذر خود را کفاره آن بروزه گرفتن است چهارم بیمارانی که در آن مرض
فوت شوند چه ایشان از زیاده از سه یک مال خویش ممنوع اند باین معنی که اگر سی تومان داشته باشد مثلا و
بکسی بخشیده ده تومان آن صحیحست و باقی باطلست پنجم جماعتی که متاعی فروخته باشند و آنرا تسلیم مشتری
نکرده باشند چه از تصرف در قیمت آن متاع ممنوع اند تا آنکه آن متاع را تسلیم مشتری نمایند ششم
جماعتی که متاعی خریده باشند و قیمت انرا نداده باشند چه ممنوع از تصرف در آن متاع تا قیمت آن متاع
را بدهند هفتم غلامان که آقاهای ایشان با ایشان قرار کرده باشند که مبلغی معین بدهند و آزاد
شوند چه از آنچه پیدا کنند سوای نفقه ممنوع اند تا آنچه آقا با ایشان قرار داده بدهند هشتم جماعتی
که از دین اسلام برگردیده باشند و پدرهای ایشان کافر بوده باشند چه ایشان نیز از مال
خود ممنوع اند تا آنکه مسلمان شوند نهم جماعتی که مال خود را پیش کسی گرو کرده باشند جهت دینی
چه ایشان از تصرف در آن مال ممنوع اند تا وقتی که دین را بدهند دهم مفلسان که مالهای ایشان

از قرض قرضخواهان ناقص باشد چه ایشان تصرف در مال خود سوای نفقه و جامه خود و اهل و عیال
واجب النفقه خود ممنوع اند بچهار شرط اول آنکه قرض قرضخواهان پیش حاکم شرع ثابت باشد دوم آنکه
وعده قرضهای ایشان رسیده باشد سوم آنکه مالهای ایشان از قرض قرضخواهان ناقص باشد چهارم آنکه
قرضخواهان از حاکم التماس کنند که ایشان را منع کند از مال شان چه بعد ازین چهار شرط حاکم شرع جمیع اموال
ایشان را قیمت می نماید بر قرضخواهان فراخور قرض ایشان قسمت می نماید باین طریق که مفلسان
قرضخواهان را حاضر میسازد و قرضخواهان که گروی داشته باشند گرو را بفروشند و بآنها دهند و قرضخواهان
دیگر او را دخلی نیست و صاحبان متاعی را که متاع شان موجود باشد مخیر سازد که اختیار متاع خود
کنند یا آنکه با قرضخواهان شریک باشند آنگاه جماعتی را که مفلس بر ایشان جنایتی کرده باشد حق ایشان را
بدهد آنگاه حیواناتی که محتاج بنفقه باشند اول بفروشند آنگاه متاع و قماش و منقولات را بفروشد و آنگاه زمین
را بفروشد و خدمتکار مفلس و خانه او را نمیتوان فروخت هرگاه محتاج باینها باشد و آیا بعد از فروختن
چیزهای مفلس بقرضخواهان او دادن منعی که حاکم شرع او را کرده زایل میشود یا محتاج است بحکم حاکم میانه
مجتهدین خلافست اقرب آنست که بمجرد قسمت منع برطرف میشود و نمیرسد قرضخواهان را که بعد از آنکه آنچه
داشته باشد از و گرفته باشند او را تکلیف نمایند که جهت ایشان کار کند و اگرچه صاحب کسب باشد
یا آنکه اگر کسی چیزی باو بخشد تکلیف نمایندش که قبول کند یا قرض کند جهت ایشان و تکلیف نمیتوان کرد
زنان را بشوهر کردن جهت گرفتن مهر از ایشان و حبس او کردن بعد از قسمت اموال جایز نیست بلکه مهلت
(زنان محجور علیها) (جهت تتمه قرض ۱۲)
او واجبست تا آنکه حق سبحانه و تعالی او را مستغنی گرداند **فصل دوم** در ضامن شدن و آن بر سه قسمست
اول متعهد مال شدن که بر ذمت شخصی باشد و شروط آن هفت است اول
ایجاب چون ضمنت یعنی ضامن شدم من از فلان شخص بآنچه بر ذمت اوست و آنچه صریحا
دلالت کند بران با قدرت کتابت و اشارت کافی نیست و اشارهٔ اخرس
کافیست دوم قبول کسی که او را ضامن میسازد و بعضی از مجتهدین گفته
(یعنی مضمون له قرضخواه ۱۲)
اند که رضای او کافیست اگرچه به لفظ نگوید اما رضای کسی که از جانب
او ضامن میشود دخل ندارد ولیکن اگر بی رضای او ضامن میشود ولی
که می دهد رجوع باو نمی تواند کرد اما اگر برضای او ضامن شود رجوع میکند و اگر کسیکه
(بمضمون عنه ۱۲) (یعنی مضمون عنه ۱۲)
بواسطه مال او ضامن شده چیزی بخشد بضامن ضامن نمیتواند از آن کس که جهت او

ضامن شده بگیرد و فوریت قبول شرط نیست سوم آنکه ضامن بالغ و عاقل و جائز التصرف و مختار
باشد پس ضمان طفل و دیوانه و سفیه و مغمی علیه و مست و بیهوش و خفته و مجبور صحیح نیست چهارم آنکه
ضامن آزاد باشد چه ضمان بنده بی اذن مولی صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که صحیح
است و بعد از آزادی میدهد و با اذن مولی صحیحست و تعلق میگیرد بذمه بنده نه بمال مولی
و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که تعلق میگیرد بمال مولی پنجم آنکه ضامن ملی باشد یا آنکه کسی که
جهت مال او ضامن میشود عالم باشد بمفلسی او در هنگام ضامن شدن او اما اعتبار مالداری
ضامن شرط نیست پس اگر در اثنای ضامن شدن مال تلف شود ضمان باطل نمیشود ششم آنکه
ضمان را معلق بشرط نسازد چه اگر معلق بر شرط سازد صحیح نیست اما اگر معلق نسازد بشرطی اما
دادن مال را معلق بر شرط سازد صحیح است هفتم آنکه مالی که ضامن متعهد آن میشود می باید که ثابت
باشد در ذمت آن کسی که از و ضامن میشود پس اگر ثابت در ذمه نباشد ضمان صحیح نیست چون ضمان
مال جعاله پیش از عمل و ضمان مال کتابت و ضمان امانت و ودیعت و مال شرکت و مضاربت
و بعد از آنکه شرطهای ضمان بهم رسد منتقل میشود مال از ذمه آن شخصی که از جانب او ضامن شده
بذمه او و ضمان حال و مؤجل جائز است و در مؤجل اگر ضامن بمیرد ضمان مؤجل حال می شود و جائز
که شخصی از ضامن ضامن شود و همچنین قسم دوم حواله چه حواله نیز انتقال مال است از ذمتی بذمتی
دیگر و شروط آن شش است اول ایجاب چون أَحَلْتُكَ بِالدَّيْنِ الْفُلَانِيِّ عَلَى فُلَانٍ یعنی
حواله کردم ترا بقرض تو به فلان کس دوم قبول چون قَبِلْتُ و قبول حواله واجب نیست بر مالدار و بعضی از
مجتهدین گفته‌اند که قبول بر مالدار واجب است و احادیثی که وارد شده بدین مضمون محمول بر استحباب است
سوم رضای آن کس که حواله میکند و کسیکه او را حواله کرده و کسیکه برا و حواله کرده باشند چهارم آنکه
حق ثابت باشد در ذمه کسی که حواله میکند پس حواله کردن چیزی که بقرض خواهد گرفت صحیح نیست پنجم آنکه
معلق نسازد حواله را بر شرط ششم آنکه عالم باشد بقدر دین محال به هر کدام از حواله کننده و کسی را
که حواله میکنند و بر کسی که حواله میکنند و هرگاه شرط حواله متحقق شود منتقل میشود مال از ذمه کسیکه حواله میکند بذمه
کسیکه حواله میکند بر و و حواله کردن آن کسیکه حواله کرده شده بر و و بر کس دیگر جائز است و همچنین
بر کس دیگر و حواله بغیر جنس به تراضی جائز است چنانچه بر ذمت او درهم باشد و بدینار نیز حواله کند قسم سوم
کفاله و آن ضامن شدن بدن شخصی است که بر و حق غیری ثابت باشد و شروط آن پنج است اول ایجاب چون

کَفَلْتُکَ یعنی کفیل شدم جهت تو فلانی را دوم قبول کسیکه از برای او ضامن می شود بعضی
از مجتهدین رضا‌ی کسی که ضامن بدن او می شود شرط کرده اند سوم تعیین آن کسی که ضامن
بدن او می شود پس اگر گوید که ضامن بدن یکی از دو شخص شدم صحیح نیست و همچنین تعیین مدت
ضمان جائز است چهارم انکه ضمان را معلق بشرط نسازد چه اگر معلق بشرط سازد باطل است
پنجم انکه انچه بر او باشد ~~نباشد~~ چه کفیل شدن کسی که بر وحد لازم شده باشد صحیح نیست
و بعد از انکه این شرطها بهم رسد کفیل شدن صحیحست و کفیل شدن حال جائز است و بوعده
نیز هرگاه وعده مشخص باشد و هرگاه عقد کفاله معلق و اقع شود منصرف الحال میشود و به تسلیم
کردن آن شخص که ضامن بدن او شده کفیل بری الذمه میشود بشرطیکه در وقت تسلیم کردن
ظالمی نباشد که او را رها کند چه درین وقت به تسلیم کردن بری الذمه میشود و بری الذمه نمیشود و به
تلف شدن آن چیزی که بر ذمه او باشد و اگر از حاضر ساختن او امتناع نماید حاکم شرع او را حبس
می نماید تا او را حاضر کند یا انچه در ذمه او ست از عهده بیرون آید و بعد از گرفتن انچه بر دست
ضامن رجوع میکند بر آن کسی که ضامن بدن او شده اگرچه باذن او ضامن نشده باشد و اگر آن شخص
بگریزد یا غائب شود غائب شدنی که خبر او منقطع شده باشد آیا ضامن را لازم است که انچه بذمه او ست
بدهد میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اقرب آنست که می باید داد و اگر غائب شدن او بطریقی
نباشد که خبر او منقطع شده باشد ضامن را مهلت دهند تا او را حاضر سازد و در حکم ضامن شدنست
رها کردن قرضدار کسی را از دست او از روی قهر و غلبه چه درین صورت بر او لازم است که او را
رد کند یا انچه بر او ست بدهد و باطل می شود کفاله بمردن کسی که ضامن بدن او شده باشند درین
صورت دادن مالی که بر ذمه او بوده ضامن را لازم نیست و حاضر ساختن مرده او نیز بر او لازم نیست
مگر انکه حاضر ساختن آن مرده جهت گواهی دادن بر او باشد چه درین صورت حاضر ساختن مرده
او لازم است و اگرچه دفن کرده باشند و اگر ضامن بمیرد آیا بر ورثه او لازم است که آن شخص را
حاضر سازند مجتهدین را درین مسئله دو قول است **فصل سوم** در بیان صلح کردن و او عقدیست
که شارع وضع کرده آن را جهت قطع نزاع و آن بر سه قسمت اول میانه مسلمانان و اهل کتاب چنانچه
در بحث جهاد با کفار مذکور شد دوم میانه زن و شوهر چنانچه در بحث طلاق خواهد آمد سوم میانه دو خصم در
اموال و صلح عقدیست لازم و شروط آن شش است اول ایجاب چون صالحتک بهذا یعنی مصالحه کردم با تو فلان چیز بعوض مبلغ معین

دوم قبول چون قبلت و هرچه دلالت کند بر رضای بر ایجاب سوم آنکه ایجاب و قبول از بالغ عاقل رشید مختار جائز التصرف واقع شود پس مصالحت طفل و دیوانه و سفیه و کسیکه او را باکراه بران دارند یا مست باشد یا بیهوش باشد یا کسی باشد که حاکم شرع بسبب افلاس از مالش منع کرده باشد بواسطهٔ قرضخواهان صحیح نیست چهارم آنکه صلح بر چیزی واقع شود که عوض توان گرفت پس اگر عوض نتوان گرفت صحیح نیست چون صلح کردن با زنی تا آنکه اقرار کند بزوجیت او چه درین صورت اگر آن زن چیزی دهد که او ترک دعوی کند صحیح نیست پنجم آنکه صلح با عوض واقع شود چه اگر بی عوض واقع شود صحیح نیست و همچنین باطلست اگر عوض واقع شود که حق غیری باشد ششم آنکه صلح بر حلال ساختن حرام و حرام ساختن حلال واقع نشود چه همچنین صلح باطلست و بعد از آنکه این شرطها بهم رسد لازم می شود چه صلح عقدیست لازم از هر دو طرف و صلح خود عقدیست بسر خود و بعضی از مجتهدین گفته اند که گاهی تابع بیع است هرگاه در و عینی منتقل شود بعوض معلوم و فرع اجاره است هرگاه منتقل شود منفعتی معلوم بعوضی معلوم و فرع هبه است هرگاه دران عینی منتقل شود بی عوض و فرع ابراست هرگاه دران اسقاط حقی شود و فرع عاریه است هرگاه متضمن اباحت منفعتی شود بغیر عوض و صلح همچنانکه با اقرار جائز است با انکار نیز جائز است و در حالت انکار مستلزم اقرار نیست خلاف مر سنیان را که گفته اند که صلح کردن با انکار اقرار را لازم دارد و صحیحست صلح کردن بر عینی بعین و منفعت و بر منفعت بعین و منفعت و بجنس آنچه دعوی می کند و بغیر جنس آن و جائز است صلح کردن بر زیاده از قیمت متاعی که نزاع دران کنند و بکمتر از قیمت آن و همچنین صحیحست صلح کردن بچیزی حال از چیزی که بوعده باشد و بوعده از چیزی حال باب دهم از کتاب جامع عباسی در بیان اجاره دادن و عاریت نمودن و احکام غصب کردن و توابع و دران چهار مطلبست مطلب اول در اجاره دادن و دران سه فصلست فصل اول در شرطهای اجاره بدانکه اجاره مالک ساختن منفعت معلومه است مر شخصی را بعوض معلومی شرطهای آن پانزده است اول ایجاب چون اجرتک هذا بهذا یعنی اجاره دادم بتو فلان چیز را بمبلغی معین مثلاً و بلفظ عاریه و بیع صحیح نیست و اگر چه قصد اجاره کنند دوم قبول چون قبلت و آنچه دلالت کند بر رضای بایجاب سوم آنکه هر یک از موجر و مستاجر بالغ و عاقل و مختار و جائز التصرف باشند پس اجاره طفل و دیوانه و غافل و مست و بیهوش و خفته و

وکسیکه او را باکراه بران دارند صحیح نیست و اگر مفلس مال خود را باجاره دهد صحیح نیست اما اگر خود را باجاره
دهد صحیحست چهارم آنکه آنچه اجاره می کنند چیزی باشد که او را توان دید یا وصف آن توان کرد بنوعی
که از وجهالت برطرف شود پس در اجاره دادن حمام مثلا ناچار هست از دیدن جاینهای آب و بزرگ
و کوچکی و توی و جائی که خاکستر ریزند و آبخانه و مصرف بان یا وصف کردن آن حمام بنوعیکه جهالت
از و برطرف شود و در اجاره زمین ناچارست از دیدن یا وصف کردن و تعیین منفعت به زراعت
و غیر آن و تعیین مدت پنجم آنکه آنچه باجاره می دهند چیزی باشد که اصل او باقی ماند و از و نفع گیرند
پس اجاره درخت جهت خوردن میوه آن و همچنین جهت سوزانیدن و طعام جهت خوردن و گوسفند
جهت خوردن شیر او صحیح نیست اما در اجاره گرفتن دایه جهت شیر دادن طفل میانه مجتهدین خلافست
اقرب آنست که جائز است و آیا جائز است که گوسفند را اجاره کنند جهت شیر دادن بره درین مسئله
میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که جائز است و همچنین اجاره کردن بوییهای خوش جائز است
اگرچه ببوئیدن کم شود و همچنین اجاره حمام جهت نشستن دران جائز است و ریختن آب تابع است
و آیا اجاره کردن چاه جهت آب کشیدن جائز است یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست ششم
آنکه آنچیزی را که اجاره می کنند منفعت آن مستقل باشد و در اجاره کردن سیب جهت بوئیدن و درخت
جهت نشستن در سایه آن میانه مجتهدین خلافست اما اجاره درخت جهت خشک کردن رخت بان صحیحست
هفتم آنکه منفعت مباح باشد پس اگر خانه را جهت ریختن شراب اجاره کنند صحیح نیست هشتم آنکه منفعت مملوک
باشد پس اجاره دادن کسی ملکی را که از دیگری غصب کرده باشد صحیح نیست نهم آنکه نفع گرفتن از آنچیزی
که اجاره می کنند ممکن باشد پس اجاره زمین بی آب جهت زراعت کردن آن صحیح نیست و همچنین
صحیح نیست اجاره کردن گوسفند جهت زراعت کردن بدان بعوض گاو و یا جهت باربرداشتن عوض
شتر چه انتفاع درین دو صورت ممکن نیست دهم آنکه قادر باشد بر تسلیم آن پس اجاره بنده گریخته در مدتی
که گریخته باشد صحیح نیست یازدهم آنکه منفعت چیزی نباشد که بحسب شرع و عرف ممنوع باشد از آن پس اجاره
شخصی جهت کندن دندانی که درد نمیکند یا جنب و حائض جهت جاروب کردن مسجد صحیح نیست اما اگر
اجاره کنند جهت کندن دندانی که درد کند صحیحست و کافر را اجاره کردن مصحف جهت
نظر کردن و مسلمان جهت خدمت صحیح نیست دوازدهم آنکه ممکن باشد که مستاجر را منفعت
حاصل شود پس اجاره کردن کسیکه حج بر او واجب باشد جهت حج کردن از غیر صحیح

نیست سیزدهم آنکه منفعت معلوم باشد چون خیاطی کردن قبای مشخصی پس اگر مجهول باشد صحیح نیست چهاردهم آنکه عوض منفعت معلوم باشد به مشاهدهٔ آن یا بوصفی که جهالت را برطرف سازد و اگر قابل کیل و وزن باشد بکیل و وزن در آوردن پس اگر مجهول باشد صحیح نیست پانزدهم آنکه عوض منفعت عیب نداشته باشد چه اگر عیب داشته باشد مخیر است میانه فسخ و امضا با ارش عیب و هرگاه این شروط متحقق شد اجاره لازم است و فسخ آن نمیشود مگر بباطل شدن عینی که اجاره کرده اند چون خراب شدن خانه و غرق شدن زمین در آب و گریختن کسی که او را باجاره گرفته اند خواه تلف پیش از قبض باشد و خواه بعد از قبض و چون ساکن شدن درد دندان در حال آمدن نزد دلاک و باطل نمیشود بمنع کردن موجر مستاجر را از تصرف در عین و غصب کردن عین پیش از قبض و مفلس بودن مستاجر و خلافست میانه مجتهدین که آیا اجاره بموت یکی از موجر و مستاجر باطل می شود یا نه بعضی از مجتهدین میگویند که باطل می شود و بعضی میگویند که باطل نمی شود خواه پیش از استیفاء منفعت باشد و خواه بعد از آن و بعضی بر آنند که بموت مستاجر باطل میشود نه بموت موجر و استاد فقیر یعنی شیخ الطائفه بهاء الملة والدین محمد عاملی طاب ثراه درین مسئله متوقف بوده جهت تعارض ادله و اگر موجر موقوف علیه باشد و بمیرد پیش از انتهای مدت اجاره میانه مجتهدین درین مسئله خلافست بعضی بر این رفته اند که اقرب آنست که باطلست و مستاجر رجوع میکند به بقیهٔ اجرت بر ورثه موجر و باطل نمیشود اجاره بفروختن عین اما اگر مشتری جاهل باجاره باشد مخیر است در فسخ و امضا و اگر اجیر معین بیمار شود اجاره باطل میشود و اگر معین نباشد یا معین باشد و مضمون باشد باطل نمیشود و الزام میکند او را باجاره گرفتن شخصی جهت کردن آن کار و بمجرد عقد موجر مالک اجرت میشود و مستاجر مالک منفعت میشود اما تسلیم اجرت موقوفست بر تسلیم عین و اگر اجرت بر عمل باشد بعد از انقضای عمل اجرت لازم است و در حکم تسلیم عین است دادن موجر آن عین را و نگرفتن مستاجر و هرگاه مدتی بگذرد که انتفاع از عین ممکن باشد و مستاجر منتفع نشود اجرت ثابت میشود و آیا نفقهٔ کسی که باجرت میگیرند و نفقهٔ چاروای کرایه و آب دادن آن بر کسی است که او را اجاره کرده یا بر صاحب چارواست خلافست اقرب آنست که بر صاحب چارواست و بر آن کس که اجیر شده و ما یحتاج چاروائی که باجاره می گیرند بر کسی است که او را باجاره می گیرند از زین و لجام و سنت است که اجرت اجیر را پیش از گرفتن مشخص کنند و هنوز عرق او خشک نشده باشد که بدهند و مکروه است اگر چیزی [illegible] در دست

او فوت شود به تقصیر آن با جرت او حساب کنند **فصل دوم** درانکه در چند موضع اجاره حرام است و در چند موضع مکروه است و در چند موضع جائز است بدانکه در پانزده موضع اجاره حرام است و در هشت موضع مکروه است و در پانزده موضع جائز است اما پانزده موضع حرام اول اجاره کسی جهت ساختن شطرنج و نرد و آلات قمار و لهو دوم اجاره کسی که سرود بباطل کند سوای عروسی که دران جائز است سوم اجاره کسیکه جهت بر داشتن شراب یا مردار یا خوک جهت خوردن اما اگر شراب برای سرکه کردن باشد یا انکه مرده را از محله جهت بوی بد بر آرد صحیح است و همچنین حرام است برداشتن شراب جهت جهود چهارم اجاره کتابت کننده جهت نوشتن شعر باطل و کتب اهل ضلال جهت غیر نقض و حجت بر ایشان پنجم اجاره دادن خانه بجهود که در عبادت کنند یا شراب بگذارند و همچنین اگر خانه را بمسلمان اجاره دهد جهت شراب کذاشتن ششم اجاره دادن سگ گزنده و خوک هفتم اجاره دادن خروس که بنماز بیدار کند هشتم اجاره گرفتن کسی جهت پیشنمازی و قضا و اذان و غسل دادن و کفن و دفن مردگان اما رزق از بیت المال گرفتن جائز است نهم اجاره دادن زمین که آب بر نوشیند جهت زراعت کردن دهم اجاره دادن زمین بانچه ازان زمین بیرون آید یازدهم اجاره دادن طفل و مجنون و سفیه و مفلس دوازدهم اجاره گوسفند که برباد و انداز اما اگر جهت صاحب گوسفند هدیه بیاورند جائز است سیزدهم اجاره جهت ساختن صورتهای سایه دار چهاردهم اجاره شخصی جهت تعلیم قدر واجب از قرآن و معارف الهی و مسائل شرعیه پانزدهم اجاره دادن نفس خود را جهت حج کسی که حج بر و واجب باشد و اما هشت موضع که مکروه است اول اجاره مسلمان جهت خدمت جهود دوم اجاره بر تعلیم قرآن غیر واجب و کتابت آن و نوشتن عشره تا بیان ابطال سوم اجاره حجامت کننده با شرط اجرت چهارم اجاره جهت پاک کردن از نجاست پنجم اجاره جهت جته کردن بباطل اما جهت لوحه بحق جائز است ششم اجاره دادن نفس خود را جهت نمایاندن نشان بشرط اجرت هفتم اجاره جهت ختنه کردن هشتم اجاره دادن کنیز بغیر امین و اما پانزده موضع که جائز است اول اجاره مصحف جهت حفظ و نظر کردن و همچنین اجاره کتب فقه و حدیث و اداب دوم اجاره گرفتن جهت تعلیم شعر مباح و تعلم حساب و خط سوم اجاره گرفتن کسی جهت هر عمل مباحی که خواهد چهارم اجاره جهت حج از برای میت پنجم اجاره کردن جهت ساختن

مسجد و پل ششم اجاره کردن بجهت نماز میت هفتم اجاره قنات جهت زراعت کردن با آب آن هشتم
اجاره عقار نهم اجاره زیور جهت زینت دهم اجاره درهم و دینار جهت نظر کردن و زینت یازدهم
اجاره درخت جهت خشک کردن رخت بر او و جهت سایه آن دوازدهم اجاره چارپایان جهت خورد
کردن گندم و جو و غیره سیزدهم اجاره خانه جهت مسجد کردن و رخت جهت نماز کردن و زنان چهاردهم
اجاره کردن چاه جهت آب کشیدن زنان و بعضی از مجتهدین این اجاره نمیدانند پانزدهم اجاره
سگ شکاری و باز و چرغ و پارس جهت شکار فصل سیم در احکام اجاره کردن بدانکه مستاجر امین است
پس با تلف کردن عین ضامن نیست و اگر شرط ضمان کند در عقد فاسد می شود و هجده موضع
ضامنست اول با تعدی و تقصیر و خلافست میانه مجتهدین که ضامن قیمتست روز تقصیر یا روز تلف
اصح آنست ضامن قیمت روز تلف دوم کازر اگر جامه را پاره کند ضامنست و اگر جامه کسی را بسبب
اشتباه به دیگری بدهد ضامنست سیم اگر حمال چیزی را بشکند چهارم ساربان ضامنست چیزی
را که تلف کند پنجم ملاح اگر در حفظ کشتی تقصیر کند ضامنست ششم طبیب هفتم کحال هشتم بیطار نهم
اجیر آنچه عمل کرده اگر نگاهدارد جهت گرفتن اجره و تلف شود ضامنست دهم معلم اطفال اگر جهت تادیب
اطفال را بزند بحدی که بجنایت برسد یازدهم کسیکه ختنه می کند اگر قطع حشفه کند یا بی اذن ولی
طفل او را ختنه کند و سرایت کند طفل ضامنست دوازدهم اگر کسی جهت کندن دندان که درد کند
اجاره کند و او دندان صحیح را بکند ضامنست سیزدهم خیاط آنچه ضایع کند چهاردهم طباخ آنچه ضایع کند
پانزدهم جولاه آنچه ضایع کند شانزدهم خباز اگر نان بسوزاند ضامنست هفدهم چوپان گوسفند
اگر خواب کند و غافل شود و تقصیر کند ضامنست هجدهم حمامی چیزی که با [illegible] سپارند و تقصیر کند در
حفظ آن و تلف شود ضامنست و اگر میانه موجر و مستاجر نزاع شود در اصل اجاره قول قول
منکر اجاره است با قسم و در رد کردن عین قول قول مالک است با قسم و در هلاک شدن متاع قول قول
مستاجر است با قسم و در کیفیت اذن در فعل قول قول مالک است و در قدر اجرت قول قول مستاجر است
و در مدت اجاره قول قول موجر است و در تعدی قول قول مستاجر است مطلب دوم در بیان عاریت
و دادن امانت نزد کسی سپردن و در آن دو فصلست فصل اول در عاریت دادن و آن عقدیست
جائز و هر یک از ایشان را می رسد رجوع الا در دفن میت مسلمان چه در آن رجوع بعد از دفن جائز نیست
چه شکافتن قبر حرامست تا آنکه استخوان او پوسیده شود و بعضی از مجتهدین استثنا کرده اند چیزی را که نبش

رجوع کردن ضرر رسد بکسیکه عاریت کرده اند اما اگر چون پاره چوب که جهت رخنه کشتی بعاریت گرفته باشند
که در دریا رجوع نمی‌رسد و دران شروط آن هفت است اول ایجاب و آن هر چیزیست که دلالت کند بر عاریت
گرفتن چیزی از کسی و اشاره و ایما نیز کافیست دوم قبول و آن رضای بر ایجابست خواه قولی مثل آنکه
گوید قبول دارم خواه فعلی چون گرفتن عاریه سوم آنکه کسیکه عاریه می‌گیرد و می‌دهد بالغ و عاقل و جائز
التصرف باشد پس عاریه طفل و مجنون بی اذن ولی ایشان و سفیه و بنده بی اذن مولی و کسیکه او را باکراه
بران دارند صحیح نیست چهارم آنکه کسیکه عاریه می‌دهد مالک باشد پس عاریه مستاجر صحیحست و عاریه
غاصب صحیح نیست پنجم آنکه آنچیز را که عاریه می‌گیرند می‌باید که عینی باشد که اصل آن باقی باشد
و از ان منتفع توان شد چون عاریه گرفتن سگ و پارس جهت شکار و گربه جهت گرفتن موش و گوسفند
نر جهت انداختن بر گوسفند ماده و عاریه کردن طعام و میوه خوردن صحیح نیست اما گوسفند را جهت شیر
دادن اگر عاریه کنند صحیح است چه مجتهدین استثنا کرده اند و در غیر گوسفند خلافست اقوی آنست که
مخصوص گوسفندست ششم آنکه کسیکه عاریه می‌گیرد می‌باید که اهلیت و استعداد باشد که باو توان داد
پس اگر کسیکه احرام بسته باشد جهت صید عاریت آلت شکار کند صحیح نیست هفتم آنکه آنچه عاریت می‌کند جهت
نفع حرام نباشد پس عاریه گرفتن خانه جهت ریختن شراب دران خانه جائز نیست و عاریه گرفتن کنیز
جهت تمتع از وی بغیر از آنکه بلفظ تحلیل یا اباحه گویند جائز نیست و مکروه است عاریه پدر و مادر غلامی
جهت خدمت کردن آن غلام و آنچه بعاریت می‌گیرند امانتست در دست عاریه گیرنده اگر تلف
شود بی تقصیر او ضامن نیست و اگرچه بسبب استعمال کردن ناقص شود مگر آنکه شرط ضمان کرده باشند
با تلف یا آنکه آنچه بعاریت کرده طلا و نقره باشد چه تلف آنها ضمانست خواه سکه داشته باشد و خواه سکه
نداشته باشد و اگر میانه عاریت دهنده و عاریه گیرنده نزاع شود در تلف متاع قول قول عاریت گیرنده
است با قسم و اگر دعوی رد کردن نماید قول قول عاریه دهنده است با قسم فصل دوم در امانت نزد
کسی نهادن و شروط آن بر سه قسمست اول ایجاب دوم قبول بطریقیکه در عاریت گذشت سوم آنکه
هر یک از ایشان بالغ و عاقل و مختار و جائز التصرف باشد چه اگر یکی از ایشان طفل یا دیوانه
یا سفیه باشد یا بیهوش یا کسی که او را باکراه بران دارند یا غلام بی اذن آقا باشد
امانت او صحیح نیست و قبول امانت کردن سنت است و حفظ کردن آن واجبست بقدر
امکان بعد از قبول و رد آن بر مالک واجبست و در وقت رد کردن آن گواه گرفتن

سنت است و ممزوج ساختن امانت بمال خود و مال غیر بجنس و غیر جنس حرام است و امانت گیرنده
امین است اگر تلف شود ضامن نیست و در هشت موضع ضامن است اول تصرف کردن در ان
چون پوشیدن دوم ضایع گردانیدن چون جائی گذاشتن که ظالم ببیند و بقهر و غلبه بگیرد
یا انکه متاعی باشد که در بعضی فصلها چون تابستان از هم باد باید کرد و باز نکند سوم خلاف
قول مالک کردن اگر تعیین موضع کند مگر انکه از تلف ترسد چهارم بکسی دیگر دادن امانت بی
اذن مالک بی احتیاج و اگرچه عادل باشد پنجم تقصیر کردن در محتاج او چون علف حیوان ششم
انکار کردن امانت هفتم اهمال کردن در دادن بصاحب با انکه صاحب طلبد هشتم عازم بودن بر
ندادن بصاحب و باطل میشود امانت بمردن هر یک از ایشان و بجنون هر یک و به بیهوشی هر یک اگرچه
کم باشد و بعزل نفس خود و اگر میانه امانت گیرنده و امانت دهنده نزاع واقع شود در انکار امانت
قول قول امانت گیرنده است و قول قول مالک است در قیمت با التعدی و قول قول امانت گیرنده است
در اینکه گوید رد کردم بکسی که امانت بمن داده بود و اما اگر گوید رد کردم بوارث او قول قول وارث است
باقسم **مطلب سیم** در احکام غصب کردن و توابع آن و در ان چند فصل است **فصل اول** در احکام غصب
کردن بدانکه غصب گرفتن مال غیر است از روی تعدی و غلبه پس اگر کسی را از مالش منع کنند و
متصرف نشوند او را غاصب نمیگویند و تصرف در انچه قابل نقل باشد نقل است و در چار و اسوار شدن است
بران و در فرش نشستن بران و در خانه دخول در ان و بیرون کردن صاحب کافیست و غصب کردن
حرام است بحسب عقل و کتاب و حدیث و اجماع و تصرف کردن غاصب در ان مال حرام است سوای
رد کردن بصاحب چه رد ان واجبست و اگرچه متعذر باشد چون چوب عمارت یا لوح در کشتی و اگرچه محتاج
به ویران کرده باشد اما اگر در دریا باشد و لوح در پائین کشتی باشد رد ان بعد اخراج بساحل واجبست
و اگر رد کردن عین مغصوب متعذر باشد واجبست رد مثل آن و اگر مثل نداشته باشد واجبست
که قیمت اعلا بدهد اگر آن عین در دست غاصب تلف شود و مثل داشته باشد و غاصب
امتناع نماید از دادن مثل ان تا انکه مثل آن مفقود شود تا وقت دادن گردد در رد پنج قول است
اول قیمت اعلی از روز غصب تا روز تلف دوم قیمت اعلی از روز تلف تا روز نایاب بودن سیم
اعلی از روز غصب تا روز نایاب بودن چهارم قیمت اعلی از روز غصب تا وقت دادن پنجم قیمت روز
قبض و اگر پیش غاصب زیادتی بهم رسد منفصل چون فرزند یا متصل چون فربهی واجبست بر غاصب

که با اصل رد کند بمالک و اگر غاصب آن عین را تلف کند بدل آن را بدهد بمالک و صاحب بدل میشود و غاصب مالک آن عین نمی شود و گندم و جو را هرگاه غاصب زراعت کند همان ملک مالکست و اگر غاصب دران تصرف کند بچیزی که قیمت آن زیاده شود چون آرد نمودن گندم و تعلیم کاری غلام را غاصب مالک نمی شود بلکه لازمست که رد کند آن عین را و اگر تصرف کند بچیزی که قیمت آن کم شود لازم است که رد کند آن عین را با ارش نقصان و اگر غاصب ممزوج سازد آن را بمساوی آن یا بهتر از آن شریکست با مالک او و درین صورت اگر حق مالک از اعلی بدهد واجبست بر او که قبول کند و اگر به کمتر از آن در قیمت ممزوج سازد مخیرست مالک در گرفتن آن عین با ارش یا مثل آن و اگر مالک بقدر حق خود از ادون خواهد واجبست بر غاصب که بدهد و اگر زیاده از حق خود خواهد حرامست و اگر ممزوج سازد بغیر جنس حکم او دارد که آن چیز را تلف کرده پس درین صورت ضامن مثل است و ممزوج ساختن گندم بجو اتلاف نیست بلکه او را تکلیف میکنند بجدا کردن از یکدیگر و اگرچه بر او دشوار باشد و اگر ریسمان را غصب کند و قبائی را بآن دوزند واجبست شکافتن و بیرون آوردن آن ریسمان مگر آنکه بترسند که بسبب بیرون آوردن از قبا ضایع شود چه درین صورت قیمت آن را بدهند و همچنین قیمت میدهند اگر بآن ریسمان جراحت حیوانی را دوخته باشند مگر آنکه از تلف شدن و ناقص شدن ایمن باشند چه درین صورت میتوان شکافت و بیرون آورد و اما اگر آن حیوان بمیرد آیا ریسمان را میتوانند شکافت و بیرون آورد میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر کسی با کنیزی که غصب کرده دخول کند و کنیز بکر باشد از روی جهالت رد میکند کنیز را با مهر المثل یا ده یک قیمت آن کنیز را و اگر بکر نباشد نیست و یک قیمت کنیز را با کنیز رد کند و بعضی از مجتهدین گفته اند که لازمست غاصب را که رد کنیز کند بصاحب کنیز با اکثر امرین از ارش بکارت یا و ده یک قیمت آن کنیز در صورت اولی و اگر بکارت کنیز را بانگشت ببرد دیه بکارت را با کنیز رد کند و اگر بعد از آنکه بکارت او را بانگشت برده باشد دخول کند دیه بکارت و آنچه مذکور شد از مهر المثل یا ده یک قیمت کنیز با کنیز یا اجرة المثل ایامی که کنیز را داشته میدهد و اگر حامله شود فرزند درین صورت از غاصب است و قیمت فرزند را در روزی که وضع حمل کنیز می شود بصاحب کنیز میدهد با تفاوتی که در قیمت کنیز بهم رسیده باشد و اگر وقتی که کنیز از غاصب حامله باشد شخصی چیزی بر شکم آن کنیز زند که طفل او بیفتد غاصب از آن کس دیت جنین آزاد میگیرد و صاحب کنیز از غاصب دیه جنین بنده میگیرد و اگر در حالت دخول کردن هم کنیز و هم غاصب عالم باشند پس اگر باکراه دخول کرده باشد

صاحب کنیز مهر و فرزند و ارش نقصان و اجرت ایامی که پیش غاصب بوده با کنیز می‌گیرد و بر غاصب
حد لازم است و اگر کنیز در دخول اطاعت کرده باشد هر دو را حد بزنند و در مهر خلافست میانهٔ مجتهدین
و اگر غاصب کنیز را بفروشد و مشتری با علم بغصب دخول کند حکم او حکم غاصبست و اگر گوسفند نری را
غصب کند و بر گوسفند ماده کشد نتاج آن از صاحب گوسفند ماده است و اگرچه آن نر از غاصب باشد اما
غاصب اجرت و ارش نقصان را بصاحب گوسفند نر می‌دهد و اگر زمین کسی را غصب کنند و زراعت
کنند مالک آن زمین را ازالهٔ آن زراعت می‌رسد و اگرچه نزدیک چیدن باشد و اگر غاصب آنچه غصب کرده
بفروشد موقوف باجازت مالکست و مشتری ضامن عین و منفعت آنست و اگر عالم بآن بوده باشد
واجبست که آن را رد کند بصاحبش رجوع بر غاصب در این صورت غاصب و مالک در این صورت مخیر
است در رجوع کردن بر غاصب و مشتری پس اگر رجوع کند بر غاصب غاصب رجوع می‌کند بر مشتری
که عالم بغصب بوده و اگرچه مشتری بدیگری فروخته باشد و همچنین اگر چند مرتبه بیع کرده باشد همه ضامن
اند و مالک مخیرست که از هر کدام از ایشان که خواهد بگیرد و اگر غاصب گوش و بینی غلام کسی را ببرد آن
غلام آزاد می‌شود و صاحب غلام قیمت آن را از غاصب می‌گیرد و اگر شراب را غصب کند و پیش
غاصب سرکه شود آیا غاصب ضامن است یا نه میانهٔ مجتهدین در این مسئله خلافست **فصل دوم**
در بیان آنکه غاصب در چند موضع ضامن است بدانکه غاصب ضامن است عین و منفعت را در ده موضع
موضع اول غصب کردن غلامی که صاحب منفعتی باشد چه ضامنست او را با منفعت او و اگر صاحب
چند صنعت باشد اجرت صنعت اعلی را ضامن است دوم غصب کردن کنیز و وطی کردن او چه ضامنست
کنیز را و مهر المثل او را باده یک قیمت اگر بکر باشد و بیست یک قیمت اگر بکر نباشد سوم غصب کردن سگ
شکاری و سگ گله و سگی که محافظت زراعت کند و سگی که محافظت باغ و خانه کند چه غاصب این سگها
و منفعت آنها را ضامن است چهارم غصب کردن مدرسه یا رباط و منع کردن مستحقین آنها را از
داخل شدن در آنها چه در این صورت غاصب عین و منفعت آنها را ضامنست پنجم غصب کردن
زیت و جوشانیدن آن بحیثی که کم شود چه غاصب ضامنست آن را و آنچه کم شده باشد
ششم غصب کردن میوه پس غاصب ضامن است آن میوه را و قیمت آن را الخان
اگر قیمت داشته باشد در روزی که غصب کرده باشد هفتم غصب کردن غلام را و خصی
کردن آنچه قیمت خصی‌شدن غلام را با غلام ضامن است هشتم غصب کردن طلا و نقره مصنوع زرگری

کردن آنها چه غاصب ضامن مثل آنها هست بنقد بلد و اگر مثل متعذر باشد ضامن آنها هست بنقد
بلد و واجب است که زرگری کرده بصاحب بدهد و اگر بشکند و بصاحب دهد قیمت زرگری آنها را ضامن
است نهم غصب کردن شیرهٔ انگور و شراب شدن در دست غاصب چه غاصب قیمت آن شیره را ضامن است
و آیا لازم است که شراب را هم بدهد بصاحب او در این مسئله میانهٔ مجتهدین خلاف است اقرب آنست که آن را
نیز بدهد و اگر شراب را بدهد و در دست صاحب سرکه شود آیا رد مثل آن بر غاصب لازم است یا نه در این
مسئله میانهٔ مجتهدین خلاف است و اما اگر در دست غاصب سرکه شود رد کند سرکه را با تفاوت قیمت سرکه
شیرهٔ انگور اگر قیمت آن سرکه کمتر باشد از شیره دهم غصب کردن جنسی و بکمتر از آن در قیمت ممزوج
ساختن چه غاصب قیمت آن را ضامن است یازدهم غصب کردن طفل آزادی و در نزد غاصب تلف
شدن چه دیت آن را ضامن است دوازدهم غصب کردن شراب جهودی که پنهان خورد فصل سیوم
در اسباب ضمان بغیر آنکه اسباب ضمان شصت و چهار امر است سی و هشت امر که در اجاره و عاریه
و غصب مذکور شد و بیست و شش امر دیگر که مذکور خواهد شد اینست اول فوت کردن مال غیر را به
نفس خود و اگر غلام کسی مال کسی را فوت کند بر ذمهٔ غلام ثابت می شود که بعد از آزادی بدهد و بعضی
از مجتهدین گفته اند که مولی از کسب غلام می دهد دوم سبب تلف شدن آن چون کندن چاه در
ملک غیر خود بقصد افتادن چیزی در آن چاه یا چیزهای لغزنده در راه انداختن که پای کسی بلغزد
و نقصانی برسد سیوم باختیار زیاده از قدر حاجت آب در ملک خود بستن که ضرری بغیر رسد
چهارم بقدر حاجت آب بستن در ملک خود با آنکه داند ضرری بغیری رسد پنجم آتش بزراعت
خود زدن با آنکه داند که سرایت به زراعت دیگری می کند ششم باز کردن سر مشکهای آب یا ظرفی
که در و روغن یا عسل یا دوشاب باشد تا آنچه در وست بریزد یا آفتاب آن را نرم سازد و بریزد یا فرو رود
یا بملاقات نجاست نجس شود هفتم باز کردن در خانه که در و محبوسی باشد تا آنکه بگریزد هشتم آنکه
چیزی را به بیع یا [illegible] یا غیر آن تصرف کرده باشد نهم سر دادن چارپای
خود را که ضرری بغیر رساند دهم دلال اگر در محافظت تقصیر کند یازدهم تقصیر
گرو گیرنده در محافظت گرو دوازدهم تقصیر کردن باغبان و برزگر در محافظت
باغ و زراعت سیزدهم تعدی شریک از آنچه شریک او در تصرف در مال شراکت
اذن داده یا تقصیر کردن او در محافظت مال شرکت چهاردهم تقصیر کردن عامل

مضاربه و تعدی از اذن مالک چه با تلف در این صورت ضامن است پانزدهم [۱۵] امتناع وکیل از تسلیم
مال موکل بی جهت شرعی و تلف شدن آن شانزدهم [۱۶] تعدی وکیل از آنچه موکل تعیین کرده
هفدهم [۱۷] تقصیر کردن کسی که چیزی یافته باشد در حفظ آن و در تملک آن و در صورتی که کسی وصف آن
کند و باو دهد بی اذن حاکم آنگاه گواه بگذرد که ملک دیگری بوده و تلف شده باشد هجدهم [۱۸] ضمان
مدلس در نکاح مهر را نوزدهم [۱۹] اگر صداق در دست شوهر پیش از قبض زن فوت شود ضامن است
قیمتهای اعلای آن را از وقت مطالبه تا وقت تلف آن بیستم [۲۰] هرگاه زن نشوز کند و شوهر او را بزند
نوعی که تلف شود یا عضوی از اعضای آن مجروح شود ضامنست بیست و یکم [۲۱] افساد نکاح چون شیر
دادن زن بزرگ زن کوچک را وغیر آن بیست و دوم [۲۲] هرگاه عوض چیزی که زن در خلع کردن می دهد
تلف شود ضامنست عوض آن را بیست و سوم [۲۳] ضمان قیمت بهیمه با دخول کردن باو بیست و چهارم [۲۴] ضمان
دیت آدمی و اعضای او و ارش نقصان بطریقی که در آخر این کتاب مذکور خواهد شد بیست و پنجم [۲۵]
ضمان حیوان ماکول اللحم وغیر آن بکشتن چه ضامنست تفاوت میانه زنده و کشته او اگر تفاوتی باشد
و اگر تفاوت نباشد ضامن قیمت آنست بیست و ششم [۲۶] چاروای کسی اگر در شب یا روز نقصانی بزراعت
یا غیر آن رساند صاحب آن ضامن است بالتقصیر کردن مطلب چهارم در توابع اجاره و عاریه و غصب
و در آن چند فصلست اول مزارعه یعنی بزر گرفتن بانکه زراعت کند و حصه از حاصل بردارد و شروط
آن نه است اول [۱] ایجاب چون زارعتک یعنی بزرگر کردم ترا بانکه در محصول شریک باشی بحصه معلومی
و کارکنی دوم [۲] قبول آن بر لفظی است که دلالت کند بر رضا با یجاب سوم [۳] انکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل
باشد چه اگر طفل یا دیوانه باشد صحیح نیست چهارم انکه جائز التصرف باشد چه اگر مفلس یا مست یا بیهوش و خفته و
غاصب باشد صحیح نیست پنجم تعیین مدت زراعت و منبط آنگاه و سال ششم انکه منتفع بزمین ممکن باشد چه اگر زمین آب نداشته باشد از نهر یا
چشمه یا چاه بزرگر مخیر است همچنین اگر آب زمین در اثنای مدت منقطع شود بزرگر مخیر است پس اگر فسخ کند اجرت انچه کار
کرده میگیرد هفتم انکه بزرگر حصه داشته باشد هشتم انکه قدر حصه مشخص باشد چه با جهالت آن صحیح
نیست نهم [۹] انکه حصه مشترک باشد چه اگر معلوم باشد صحیح نیست و مکروه است که مالک شرط
کند با حصه چیزی از طلا و نقره را وغیر طلا و نقره مکروه نیست و هرگاه این شروط بهم رسد
عقد مزارعه لازم می شود و هیچکدام را فسخ نمی رسد مگر انکه هر دو راضی شوند بفسخ
و باطل نمی شود بمردن هر یک از ایشان و هرگاه عقد مزارعه مطلق واقع شود بزرگر مخیر است در

زراعت هر نوع که خواهد و اگر تعیین کند نوعی را آن نوع متعین میشود و درین صورت
اگر خلاف قول مالک کند بچیزی که ضرر بمالک رسد مالک مخیر است در میانه فسخ و امضا و یا
فسخ اجرة المثل می گیرد و با امضا تفاوت را و اخراجات زمین و خراج سلطان بر مالک
است مگر آنکه مالک شرط کرده باشد که برزگر بدهد و اگر مالک شرط کند که از و زمین باشد و از دیگری
تخم و گاو و عمل جائز است و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه عقد مزارعه مطلق واقع شود تخم
برزگر را باید داد و بعضی از مجتهدین میگویند که مزارعه درین صورت باطل است و جائز است
که شرط کنند که تخم از هر دو باشد خواه در حصه موافق باشند و خواه مختلف و خواه در تخم مساوی
باشند و خواه مختلف و هرگاه مزارعه فاسد شود زراعت از کسی است که تخم داده و ویرا و اجرت
زمین زراعت لازم است و جائز است که مالک حصه برزگر را بخرص تخمین از و بچیزی قبول کند
و قبول برزگر درین صورت لازم نیست پس اگر قبول کند وقتی مالک را می باید که آنچه قرار کرده
بدهد که بسلامت ماند زراعت از آفت سماوی چه اگر بآفت سماوی نقصان واقع شود چیزی
بر مالک نیست و اگر زیاده شود از آنچه تخمین کرده آن زیاده حلال است و اگر نزاع شود میانه
برزگر و مالک در عاریه زمین یعنی برزگر گوید که زمین عاریه است نزد من و مالک منکر عاریه
باشد و گوید بحصه یا اجرت است قول قول مالک است در عدم عاریه و مر او راست اجرة المثل با قسم
برزگر مادامی که آنچه دعوی میکند کمتر از اجرة المثل نباشد اما اگر گوید غصب کرده این زمین را از من
درین صورت قسم میخورد و اجرت وارش میگیرد با نقصان و ازاله زراعت می تواند کرد **فصل**
دوم در مساقاة یعنی باغبان گرفتن از میوه حصه در عوض کار کردن داشته باشد و شرط
آن ده چیز است اول ایجاب چون ساقیتك علی اشجاری یعنی باغبان گردانیدم ترا که
عمل کنی در درختهای باغ من و حصه معینه از حاصل آن ببری دوم قبول و آن هر لفظیست که دلالت
بر رضا بایجاب کند سوم آنکه بالغ و عاقل باشند چهارم آنکه جائز التصرف باشد پنجم آنکه مدت
معین باشد و دران مدت وجود میوه ممکن باشد پس اگر مدتی باشد که میوه دران مدت ظاهر نشود
باغبان درین صورت چیزی از آن میوه نمی برد و اگر ظاهر شود میوه و دران مدت کامل
نشود باغبان درین صورت شریکست و آیا کار کردن باغبان تا وقت رسیدن
میوه لازم است خلاف است اقرب آنست که واجب نیست ششم آنکه حصه عامل معین باشد چه اگر معین

نباشد صحیح نیست و اگر شرط کند مالک با حصه چیزی از طلا یا نقره را مکروه است و غیر طلا و نقره مکروه نیست
هفتم آنکه در عوض عمل میوه باشد پس اگر شرط کند حصه از اصل را با میوه صحیح نیست هشتم آنکه درخت
نفشانده باشد پس اگر درخت را نفشانیده باشد یا قرار داده باشند که نفشانند و در درخت شریک
باشد صحیح نیست نهم کار کردن چه اگر محتاج بکار کردن نباشد مثل آنکه میوه رسیده باشد صحیح نیست
دهم آنکه درختی باشد که میوه داشته باشد چه در درخت بی میوه چون چنار و توت خلافست بعضی
از مجتهدین برآنند که جایز است و هرگاه این شرطها بهم رسد عقد مساقات لازم می شود و هیچکدام را
فسخ جایز نیست مگر برضای یکدیگر و هرگاه مطلق واقع شود واجب است بر باغبان هر عملی که صلاح
میوه در آن باشد بکند و اخراجات بر مالک است مگر با شرط و نفقه جماعتی که در کار کردن مدد
باغبان کنند بر باغبانست و باغبان مالک حصه خود می شود بظاهر شدن میوه و اگر عقد مساقات
باطل شود مالک را لازم است که اجرت باغبان بدهد و هرگاه باغبان از کار کردن امتناع نماید
یا بگریزد و کسی بعوض او برضا و رغبت کار نکند اگر حاکم شرع کسی را از مال باغبان یا از بیت المال
چیزی بدهد که بعوض او کار کند مالک را فسخ نمیرسد و اگر آن نیز متعذر باشد مالک مخیر است در فسخ
و باغبان امین است پس اگر دعوی تلف کند یا دعوی عدم خیانت یا عدم تقصیر کند قولش مسموع است
و مالک را می رسد که امینی همراه او کند و اجرت او بر مالکست و اگر نگاه داشتن او ممکن نباشد آیا می تواند
مالک او را بیرون کردن میانه مجتهدین خلافست و اقرب آنست که جایز است فصل سیم در شریک شدن
و آن جمع شدن حقهای چند مالک است در یک چیز و اسباب شرکت چهار چیز است اول میراث دوم خرید
سوم ممزوج کردن دو جنس متفق بحیثیتی که متمیز از یکدیگر نشود خواه مزج اختیاری باشد و خواه غیر اختیاری
چهارم جمع کردن چند کس چیزی را و اقسام شرکت نیز چهار است اول شرکت اموال دوم شرکت
ابدان و آنچه کسب کنند باتفاق در کسب سوم شرکت مفاوضه و آن چنانست
که دو کس با یکدیگر قرار دهند که در آنچه کسب کنند شریک باشند و آنچه نقصان با ایشان
رسد چون غرامت جراحتی که بر کسی زنند بر هر دو باشد چهارم شرکت وجوه و آن
چنانست که دو مفلس متاعی را بنسیه بخرند و با هم شریک شوند در نفع یا آنکه مفلسی متاع
[illegible] را بفروشد بزیاده تا آنکه او را نفعی باشد و غیر شرکت اموال از اقسام شرکت
پیش شیعه معتبر نیست و شروط آن دو چیز است اول آنکه هر یک از ایشان بالغ عاقل

باشند دوم انکه جائز التصرف باشند سوم ایجاب چون باشتو گکنا یعنی شریک شدیم چهارم قبول وآن هر لفظیست که دلالت کند بر رضای ایجاب پنجم انکه سرمایه باشد ششم انکه جنس و مقدار سرمایه معلوم باشد چه اگر مجهول باشد صحیح نیست ومی باید که مال هر دو یکجنس باشد که بعد از انکه ممزوج سازند متمیز نشوند از یکدیگر هفتم انکه سرمایه حاضر باشد پس اگر غائب باشد یا دین صحیح نیست هشتم انکه نفع میانه ایشان بالسویه باشد بقدر مال ایشان وبعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شرط تفاوت کنند جائز است وبعضی گفته اند که اگر زیادتی را کارکننده بردارد باشرط صحیح است نهم انکه مدت قرار ندهند چه آن عقد جائز هر وقت خواهند قسمت می توانند کرد دهم انکه یکی از ایشان دیگری را وکیل کند در تصرف کردن بفروختن وخریدن چه تصرف هیچکدام بدون اذن دیگری در مال ممزوج صحیح نیست د باذن اقتصار بران کند که شریک گفته پس اگر تعدی کند از ان ضامنست و بسه موضع عقد شرکت منفسخ می شود اول رجوع هر یک از شریکان هر وقت که خواهند دوم دیوانه شدن هر یک از ایشان سوم مردن هر یک از ایشان و شریک امین است پس اگر تلف شود بی تقصیر او ضامن نیست و قول او مقبولست در تلف اگر دعوی سبب ظاهری کند چون غرق شدن وهمچنین قول او مقبولست در عدم خیانت وعدم تقصیر وهمچنین قول او مقبولست که انچه خریده جهت نفس خود خریده یا به شرکت خریده

فصل چهارم در مضاربه کردن وانچنانست که شخصی مال خود را بکسی دهد که تجارت کند بان وحصه از نفع آن بردارد و شرطهای آن پانزده است اول ایجاب چون ضاربتک یعنی مضاربه کردم با تو این مال را بانکه تجارت کنی بآن و نفع آن میانه من و تو و نصف باشد دوم قبول وآن هر لفظیست که دلالت کند بر رضای بایجاب سوم انکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل باشد چهارم انکه جائز التصرف باشد پنجم انکه کسی که مال را میدهد مالک باشد یا وکیل یا ولی مالک باشد ششم انکه سرمایه باشد هفتم انکه سرمایه نقد باشد چه اگر متاع باشد صحیح نیست هشتم انکه سرمایه معلوم القدر باشد وآیا مشاهده او کافیست یا نه خلافست نهم انکه سرمایه نقره و طلای سکه دار رائج باشد چه اگر بی سکه باشد یا فلوس یا مغشوش یا نا رائج باشد صحیح نیست و سرمایه اگر دین باشد صحیح نیست دهم انکه سرمایه در دست کسی باشد که مضاربه بآن می کند پس اگر مالک شرط کند که در

دست او باشد صحیح نیست و اگر در دست هر دو باشد آیا صحیحست یا نه خلافست یازدهم کار کردن چه
حصه نفع در برابر کار کردنست و آن هر چیزیست که مالک متولی آن می تواند شد چون
باز کردن متاع و پیچیدن آن و خرید و فروخت آن و در صندوق نهادن آن و آنچه بدان
ماند دوازدهم انکه عمل تجارت باشد پس مضاربه بر غیر تجارت کردن صحیح نیست سیزدهم
انکه فائده مخصوص عامل و مالک باشد پس اگر شرط کند که فائده را به اجنبی دهد صحیح نیست اما
اگر مالک جهت غلام خود چیزی شرط کند صحیحست چهاردهم انکه فائده مشترک باشد میانه ایشان
پس اگر مالک شرط کند که فائده از او باشد یا از عامل صحیح نیست پانزدهم انکه حصه معلوم باشد
چون نصف یا ثلث یا ربع اما اگر گوید از فائده صد دینار از تو باشد صحیح نیست و عقد مضاربه
عقدیست جائز که هرگاه که خواهند فسخ می توانند کرد خواه مال نقد شده باشد و خواه نشده باشد
هرگاه فسخ کنند متاع نقد نشده باشد و فائده ظاهر باشد عامل بفروشد و اگر مالک از فروختن
امتناع نماید حاکم آنرا بر فروختن جبر کند و منفسخ می شود مضاربه به مردن هر یک از ایشان و دیوانه
شدن هر یک و هر شرط مشروعی که مالک کند در عقد صحیحست مثل انکه سفر نکند بمال او یا از
شخص معین نخرد متاع را اما اگر شرط کند که عامل ضامن باشد و اگر چیزی از مایه از میانه نقصان
شود بر عامل باشد یا شرط عدلی کند صحیح نیست و نفقه عامل در سفر بحال نفقه از اصل مالست و عامل
همچون وکیل است در تصرفات او همه صحیحست با غبطه و عالم بودن باذن مالک و انکه از قیمت واقعی
کمتر نفروشد و بظهور فائده کار کننده مالک حصه خود می شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه نقل
شود مالک می شود و عامل امین است و قولش مقبولست در مقدار مایه و تلف و تقصیر نکردن و نقصان
شدن و مقدار فائده و قول مالک مقبولست در رد کردن متاع و انکه اذن در نسیه فروختن متاع
نداده و مقدار حصه عامل از فائده فصل پنجم در وکیل کردن کسی جهت تصرف بالذات در چیزی
و در ان چند موقف است موقف اول در شروط وکالت و آنها ده چیز اند اول ایجاب و آن هر لفظیست
که دلالت کند بر نائب گردانیدن شخصی دیگری را در تصرف کردن در مال او دوم قبول و آن
هر لفظیست که دلالت کند بر رضا به ایجاب خواه قولی چون قبلتُ و خواه فعلی چون
خرید و فروخت و مقارنه قبول مر ایجاب را شرط نیست چه کسی که غائب است وکیل
می تواند کرد سوم انکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل و جائز التصرف باشد چه وکیل کردن طفل

و دیوانه و سفیه صحیح نیست اما ولی ایشان وکیل جهت ایشان بتعیین میتواند کرد و وکیل کردن کسی که او را اکراه بر آن نمود
و سست و خفته صحیح نیست و وکیل کردن مفلسی که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد در مال صحیح نیست اما در
غیر مال صحیحست چون طلاق و خلع و وکیل کردن بنده کسی را در چیزی که اذن مولی در آن شرطست صحیح نیست اما در آنچه
اذن مولی شرط نیست چون طلاق زوجه صحیحست اما غلامیکه مکاتب باشد وکیل بتعیین میتواند کرد چهارم آنکه
احرام بسته نباشد چه وکیل شدن او در نکاح و خریدن شکار صحیح نیست پنجم آنکه معتکف نباشد چه اگر در مسجد اعتکاف
کرده باشد وکیل نمیتواند شد که خرید و فروخت کند در مسجد ششم آنکه وکالت معلق بر شرط متوقعی نباشد چه اگر
موقوف بر شرط متوقع باشد چون آمدن مسافر و طلوع آفتاب صحیح نیست اما اگر در وکالت شرط کند که بعد از مدتی
تصرف کند جائز است هفتم آنکه آن چیزی را که جهت آن وکیل تعیین می کنند میباید که ملک او باشد پس وکیل کردن
جهت فروختن مال غیر یا مالی که خواهد بخرید یا طلاق زوجه که خواهد نکاح کردن صحیح نیست هشتم آنکه آن چیزی را
که وکیل جهت آن تعیین میکنند میباید که چیزی باشد که مسلمان مالک آن شود پس وکیل کردن مسلمان در خریدن
یا فروختن شراب صحیح نیست نهم پس وکیل کردن جهت نماز کردن در حالت حیات او صحیح نیست دهم آنکه آنچیزی
که وکیل جهت او تعیین می کند می باید که معین باشد پس اگر غیر معین باشد چون خریدن غلامی صحیح نیست تا آنکه
ذکر وصف آن کنند و هر گاه این شروط متحقق شود وکالت صحیحست و آن عقدیست جائز و در دوازده موضع
فسخ می شود اول عزل موکل با علم وکیل بعزل سوای وکالت گرو گیرنده در فروختن گرو در وعده چه این قسم
وکالت بعزل موکل باطل نمیشود دوم انکار وکالت وکیل را سوم مردن هر یک از ایشان چهارم دیوانه شدن
هر یک از ایشان اگر چه دوری باشد پنجم بیهوش شدن هر یک از ایشان ششم منع حاکم شرع موکل را بجهت سفاهت
یا افلاس هر گاه وکیل کرده باشد در مالیات اما اگر مفلس کسی را وکیل کرده باشد در طلاق زوجه مثلا منع حاکم وکالت
ان را باطل نمیشود هفتم آنکه موکل بنده شود مثل آنکه موکل کافر حربی باشد و مسلمانان او را بگیرند و بنده کنند چه وکالت او
در این صورت باطل میشود هشتم آنکه آنچیزرا که وکیل جهت آن تعیین کرده باشد موکل خود از آن بعمل آورد نهم خائن
شدن وکیل دهم گریختن غلامی که آقا او را وکیل کرده باشد یازدهم تلف شدن غلامی که جهت فروختن او وکیل
تعیین کرده باشد دوازدهم فعل موکل منافی وکالت را چون آزاد کردن غلامی که جهت فروختن او وکیل
تعیین کرده بود و میباید که وکیل اقتصار کند بر آنچه موکل تعیین کرده چه با تعدی از آن ضامنست اگر تلف شود
و هر گاه وکالت فروختن چیزی مطلق واقع شود تقاضا میکند فروختن را بقیمت وقت در آن شهر بشرط آنکه
کسی نباشد که زیاده از قیمت وقت بخرد و آیا در این صورت تنها جائز است تسلیم متاع بی آنکه قیمت را از مشتری بگیرد

خلافست میان مجتهدین اقرب آنست که جایز نیست و اگر وکیل کند او را در خریدن و فروختن و درین حال خریدن وکیل جهت
نفس خود حرامست و اگر وکیل کند او را در خواستن زن دختر خود را وکیل جهت او نمیتواند خواست و وکیل بی
اذن موکل تعیین وکیل نمیتواند کرد مگر آنکه آن وکیل صاحب جاه باشد یا آنکه آن چیز بجماعتی محتاج باشد اما باذن
جایز است و هرگاه موکل وکیل تعیین کند جهت وکیل پس وکیل ثانی موکلست و بمردن وکیل اول و عزل
او وکالت وکیل ثانی باطل نمیشود و اما اگر گفته باشد که وکیل نیز وکیل کند بمردن او و عزل باطل میشود و وکیل امین
است ضامن نمیشود آنچه بی تعدی و تقصیر او تلف شود و اگرچه او را باجرت گرفته باشد و با تقصیر و تعدی
وکالت او باطل نمیشود و قول او مقبولست در دعوی نمودن با آنکه عالم بعزل بود یا تفریط نکرده و تعدی از او
موکل نکرده و در تلف مال قول او مقبولست مقصد دوم در چیزهائی که قابل نیابت نیست و آن هجده چیزند اول
وضو و غسل و تیمم کردن با قدرت چه با عدم قدرت جایز است نایب گرفتن جهت استعانت در آنها دوم نماز
واجب در حال حیوة سوای دو رکعت نماز حج واجب با تعذر چه دران نایب میتوان گرفت سوم روزه واجب در
حال حیوة چهارم اعتکاف واجب پنجم واجب با قدرت بر رفتن چه اگر از رفتن عاجز باشد جایز است نایب گرفتن
ششم سوگند خوردن و نذر کردن چه دیگری به نیابت او سوگند نمیتواند خورد و نذر کرد هفتم غصب کردن چه دیگری
بعوض آن غصب نمیتواند کرد هشتم میراث چه دیگری میراث به نیابت نمیبرد نهم شب خوابیدن پیش زنان دهم
ظهار کردن یعنی با زن خود گوید که پشت تو همچون پشت مادر منست چه درین نیز نیابت جایز نیست یازدهم
سوگند خوردن بر دخول نکردن با زن خود دوازدهم لعان کردن با زن خود بطریقی که مذکور خواهد شد سیزدهم
رضاع زیرا که هرگاه زنی را جهت شیر دادن گرفته باشند نایب نمیتواند گرفت چهاردهم انقضای عده پانزدهم
قسامه شانزدهم جنایة هفدهم التقاط و احتطاب و احتشاش هجدهم اقامت شهادت مگر بر وجه شهادت بر
شهادت چه درین صورت حاکم حجت او نایب میتواند گرفت مقصد سوم در چیزهائیکه قابل نیابت هست و آن سی و هشت
چیزند اول اخراج زکوة و خمس و قسمت تصدقات دوم خریدن و فروختن به نیابت کسی که احرام بسته باشد سوم قبض
کردن قیمت متاع چهارم گرو کردن و قبض کردن گرو پنجم مصالحه ششم حواله هفتم ضامن شدن هشتم شریک شدن نهم مضاربه
کردن دهم بزر گرفتن یازدهم باغبان گرفتن دوازدهم وکیل گرفتن سیزدهم عاریت و ودیعت چهاردهم
طلب شفعه کردن و گرفتن آن پانزدهم اجاره کردن شانزدهم ابرا از حقی نمودن هفدهم نکاح کردن مگر نکاح
جهت کسی که احرام بسته باشد هجدهم تعیین کردن صداق نوزدهم خلع بیستم رجعت کردن بیست و یکم در عده رجعیه
رجعت کردن بیست و دوم طلاق دادن بیست و سوم جعاله بیست و چهارم بخشیدن و وقف کردن بیست و پنجم

قصاص کردن است ششم قبض و نه بیست و هفتم قبض حق تعجیل میراث و دیه بیست و هشتم عقد جزیه و قبض آن بیست و نهم جهاد
با عدم تعیین او و سی ام کشتن کوسفند و مدعی سی و یکم حد زدن آدمی سی و دوم اثبات حد و دعاوی سی و سیم تیر انداختن
و اسب دوانیدن سی و چهارم آزاد کردن بنده و مکاتب و مدبر ساختن سی و پنجم قضا رسیدن سی و ششم وجوهی عنوان
سی و هفتم اثبات مجتهدی مدعی حقوق او سی و هشتم طواف نساء و سعی کردن جهت کسی که فراموش کرده باشد بوقت حج یا عمره
در اقسام وکالت و آن سه قسمت اول وکالت حرام چون وکالت ذمی جهت دعوی کردن بر مسلمان از جانب مسلمان و ذمی وکیل
شدن از جانب مسلمان جهت فروختن چیزهای حرام چون شراب و گوشت خوک اگرچه وکیل جهود باشد دوم وکالت مکروه چون
وکالت مسلمان جهت ذمی بر مسلمان و بعضی از مجتهدین این قسم را نیز حرام میدانند سوم وکالت جائز و آن بر هفت قسم است
اول وکالت از جانب حاضر در طلاق زوجه و بعضی از مجتهدین این قسم را جائز نمیدانند دوم وکالت از جانب سفیهان
باذن حاکم سوم وکالت زنان جهت نکاح و طلاق از غیر چهارم وکالت فاسق از جانب کسی جهت در تزویج دختر خود یا پسر
خود با ایجاب و قبول پنجم وکالت باذن آقا ششم وکالت کافر هفتم وکالت مفلس و سنت است که وکیل صاحب بصیرت تمام
باشد و عارف باشد بلغتی که بآن تکلم کنند و واجبست بر وکیل تسلیم کردن آنچه در دست اوست با طلبیدن موکل بشرط آنکه تسلیم
ممکن باشد چه در آن حال اگر تسلیم نکند و تلف شود ضامنست اما اگر تسلیم نکردن جهت گواه گرفتن باشد جائز است و واجبست
بر وکیل گواه گرفتن در دادن مبیع بموکل و تسلیم متاع چه بی گواه صحیح نیست اما اگر وکیل باشد در ودیعه واجب نیست گواه گرفتن و
حرامست بر وکیل خریدن آنچه وکیل باشد در فروختن آن جهت خود بی اذن موکل و حرامست بر وکیل نکاح کردن دختر خود اگر
وکیل باشد در نکاح زوجه جهت موکل و سنت است مر صاحب جاه و ثروت را که بنفس خود مرتکب دعوی نشود و وکیل تعیین کند
و ثبوت وکالت بیکی از دو چیز میشود یا باقرار موکل پیش حاکم شرع و یا بگواهی دو گواه عادل پیش حاکم شرع و عزل وکیل
ثابت میشود بعلم وکیل و اگرچه خبر دهنده یک مرد عادل بوده باشد چنانچه در روایت هشام بن سالم وارد شده فصل ششم
در اسپ دوانیدن و تیر انداختن و شروط آن هفده است اول ایجاب و قبول از بالغ عاقل جائز التصرف و بعضی از
مجتهدین گفته اند که این مثل جعاله است و ایجاب کافیست دوم حیوانیکه بر آن پیشدستی توان کرد چون اسپ و شتر و استر و خر و فیل پس غیر اینها جائز نیست
چون سیر و شناور و کشتی گرفتن و برداشتن سنگ یا اگر اینها بعوض باشد حرام است خلافست بعضی از مجتهدین کشتی گرفتن بعوض جائز دانسته
اند سوم تعیین عوض یعنی آن چیزیرا که قرار میدهند که سابق بگیرد و می باید که مقدار آن معلوم باشد بمشاهده یا وصف و جائز است دین باشد خواه حال
و خواه مؤجل و جائز است که عوض از مال متسابقان باشد یا یکی از ایشان یا از اجنبی یا از بیت المال چهارم تعیین جنس آلتی که مسابقه میکنند بسبب آن
چون دو اسپ یا دو تیر بمشاهده یا تعیین آن و تشخص لازم نیست پنجم برابر بودن مرکوب مثلا در احتمال پیشدستی در آن که یکی ضعیف نباشد
و دیگری قوی ششم آنکه بر روی زمین ... اگر یکی اسپ باشد و دیگری استر صحیح نیست یا اگر دو نوع صنفیه و صنفیه مختلف باشند چون عربی و بختی یا یوحیت هفتم آنکه

هر دو یکبار بدوانند که اگر پیش و پس بدوانند صحیح نیست اما مساوات در مکان ایستادن شرط نیست ششم گردانیدن
عوض جهت سابق در اسب دوانیدن یا محلل پس اگر بغیر ایشان دهند صحیح نیست هفتم علم بعدد تیر انداختن
و در محاطه و در مبادرت خلافست و هشتم تعدد و در زدن تیر بر نشانه مثل آنکه بگویند هر که پنج تیر از جمله بیست
تیر بر نشانه زند عوض از او باشد یا از و نهم علم بصفت زدن مثل آنکه شرط کنند که تیر از نشانه بگذرد و یا بر نشانه
خورد و یا پیش نشانه بیفتد یا بر جانب نشانه بخورد و بهر طریق که باشد و با اطلاق منصرف به اخیر میشود و دهم آنکه
هر دو در عدد و تیر زدن و صفت زدن و سایر احوال مساوی باشند یازدهم آنکه عالم باشند بقدر نشانه بمشاهده
یا به تقدیر چه نشانه مختلف میباشد دوازدهم تعیین اندازه پس اگر معین نباشد صحیح نیست سیزدهم بیشدستی کردن
تیر زدن نشانه نه بر دور انداختن پس اگر بگوید عوض کسی باشد که دورتر بیندازد صحیح نیست چهاردهم آنکه ابتدای
مسافت و انتهای آن مشخص باشد پس اگر مجهول باشد صحیح نیست پانزدهم آنکه زدن نشانه ممکن باشد پس اگر ممکن نباشد
چون نه دست یا بقصد فرع را صحیح نیست فصل هفتم در اقسام غلبه در تیر انداختن و آن بر سه قسمست اول آنکه مبادره
مثل آنکه گویند هر کس پنج تیر از جمله بیست بیشتر زند او سابقست و عوض مال اوست پس اگر یکی از ایشان پنج تیر
از جمله ده تیر بزند و دیگری چهار تیر بزند از ده تیر اول سابق است و اکمال درین صورت لازم نیست دوم محاطه یعنی
کم کردن آنچه برابر زنند مثل آنکه گویند هر که پنج تیر از بیست بزند سابق است پس اگر هر دو پنج تیر از ده تیر بزنند می اندازند تا
بیست تیر کامل شود سوم مفاضله مثل آنکه گویند هر کدام بیشتر زند از بیست تیر یکی یا دو یا سه او سابق است
و سبق و رمایه باطل میشود بمردن تیر اندازنده و اما بمردن اسب دواننده باطل میشود یا وارث او اسب دیگر دواند خلافست
فصل هشتم در جعاله و آن مالیست که شخصی جهت آوردن غلام گریخته یا چاروای یاغی شده یا عملی تعیین میکند و شروط آن
پنج است اول ایجاب و آن هر لفظیست که دلالت کند بر آنچه مذکور شد دوم قبول فعلی چه لفظی در جعاله لازم نیست سوم آنکه
بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد چهارم آنکه عامل را ممکن باشد تحصیل آن عمل پنجم آنکه عمل چیزی باشد که صحیح باشد اجاره گرفتن
جهت آن و تعیین عمل و عوض شرط نیست پس اگر بگوید هر کس بنده گریخته مرا بر گرداند نصف آن یا عوض از جهت او باشد جایز
است اما اگر عوض را مشخص سازند ذکر قدر آن شرط است و با جهالت منصرف باجرة المثل میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند
که اگر آن گریخته را از شهری که مالک در آنست بیاورد یک مثقال طلا میگیرد و اگر از غیر آن شهر برگرداند چهار مثقال
طلا و مستند این قول حدیثیست ضعیف اما مشهور است و اصح آنست که منصرف باجرة المثل میشود و لازم
میشود اجرت به تسلیم آن مالک پس اگر بدر خانه مالک برساند و بگریزد مستحق اجر نمیشود و اگر بمیرد پیش از تسلیم بعضی از
مجتهدین گفته اند که مستحق اجرت میشود و اگر کسی گم شده کسی را بیاورد بی آنکه صیغه واقع شده باشد مستحق چیزی نمیشود و لازم نیست

بمالک آن و اگر باصیغه زیاده از یک کس بیاورند همه در اجرت شریک اند برابر مگر آنکه مالک شرط
تفاوت میانه ایشان کرده باشد و اگر در مقدار آنچه مالک قرار داده و یا در جنس آن نزاع کنند
هر دو سوگند بخورند و ثابت میشود آنچه کمتر باشد از اجرت و آنچه دعوی میکنند مگر آنکه مالک دعوی
کند زیاده از اجرت المثل را چه درین صورت زیاده متعین است و اگر در اصل جعاله نزاع کنند
قول قول مالک است **فصل نهم** در لقطه و آن برداشتن چیزی است که اگر برندارند ضایع
شود و آن بر سه قسمست اول انسان و آنرا لقیط و منبوذ و ملقوط گویند و آن هر طفلی ضایعی است
که کسی نداشته باشد که او را بزرگ کند و محافظت آن نماید زیرا که اگر کسی داشته باشد که جبر
تواند کرد حاکم شرع بر نفقه او چون پدر و جد و یا آقا در غلام خبر کردن او لازمست و برداشتن طفل واجب
کفائی است هرگاه که ترس از تلف شدن آن و بعضی از مجتهدین آنرا سنت میدانند و اگر دو
کس یا زیاده برسر برداشتن طفلی نزاع کنند سابق اولی است و اگر بیک دفعه بردارند آنکس که از
شهر باشد اولی است بمحافظت از آنکه در ده باشد و آنکس در ده باشد اولی است از کسی که در
صحرا منزل او باشد و مالدار اولی است از مفلس و ظاهر العداله اولی است از مجهول الحال و اگر در
جمیع آنچه مذکور شد مساوی باشند قرعه بزنند نام هر کسی که بیرون آید از آن کس است و شروط
آن کسی که بر میدارد سه چیز است اول آنکه بالغ باشد و عاقل دوم آنکه آزاد باشد چه برداشتن
غلام بی اذن آقا صحیح نیست مگر در وقتی که از تلف شدن آن طفل بترسد و کسی نباشد سوای بنده چه
درین صورت واجب است برداشتن بنده او را سوم آنکه مسلمان باشد هرگاه مسلمان باشد یعنی در دار
اسلام افتاده باشد یا در دار حرب با آنکه در آن مسلمان باشند و بعضی از مجتهدین اسلام را
شرط نمیدانند غرض محافظت است و آن در کافر نیز ممکن است و بعضی از مجتهدین شرط عدالت
در بردارنده کرده اند و نفقه طفل اگر مال داشته باشد از مال اوست و اگر مال نداشته باشد
استعانت جوید بسلطان و اگر نباشد بر مسلمانان واجب است بذل نفقه و اگر ایشان نباشند یا ندهند آن
کسی که برداشته آن طفل را اگر از مال خود بدهد و قصد کند که رجوع کند جائز است و بعضی از مجتهدین
این رجوع را جائز نمیدانند و بعضی از مجتهدین گفته اند که طفل اگر غلام باشد بجهت نفقه که
داده باشد او را باحتیاج میتوان فروخت باذن حاکم شرع و اگر ممکن باشد
استعانت از غیر و از مال خود نفقه کند رجوع نمی تواند کرد و آن کس که او را

برداشته از مال طفل نمیتواند بی اذن حاکم شرع نفقه خود را برداشت مگر با احتیاج و قول قول بردارنده است
با قسم در قدر نفقه که معروف است و همچنین قول قول اوست در اصل نفقه و در تقصیر نکردن ضامن نیست
اگر طفل تلف شود مگر با تقصیر در محافظت او و اگر کسی دعوی نماید که طفل فرزند من است و ثابت سازد
ملحق میشود باو و اگر طفل بعد از آنکه بالغ شود انکار کند انکار او اعتبار ندارد و عاقله او امام است هرگاه کسی
میراث خوار و ضامن جریره آن نباشد پس دیت خطای او بر امام است و حکم کرده میشود بآزادی او اگر کسی
دعوی بندگی او نکند چه اصل در هر کس آنست که آزاد باشد و اگر بنده او را بکشد او را در عوض باید کشت
اما اگر آزادی او را بکشد نمیتوان کشت در عوض چه احتمال دارد که طفل بنده باشد و اگر کسی زخمی برو زند
میرسد که او را بعد از بالغ شدن زخمی برو زند یا دیت بگیرد قسم دوم حیوان و آنرا ضاله گویند و آن هر حیوانی
است ضایع که در دست کسی نباشد که اگر بر ندارند ضایع شود و برداشتن آن مکروه است و آنچه در احادیث
وارد شده از نهی از برداشتن آن محمول برآنکه بردارنده بقصد تملک بردارد چه اگر بآن قصد بردارد حرام است
و شیخ طوسی در کتاب مبسوط برداشتن را مخصوص حاکم شرع ساخته و سنت است برداشتن حیوانی که اگر
بر ندارد تلف شود در غیر آبادانی جهة نگاه داشتن اما اگر در آبادانی بردارد حرام است و ضامن است در صورت
و اگر نفقه بدهد رجوع نمیرسد او را بمالک سوای گوسفند که او را میتوان برداشت و مخیر است درین صورت میانه نگاه
داشتن جهة مالک و دادن بحاکم شرع و ضامن نیست درین صورت تلف شود و اگر گوسفند را در صحرائی که آب نباشد بگیرد
خوردن آن فی الحال حلال است باجماع مجتهدین و ضامن است قیمت آن را هرگاه صاحب آن پیدا شود و شتر و
گاو و الاغ نتوان گرفت اگر صحیح باشد یا در موضعی باشد که آب و گیاه باشد پس اگر درین صورت بگیرد
ضامن می شود و بری الذمه نمی شوند مگر بدادن آنها بحاکم یا بصاحب آنها اگر کنند بری الذمه نمی شوند و خر را در
صحرا می توان گرفت چه صبر بر تشنگی ندارد و بعضی از مجتهدین گرفتن او را نیز منع کرده اند و جایز است برداشتن
سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ و زراعت کند و بعد از یک سال تعریف کردن
انتفاع گرفتن از آنها جائز است و ضامن است بردارنده آنها
قیمت متعارف آنها را هرگاه صاحب آنها پیدا شود و اگر طفل
یا مجنون حیوانی را بردارد ولی ایشان یکسال تعریف می
کنند بعد از آن مخیر است با صرف طفل در نگاه داشتن آن
حیوان و مالک شدن آن و ضامن بودن قیمت آن

قیمت آن لقطه را و نفقه آن حیوان بر بردارنده است هرگاه سلطان نباشد و هرگاه مالک بهم رسد
از و بگیرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که رجوع نمیتواند کرد زیرا که حفظ آن واجبست بر بردارنده و نفقه
مقدمه واجبست قسم سوم لقطه اموال آن برداشتن بر مالیست ضایع جهت بجا بداشتن اند برای حفظ
ان و برداشتن آن مکروه است و اگر چه اعتماد بر خود داشته باشد مگر آنکه ترسند تلف شود چه درین صورت
مکروه نیست و اگر اعتماد نداشته باشد برداشتن آن حرام است و در بردارنده لقطه حرم مکه عدالت شرط است
پس اگر فاسق باشد برداشتن آن حرام است و حاکم مخیر است میانه نگاهداشتن و بحاکم سپردن اگر فاسقی
لقطه را بردارد حاکم از ان می گیرد یا کسی را همراه او میسازد تا یکسال آنگاه آن فاسق اگر قصد تملک
کند حاکم از او می گیرد و بعد از یکسال با و میدهد بی آنکه ضامن از و بگیرد و آنچه در غیر حرم مکه از طلا و نقره
و جواهر یافته باشند و در معموره نباشد و سکه اسلام نداشته باشد یعنی شهادتین یا اسم پادشاه مسلمان
بر و نقش نکرده باشند از کسی است که یافته باشد و اگر اثر اسلام در انجا باشد یا در معموره باشد
و صاحب نداشته باشد مشهور میانه مجتهدین آنست که اگر زیاده از یک درم باشد یکسال تعریف آن لازم
است انگاه اگر قصد تملک کند مالک می شود و اگر صاحب پیدا شود ضامن است و آنچه در بلاد اسلام
در ملک شخصی پیدا شود صاحب آن را خبردار کنند پس اگر دعوی کند که از دست او بوده بی گواه و قسم
بر و لازم نیست و اگر گوید که از و نیست اگر اثر اسلام بر و نباشد از کسی است که انرا یافته باشد و اگر اثر
اسلام برا و باشد حکم لقطه بر و جاری میشود و آنچه مذکور شد از حکم طلا و نقره اگر در دیار کافران
پیدا شود از کسی است که بیابد خواه در معموره باشد و خواه در غیر معموره و خواه اثر اسلام داشته
و خواه نداشته باشد و آنچه در شکم چاروا یافته شود از طلا و نقره و جواهر از صاحب چاروا است و اگر
از کسی خریده باشند او را واقف سازند اگر آن کس گوید که از من نیست از آن کس است که یافته آنرا
و هرگاه آن را اسلام در و نباشد چه اگر آن را اسلام داشته باشد تعریف یکسال واجب
است اما آنچه در حرم مکه یافته شد بی تعریف یکسال مالک نمی شوند و اگر چه کمتر از یک درهم
باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر در حرم مکه نیز درهم مفلس بیابند بی تعریف
از یابنده است و اگر بنده لقطه حیوان و مال بردارد و بعد از تعریف یکسال
تلف کند ضمان تعلق برقبه او می گیرد که بعد از آزاد شدن بدهد

تتمه احکام لقطه چهار چیز است اول واجب است تعریف

است یعنی شناسانیدن کسی که آنرا برداشته باشد یا نائب او بانکه فریاد کند در ابتدا هر روز
یکمرتبه یا دو مرتبه انگاه هر هفته انگاه هر ماهی بحیثیتی که فراموش نشود تا یکسال و در واقع گرداند
در مکان هائی که مردم آنجا جمع می شوند چون بازارها و درهای مسجدها و صباحها و شامها و
روزهای عید و جمعها و در وقت داخل شدن قافله بشهر و در فریاد کردن ذکر جنس کند چون طلا
و نقره و اگر در غربت یافته باشد بعد از تعریف بشهر خود میتواند برد و سال را در شهر خود تمام
کرد و اگر در صحرا یافته باشد با و در هر جا که خواهد تعریف کند و انچه باقی نماند بنفس خود قیمت
نماید یا بدیگری بفروشد و قیمت آنرا نگاهدارد و ضامن نیست بانکه منقطع شود و ضامن است
و اگر در سال تعریف فوت شود ضامن نیست و اگر زیادتی بهم رسد خواه منفصل چون فرزند و
خواه متصل چون فربهی درین یکسال از مالک است و بعد از یکسال از ملتقط است بعد از نیت
تملک دوم ضمان با تملک و تقصیر در حفظ و بدون تملک و تقصیر امانت است سوم مالک شدن
و آن بعد از تعریف یکسال است با قصد مالک شدن چهارم رد بمالک و آن واجب است هرگاه
بدو گواه عادل ثابت سازد که مال او است و بیک گواه ثابت نمی شود و وصف کردن
آن کافی نیست و اگرچه ظن صدق او داشته باشد بلکه درین صورت رد کردن جائز است
و اگر درین صورت از رد کردن امتناع نماید حاکم جبرش نمی کند و اگر در صورت وصف کند
انگاه گواهی دهند که ملک غیر بوده غیر انتزاع عین می کند یا تلف رجوع کند بر هر کدام که
خواهد و اگر بر ان کس رجوع کند که بوصف کننده را داده او را رجوع میرسد بر وصف کننده
بشرط آنکه در وقت دادن اقرار بملکیت او نکرده باشد چه درین صورت رجوع نمی تواند
کرد و اگر هر یک گواه بگذرانند بعد از آنکه باول داده باشند و گواهان ایشان را بر دیگری
ترجیح نتوان نهاد قرعه بزنند باسم هر یک از ایشان که بیرون آید باو دهند پس اگر اسم دوم
بیرون آید انتزاع می کنند از اول و اگر تلف شود ضامن نیست کسی که باول داده اگر بحکم
حاکم شرع داده و اگر بی اذن حاکم داده ضامن است تکمله التقاط بر پنج قسم است قسم اول
واجب و آن برداشتن طفلی است که اگر بر ندارند ضائع شود و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند
قسم دوم حرام و آن وقتی است که شخصی که بر میدارد داند که خیانت میکند یا فاسق باشد در لقطه
حرم قسم سوم سنت و آن برداشتن مالی است که اگر بر ندارند ضائع شود قسم چهارم مکروه و آن

بر چند قسمست اول مطلق برداشتن دوم برداشتن فاسق غیر لقطه حرم را سوم برداشتن مال حیوان را
چهارم برداشتن چیزیکه قیمت آن کم باشد و منفعت آن بسیار چون عصا و میخ و نعلین و مطهره و تازیانه
و بعضی از مجتهدین برداشتن نعلین و مطهره و تازیانه را حرام میدانند پنجم کمتر از یک درم در حرم برداشتن
قسم پنجم لقطه مباح و آن کمتر از یک درم ست در غیر حرم که و آنچه بر یابنده لقطه واجبست دو
چیز است اول نگاهداشتن دوم گواه گرفتن در طفل و آنچه با او نیز سنت ست دو چیز است اول گواه
گرفتن در لقطه مال و حیوان دوم شناسانیدن بگواه بعضی از اوصاف آنرا تا آنکه فایده گواهی
حاصل شود و آنچه او مکروه است تعریف کردن در مسجد است و آنچه بر صاحب گم شده واجبست
آن ست که هرگاه یابنده آنچه یافته باشد رد کند بر او قبول کند و اگر در صورتیکه یابنده قصد تملک آن
کرده باشد و عیب ناک شود از آنجا ارش نقصان آن رد کند قبول کند فصل دهم در احیای اموات
و آن زمینهائیست که کسی متصرف آنها نباشد و معطل باشد بواسطه منقطع شدن آب از آن زمینها یا
جهت مستولی شدن آب برآنها و این زمینها ملک امام ست پس اگر مسلمانی تصرف کند در آنها بعمارت
کردن مالک به هفت شرط می شود اول آنکه اگر امام ظاهر باشد باذن او عمارت کند و با غیبت او
هرکس که عمارت آنها کند اولی ست در تصرف بآنها از دیگری تا عمارت آن باقی باشد دوم آنکه
مملوک مسلمانی یا کسی که امام با او صلح کرده باشد پس اگر زمین موات ملک کسی باشد عمارت کردن
آن بی اذن مالک آن صحیح نیست و اگر مالک غایب باشد و کسی آنرا عمارت کند تا آمدن غایب او اولیست
از دیگری تا آنکه عمارت او قایم باشد و اگر عمارت او خراب شود و دیگری عمارت کند ثانی اولیست
بتصرف در آن زمین سوم آنکه کسی که عمارت می کند میباید که مسلمان باشد پس اگر جهود باشد و
امام او را اذن دهد مجتهدین را درین دو قولست چهارم آنکه آن شخص که اراده عمارت زمین موات
دارد میباید که کاری کند که آن زمین را در عرف و عادت گویند که احیا کرده پس گردانیدن دیوار
در آن زمین یا چیدن سنگها و مرزها را بستن کافی نیست چه اینها فایده ملکیت او نمیکند بلکه
افاده اولویت او میکند و اگر آن زمین منتقل شود از او بدیگری آن دیگر اولیست از او و اگر بفروشد آن
زمین را آن بیع صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که آنچه مذکور شد از دیوار گردانیدن
و سنگ چیدن و مرز بستن افاده ملکیت میکند پنجم آنکه زمین محل مکان عبادت نباشد چون عرفات
و مشعر و منی ششم آنکه مکانی نباشد که حضرت رسالت پناه صلعم از جهت مسلمانان مخصوص کرده

باشد چنانچه مخصوص ساخته بود نقیع را که از نخلستانهای مهاجران بود جهت چریدن چارپایان زکوة و تصدقات
و جزیه و همچنین است حکم زمینهائی که آنحضرت مقاطعه کرده باشد با جماعتی چنانچه عقیق را ببلال ابن الحارث
قطع کرده بود بجزیی و کسی از صحابه در آن تصرف نکرده بود تا زمان خلافت عمر و او منع کرد بلال را
از آن هفتم آنکه حریم عمارت نباشد چه هر چیزی که در مباح حریمی دارد و آن بر چند قسم است اول حریم خانه
و آن بمقدار خاکریز و برف انداز است و جائی که آب باران از ناودان بر وی ریزد و ممر داخل شدن
بآن خانه دوم حریم دیوار و آن بمقدار ریختن خاک آن دیوار است هرگاه خراب شود سوم حریم شهر و آن
حوالی آن شهر است جهت جمع شدن اهل آن شهر و اسپ دوانیدن و خاکریز و محل چریدن چارپایان اهل
شهر چهارم حریم نهر و آن بمقدار ریختن خاک آن نهر است و آن مقدار که بر دو جانب آن نهر راه روند پنجم حریم
چاهی که شتران را در آنجا آب می دهند چهل ذرع است پس اگر کسی خواهد که جهت آب دادن شتران خود
چاهی بکند باید در آن چهل ذرع نتواند کند و در بعضی روایات وارد شده که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود
که حریم چاه در جاهلیت پنجاه ذرع بوده و در اسلام بیست و پنج ذرع ششم حریم چاهی که بشتر آب
میکشند جهت زراعت کردن با آب آنچاه و آن شصت ذرع است هفتم حریم چشمه در زمین نرم هزار ذرع
است و در زمین سخت پانصد ذرع است پس دیگری را نمیرسد که درین مقدار از زمین حوالی آن چشمه
چشمه دیگر احداث کند و در بعضی احادیث جهت حریم قنات نیز همین مقدار واقع شده هشتم حریم راه
و آن در زمین موات هفت ذرع است و این حریمها همه در زمین موات است و حریم در زمین معموره نیست فصل
یازدهم در مشترکات بدانکه منافع مشترکه بر پنج قسمست اول راهها و فائده آن رفتن است و نشستن در آن
در آن که ضرر نرساند بجماعتی که در راه روند و اگر در راه بنشینند جهت خرید و فروخت اگر راه وسیع
باشد که جهت تردد دیگران ضرر نرساند جائز است اما با ضرر جائز نیست و اگر خواهد از آنجا برخیزد و متاع او آنجا
باشد دیگری آنجا نمیتواند نشست اما اگر متاع خود را بردارد و قصد داشته باشد که باز بهمان مکان عود نماید
خلافست میانه مجتهدین و بر آن اقرب است که حق او از آن مکان باطل شده به برخاستن از آن مکان و بنا
کردن یعنی دکانچه خود در راه جائز نیست و اگر در راه سایه کنند بچیزی چون بوریا بشرطیکه ضرر نرساند
بتردد دیگران جائز است و اگر دو کس بیکدفعه در مکانی که خواهند بنشینند اقرب آنست
که قرعه بزنند بنام هر کدام که بیرون آید او اولیست از دیگری و خالی راهها که تردد می نمایند
در آن حکم زمین موات دارد پس هر کس که خواهد باحداث چیزی میتواند کرد بشرطیکه ضرر

بشود وین نرساند اما صدرا هی که مخصوص جماعتی باشد احداث چیزی نمیتوانند کرد مگر باذن ایشان
قسم دوم مسجدها و فائده آن معلوم است و هر کس سبقت کند بگرفتن محلی اولی است از دیگری
بآن مکان و هرگاه برخیزد و دیگری بنشیند ثانی اولیست اگرچه بقصد وضو ساختن برخاسته
باشد مگر آنکه رخت خود را گذاشته باشد قسم سوم موقوفات عامه چون مدرسه‌ها
و رباطها و فائده آنها نزول طلبه علم و قوافل درآنها پس هرکسکه ساکن حجره شود از آنها
از آن جماعت که اهلیت سکنی آنجا داشته باشد اولی است از دیگری تا در آن جا است
و بیرون کردن او جائز نیست و اگرچه بسیار در آنجا بماند بشرط آنکه واقف شرطی معین
نکرده باشد چه درین صورت باقتضای آن مدت بیرون میتوانند کرد و همچنین
بیرون میتوانند کرد و اگر واقف شرط کرده باشد که بطلب علم مشغول باشد و آن کس
مشغول نباشد و جائز است که ساکن حجره کسی را با خود شریک نکند مادامیکه
برصفتی باشد که واقف شرط کرده باشد و هرگاه از حجره بیرون رود حق او از آن مکان
باطل می شود و آیا اگر رخت او از آنجا باشد حق او باطل می شود یا نه میانه مجتهدین
خلافست قسم چهارم معدنها و کانها و آن بر دو قسم است قسم اول کانهای ظاهر
که محتاج بخرج نیست چون نمک و نفط و کبریت و قیر و مومیائی و سرمه و یاقوت چه اینها
مشترکست میانه مسلمانان و بعضی از مجتهدین اینها را مخصوص امام می دانند و اگر کسی چیزی از اینها
بردارد و سبع او نمیتوان کرد و تا حاجت او تمام نشود دیگری نمیتواند گرفت و اگر دو کس
یا زیاده سبقت کنند و اجتماع ایشان ممکن نباشد قرعه بزنند و احتمال قسمت و تقدیم
محتاج نیز دارد و اگر در جانب نمکزار چاهی در زمین موات بکنند و آب بدانجا آرند و نمک
کنند و مالک آن میشوند و غیری با او در آن نمک شریک نیست قسم دوم معدنهای
باطنی که محتاج بخرج و عمل است چون کان طلا و نقره و آهن و مس و رصاص و بلور و غیره و خرج
و آن نیز مشترکست میانه مسلمانان و بعضی از مجتهدین اینها را نیز مخصوص
امام میدانند پس اگر ظاهر باشد باحیا مالک آن نمی شوند
و اگر ظاهر نباشد پس اگر شخصی آن را ظاهر کند و احیا کند اگر در ملک او
باشد مالک می شود و همچنین اگر در زمین موات باشد باحیا کردن مالک آن میشود

و اگر معادن در زمینی پیدا شود که بایع احیا کرده ملک اوست خواه ظاهر باشند و خواه مخفی و تعلق باحیا کننده ندارد اما اگر پیش از احیا ظاهر باشد ملک و نمی شود و اگر چاهی بکند و بمعدن رسد بیان مشترک است میانه مسلمانان و مالک نمیشود قسم پنجم آبها و آن بر شش قسمت اول آنکه در ظرفی کرده باشند یا حوضی و آن ملک کسی است که ظرف و حوض از وست و اگر چه از مباح گرفته باشند و جایز است فروختن آب آنها دوم آب چاهی که در ملک خود بکند یا در زمین مباح بجهة خصوص مالک میشود و کسی را بی اذن و در آن تصرف جایز نیست و فروختن آن کیلاً و وزناً جایز است با کراهیت و فروختن همه آب چاه جایز نیست چه تسلیم آن متعذر است و چاه قدیم هرگاه پر از خاک شود و کسی آنرا پاک کند مالک آن میشود و اگر کسی چاهی در زمین مباح کند نه بقصد مالک شدن بلکه بجهة نفع گرفتن او اولی است بآن تا وقتی که آنجا باشد و هرگاه مفارقت کند از آنجا هر که سابق باشد در آنجا از او اولی است بانتفاع از آن چاه و مخصوص احدی نیست و هرگاه کسی چاهی در ملک خود بکند منع همسایه خود نمیتواند کرد از چاه کندن بلکه عمیق تر از چاه او و اگر چه آب چاه او بآن چاه سرایت کند سوم آب چشمه و باران و آب انبار در زمین مباح نه از روی مالک شدن مشترک است میانه مسلمانان مخصوص احدی نیست و از آنها هر کس هر چه بردارد مالک میشود چهارم آب نهرهای بزرگ چون آب فرات و دجله بغداد از میانه مسلمانان مشترک است پنجم نهرهای کوچک که ملک کسی نباشد آن نیز میانه مسلمانان مشترک است و اگر آب آن کم باشد و وفا بهمه نکند ابتدا اول بکسی بکند که نزدیک دهنه باشد اگر جهت زراعت باشد تا بند نعلین آب بدهد و و اگر جهت درخت غیر خرما باشد تا قدم و جهت درخت خرما تا ساق بعد از آن سر دهند آنجماعت آب را بکسانی که در پهلوی ایشان باشند و سر دادن پیش از آن قدری که مذکور شد واجب نیست و اگر چه بمتاخر رسد پس اگر از اول چیزی باقی نماند ما بقی را حقی نیست ششم آب نهر مملوک که جدا کرده باشند از مباح مثل آنکه کسی نهری از فرات مثلا ببرد باشد مالک آن آب میشود و هر کس که در آن نهر کار کرده شریک است در آن بقدر نفقه و عمل پس اگر بهم وفا کند والا بقدر حصه و نصیب خود قسمت کنند

باب یازدهم از کتاب جامع عباسی در بیان نکاح کردن

بدوام و متعه و تحلیل و ملک یمین و در آن مقدمه و سه مطلب و خاتمه است مقدمه

در بیان فضیلت نکاح کردن و اقسام آن بدانکه احادیث بسیار در فضیلت نکاح کردن وارد
شده و چون این مختصر گنجایش ذکر جمیع آنها نداشت لهذا بر سه حدیث اقتصار میگردد از جمله در
حدیث ائمه معصومین آمده که بهتر فائده که مسلمانان را بعد از اسلام حاصل شده باشد بهتر از زنی
صالح نیست که هرگاه به بیند او را خوشحال شود و هرگاه از و غائب شود حفظ ناموس و مال او
کند و هم در حدیث ائمه معصومین علیهم السلام واقع شده که دو رکعت نمازی که صاحب زن بگذارد
بهتر است از هفتاد رکعت نمازی که عزب گذارد و هم در حدیث آمده که بدترین مردهای مسلمانان
آن کسانی اند که عزب مرده باشند و اقسام نکاح کردن نظر بنکاح کنند پنج است اول
واجب و آن وقتی است که نفس او مشتاق باشد که اگر نکاح نکند در زنا افتد دوم سنت و آن وقتی
است که خوف زنا نباشد و قادر بر نفقه و مهر باشد سوم حرام چون زیاده از چهار زن آزاد
و دو کنیز خواستن مرد آزاد و زیاده بر دو زن آزاد و چهار کنیز خواستن بنده و نکاح کردن
کافر و سنی زن مسلمان را چهارم مکروه و آن وقتی است که نفس کسی مشتاق نباشد و عاجز باشد
از نفقه بر قول بعضی از مجتهدین پنجم مباح و آن ما عدای چهار قسم مذکور است و اقسام نکاح نظر بر
منکوحه نیز پنج است اول واجب چون نکاح زن آزاد یا کنیز که بر ایشان ترسد از افتادن بزنا
دوم مستحب چون نکاح خویشان جهت صله رحم سوم حرام چون نکاح زنانی که بسبب رضاع
و غیر آن حرام اند و زن کافره غیر یهودیه و اهل کتاب العقد دوام خواستن و نکاح جماعتی
از زنان که در میان ایشان یکی از محرمات چون دو خواهر دخول کننده باشد که نکاح
جمیع آنها حرام است چهارم مکروه چون نکاح زنان سفیه و زنیکه عقیم باشند یعنی از و فرزند بهم
نرسد و نکاح دختر زانی که نکاح کرده باشند بعورت او پنجم مباح و آن ما عدای چهار قسم مذکور
است و باز نکاح کردن منقسم میشود به سه قسم اول نکاح کردن زن آزادی که بسبب میراث
بردن او از یکدیگر میشود و این قسم نکاح را دائمی گویند قسم دوم نکاح کردن زن آزادی که بسبب میراث بردن
از یکدیگر نمیشود و این نکاح را متعه گویند قسم سوم نکاح کردن کنیز و آن نیز بر سه وجه است اول کنیز
غیر را بعقد خواستن دوم کنیز غیر را بتحلیل خواستن یعنی تحلیل کند او را خواهد شد سوم خریدن کنیز چه
بخریدن آن وطی آن حلال میشود **مطلب اول در بیان نکاح متعه** بدانکه مشروع بودن نکاح متعه
پیش فرقه اثنی عشریه اجماعی است و مشروعیت آن بنص قرآن و احادیث صحیح ثابت است خلاف مخالفین که

ایشان دعوی می کنند که مشروع بود اما منسوخ شده و احادیثی که در باب منسوخ شدن آیه کریمه قرانیه نقل کرده اند
همه معارض یکدیگر اند و قول خلیفه که دو متعه در زمان حضرت رسول صلعم حلال بوده و من نهی میکنم دلالت
بران می کند که نسخ شده بود و بواسطه قول عمر آیه صریحه قرانیه را نسخ کردن معقول نیست زیرا که اگر عمر باجتهاد
خود حرام کرده اجتهاد در مقابل نص قرانی خطا است و اگر بطریق روایت از حضرت رسالت پناه صلعم
بوده چگونه جمیع صحابه تا زمان خلافت او چنین حکمی مجهول بوده باشد و در صحاح ترمذی مرویست
که از علماء مخالفین است مذکور است که شخصی از اهل شام از عبد الله عمر پرسید که پدر تو متعه را نهی کرده عبد الله
عمر در جواب شامی گفت که اگرچه پدر من نهی کرده اما حضرت رسالت پناه صلعم حلال کرده و کاری که آن حضرت
کرده باشد بجهت قول پدرم ترک نمیتوان کرد و متعه کردن بر سه وجه است اول سنت چون متعه کردن مومنه
عفیفه دوم حرام چون متعه کردن زن بت پرست و دشمن اهلبیت و سنی را متعه کردن زن مسلمان حرام است سوم
مکروه چون متعه کردن فاحشه و دختر بکر بی رخصت پدر او و شرطهای نکاح متعه شش است اول ایجاب
چون انکحتک و متعتک یعنی نکاح کردم ترا یا متعه کردم ترا اگر زن و شوهر خود لفظ گویند و اگر وکیل ایشان
لفظ گوید وکیل زن چنین گوید متعت موکلتی من موکلک یعنی متعه کردم کیل کننده خود را
جهت وکیل کننده تو دوم قبول چون قبلت در صورت اول و قبلت لموکلی در صورت دوم
سوم ذکر مدت که احتمال زیادتی و کمی نداشته باشد پس اگر مدت را در عقد متعه ذکر نکند میان مجتهدین
خلافست بعضی گفته اند که عقد باطل می شود و بعضی گفته اند که نکاح دائم میشود چهارم ذکر مهر پس اگر ذکر
مهر نکند باطلست بخلاف نکاح دائم که اگر ذکر مهر نکند صحیحست و کمی و زیادتی او را مقداری نیست و بعضی
از مجتهدین گفته اند که بکمتر از درهم نماید عقد کردن پنجم آنکه زن مسلمان باشد یا اهل کتاب و در مجوسیه
اشکال است ششم آنکه زنان اهل کتاب را اگر متعه کنند منع نمایند ایشان را از خوردن شراب و گوشت
خوک و استعمال محرمات و عقد متعه قابل شرط مشروع است چون شب یا روز پیش او آمدن و یک مرتبه
دخول کردن بشرط آنکه زمان آن مشخص باشد چه اگر زمان آن مجهول باشد صحیح نیست و متعه
محتاج بطلاق نیست بلکه هر گاه مدت تمام شود جدا می شود از شوهر و متعه را نفقه
دادن لازم نیست و میراث نمی برد اگر در عقد متعه شرط میراث بردن کند یا میراث نبرد
خلافست و لعان و ایلا در متعه نیست چنانچه در دائمی هست بطریقیکه مذکور شد و اما متعه
ظاهر توان کرد یعنی با او میتوان لعنت کرد پشت تو همچون پشت مادر منست چنانچه تفصیل او خواهد

اند خلافست و گواه گرفتن در عقد متعه سنت نیست چنانکه در نکاح دائم سنت است اما اگر بترسد که او را گویند زنا می کند سنت است که گواه بگیرد و سنت است که متعه را از حالش سوال کنند هرگاه بد گمان باشد خلافست میانه مجتهدین که آیا زیاده از چهار متعه جمع کردن جائز است یا مثل نکاح دائم زیاده از چهار حرام است اول آنست که زیاده از چهار متعه جمع نکنند **مطلب دوم** در بیان نکاح کنیز و آن بر سه قسم است **قسم اول** عقد و آن مخصوص کنیز غیر است و خلافست میانه مجتهدین که عقد کردن آزاد بر کنیز جائز است یا نه بعضی از مجتهدین گفته اند که جائز است بدو شرط یکی ترسیدن وقوع در زنا دوم مفلسی که قدرت نداشته باشد بر خواستن زن آزاد و فرزند این کنیز اگر شوهر آزاد باشد آزاد است و اگر آقای کنیز شرط کرده باشد که فرزندیکه بهم رسانیده باشد آیا بآن شرط فرزند بنده میشود یا نه میانه مجتهدین خلافست قول مشهور آنست که بنده می شود و شرطهای آن شش است اول ایجاب دوم قبول بطریقیکه مذکور شد سوم اذن صاحب چه عقد غلام و کنیز بی اذن آقا موقوف بر اجازت آقا است و بعضی از مجتهدین گفته اند که باطلست و درین صورت فرزندی که بهم رسانیده است بنده است اگرچه آزادی را شوهر کند هرگاه با علم دخول کند چهارم اذن زن آزاد چه اگر کسی بی اذن زن آزاد کنیزی را عقد کند و اگرچه آن زن آزاد یا دیوانه یا پیر یا کوچک باشد جائز نیست پنجم آنکه زیاده از دو کنیز نباشد اگر شوهر آزاد باشد بقول بعضی از مجتهدین و بعضی زیاده از یک کنیز جائز نمیدارند ششم آنکه زیاده از چهار کنیز نباشد و اگر شوهر بنده باشد **قسم دوم** مالک شدن کنیز چه جائز است بملک کنیز خود را دخول کردن و عقد و ملک جمع نمیشوند چه هرگاه کنیز غیری را عقد کنند آنگاه بخرند نکاح فاسد میشود و بملک دخول می کند و این قسم منحصر در عددی نیست چه میتواند شخصی بملک هزار کنیز خود را دخول کرد خلاف عقد و هرگاه آقا کنیز خود بدیگری تزویج کند جائز نیست مر او را دخول کردن بآن کنیز مگر بعد از طلاق شوهر و انقضای عده یا فسخ عقد او نمیتواند کرد هرگاه شوهر غلام او نباشد اما اگر شوهر غلام او باشد تفریق میانه ایشان میتواند کرد و مستحب است مر آقا را که هرگاه کنیز خود را بغلام خود نکاح کند چیزی بدهد از مال خود که بصورت مهر باشد و بعضی از مجتهدین این چیز را دادن واجب میدانند و هرگاه یکی از غلام یا کنیز را بدیگری بفروشد مشتری مختار است در فسخ عقد او و هرگاه آقا کنیز خود را بدیگری عقد کند [illegible] می کند و براو لازم است که

شب بگذارد که پیش شوهر خود رود و اگر آقا کنیز خود را همراه بسفر برد و شوهرش خواهد که همراه او برود
رود و آقا منع شوهر او نمی تواند کرد و میانه دو کنیز خوابیدن جایز است بخلاف دو زن آزاد
که خوابیدن میانه ایشان مکروه است و همچنین جایز است دخول کردن با کنیز هرگاه طفلی آنجا باشد
که نگاه کند و وطی کنیز فاجره و کنیزی که از زنا بهم رسیده باشد جایز است و منی در پیش فرج کنیز ریختن
نیز جایز است و هیچیک از دو شریک را وطی کنیز مشترکه جایز نیست و در تحلیل خلافست قسم
سوم اباحت و تحلیل است و آن چنین است که شخصی بدیگری دخول کردن حلال کند و این قسم
از خواص فرقه ناجیه اثنی عشریه است و خلافست میانه مجتهدین که این قسم داخل قسم اول است
یا داخل در قسم ثانی سید مرتضی او را داخل قسم اول میدانند و شرطهای این قسم شش است اول
ایجاب چون احللت لک وطی امتی هذه یعنی حلال کردم بتو دخول کردن فلان کنیز خود را و یا
بلفظ اباحت جایز است خلافست دوم قبول چون قبلت سوم آنکه کسی که تحلیل میکند میباید
که مالک کنیز باشد پس تحلیل کنیز غیر جایز نیست چهارم آنکه مالک کنیز دیوانه نباشد و طفل و مست
و بیهوش و مفلس نباشد که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد جهت قرضخواهان پنجم آنکه
وطی کنیز را بر او حلال میکند میباید که شخصی نباشد که وطی او حرام باشد مثل آنکه کنیز مسلمانی را بکافر
تحلیل کند یا کنیز شیعه را بسنی تحلیل کند چه دخول کردن اینها جایز نیست ششم آنکه کنیز شوهر نداشته
باشد و هرگاه این شرطها بهم رسد وطی کردن کنیز بمجرد گفتن صاحب که دخول کردن او را بتو
حلال کردم حلال میشود و تعیین مدت شرط نیست و اقتصار بر قول صاحب کنیز باید کرد پس
اگر بوسه کردن آن کنیز را یا خدمت کردن او را حلال کند جایز نیست اما اگر دخول کردن حلال کند
بوسه حلال است اما خدمت کردن حلال نیست و فرزندی که از این کنیز بهم رسد اگر پدر او آزاد باشد و
صاحب کنیز شرط نکرده باشد که فرزند او بنده باشد آزاد است **مطلب سیم در بیان نکاح**
دائمی و مقدمات و شروط آن و در آن سیزده فصلست فصل اول در بیان مقدمات نکاح
بدانکه شصت و سه امر بنکاح متعلق است یک امر واجب است و چهار امر سنت و هشت امر حرام و [illegible] مکروه
اما یک امر واجب حاجت کردن [illegible] کاری کردن [illegible] که قادر باشد بر نفقه [illegible] نسبت
موافق نباشد و در صورت [illegible] اگر نکند گناه دارد اما سنتی چهار امر است اول خواستگاری
کردن پیش از عقد دوم پیش از آنکه [illegible] دو رکعت نماز گذاردن سوم استخاره کردن

چهارم بعد از نماز استخاره دعای منقول خواندن پنجم دو رکعت نماز حاجت کردن ششم دعای
بر آمدن حاجت کردن هفتم اختیار کردن دختر بکر کردن هشتم اختیار کردن زنی که از نشان زاینده باشد
یعنی خویشان او زاینده باشند نهم اختیار زن صاحب اصل کردن یعنی زنی را بخواهد که پدر و مادر او
مومن و صالح باشند دهم اختیار زن صاحب جمال کردن که مهر او کم باشد و قصد جمال او نکند یازدهم
اختیار کردن زنانی که از خویش و قوم باشند جهت صله رحم خلاف مرسنیان که ایشان نکاح
خویشان مکروه میدانند دوازدهم اختیار کردن مومنه زیرا که نکاح زن سنی نیز جائز است
سیزدهم عقد را ظاهر کردن در نکاح چهاردهم گواه گرفتن بر عقد پانزدهم خطبه خواندن پیش
از عقد و میباید که این خطبه مشتمل باشد بر حمد خدای تعالی و صلوات بر حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین صلی الله علیهم و گفتن الحمد لله کافی است و بعضی از سنیان خطبه
خواندن را واجب میدانند شانزدهم شب عقد کردن خلاف مرسنیان زیرا که ایشان در روز
جمعه سنت میدانند هفدهم دیدن روی و دستهای زنی که اراده نکاح او داشته باشد
و ایستاده و نشسته دیدن او هیجدهم طعام دادن جماعتی از فقرای مومنین یک روز
یا دو روز و بعضی از سنیان این طعام دادن را واجب میدانند و سنت که این طعام در روز
باشد نوزدهم اجابت کردن و رفتن بمجلس عروسی و خوردن طعام آن مجلس اگرچه روزه سنتی
داشته باشد خصوصاً اگر داند که اگر افطار نکند صاحب طعام آزرده می شود اما اگر مجلس
عروسی مشتمل باشد بر کردن چیزهای حرام رفتن بآنجا حرام است مگر آنکه کسی باشد که منع کرده
یا آنکه بواسطه خاطر او فعلهای حرام را برطرف کنند و اگر ندانسته بآن مجلس رود اگر قدرت
داشته باشد واجب است که از آن مجلس برخیزد و بیرون رود و اگر رفتن از آنجا دشوار باشد در
نشستن آنجا گناه ندارند و اگر مجلس مشتمل باشد بر صورتهای سایه دار بعضی از مجتهدین گفته اند
که اگر آن صورتها در قالین و فرش باشد جائز است رفتن بآن مجلس و بعضی گفته اند که اگر باشد
نیز رفتن بآن مجلس جائز است و اگر دو کس یکدفعه کسی را به عروسی خبر کنند بخانه آنکس رود که بخانه
او نزدیکتر باشد بیستم رخصت گرفتن دختر بکر در عقد کردن از پدر بیست و یکم وکیل کردن زن
در بزرگ را در عقد کردن هرگاه بعد از رشد بیست و دوم اختیار کردن عقد برادر بزرگ
اگر هر یک از برادران جهت شخصی عقد کرده باشد او بیست و سوم دو رکعت نماز کردن

هر یک از زن و شوهر پیش از دخول کردن بیست و چهارم دعای منقول خواندن هر یک از ایشان بعد از
نماز بیست و پنجم امر کردن مردمی که در آنجا حاضر باشند در وقت دعا خواندن بآنکه آمین گویند بیست و ششم
دست بر پیشانی زن نهادن و روی او را بقبله کردن پیش از دخول کردن و دعای منقول خواندن جهت طلبیدن
فرزند صالح تمام اعضا و موزه های زن را از پای او کندن و پاهای او را بآب شستن و آن آب را در دور
خانه ریختن بیست و هفتم دخول کردن در شب بیست و هشتم در وقت دخول کردن و بعد از دخول کردن
بسم الله الرحمن الرحیم گفتن بیست و نهم با وضو بودن هر یک از زن و شوهر سی ام غلام خود را رخصت
نکاح دادن اگر نکاح خواهد سی و یکم منی را در خارج فرج ریختن هر گاه کنیزی را حامله خریده باشند و بعد
از چهار ماه خواهند که با او دخول کنند سی و دوم مشخص کردن مهر اگر در حال عقد کردن مشخص نکرده باشند
پیش از دخول سی و سوم بیشتر از یک زن آزاد نخواستن سی و چهارم چشم خود را در وقت جماع پوشیدن
و اما آن هشت حرام اول خواستگاری کردن بعد از آنکه کسی دیگر آن زن را خواستگاری کرده باشد و اجابت
کرده باشد و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند دوم خواستگاری کردن زنی که در عده رجعیه باشد
خواه بصریح خواه بکنایه و در عده وفات خواستگاری کردن بصریح حرام است اما بکنایه جایز است سوم عقد کردن
وکیل زن او را جهت خود چهارم نکاح کردن کسی که احرام بسته باشد پنجم نکاح کردن زن مسلمانی را بکافر
ششم تزویج زن مؤمنه جهت سنی و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند هفتم غارت کردن چیزی
را که در عروسی نثار کنند هر گاه دانند که صاحب راضی نیست هشتم تزویج کردن مسلمان زن کافر را و اما
آن بیست و شش امر مکروه اول ترک نکاح کردن جهت ترسیدن از پریشانی و مفلسی دوم نکاح کردن
بقصد مال و جمال چه در حدیث ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده که اگر کسی زنی را بقصد مال یا جمال نکاح
کند محروم میشود از او و اگر بقصد سنت پیغمبر نکاح کند حضرت حق سبحانه و تعالی مال و جمال او را افزون کند سوم عقد
کردن هر گاه قمر در برج عقرب باشد چهارم عقد کردن در سه روز آخر ماه پنجم ترک بسم الله کردن در حالت دخول
کردن ششم زیاده از دو روز طعام دادن هفتم در حال جماع نگاه بفرج زن کردن و باندرون فرج زن
نگاه کردن کراهیتش در وقت زیادتر است و بعضی از مجتهدین این را حرام می دانند و در حدیث آمده که اگر فرزندی
در این حال بهم رسد کور خواهد بود هشتم سخن گفتن در حال جماع خصوصا شوهر را مگر ذکر خدای تعالی
چه در حدیث آمده که اگر در حال جماع سخن گفته شود و فرزندی حاصل شود گنگ خواهد بود نهم
[illegible] ساختن طعام دادن در عروسی بمالداران اما اگر بعضی مفلس و بعضی مالدار باشند جایز است دهم

رفتن بمجلس عروسی کافر یازدهم غارت کردن آنچه در عروسی نثار کنند هرگاه نمیدانند که صاحب راضی است یا نه
دوازدهم شوهر کردن زن بمرد فاسق را خصوصا شراب خواری و سنی و مستضعف سیزدهم نکاح کردن
زنان زنانی که سیاه باشند سوای زنان نوبی چهاردهم نکاح کردن زنانی که سفیه و احمق باشند
پانزدهم نکاح کردن زنان فاحشه و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند هرگاه توبه ظاهر نکرده باشند
شانزدهم نکاح کردن زنان دیوانه و سلیطه و حسود و بدخلق و عقیم هفدهم بزنی که اراده نکاح او داشته
باشد صریح گفتن که جماع کردنی که ترا راضی کند در نزد من هست یا بکنایه گوید که امثال این جماعی که ترا راضی
کند نیابی هیجدهم عقد کردن زنی که او را زنا یا بنده باشد و تربیت کرده باشد و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند
نوزدهم نکاح کردن دختر زنی که او را زنا یا بنده و تربیت کرده باشد بیستم نکاح کردن دختر زنی که پدر داماد
زن او خواسته باشد و بعد از آنکه طلاق داده باشد و شوهر کرده باشد بهم رسیده باشد بیست و یکم
نکاح کردن زنی که با مادر او یک شوهر کرده باشد غیر از پدر او بیست و دوم نکاح کردن دختر بکر بی رخصت پدر
او بیست و سوم نکاح کردن خواهر زنی که او را طلاق باین داده باشند فی الحال بر قول بعضی از مجتهدین
بیست و چهارم منع کردن زنان از عیادت خویشان و تعزیه بیست و پنجم ریختن منی در غیر فرج
زن آزاد که بعقد دوام او را خواسته باشد بی اذن آن زن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند
و بر هر تقدیر هرگاه این عمل کنند واجبست که ده مثقال طلا دیت نطفه بآن زن دهند اما در متعه
و کنیز و بنده و عقیم و زنان مسن و سلیطه و کنیز بی اذن ایشان جائز است بیست و ششم خوابیدن
در میان دو زن آزاد اما در میان دو کنیز میتوان خوابید **فصل دوم** در بیان شرطهای عقد نکاح
دائمی و آن شانزده است اول ایجاب چون و چنک یعنی زن گوید بمرد که تزویج کردم ترا دوم
قَبِلْتُ النِّكَاحَ یعنی مرد گوید که قبول کردم نکاح را و قَبِلْتُ گفتن بی النکاح را ضم کنند نیز کافیست
و اگر دو لفظ ایجاب و قبول موافق نباشد چنانچه مذکور شد جائز است و مقدم داشتن
ایجاب بر قبول لازم نیست و اگر هر یک از زن و شوهر شخصی دیگر را وکیل کنند
وکیل زن چنین گوید که زَوَّجْتُ مُوَكِّلَتِي مِنْ مُوَكِّلِكَ یعنی نکاح کردم
کننده خود را بجهت وکیل کننده تو وکیل مرد بگوید قَبِلْتُ لِمُوَكِّلِي یعنی قبول کردم نکاح
را بجهت وکیل کننده خود سوم آنکه هر یک از ایجاب و قبول را بصیغه ماضی گویند چنانچه
مذکور شد پس اگر بصیغه مضارع گویند جائز نیست اما اگر بصیغه امر گویند بعضی از مجتهدین آن را جائز دانسته

اند چهارم آنکه در صیغه قصد انشا کنند یعنی قصد ماضی نکنند چه اگر قصد ماضی کنند صحیح نیست پنجم
آنکه ایجاب و قبول را بصیغه عربی گویند هرگاه قدرت بر صیغه عربی داشته باشند اما اگر قادر
نباشند بآن بهر لغت که دانند صحیح است ششم آنکه هر یک از ایجاب و قبول را بلفظ بگویند پس اگر
با قدرت اشاره کنند صحیح نیست اما اگر قادر بر گفتن بلفظ نباشند اشاره کافی است هفتم آنکه عقد
را معلق بر شرط نسازند پس اگر معلق بر شرط سازند صحیح نیست اما اگر در عقد شرط مشروعی کنند
صحیح است هشتم آنکه ایجاب و قبول در یک مجلس واقع شود بی فاصله پس اگر در دو مجلس واقع شود
یا با فاصله باشد اگرچه اندک باشد صحیح نیست اما اگر فاصله سعال باشد صحیح است نهم آنکه هر یک از شوهر
و زن بالغ باشند پس اگر طفل باشند عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست دهم آنکه هر یک از ایشان
عاقل باشند چه اگر دیوانه باشد عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست یازدهم آنکه قصد کنند عقد را پس اگر
مست یا بیهوش یا خفته باشند صحیح نیست و اگرچه بعد از آنکه بخود آیند اذن دهند دوازدهم آنکه
هر یک از ایشان مسلمان باشند چه اگر هر یکی کافر باشد یا آنکه زن مؤمنه باشد و شوهر سنی صحیح نیست
سیزدهم آنکه آزاد باشند چه عقد بنده بی اذن آقا صحیح نیست چهاردهم آنکه زن یکی از آنها نباشد
که بر مرد حرام است پانزدهم آنکه زن در حال عقد مشخص باشد پس اگر ولی یکی از دو دختر خود را
عقد کند بی آنکه مشخص سازد صحیح نیست شانزدهم آنکه در عقد وکیل مخالفت قول موکل نکند چه مثلا
اگر زن شخصی را وکیل کند که او را به پانصد درم نقره عقد کند پس آن شخص بدویست درم عقد
کند صحیح نیست بر قول بعضی از مجتهدین و آیا قدرت داشتن شوهر بر نفقه و مهر شرط است خلاف است
میان مجتهدین اقرب آنست که شرط نیست و اگر از نفقه دادن بعد از عقد کردن عاجز شود زن
اختیار فسخ ندارد **فصل سوم** در جماعتی که ولی عقداند و آنها سه قوم‌اند قوم اول پدر و جد پدری
چه ایشان ولی طفل و دیوانه و سفیه‌اند تا وقتی که بالغ و عاقل شوند و با وجود ایشان کسی ولی نیست
و خلاف است میان مجتهدین که جد در حالت فوت پدر ولی است یا آنکه در ولی بودن او زندگی پدر شرط
است اقرب آنست که ولی است اگرچه پدر مرده باشد و اگر پدر و جد کسی را وصی طفل سازد آیا وصی را
ولایت نکاح طفل هست یا نه میان مجتهدین نیز درین مسئله خلاف است اقوی آنست که
او را ولایت نکاح هست و اگر طفل بی ولی باشد تا بعقل بالغ شود یا وصی با اختیار او بنکاح ... مصلحت
او نکاح کرد و اگر ولی طفل یا دیوانه ... ایشان نکاح کند ایشان را بعد از بلوغ و عقل اختیار فسخ

مکروه چهار موضع اول آنکه او را بحضی نکرده باشند دوم آنکه کسی تزویج کرده باشد که آلت مردی
نداشته باشد سوم آنکه زنی که جهت او نکاح کرده باشد صاحب عیب باشد چهارم آنکه جهت
طفل کنیز خواسته باشد یا دختر خود را بغلامی داده باشد چه بقول بعضی از مجتهدین ایشان را اختیار
فسخ هست بعد از بالغ شدن خصوصاً در مذهب جماعتی مجتهدین که در حال بودن کنیز خواستن برای پسر
در زنا افتادن را بشرط میدانند چه برین مذهب طفل را بعد از بالغ شدن فسخ میرسد و هرگاه پدر
و جد هر یک جهت دیگری عقد کنند عقد کسی که پیشتر کرده باشد صحیح است و اگر هر دو یکدفعه عقد کرده باشند
عقد جد صحیح است و بیکی از چهار امر ولایت پدر و جد ساقط میشود اول آنکه بنده باشند چه ولایت بنده
بی اذن آقا صحیح نیست دوم آنکه ناقص العقل باشند سوم آنکه کافر باشند و طفل مسلمان چه کافر را
ولایت بر فرزند مسلمان نیست اما بر فرزند کافر ولایت هست چهارم آنکه احرام بسته باشند
جهت حج یا عمره چه اگر محرم در حال احرام عقد کند صحیح نیست و هرگاه یکی از این چهار امر حادث
شود ولایت جد و پدر ساقط می شود و منتقل بامام میشود دوم آقای بندگان چه آقا را
ولایت نکاح بندگان خود هست و اگر ایشان بنکاح راضی نباشند متعدی آقا میتواند
ایشان را بیکدیگر نکاح کرد و با وجود آقا دیگری ولی نیست و بندگان را بی اذن آقا صحیح نیست سوم
سوم حاکمان شرع هرگاه پدر و جد نباشند یا طفل بی عقل بالغ شود چه درین صورت نیز حاکم شرع
ولی هست و اگر چه پدر و جد او باشند و همچنین امام ولی کسی است که بعد از بالغ شدن دیوانه
شود و یا احتیاج و صرفه او بنکاح میتواند جهت او نکاح کرد **فصل چهارم** در ذکر جماعتی از
زنان که بر مردان حرام اند و ایشان بر سه قسم اند قسم اول جماعتی که ایشان را نسبی توان گفت
مطلقا و ایشان دو صنف اند صنف اول جماعتی از زنان اند که بواسطه خویشی صحیح و مانند
صحیح حرام اند و هرگز حلال نمیشوند و آنها هفت قوم اند اول مادر و هر چند بالا رود دوم
فرزند سوم فرزند زاده هر چند پائین رود چهارم خواهر پدری و مادری پنجم دختر خواهر
و دختر برادر هر چند پائین رود ششم عمه هر چند بالا رود چون عمه پدر و عمه مادر و عمه جد و عمه جده و هر چند
بالا رود و اما عمه عمه گاه هست که حرام نیست هفتم خاله هر چند بالا رود چون خاله پدر و خاله مادر
اما خاله خاله گاه هست که حرام نیست و بر زنان نیز هفت جماعت حرام اند اول پدر هر چند
بالا رود دوم فرزند سوم فرزند زاده هر چند پائین رود چهارم برادر پدری و مادری پنجم پسر برادر و خواهر

مستحقان ولایت بر طفل

در بیان محرمات نکاح

محرمات نسبی

و هرچند پایین رود و ششم عمه و هرچند بالا رود بطریق مذکور هفتم خاله و هرچند بالا رود بطریق مذکور
صنف دوم جماعتی از زنان اند که حرام شدن ایشان عارض شده و سبب آن شده که نکاح
ایشان اصلا جایز نیست و آن پانزده قوم اند قوم اول مادر زن هرچند بالا رود چه هرگاه کسی
زنی را به نکاح صحیح و مانند آن دخول کند مادر آن زن هرچند بالا رود حرام موبد میشود و اگرچه
مادر رضاعی آن زن باشد و همچنین مادر کنیزی که با او دخول کرده باشد حرام مؤبد میشود و اگر زنی
را عقد کنند و دخول نکنند آیا مادر او حرام مؤبد میشود یا نه و درین مسئله میانه مجتهدین خلافست اقوی
آنست که حرام موبد می شود و آیا در عقد کردن دختر می باید که لازم باشد از هر دو طرف یا از
یکطرف یا اگر لازم نبودن عقد لازم نیست بلکه اگر عقد فضولی کنند مادر حرام مؤبد می شود و خلافست
میانه مجتهدین درین مسئله قوم دوم دختر زن مدخوله هرچند پایین رود چه هرگاه زنی را بنکاح صحیح
دخول کنند دختر او هرچند پایین رود حرام موبد می شود و اگرچه دختر رضاعی باشد خواه آن
دختر بعد از دخول کردن بهم رسیده باشد یا پیش از دخول کردن و آیا دخول کردن بشبهه
یا زنا همین حکم دارد میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اما زنا کردن بدختر بعد از نکاح مادر مادر را حرام
نمیسازد قوم سیم زن پدر و هرچند بالا رود و اگرچه پدر رضاعی باشد بر پسر حرام موبد است و اگرچه
پدر دخول نکرده باشد و همچنینست کنیزی که پدر دخول کرده باشد و همچنین حرام موبد اند زنان که
پدر کسی یا پسر او با ایشان زنا کرده باشد قوم چهارم زن فرزند و هرچند پایین رود و اگرچه رضاعی
باشد بر پدر حرام است و اگرچه پسر دخول نکرده باشد و همچنینست کنیزی که پسر دخول کرده باشد اما اگر
هر یک از پدر و پسر زن یکدیگر را بشبهه دخول کنند آیا بر دیگری حرام میشود درین مسئله میانه مجتهدین
خلافست اصح آنست که حرام نمیشود و همچنین خلافست میانه مجتهدین در اینکه کنیزی را که پدر یا پسر دست بشهوت
مالیده باشند یا نگاه کرده باشد بجائی که غیر از آقا کسی دست نتواند مالید و نگاه کرد آیا بمجرد دست مالیدن
و نگاه کردن حرام موبد می شود بر دیگری اقرب آنست که حرام نمیشود بلکه مکروه است و بعضی از مجتهدین
بر آن رفته اند که اگر پسر دست مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بر پدر حرام نمیشود و اما اگر پدر دست مالیده
باشد یا نگاه کرده باشد بر پسر حرام می شود قوم پنجم جماعتی از زنان اند که بواسطه رضاع یعنی شیر
خوردن طفلی از ایشان حرام میشوند و شرطهای شیر خوردن ده است اول آنکه شیر دهنده زن باشد
پس اگر طفل شیر مردی را بخورد رضاع بهم نمیرسد دوم آنکه هر یک از شیر خورنده و دهنده زنده باشد

پس اگر مرده باشد رضاع نیست سوم آنکه شیر آن زن از آبستنی بهم رسیده باشد پس اگر زنی بی آنکه
حامله باشد شیر بهم رساند رضاع بهم نمیرسد چهارم آنکه طفل شیر خالص از پستان آن زن بمکد پس
اگر چیزی در دهن آن طفل باشد که با شیر ممزوج شود و بخورد و در عرف آنرا شیر نگویند رضاع
بهم نمیرسد پنجم آنکه آن طفل شیر از پستان آن زن بمکد پس اگر آن زن شیر خود را در ظرفی بدوشد
و آن طفل بخورد رضاع بهم نمیرسد ششم آنکه شیر آن زن از نکاح صحیح بهم رسیده باشد پس اگر از زنا بهم
رسیده باشد رضاع بهم نمیرسد و در شیری که از دخول کردن بشبهه بهم رسد آیا رضاع بهم میرسد
یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اقرب آنست که رضاع بهم میرسد و رضای شوهر و آقا در
شیر دادن شرط نیست پس اگر زن کسی یا کنیز شخصی بی رخصت شوهر یا آقا طفلی را شیر دهد رضاع بهم میرسد
و همچنین زائیدن زن حامله در شیر دادن طفل شرط نیست پس اگر زن آبستن پیش از زائیدن طفل را شیر
دهد رضاع بهم میرسد بنابر تحقیق و دوام نکاح در آن زن شرط نیست پس اگر متعه شخصی که از او آبستن
باشد یا زن حامله را که شوهر طلاق داده باشد شیر دهد طفلی را رضاع بهم میرسد هفتم آنکه طفل این مقدار
بخورد که استخوان او محکم شود و گوشت بروید یا آنکه یکشبانه روز شیر بخورد آن مقدار که سیر شود و خود
پستان را بگذارد و در حدیث صحیح وارد شده که ده مرتبه کافی نیست هشتم آنکه طفل در میان پانزده مرتبه شیر
زنی دیگر را نخورد نهم آنکه شیر خوردن طفل پیش از دو ساله شدن باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که طفل شیر
دهنده میباید که دو ساله نباشد پس اگر بعد از دو ساله شدن او شیر بخورد رضاع بهم نمیرسد دهم آنکه صاحب
شیر یک شخص باشد پس اگر زنی طفلی را از شیر یک شوهر پانزده مرتبه داده باشد و طفل دیگر را شیر شوهر دیگر
داده باشد بر یکدیگر حرام نمیشوند و شیخ طبرسی برین رفته که اینها بر یکدیگر حرام میشوند و هرگاه این شرطها
بهم رسد زن شیر دهنده مادر آن طفل می شود و شوهر او که صاحب شیر باشد
پدر او می شود و فرزندان که از ایشان حاصل شده باشند یا شیر
ایشان را خورده باشند برادر و خواهر می شوند و بسبب شیر خوردن هفت زن
حرام موبد می شوند اول زن شیر دهنده و مادر او هر چند بالا رود حرام موبد اند
بر طفل شیر خورنده و همچنین هر زنی که پدر و مادر و اجداد طفل را شیر بدهد حرام
موبد اند جهت آنکه اینها همه بمنزله مادر اند در نسب دوم هر دختری را که زن شخصی
شیر دهد چه آن دختر بمنزله دختر است در نسب سوم فرزندان دختری که زن

او شیر داده باشد چه اینها بمنزلهٔ فرزندزاده است در نسب چهارم هر دختری که از شوهر شیر
دهنده حاصل شده باشد یا شیر او را خورده باشد و دختر اینکه آن زن شیر دهنده زائیده باشد
بر آن طفل حرام است چه اینها بمنزلهٔ خواهراند در نسب پنجم فرزندان فرزند شوهر زن شیر دهنده
خواه نسبی و خواه رضاعی و فرزندان فرزند نسبی شیر دهنده چه اینها بمنزلهٔ دختران خواهر
و برادرند در نسب ششم خواهر زن شیر دهنده چه او بمنزلهٔ خاله است در نسب هفتم خواهر شوهر
زن شیر دهنده چه او بمنزلهٔ عمه است در نسب و همچنین هفت کس شیر دهنده از مردان بر زنانی
حرام می‌شوند بسبب شیر خوردن اول شوهر زن شیر دهنده چه او بر دختری که شیر او را خورده باشد
حرام موبد است چه او بمنزلهٔ پدر اوست دوم پسری که شیر شیر دهنده را خورده باشد بر
حرام موبد است چه او بمنزلهٔ پسر اوست در نسب سوم پسرانی که از آن طفل شیر خورنده بهم رسد
چه اینها بمنزلهٔ فرزندزاده است در نسب چهارم پسر نسبی و رضاعی شوهر شیر دهنده و نسبی شیر دهنده
بر دختر شیر خورنده چه اینها بمنزلهٔ برادر و خواهراند در نسب پنجم فرزندان فرزند رضاعی و نسبی
شوهر شیر دهنده و نسبی شیر دهنده چه اینها بمنزلهٔ پسران برادر و خواهراند در نسب ششم برادر شوهر شیر
دهنده چه این بمنزلهٔ عم است در نسب هفتم برادر زن شیر دهنده چه او بمنزلهٔ خال است در نسب
شیر شده فرزند رضاعی او که از غیر شیر خورده باشند و عمه و خاله رضاعی او و خواهر و دختر
برادر رضاعی او بر شیر خورنده حرام نمی‌شوند و در حرام شدن اولاد رضاعی شیر دهنده
بر پدر طفل شیر خورنده خلافست شیخ طبرسی برین رفته که حرام می‌شوند و خواهران آن طفل
که از آن شیر نخورده باشند بر شوهر شیر دهنده حرام نمی‌شوند و برادران آن طفل که از آن شیر
نخورده باشند می‌توانند که دختران شیر دهنده و شوهر او را نکاح کنند و بعضی از مجتهدین این را
حرام میدانند و در رضاع حرام میسازد رضاع لاحق نکاح سابق را مثلاً اگر مادر شخصی زن او
شیر دهد آن زن حرام موبد میشود بر آن شخص و اگر زن بزرگ شخصی زن کوچک او را شیر دهد هر دو
بر شوهر حرام میشوند هرگاه بزن بزرگ دخول کرده باشد و اگر دخول نکرده باشد زن بزرگ حرام
می‌شود و قسم ششم زنانی که شوهر داشته باشند یا در عده رجعیه باشند و جماعتی با ایشان زنا کنند
در این صورت آن زنان بر آنها که دخول کرده‌اند حرام موبد میشوند و کنیز اگر آقا با او دخول کرده
باشد اگر شخصی با او دخول کند آیا بر آن شخص آن کنیز حرام موبد میشود یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست

قوم هفتم زنانیکه ایشان را شوهرهای ایشان طلاق گفته باشند و هنوز از عده بیرون نرفته باشند
اگر جماعتی ایشان را دانسته عقد کنند درین صورت از زنان بمجرد عقد کردن بران جماعت حرام
موبد میشوند و اگرچه دخول بآنها نکرده باشند و اگر نادانسته بران زنان عقد کنند حرام نمیشوند تا انکه
دخول کنند پس اگر دخول کرده باشند حرام می شوند اما اگر کسی در مدت استبرای کنیز نادانسته
ان کنیز را عقد کند ایا بران کس حرام موبد می شود مثل عقد کردن بر زن که در عده باشد
میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر کسی زن شوهردار یا متعه کسی را نادانسته عقد کند ایا بمجرد
عقد بر او حرام موبد می شود درین مسئله نیز خلافست قوم هشتم زنانی که مردان در حالتی که احرام بسته
باشند ایشان را دانسته نکاح کنند چه آن زنان بر ایشان حرام موبد میشوند و اگر نادانسته عقد کرده
باشند و دخول نکرده باشند آن عقد باطلست و حرام موبد نمیشوند اما اگر دخول کرده باشند ایا آن زنان
حرام موبد می شوند بر ایشان درین مسئله میانه مجتهدین خلافست قوم نهم [9] زنانی که شوهران ایشان
با ایشان لعان کرده باشند و لعان انست که شخصی بزن گوید که فلان با تو زنا کرده و گواه نداشته
باشد حاکم شرع ایشان را امر می کند با انکه یکدیگر را لعنت می کنند بطریقی که زود باشد که در بحث
لعان بیاید چه بعد از لعان این زنان بر شوهران حرام موبد می شوند قوم دهم [10] زنان کر و گنگ که شوهران
ایشان با ایشان گفته باشند که فلان با تو زنا کرده چه درینصورت بمجرد گفتن این زنان بر شوهران
ایشان حرام موبد می شوند قوم یازدهم [11] دختران عمه و خاله هرگاه بعمه و خاله زنا کند چه دختران
ایشان بران کسانی که با ایشان زنا کرده باشند حرام موبد می شوند اما اگر بعمه و خاله بشبهه
دخول کنند یا عقد دختران ایشان پیش از زنا با ایشان باشد حرام نمی شوند قوم دوازدهم [12] مادران
و دختران و خواهران مردانیکه با ایشان لواطه کرده باشند و حشفه یا بعض حشفه در فرج ایشان غائب
شده باشد چه مادران و دختران و خواهران ایشان بر لواطه کننده حرام موبد می شوند هرگاه عقد ایشان
پیشتر از لواطه کردن نباشد و ایا مادر و خواهر رضاعی آن پسر بمجرد دخول کردن با او حرام می شوند یا نه
خلافست و همچنین خلافست در حرام بودن مادر مادر او و دختر دختر او و اما دختر خواهر او حرام نمی شود
قوم سیزدهم [13] زنان آزادی که شوهران ایشان نه مرتبه طلاق عدی دهند ایشان را چه بعد آن حرام
موبد میشوند بر شوهران ایشان قوم چهاردهم [14] کنیزانیکه شوهران ایشان شش مرتبه ایشان را طلاق
عدی دهند چه بعد از ان شوهران ایشان حرام موبد می شوند قوم پانزدهم [15] دختری که نه سال نداشته

باشد و شوهر با او دخول کند و مخرج حیض و بول و یا مخرج بول و غایط الحی یکی شود حرام مؤبد می شود شوهر
و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر بعد از آنکه هر دو مخرج یکی شود نیک شود حلال می شود و آیا اگر شخصی
بالغ نکاح کرده باشند و دخول کنند و این حال او را بهم رسد آیا حرام مؤبد میشود یا نه در این مسئله
میانه مجتهدین خلافست و همچنین خلافست در اینکه اگر دختری را با انگشت بکارت برند آیا حرام می شود
یا نه و همچنین خلافست در اینکه اگر کنیزی را چنین کنند آیا حرام مؤبد میشود یا نه اقرب آنست که حرام نمیشود
قسم دوم جماعتی از زنان که حرام مؤبد نیستند بلکه بواسطه مانعی حرام شده اند چون جمع میانه دو صنف
از ایشان یا غیر آن و آنها هفده اند اول جمع کردن میانه مادر و دختر بشرطیکه دخول بمادر نکرده باشند
چه هر گاه مادر را طلاق دهند دختر را میتوان خواست اما جمع کردن میان هر دو حرام است دوم جمع کردن میانه
دو خواهر و اگر چه بعقد متعه باشد حرام است چه تا یک خواهر را طلاق ندهد خواهر دیگر را نمیتواند خواست تا آنکه خواهر
مطلقه از عده بیرون آید اگر طلاق رجعی باشد که شوهر تواند در عده رجوع کرد و در طلاق باین خلافست
میانه مجتهدین اصح آنست که جائز است سوم جمع کردن میانه عمه و خاله هر چند بالا روند و دختر برادر و دختر
خواهر بی اذن عمه و خاله در عقد اگر چه متعه باشد حرام است اما اگر اذن دهند حرام نیست و در حرام بودن جمع
کردن عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر هر گاه کنیز باشند خلافست میانه مجتهدین و استاد بنده اعنی
افضل المتاخرین بهاء الملة والدین محمد عاملی طاب ثراه در این مسئله متوقف بودند زیرا که در این باب حدیثی
بنظر نرسیده چهارم جمع کردن میانه کنیز و زن آزاد بی اذن زن آزاد حرام است و اما با اذن وی جائز است و
خلافست میانه مجتهدین در این مسئله پنجم جمع کردن مرد آزاد میانه زیاده از چهار زن دائمی متعه بقول بعضی از مجتهدین
ششم جمع کردن مرد آزاد میانه زیاده از دو کنیز و بعضی از مجتهدین جمع میانه دو کنیز را جائز نمیدانند
هفتم جمع کردن بنده میانه سه زن آزاد یا بیشتر که بنده را بیشتر از دو زن آزاد جائز نیست هشتم جمع
کردن بنده میانه پنج کنیز یا زیاده چه بنده را زیاده از چهار کنیز حرام است نهم نکاح زن بت پرست چه کفر
مانع است از حلال بودن او بر مسلمان دهم نکاح زن مسلمانی که مرتد شده باشد چه مرتد شدن باعث
از خواستن او یازدهم زن جهود و ترسا را بعقد دائمی خواستن اما متعه کردن جائز است
بر قول بعضی از مجتهدین دوازدهم زن آزاد که سه مرتبه شوهر او را طلاق دهد بر آن شوهر
حرام است تا آنکه دیگری او را بعقد دخول نکند و طلاق ندهد آنگاه حلال می شود و اگر چه طلاق دهنده
بنده باشد سیزدهم زن آزاد که شش مرتبه شوهر او را طلاق گوید بر شوهر حرام است تا آنکه

دیگری او را بعقد در آورد و طلاق دهد آنگاه حلال میشود و اگرچه طلاق دهنده بنده باشد
چهاردهم کنیز را هرگاه شوهر او را دو مرتبه طلاق گوید حرام می شود تا آنکه شخصی دیگر او را بعقد
در آورد و دخول کند و طلاق دهد و اگرچه طلاق دهنده او آزاد باشد پانزدهم کنیز را هرگاه چهار
طلاق دهند حرام میشود بر شوهر تا آنکه دیگری او را بعقد دخول کند و طلاق دهد و اگرچه طلاق دهنده
او آزاد باشد شانزدهم هرگاه هریک از دو شخص دختر خود را به یکدیگر بدهند که مهر هریک فرج دیگری
باشد حرام است و این را نکاح شغاری گویند و این نکاح باطلست هفدهم هرگاه جماعتی
از زنان که شمردن ایشان ممکن باشد و یکی از ایشان از محارم باشد چون مادر و خواهر
و مشتبه باشد نکاح کردن آن جماعت بالتمام حرام است فصل پنجم در اقسام
دخول کردن این بیست و یک وجه است سه وجه واجبست و شانزده وجه حرام و پنج وجه سنت
و بیست و هفت وجه مکروه اما سه وجه واجب اول دخول کردن بعد از چهار ماه چه هرگاه چهار ماه بگذرد
و بزن خود کسی دخول نکند واجبست که دخول کند دوم هرگاه قسم بخورد که کسی با زن خود دخول
نکند آن زن بحاکم شرع معامله خود را رجوع می کند و حاکم شرع آن شخص را تا چهار ماه مهلت می دهد
و مخیر می سازد میانه دخول کردن با کفاره و طلاق دادن بعد از چهار ماه بر او واجبست دخول کردن
با کفاره یا طلاق دادن چنانچه در بحث ایلا خواهد آمد سوم هرگاه کسی با زن خود گوید که
پشت تو همچون پشت مادر من است آن زن حال خود را بحاکم شرع عرض می کند
و حاکم تا سه ماه او را مهلت می دهد آنگاه واجبست بر او دخول با کفاره یا طلاق دادن
چنانچه در بحث ظهار خواهد آمد و اما شانزده وجه حرام اول دخول در حالت
حیض داشتن با زنان دوم در حالتی که زنان نفاس داشته باشند سوم در حالتی
که هر یکی از زن یا شوهر احرام حج واجب یا عمره بسته باشند چهارم در حالتی که هریک
از ایشان روزه واجب چون ماه رمضان یا نذر معین داشته باشند و در نذر
غیر معین خلاف است پنجم در حالتی که وقت نماز تنگ باشد ششم هرگاه
یکی از ایشان نیت اعتکاف واجب کرده باشد هفتم در حالتی که یکی از ایشان در مسجد
باشد هشتم هرگاه کسی بزن خود گفته باشد که پشت تو همچون پشت مادر من است
پیش از آنکه کفاره بدهد دخول کردن حرام است نهم در حالتی که

کر شخصی زن دیگری را بشبهه دخول کند شوهر آن زن را دخول کردن با آن زن حرام است تا آنکه از عده
آن دخول کننده بیرون رود دهم هرگاه بسبب دخول کردن دختر غیر بالغ مخرج بول و غائط یا مخرج
بول و حیض یکی شود دخول با او حرام است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر نیک شود دخول کردن
حلال می شود یازدهم دخول کردن بیکی از زنان در شبی که نوبت زنی دیگر باشد بی اذن
زنی که نوبت او باشد بر قول بعضی از مجتهدین دوازدهم در وقتی که زن نگذارد که شوهر با او
دخول کند جهت گرفتن مهر خود اگر شوهر بقهر و غلبه دخول کند حرام است سیزدهم در حالتی که زنان
را طلاق گفته باشند که شوهر را رجوع رسد پیش از آنکه از عده بیرون روند دخول کردن غیر
شوهر با ایشان حرام است چهاردهم دخول کردن بکنیز حامله که خریده باشند پیش از آنکه چهار ماه از
آبستنی او بگذرد حرام است پانزدهم دخول کردن بزنی که عاجز باشد از دخول کردن با او بواسطه
بیماری یا بزرگی آلت شوهر حرام است شانزدهم هرگاه کنیزی را بخرند پیش از آنکه یک حیض ببیند یا چهل
پنج روز از وقت خریدن بگذرد دخول کردن با آن کنیز حرام است و آیا درین مدت چنانچه
دخول کردن حرام است بوسیدن آن کنیز و دست مالیدن با او حرام است یا نه میانه مجتهدین درین مسئله
خلافست و اما آن پنج وجه سنت اول مطلق دخول کردن با زن خود بی آنکه ضرری با و رسد
و قدرت بران داشته باشد سنت است دوم در اول ماه رمضان دخول کردن سوم
در شب دوشنبه و سه شنبه و پنجشنبه و جمعه بعد از خفتن دخول کردن چهارم روز پنجشنبه
در وقت ظهر دخول کردن پنجم در روز جمعه بعد از عصر دخول کردن اما بیست و هفت وجه
امر مکروه اول دخول کردن بعد از آنکه محتلم شده باشد پیش از آنکه وضو بسازند یا غسل کنند
چه در حدیث آمده که اگر کسی بعد از آنکه محتلم شده باشد دخول کند با زن خود و وضو نساخته باشد
یا غسل نکرده باشد فرزندی که حاصل شد دیوانه باشد دوم برهنه دخول کردن سوم
در کشتی و در جائی که سقف نداشته باشد و در زیر درختهای میوه دار دخول کردن چهارم
از وقت طلوع فجر تا طلوع آفتاب دخول کردن پنجم دخول کردن در وقت طلوع آفتاب
هرگاه زرد باشد ششم دخول کردن در وقت ظهر مگر در روز پنجشنبه که سنت
است هفتم دخول کردن در آخر روز و وقتی
که آفتاب زرد باشد هشتم دخول کردن بعد از غروب

سنت وجه دخول

امور مکروه بیست و هفت

روب افتاب یا شفق رفتن نهم دخول کردن در اول هر ماهی مگر در اول ماه رمضان که سنت است
چنانچه مذکور شد وهمچنین مکروه است دخول کردن در اول ساعت شب دهم دخول کردن در
میان هر ماهی خصوصا ماه شعبان یازدهم دخول کردن در اخر هر ماهی چه در حدیث آمده
که اگر فرزندی در اول ماه یا میان ماه یا آخر ماه صورت بندد از شکم بیفتد و اگر نیفتد
دیوانه خواهد بود دوازدهم دخول کردن در وقتیکه افتاب و ماه گرفته باشد یا بادهای
سیاه و زرد که ترسناک بود و یا زمین بجنبد سیزدهم دخول کردن در جائیکه طفلی ایشان را
به بیند چه در حدیث آمده که اگر فرزندی بهم رسد درین حالت اگر پسر باشد زنا کننده باشد و اگر
دختر باشد زانیه باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر طفل ممیز باشد مکروه است و در حدیث
مطلق واقع شده و همچنین است مکروه دخول کردن با زن هرگاه زن بکر نگاه کند چهاردهم
رو بقبله و پشت بقبله و ایستاده و در برابر افتاب دخول کردن پانزدهم دخول کردن در سفر
هرگاه آب نباشد و آیا اگر در حضر آب نباشد دخول مکروه است یا نه میانه مجتهدین خلافست شانزدهم
دخول کردن با دختر بکر هرگاه او را متعه کرده باشد چه سنت است درین صورت بکارت او برنداشتن
هفدهم دخول کردن در پس زن مالک که نزد یکی از علمای سنیان است برین رفته و بعضی از مجتهدین ما
این دخول کردن را حرام می دانند هجدهم دخول کردن بکنیز حامله بعد از انکه از آبستنی او
چهار ماه گذشته باشد نوزدهم دخول کردن بزنی که از زنا بهم رسیده باشد خواه بعقد باشد
و خواه بخریدن بیستم دخول کردن پیش از دادن مهر یا بعضی از ان بیست و یکم دخول کردن
بزنی که مهر او را در وقت عقد کردن ذکر نکرده باشد پیش از انکه مشخص کنند بیست و دوم
دخول کردن بزنی که از حیض و نفاس پاک شده باشد و غسل نکرده باشد بیست و سوم دخول
کردن در شب عید قربان بیست و چهارم دخول کردن میانه اذان و اقامت بیست و پنجم دخول
کردن کسی در شبی که در روز ان از سفر آمده باشد بیست و ششم دخول کردن در شبی که در روز ان بسفر
رود بیست و هفتم دخول کردن بزنی با اشتهای غیر آن زن تتمه دخول کردن بشبهه بر سه قسم است اول
نسبت بکسی که دخول کرده باشد چنانچه کسی زنی را در جامه خواب خود بیند و گمان کند که زن اوست
و دخول کند دوم نسبت بکسی که دخول با او واقع شده باشد چون دخول کردن بکنیز مشترک یا مکاتب
یا کنیز یا ام ولد سوم نسبت باخذ حکم جهت اختلاف در ان چون دخول کردن به زنی که از زنا

مخلوق شده باشد چه میانه مجتهدین در حرام بودن او خلافست پس درین صورت اگر دخول کند
شبهه خواهد بود و احکام دخول کردن بشبهه پنج است اول ساقط شدن حد از دخول کننده بشبهه و در
کنیز شرط است که گمان حلیت داشته باشد که اگر گمان حلیت نداشته باشد حد بقدر حصه شریک
لازم است دوم ثابت شدن نسب بوطی شبهه چه اگر شخصی بزنی بگمان آنکه زن اوست دخول کند
فرزندیکه حاصل شود فرزند اوست اما اگر دانسته دخول کند نسب بهم نمیرسد سوم عدة داشتن زنی که بشبهه
با او دخول کنند جهت محافظت نطفه دخول کننده از ممزوج شدن بنطفه شوهران زن اما اگر دانسته دخول
کند عده ندارد و اگر زن جاهل باشد یا عده ندارد میانه مجتهدین خلافست چهارم مهر دادن بجهه
کسی که بزنی بشبهه دخول کند مهر دادن و لازم است بشرطیکه زن عالم نباشد که اگر عالم باشد مهر ندارد
پنجم حرام شدن مادر آن زن و دختر او بر کسیکه بشبهه با آن زن دخول کرده باشد بشرطیکه زن نیز جاهل
باشد و بعضی از مجتهدین درین مسئله توقف کرده اند و بر تقدیر حرمت محرمیت آن زن بهم نمیرسد باجماع
مجتهدین چه محرمیت از خواص نکاح صحیح است و در هر موضعیکه نگاه کردن بآن زن حرامست دست
مالیدن نیز باو حرامست اما زنی را که دست مالیدن او حرام باشد نگاه کردن او لازم نیست که
حرام باشد چه نگاه کردن بزن اجنبیه جهت گواه شدن بواسطه او حلالست و دست مالیدن او
حرامست اما گاه هست که دست مالیدن بزن جائز است و نگاه باو مکروه چون دست مالیدن بزن خود
و نگاه کردن بفرج چنانچه مذکور شد فصل ششم در آنچه بعقد کردن بزن و تمکین دادن زن شوهر را
بر دخول کردن باو مترتب میشود و آن صد و هفت امر است سی و یک امر از آن واجب و بیست امر
حرام و دو مستحب و پنجاه و چهار امر دیگر و آنها از خصائص اندا یا سی و یک امر واجب اول غسل
کردن هر دو جهت نماز دوم تیمم کردن ایشان جهت نماز هرگاه آب نباشد سوم قضا کردن روزه واجب
هرگاه در آن حال دخول کند چهارم قضای اعتکاف واجب هرگاه در اثنای آن دخول واقع شود
پنجم تمام کردن دو اعتکاف واجب یا زیاده هرگاه شرط تتابع کرده باشد و دخول کردن در اثنا
دو اعتکاف واقع شود ششم قضای حج و عمره واجب هرگاه پیش از آنکه وقوف عرفه و مشعر
کرده باشند از روی عمد دخول کنند هفتم تمام کردن افعال آن حج که بسبب
دخول باطل کرده باشند هشتم کفاره دخول کردن در روزه واجب و اعتکاف واجب و حج
واجب بانچه در بحث روزه و اعتکاف و حج مذکور شد نهم نفقه دادن زنی که دخول باو

کرده باشد و راحله او برو دخول کننده و اجبست در سال دوم که حج کنند هرگاه فاسد گردانیدن حج
از جانب شوهر باشد و زن اطاعت او نکرده باشد دهم تفرقه کردن در میانه زن و شوهر در سال
دوم هرگاه بان موضع که در سال اول دخول کرده باشند برسند باین طریق که شخصی با ایشان باشد
تا آنکه افعال حج را اتمام کنند و نگذارد که با یکدیگر خلوت کنند یازدهم هرگاه دخول در حالتی که زن حیض
دار باشد واقع شود کفاره واجب است چنانچه در بحث حیض مذکور شد و بعضی از مجتهدین کفاره را
سنت میدانند دوازدهم عده داشتن هرگاه بشبهه دخول واقع شود هرگاه آن زن در سن زنانی باشد
که حیض ببیند و همچنین عده لازم است هرگاه شوهر زن را طلاق دهد و دخول باو کرده باشد سیزدهم
هرگاه مردی زنی را عقد کرده باشد و زنا کند واجبست که حاکم شرع سنگسار کند زنا کننده را و اگر
آن زن نیز شوهر داشته باشد او را نیز سنگسار کند و اگر شوهر نداشته باشد یا مردی زن نکاحی نداشته
باشد و زنا کند موجب صد تازیانه است و موی سر او را باید تراشید و آن مرد را از شهر یکسال بیرون باید کرد
چنانچه زود باشد بتفصیل مذکور شود چهاردهم هرگاه زن آزادی را سه طلاق گوید شوهر او را واجبست که صبر کند
که شخصی دیگر او را نکاح کند و دخول کند و طلاق دهد تا برای شوهر حلال شود و همچنین هرگاه شش طلاق گوید
محتاج بمحللی است که دخول کند تا حلال شود و همچنین در هر سه طلاق غیر عدی محتاج بمحلل است اما اگر
طلاق عدی باشد در مرتبه نهم حرام می شود چنانچه مذکور شد و اگر کنیز باشد در طلاق دوم و چهارم
محتاج است بمحللی که دخول کند و طلاق دهد تا حلال شود پانزدهم تعزیر کردن وی که زن هر وقت خود را
دخول کند واجبست شانزدهم هرگاه کنیزی را بخرد بشرط آنکه بکر است و دخول کند آنگاه ظاهر شود که بکر نبوده
ده یک قیمت آن کنیز را واجبست که بفروشنده دهد هفدهم هرگاه کنیزی خریده باشد آنگاه ظاهر شود
که آبستن است بعد از آنکه دخول کرده واجبست یک نیم عشر قیمت آن کنیز را با کنیز بفروشنده بدهد هجدهم هرگاه شخصی مرتد شود
و بعد از آنکه مرتد شده باشد دخول کند بزن خود مهر لازم است که بدهد نوزدهم هرگاه کنیزی که آقای او
با او دخول کرده باشد شخصی بخرد واجبست که بگذارد یک حیض ببیند آنگاه دخول کند اگر حیض
ببیند و اگر حیض نبیند و در سن زنی باشد که حیض ببیند چهل و پنج روز دیگر می باید که صبر
کند آنگاه دخول کند اما اگر آقا دخول نکرده باشد همان ساعت دخول میتواند کرد بیستم زنی را که عقد
کرده باشند و پیش از دخول طلاق دهند نصف مهر واجبست بر شوهر که بان زن بدهد
اگر دخول کرده باشد تمام مهر او را باید داد بیست و یکم اگر در وقت عقد کردن مهر را مشخص

کرده باشد مهر المثل واجبست که بدهد شوهر بان زن بیست و دوم هرگاه آن زن مقدر ساختن مهر خود را به
شوهر رجوع کرده باشد واجبست بر شوهر که بعد از دخول کردن مهر آن زن را مشخص سازد بیست
و سوم مهر المثل واجبست بر شوهر در هر موضعی که مهر مسمی فاسد باشد و همچنین مهر المثل واجبست
در هر وطی شبهه و بتعدی بر زنی زنا کردن بیست و چهارم نفقه دادن بزنیکه او را عقد دائمی
کرده باشد و اگرچه آن زن را طلاق داده باشند تا از عده بیرون نرفته باشد و همچنین زنی را
که طلاق گفته باشد و حامله باشد و همچنین جامه که بدن خود را بپوشد دادن بان زن واجبست و
همچنین واجبست خانه که دران بنشیند و خادمی که او را خدمت کند و هرگاه از جماعتی باشد
که خدمتکار داشته باشد و همچنین واجبست فرش دادن بآن زن و آلتهائی که بدن بآن پاکیزه
کند و ازاله بوی بد از بدن کند و آلتهائی که بدان طعام پزد و اجرت حمام در وقت احتیاج
و قیمت آب غسل بر قول بعضی از مجتهدین بیست و پنجم شب خوابیدن سر چهار شب یک شب بپیش
زن چه خوابیدن یکشب از چهار شب بپیش زن واجبست بیست و ششم اگر ظلم کرده باشد
بر آن زن و پیش او نخوابیده باشد قضای آن واجبست بیست و هفتم اگر منی را بیرون فرج
زن دائمی بریزد دیه آن نطفه واجبست که ده مثقال طلا بآن زن دهد بیست و هشتم بر زنی که
شوهر او مرده باشد واجبست که بعد از فوت او تا چهار ماه و ده روز ترک زینت کند بیست و
نهم واجبست بر زن تهیه آنچه دخول کردن و تمتع گرفتن از آن زن موقوف باشد بران سی ام
هرگاه زنی نفس خود را بشوهر واگذارد و تسلیم مهر نماید و شوهر او را طلاق دهد یا فسخ نکاح ایشان بشود
پیش از دخول کردن و مشخص ساختن مهر واجبست بران شوهر اگر مالدار باشد که بان زن جامه اعلی
که قیمت او ده مثقال طلا باشد یا اسپی که قیمت او ده مثقال طلا باشد یا ده مثقال طلا بدهد و اگر
مفلس باشد انگشتری طلا یا نقره و اگر میانه باشد جامه یا اسپی که پنج مثقال قیمت آن داد باشد یا پنج مثقال
طلا بدهد و فرقی نیست در این در میانه بنده و آزاد سی و یکم کشتن حیوانیکه ماکول اللحم باشد و
دخول کنند [illegible] واجبست و همچنین واجبست قیمت ان دادن بمالک و همچنین [illegible]
اما بیست احرام اول نماز کردن ایشان پیش از غسل دوم طواف کردن ایشان سوم
روزه و [illegible] ایشان چهارم سجده تلاوت و سجده سهو کردن ایشان پنجم [illegible]
غریمه که در خواندن آنها سجده واجبست و خواندن بعضی از آنها چون [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم بقصد این چهار سوره ششم داخل شدن ایشان در مسجد مکه و مدینه هفتم
درنگ نمودن ایشان در مساجد با سوای آن دو مسجد هشتم مادر زنی را که عقد کرده باشند
حرامست خواستن نهم دختر زنی را که با او دخول کرده باشند حرامست خواستن دهم پدر و فرزندان
شوهران زن بران زن حرامست یازدهم خواستن خواهر زنی را که عقد کرده باشند در حالتی که
آن زن بر نکاح او باقی باشد یا در عده رجعیه باشد حرامست دوازدهم دختر برادر یا دختر خواهر
زنی را که نکاح کرده باشد بی اذن ایشان حرامست سیزدهم معقوده هر یک از پدر و پسر بر دیگری
حرامست چهاردهم مرد آزادی که چهار زن نکاحی داشته باشد زیاده از آن خواستن حرامست
و همچنین حرامست زیاده از دو کنیز خواستن پانزدهم بنده را زیاده از دو زن آزاد و چهار کنیز
خواستن حرامست شانزدهم شخصی که زن آزادی داشته باشد کنیز خواستن او بی اذن آن زن حرامست
هرگاه آن مرد آزاد باشد اما اگر غلام باشد آیا کنیز را بی اذن زن آزاد میتواند خواست یا نه میان
مجتهدین درین مسئله خلافست اقرب آنست که نمیتواند و بعضی از سنیان این را جائز میدانند
هفدهم فرزند زنی را که دخول با او کرده باشد رد کردن و گفتن که از من نیست حرامست هجدهم
منی را در غیر فرج زن آزادی که بعقد دوام او را خواسته باشد بی اذن او ریختن حرامست
اما در متعه و کنیز جائز است نوزدهم حرام بودن زنی که عقد کرده باشند چه بر غیر شوهر به مجرد عقد حرام
می شود بیستم امتناع نمودن زن از دخول کردن شوهر با وجهت مهر گرفتن بعد از دخول کردن و
غیر آن حرامست اما دوازده سنت اول وضو ساختن کسی که دخول کرده جهت خواب کردن هرگاه
غسل نکرده خواهد که بخوابد سنت است و این وضوئیست که مجتهدین گفته اند که او را باطل نمی
کنند و هرگاه در آن حال آب نباشد تیمم سنتست جهت خواب کردن دوم [illegible] برداشتن زنان و
گشاده روئی و قسمت روزها میان ایشان تا پنجاه و چهار امر باقی که از خصائص اند اول باطل
شدن وضو و غسل و تیمم بدخول کردن دوم باطل شدن نماز بدخول کردن سوم باطل شدن روزه
اگر عمداً دخول کرده باشد چهارم باطل شدن تتابع در روزهای نذری که در آن شرط تتابع کرده باشند هرگاه
در اثنای آن دخول کرده باشد و همچنین باطل می شود روزه در کفاره ماه رمضان و غیر آن
[illegible] اگر در اول ماه روزه واقع شده باشد پنجم باطل شدن اعتکاف بسبب دخول ششم باطل
شدن حج و عمره هرگاه پیش از وقوف عرفه و مشعر عمداً دخول کرده باشد هفتم فاسق شدن کسی که در ماه [illegible]

یا بودن با عمل اعتکاف واجب دانسته دخول کند هشتم غیر بکر شدن دختر بکر بسبب دخول کردن با او پس
احکامی که مخصوص بکر است از او ساقط است مثل آنکه در بکر جهت نکاح سکوت کافی بود و در
غیر بکر می باید که حرف بزند چنانچه مذکور خواهد شد نهم بیرون رفتن از عنین بودن بسبب دخول
کردن دهم ملحق شدن فرزندی که بعد از شش ماه یا بیشتر زاید بر دخول کننده و اگرچه دخول
او بشبهه باشد هرگاه آن زن از شوهر خالی باشد یازدهم در عدهٔ رجعیه رجوع کردن بسبب
دخول دوازدهم لعان کردن با زن مدخوله هرگاه نفی ولد کند لعان باید کرد سیزدهم ساقط شدن
امتناع کردن زن از دخول کردن شوهر جهت گرفتن مهر بعد از دخول چهاردهم ثبوت طلاق
سنت و بدعت پانزدهم ثبوت مهر بوطی کنیز مکاتبه شانزدهم ثبوت مهر بوطی کنیز مشترکه هفدهم
گردیدن کنیز صاحب فراش بسبب دخول کردن چه باین مضمون روایت شده هجدهم قطع عده
هرگاه از زنا حامله باشد نوزدهم ثبوت فسخ مر مشتری کنیز را هرگاه بایع وطی کرده باشد
بیستم اجازهٔ بایع اگر مشتری کنیز دخول کرده باشد بکنیز بیست و یکم عدم جواز فسخ بسبب دخول
کردن در کنیزی که بخشیده باشد بکسی در جائی که رجوع کردن جائز باشد بیست و دوم فسخ
بیع هرگاه بایع در قیمت عیبی یابد چون دخول کردن بکنیز بیست و سوم دلالت کردن دخول
بر اختیار کردن هرگاه شخصی مسلمان شود و زیاده از چهار زن داشته باشد لازم است
که اختیار چهار زن کند از جملهٔ آنها و هرگاه بر دخول کند مشخص میشود که اختیار کرده همچنین در
طلاق مبهم و عتق مبهم دلالت بر تعیین می کند بیست و چهارم موقوف بودن فسخ نکاح بر انقضای
عده هرگاه [illegible] مرتد شود مطلقا یا آنکه دخول کننده مرتد ملی باشد یا مدخوله مسلمان شود یا دخول
کننده مسلمان شود [illegible] او بت پرست باشد بیست و پنجم مانع شدن دخول کردن از رد کردن
جهت [illegible] کنیز و غیر بکر بودن در این صورت دخول مانع نیست از رد کردن آن کنیز بیست و ششم
ساقط شدن اختیار بعد از دخول چه اگر پیش از دخول کنیزی آزاد شود اختیار فسخ عقد خود دارد اما
بعد از دخول اختیار فسخ ندارد خواه شوهر او آزاد باشد خواه غلام بر قول بعضی [illegible]
ممنوع بودن بسبب دخول کسی که چهار زن کافره یا زیاده داشته باشد و خود مسلمان شود [illegible]
ایشان از نکاح [illegible] یکی چه احتمال دارد که در عده مسلمان شوند لهذا اگر دخول [illegible]
الحال زن دیگر خواست [illegible] ممنوعست از خواستن [illegible] تا آنکه زن کافره [illegible]

وهمچنین ممنوعست از اختیار کردن کنیز که هرگاه مسلمان شود و زنان زاده کافره داشته باشد تا انکه آن زن از
عدة بیرون آید بیست و هشتم و ثابت شدن ظهار معلق بدخول بیست و نهم واقع شدن آزادی معلق
بر دخول به نذر سی ام باطل شدن اختیار زن شوهر بسبب دخول اگر عیبی بهم رسد بعد از دخول
مگر دیوانگی در مرد که باطل نمیشود چنانچه زود باشد که بیاید سی و یکم تغیر مهر بحسب تعدد زنا در
متعه سی و دوم قرار یافتن صحیح بودن نکاح بیمار بدخول کردن چه بیمار اگر زنی را نکاح کند
آن نکاح قرار نمیگیرد مگر با انکه دخول کند که اگر دخول نکرده بمیرد نکاح باطل میشود سی و سوم ثبوت
تحصین هر یک از ایشان بسبب دخول خواه بعقد دوام و خواه بملک سی و چهارم نشر حرمت
رضاع چه اگر دخول نکرده باشد نشر حرمت نمیکند سی و پنجم محرم شدن دختر بسبب دخول
بمادر و محرم شدن مادر بسبب عقد دختر سی و ششم امتناع فسخ کردن زن نکاح خود را بعنین
شدن شوهر بعد از دخول سی و هفتم تحقق شدن رجوع در ایلا و ظهار بدخول کردن سی و هشتم
منع کردن از چیزهائیکه بوی بد داشته باشد چون پیاز و سیر و ازاله بوی بد مر کردن بپاک
کردن انچه طبیعت از ان متنفر باشد چه دادن مهر تقاضای آن می کند که شوهر اینها تواند کرد
سی و نهم التزام نمودن زن جهود و یه بغسل کردن بر قول بعضی از مجتهدین در نکاح متعه و نهی کردن
از مجاورت نجاسات و شراب چهلم منع مدخوله از بیرون رفتن از خانه جهت عیادت و سفر
غیر واجب چهل و یکم وفا کردن کسیکه قسم خورده باشد یا نذر کرده باشد که نکاح کند بعقد کردن
چه وفا به نذر خود کرده و همچنین خلاف نذر و سوگند کرده اگر قسم خورده باشد یا نذر کرده باشد
که نکاح نکند چه بمجرد عقد خلاف نذر و سوگند کرده چهل و دوم بیرون آمدن از حد عزب
عزب کردن بسبب عقد چهل و سوم منع گرفتن اذن و نگاه کردن بجمیع بدن و نظر کردن زن
بجمیع بدن مرد بسبب عقد چهل و چهارم مالک شدن طلاق و خلع و ظهار و ایلا و لعان بسبب عقد
چهل و پنجم ثبوت فسخ هر یک با عیب چهل و ششم جواز سفر کردن بدون رضای شدن از زن که او را
[illegible] چهل و هفتم ساقط شدن عضو ولی بعد از دخول [illegible] چه پیش از دخول
[illegible] چهل و هشتم ثبوت میراث بردن زن و شوهر از یکدیگر بسبب عقد در
[illegible] چهل و نهم جایز بودن غسل دادن و کفن کردن [illegible] از زن
[illegible] بسبب عقد هرگاه عقد دائمی باشد پنجاهم مالک شدن

نصف صداق را به مجرد عقد هرگاه طلاق دهند پنجاه و یکم بر انگیختن حاکم شرع داور حقی که میانه زن
و شوهر نزاع باشد و کس از خویشان هر دو را که میانه ایشان اصلاح کند پنجاه و دوم
قبول کردن قول شوهر هرگاه اختلاف کنند در قدر مهر و قول زن در نگرفتن پنجاه و سوم سوگند
خوردن هر یک از زن و شوهر در تعیین مهر با اختلاف ایشان پنجاه و چهارم منع کردن زن از
سوگند خوردن و نذر و عهد کردن و شیر دادن هرگاه مستلزم منع حقی از حقوق شوهر باشد
تتمه بدانکه جمیع احکامی که مذکور شد قبل و دبر در انها شریکند الا در پنج موضع که مخصوص قبل
است اول حلال شدن زن آزادی که سه طلاق او را داده باشند یا کنیزی که او را دو طلاق داده
باشند چه موقوفست حلال شدن از زن بر شوهر بدخول شخصی دیگر در قبل آن زن دوم کسی که
ایلا کرده باشد یعنی قسم خورده باشد که با زن خود دخول نکند وقتیکه دخول در قبل آن زن
کند حکم ایلا بر طرف می شود سوم احصان یعنی زن داشتن مرد و شوهر داشتن زن بدخول در قبل
ثابت می شود چهارم طلب سخن کردن زن بکاح کردن وقتی لازمست که دخول در قبل او واقع
شده باشد پنجم بیرون آمدن منی از قبل موجب غسل است بر قول بعضی از مجتهدین اما از دبر منی
بیرون آمدن موجب غسل نیست و احکامی که بر دخول کردن مرتب می شود می باید که در آن
مقدار حشفه یا بعض آن غایب شود و آیا احکام این نسبت به کسی که حشفه او را بریده باشند
و بمقدار حشفه غایب شود مترتب می شود یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست ظاهر است
که احکام در ان جاری نیست مگر حرام بودن مادر و خواهر و دختر کسی که با او دخول کند تکمله
بحث ششم حکم از خواص بکارتست اول ولایت پدر و جد در نکاح بکر دوم استحباب اختیار
کردن بکر بجهت تزویج کردن سوم وصیت نمودن بجاریه بکر چه اگر بغیر بکر بدهند از عهده بیرون
نمی توانند آمد چهارم وکیل کردن در خریدن بکر چه وکیل اگر بغیر بکر بخرد صحیح نیست
اکتفا کردن بسکوت بکر در نکاح بخلاف غیر بکر که می باید سخن بگوید ششم مخصوص بودن
بکر در وقت زفاف بهفت شب [illegible] بخلاف غیر بکر [illegible]
شب [illegible] و بکارت همچنانکه بسبب [illegible] بر طرف می شود بغیر [illegible]
می [illegible] از جائی [illegible] یا بسبب زدن [illegible] یا بیماری
یا بسبب [illegible] آن زن [illegible] آیا احکام بکارت زائل [illegible]

سی و سه امر خصائص حضرت رسالت پناه

بکری که بغیر جماع بکارت او رفته باشد چون احتیاج او بحرف زدن در نکاح و مخصوص بودن
به سه شب خوابیدن در ابتدای نکاح یا آنکه اینها مخصوص غیر بکر است که بکارت او
بجماع رفته باشد درین مسئله میانه مجتهدین خلافست و بعضی از سنیان گفته اند که اینچنین زن نه
داخل بکر است و نه داخل غیر بکر است عادت مجتهدین امامیه این شده که در کتاب نکاح خصائص
حضرت رسالت پناه صلعم ذکر کنند و اگرچه بعضی از اینها دخل بنکاح ندارد و بنابرین بنده دعاگوی
نیز اقتدا بایشان درین کتاب کرده اینها را مذکور ساخت بدانکه سی و سه چیز از خواص آنحضرت است
اول حرام بودن نکاح کنیزان بعقد چه غیر آن حضرت را جائز است بدو شرط اول قدرت نداشتن
بر زن آزاد خواستن دوم ترسیدن از افتادن در زنا دوم حرام بودن نکاح کردن زنان یهودی و نصاری
بعقد چه غیر او را جائز است بر قول بعضی از مجتهدین سیوم حرام شدن زنانی که آنحضرت نگاه بایشان
میکرده و میخواسته بر شوهران ایشان این حکم برطرف شده و واجب بودن طلاق دادن شوهران
ایشان چهارم حلال بودن زیاده از چهار زن خواستن چه غیر آن حضرت را زیاده بر چهار زن
جائز نبود و حرام بودن زیاده بر نه زن خواستن و حرام بودن بدل کردن هر یک از نه زن به
دیگری این حکم نیز نسبت با آن حضرت برطرف شد پنجم مخیر بودن آن حضرت میانه بودن نزد او
و مفارقت از و بغیر از طلاق و زنان غیر او بی طلاق نمی توانند مفارقت کرد ششم حلال
بودن نکاح کردن بلفظ هبه و وطی کردن بی مهر چه غیر آن حضرت را جائز نیست هفتم واجب
نبودن شب خوابیدن پیش زنان چه غیر آن حضرت را واجبست که از چهار شب یک شب
پیش زن بخوابد هشتم حرام بودن زنان آن حضرت بغیر او نهم واجب بودن مسواک کردن
بر حضرت دهم واجب بودن قربانی کردن بر آنحضرت یازدهم واجب بودن نماز شب بر خاستن
بنماز شب بر آن حضرت دوازدهم واجب بودن انکار آن زن کسی که فعل نامشروعی کند و اظهار
کردن انکار بر او واجب بود و اگرچه داند که دیگری بر او انکار کرده باشد سیزدهم حرام بودن گرفتن
صدقه چهاردهم قول بعضی از مجتهدین تصدق است سنتی نیز بر او حرمت چهاردهم حرام بودن
... بر خلاف ظاهر از زدن یا کشتن بخلاف غیر آنحضرت که آنها لائق است ... در ...
... پانزدهم حرام بودن چیزی نوشتن و کتابت کردن شانزدهم حرام
... جدا کندن زره از تن بعد از آنکه پوشیده باشد پیش از آنکه دشمن را ببیند هفدهم ...

حلال بودن اختیار کردن آنحضرت آنچه خواهد از غنیمتی که لشکر در جنگ بگیرند چون کنیزان خوش شکل و
چادرهای نیکو و جامهٔ خواب و غیر آن چنانچه در بحث جهاد مذکور شد نوزدهم حلال بودن روزه وصال
داشتن و آن چنان است که یکروز و شب تا سحر روزه دارد و قصد روزه کند چه این روزه بر غیر آن حضرت
حرام است بیستم حلال بودن گرفتن نان و آب از گرسنگان و تشنگان [illegible] غیر آن حضرت را حرام است
بیست و یکم حلال بودن مخصوص ساختن زمینها جهت چریدن چارپاهای آنحضرت چه غیر او را حرام است
بیست و دویم حلال بودن غنیمت بر آن حضرت و بر امت او چه پیغمبران دیگر را حلال نبوده بلکه جمع میکردند و
آتشی میرسانید آنها را میسوزانیده اند بیست سیوم حلال بودن داخل شدن او بی احرام بمکه چه غیر او را
حرام است مگر جماعتی را که فقها استثنا کرده اند چون هیمه کش و غیر او بیست و چهارم برانگیختن آنحضرت
بر تمام عالمیان بیست پنجم باقی بودن معجزهٔ او یعنی قرآن تا قیام قیامت بیست ششم گردانیدن آنحضرت
را خاتم پیغمبران بیست هفتم نصرت کردن آنحضرت بترسیدن دشمنان از او در جنگ از یکماه راه بیست هشتم
نگاهداشتن امت او از مسخ شدن و فرو رفتن بزمین بیست نهم مخصوص بودن او در روز قیامت بشفاعت
عام سیام مخصوص بودن آنحضرت بدیدن از پشت چنانچه از پیش میدید باین معنی که آنچه در پشت
او کنند میدانست سی و یکم مخصوص بودن آنحضرت بخواب کردن چشم و بیدار بودن دل او باین معنی که
آن حضرت اگر در خواب باشند و کسی چیزی میگوید در مییابد آنرا سی و دویم مضاعف [illegible] ثواب زنان
او و عقاب آنها سی و سیوم جایز بودن سجده کردن بزمین و تیمم کردن بخاک چه پیغمبران سابق را جایز نبوده
سجده کردن بخاک بغیر از وضو و غسل جایز نبوده فصل هفتم در بیان صداق بدانکه ذکر صداق در نکاح
داخل شرط نیست بلکه سنت است پس اگر در عقد ذکر صداق نکند آن عقد صحیح است و مهر المثل
لازم است با دخول اگر تفویض کردن مهر را نفی نشده باشد لیکن سنت است که دخول نکند تا مهر را تعیین
نکند اما اگر در عقد شرط کند که مهر نداشته باشد آیا آن نکاح صحیح است یا نه مجتهدین را در این مسئله دو
قول است بدانکه سنت است که صداق پانصد مثقال طلا یا کمتر باشد و مکروه است زیاده از پنجاه مثقال
صداق کنند و [illegible] زیاده از پنجاه مثقال طلا عقد کردن [illegible]
[illegible] دخول پدر زن یا ولی او مهر را عفو کنند [illegible]
بعد [illegible] صداق زن کند پدر یا جد زن در حالت زندگی [illegible]
[illegible] در حال عقد بردن مذکور شود ششم است اول آنکه چیزی صداق میکنند میباید چیزی

که مسلمان مالک آن شود خواه عین باشد و خواه منفعت چون تعلیم سوره از قرآن و تعلیم صنعتی پس اگر چیزی باشد که مسلمان مالک نتواند شد چون شراب و گوشت خوک صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که نکاح درین صورت باطل میشود و بر تقدیری که عقد صحیح باشد اما مهر مثل میدهد یا قیمت شراب و خوک را میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست اقرب آنست که مهر المثل میدهد اما اگر جهودان شراب را صداق کنند صحیح است و هرگاه مسلمان میشوند و قبض نکرده باشند قیمت آنرا میدهد دوم آنکه صداق معلوم باشد بدیدن و اگر چه وزن آن معلوم نباشد چون پارچهٔ طلا یا نقره یا خرمن گندم یا آنکه وصف کند از آنکه جهالت از آن برطرف شود پس اگر چیزی مجهول را صداق کند صحیح نیست و مهر المثل میدهد سوم آنکه در صداق شرطی نکنند که مخالف نکاح باشد پس اگر وعده بهند جهت دادن صداق و شرط کنند که اگر در آن وعده ندهند نکاح باطل باشد صحیح نیست و اما شرط صحیح نیست یا صداق میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست چهارم آنکه صداق چیزی نباشد که وجود او عدم لازم داشته باشد پس اگر صداق اینچنین چیزی باشد صحیح نیست مثل آنکه آقا غلام جهت آن غلام زنی نکاح کند که تمام او یا بعض او آزاد باشد و آن غلام را صداق او کند چه درین صورت صداق باطل میشود و مهر المثل میباید داد پنجم آنکه صداق بمقداری باشد که زن بآن راضی باشد پس اگر صداق [illegible] باشد که زن بآن راضی نباشد صحیح نیست ششم آنکه ولی طفل او را بکمتر از مهر المثل صداق نکند یا جهت طفل صغیر خود زیاده از مهر المثل صداق نکند چه اگر کمتر یا زیاده از مهر المثل صداق کند صحیح نیست و اما درین صورت صداق باطل است یا نکاح میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست و صحیح است که آقا کنیز خود را آزاد کند و آزادی آن کنیز مهر آن کنیز کند و آیا درین صورت ابتدا باید بآزادی کند یا بنکاح میانهٔ مجتهدین خلاف است اقرب آنست که بهر کدام ابتدا کند صحیح است چه هر دو بمنزلهٔ یک کلام است

فصل هشتم در بیان آنکه بدخول کردن مهر مسمی واجب [illegible] بدخول کردن در قبل [illegible] دبر زن [illegible]

اول [illegible] که دخول [illegible] الا در [illegible]

آنکه [illegible] در ایام خود و عقد کند و دخول کند چه [illegible] صورت [illegible] آنست که اگر غلام خود چیزی بدهد [illegible] صورت [illegible] بعضی از مجتهدین چیزی دادن را بر آقا درین صورت واجب میدانند [illegible] آنکه زن [illegible]

حربیه باشد ونفس خود را بر شوهر کافر خود واگذاشته باشد باعتقاد نکاح و دخول کرده باشد
وبعد از ان هر دو مسلمان شوند چه درین صورت مهر لازم نیست سوم انکه زن سفیه دانسته
بی اذن ولی شوهر کند و دخول واقع شود چه درین صورت مهر ندارد و چهارم انکه زن ازادی
غلام شخصی را دانسته بی اذن و بی رخصت آقا شوهر کند و دخول واقع شود چه درین صورت
مهر ندارد و واجب نیست بیکبار دخول کردن مگر یک مهر الا در پنج موضع اول انکه شخصی
کنیز دیگری را بشبهه دخول کند و در اثنای دخول کردن آقای آن کنیز او را بفروشد و در
تمام شدن دخول در ملک اقای دوم باشد چه بعضی از مجتهدین گفته اند که دخول کننده دو مهر
می دهد یکی باقای اول و یکی باقای دوم دویم انکه زن پسر را پدر بشبهه دخول کند چه بعضی
از مجتهدین گفته اند که پدر دو مهر می دهد یک مهر بزن جهت دخول با ان و یک مهر به پسر خود
جهت فسخ نکاح میانه پسر و زن سوم انکه شخصی زنی را نکاح کند و پسر او دختر ان زن را نکاح
دختر را پدر وطی کند بشبهه و مادر را پسر چه درین صورت هر کدام که پیشتر دخول کرده باشد مهر ان
زنی را که بشبهه دخول کرده می دهد و نصف مهر زن خود را و کسی که بعد از و دخول کرده باشد
نیز مهری و نصف مهری می دهد و در نصف مهر رجوع می کند بر کسی که پیشتر دخول کرده باشد
پس ان کسی که پیشتر دخول کرده دو مهر میدهد چهارم انکه دو زن را هر کدام در دو وقت
عقد کرده باشند و باز نی که آخر عقد کرده باشد دخول کنند انگاه ظاهر شود که [illegible]
دختر بوده چه درین صورت آن زنی که دخول با و واقع شده بشبهه مهری گیرد و آن زنی که پیشتر
عقد کرده نصف مهری گیرد پس بسبب دخول کردن یک مهر و نصف می دهد پنجم انکه با زنی که از
حیض دیدن مایوس شده هر گاه دخول کند و در اثنای دخول کردن او را طلاق دهد چه درین صورت مهر
مسمی و مهر المثل با آن زن می دهد و اگر در اثنای [illegible] عقد کنند دو مهر مسمی می دهد **فصل نهم**
در بیان انکه در چند موضع فسخ نکاح می شود بدانکه در بیست و هشت موضع نکاح بر طرف می شود اول
انکه طلاق دهد دوم [illegible] انکه زن و شوهر بخشش بهم رسد و زن چیزی دهد [illegible]
مبارات [illegible] و در حالت طفولیت و در [illegible] نکاح کرده [illegible]
بعد از بالغ [illegible] فسخ کند چهارم انکه طفل او را پدر [illegible]
[illegible] اختیار [illegible] پنجم انکه زن مسلمان شود و پیش از دخول چه فسخ نکاح [illegible]

دخول دو مهر بیک زن پنج موضع لزوم

موضع فسخ نکاح بیست و هشت

دخول موقوفست بر انقضای عدة پس اگر شوهر او مسلمان نشود فسخ می کند ششم انکه زن جهود یه از دین خود
بغیر دین اسلام انتقال کند پیش از دخول چه نکاح او فسخ می شود اما بعد از دخول موقوفست بانقضای
عدة پس اگر عدة منقضی شود و او مسلمان نشود فسخ می شود و همچنین است حکم شخصی که مرتد شود و بود او
کافر باشد چه بعد از دخول و انقضای عدة نکاح زوجه او باطل می شود و فسخ موقوف بر انقضای
عدة است پس اگر در عدة آن شخص رجوع باسلام کند فسخ نمی کند و اگر کسی که پدر او مسلمان باشد
مرتد شود بعد از انقضای عدة وفات نکاح زوجه او فسخ می شود هفتم انکه زن و شوهر او در جنگ
بگیرند یا انکه شوهر صغیر گرفتار شود یا شوهر بالغ را بنده کنند مثل انکه کافر باشد گرفتار شود چه درین
صورت فسخ نکاح زن می شود هشتم انکه آقای غلام کنیز میانه ایشان جدائی انداز د بعد از انکه
نکاح کرده باشد بیکدیگر نهم هریک از زن و شوهر را معنی به نکاح شود با دعای انکه دیگری نطفه
مشخص باشد انگاه ظاهر شود که از آن طائفه نبوده باشد چه آن دیگر را درین صورت فسخ نکاح میرسد
بر قول بعضی از مجتهدین دهم انکه جده هریک از زن و شوهر یکی از ایشان را شیر دهد بیکدیگر
حرام میشوند و نکاح ایشان فاسد می شود زیرا که شیر خورنده اگر پسر باشد محرم زن خود می شود
یا خال و اگر دختر باشد عمه یا خاله یازدهم انکه با مادر زنی که دخول کند نکاح دختر او باطل می شود
دوازدهم خریدن زن شوهر خود را چه درینصورت نکاح برطرف میشود سیزدهم فروختن آقا کنیز یا
غلام خود را چه موجب آن می شود که آقای دوم مخیر می شود در رضا بنکاح اول و فسخ آن پیش از
دخول خواه یکی از ایشان بنده باشد و خواه آزاد باشد و خواه مالک واحد باشد و خواه متعدد
بعضی از مجتهدین گفته اند کسی که بنده را بخرد فسخ نکاح زن آزاد او میتواند کرد چهاردهم انکه
از مرد یا زن پیش از عقد دیوانه باشد خواه دیوانگی او دائمی باشد و خواه دوری و خواه دخول
کرده باشد و خواه نکرده باشد فسخ نکاح میتواند کرد اما اگر بعد از عقد دیوانگی حادث شود زن نکاح
او را فسخ میتواند کرد اما مرد را اختیار فسخ نیست پانزدهم انکه مرد خصی باشد یعنی خایه او برآورده باشند
[illegible] نکاح میتواند کرد اما اگر بعد از عقد حادث شود فسخ نمیتواند کرد [illegible] حکم در کسی که
[illegible] بریده باشد پیش از دخول و اگر بعد از دخول [illegible]
[illegible] باشد و بعضی گفته اند زن اختیار فسخ ندا[illegible]
[illegible] که از دخول کردن مطلقا عاجز باشد چه درینصورت زن بحاکم شرع [illegible] خود عرض نماید حاکم

اورا یک سال مهلت می دهد پس اگر چنانچه درین یکسال دخول توانست کرد والا بعد ازان زن را فسخ
نکاح میرسد و اگر این حال بعد از دخول کردن حادث شود زن را فسخ نمیرسد هفدهم هر یک از زن یا
شوهر جذام داشته باشد چه فسخ نکاح میتواند کرد و بعضی از مجتهدین جذام را در زن عیب میدانند
و میگویند اگر مرد جذام داشته باشد فسخ نکاح او نمیتواند کرد هجدهم آنکه هر یک از زن و شوهر برص
داشته باشد چه فسخ نکاح میتواند کرد و بعضی از مجتهدین برص را در مرد عیب نمیدانند و عجب از بعضی مجتهدین
که جذام را در مرد عیب میدانند و برص را در عیوب مرد اثنی کر نکرده اند و حال آنکه دلیل ایشان در جذام حدیث
صحیح جلی است و در برص نیز مذکور است نوزدهم آنکه هر دو چشم زن کور باشد چه بر قول بعضی از
مجتهدین مرد فسخ نکاح او میتواند کرد بیستم آنکه زن لنگ و زمین گیر باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد
فسخ نکاح او میتواند کرد بیست و یکم آنکه زن قرن داشته باشد و قرن بفتح قاف و سکون را مهمله
چیزیست مشابه استخوان که در فرج زن بهم میرسد که مانع دخول می شود با آن چه درین صورت مرد فسخ
نکاح او میتواند کرد بیست و دوم آنکه زن عفل داشته باشد و عفل چیزیست که در فرج زن بهم میرسد
مشابه گوشت که مانع دخول می شود با ان چه درین صورت بر قول بعضی از مجتهدین مرد را فسخ نکاح ان زن
میرسد بیست و سوم آنکه زن رتق داشته باشد و رتق بفتح را مهمله و سکون تا [illegible] فوق او دو نقطه
و قاف بهم آمدن فرج است و روئیدن گوشت بنوعی که دخول کردن برا دشوار باشد چه [illegible] بعضی از
مجتهدین مرد درین صورت فسخ ان [illegible] میتواند کرد بیست و چهارم آنکه مخرج بول و حیض با مخرج [illegible]
[illegible] یکی بوده زن چه با این حالت مرد فسخ نکاح این چنین زن میتواند کرد بیست و پنجم آنکه هر یک از زن و شوهر
خنثی باشد چه درین صورت بعضی از مجتهدین گفته اند فسخ نکاح میتواند کرد بیست و ششم هرگاه کنیزی آزاد
شود و شوهر او غلام باشد چه درین صورت این کنیز اختیار فسخ نکاح خود دارد مگر در یک صورت که فسخ
نمیتواند کرد و آن در وقتی است که شخصی [illegible] داشته باشد و کنیزی داشته باشد که قیمت او صد
[illegible] باشد و عقد کرده باشد او را [illegible] صد و [illegible] در حال مرض او را آزاد کند چه درین صورت
کنیز را فسخ نکاح [illegible] را اگر فسخ کند آزاد نمیشود بیست و هفتم [illegible] دختر برادر و [illegible]
زن را [illegible] دختر خواهر کسی را که عمه و خاله را نکاح کرده باشد چه [illegible]
[illegible] عقد باطلست و بقول بعضی نیز [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] فسخ [illegible] میتواند کرد بیست و هشتم خواستن کنیز هرگاه زن [illegible]

و نگفته باشد بی اذن زن اذن او [illegible] درین صورت زن را از او فسخ نکاح خود میتوان کرد **تتمه**
نمیباید فسخ فوری است پس اگر نکند تا بدانند و دانستن عیب فسخ نکند اختیار فسخ ندارد و در فسخ کردن نکاح
بعیب باذن حاکم شرع شرط نیست [illegible] و ثبوت عیب در چیزهائیکه ظاهر باشند چون برص و جذام و جنون
بدو گواه عادلست و در چیزهائی که ظاهر نباشد چون عیبهای باطنی زنان بگواهی زنان و اقرار ایشان
ثابت میشود **فصل نهم** در بیان آنکه در چند موضع مهر المثل لازم است بدانکه زن در بیست و پنج
موضع مهر المثل می گیرد با دخول **اول** آنکه ذکر مهر نکرده باشند در عقد چه درین صورت مهر المثل
می گیرد با دخول و اگر درین صورت آن زن را خواهند که طلاق دهند پیش از دخول متعه میباید داد
بآن و متعه آنست که اگر شوهر او مالدار باشد جامه اعلی یا اسپ اعلی یا ده مثقال طلا بدهند و اگر
متوسط یا جامه متوسط یا پنج مثقال طلا و اگر مفلس باشد انگشتری طلا یا نقره چنانچه مذکور شد و اگر
مفارقت بغیر طلاق واقع شود چون فسخ و لعان آنچه مذکور شد از متعه دادن سنت است و بعضی از مجتهدین
متعه دادن را درین صورت نیز واجب دانند و فرقی نیست در متعه گرفتن میانه زن آزاد و کنیز **دوم**
آنکه در عقد گفته باشد که آنچه یکی از زن و شوهر یا اجنبی [illegible] مشخص کنند مهر آن باشد
آنگاه آن کس [illegible] مشخص سازد مهر را و دخول کرده باشد چه درین صورت مهر المثل
می گیرد آن زن **سوم** آنکه صداق چیزی کرده باشد که مسلمان مالک آن نشود چون شراب
و خوک [illegible] یکی از زن و شوهر مسلمان باشد چه درین صورت مهر المثل میباید داد **چهارم**
آنکه صداق چیزی مجهول باشد چه درین صورت مهر المثل میگیرد **پنجم** آنکه صداق مشتمله
عیب باشد چه دران صورت مهر المثل بابد داد و بعضی از مجتهدین گفته اند که مثل آن چیزی
بی عیب باید داد **ششم** آنکه زن و شوهر در [illegible] مهر اختلاف کنند و هر دو سوگند بخورند
چه درین صورت مهر المثل می گیرد زن **هفتم** آنکه شخصی بر زیاده از چهار زن با دخول با ایشان
مسلمان شود [illegible] مهر المثل می دهد و بعضی از مجتهدین مهر مسمی را درین صورت [illegible]
می [illegible] آنکه صداق [illegible] [illegible] مقدار آن [illegible] ندانند [illegible] درین
[illegible] **[illegible]** آنکه صداق مغصوب باشد یا آنکه [illegible]
[illegible] درین صورت مهر المثل باید داد و اگر جاهل بغصب باشد [illegible] قیمت آن چیز
[illegible] و بعضی از مجتهدین درین صورت نیز مهر المثل گفته اند **دهم** [illegible] در صداق

شرط نامشروعی کرده باشد چه درین صورت نیز مهر المثل باید داد یازدهم آنکه صداق چیزی کرده باشد
که متضمن فساد نکاح باشد چون صداق کردن آزادی غلام جهت زن که شوهر او را که غلام او باشد چه درین
صورت مهر المثل می دهد دوازدهم آنکه ولی طفل به کمتر از مهر المثل یا زیاده از آن صداق کند چه به تصرف
متصرف به مهر المثل می کرد سیزدهم آنکه عقد برخلاف آنچه زن گفته باشد واقع شده باشد چه درین صورت
مهر المثل باید داد و بر قول بعضی از مجتهدین چهاردهم آنکه سفیهه بی اذن ولی زیاده از مهر المثل صداق
کند و دخول کرده باشد چه متصرف به مهر المثل می شود پانزدهم آنکه هرگاه شخصی بدیگری گوید که
تزویج کردم بتو کنیز خود را بشرط آنکه تزویج کنی بمن دختر خود را و آن کنیز را صداق کند چه درین صورت
مهر المثل می دهد شانزدهم آنکه بشبهه با زنی دخول کرده باشند چه درین صورت مهر المثل می دهد
هفدهم آنکه هرگاه کنیزی که پیش شخصی گرو کرده باشد آنکس دخول کند با آن کنیز بگمان آنکه جائز است مهر
المثل باید داد بدخول کردن بحکم هیجدهم هرگاه کنیز کسی بی رخصت آقا کسی دخول کند مهر المثل باید داد
نوزدهم هرگاه کنیزی را به بیع فاسد خریده باشند و دخول کنند مهر المثل باید داد بیستم هرگاه زنی را
باکراه دخول کنند مهر المثل تا او باید داد بیست و یکم هرگاه زن بزرگ مدخول شخصی زن کوچک او را شیر
دهد مهر المثل زن کوچک را می دهد هرگاه دانسته شیر داده باشد بیست و دوم هرگاه دو عادل گواهی
دهند که فلان مرد زن خود را طلاق داده و آن زن بشوهر رود و بعد از دخول کذب گواهان ظاهر
شود مهر المثل می دهد بان زن و رجوع می کند بر گواهان و همچنین است حکم در صورتی که گواهان گواهی
دهند که میانه زن و شوهر او رضاع واقع شده و آن زن بر آن شوهر حرمت و حاکم مشروع
میانه ایشان تفریق کند و آن زن شوهر کند آنگاه ظاهر شود که گواهان دروغ گفته اند چه درین
صورت شوهر دوم مهر المثل می دهد و زن [illegible] زن شوهر اول است بیست و سوم هرگاه دو کس
دعوی کنند شوهر بودن یک زن را و زن تصدیق یکی از ایشان کند زن می باید که قسم بخورد بجهت
سقط شدن دعوی آن شخص دیگر [illegible] آن زن قسم بخورد و آن شخص قسم بخورد [illegible] مهر المثل باید داد
بیست و چهارم هرگاه دعوی کند شخصی بر شخصی بعد از آنکه آن زن بشوهر رسیده باشد [illegible]
[illegible] تصدیق او کند قول آن زن را قبول نمی کند [illegible] مهر المثل [illegible] بیست
[illegible] نمی نماید که مهر معین مقدار [illegible] است و شوهر [illegible]
[illegible] کرده [illegible] آنکه شوهر گوید که مرا فراموش شده شوهر سوگند بخورد و مهر المثل [illegible]

بر قول بعضی از مجتهدین معتبر در مهر المثل حال زن است بجهت شرف وجمال ونسب بشرطیکه از پنجاه مثقال طلا
زیاده نباشد که اگر زیاده باشد پنجاه مثقال طلا را باید داد **فصل یازدهم** در بیان آنکه در چند موضع مهر
نیست بدانکه در چهارده موضع زن مهر نمیگیرد اول مرتد شدن زن پیش از دخول چه او مهر ندارد
دوم مسلمان شدن کافری که زیاده از چهار زن مدخوله داشته باشد چه زیاده از چهار زن مهر ندارد
وهمچنین مهر ندارد اگر زن مسلمان شود پیش از دخول سوم مردن یکی از زن وشوهر پیش از دخول در حالتی
که ذکر مهر در عقد نکرده باشد چه درین صورت زن مهر ندارد چهارم شیر خوردن زن کوچک شخصی از زن
بزرگ مدخول او بی آنکه زن بزرگ عالم باشد مثل آنکه در خواب باشد یا بیهوش باشد چه درین صورت
زن کوچک مهر ندارد پنجم شوهر کردن زن آزادی غلام شخصی را بی اذن آقای او دانسته چه درین
صورت مهر ندارد ششم شوهر کردن کنیزی آزادی را بی رخصت آقا دانسته چه درین
صورت مهر ندارد هفتم فسخ کردن شوهر نکاح را بسبب یکی از عیبهائیکه مذکور شد که موجب فسخ نکاح
است چه با وجود عیب و فسخ نکاح پیش از دخول زن مهر ندارد هشتم فسخ کردن شوهر نکاح را بسبب
حرام مؤبد بودن آن زن بر مرد چه درینصورت پیش از دخول مهر ندارد و بعد از دخول نیز اگر آن
زن عالم بوده مهر ندارد و بعضی از مجتهدین گفته اند که درینصورت مهر المثل دارد و بعضی مجتهدین
گفته اند که اگر چیزی گرفته همانچه گرفته مهر اوست و دیگر چیزی دادن لازم نیست نهم فسخ کردن شوهر
نکاح زنی را که با دعای آزاد بودن آن زن نکاح کرده باشد و بعد از آن ظاهر شود که کنیز است چه درین
صورت با فسخ کردن پیش از دخول زن مهر ندارد و اگرچه شوهر او بنده باشد دهم فسخ کردن زن نکاح
مردی که با دعای آزاد بودن آن مرد را نکاح کرده باشد آنگاه پیش از دخول ظاهر شود که بنده بود
چه با فسخ کردن درین صورت مهر ندارد یازدهم فسخ کردن مرد نکاح زنی را که با دعای آنکه دختر
زنی بوده که او را مهر کرده اند نکاح کرده باشد آنگاه پیش از دخول ظاهر شود که دختر
کنیز است چه با فسخ کردن مهر ندارد دوازدهم فسخ کردن کنیزی که پیش از دخول آزاد شود و شوهر او
غلام باشد چه درین صورت با فسخ مهر ندارد سیزدهم فسخ کردن زن آزاد پیش از دخول نکاح خود را بواسطه
خواستن کنیزی بی اذن او چه درین صورت با فسخ مهر ندارد چهاردهم فسخ کردن عمه و خاله پیش از
دخول نکاح خود را جهت خواستن دختر برادر و دختر خواهر ایشان بی اذن ایشان چه
درین صورت پیش از دخول با فسخ مهر ندارد **فصل دوازدهم** در بیان آنکه در چند

موضع نصف مهر لازم است بدانکه در نه موضع زن نصف مهر میگیرد اول طلاق دادن زن پیش از
دخول و اگر چه متعه باشد و مدت را بآن زن بخشد نصف آنچه باو قرار داده بدهد و اگر زنی مهر خود را صلح
کرده باشد بر چیزی آنگاه پیش از دخول آن زن را طلاق دهد نصف مهر مسمی را از شوهر زن می گیرد
نه نصف آن چیزی را که بآن صلح کرده است دوم فسخ کردن نکاح زن بیکی از چیزهائیکه در زنان
عیب است پیش از دخول موجب نصف مهر است سوم عنین بودن شوهر پیش از عقد چه زن درین صورت
نصف مهر میگیرد و بعضی از مجتهدین درین صورت تمام مهر را واجب میدانند چهارم مسلمان شدن زن
پیش از شوهر و پیش از دخول چه درین صورت نصف مهر میگیرد پنجم خصی بودن شوهر پیش از عقد کردن
چه بر قول بعضی از مجتهدین زن نصف مهر میگیرد ششم مرتد شدن شوهر چه درین صورت پیش از
دخول زن نصف مهر می گیرد و بعضی از مجتهدین تمام مهر گفته اند هفتم خریدن زن شوهر خود را پیش
از دخول بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی گفته اند که درین صورت مهر ندارد هشتم طلاق دادن باتفخیذ
یعنی در میان ران زن منی ریختن چه با این عمل زن نصف مهر می گیرد بعد از طلاق و اگر بسبب این
عمل منی بفرج زن برود و حامله شود آیا نصف مهر می گیرد درین مسئله خلافست اقرب آنست
که نصف مهر می گیرد نهم شیر دادن زن بزرگ زن کوچک را دانسته چه درین صورت زن بزرگ
نصف مهر زن کوچک را می دهد و بعضی از مجتهدین درین صورت کل مهر ثابت دانسته اند فصل
سیزدهم در بیان اختلاف میانه زن و شوهر بدانکه اگر اختلاف کنند زن و شوهر در عنین بودن باینکه
زن ادعای آن کند که شوهر او عنین است و شوهر منکر باشد و گواه عادل باشد قول قول شوهر است با قسم
و در سه موضع نیز اگر زن دعوی کند که شوهر او عنین است قبول نمی کند اول آنکه شوهر او طفل باشد
دوم آنکه دیوانه باشد چه احتمال دارد و بعد از آنکه دیوانگی او برطرف شود دعوی کند که دخول کرده بودم
سوم آنکه زن کنیز باشد بر قول جماعتی از مجتهدین که شرط کرده اند در صحیح بودن نکاح کنیز
نترسیدن از زنا را زیرا که اگر قول کنیز درین صورت مسموع باشد لازم می آید که نکاح او
باطل شود و اگر اختلاف شود میانه زن و شوهر در اصل مهر و شوهر منکر باشد قول قول
اوست با قسم هرگاه گواه نباشد پیش از دخول و بعد از دخول نیز همین حکم دارد و بر قول
مشهور و اگر اختلاف کنند در وصف مهر یا جنس او و گواه نباشد قول قول شوهر است با قسم خواه
پیش از دخول باشد و خواه بعد از دخول خواه موافق مهر المثل باشد و خواه نباشد

و هرگاه هریک از زن و شوهر گواهان بر مدعای خود داشته باشند گواهان زن مقدم است و اگر
شوهر دعوی کند که مهر را بزن داده و زن منکر باشد قول قول زن است با قسم خواه پیش
از دخول باشد و خواه بعد از دخول و در بعضی احادیث وارد شده که با دخول قول قول
شوهر است با قسم و اگر اختلاف کنند در آنکه آنچه زن گرفته مهر او بوده و زن دعوی هبه کند قول
قول شوهر است با قسم و اگر میانه ورثه زن و شوهر اختلاف شود همین حکم دارد و اگر زن دعوی
دخول کند و شوهر منکر دخول باشد پس اگر زن بکر باشد و شوهر گواهان عادل بر عدم دخول
داشته باشد دعوی زن باطل میشود و اگر گواهان عادل نداشته باشد مجتهدین را درین مسئله دو
قولست و اگر زن دعوی کند که شوهر او را دو وقت عقد کرده و دو مهر لازم است او را و شوهر
دعوی کند که دو مرتبه یک عقد کردم یک مهر لازم است بر من قول قول زنست با قسم و اگر اختلاف
کنند در نیک شدن بعض اعضا و زن منکر نیک شدن باشد قول قول زنست خاتمه در بیان آنچه
تعلق به نکاح دارد و در آن شش فصل است فصل اول در بیان شب خوابیدن پیش زن
بدانکه در خوابیدن شب پیش زنان اختلافست میانه مجتهدین که آیا واجبست یا نه بعضی از مجتهدین
گفته اند که واجب نیست مگر آنکه ابتدا به قسمت کند میانه ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند
که اگر یک زن داشته باشد قسمت واجب نیست و مشهور آنست که واجبست پس اگر مرد یک زن
دائمی داشته باشد بر او لازم است که در هر چهار شب یکشب پیش او بخوابد و اگر دو زن داشته
باشد دو شب پیش ایشان بخوابد و دو شب دیگر هر جا که خواهد بخوابد و اگر سه زن داشته باشد
سه شب پیش ایشان بخوابد و یک شب هر جا که خواهد بخوابد و اگر چهار زن
داشته باشد و همه زن دائمی باشند واجبست که هر شب پیش یک زن بخوابد و تا
ضرورتی نباشد بی رضای زنی که نوبت اوست جای دیگر نخوابد که حرام است و روز
پیش زنان بودن لازم نیست و در بعضی احادیث وارد شده که شب پیش هر زنی که
بخوابد صباح [illegible] چاشت کند و محدثین حمل کرده اند این حدیث
را بر اینکه سنت است با آن زن چاشت کردن و در شب خوابیدن
میان زنان ابتدا بزنی کند که نام او بقرعه بیرون آید و ابتدا زیاده
از یک شب قسمت کردن میانه زنان بدون رضای ایشان جائز است

مثل الحمد قرار دهد که پیجی هر یک سه شب بخوابد میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اما کمتر از یک شب
قسمت کردن جایز نیست و فرقی نیست درین شب خوابیدن در شوهر میانه بنده و آزاد و خصی و عنین
و غیر اینها و در زن میانه بیمار و حائض و نفسا و احرام بسته و غیر اینها زیرا که شب خوابیدن جهت انس
است و غرض دخول کردن نیست و متعه و کنیز که عقد نکرده باشند و زن کوچک و دیوانه که تمام وقت
دیوانه باشد و زنی که سرکشی از شوهر کرده باشد و از اطاعت او بیرون رفته باشد در قسمت شب
خوابیدن با زنان دیگر شریک نیستند و تفاوتی نیست در شب خوابیدن میانه زنان آزاد الا در خوابیدن
دختر بکر که در وقت آوردن او بخانه شوهر هفت شب پیش او و خوابیدن شوهر لازم است و اگر بکر نباشد
سه شب پیش او باید خوابید چنانچه مذکور شد اما میانه کنیز و زن آزاد در خوابیدن شب پیش ایشان تفاوت
هست چه کنیز نصف زن آزاد از ین قسمت می برد پس اگر کسی یک زن آزاد و کنیزی داشته باشد
دو شب پیش زن آزاد بخوابد و یکشب پیش کنیز و پنج شب دیگر هر جا که بخواهد بخوابد و اگر شوهر بسفر رود
شب خوابیدن پیش زنان ساقط می شود و ایا قضای شب خوابیدن نسبت بزنی که در سفر
و جب چون حج واجب باشد یا غیر واجب چون حج سنت برضای شوهر بر شوهر واجبست
میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و زنیکه شب نوبت خوابیدن پیش او باشد نمیتواند که شب
خود را بدیگری بخشد مگر برضای شوهر و اگر بخشد رجوع میتواند کرد و دران پیش از تمام شدن آن
شب و جایز نیست که عوض شب خوابیدن چیزی بگیرد پس اگر چیزی گرفته باشد رد کند و در شبی
که نوبت خوابیدن زنی باشد زن دیگر را نمی تواند دید مگر بواسطه عیادت زن بیمار اما اگر تمام
شب انجا باشد جهت زن صاحب نوبت قضا کند و واجب در شب خوابیدن آنست که نزدیک
زن بخوابد اما دخول کردن لازم نیست مگر در چهار ماه یکنوبت و اگر در شب خوابیدن پیش زنان ظلم کند
واجبست که قضا کند جهت ایشان بمقدار انچه پیش ایشان نخوابیده باشد و مخیر است شوهر در خوابیدن
شب پیش زنان که بخانه ایشان برود یا ایشان را بخانه خود طلبد و کسیکه شب نتواند خوابید پیش
زنان چون پاسبانان روز بجای شب اوست **فصل دوم** در بیان رنجشی که میان شوهر
و زن بهم رسد بدانکه اگر در میان زن و شوهر کدورتی بهم رسد اگر چنانچه زن از اطاعت شوهر بیرون
رفته باشد با آنکه هر گاه شوهر را ببیند روی درهم کشد یا عادت خود را نسبت باو تغییر دهد می باید که شوهر
نصیحت کند او را و اگر نصیحت کردن فائده ندهد در شب خوابیدن پشت خود را بجانب او

[illegible]

کند و اگر او نیز فائده نکند کناره کند از وی و در جامه خواب دیگر بخوابد و اگر او نیز فائده نکند بزند او را بانچه
بعد از آن میانه ایشان اصلاح توان کرد و می باید که زدن چنان نباشد که عضوی از اعضای
زن را مجروح سازد چه اگر جراحت کند اعضای او را و بسبب زدن تلف شود ضامنست و اگر سرکشی
از جانب شوهر باشد بانکه منع کند بعضی از حقوق زن را حاکم شرع با امتناع شوهر از دادن آن حقوق
جبر می کند شوهر را بر دادن حقوق و اگر شوهر بی گناه زن را بزند حاکم شرع او را منع کند و اگر زن
صورت رنجش مرد از او بعضی حقوق خود را بشوهر بخشد که شوهر با او میل پیدا کند حلالست شوهر را قبول
کردن و اگر سرکشی از هر دو جانب باشد و ترسند که میانه ایشان بجدائی رسد حاکم شرع یک کس
از خویشان شوهر و یک کس را از خویشان زن امر کند که میانه ایشان اصلاح کنند پس اگر هر دو بر صلاح
متفق شوند صحیحست آنچه حکم کنند و اگر متفق شوند بر جدائی میانه زن و شوهر صحیح نیست مگر باذن شوهر
در طلاق دادن و اذن زن در بخشیدن صداق و بعضی از حقوق او در عوض طلاق اگر خلع باشد

فصل سوم در بیان لاحق گردانیدن اولاد به پدر بدانکه هرگاه از دخول کردن زن ششماه
یا بیشتر بگذرد و فرزندی که حاصل شود از آن شوهرست بشرطیکه از اقصای مدت آبستنی
نگذرد و میانه مجتهدین در اقصای مدت آبستنی خلافست بعضی از ایشان گفته اند که نه ماه است
و بعضی از ایشان ده ماه گفته اند و بعضی یکسال و یکماه گفته اند و اگر کمتر از ششماه طفل از شکم
بیفتد و ممکن باشد لاحق گردانیدن او به پدر ملحق به پدر باید گردانید و به مجرد آنکه زن فاحشه باشد
شوهر نمی تواند گفت که فرزندیکه از و حاصل شده باشد فرزند او نیست و فرزندی آن فرزند برطرف
نمیشود و اگر زن دائمی باشد مگر آنکه میانه زن و شوهر لعان واقع شود چنانچه زود باشد که کیفیت لعان
مذکور شود اما اگر زن متعه باشد یا کنیز بمجرد گفتن شوهر فرزندی آن فرزند برطرف میشود و محتاج
بلعان کردن نیست و همچنین جائز نیست نفی کردن فرزند بمجرد آنکه منی را در وقت انزال در غیر فرج
زن بریزد چه ممکن است که منی از بی شعور ریخته باشد **فصل چهارم** در بیان احکام ولادت فرزند بدانکه
سی امر بولادت فرزند تعلق دارد دو امر واجب و بیست و دو امر سنت و شش امر مکروه
اما دو امر واجب اول مدد دادن زنان یا شوهر در وقت زائیدن اگر زنان متعذر باشند مردان محرم
مدد کنند و اگر وجود مردان محرم نیز متعذر باشد غیر ایشان از خویشان مدد کنند دوم ختنه کردن
فرزند بعد از بالغ شدن او و اما بیست و دو امر سنت اول غسل مولود در وقت ولادت فرزند

دوم اذان در گوش راست او گفتن و اقامت در گوش چپ او چه از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق ع منقولست که کنایه بعد از ان بطفل نمیرسد و از برص و مرض ام الصبیان محفوظ است و شیطان بر او دست ندارد سوم خاک کربلا بکام طفل مالیدن و اگر خاک کربلا نباشد از آب دجله و فرات بکام او مالیدن اگر آن نیز نباشد آب شیرین بکام او مالیدن اگر آب شیرین نیز نباشد خرما یا عسل در آب ریختن تا شیرین شود و همچنین سنت است که خرما بخایند و بکام طفل مالند چهارم تراشیدن موی سر طفل در روز هفتم از ولادت پنجم تصدق کردن برابر موی سر او طلا یا نقره ششم نام گذاشتن بر آن طفل روز هفتم و بهترین نامها آنست که در و بندگی خدای تعالی باشد چون عبد الله اگر پسر باشد و بعد از آن بهتر است که محمد یا احمد یا علی یا حسن یا حسین یا جعفر یا طالب نام طفل کنند و اگر دختر باشد فاطمه نام کنند چه در حدیث آمده که مفلسی بخانه آنکس داخل نمیشود که در و نام محمد و احمد و علی و حسن و حسین و جعفر و طالب و عبد الله و فاطمه باشد هفتم کنیت و لقب بر طفل گذاشتن هشتم ختنه کردن طفل در روز هفتم ولادت او نهم سوراخ کردن گوش راست طفل در پائین و سوراخ کردن گوش چپ او در بالا دهم عقیقه کردن جهت طفل در روز هفتم یعنی گوسفند یا شتر کشتن و قیمت آن مجزی نیست و اگر طفل پیش از پیشین در روز هفتم یعنی از روز ولادت بمیرد عقیقه ساقط میشود یازدهم آنکه آن گوسفند و شتر که میکشد جهت طفل مثل طفل باشد یعنی اگر فرزند پسر باشد گوسفند و شتر نر باشد و اگر دختر باشد ماده دوازدهم آنکه در آن گوسفند صفتهائی که در گوسفند قربانی شرط است باشد یعنی شاخ اندرون شکسته و کور و لنگ و لاغر نباشد سیزدهم آنکه چهار یک آن گوسفند و شتر بزنی دهند که طفل را زائیده باشد و اگر آن زن نباشد بمادر طفل دهند که تصدق کند چهاردهم آنکه آن گوشت را طعام کنند و بده درویشان دهند و اقل این ده درویش را طعام دادن است پانزدهم آنکه عقیقه کردن و موی سر تراشیدن در یک مکان واقع شود و عقیقه بعد از تراشیدن موی سر نباشد شانزدهم آنکه وقت کشتن گوسفند این دعا بخواند بسم الله و بالله اللهم هذه عقیقة عن فلان لحمها بلحمه ودمها بدمه وعظمها بعظمه اللهم اجعله وقاء

عقیقه ایست از فلان گوشت آن بگوشت او و خون آن بخون او و استخوان آن باستخوان او خداوندا بگردان آنرا

بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و در روایت دیگر از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق صلعم وارد شده

که در وقت ذبح ونحر بگوید یَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ

ای قوم بدرستی که من بیزارم از آنچه شریک میسازید بدرستیکه من گردانیدم روی خود را بسوی خدای که

السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي

که آفرید آسمانها را و زمین را در حالتی که مایلم بحق و گردن نهنده و نیستم من از مشرکان بدرستیکه نماز من و افعال من و زندگانی من و مردن من

لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ اللّٰهُمَّ مِنْكَ وَلَكَ بِسْمِ اللّٰهِ

برای خدا پروردگار عالمیانست نیست شریکی او را و بهمین مامور شدم و هستم من از گردن نهندگان خدایا از تست و برای تست بنام خدا

وَاللّٰهُ أَكْبَرُ آنگاه گوسفند و شتر را ذبح کنند ۱۵ هم آنکه اعضای گوسفند و شتر را از

همدیگر جدا کنند بی‌کراهت
همه جدا کنند چه شکستن استخوان آنها مکروه است ۱۶ هم عقیقه کردن طفل بعد از بالغ شدن

او اگر چنانچه پدر بجهت او عقیقه نکرده باشد نوزدهم مبارکباد گفتن کسی را که فرزندی بهم رسد

۲۰ بیستم خوردن زن حامله به را چه در حدیث آمده که هر زن حامله که به بخورد طفل او خوبروی

و خوش طبع باشد بیست و یکم خرما خوردن زن حامله در وقت دیدن زن نفاس چه از حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که فرزند او درین حالت از حلما شود و در بعضی از احادیث

وارد شده که اگر رطب بخورد فرزند او حکیم شود بیست و دوم پیچیدن طفل بخرقه سفید

و اما آن شش امر مکروه اول کنیت کردن ابوالقاسم طفلی که نام او محمد باشد و بعضی

از مجتهدین این را حرام میدانند دوم نام طفل حکیم یا خالد یا حارث یا ضرار یا حکم

یا مالک کردن سوم کنیت طفل ابوالحکم یا مالک یا ابوالعیص کردن چهارم پاره

موی سر طفل را تراشیدن و پاره گذاشتن پنجم از گوشت

عقیقه پدر و مادر و جماعتیکه عیال ایشان باشند خوردن ششم

استخوان گوسفند و شتر عقیقه را شکستن بلکه اعضای آنها

یعنی در وقت ذبح کردن و پاک نمودن استخوانها در مفاصل
را جدا باید کرد فصل پنجم در بیان شیر دادن طفل و محافظت کردن

او و دایه جهت گرفتن او بدانکه چهار ده امر بشیر دادن طفل

و محافظت کردن او و دایه او تعلق دارد دو امر واجب و شش امر سنت

و شش امر مکروه اما دو امر واجب اول آنکه مادر او را شیری که از پستان

بعد از زائیدن طفل بیرون می آید بخورد طفل دهد چه اگر آن طفل آن شیر را نخورد زنده نمیماند دوم اجرت
آن شیر بر پدر را از مال خود واجبست که بمادر دهد اما اجرت آن شیر دادن در مدت دو سال از مال
طفل باید داد و اگر طفل مال نداشته باشد بر پدر واجب است و اما ششم امر سنت اول آنکه شیر دهنده
مادر باشد چه بهترین شیرها شیر مادر است و اگر مادر در شیر دادن اجرت خواهد لازمست مگر آنکه زن بیگانه بی — مستحبات شیر دادن
اجرت شیر دهد چه درین صورت بمادر دادن لازم نیست و اگر مادر نیز اجرت نطلبد او اولی از بیگانه است
و اگر مادر زیاده از اجرت زن بیگانه خواهد لازم نیست و اگر پدر دعوی نماید که زن بیگانه هست که بی اجرت
شیر دهد و مادر منکر باشد قول قول پدر است با قسم دوم آنکه دو سال تمام شیر دهند چه کمتر از دو سال
بدو سه ماه جائز است اما ظلم است بر طفل و زیاده از دو سال جائز نیست اما زیادتی اجرت ندارد سوم آنکه
شیر دهنده عاقله باشد چهارم آنکه مسلمان باشد پنجم آنکه عفیفه باشد ششم آنکه خوش شکل باشد و اما شش
امر مکروه اول آنکه زن شیر دهنده کافره باشد اما اگر مضطر شوند زن جهودیه میتواند شیر دادن اما — مکروهات شیر دادن
او را منع باید کرد از خوردن شراب و گوشت خوک دوم آنکه شیر دهنده زن جهودیه باشد با قدرت بر
غیر او و کراهیت در زن مجوسیه سخت تر است سوم دادن طفل بزن جهودیه که بخانه خود برد و شیر بدهد
چهارم آنکه شیر دهنده ولد الزنا باشد پنجم آنکه شیر شیر دهنده از زنا بهم رسیده باشد و در بعضی از احادیث
وارد شده که اگر کنیزی زنا کرده باشد و حامله شده باشد و شیر دهد اگر آقای او حلال کند شیر او حلال
می شود ششم آنکه زن شیر دهنده زن مسلمان بدخلق و احمق باشد و به محافظت کردن طفل در — حضانت طفل
دو سال که شیر میخورد مادر اولیست از پدر اگر چه طفل پسر باشد و بعد از دو سال تا بالغ شدن
طفل به محافظت پسر پدر اولی است از مادر و اگر شیر خورنده دختر باشد تا هفت سال مادر بمحافظت او
اولی است از پدر و بعضی از مجتهدین تا نه سال گفته اند و بعضی از ایشان گفته اند که تا مادر شوهر نکرده او اولیست
از پدر و قول اول اقوی است و اگر دختر پدر نداشته باشد تا وقت بالغ شدن مادر بمحافظت او اولیست
از دیگری و بعد از بالغ شدن اختیار خود دارد و اما سنت است که دختر تا شوهر نکند از مادر جدا نشود
و اگر یکی از پدر و مادر در حفظ بمیرد محافظت او تا وقت بلوغ بدیگری متعلق است و هر گاه هیچیک از ایشان
نباشد محافظت ایشان بقول بعضی از مجتهدین بجد تعلق دارد و اگر جد نیز موجود نباشد محافظت تعلق
بخویشان دارد و بعضی از مجتهدین محافظت غیر پدر و مادر را منع کرده اند و در هشت موضع محافظت
مادر ساقط میشود و متعلق به پدر میشود اول آنکه مادر کافره باشد و پدر مسلمان دوم آنکه مادر بنده باشد و پدر آزاد سوم

انکه مادر مامونه نباشد و پدر مامون باشد یعنی علم و تقوی پدر زیاده باشد چهارم انکه مادر از محافظت او
امتناع نماید حاکم شرع جبر می کند پدر را بر محافظت طفل پنجم انکه مادر شوهر کند ششم انکه پدر خواهد
سفر کند چه درین صورت بعضی از مجتهدین گفته که محافظت مادر ساقط می شود و پدر پسر را همراه میبرد
هفتم انکه مادر جذام بهم رساند چه بعضی از مجتهدین گفته اند که پدر درین صورت اولیت از مادر هشتم انکه
مادر دیوانه باشد **فصل ششم** در بیان نفقه و کسوت دادن بدانکه سه چیز سبب واجب شدن نفقه و
کسوت دادن می شود اول خویشی چه نفقه پدر و مادر هر چند بالا روند و نفقه فرزندان هر چند
پائین روند واجبست هرگاه قادر بر نفقه و کسوت نباشند و اگر او باشد و سوای پدر و مادر را چون برادر
و خواهر و فرزندان ایشان و عم و خال و عمه و خاله نفقه دادن واجب نیست بلکه سنت موکده است و بعضی
از مجتهدین نفقه اینها را نیز واجب می دانند و شرط نیست که پدر و مادر مسلمان و عادل باشند پس اگر
کافر و فاسق نیز باشند نفقه ایشان یا انکه مفلس باشند واجبست و نفقه پدر و مادر وقتی واجبست
که زیاده از قوت یک روز و یک شب جهت خود و عیال خود داشته باشد و اگر از دادن نفقه با قدرت
بر آن امتناع نماید حاکم شرع جبر می کند او را بر نفقه دادن و مقدار نفقه با ایشان باید داد که ایشان را
کافی باشد و جامه که ایشان را بپوشد و خانه که در او ساکن باشند لازم است که با ایشان دهد اما نکاح
کردن جهت ایشان با احتیاج لازم نیست بلکه سنت است و نفقه
زنان ایشان لازم نیست و خدمتکار جهت ایشان بهم رسانیدن با احتیاج و نفقه
خدمتکار ایشان لازم نیست و اگر نفقه خویشان را مدتی نداده باشد قضای آن واجب نیست
اما اگر ایشان را حاکم شرع اذن داده باشد که قرض کنند جهت انکه خویش ایشان غائب باشد دادن
آن قرض واجبست و هرگاه پدر موجود نباشد یا موجود باشد و مفلس باشد نفقه فرزند بر جد لازم
است و هر چند بالا رود و اگر جد نیز موجود نباشد یا مفلس باشد بر اجداد مادری واجبست که بالسویه
نفقه دهند و هر خویشی که نزدیکتر باشد مقدم است در نفقه از آن خویشی که دورتر باشد و پدر و
مادر و فرزندان در نفقه گرفتن برابر اند سبب دوم زن بودن چه نفقه زن بر
شوهر واجب می شود به چهار شرط اول انکه زن دائمی باشد چه نفقه متعه واجب نیست
و نفقه زنی را که طلاق رجعی داده باشند و هنوز از عده بیرون نرفته باشد لازم است
دایا در عده وفات نفقه زن واجبست مجتهدین را درین مسئله دو قولست دوم انکه

زن قدرت کامل تمکین شوهر خود را بر دخول کردن پس اگر تمکین کامل نکند بر دخول نفقهٔ او واجب نیست و همچنین
نفقهٔ زن سرکش واجب نیست سوم آنکه زن بالغ باشد چه نفقهٔ زن غیر بالغ لازم نیست و بعضی از مجتهدین
نفقهٔ غیر بالغ را نیز واجب میدانند چهارم آنکه زن مرتد نباشد چه نفقهٔ مرتده ساقط است و اگر حامله
باشد بر قول بعضی از مجتهدین که نفقه را جهت غیر حمل لازم میدانند و هرگاه این چهار شرط بهم رسید
هشت چیز بر شوهر واجب است اول آنکه شکم او را از نان سیر کند دوم آنکه نان خورش باو بدهد و اگر
مدتی نان و نان خورش زن ندهد قضای آن لازم است و اگر بعضی از مدت با شوهر چیزی بخورد قضای
آن مدت لازم نیست و نمیتواند شوهر که تکلیف کند زن را که با من چیزی بخور و هر صباح زن نفقهٔ خود را
میتواند طلبید و صبر کردن تا شب لازم نیست پس اگر در اثنای روز طلاق بدهد او را طلاق باین نفقهٔ آن
روز را باز نمیگیرد و اما اگر در اثنای روز سرکشی کند آیا در بعضی نفقه رجوع می کند یا نه درین مسئله میانهٔ مجتهدین
خلافست و زن زیاده از یکروزه نفقه نمیتواند طلبید و اگر شوهر مفلس باشد مهلت بدهد او را تا خدا تعالی
وسعتی باو بدهد و زن در این صورت فسخ نکاح خود نمیتواند کرد و بعد از آنکه شوهر مالدار شود نفقهٔ سابق
را می گیرد از او و شرطیکه در ایام مفلسی بقدر استطاعت از او گرفته باشد سوم آنکه جامه باو بدهد که او را
بپوشاند و آن پیراهن و زیرجامه و مقنعه و اگر از اهل تجمل و اشراف باشد جامه جهت غیر خانه او لازم است
مانند چادر و برقع و در زمستان زیادتی جامه جهت دفع سرما لازم است و اگر در شهری باشد که زنان را
متعارف باشد که پوستین بپوشند جهت ایشان پوستین لازم است و اگر در جامه دادن مدتی تقصیر کند
قضای آن مدت بر شوهر لازم است و در چنین نان و نان خورش و جامه رجوع بزنانی که مثل آن زن باشند
در این شهر می کنند چهارم خدمتکار جهت آن زن اگر از اهل خدمتکار باشد و لازم نیست که جهت او کنیزی بخرد بلکه
باجرت خدمتکار جائز است و زیاده از یک خدمتکار لازم نیست و اگر چه آن زن از اهل زیاده از یک خدمتکار
باشد و نفقهٔ خدمتکار زن بر شوهر لازم است و اگر زن خدمتکاری داشته باشد و حکم [illegible] راضی باین باشد
خوبست و الا شوهر او را میتواند بیرون کرد و دیگری را بجای او آورد و اگر آن زن بشوهر گوید که اجرت
خدمتکار مرا بمن ده و من خدمت خود میکنم اجرت بر شوهر لازم نیست و اگر آن زن زیاده
از یک خدمتکار داشته باشد شوهر منع زیاده از یک خدمتکار میتواند کرد و منع نمی
تواند کرد شوهر مادر و پدر آن زن را از داخل شدن باو و آیا منع میتواند کرد او را از خوردن چیزی
بد بو درین مسئله مجتهدین را دو قول است اقرب آنست که او را منع میرسد و همچنین منع مسهل او ...

از خوردن چیزهائیکه سبب بیماری آن شود و از زهر خوردن منع میتواند کرد و او را تجیم خانه که زن در انجا
ساکن گردد و غیر شوهر با آن تردد نکند ششم فرشی که بالای آن نشیند در روز و لحاف و
بالش جهت خواب و لحاف و بالش جهت خدمتکاران لازم نیست هفتم ظرفی که زن طبخ
کند در او و ظرفی که در ان طعام بخورد و کوزه که در و آب بیاشامد و کافیست که از چوب یا گل باشد
هشتم آلتهائیکه با آن بدن را از کثافت پاک کند چون شانه و روغن و صابون اما سرمه
و بوی خوش و حمام لازم نیست مگر آنکه سرما باشد چه درین صورت اجرت حمام لازم است و اجر
فصد و حجامت کننده و دوا جهت بیماری او بر شوهر لازم نیست سبب سوم مالک بودن چه
نفقه بنده و علف حیوانات تا آنکه علف کرم ابریشم و زنبور عسل بر مالک واجبست و اگر بنده کسب داشته
باشد جایز است که آقا نفقه او را از کسب او بدهد اگر کسب او وفا به نفقه او کند و اگر نکند تتمه آنرا
لازم است که آقا بدهد و در نفقه بنده رجوع میکند به بندگان مثل آن آقا که در آن شهر اند و هرگاه آقا
مفلس باشد یا از نفقه دادن امتناع نماید حاکم شرع او را جبر می کند بنفقه دادن یا فروختن ایشان یا کشتن
حیوانات که قابل کشتن باشند باب دوازدهم از کتاب جامع عباسی در طلاق دادن زنان و
عدت نگاهداشتن ایشان و خلع و مبارات و ایلا و ظهار و لعان با ایشان و دران چند مطلبست مطلب اول
در طلاق دادن و دران چند فصلست فصل اول در اقسام طلاق دادن بدانکه طلاق دادن بر چهار قسم است
قسم اول طلاق واجب و آن بر سه قسمت اول طلاق دادن شوهر زنی را که شوهر با او گفته باشد که پشت تو
همچون پشت مادر منست چه درین صورت حاکم شرع او را سه ماه مهلت می دهد انگاه واجبست بر او طلاق گفتن
یا دخول کردن واجب است بعد از کفاره دادن دوم طلاق دادن زنیکه شوهر او قسم خورده باشد که با او دخول نکند
چه درینصورت حاکم شرع او را چهار ماه مهلت میدهد انگاه طلاق گفتن یا دخول کردن واجبست سوم
طلاق دادن خویشان شوهر و خویشان زن در حالتیکه اصلاح
در میانه زن و شوهر ممکن نباشد باذن شوهر بعضی از مجتهدین این
قسم را سنت میدانند قسم دوم طلاق حرام و آن بر چهار قسم
است قسم اول
طلاق دادن شوهر زنی که حیض و نفاس داشته باشد هرگاه دخول کرده باشد شوهر با او و حاضر باشد
دوم طلاق دادن زنان بالغی که حیض بیند و حامله نباشد و با او دخول کرده باشند

در نفقه بنده

در طلاق

چهار قسم طلاق

چهار قسم طلاق حرام

پیش از آنکه حیض ببیند و پاک شود و سوم زیاده از یک مرتبه طلاق گفتن در یک مجلس چه بمذهب شیعه
امامیه یک مرتبه لفظ طلاق کافیست و دوم و سوم حرام است اما بمذهب سنیان جایز است چهارم طلاق دادن
زنی که شب خوابیدن نوبت او باشد در آن شب بقول بعضی از مجتهدین قسم سوم طلاق مکروه و آن
بر دو قسمت اول طلاق دادن شوهر زن خود را در حالتی که میانه ایشان التیام باشد چه در حدیث
وارد شده که خدا تعالی دشمن می دارد طلاق را دوم طلاق دادن بیمار زن خود را قسم چهارم طلاق
سنت و آن در حالتی است که شوهر ترسد که از عهده حقوق زن بیرون نتواند آمد یا شکلی از آن زن در دل
داشته باشد و گاهی مجتهدین خلاف سنت می گویند و مقابل طلاق بدعت میخوانند و این طلاق را
سنت بمعنی اعم گویند و گاهی طلاق سنت می گویند و مراد ایشان اینست که طلاق دهند زن را بشرایط
طلاق بعد از آن بگذارند که آن زن از عده بیرون رود و آنگاه عقد را کنند و این را طلاق سنت بمعنی
اخص گویند و طلاق سنت بمعنی اعم بر دو قسمت قسم اول طلاق بائن یعنی طلاق دادنی که شوهر را
بعد از صیغه طلاق رجوع نمیرسد و آن بر هفت قسمت اول طلاق دادن زنی که با او دخول نکرده باشد
دوم طلاق دادن زنی که از دیدن خون حیض مایوس شده باشد سوم طلاق دادن زنیکه بالغ نشده باشد
چهارم طلاق دادن زنی که چیزی بشوهر داده باشد که در عوض آن طلاق گفته باشد چه درین صورت
مادامی که آن زن رجوع در آن چیزی که داده باشد نکند شوهر رجوع نمی تواند کرد پنجم طلاق دادن زن
آزاد مرتبه سوم و کنیز را مرتبه دوم چه درین صورت شوهر رجوع نمیتواند کرد تا آنکه شخصی دیگر آن
زن را نکاح کند و دخول کند و بعد از دخول طلاق دهد ششم طلاق دادن زن آزاد مرتبه ششم
و در کنیز مرتبه چهارم چه درین صورت شوهر رجوع نمیتواند کرد تا آنکه شخصی او را نکاح کند و دخول کند
بعد از آن طلاق گوید هفتم طلاق دادن زن آزاد مرتبه نهم و در کنیز مرتبه ششم چه درین صورت نیز شوهر
را رجوع نمیرسد چه اگر طلاق عدی باشد حرام مؤبد می شود و اگر غیر عدی باشد محتاج باینست که شخصی
دیگر او را نکاح کند و دخول کند چنانچه عنقریب مذکور میشود و قسم دوم رجعی و آن دو قسمت اول
طلاق که شوهر را بعد از طلاق گفتن رجوع کردن جایز است و آن ماسوای اقسام طلاق بائن است
دوم طلاق عدی و آن چنانست که زنی را بشرایط طلاق دهند و در عده آن زن رجوع
کنند و دخول کنند آنگاه بگذارند که حیض ببیند دیگر طلاق دهند آنگاه در عده رجوع کنند و باز
کنند و هرگاه اینچنین طلاق دهند زن آزاد را سه مرتبه و کنیز را دو مرتبه شوهر را رجوع نیست

میرسد براو و دخول حرام است تا آنکه شخصی دیگر آن زن را دخول کند به نکاح دائمی و در مرتبه ششم
در زن [illegible] و چهارم در کنیز نیز حرام می شود تا دیگری دخول کند بنکاح دائمی و در مرتبه نهم در زن
آزاد و ششم در کنیز بر شوهر حرام موبد میشود و اگر همچنین طلاق بگویند و در عده رجوع نکنند بلکه بگذارند
که از عده بیرون رود و عقد کنند در مرتبه نهم در آزاد و ششم در کنیز حرام موبد نمیشود بلکه هرگاه شخصی
بنکاح دائمی با آن زن دخول کند و سر دهد حلال میشود و فرقی نیست که آن شخص که در این مراتب میانه
زن و شوهر بنکاح دائمی در می آید بنده باشد یا آزاد و یا اگر این شخص در حالت حیض و نفاس با آن زن
دخول کند بعد از مفارقت او بر شوهر حلال میشود یا آنکه شرط است که در حالتی که آن زن از حیض پاک
باشد دخول کند تا آنکه حلال شود و مجتهدین را درین مسئله دو قول است و شرط است که آن شخص دخول در
فرج کند پس اگر منی او را در فرج آن زن بریزند حلال نمیشود و همچنین حلال نمیشود اگر در غیر قبل دخول کند

فصل دوم در بیان شرطهای طلاق بدانکه شرطهای طلاق پانزده است اول صیغه مثل آنکه
شوهر بزن خود گوید انت طالق یعنی تو طالقی یا آنکه اشاره بزن خود کند و گوید هذه طالق یعنی این
زن طالق است یا آنکه بگوید زوجتی طالق یعنی زن من طالق است و سوای این سه طریق پیش
شیعه طریقی دیگر صحیح نیست پس اگر بزن خود بگوید انت طلاق یعنی تو طلاقی یا تو از مطلقاتی یا تو مطلقه
و مثل اینها طلاق واقع نشده و همچنین طلاق نیست اگر بزن خود گوید تو خلیه و بریه از شوهر و مثل اینها
زیرا که این لفظها صریحا دلالت بر طلاق نمی ندارد و اگر چه قصد طلاق کنند بآن دوم آنکه صیغه طلاق را
بعربی بگویند هرگاه قدرت بعربی داشته باشد و اگر قدرت بعربی نداشته باشد بهر طریقی که قدرت
بر آن داشته باشد صحیح است سوم آنکه صیغه را بلفظ گویند هرگاه قادر بر گفتن باشند پس اگر درین صورت
بلفظ نگویند بلکه بنویسند طلاق صحیح نیست خواه شوهر حاضر باشد و خواه غائب و بعضی از مجتهدین گفته اند
که اگر غائب باشد نوشتن صحیح است و اگر قادر بر گفتن نباشد مثل آنکه گنگ باشد اشاره کافیست و در حدیث
آمده که درین صورت مقنعه بر سر آن زن اندازند تا دلالت کند بر آنکه زن را لازم است که بعد ازین رو
بپوشاند از وی و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شوهر مخیر سازد زن را میانه طلاق و غیر طلاق
و [illegible] زن اختیار طلاق کند صحیح است چهارم آنکه معلق نسازد صیغه را بشرطی
یا صفتی چون آمدن حاجیان از حج پس اگر معلق سازد بر شرطی یا صفتی صحیح نیست
پنجم آنکه بعد از صیغه طلاق چیزی ذکر نکند که منافی طلاق باشد بعد از آنکه گوید انت طالق

یا بد ملامت طلاق ششم آنکه صیغه طلاق قصد انشا کند یعنی قصد ماضی و مستقبل و حال نکند پس اگر
این قصد نکند صحیح نیست هفتم آنکه طلاق دهنده بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح نیست و اگرچه
ولی او را اذن دهد و اگرچه ده سالم نشسته باشد و بعضی از مجتهدین طلاق دادن ده ساله
صحیح می دانند هشتم آنکه طلاق دهنده عاقل باشد چه طلاق دیوانه صحیح نیست و ولی دیوانه
که تمام وقت دیوانه باشد زن او را طلاق میتواند داد و اما اگر دیوانگی او دوری باشد
طلاق ولی صحیح نیست نهم آنکه طلاق دهنده باختیار طلاق دهد پس اگر او را باکراه بران دارند
صحیح نیست دهم آنکه طلاق دهنده قصد طلاق بکند پس طلاق مست و خفته و بیهوش و غافل صحیح
نیست و همچنین صحیح نیست اگر نام زنی طالق باشد و در وقت صیغه گفتن قصد نام آن زن کند
یازدهم آنکه آن زن که طلاقش میگویند زن دائمی باشد چه طلاق متعه و کنیزی که با او دخول کرده
باشد بسبب مالک شدن و زنی که بشبهه با او دخول کنند صحیح نیست دوازدهم آنکه آن زن در
وقت طلاق دادن پاک باشد از حیض و نفاس اگر دخول کرده باشند با او و حیض ببیند و حامله نباشد
و شوهر او حاضر باشد پس اگر شوهر او با آن زن دخول نکرده باشد و حاضر نباشد و عالم نباشد که از پاکی
بپاکی دیگر انتقال کرده یا آنکه زن آبستن باشد طلاق دادن این زن در حالتی که حیض و نفاس داشته
باشد صحیح است سیزدهم آنکه آن زنی را که طلاق میدهند میباید که معین باشد در لفظ یا در قصد پس اگر
مجهول باشد چون طلاق دادن یکی از دو زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که طلاق دادن یکی
صحیح است و تعیین آن بقرعه میشود یا آنکه شوهر تعیین کند چهاردهم آنکه در وقت طلاق دادن دو عادل
حاضر باشند و بشنوند بیکبار پس اگر حاضر نباشند یا آنکه بروند و بیکبار نشنوند یا آنکه یک عادل بشنود یا
عادل نباشند صحیح نیست و بعضی از مجتهدین عدالت ظاهری را در طلاق کافی میدانند پانزدهم
آنکه دو عادل مرد باشند چه شنیدن زنان عادله در طلاق معتبر نیست نه تنها و نه با مردان فصل سیم
در بیان رجوع کردن بدانکه بعد از طلاق بدانکه جائز است رجوع کردن شوهر در طلاق رجعی این بر دو
قسم است اول قولی مثل آنکه شوهر بزن بگوید رَاجَعْتُكِ و اِرْتَجَعْتُكِ یعنی رجوع کردم من در نکاح تو
یا آنکه انکار طلاق کند و اگر شوهر گنگ باشد اشاره او یا گرفتن مقنعه از سر زن که او رجوع
میشود بجای گفتن است دوم فعلی چون دخول کردن با آن زن یا بوسیدن یا دست
بشهوت بر او مالیدن و اگر آن زنی را که طلاق رجعی گفته [illegible] با عقد

کردن رجوع است یا نه درین مسئله دو قولست و همچنین خلافست میانهٔ مجتهدین در صحیح بودن معلق ساختن رجوع بشرطی و شرط نیست در رجوع کردن شرعی بر دانستن زن رجوع شوهر را پس اگر زن غائبه را طلاق دهد و در عده رجوع کند صحیح است و واجب نیست گواه گرفتن بر رجوع بلکه سنت است و حرام بودن دخول کردن بزن چون حائض بودن آن زن مانع رجوع کردن نیست پس اگر در حالتی که حیض داشته باشد یا احرام بسته باشد رجوع کند صحیح است و اگر اختلاف واقع شود میانهٔ زن و شوهر در رجوع یا دخول و زن منکر دخول باشد قول قول زنست با قسم و اگر زن دعوی کند بشوهر که عدهٔ او تمام شده در زمانیکه احتمال داشته باشد که راست گوید مثل آنکه بیست و شش روز و دو لحظه از طلاق گفتن او گذشته باشد قول قول اوست با قسم و ظاهر بعضی از احادیث دلالت میکند که قول زنان را قبول نمی کنند در چیزهائیکه معتاد نباشد مگر گواهی دادن چهار زن عادله که بر باطن آن زن مطلع باشند **فصل چهارم** در بیان عده داشتن زنان یعنی انتظار کشیدن ایشان مدتی معین که شارع جهت ایشان قرار داده که تا آن مدت منقضی نشود شوهر نکنند و آن بر ده قسم است **قسم اول** جماعتی از زنان که عدهٔ ایشان سه مرتبه پاک شدن از حیض است و ایشان جماعتی از زنان اند که عادتی داشته باشند که در هر ماهی چند روز معین حیض بینند و با ایشان دخول کرده باشند و حشفه در قبل ایشان غائب شده باشد و اگرچه منی نیامده باشد و طلاق دهد ایشان را چه نمی باید که این طائفه سه مرتبه از حیض پاک شوند و اگر شوهر این قسم زنان را ذکر بریده باشد و خصیتین او باقی باشد یا بعد از طلاق او عده دارند یا نه میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر این قسم زنان دعوی کنند که عدهٔ ایشان تمام شده در زمانیکه ممکن باشد که راست گویند قول ایشان را قبول میکنند و کمتر زمانی که زنان سه مرتبه حیض بینند و پاک شوند بیست و شش روز و دو لحظه است چه ممکن است که بعد از طلاق بیک لحظه حیض دیده باشد و عادت او سه روز باشد و در میانه دو حیض ده روز پاک باشد و خلافست میانهٔ مجتهدین که آیا لحظه اخیره داخل عده است یا آنکه علامت بیرون رفتن ایشانست از عده اصح آنست که لحظه اخیر داخل عده نیست بلکه آن علامت بیرون رفتن ایشانست از عده **قسم دویم** جماعتی از زنان [illegible] عدهٔ ایشان [illegible] است و ایشان چهار قسم اند اول زنانی که عادت و [illegible] حیض دیدن نداشته باشند یا هر شش ماه یکمرتبه حیض بینند [illegible] زنانی باشند که حیض می بینند و ایشان را طلاق دهند

در تقسیم عده

عدهٔ ایشان

اززائیدن باشد عده او سه ماه است و اگر حمل زنان از زنا باشد عده ندارد و اگر زنی را در سفر طلاق دهند
و خواهند که خواهر او را تزویج کنند یا زیاده بر چهار زن بعد از طلاق دیگری در سفر خواهند تزویج کنند
نه ماه صبر کنند چه احتمال حامله بودن ایشان هست قسم هفتم جماعتی از زنان که عده ایشان چهار ماه
و ده روز است و ایشان جماعتی از زنان اند که شوهرهای ایشان مرده باشند و اگر چه شوهرهای
ایشان بنده باشند چه بر ایشان لازم است که چهار ماه و ده روز عده نگاه دارند و ترک زینت کنند در این
چهار ماه و ده روز یعنی جامه نیکو نپوشند و بوی خوش بر خود نزنند و سرمه نکشند و اگر احتیاج بسرمه پیدا
کنند شب سرمه بکشند و روز پاک کنند و حنا نبندند و سفیداب بر روی نمالند و هر چه در عرف و عادت
این را زینت دانند حرام است بر آن زن اما پوشیدن لباس مخصوص لازم نیست زیرا که بسبب اختلاف شهرها
و عادتها مختلف می شود پس هر جامه که در عرف و عادت آن را زینت گویند نپوشند اما موی سر خود را
شانه کردن و پاک کردانیدن بدن و مسواک کردن و ناخن گرفتن و در خانهای عالی بودن و بر فرشهای
نیکو نشستن حرام نیست و همچنین حرام نیست زینت کردن فرزندان و کنیزان زنانی که شوهرهای ایشان
مرده باشند در آنچه مذکور شد فرقی نیست میانه زنان مدخوله و غیر مدخوله و کوچک و بزرگ و خواه
در حیض دیدن عادتی داشته باشند و خواه نداشته باشند و همچنین کنیزانیکه با ایشان دخول کرده
باشند و حامله باشند و بعد از مردن آقا چهار ماه و ده روز عده نگاه می دارند قسم هشتم کنیزانیکه
شوهرهای ایشان مرده باشند اگر چه آن شوهرها آزاد باشند چه عده ایشان بعد از مردن شوهران
ایشان شصت و پنج روز است نصف عده زنان آزاد و آنچه در زن آزاد مذکور شده از ترک زینت
کردن بر کنیز نیز واجب است و بعضی از مجتهدین گفته اند که عده کنیزان نیز بعد از مردن شوهران ایشان چهار
ماه و ده روز است و اگر کنیز در عده آزاد شود عده او عده آزاد است اما اگر عده باین باشد همان عده
رجعیه کنیزان را تمام می کنند قسم نهم جماعتی از زنان که حامله باشند و شوهرهای ایشان مرده باشند
چه عده ایشان دورترین مدت است از چهار ماه و ده روز و زائیدن یعنی هر کدام ازین دو مدت
که دورتر باشد آن عده ایشانست پس اگر زود کمتر از چهار ماه و ده روز حامله بزاید عده او چهار ماه
و ده روز است و اگر زائیدن او زیاده از چهار ماه و ده باشد عده او زائیدن اوست قسم دهم
زنانی اند که شوهرهای ایشان گم شده باشند و خبری از ایشان ظاهر نشود و خویشان [illegible] نداشته
باشند از نفقه زنان ایشان دهند و اگر نفقه ندهند و آن زنان صبر نکنند و بحاکم شرع حال خود را عرض

کنند حاکم شرع چهار سال آن زنان را انتظار فرماید و نفقه از بیت المال با ایشان میدهد و درآن چهار سال
در آن جهتی که شوهرهای ایشان گم شده اند ایشان را طلب می کند پس اگر خبر از ایشان بهم نرسد ولی
گم شدهٔ ایشان را طلاق می دهد و عدهٔ ایشان چهار ماه و ده روز است بر قول مشهور و اگر ولی طلاق
ندهد حاکم شرع خود طلاق میدهد و اگر شوهر او در عده پیدا شود او اولی است بزن خود و اگر بعد از تمام شدن
عده پیدا شود زن از او نیست خواه شوهر کرده باشد و خواه نکرده باشد **تتمه** واجب است بر کسی که کنیز
مدخولهٔ خود را میفروشد یا کنیز را مالک شود بخریدن یا بهر نحو که باشد و آن کنیز جوان باشد و حیض ببیند که
انتظار بکشد که کنیز یک حیض ببیند اگر حیض ببیند آنگاه دخول کند با او و اگر حیض نه بیند و در سن زنی باشد
که حیض می بیند واجب است بر او که چهل و پنج روز انتظار بکشد و اگر کنیز حامله باشد انتظار بکشند که بزاید یا
آنکه چهار ماه و ده روز بگذرد و آنگاه دخول کند و آیا در مدت استبرا غیر دخول کردن نیز از بوسه و غیر
آن حرام است درین مسئله مجتهدین را دو قول است اقوی آنست که جائز است و اگر در ایام استبرا دخول کند
آیا استبرا ساقط میشود یا نه درین مسئله مجتهدین را دو قول است اقوی آنست که استبرا لازم است و اگر دو عادل
گواهی دهند که مالک اول استبرا کرده یا آنکه در حالتی که حیض دار باشد منتقل شود یا آنکه زن او بوده باشد
یا آنکه مالک او زنی بوده باشد استبرا درین صورتها واجب نیست و در مدت عدهٔ رجعیه نفقه بر شوهر لازم است
بطریقیکه در نکاح مذکور شد و حرام است بر آن زن بیرون رفتن از خانه که طلاق گفته او را و او را نیز بغیر عذر شرعی
شوهر نیز بیرون کردن او از خانه حرام است مگر آنکه کاری کند که مستوجب حد زدن باشد چه او را جهت حد
زدن میتوان بیرون کرد مگر آنکه اهل او را آزار کند چه درین صورت جائز است که او را از خانه بیرون کند
و بخانهٔ دیگر فرستند و همچنین نفقهٔ کنیز در عدهٔ رجعیه لازم است و در عدهٔ بائن نفقه لازم نیست مگر آنکه حامله باشد
مطلب دوم در بیان خلع و مبارات کردن آن چنانست که میانهٔ زن و شوهر رنجش بهم رسد و زن
مهر خود را یا بعضی از آن را بشوهر بخشد که در عوض آن زن را طلاق گوید و فرق میان خلع و مبارات آنست
که خلع رنجش از جانب زن واقع شود و مبارات از هر دو طرف و اقسام خلع سه است حرام
و سنت و مباح اما خلع حرام و آن وقتی است که شخصی زن خود را کراهه بران دارد
که خلع کند و همچنین حرام است که هرگاه شخصی زن را از بعضی از حقوق او منع کند تا خلع
کند و اما خلع سنت آنست که زن بشوهر گوید که من کسی را بر تو داخل میسازم که
از آن آزرده شوی و بعضی از مجتهدین درین وقت خلع را واجب می دانند و اما خلع مباح

و آن کابین است که زن از مرد آزرده باشد و مالی دهد که او را خلع کند و شرطهای خلع و مبارات زیاده بر شرطهایی
که در طلاق مذکور شد شش چیز است اول ایجاب چون خالعتک یا بارئتک علی کذا یعنی شوهر بگوید بزن
که خلع کردم با تو یا مبارات کردم با تو بر این قدر مبلغ و یا بعد از صیغهٔ خلع بی‌فاصله طلاق باید گفت یا آنکه
خلع فسخ است و محتاج بطلاق نیست و درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آن است که فسخ است و محتاج
بطلاق نیست اما اگر بلفظ طلاق واقع شود مستغنی از صیغهٔ خلع است دوم قبول بی‌فاصله پیش از ایجاب
یا بعد از ایجاب سوم آنکه خلع با آزردگی زن واقع شود و مبارات با آزردگی زن و شوهر پس اگر خلع
و مبارات بی آزردگی واقع شود صحیح نیست و احیاناً اگر بصیغهٔ طلاق واقع شود طلاق رجعی خواهد بود
و شوهر را در عده رجوع میرسد چهارم آنکه چیزی را که در عوض طلاق زن بشوهر میدهد می باید که چیزی
باشد که مسلمان مالک آن تواند شد پس اگر شراب باشد صحیح نیست و آن عوض مقداری معین ندارد بلکه
آنچه در عوض میدهد جائز است که در خلع زیاده از مهر باشد اما در مبارات میباید که از مهر زیاده نباشد و خلع
کردن کنیز بی اذن آقا صحیح نیست اما اگر آقا اذن دهد صحیح است و آن عوض را که وقتیکه آزاد میشود می دهد
و اگر بندهٔ شخصی بی اذن آقا با زن خود خلع کند آن عوض ملک آقا است و خلع صحیح است پنجم آنکه صیغهٔ
خلع و مبارات را دو مرد عادل بیکدفعه بشنوند بطریقیکه در طلاق مذکور شد پس اگر دو عادل نشنوند صحیح نیست
ششم آنکه خلع و مبارات مجرد از شرط باشد مگر آنکه شرطی باشد که خلع و مبارات آن را لازم داشته باشد
چون شرط آنکه هرگاه زن رجوع کند در آن عوض شوهر در زوجیت رجوع کند چه این شرط صحیح است زیرا که هرگاه
عقد خلع و مبارات منعقد شود شوهر را رجوع نمیرسد مگر آنکه زن در آن عوض که بشوهر داده باشد در عده رجوع
کند چه درین صورت رجوع میرسد شوهر را در عده اما اگر زن طفل باشد یا غیر مدخوله باشد یا زنی باشد
که از حیض دیدن مأیوس شده باشد رجوع نمیتواند کرد در عوض و اگر اختلاف کنند زن و شوهر در مقدار
عوض یا جنس آن قول زن مقدم است با قسم **مطلب سیوم** در بیان ظهار و ایلا کردن با زن خود
و در آن دو فصل است **فصل اول** در اقسام ظهار کردن و شرطهای او بدانکه ظهار بر دو قسم است
قسم اول آنکه کفاره او پیش از دخول کردن است و آن چنانست که شخصی بزن خود بگوید
که تو همچو پشت مادر منی چه درین صورت حرام است دخول کردن با آن زن تا کفاره ندهد دوم آنکه کفاره
دادن بعد از دخول باشد و آن چنانست که شخصی بزن خود بگوید که تو همچون پشت مادر منی اگر با تو
دخول کنم پس درین صورت اگر دخول کند با آن زن ظهار بحکم میرسد

و کفاره بر او لازم می شود و شرطهای ظهار کردن نه است اول صیغه مثل آنکه انت علی کظهر امی یعنی
تو بر من همچون پشت مادر منی و آیا در این حکم غیر مادر چون خواهر و دختر از زنان محرمه [illegible] خود
رضاعی مساوی اند با مادر یا این حکم مخصوص مادر است و در این مسئله میانه مجتهدین خلافست اقرب
آنست که همه در این مسئله مساوی اند و اگر گوید شخصی بزن خود که پشت تو همچون پشت زن فلانی
است ظهار واقع نمی شود دوم آنکه ظهار کننده بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح نیست سوم آنکه ظهار
کننده عاقل باشد پس اگر دیوانه باشد صحیح نیست چهارم آنکه ظهار کننده قصد ظهار کند و مختار
باشد پس اگر مست یا خفته یا بیهوش یا کسی باشد که او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست پنجم آنکه دخول
بر آن زن کرده باشد پس اگر دخول نکرده باشد ظهار با آن زن صحیح نیست چنانکه در روایت فضیل
بن یسار از امام بحق ناطق جعفر صادق ع وارد شده و بعضی از مجتهدین این شرط نمیدانند و او
اصح است و کافیست در دخول کردن دخول در دبر ششم آنکه معلق نسازد ظهار را بر صفتی پس
اگر معلق سازد بر صفتی چون طلوع آفتاب مثلا صحیح نیست و اگر ظهار را معلق بر شرط سازد آیا
صحیح است یا نه میانه مجتهدین در این مسئله خلافست اقرب آنست که صحیحست هفتم آنکه صیغه ظهار را
دو مرد عادل بیکبار بشنوند بطریقیکه در طلاق مذکور شد پس اگر دو مرد عادل بیکبار نشنوند ظهار صحیح
نیست هشتم آنکه زن در حالتی که شوهر صیغه ظهار می گوید می باید که پاک باشد از حیض و نفاس
هرگاه شوهر او حاضر باشد و زن حامله نباشد و در آن پاکی دخول با آن زن نکرده باشد چنانچه در طلاق
مذکور شد پس اگر ظهار کند در حالتی که آن زن حیض یا نفاس داشته باشد و آن زن حامله باشد
یا در آن پاکی دخول کرده باشد صحیح نیست نهم آنکه ظهار را بلفظ ظهر یعنی پشت واقع گرداند پس
اگر بگوید بزن خود که دست تو همچو دست مادر منست ظهار نیست و آیا اسلام شرط است در ظهار
یا نه میانه مجتهدین در این مسئله خلافست و آیا نکاح دائمی شرط است در زن پس متعه را ظهار میتوان
کرد در این مسئله میانه مجتهدین خلافست و آیا صحیحست که ظهار را معلق دارند بمدتی معین مجتهدین
را در این مسئله دو قولست اقرب آنست که صحیحست و همچنین مجتهدین را دو قولست در اینکه آیا مکرر می شود
حکم ظهار بمکرر کردن ظهار یا آنکه همه در حکم یک مرتبه ظهار کردنست اقرب آنست که مکرر میشود کفاره
ظهار وقتی واجب میشود در قسم اول که اراده دخول کردن کنند زیرا که پیش از دخول کردن کفاره واجبست و او جایز نیست

دخول کردن پیش از کفاره و اگر دخول کند پیش از کفاره از روی عمد و علم دو کفاره واجب میشود و اگر مکرر دخول کند کفاره دخول کردن مکرر نمی شود نه کفاره ظهار و اما اگر دخول نکند و طلاق دهد و بگذارد که از عده بیرون رود و انگاه عقد کند و دخول کند کفاره ندارد و همچنین کفاره ندارد اگر با کنیزی ظهار کند انگاه ان کنیز را بخرد بر قول بعضی از مجتهدین و اگر شوهر از دخول کردن بزنی که با او ظهار کرده امتناع نماید زن حال خود را بحاکم شرع عرض می کند و حاکم او را سه ماه مهلت می دهد با انکه کفاره بدهد و دخول کند یا طلاق دهد و بعد از سه ماه جبر می کند او را بیکی از اینها باین طریق که طعام و آب را بر و تنگ میکند تا انکه اختیار یکی از اینها کند **فصل دوم** در ایلا کردن و ان چنانست که شخصی قسم بخورد که زن دائمی خود را دخول نکند مطلقا یا زیاده از چهار ماه بقصد ضرر رسانیدن بان زن و شرطهای ایلا کردن هشت است اول انکه ان شخص که سوگند بخورد بالغ باشد چه سوگند طفل صحیح نیست دوم انکه عاقل باشد چه اگر دیوانه باشد صحیح نیست سوم انکه قصد کند و مختار باشد پس اگر غافل یا مست یا خفته باشد یا کسی باشد که او را اکراه بران ارند صحیح نیست چهارم انکه ان زنی را که سوگند می خورد که دخول با او نکند زن نکاحی او باشد چه اگر کنیز او باشد و بملکیت دخول کرده باشد صحیح نیست پنجم انکه دخول با آن زن کرده باشد چه اگر دخول با آن زن نکرده باشد صحیح نیست ششم انکه سوگند را باسم خدای تعالی بخورد چنانکه در بحث سوگند مذکور شد پس اگر بغیر اسم خدا سوگند بخورد صحیح نیست و بعربی گفتن لازم نیست پس اگر با زن خود بفارسی گوید که والله با تو دیگر دخول نکنم ایلا واقع می شود و سوگند خوردن بطلاق زن و آزادی بنده صحیح نیست خلاف مر سنیان را که ایشان می گویند صحیح است هفتم انکه صریح بگوید که والله من فرج خود را در فرج تو غائب نکنم پس اگر بکنایه بگوید مثل انکه والله با تو سر بر یک بالین نگذارم و در زیر یک سقف نباشم صحیح نیست و اگرچه باینها قصد ایلا کند و اگر گوید که والله با تو جماع نکنم یا وطی نکنم و قصد ایلا کند صحیح است هشتم انکه مجرد سازد سوگند خوردن را از شرط و صفتی پس اگر معلق بر شرط و صفت سازد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط ندانسته اند و هرگاه این شرطها بهم رسد زن در این حال حال خود را بحاکم شرع عرض مے کند و حاکم شرع او را چهار ماه مهلت می دهد و مخیر سازد او را میانه دخول کردن و کفاره دادن و طلاق گفتن و بعد از چهار ماه اگر از اینها امتناع نماید جبر می کند بر اینها و اگر طلاق باین دهد حکم ایلا باطل میشود و اگر در اثنای چهار ماه شوهر مرتد شود ایام مرتد بودن او داخل چهار ماه نیست

و اگر محبوب باشد جهت آنکه زن خود را ایلا کند صحیح است و هر کس که اعتقاد بخدا تعالی داشته باشد و ایلا کند صحیح است و اگر
کسی سوگند بخورد بترک دخول [illegible] و آن مدت منقضی شود آنگاه دخول کند کفاره ندارد و اگر کسی ایلا کند
با کنیز خود آنگاه او را بخرد و آزاد کند و عقد کند حکم ایلا باطل می شود و آیا حکم ایلا بمجرد خریدن آن کنیز باطل
می شود یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر چند مرتبه ایلا کند آیا کفاره آن مکرر میشود یا نه مجتهدین
حکم دارد و میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اقرب آن است که مکرر نمی شود مگر آنکه در زمانهای مختلف
ایلا کند مثل آنکه گوید والله که شش ماه با تو دخول نکنم و بعد از شش ماه والله که شش ماه دیگر دخول
نکنم و کفاره با دخول کردن در ایلا وقتی واجب میشود که عمدا دخول واقع شود پس اگر سهوا دخول
کند یا شبهه یا جنون واقع شود کفاره ندارد و آیا حکم ایلا بسبب این دخول کردن باطل می شود
یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر اختلاف شود میانه زن و شوهر در انقضای چهار
ماه قول کسی مقدم است که دعوی باقی بودن آن کند و اگر اختلاف در زمان واقع کردن ایلا
واقع شود قول کسی مقدم است که دعوی موخر بودن ایلا کند و اگر میانه جهود و نصاری ایلا واقع شود
و بحاکم شرع حال خود را عرض نمایند حاکم مخیر است که میانه ایشان بطریق اسلام حکم کند و آنکه ایشان را بملت
ایشان رجوع نماید مطلب چهارم در لعان یعنی لعنت کردن شوهر و زن بطریقی که مذکور میشود و در آن سه
فصل است فصل اول در چیزهایی که سبب لعان میشود بدانکه دو امر سبب لعان میشود سبب اول آنکه
شوهر زن خود را بزنا و درین صورت پنج شرط لعان لازم است اول آنکه هر یک زن و شوهر عاقل بالغ
باشند چه لعان طفل و دیوانه صحیح نیست و اسلام و آزادی و عدالت شرط نیست پس لعان کافر و
فاسق و بنده صحیح است و بعضی از مجتهدین اینها را شرط میدانند دوم آنکه آن زنی که شوهر او دعوی
مینماید که زنا کرده بعقد دائمی خواسته باشد او را چه اگر متعه باشد لعان واقع نمیشود سوم
آنکه آن زن عفیفه باشد چه اگر مشهور بزنا باشد لعان او صحیح نیست چهارم آنکه شوهر دعوی
مشاهده کند یعنی گوید که من دیدم که شخصی با او زنا میکرد بطریق میل در سرمه دان پس اگر
گمان کرده باشد یا جماع با او گفته باشد اگرچه بحد شیاع برسد لعان صحیح
نیست پنجم آنکه آن زن کر یا گنگ نباشد چه اگر آن
زن کر و یا گنگ باشد سبب لعان کردن بر آن شوهر حرام
مؤبد می شود و هر گاه شوهر دعوی مشاهده زنا کردن با آن زن کند

و آیا دخول کردن شرط است با ان زن شرط است مجتهدین را درین مسئله سه قولست بعضی از ایشان دخول را شرط میدانند و بعضی از ایشان گفته‌اند که اگر سبب لعان دعوی زنا کردن باشد دخول شرط نیست و اگر انکار ولد باشد دخول شرط است دوم انکار فرزند خود کردن چه درین صورت نیز چهار شرط لعان لازم است اوّل آنکه زن بعقد دائم باشد چه انکار فرزند زن متعه و زن اجنبیه که بشبهه با او دخول کرده باشد سبب لعان نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر انکار فرزند متعه باشد که جهت برطرف شدن حد انکار فرزند متعه نیز سبب لعان میشود و آیا در کنیز لعان واقع میشود مجتهدین را درین مسئله چند قولست بعضی میگویند که مطلقا موجب لعان نمیشود و بعضی گفته‌اند که مطلقا موجب لعان میشود و بعضی گفته‌اند که بسبب ... او بزنا لعان واقع میشود و اما در انکار فرزند او لعان واقع نمیشود و قول اقرب آنست که در کنیزی که بملک دخول کنند لعان واقع نمیشود و اگر بعقد دخول کرده باشند لعان واقع میشود دوم آنکه با آن زن دخول کرده باشند چه اگر دخول نکرده باشد انکار فرزند او موجب لعان نمیشود سوم آنکه از دخول کردن ... شش ماه یا زیاده گذشته باشد و از نه ماه یا ده ماه یا یکسال که نهایت مدت آبستنی زنانست گذشته باشد چه اگر این چنین نباشد انکار فرزند او سبب لعان نمیشود چهارم آنکه در وقت زائیدن آن فرزند اقرار به فرزندی او نکرده باشد چه اگر اقرار کرده باشد انکار او موجب لعان نمیشود و اگرچه اقرار بفرزندی او بکنایه از او صادر شده باشد که مثل آنکه شخصی باو گفته باشد که مبارک باشد فرزندی که خدای تعالی بتو داده و او این گفته باشد یا قول ان شاء الله گفته باشد اما اگر در حالت زائیدن آن زن ساکت بوده باشد آنگاه انکار کند فرزندی آن فرزند را بعد از زائیدن مجتهدین را درین مسئله دو قولست اقرب آنست که انکار او درین صورت موجب لعان میشود **فصل دوم** در کیفیت لعان کردن و شرطهای او بدانکه هرگاه شخصی بزن خود گوید که من دیدم که شخصی با تو زنا میکرد یا انکار فرزند او کند بشرطهایی که مذکور شد و گواهی بر مدعای خویش نداشته باشد حاکم شرع آن شخص را امر میکند که چهار مرتبه بگوید

أَشْهَدُ بِاللّٰهِ إِنِّي لَمِنَ الصَّادِقِينَ فِيمَا رَمَيْتُهَا بِهِ مِنَ الزِّنَا

یعنی گواه میگیرم خدای تعالی را که من از راستگویانم در آنچه این زن را بآن متهم ساختم از زنا کردن و بعد از آنکه چهار نوبت این قول را بگوید امر کنند او را که بگوید که

اَنَّ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلَیَّ اِنْ کُنْتُ مِنَ الْکَاذِبِیْنَ یعنی بدرستیکه لعنت خدا بر من اگر من از دروغ گویان
باشم و بعد از آنکه آن شخص این چهار قول را بگوید زن را امر کنند که چهار نوبت بگوید اَشْهَدُ بِاللّٰهِ اِنَّهُ لَمِنَ
الْکَاذِبِیْنَ فِیْمَا رَمَانِیْ بِهٖ مِنَ الزِّنَا یعنی گواه می گیرم خدایتعالی را که شوهر من از دروغ گویانست
در آنچه انداخته مرا بآن از زنا کردن بعد از آنکه چهار نوبت این قول را بگوید امر کنند او را که بگوید اَنَّ غَضَبَ
اللّٰهِ عَلَیَّ اِنْ کَانَ مِنَ الصَّادِقِیْنَ یعنی غضب خدایتعالی بر من باد اگر شوهر من درین دعوی از راست
گویان باشد و هرگاه از لعان کردن فارغ شوند چهار اثر ثابت می شود اول ساقط شدن حد از شوهر
و زن بسبب لعان کردن و اگر پیش از لعان کردن زن بمیرد لعان ساقط می شود و آن مرد از آن زن میراث برد و حد
درینصورت بر او لازم است و جایز است که جهت اسقاط حد یا وارث لعان کنند و اگرچه وارث حاضر نباشد
و این لعان مانع میراث بردن آن زن نمیشود و در بعضی از احادیث وارد شده که میراث درینصورت نمیبرد و اگر
مرد پیش از لعان کردن بمیرد زن از میراث میبرد و فرزندی که آن شوهر انکار او کرده بود نیز میراث میبرد
و اگر زن اقرار بزنا کند چهار مرتبه از لعان کردن امتناع نماید حد زنا نسبت باو ثابت میشود و اگر حامله
باشد حد نمیزنند او را تا آنکه بزاید و اگر شوهر پیش از تمام شدن لعان اعتراف کند که دروغ گفته حد ثابت
میشود نسبت باو و اگر بعد از تمام شدن لعان پیش از لعان کردن زن اعتراف کند بدروغ گفتن خود یا بعد
از لعان کردن هردو اعتراف کند بدروغ گفتن خود میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر شوهر زن خود
گفته باشد که من دیدم که فلان مرد با تو زنا میکرد دو حد بر او لازم میگردد یکی جهت زن و یکی جهت آن مرد
و هرگاه لعان واقع شود حدی که جهت زن بر او لازم بود ساقط میگردد اما حدی که جهت آن مرد بر او
لازم شود ساقط نمیشود بلعان کردن دوم زائل شدن علاقه زن و شوهری میانه ایشان سوم
حرام مؤبد شدن آن زن بر آن شوهر بسبب لعان چهارم برطرف شدن فرزند بودن فرزند
بسبب لعان هرگاه سبب انکار فرزندی فرزندان زن باشد **فصل سوم** در بیان آنچه تعلق
بلعان کردن دارد بدانکه بیست امر است دوازده امر واجب هشت امر سنت اما دوازده امر واجب اول
گردانیدن لعان در حضور امام یا در حضور کسی که امام نصب کرده باشد او را جهت
حکم کردن میانه خلائق یا جهت لعان بخصوص و اگر شوهر و زن بیکی
از مجتهدین راضی شوند در لعان کردن جایزست اگرچه امام یا نائب امام موجود
باشد دوم آنکه شهادت را لفظی که مذکور شد بگویند پس اگر بجای اشهد احلف یا

یا اقسم یا اشهد باشد بگوید لعان واقع نمیشود سوم آنکه لفظ الله را بگوید اگر الرحمن یا الرحیم بدل کند
لعان نیست و همچنین اگر نفی از کلمات آنرا بگوید و بعضی را ذکر نکند چهارم آنکه لفظ لعن و غضب را
بلفظی که دلالت بر معنی آنها کند بدل نکند پس اگر چنان کند لعان واقع نشده پنجم آنکه در هر مرتبه که مرد شهادت
زنا و نفی ولد کند میباید که بگوید که فرزندی که از این زن بهم رسیده از من نیست اما بر زن ذکر خلاف آن
لازم نیست ششم آنکه لفظ صدق و کذب را بطریقی که مذکور شد بگویند که انی لصادق یا کاذب
یا مانند آنها و لام تاکید را بر لام بدل نسازند لعان واقع نشده هفتم آنکه آنچه مذکور شد از شهادت
ولعان و غضب بلفظ عربی بگویند با قدرت و اگر عاجز باشد غیر عربی نیز جائز است و در صورت
حاکم شرع را و دو عادل لازم است که زبان غیر عربی را دانند و یک عادل کافی نیست هشتم ترتیب
بطریقی که مذکور شد باینکه شوهر اول ابتدا بشهادت کند چهار مرتبه انگاه لعن کند بعد از آن
زن ابتدا بشهادت کند چهار مرتبه انگاه بغضب نهم آنکه شوهر و زن در وقت ذکر شهادت و لعن
و غضب میباید که هر دو ایستاده باشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که شوهر در حال ذکر شهادت
و لعن میباید که ایستاده باشد اگرچه زن نشسته باشد و زن نیز در حالت ذکر شهادت و غضب میباید که ایستاده
باشد اگرچه شوهر نشسته باشد در آنحال دهم مشخص ساختن زن باینکه نام او را ذکر کند و نام پدر او را
یا وصف کند او را بنوعی که احتمال غیر او نداشته باشد یا آنکه اشاره کند باو پس اگر زن مشخص نباشد
لعان واقع نشده یازدهم آنکه کلمات شهادت و لعن و غضب را پی در پی بگویند دوازدهم آنکه
هر یک از شوهر و زن شروع در گفتن آن کلمات وقتی کنند که حاکم شرع ایشان را تلقین آن نماید
پس اگر هر یک از ایشان بی آنکه حاکم شرع ایشان را تلقین کند بگویند صحیح نیست اما هشت امر سنت
اول آنکه حاکم شرع پشت بقبله کند و رو بایشان دوم آنکه شوهر بر دست راست حاکم بنشیند و زن
بر دست چپ سوم آنکه جماعتی از مردان در آن مجلس حاضر باشند جهت شنیدن لعان و کمتر از چهار
کس نباشند چهارم آنکه حاکم شرع شوهر را پیش از ذکر لعن وعظ بگوید و نصیحت کند و بترساند او را از عذاب
خدا تعالی در آخرت مثل این آیه را از برای او بخواند انّ الّذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا
تا آخر پنجم آنکه حاکم شرع زن را پیش از ذکر غضب وعظ بگوید و نصیحت کند بطریقی که در شوهر گفته شد
ششم آنکه لعان را در مکان شریفی چون میانه رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم صلی الله علیه و آله واقع
گرداند اگر در مکه باشد و در میانه منبر حضرت رسالت پناه و قبر او واقع گرداند

اگر در مدینه باشد و در زیر صخره واقع گرداند اگر در بیت المقدس باشد و در مشاهد حضرات ائمه معصومین علیهم السلام واقع گرداند و در شهرهای دیگر در مسجد جامع واقع گرداند هفتم آنکه در زمانهای شریف چون روز جمعه بعد از عصر واقع گرداند هشتم آنکه (دامن ابر ایشان جمع کند) باب سی و سوم از کتاب جامع عباسی در شکار کردن و در آن چند فصل است فصل اول در احکام شکار بدانکه شکار کردن بر پانزده وجه است یکوجه واجب و یکوجه سنت و هفت وجه حرام و شش وجه مکروه اما یکوجه واجب و آن وقتی است که نفقه شخصی که شکار می کند و نفقه عیال او موقوف باشد بر شکار کردن چه در این صورت شکار کردن واجب است و اما یکوجه سنت و آن وقتی است که آن شخص نفقه داشته باشد اما وسعتی نداشته باشد و قصد وسعت معاش کند در شکار کردن چه درین صورت سنت است شکار کردن اما هفت وجه حرام اول شکار کردن بآلتی که از دیگری بتعدی و قهر گرفته باشد خواه آن آلت سگ شکاری یا سلاح دیگر باشد چه درین صورت شکار کردن با آن آلت حرام است اما شکار حرام نمیشود و اجرت آن آلت بصاحب او واجبست که بدهند دوم شکار کردن بآلتی که از شکار بزرگتر باشد و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند سوم شکار کردن در خانه غیر بی اذن او چهارم شکار کردن بغیر از سگ و تیر و نیزه و شمشیر چون شکار کردن باز و باشه و چرغ و یوز و پلنگ بگمان که رگ کندن سر شکار و کوفتن سر او و تفنگ کشتن آن و سید مرتضی رحمه الله نقل اجماع امامیه کرده بر حرام بودن شکاری که بغیر سگ معلم و تیر و نیزه و شمشیر کشته باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند آنچه درنده ها چون یوز و پلنگ بکشند حلال است و در حدیث صحیح بزنطی از حضرت امام رضا علیه السلام نقل شده که آن حضرت فرمود که اگر یوز شکاری را بکشد حلال است و بعضی از مجتهدین گفته اند که سوای سگ شکاری هرچه شکار کنند حرامست و این قول ضعیف است و بعضی از مجتهدین شکار کردن بکمان گروهه را مکروه می دانند پنجم شکار کردن کافر و دشمن اهلبیت و دیوانه و طفل غیر ممیز چه شکاری را که آنها بکشند حرام است خوردن او ششم شکار کردن محرم در حالتی که احرام بسته باشد چه درین صورت اگر شکار کند حکم مرده دارد و حرام است خوردن او هفتم شکار کردن در حرم مکه معظمه اما شش امر مکروه اول شکار کردن بسگی که او را آتش پرست تعلیم کرده باشد دوم شکار کردن بسگ سیاه و بعضی از مجتهدین این قسم شکار کردن را حرام میدانند چه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که آن حضرت میفرمود که گوشت شکاری

که آنرا سگ سیاه گرفته باشد نباید خورد و حضرت رسالت پناه صلعم امر بکشتن سگ سیاه کرده سیم
شکار کردن در شب و بچه جانوران را از خانهای ایشان بیرون آوردن چهارم شکار کردن
ماهی در روز جمعه پنجم شکار کردن در حرم مدینه ششم شکار کردن شکاری که متوجه باشد بحرم
مکه فصل دوم در شرطهای شکار کردن بدانکه ده امر در شکار کردن شرط است اول آنکه
سگی که با او شکار میکنند می باید که او را تعلیم کرده باشند بحیثیتی که هرگاه سر دهند او را برود
و هرگاه منع کنند او را باز ایستد پس اگر آن سگ تعلیم نداشته باشد و بکشد شکاری را حرام
است دوم آنکه آن سگ آن شکار را نخورد مگر نادر پس اگر عادت آن سگ باشد که شکار را بخورد
و آن شکاری را که آن سگ کشته باشد حلال نیست سوم آنکه کسی که سگ را سر میدهد یا تیر می اندازد
یا نیزه و شمشیر می زند میباید که مسلمان باشد یا در حکم مسلمان باشد چون طفل ممیز خواه مرد باشد
خواه زن اما اگر کافر باشد یا دشمن اهلبیت یا مرتد یا دیوانه یا طفل غیر ممیز آن شکار حلال نیست
و اگر [illegible] گفته باشد و اگر آنکس جهود یا ترسا باشد آیا حلالست میانه مجتهدین درین مسئله خلافست
اقرب آنست که حلال نیست و اگر سنی باشد آیا حلالست درین مسئله نیز میانه مجتهدین خلافست بعضی
از ایشان گفته اند که اگر سنی عداوت اهلبیت داشته باشد حرامست و اگر نه حلالست و بعضی از مجتهدین
گفته اند که آن شخص که سر میدهد سگ را اگر مسلمان کور باشد حلال نیست و بعضی از ایشان گفته اند
که اگر چنان کوری باشد که تواند قصد شکار کرد حلالست و اگر با سگ مسلمان سگ غیر مسلمان باشد
و هر دو سگ بکشند آن شکار را حلال نیست چهارم آنکس که آن سگ را سر میدهد یا تیر می اندازد یا
شمشیر و نیزه میزند میباید که بسم الله یا الله اکبر یا سبحان الله و هرچه ذکر خدا باشد در آن
وقت بگوید و گفتن الله تنها کافی نیست پس اگر عمدا ترک گفتن بسم الله کند آن شکار حلال نیست
و همچنین حلال نیست اگر غیر آن کس که سر میدهد بسم الله بگوید و همچنین حلال نیست اگر دو سگ
آن شکار را بکشند و در وقت سر دادن یکی از اینها بسم الله گفته باشد و در وقت سر دادن
دیگری عمدا بسم الله نگفته باشد اما اگر بسم الله را فراموش کرده باشد آن شکار حرام نمیشود
و در بعضی از احادیث وارد شده که اگر در وقت سر دادن بسم الله را فراموش کنند در
وقت خوردن گوشت آن شکار بسم الله باید گفت و اگر در وقت سر دادن بسم الله
را فراموش کرده باشد و پیش از آنکه سگ یا تیر یا نیزه و شمشیر بآن شکار برسد بسم الله

بگویند حلال نمیشود و اما اگر عمدا باشد یا حلال نمیشود اگر پیش از رسیدن شکار بسم الله گویند میان مجتهدین
درین مسئله خلافست و اگر جاهل حکم باشد یا حکم کسی را که عمدا ترک بسم الله کرده یا حکم کسی را که
فراموش کرده درین مسئله نیز میان مجتهدین خلافست و آیا نام خدا تعالی بعربی گفتن لازمست
یا بهر زبانی که گویند جایزست میان مجتهدین درین مسئله نیز خلافست و بجای بسم الله اگر اللهم اغفر لی
یا اللهم صل علی محمد و آل محمد گویند آیا شکار حلال میشود یا نه درین مسئله نیز میان مجتهدین خلافست
پنجم آنکه بقصد شکار کردن سر دهند سگ را یا تیر بیندازند پس اگر بی قصد شکار کردن سگ را بدود
و یا تیر از کمان بجهد و شکاری را بکشد حلال نیست اما اگر در اثنای رفتن سگ او را بطلبند و نگذارند
آنگاه قصد کرده سر دهند حلال میشود ششم آنکه قصد جنس شکار کنند اگر در وقت سر دادن سگ و انداختن
تیر و نیزه قصد جنس شکار نکنند و شکاری را بکشد حلال نیست هفتم آنکه شکار بسبب جراحت و دندان سگ و
خوردن تیر و نیزه و شمشیر بمیرد و جراحت موضع ذبح لازم نیست بلکه هر عضوی از عضوهای او را
که جراحت کرده باشد و بآن بمیرد حلالست و اگر بآن جراحت نمیرد و بلکه بواسطه تعب نفس یا از غرق
شدن در آب یا افتادن از کوه یا آنکه سگ گلوی او را بگیرد و بی آنکه جراحت کند بمیرد یا درنده
غیر سگ بعد از جراحت سگ او را بکشد حلال نیست مگر آنکه درین صورت جراحت سگ کشنده باشد
و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شکاری که مجروح شده باشد در آب بمیرد اگر سر او از آب بیرون
آمده باشد یا آنکه شکار حیوانی باشد که آب او را بکشد چون قاز و اردک حلالست هشتم آنکه اگر شکار
مجروح از نظر غائب نشود و در حیات مستقره باشد و ممکن باشد که بماند و اگرچه نصف یکروز باشد
پس اگر پنهان شود درین صورت از نظر او را مرده بیابند حلال نیست خواه بعد از آنکه از نظر غایب شود
سگ بر سر او باشد و خواه سگ بر سر او حاضر نباشد نهم آنکه آنکس که سگ را سر داده و تیر انداخته
و نیزه زده پیش شکار حاضر نباشد چه اگر حاضر باشد و آن مقدار وقت باشد که او را تواند
کشت لازمست که سر او را ببرد که اگر بگذارد تا بمیرد حلال نیست و اگر در وقت حاضر
شدن او چیزی نباشد که شکار را بآن توان کشت درین مسئله میان مجتهدین خلافست اقرب
آنست که حرامست و بعضی گفته اند که درین صورت بگذارند که سگ آن شکار را
پاره پاره کند و دهم آنکه آن شکار میباید چنان باشد که تواند گریخت خواه
وحشی باشد خواه اهلی پس اگر کوچک باشد یا قدرت گریختن نداشته باشد حلال نیست

فصل سوم در احکام شکار کردن بدانکه واجب است که موضعی را که سگ به دندان گرفته باشد از شکار پاک بشویند و بعضی از مجتهدین شستن او را واجب نمی دانند و شرط نیست در تیر انداختن و نیزه و شمشیر زدن که تنها باشد چه اگر جماعتی شکار را به تیر یا شمشیر بزنند حلال است و همه در آن شکار شریک باشند و همچنین شرط نیست که دیگری مدد نکند چه اگر مدد کند او را حلال است و همچنین حلال است اگر تیر بر زمین آید و از آنجا جسته بر شکار خورد و بکشد و اگر شخصی شکار را به شمشیر زند و دو نصف شود به شرطهایی که مذکور شد حلال است خواه دو نصف مساوی شود و خواه مختلف و خواه هر دو نصف حرکت کنند و خواه نکنند مگر آنکه نصفی که سر با او باشد حرکتی کند که حیوان زنده چنان حرکت کند چه درین صورت محتاج به کشتن او است و بعضی از مجتهدین گفته اند که حیوانی را که دو نصف کنند مختلف نصف بزرگتر حلال است و بعضی گفته اند که دو نصف کنند و یکی حرکت کند از نصف که حرکت نکند حلال است و شکار را اگر کسی به دست یا به دام بگیرد مالک آن میشود و اگر از دست او بیرون رود و دیگری آن را بگیرد مالک آن نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر آنکس که گرفته بود اول در وقت بیرون رفتن از دست خود قصد بیرون رفتن از ملک او کرده باشد آن کسی که ثانی الحال آن شکار را گرفته باشد مالک آن میشود اما اگر شکاری یا مرغی به خانه کسی در آید یا در خانه کسی مکان کند یا ماهی از دریا به کشتی کسی در آید مالک آن نمیشود بلکه آنکس به گرفتن آن از دیگری اولی است پس اگر کسی بی رخصت او به خانه او در آید و آن را بگیرد مالک آن میشود اما فعل حرامی کرده اما اگر صاحب خانه و کشتی آنها را به قصد شکار کردن ساخته باشند یا اگر شکاری یا مرغی به آنجا نه یا کشتی در آید مالک می شود صاحب خانه و کشتی آن شکار را میانه مجتهدین درین مسئله خلاف است و اگر شکاری به دست کسی افتد که علامت ملکیت شخص دیگر بر آن باشد چون مقراض کردن بال کبوتر مالک آن نمیشود و اگر صاحب آن پیدا شود طلب کند واجب است که به صاحب دهند

باب چهاردهم از کتاب جامع عباسی در ذبح حیوانات و حلال و حرام حیوان و غیر آن و در آن چند فصل است

فصل اول در اقسام ذبح بدانکه ذبح حیوانات بر دوازده قسم است چهار قسم حرام و یک قسم مکروه و یک قسم سنت و شش قسم مباح اما چهار قسم حرام اول ذبح کردن کافر و دشمن اهل بیت و خارجی دوم ذبح نمودن یهود و نصاری میانه مجتهدین خلاف است اصح آنست که حرام است

کردن دیوانه سوم ذبح کردن مست چهارم ذبح کردن طفل غیر ممیز و اما یک قسم مکروه و آن ذبح کردن شبی
است هرگاه موسمی نباشد و محتاج باو نشوند و اما یک قسم سنت آن ذبح کردن مومن است و اما شش
قسم ذبح مباح اول ذبح کردن بسلاح چون تیر و نیزه و شمشیر دوم بسبک شکاری بشرطهائیکه در باب شکار
کردن مذکور شد سوم ذبح کردن بچه که در شکم حیوانی باشد که قابل ذبح کردن باشد چه ذبح کردن او ذبح کردن
مادر اوست هرگاه خلقت او تمام شده باشد یعنی موی بر او روئیده باشد خواه روح داشته باشد
و خواه نداشته باشد اما اگر از شکم زنده بیرون آید ذبح کردن او لازم است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر
از شکم بیرون آید و آنقدر وقت نباشد که او را بکشند حلال است اگر بمیرد و در این قول اشکال است
و اگر خلقت او تمام نشده باشد حرام است چهارم ذبح کردن ماهی آن بیرون آوردن اوست زنده از
آب و در بیرون آوردن ماهی از آب مسلمان بودن آن شخص و بسم الله گفتن شرط نیست بلکه سنت
پس اگر کافری ماهی از آب بیرون آورد حلال است بشرطیکه مسلمان به بیند که زنده از آب بیرون آورد
و اگر مسلمان نه بیند آن حرام است و اگر ماهی در آب مرده باشد حلال نیست و اگر مشتبه شود که ماهی [illegible]
بغیر آن احتیاط آنست که اجتناب از همه کنند پنجم ذبح نمودن ملخ و آن گرفتن اوست بدست زنده
یا بآلتی چون دام و غیر آن و در گرفتن ملخ بسم الله گفتن و مسلمان بودن شرط نیست چنانچه در گرفتن
ماهی مذکور شد پس اگر پیش از گرفتن ملخ بدست او را باتش سوزانند حلال نیست خوردن آن
و ملخهائی که نتوانند پرید حلال نیست خوردن آنها هرگاه بگیرند آنها را ششم ذبح نمودن حیوانی که
در چاه افتاده باشد یا در صحرائی بگریزد و ممکن نباشد کشتن آنها بطریق معهود از شارع کشتن آنها
بهر طریق که ممکن باشد مشروع است فصل دویم در بیان آنچه بذبح نمودن تعلق دارد بدانکه بیست و پنج
امر بذبح کردن متعلق است سیزده امر واجب و پنج امر سنت و هفت امر مکروه اما سیزده امر واجب
اول آنکه کسیکه ذبح میکند میباید که تمیز داشته باشد چه ذبح نمودن طفل غیر ممیز حلال نیست دوم
آنکه عاقل باشد چه اگر دیوانه باشد حلال نیست سوم آنکه قصد تواند کرد پس ذبح نمودن مست و بیهوش
حلال نیست چهارم آنکه مسلمان باشد یا در حکم مسلمان باشد چون طفل ممیز پس اگر کافر یا دشمن اهلبیت
یا خارجی باشد حلال نیست و اگر چه در وقت کشتن بسم الله گفته باشد و در ذبح نمودن یهود و نصاری
میانه مجتهدین خلاف است اصح آنست که حرام است چنانچه گذشت پنجم آنکه آن حیوان قابل ذبح
کردن باشد خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند پس اگر قابل ذبح کردن نباشد

چون سگ وخوک بذبح کردن پاک نمیشود وحیوانیکه قابل ذبح باشد وگوشت او را نخورند به ذبح
کردن پوست او پاک میشود وبعضی از مجتهدین گفته اند که پوست ایشان تا دباغی نکنند
پاک نمیشود وحیوانی که مسخ شده باشد چون فیل ومیمون وخرس وغیر اینها و یا کشتن
پوست ایشان پاک میشود یا نه میانه مجتهدین خلافست ششم آنکه چهار عضو آن حیوان
را ببرند جائیکه آب وطعام سیر دو واز ره نفس و دو رگ گردن که اگر این چهار را نبرند حلال
نمیشود وبعضی از مجتهدین گفته اند که بریدن حلقوم کافیست هفتم آنکه اعضای آن حیوان را
که میخواهند بکشند قطع کنند باهن چون کارد وشمشیر و نیزه ببرند اگر ممکن باشد و اگر ممکن
نباشد بهرچه مقدور باشد ببرند چون آبگینه وسنگ سرتیز و نی و یا اگر بناخن و دندان
ببرند حلال میشود یا نه درین مسئله میانه مجتهدین خلافست وبعضی از مجتهدین گفته اند
که بدندان و ناخن متصل ببدن و انگشتان جائزست اما اگر جدا شده باشد جائز نیست
هشتم آنکه وقت کشتن بسم الله گوید و در آنچه بسم الله گفتن شرط باشد نهم آنکه در وقت کشتن
رو بقبله کند اگر مقدور باشد باین طریق که سر و گردن و سینهٔ او را بقبله کند وبعضی از مجتهدین
محل ذبح را گفته اند قبله باید کرد پس اگر عمداً رو بقبله ذبح نکند حرام است و اگر فراموش کنند
یا در حالتی که مقدور نباشد رو بقبله کردن شرط نیست چنانچه مذکور شد وبعضی از مجتهدین برین
رفته اند که در صورتی که ممکن نباشد آن حیوان را رو بقبله کند آنکسکه ذبح کند خود رو بقبله بکند
دهم آنکه اعضای را بیکدفعه ببرند پس اگر بعضی را ببرند وبعضی را بگذارند که در زمان دیگر
ببرند آیا حلال است مجتهدین را درین مسئله دو قول است اقرب آنست که اگر در وقتی که بعضی
از اعضای آن حیوان را بریده باشند حیوة داشته باشد ممکن باشد که زنده بماند اگر بکشند
حلال است یازدهم آنکه آن حیوان بعد از ذبح کردن حرکت کند یا خون معتدل از و بیرون آید پس اگر
حرکت نکند یا خون معتدل بیرون نیاید حلال نیست دوازدهم آنکه مردن وی بسبب کشتن او باشد پس اگر چنان
باشد که در حین ذبح نمودن کسی دیگری شکم او را پاره کند حلال نیست سیزدهم آنکه اگر آن حیوان شتر باشد
نحر کنند او را یعنی به نیزه بکشند او را و محل نحر کردن گودی گردن شتر است و اگر آن حیوان گوسفند
باشد سر او را ببرند پس اگر شتر را سر ببرند و گاو و گوسفند را نیز بکشند حلال نیست
و دانا بجهة امر سنت اول نحر کردن شتر ایستاده در حالتی که یک پای او را بسته باشند میانه

نخع و سر پای او را جدا کردن دوم بستن هر دو دست و هر دو پای گاو را در حال ذبح کردن و رها کردن دم او سوم بستن هر دو دست و یک پای گوسفند در وقت کشتن و یک پای او را رها کردن چهارم سر دادن پرنده ها را در وقت بریدن گلوی آنها پنجم زود کشتن و اما هفت امر مکروه اول بریدن نخاع یعنی مغز مهره های پشت او را در وقت ذبح نمودن دوم پوست کندن پیش از سرد شدن سوم جدا کردن سر در وقت ذبح نمودن از روی عمد و بعضی از مجتهدین این فعل را حرام میدانند و کشتن او را حرام دانسته اند چهارم گردانیدن کارد او را در وقت ذبح نمودن که به بالا بریده شود و در بعضی از احادیث نهی از این عمل واقع شده پنجم کشتن حیوان در حالتی که حیوان دیگر نگاه کند ششم شب ذبح نمودن بی احتیاج هفتم ذبح نمودن در روز جمعه پیش از زوال **فصل سوم** در بیان حلال و حرام و مکروه حیوانات و آن بر چهل قسمت شش قسم آنها حلال و بیست قسم حرام و چهارده قسم مکروه اما شش قسم حلال اول شتر و بعضی از سنیان گفته اند که مذهب امامیه آنست که گوشت شتر حرام است و غلط کرده اند چه ابو الخطاب را مذهب آنست که او در وقتی امامی بوده آنگاه غالی شده دوم گاو اهلی و وحشی سوم گوسفند و قوچ و بز کوهی و آهو چهارم گورخر پنجم هر پرنده که بر هم زدن بال بیشتر از صف زدن او باشد یا آنکه چینه دان یا سنگدان داشته باشد یا آنکه در عقب پای او چیزی باشد مانند خاری پس کبوتر و قمری و کبک و دراج و تیهو و گنجشک و آنچه بدینها مانند حلال است ششم ماهی که فلس دار باشد پس کنعت و ربیثا و ربیان و طمر و طیرانی و ازات ماهی حلال است چه ایشان فلس داشته اند و اما آن بیست قسم حرام اول سگ بری و بحری دوم خوک بری و بحری سوم گربه اهلی و وحشی چهارم درندهای تمام چون شیر و پلنگ و گرگ و یوز و کفتار و روباه و خرگوش و شغال و آنچه بدینها مانند پنجم موش اهلی و صحرائی و سوسمار ششم خز و سمور و سنجاب و فنک هفتم حشرات چون مار و عقرب و خنفسا و مگس و کیک و پشه و کنه و غیر اینها هشتم آنچه مسخ شده اند چون فیل و میمون و غیر اینها نهم حیوانی که عادت بخوردن فضله کرده باشد چه او حرام است تا آنکه او را مدتی استبرا کنند یعنی اگر آن حیوان شتر باشد چهل روز او را ببندند و علف پاک بدهند و اگر گاو باشد بیست روز و بعضی از مجتهدین گاو را چهل روز گفته اند و بعضی از ایشان سی روز گفته اند و اگر گوسفند باشد ده روز و بعضی از مجتهدین گوسفند را بیست روز گفته اند و بعضی ده روز و بعضی گفته اند که یک هفته و اگر مرغ خانگی باشد سه روز و اگر ماهی باشد یک روز و اگر اردک باشد پنج روز

هفت حرام

مکروه ذبح

شش قسم حلال

حیوانات

بیست قسم حرام حیوانات

حیوانات

حلال

کشته اند و بعضی حیوانات وحشی [illegible] شده اگر [illegible] باشند و واجب است [illegible]

و [illegible] آن اسم [illegible] بر طرف شود قسم دویم حیوانی که گوشت او را [illegible] شیر خوک بخورد [illegible]

که استخوان و [illegible] حرام شود و [illegible] حیوانی که گوشت او [illegible]

و [illegible] خورده باشد [illegible] حیوان [illegible] حرام شود و واجب است [illegible]

[illegible] باشد که [illegible] حد [illegible] شده [illegible]

شود و [illegible] کنید و [illegible] باشد [illegible]

و [illegible] عقاب و شاهین [illegible] باشد [illegible] اقسام [illegible]

[illegible] باشد و زاغ اگر برنگ [illegible] باشد که این هر دو [illegible]

و بعضی این هر دو را مکروه [illegible] باشند یازدهم مرغی که او را [illegible]

که [illegible] وحشی [illegible] دوازدهم ماهی که فلس [illegible]

باشد و هرگاه مشتبه شود ماهی مرده با ماهی زنده بعضی از مجتهدین گفته اند [illegible]

افتد حرام است و اگر بر روی آب افتد حلال است [illegible] سنگ پشت [illegible]

[illegible] گوشتی که در زیر [illegible] بریان کنند زیرا که آن گوشت حرام [illegible]

و همچنین حرام شود و اگر ماهی حلال و ماهی حرام را با هم بریان کنند و ماهی حرام بالای ماهی حلال

باشد اما اگر ماهی حلال بالای ماهی حرام باشد حرام است و تخم هر حیوانی تابع آن حیوان است

و اگر مشتبه شود هر کدام که هر دو مختلف باشند حلال است و هر کدام که متفق باشند حرام است و تخم

[illegible] باشد حرام است اما چهارده قسم مکروه اول اسب دوم خر سوم استر و بعضی از مجتهدین

[illegible] حیوانی که یکنوبت یا دو نوبت شیر خوک خورده باشد و [illegible]

[illegible] چهارم [illegible]

است استبرا چنین حیوانی هفت روز [illegible] آن حیوان علف بخورد و اگر علف نخورد [illegible] شیر حیوانی خورد

که گوشت او را خورند اما اگر شراب خورده باشد گوشت او حرام نمی شود [illegible]

پنجم حیوانی که شیر آدمی بخورد ششم کلاغ کوچک که در حوالی زراعت می باشد و زاغی که [illegible]

هفتم هدهد چه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم نهی کرده از کشتن هدهد هشتم خطاف [illegible] در حدیث

آمده که خطاف [illegible] الحمد لله رب العالمین میگوید و بعضی از مجتهدین [illegible]

و موید قول اول است آنکه بال [illegible] ازین [illegible]

حدیث آمده که قنبره را نباید خورد و به غلامان نباید داد که بازی با او کنند زیرا که همیشه او تسبیح میگوید و لعن
دشمنان اهلبیت می کند دهم فاخته چه در حدیث آمده که شوم است نگهداشتن فاخته یازدهم چبارسه
دوازدهم صرد سیزدهم صوام و آن مرغیست دراز گردن گرد آلود رنگ که در درخت خرما میباشد چهاردهم
شقراق و وجه کراهیت او آنچه در حدیث آمده که او مار را میخورد فصل چهارم در بیان آنچه از حیوانات و غیر
اینها حرام است و مکروه و آن بر سی و دو قسم است بیست و چهار قسم حرام و هشت قسم مکروه اما بیست و چهار
قسم حرام اول هر چیز روانی که مست کند چون شراب که از شیره انگور میگیرند و تبع که از عسل میگیرند و نقیع که از
مویز می گیرند و مزر که از ذرت میسازند و فضیخ که از خرما میسازند و جع که از جو میگیرند و غیر اینها از هر چه مست
کننده باشد خواه کم باشد و خواه بسیار و حکم فقاع که از مویز یا جو میگیرند حکم شراب دارد و با جماع مجتهدین اما هر چیزی
که از و بوی شراب آید چون رب سیب و رب به و اترج و آنچه بدینها ماند حلال است دوم حکم شراب است شیره
انگور که بجوش آید و کمتر از دو حصه او ناقص شود اما اگر دو حصه او ناقص شود و اگر چه بغیر آتش باشد حلال است
و اگر شیره مویز یا بجوش آید آیا حلال است یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اصح آنست که حلال است
زیرا که افتاب زیاده از دو حصه او را ناقص کرده و همچنین کشمش و مویز که در طعام کنند حلال است بر قول اصح
و اگر شراب سرکه شود حلال میشود خواه بعلاج باشد چون نمک انداختن و خواه بی علاج و خواه آنچه بسبب آن
شراب سرکه شود مستهلک شود در و و خواه نشود و اما اگر چیزی نجس در شراب اندازند یا کافری دست
با او مالد انگاه سرکه پاک نمیشود و اگر سرکه در شراب ریزند آن مقدار که سرکه او را مستهلک سازد و یا
آن قدر شراب باشد که سرکه را مستهلک کند حلال نمی شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر گاه
اندک شرابی در سرکه ریزند جایز نیست استعمال کردن آن تا آنکه شراب سرکه شود
سوم خونی که از ذبح کردن حیوان آید حرام است خواه خون جهنده داشته باشد
یا نه چون خون کیک و غیر آن و در حلال بودن خون حل در میانه مجتهدین خلافست
چهارم بول و آن حرام است از هر حیوانی خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند
سوای بول شتر جهت شفا و بعضی از مجتهدین بول حیوانی که گوشت او را خورند
جایز میدانند و همچنین حرام است منی و غیر آن از اعیان نجسه و همچنین فضلات
انسان و حیوان ماکول اللحم و غیر آن چون آب دهن و بینی و عرق ایشان
پنجم خوردن اینها حرام است چهارم شیر حیوانی که گوشت او را نخورند و در حلال

بودن شیری که در پستان حیوان مرده باشد میانه مجتهدین خلافست پنجم هر چیز روانی که نجاست او عارض
باشد خوردن او حرامست چون آب نجس ششم طعام غیری را بی اذن او خوردن مگر جماعتی که در آیه
کریمه قرآنیه استثنا واقع شده که بی اذن میتوانند خورد و اگر ایشان نیز بدانند که راضی نیستند آن نیز
حرام است هفتم اعیان نجسه چون نجاست آدمی و چیزهای پاک که نجس شده باشد بملاقات نجاست پس
اگر آن چیزها قابل پاک کردن باشد خوردن آنها پیش از پاک کردن حرامست و همچنین نانی که آنرا با آب نجس
خمیر کنند خوردن آن و روغن که بسته باشد هرگاه نجاستی بر بعضی اجزای آن رسد همانچه نجاست باو رسیده
حرامست هشتم مرده و در حکم اوست هر چه بریده شود یا بکنند چه آن نیز حکم مرده دارد و خوردن آن
و استعمال کردن آن حرامست سوای پشم و مو و پر و شیر مرغ اگر ببرند و اگر بکنند آن موضعی که متصل
بآن باید شست و شاخ و سم و ناخن و دندان و استخوان و تخم مرغ هرگاه پوست بالائین آن سخت کرده باشد
و انفحه یعنی مایه پنیر بعضی از مجتهدین استعمال آنها را از مرده جایز دانسته اند نهم ذکر حیوانات خواه گوشت
که را خورند یا نخورند دهم فرج حیوانات خواه ظاهر آن و خواه باطن آن یازدهم سپرز هر حیوان
و دوازدهم زهره هر حیوان سیزدهم انثیان از هر حیوان یعنی هر دو خایه که در وی منی جمع میشود
چهاردهم مثانه هر حیوان یعنی محل بول او پانزدهم مشیمه یعنی جائی که بچه در او قرار میگیرد شانزدهم نخاع
و آن مغزیست سفید که در مهره های پشت میباشد و عوام او را مغز حرام می گویند هفدهم علبا و آن
دو عصب است عریض زرد که از پس سر تا بفرج کشیده هجدهم غدد یعنی گره هائی که در میان
گوشت و پوست میباشد نوزدهم اصلهای انگشتان که متصل بعصب کف دست و پا است بیستم
حدقه و آن سیاهی است که در چشم میباشد که بدان چیز می بیند و از مردمک چشم میگویند بیست و یکم
خرزه الدماغ و آن مغزیست که در کله سر میباشد بقدر نخودی و بعضی از مجتهدین سوای خون
و سرگین و ذکر و فرج و انثیان و مثانه چیزهای دیگر را از حیوانات حرام نمیدانند بلکه
مکروه میدانند بیست و دوم خاک و گل خوردن خواه پاک باشد و خواه نجس سوای خاک
تربت حضرت امام حسین علیه السلام که بمقدار نخودی جهت شفا میتوان خورد و گل ارمنی
بجهت دوا میتوان خورد بیست و سوم زهرهای کشنده اما چیزهائیکه بسیار آن
کشنده باشد و کم آن کشنده نباشد بسیار خوردن حرام است چون تریاک و سقمونیا
و حنظل و مانند اینها بیست و چهارم بنگ خوردن حرام است هرگاه کسی را احتیاج

باین چیزهای حرام بهم رسد مثل آنکه در صحرائی واقع شده باشد و چیزی نباشد که بخورد و سوای
آن چیزهای حرام و ترسد که اگر نخورد ضعیف شود و پیاده نتواند رفت و از همراه باز ماند و ترسد
که بکشند او را یا مال او را ببرند درین صورت جایزست که آنقدر بخورد که سد رمق شود و زیاده
جایز نیست بشرطی که آن شخص بجنگ امام عادل نرود و راه زن مسلمانان نباشد چه اگر چنین شخصی
باشد خوردن چیزهای حرام در حالت اضطرار او را حرام است و اگر شخصی در صحرائی باشد و
چیزی نداشته باشد و ترسد که از گرسنگی بمیرد و کسی طعام داشته باشد و این کس قیمت آن را
نداشته واجب است بر آنکس که بدهد و اگر ندهد بقهر و غلبه از وی میتواند گرفت و اگر در صحرائی تشنه
باشد و ترسد که بمیرد و از مقدار شرابی تواند خورد که نمیرد و اگر محتاج بخوردن بول باشد از
تشنگی میتواند خورد و فرقی نیست میانه بول خود و غیره و بعضی از مجتهدین گفته اند که بول خود را نخورد
نه از دیگری و خوردن تریاق فاروق حرام است مگر با احتیاج و اما آن هشت قسم مکروه
اول گوشتهای دل حیواناتی که گوشت او را خورند و رگهای او را دوم گوشت حیواناتی که گوشت
او را خورند سوم گوشت خر و اسپ و استر چهارم شیر ایشان پنجم چیزهای که جنب و حائض و کسی
که پرهیز از نجاست نکند دست بران نهاده باشد برطوبت خوردن آنها مکروه است ششم پیاز و سیر خوردن که اراده
داخل شدن مسجد داشته باشد و هم در شب جمعه خوردن هفتم آبهای گرم خصوصاً آبهائی که بوی
کبریت از و آید بقصد شفا هشتم شرابی که او را بعلاج سرکه کرده باشند خوردن و بعضی از مجتهدین خوردن این را
حرام میدانند

باب پانزدهم از کتاب جامع عباسی در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن و در آن چهار مطلب است

مطلب اول در بیان طعام خوردن و اقسام آن بدانکه اقسام طعام پنج است اول واجب چون طعامی که سد رمق کند
و طعام واجب النفقه و طعام کفارات با عاجز شدن از عتق دوم حرام چون طعام مائده که در آن شراب
خورند سوم سنت چون طعام عروسی و خانه نو ساختن و از حج آمدن و ختنه پسر کردن چهارم مکروه چون طعام
ختنه کردن دختران و طعام خانه تعزیت پنجم مباح و از انواع عامه طعامها است که مذکور شد و اما آنچه تعلق بطعام
خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن دارد هفتاد و چهار امر است یک امر واجب و چهل و چهار امر سنت
و چهار امر حرام و بیست و پنج امر مکروه اما یک امر واجب آن گردانیدن دهن آب از موضع طلا و نقره که در ظرف
طلا کوب و نقره کوب باشد اما چهل و چهار امر سنت اول دست شستن پیش از طعام

دوم پاک نکردن دست خود بمندیل بعد از دست شستن پیش از طعام چه در حدیث
ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین وارد شده که تا آن تری بر دست باشد برکت در آن طعام است
سوم نشستن بر جانب چپ در حالت طعام خوردن چهارم بسه انگشت طعام خوردن
پنجم انگشتان خود را لیسیدن ششم طعام پیش از خود خوردن هفتم لقمه را کوچک برداشتن
هشتم بسیار خائیدن نهم بروی مردم نگاه نکردن در حالت طعام خوردن دهم پیش از طعام خوردن
بسم الله الرحمن الرحیم گفتن و همچنین سنت است بسم الله الرحمن الرحیم بواسطه هر لونی از طعام یا هر
ظرفی و اگر در ابتدای طعام خوردن نگوید بسم الله الرحمن الرحیم اوله و آخره در آخر طعام کافیست
و اگر بسم الله فراموش کرده باشد هر وقت که بخاطرش آید بگوید و در بعضی از احادیث اهل البیت علیهم
الصلوة والسلام آمده که اگر یکی از اهل مجلس بسم الله گوید کافیست یازدهم الحمد لله گفتن بعد از
فارغ شدن از طعام خوردن حالا آنچه متعارف شده میانه مردمان از خواندن سوره فاتحه
بعد از طعام خوردن در حدیث مذکور نیست دوازدهم مکرر الحمد لله گفتن در اثنای طعام خوردن
سیزدهم بعد از فارغ شدن این دعا بخواند الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَطْعَمَنَا فِي
سپاس مر خدا را که سیر کرد ما را در
جَائِعِينَ وَسَقَانَا فِي ظَمْآنِينَ وَكَسَانَا فِي عَارِينَ وَآوَانَا وَأَنْعَمَ
گرسنگان و سیراب کرد ما را در تشنگان و پوشانید ما را در برهنگان و فرود آورد ما را و انعام کرد
عَلَيْنَا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ وَيُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ وَيَسْتَغْنِي وَيُفْتَقَرُ إِلَيْهِ
بر ما سپاس مر خدا را که می خوراند و خورانیده نمیشود و پناه میدهد و پناه داده نمیشود بر او بی نیاز است و احتیاج میشود باو
چهاردهم به بعد دست را شستن و اگر چه یکی طعام خورده باشد پانزدهم مالیدن هر دو دست
بعد از شستن بابروهای خود چه در حدیث اهل البیت علیهم السلام آمده که کلف روی را زائل میگرداند
شانزدهم آبهائی که از دست شستن بهم میرسد در ظرفی جمع کردن هفدهم در وقت دست
شستن پیش از طعام اول صاحب طعام دستهای خود را شستن آنگاه کسی که در دست راست او نشسته
باشد و در شستن بعد از طعام ابتدا بکسی کند که در دست چپ صاحب طعام نشسته باشد
آنگاه آخر از همه صاحب طعام دستهای خود را بشوید و در بعضی احادیث واقع شده که در دست
شستن ابتدا بکسی کند که در جانب راست در خانه نشسته خواه آزاد باشد خواه بنده هجدهم نگاه

صاحب طعام شروع در طعام خوردن کند نوزدهم [19] صاحب طعام را بعد از همه دست از طعام خوردن

کشیدن بیستم دعا کردن جهت صاحب طعام بطریقیکه از حضرت رسالت پناه صمنقولست که آن حضرت

بعد از طعام میگفته بصاحب طعام طَعَمَ عِندَكُمُ الصَّائِمُونَ وَأَكَلَ طَعَامَكُمُ الأَبرَارُ

وَصَلَّت عَلَيكُمُ المَلَائِكَةُ الأَخيَارُ بیست و یکم [21] اول نماز کردن هرگاه طعام در نماز حاضر شود وقت

و وقت نماز وسعتی داشته باشد مگر آنکه جماعتی انتظار کشند بیست و دوم [22] بعد از طعام خوردن بر پشت

افتادن و پای راست را بر بالای چپ نهادن بیست و سیم [23] بعد از سه روز یکبار گوشت خوردن بیست و چهارم [24]

چوب خلال دندان جهت میهمان آوردن بعد از طعام خوردن و خلال کردن بعد از طعام خوردن و

بیرون آوردن آنچه در بیخ دندان مانده باشد بیست و پنجم [25] طعام آوردن چه در حدیث

آمده که حضرت امیر المؤمنین ع چنین میکرد بیست و ششم [26] پیش از طعام ابتدا بنمک خوردن کردن و

از طعام ختم بسرکه یا نمک کردن بیست و هفتم [27] دهن را بعد از طعام بسعد یعنی تبلاق شستن چه در حدیث

آمده که درد دندان را دفع میکند بیست و هشتم [28] جمع کردن آنچه در دستارخوان ریخته باشد اگر در خانه

طعام خورده باشد و در صحرا گذاشتن آنچه در دستارخوان ریخته باشد اگر در صحرا طعام خورده باشد

بیست و نهم [29] شب سیر خوابیدن و پرهیز چه در حدیث آمده که هرگاه مرد پیر شب بخوابد و شکم او سیر باشد

باعث آن میشود خواب کند و بوی دهن نیک میشود سیم [30] خوردن آنچه از طعام در دستارخوان

ریخته باشد چه در حدیث آمده که سبب شفای مرضها میشود و محتاجی را برطرف میکرداند و فرزند

زیاده میکرداند و مرض ذات الجنب را برطرف میکند سی و یکم [31] ضیافت کردن میهمان و اگر نخواهند

آب خورده جهت ایشان آوردن و اگر نخواهند آب وضو جهت ایشان آوردن سی و دوم [32] اعزاز و احترام

نمودن میهمان سی و سوم [33] بسیار میهمان بخانه آوردن و طعام دادن چه در حدیث آمده که

بسیاری دست در طعام موجب برکت طعام است سی و چهارم [34] آنچه در خانه حاضر باشد جهت میهمان

آوردن سی و پنجم [35] تکلف نکردن جهت میهمانان اگر ناخوانده باشد و تکلف کردن اگر او را طلبیده باشند

سی و ششم [36] بسیار طعام پختن اگر مقدور باشد و کم پختن اگر زیاده مقدور نباشد سی و هفتم [37]

دو روز میهمان را روی خوش نمودن و آنچه خواهد جهت او حاضر ساختن چه روز سیم میهمان [illegible]

الملجأة این کس میشود سی و هشتم [38] خوردن صاحب طعام خود با میهمان سی و نهم [39] اجابت کردن

دعوت مسلمانان بطعام خوردن و اگرچه مسافت پنج میل باشد اگر کافر [illegible] بطلبد

اجابت او لازم نیست چهلم با اشتهای عیال خود طعام خوردن چه در حدیث وارد شده که مومن باشتهای
عیال خود طعام بخورد و کافر عیال او باشتهای او طعام میخورند چهل و یکم انتظار چیزی دیگر نکشیدن
با حاضر شدن نان چهل و دوم کوچک پختن نان چه در حدیث آمده که با هر نانی برکتی است چهل و سوم
بعد از گذاردن نماز خفتن چیزی خوردن که آن با طاعت بهتر نیست چهل و چهارم خوردن پاره نان
که در راهها یافته باشند چه در حدیث آمده که هر کس از آن بخورد حسنه در دیوان عمل او مینویسند و اگر
نجس باشد بشوید و بخورد هفتاد حسنه در دیوان عمل او نوشته میشود اما چهار امر حرام اول بسیار خوردن
که ضرر رساند چه هرگاه چیزی خورده باشد و دیگر چیزی خورند باعث امتلا میشود و مرضها از این بهم میرسد
و در حدیث آمده که چیزی خوردن در حالتی که سیر باشند باعث مرض میشود دوم رفتن بمجلسی جهت
طعام خوردن که او را نطلبیده باشند و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند سوم خوردن طعام بر
مائده که شراب یا هر چه مست کننده باشد خورند چهارم در ظرف طلا و نقره طعام خوردن اما آن بیست
و پنج امر مکروه اول شکم از طعام پر ساختن دوم تکیه کرده طعام خوردن سوم بعد از طعام خوردن
هرگاه آروغ زند سر سوی آسمان کردن چهارم مربع نشستن در وقت طعام خوردن چه در حدیث
آمده که مربع نشستن را خدا تعالی دوست نمیدارد پنجم پسر خود را همراه بردن هرگاه او را نطلبیده
باشند ششم طعام خوردن بدست چپ با اختیار هفتم طعام خوردن در حالتی که راه برود هشتم
اجابت کردن طعامی که جهت ختنه دختران پخته باشند نهم نان را بکارد پاره کردن و در زیر
کاسه نهادن دهم خالی کردن استخوان از گوشت چه در حدیث آمده که جن را در آن نصیبی است
پس اگر تمام گوشت را بخورند در آن خانه آنچه بهتر است میبرند یازدهم هر روز گوشت خوردن
خصوصا ... گوشت خوردن کراهیت در وی بیشتر است دوازدهم زیاده از چهل روز ترک
گوشت خوردن کردن سیزدهم گوشت نیم پخته خوردن چهاردهم شب گرسنه خوابیدن مرد پیر پانزدهم خرج
دستی کردن در معاش هرگاه مفلس باشد شانزدهم خدمت فرمودن مهمان را هفدهم ترک کردن در شام
چیزی خوردن را چه در حدیث آمده که موجب خرابی بدن میشود و نیز در حدیث آمده که هر کس شب شنبه و
یکشنبه شام نخورد قوتی از و میرود تا چهل شبانه روز باز نمی آید هجدهم بدو انگشت طعام خوردن
نوزدهم در ظرفهای نقره کوب طعام خوردن بیستم خلال کردن بخوص درخت خرما
و نی و ریحان چه خلال به نی و ریحان کردن سبب مرض جذام میشود و همچنین خلال

گردن بیجو شب مسفرم ۲۰ و پس کردن مکروه است ۲۱ بیست و یکم ماهی خوردن چه در حدیث آمده که خوردن
آن گوشت را سیر زاند ۲۲ بیست و دوم پنیر بی مغز گردو و مغز گردو بی پنیر خوردن ۲۳ بیست و سوم گوشت
قاق خوردن ۲۴ بیست و چهارم گوشت گندیده خوردن چه باعث خرابی بدن میشود ۲۵ بیست و پنجم
خوردن از چیزیکه موش از آنجا خورده باشد مطلب ششم در بیان منافع طعامها و میوه‌ها بطریقی که
از حضرات ائمه معصومین منقولست نان جو بدانکه نان جو خوردن در حدیث وارد شده که خوردن
نان جو دافع امراض است و در هیچ شکم قرار نمیگیرد الا هر مرضی که در و باشد بیرون کند و قوت پیغمبران
است نان برنج در حدیث آمده که جهت مبطون نافعترین دواها است و دباغت معده میکند
گوشت در حدیث آمده که خوردن گوشت میرویاند گوشت را در بدن و سید طعامها است
در دنیا و آخرت و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم گوشت سر دست را دوست
میداشت و گوشت کالچه بدترین گوشتها است چه محل بول نزدیکتر است گوشت کباب ساقها و
پاها را قوی میکند و تب را میبراند گوشت مرغ از حضرت امیرالمومنین منقولست که گوشت مرغ
بچه بهترین گوشتها است گوشت قطا از حضرت امام محمد باقر منقولست که گوشت قطا مبارکست
و صاحب یرقان را کباب آن نافع است و قوت باه میدهد گوشت حباری از حضرت امام
موسی علیه السلام منقولست که گوشت حباری بواسیر و درد پشت را نافع است و قوت باه میدهد
گوشت میش و گاو از حضرت محمد باقر منقولست که گوشت میش بینائی و شنوائی را زیاده میگرداند
و گوشت گاو را با سلق خوردن برص را برطرف میسازد هریسه در حدیث آمده که نفع بسیار
دارد و سبب قوت باه میشود تخم مرغ در حدیث آمده که سبب بسیاری فرزند میشود عسل شفای هر
است که سبب آن بلغم باشد عدس بریان کرده تشنگی را می‌نشاند و قوت معده میدهد
هفتاد مرض است و عدس دل را نازک میکند و اشک چشم را زیاده میکند گندم بریان کرده طعام
پیغمبرانست و خوردن آن گوشت را میرویاند و استخوان را سخت میکند و قوت باه میدهد پنیر با مغز گردو
و در حدیث آمده که هر دو با هم شفاست و هر یک تنها مضر است سرکه نافع است از همه چیز یا ضرر ندارد
سرکه و زیت طعام انبیاست و منافع آن بسیار است چه ذهن را روشن میگرداند و عقل را زیاده
میگرداند و صفرا را کم میسازد و دل را زنده میکند و جانورانی که در شکم آدمی باشد میکشد و شهوت
زنان را برطرف میسازد زیتون بادها را میشکند و عرق کم است خصوصاً در تابستان شیر گوسفند

[illegible] از گوشت [illegible] بهشت نافع است [illegible] طعام است [illegible] بهترین چیزهاست
جهت [illegible] بود اگر بخورد بریان کرده جهت درد پشت نافعست [illegible] او را دعا کرده باقلا مغز ساق را
زیاده می‌کند و قوت میسازد و آن او زیاده میکند [illegible] است [illegible] باعث سده میکند لوبیا
باد [illegible] شکم [illegible] مرض [illegible] را زایل میکند و باعث زیادتی [illegible] نفع [illegible]
و کیده خصوصیات دفع مرضها میکند انجیر شبیه‌ترین میوه‌هاست بمیوه‌های بهشت بعضی از مرضها را دفع
قطع بواسیر و نقرس میکند انار سید میوه‌هاست حضرت رسالت پناه صلعم او را بهترین میوه‌ها گفته
سیر گرسنه میسازد و گرسنه را سیر میسازد و در میان هر اناری دانه از بهشت است و لهذا بعضی از حضرت
معصومین صلعم انار تنها میخورده‌اند و دانه انار را با پیه خوردن [illegible] باعث میکند و وسوسه شیطان
از دل میبرد و اگر کسی در روز جمعه پیش از آنکه چیزی بخورد یک انار بخورد چهل روز دلرا نورانی میکند و اگر
دو انار بخورد هشتاد روز و اگر سه انار بخورد صد و بیست روز پس از وسوسه شیطان خلاص [illegible]
دود کردن چوب انار جانوران را میگریزاند [illegible] نافع است جهت زهر و سحر و دیوانگی و زیادتی
بلغم و خوردن آن خون بینی آمدن را برطرف میسازد و رنگ را نیکو میگرداند و اگر زن در حال آبستنی
بخورد فرزند او را نیکو میسازد و غم را میبرد و کسی که او را بخورد کلام او تمام حکمت است و شجاعت
میآورد و امرود دل را جلا میدهد و معده را دباغی میکند خصوصا در وقتی که طعام خورده باشند مرض
آلو اطفای حرارت میکند و صفرا را ساکن میسازد و خشک آن خون را ساکن میسازد و
را میبرد [illegible] بعد از طعام خوردن نافع است و حضرت رسالت پناه دوست میداشته [illegible]
سنجد و باعث [illegible] معده میکند و بواسیر را زایل میکند و ساقین را قوی میکند و قطع بول را
نافع است کاسنی امان است از هر چیز [illegible] ورقهای آن بر هر ورقی از قطره از آب بهشت است [illegible]
را زیاده میکند و فرزند را نیک میسازد و در او شفای هر مرض است بادروج یعنی ریحان کوهی
سده‌ها را بگشاید و اشتهای طعام آورد و دل را میبرد و هضم طعام میکند و حضرت امیر المؤمنین
دوست میداشته او را کرفس جهت سپرز نافع است و اگر سه روز بخورد بو را خوب میکند و باد [illegible] را
رفع میکند و قطع بواسیر میکند و امان است از جذام و حضرت امیر المؤمنین ع او را با نمک میخورد
کرفس الیاس و یوشع و یسع پیغمبر است باعث زیادتی حافظه میگردد و دلرا پاک میکند و جنون و جذام
و برص را برطرف میکند [illegible] و حضرت فاطمه علیها السلام او را دوست میداشته کاهو خون را صاف میکند [illegible]

عقل را زیاده میکند سلق از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق ع منقولست که او در رفع جذام میکند
و دوا و شفای مرضها است و استخوان را سخت میکند کماه آب آن شفای درد چشم است ترب از حضرت صادق
منقولست که در وسه خصلت است ورق و بادها میراند و مغز او بول را میراند و اصل او بلغم را برطرف میکند
جوز امان است از قولنج و بواسیر و باه را اقوی میکند شلجم جذام را میبرد بادنجان مرض را میبرد و طبیعت را
باصلاح می آورد پیاز قوت باه میدهد و بلغم را میبرد و پشت را سخت میکند و تب را برطرف میکند و مرض
وبا را برطرف میسازد سقر خوردن ان پیش از طعام رطوبتها را رفع میکند **مطلب سوم** در آداب
آب نوشیدن بدانکه بیست و سه امر با آب نوشیدن تعلق دارد یک امر واجب و سیزده امر سنت و یک
امر حرام و هشت امر مکروه اما یک امر واجب آن گردانیدن دهن از موضع طلا و نقره اگر ظرف نقره کوب
یا طلا کوب باشد چنانچه مذکور شد و اما آن سیزده امر سنت اول انکه در وقت آب خوردن این دعا
بخواند الحمد لله الذی انزل الماء من السماء و یصرف الامر
سپاس مر خدا را که فرو میفرستد آب را از آسمان و میگرداند کار را
کیف یشاء بسم الله خیر الاسماء دوم انکه بعد از آب خوردن این دعا بخواند
هر قسم که میخواهد بنام خدای بهترین نامها
الحمد لله الذی سقانی ماء عذبا و لم یجعله ملحا اجاجا بذنوبی الحمد لله
سپاس مر خدا را که اشامید مرا آب شیرین و نگردانید آن را شور بی مزه بگناهان من سپاس خدا را
الذی سقانی فاروانی و اعطانی فارضانی و عافانی و کفانی اللهم اجعلنی
که آب داد مرا پس سیراب کرد مرا و عطا کرد مرا پس خوشنود کرد مرا و عافیت داد مرا و کفایت کرد مرا خداوندا بگردان مرا
ممن تسقیه فی المعاد من حوض محمد صلی الله علیه و آله و تسعد بمرافقته
از انکه سیراب گردانی او را در قیامت از حوض محمد درود فرستد خدا بر او و اولاد او و یاری کنی او را برفاقت او
یا ارحم الراحمین سوم انکه آب را بمکد چهارم انکه آب را بنوشد بهر دو دست
ای بخشنده ترین بخشندگان پنجم انکه بسه نفس بنوشد اگر آب دهنده غلام باشد ششم انکه
بیک نفس بنوشد اگر آب دهنده آزاد باشد هفتم انکه آب بسیار ننوشد چه بسیار نوشیدن آب مادهٔ
جمیع مرضها است هشتم انکه از نزدیک دسته کوزه و موضع شکسته آب ننوشد نهم انکه در وقت آب
نوشیدن حضرت امام حسین ع را یاد کنند و قاتلان او را لعن کنند چه اگر آن حضرت را یاد کنند و

و قاتلان آنحضرت را لعن کنند صد هزار حسنه در دیوان اعمال او ثبت میشود و صد هزار گناه از دیوان
عمل او محو میشود و صد هزار درجه بلند او را روزی میگردد دهم آب زمزم نوشیدن چه شفای مرضها در آن
آب است یازدهم آبی که از ناودان خانه کعبه فرو آید نوشیدن چه شفای مرضها در آن آب است
دوازدهم آب باران نوشیدن چه سبب شفای امراض است سیزدهم هدیه بردن آب زمزم
و اما یک امر حرام در ظرف طلا و نقره آب نوشیدن و اما هشت امر مکروه اول آب نیل مصر
نوشیدن چه در حدیث آمده آب نیل مصر دل را میمیراند دوم آنکه بیک نفس نوشند اگر آب دهنده
غلام باشد سوم آنکه بسه نفس آب نوشند اگر آب دهنده آزاد باشد چهارم بیکبار فرو بردن آب
چه باعث مرض کباد میشود و آن مرضی است در جگر پنجم ایستاده آب نوشیدن ششم آنکه از نزد
دسته کوزه و کوزه شکسته آب نوشیدن هفتم بسیار آب نوشیدن هشتم تکوک خوردن مطلب
چهارم در آداب رخت پوشیدن و عمامه پیچیدن و انگشتری در دست کردن
و کفش و نعلین و موزه در پای کردن و در آن دو فصل است فصل اول در اقسام
رخت پوشیدن بدانکه رخت پوشیدن جهت تجمل بر پنج قسم است قسم اول رخت پوشیدن
واجب چون رخت خوب پوشیدن زن هرگاه شوهر او خواهد آن را و رخت پوشیدن عالی هرگاه باعث
خوف و ترس عدو شود قسم دوم رخت پوشیدن سنت چون رخت پوشیدن زن جهت شوهر خود
اول و همه و رخت پوشیدن مرد جهت زن خود و رخت پوشیدن عالی جهة تعظیم شرع و رخت پوشیدن
علما جهة تعظیم علم قسم سوم رخت پوشیدن حرام چون رخت حریر پوشیدن مردان در غیر جنگ
و ضرورت چنانچه مذکور شد قسم چهارم رخت پوشیدن مکروه چون پوشیدن رخت خوب
زن در وقت مردن شوهر چنانچه در بحث طلاق مذکور شد هرگاه اراده زینت کند قسم پنجم رخت
پوشیدن مباح و آن رخت خوب پوشیدنست سوای آنچه مذکور شد چه رخت خوب پوشیدن
مباح است فصل دوم در بیان آنچه برخت پوشیدن متعلق است بدانکه چهل و سه امر متعلق
است برخت پوشیدن یک امر واجب است و شش امر حرام و بیست و شش امر سنت و ده امر
مکروه و اما یک امر واجب آنکه پاک باشد در حالتی که نماز میکند چه در جامه نجس نماز صحیح نیست
و اما شش امر حرام اول پوشیدن مردان حریر محض را در غیر جنگ و ضرورت دوم
پوشیدن زنان حریر را در حالت احرام و در نماز کردن ایشان در حریر خلاف سوم

پوشیدن پوست مرده چهارم پوشیدن رختی که غصب کرده باشند پنجم رخت خوب پوشیدن
زن اجنبیه بقصد آنکه زنا کند با او ششم انگشتری طلا بانگشت کردن مرد و اما بیست و شش امر
سنت اول آنکه رختی که بپوشند قیمتی باشد بجهت تجمل و زینت دوم آنکه سفید باشد و قطنیه باشد
چه در حدیث آمده که جامه قطنیه پوشیدن لباس حضرت رسالت پناه صلعم و ائمه علیهم السلام بوده سیوم آنکه
کوتاه باشد چهارم آنکه آستین آن جامه از انگشتان دراز تر نباشد پنجم آنکه جامه خانه غیر جامه بیرون
باشد ششم آنکه در حالت پوشیدن جامه کوزه نو را پر آب سازند و سوره انا انزلناه بر وی سی و دو بار
بخوانند و بر آن بدمند و بر آن جامه ریزند چه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که سبب فراخی نعمت
میشود مادامی که از آن جامه چیزی باشد هفتم آنکه در حالت پوشیدن جامه نو بخواند این دعا را که محمد بن
مسلم بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که پرسیدم از آن حضرت که کسی جامه نو بپوشد
چه کار کند آن حضرت فرمود که این دعا بخواند اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ ثَوْبَ یُمْنٍ وَ تُقیً وَ بَرَکَةٍ اَللّهُمَّ ارْزُقْنی فیهِ
حُسْنَ عِبادَتِکَ وَ عَمَلاً بِطاعَتِکَ وَ اَداءَ شُکْرِ نِعْمَتِکَ اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی کَسانی ما اُواری بِهِ عَوْرَتی وَ اَتَجَمَّلُ
بِهِ فِی النّاسِ هشتم آنکه در وقت عمامه پیچیدن این دعا بخواند اَللّهُمَّ سَوِّمْنی بِسیماءِ الْاِیمانِ وَ تَوِّجْنی
بِتاجِ الْکَرامَةِ وَ قَلِّدْنی حَبْلَ الْاِسْلامِ وَ لا تَخْلَعْ رِبْقَةَ الْاِیمانِ مِنْ عُنُقی نهم آنکه عمامه ایستاده بندند
چه در حدیث نهی وارد شده از نشسته عمامه پیچیدن دهم آنکه تحت الحنک بندند یازدهم آنکه
در وقت زیر جامه پوشیدن این دعا بخواند اَللّهُمَّ اسْتُرْ عَوْرَتی وَ آمِنْ رَوْعَتی وَ اَعْفِفْ فَرْجی وَ لا
تَجْعَلْ لِلشَّیْطانِ فی ذلِکَ نَصیباً وَ لا لَهُ اِلی ذلِکَ وُصُولاً فَیَصْنَعَ لِیَ الْمَکائِدَ وَ یُهَیِّجَنی لِارْتِکابِ مَحارِمِکَ
دوازدهم آنکه زیر جامه را رو بقبله بپوشند سیزدهم آنکه موزه و نعلین را نشسته بپوشند
چهاردهم آنکه در وقت پوشیدن نعلین و موزه پای راست را پیش از پای چپ در نعلین
و موزه کنند و در کندن اول از پای چپ کنند پانزدهم آنکه در وقت نعلین و موزه پوشیدن
این دعا بخواند بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ وَطِّئْ قَدَمَیَّ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ
ثَبِّتْهُما عَلَی الصِّراطِ یَوْمَ تَزِلُّ فیهِ الْاَقْدامُ شانزدهم آنکه در وقت کندن موزه و نعلین این دعا
بخواند بِسْمِ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی رَزَقَنی ما اُوَقّی بِهِ قَدَمَیَّ مِنَ الْاَذی اَللّهُمَّ ثَبِّتْهُما عَلی صِراطِکَ وَ لا تُزِلَّهُما
عَنْ صِراطِکَ السَّوِیِّ هفدهم آنکه نعلین و موزه زرد باشد چه در حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که کسی که نعلین زرد بپوشد همیشه خوشحال خواهد بود تا کهنه شود هجدهم نعلین

نعلین سفید پوشیدن چه از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که نعلین سفید اگر کسی بپوشد
نشود تا مالی بدست پیوسته تا آن آید و نعلین زرد لباس پیغمبران است نوزدهم پوشیدن نعلین زرد
بیستم پوشیدن پیراهن کتان چه در حدیث آمده که فربه میکند پوشنده را بیست و یکم انگشتری
بدست کردن بیست و دوم انگشتری بدست راست کردن بیست و سوم انگشتری
عقیق در دست کردن چه در حدیث آمده که امان است از بلاها بیست و چهارم انگشتری
که نگین او یاقوت باشد در دست کردن چه در حدیث آمده که مفلسی را میبرد بیست و پنجم انگشتری
که نگین او فیروزه باشد در دست کردن چه در حدیث آمده که محتاج نمی شود کسی که در دست او
انگشتری باشد که نگین او فیروزه باشد بیست و ششم انگشتری که نگین او جزع یمانی باشد
و بلخی باشد در دست کردن و اما مکروهات اول پوشیدن موزه سرخ در حضر اما در
سفر مکروه نیست دوم پوشیدن نعلین سیاه چه در حدیث آمده که بچشم ضرر میرساند و غم میافزاید
و اما کفش سیاه پوشیدن مکروه نیست سوم پوشیدن جامه که در او صورت باشد و در او نماز
کردن چهارم جامه سیاه پوشیدن چه از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که حق تعالی
وحی فرستاد به پیغمبری از پیغمبران که بمومنان بگو که لباس دشمنان مرا مپوشید یعنی جامه سیاه
پنجم جامه پوشیدن که انگشت نما باشد بسبب آن جامه چه در حدیث آمده که کسی که بپوشد جامه
که مشهور باشد بسبب آن جامه خدا تعالی جامه از آتش در پوشاند او را ششم جامه سرخ
پوشیدن مگر عروسی را هفتم پوشیدن جامه که زرد باشد و بزعفران رنگ کرده باشند مگر
در عروسی چه در حدیث آمده که حضرت امام محمد باقر ع فرموده که رنگ کردن بزعفران خاصیت بنی امیه
است و در حدیث آمده که آن حضرت وقتی قبای زرد پوشیده است و عذر گفته چون من عروسی
کردم جهت آن قبای زرد پوشیدم هشتم آنکه یک کفش یا یک نعل بپوشند و راه روند مگر آنکه
یکی را داده باشند که بدوزند چه در حدیث آمده آن کسی که در یک نعل راه رود و اگر ضرری باو
شیطان رساند کسی او را ملامت نکند الا نفس خود را نهم آنکه انگشتری از آهن در دست کند ٢
دهم آنکه جامه را نشسته بپوشد باب شانزدهم از کتاب جامع عباسی در
قضا پرسیدن و در آن چند مطلب است مطلب اول در اقسام قضا پرسیدن
و صفات قضا و در آن سه فصل است فصل اول در اقسام قضا پرسیدن و آن بر

دو قسم است **قسم اول** قضا پرسیدن عام یعنی حکم کردن میانهٔ مسلمان و آن وظیفه
امام است یا نایب او و بر امام واجب است که در هر قطری از اقطار و هر مصری از امصار
قاضی نصب کند و هر قاضی جامع الشرایط که امام تعیین کند چه قضا پرسیدن برو واجب
عینی است و بعضی از مجتهدین واجب عینی نمیدانند با تعیین هرگاه جماعتی باشند و اگر
امام تعیین نکند واجب کفائی است مگر آنکه منحصر در شخصی باشد چه در صورت عدم تعیین امام
نیز بر آن کس واجب عینی است و اگر امام عالم نباشد بحال آن کس واجب است بر آن
کس که حال خود را عرض کند تا امام عالم شود بحال او و در حالت غیبت امام فقیه جامع الشرایط
را است حکم کردن و واجب است بر مردمان رفع قضایای خود را باو چنانچه در قاضی منصوب
از جانب امام لازم بود و بعضی از مجتهدین گفته اند که در حالت غیبت امام و نبودن فقیه جامع الشرایط
قضای فقیه عادل امامی کافی است اگر چه مجتهد نباشد و حکم او حکم فقیه جامع الشرایط است و
هرگاه جماعتی اهلیت قضا داشته باشند بسیار باشند ابا قضا را متکفل شدن سنت است
یا نه میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلاف است اقرب آن است که اگر وجود اعتماد داشته باشد که
بآن قیام نماید سنت است و بعضی گفته اند که اگر مفلس باشد سنت است که قضا را کفیل شود و از
بیت المال رزق میگیرد و اگر مشهور نباشد بفضل سنت است که مرتکب قضا شود تا مشهور بفضل
شود و اگر مشهور باشد بفضل یا آنکه محتاج نباشد مکروه است قضا پرسیدن و جائز است از
جانب حاکم ظالم قاضی شدن هرگاه داند که احکام شرع را بطریق حق جاری میتواند ساخت
و حکمی که قاضی منصوب از جانب ظالم کند صحیح نیست و اگر چه آن ظالم صاحب شوکت باشد اما رجوع
جهة ضرورت آن قاضی جائز است و اگر آن قاضی حکمی کند جهة شخصی بگرفتن مال خود آن شخص را
جائز است گرفتن آن و جائز است متعدد بودن قاضی در یک شهر و درین صورت مخیر اند مردمان
در رفع کردن قضایای خود بهر کدام که خواهند هرگاه مساوی باشند و الا رفع باعلم میباید کرد
و با تساوی در علم باورع و اگر یکی اعلم باشد و یکی اورع اعلم مقدم است و اگر درین صورت
میانهٔ مدعی و مدعی علیه نزاع واقع شود و هر یک از ایشان بقاضی راضی شوند قاضی که مدعی
خواهد مقدم است و جائز است که امام در همه محله قاضی نصب کند یا آنکه هر قاضی را بنوعی از قضا
مخصوص گرداند مثل آنکه یکی را جهة قضا پرسیدن میانهٔ مردان تعیین نماید و دیگری را جهة زنان

زنان [illegible] آیا جایز است که شرط کنند که هر دو مثلا در حکم واحد متفق شوند [illegible] درین مسئله
خلافست و کسی که جاهل باشد باحکام شرعیه و یا بشرایط قضا و در او تحقق نباشد قضا پرسیدن
حرام است چه در حدیث از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که قاضی بر چهار قسم است سه قسم
ایشان در دوزخ اند یکی آنکه دانسته حکم کند بباطل دویم آنکه [illegible] حکم کند بباطل و نداند که باطل است
سیوم آنکه حکم بحق کند و نداند که حق است و این هر سه بدوزخ میروند چهارم آنکه حکم بحق
کند و داند که حق است و این قاضی بهشت میرود قسم دوم قضا پرسیدن خاص و آن
در صورتیست که مدعی و مدعی علیه بشخصی راضی شوند که میانه ایشان حکم این شخص بر ایشان
جاریست و اگرچه امام یا کسی از جانب امام که قضا پرسیدن عام موجود باشد و شرط
است درین قاضی آنچه در قاضی منصوب از جانب امام شرط است از صفتهائی که مذکور خواهد
شد آیا رضای مدعی و مدعی علیه بعد از حکم این قاضی شرط است میانه مجتهدین خلافست و اگر
یکی از ایشان پیش از حکم یا در اثنای حکم رجوع کند حکم آن قاضی نافذ نیست و حکم این قاضی در
مدعی و مدعی علیه تعدی نمیکند پس اگر حکم بدیت کند در خطا عاقله دیت نمیدهند فصل دوم
در صفات قاضی بدانکه بیست و هفت صفات در قاضی میباید که باشد دوازده صفت واجب
و پانزده صفت سنت اما دوازده صفت اول آنکه بالغ باشد که قضای طفل صحیح نیست دوم آنکه
عاقل باشد که قضای دیوانه صحیح نیست سوم آنکه مرد باشد چه قضای زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که قضای زن در [illegible]
که گواهی او مسموع باشد صحیحست چهارم آنکه مومن باشد چه قضای غیر مومن صحیح نیست
پنجم آنکه عادل باشد یعنی گناه کبیره نکند و گناه صغیره بسیار نکند چه قضای فاسق صحیح نیست
ششم آنکه حلال زاده باشد چه قضای ولد الزنا صحیح نیست هفتم آنکه قدرت بر چیزی نوشتن
داشته باشد بمذهب بعضی از مجتهدین هشتم آنکه آزاد باشد بر قول بعضی از مجتهدین نهم
کور نباشد بمذهب بعضی از مجتهدین اما اگر گنگ باشد صحیح است دهم آنکه فراموشی او زیاده از
معهود او نباشد چه اگر فراموشی او غالب باشد صحیح نیست قضای او یازدهم آنکه کسی
باشد که گواهی او بر مدعی و مدعی علیه مسموع باشد پس اگر چنین نباشد صحیح نیست چون
قضای فرزند بر پدر و بنده بر آقا و عدو بر عدو دوازدهم آنکه در احکام شرعیه و اصول آن
اجتهاد کرده باشد و اجتهاد بدانستن هفت علم حاصل شود اول علم کلام بدلیل تفصیلی چه

اجمال کافی نیست و آن نیز علمی است که بحث می شود در آن از شناختن خدا تعالی و صفات
ثبوتیه و عدل و حکمت او و نبوت پیغمبر و امامت امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام و معاد و اما معرفت
آنچه در کتب حکمت مذکور میشود از جواهر و اعراض و رفع شبهها که کرده اند و کنند واجب کفائی
است دویم علم اصول فقه و آن علمی است که بحث میشود در وی از دلیلهای کلی حکمهای شرعی از
امر و نهی و عموم و خصوص و اطلاق و تقیید و اجمال و بیان و غیر اینها سیوم علم نحو ضروری و آن
علمی است که بحث میشود در وی از احوال آخر کلمه و کلام از حیثیت اعراب و بنا اما استقصای مسائل
نحو لازم نیست چهارم علم صرف ضروری و آن علمی است که بحث میشود در او از احوال بنای
کلمه از حیثیت بنا اما استقصای مسائل صرف لازم نیست پنجم علم لغت عرب بالقدر که قرآن را
و احادیث حضرت رسالت پناه صلعم و ائمه معصومین علیهم السلام را تواند فهمید ششم علم منطق و
آن علمی است که ذهن را از خطا در فکر نگاه میدارد و از علم منطق دانستن شرایط حد و برهان و معرفت
اشکال اقترانیه و استثنائیه کافی است هفتم دانستن چهار اصل ادله ایات قرآنیه و علم
احادیث نبویه و ائمه علیهم السلام را که از اینها احکام شرعیه مستنبط میشود و در دانستن اینها دانستن
بیست و پنج امر لازم است و آن دانستن ناسخ و منسوخ اینها است و عموم و خصوص و امر و نهی و اطلاق
و تقیید و محکم و متشابه و اجمال و بیان و ظاهر و ماول و حقیقیه الفاظ و کیفیت دلالة و مقاصد الفاظ و
متواتر و احادیث و مسند و مرسل و مقطوع و حال رواة و تعارض ادله و قوت استخراج و
ایات قرآنیه که از آن احکام شرعیه مستنبط میشود قریب به پانصد آیه است و شرط نیست حفظ
اینها بلکه فهمیدن معنی اینها و استحضار اینها هر گاه محتاج الیها شود کافی است و در احادیث اعتماد
بر اصل مصحح از چهار اصل مشهور نماید که آن کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار است
که بسند متصل از عدول تا امام روایت کرده باشند کافی است سیوم احاطه بمسائل اجماعیه
تا آنکه اجتهاد بخلاف آن نکنند اما معرفه مسائل اجماعی و خلافی لازم نیست چهارم دلیل عقلی
از استصحاب و برائة اصلیه در جای که محتاج بدلیل عقلی میشوند که ایات قرآنیه و احادیث نباشد با علم
و دانستن قیاس پیش امامیه حجت نیست اما نزد سنیان حجت است و مراد بدانستن این علوم
آنکه او را قوتی باشد که رد فرع باصل تواند کرد و استنباط فرع از اصل تواند کرد و تحصیل
این علوم چنانچه درین زمان متعارف است سهل است اما آن قوت بهم رسانیدن بغایت

بغایت مشکل است تا آنکه توفیق الهی شامل حال کسی بود و لتمند گردد و آن پانزده صفت است اول آنکه قاضی زاهد و متورع
و امین باشد دوم آنکه اعمال صالحه بسیار کند سیم آنکه شدید الفقه باشد از جهابذه ... چهارم آنکه حریص باشد بتقوی پنجم آنکه
صاحب قوت باشد بی آنکه عنف و تعدی کند و ملائم باشد بی ضعف تا آنکه طمع نکند قوی در باطل و مایوس نشود ضعیف
از عدل او ششم آنکه حلیم ... هفتم آنکه فهیم باشد بمزایای امور هشتم آنکه ضابط ... نهم آنکه زود ملول نشود و ضجر نبود دهم آنکه قوت بصر
و بصیرت او باشد یازدهم آنکه دانا باشد بزبان اهل آن شهر که در آنجا قاضی است دوازدهم آنکه از طمع منزه باشد سیزدهم آنکه صادق
القول باشد چهاردهم آنکه صاحب رای سخت باشد پانزدهم آنکه جبار نباشد تتمه قاضی بودن شخصی بسبب تعیین امام ثابت میشود
بسه طریق اول شنیدن از امام که بشخصی بصیغه ماضی بگوید ولیتک فی الحکم یعنی والی گردانیدم ترا در حکم کردن یا استنبتک
فی الحکم یعنی نائب گردانیدم ترا در حکم کردن یا بصیغه امر بگوید احکم بین الناس یعنی حکم کن در میان مردمان دوم گواهی دادن
دو عادل بقول امام در تعیین او سیوم گواهی دادن جماعتی که از گواهی ایشان ظن حاصل شود و بشیاع رسد قول صحیح
در تعیین از جانب امام این سه طریق کافی نیست اگرچه قرینه دلالت کند بران آیا کافیست خط امام در قبول کردن قول او
میانه مجتهدین مسئله خلافست و عزل قاضی از منصب قضا بچهار چیز میشود اول دیوانه شدن دوم یا فاسق شدن یا بیهوش
شدن او و نسیان غالب شدن بر او و درین صورتها اگر زائل شود اینها قضا عود نمیکند دوم مردن امامی که آن قاضی را
نصب کرده سیوم ساقط شدن ولایت کسی که او را تعیین کرده چون فاسق شدن او و یا بیهوش شدن چهارم عزل کردن
امام او را بجهت مصلحت آیا بی مصلحت امام او را میتواند عزل کرد یا نه میانه مجتهدین مسئله خلافست اقرب آنست که میتواند و در
عزل علم قاضی بعزل او شرط است پس اگر پیش از علم بعزل حکمی کرده باشد صحیحست و اگر قاضی بعد از عزل دعوی نماید که در فلان
معامله حکم کرده بودم قبول نمیکنند قول او را مگر بگواه گذرانیدن و اگر پیش از عزل دعوی کند قولش قبولست فصل سوم
در آنچه تعلق بقضا رسیدن دارد بدانکه شصت و هفت امر تعلق بقضا رسیدن دارد شانزده امر واجب و سی و شش امر سنت
و چهار امر حرام و یازده امر مکروه اما شانزده امر واجب اول حاضر ساختن مدعی علیه جهت مدعی و اگرچه تحریر دعوی نکرده باشد
غائب که تکلیف حضور نکند او را مگر با تحریر دعوی و تکلیف حضور وقتی لازم است که از ولایت او باشد و اگر در ولایت دیگر
بعد از ثبوت حکم میکند و گواه نگیرد و اگر مدعی علیه زنی باشد که از خانه بیرون نیامده باشد قاضی کسی پیش او فرستد
که وکیل او شود اگر او وکیلی تعین نکرده باشد و اگر حکم قسم خوردن باشد امین خود را با دو گواه بفرستد
که او را قسم دهند و اگر خصم از حاضر شدن پیش قاضی امتناع نماید قاضی حکم میکند و اگر قاضی خواهد که او را
تعزیر کند جائز است و قاضی معزول نیز اگر مدعی علیه را بطلبد لازم است رفتن اما اولی آنست که تحریر دعوی کند
مدعی علیه را بطلبد دوم برابر داشتن مدعی و مدعی علیه خواه هر دو مسلمان باشند و خواه کافر در نظر کردن و گوش کردن

بسخن ایشان و جواب کلام ایشان دادن و در جا دادن و تعظیم کردن و عدل کردن و حکم و بعضی از مجتهدین این را سنت نمی‌دانند اما اگر
از ایشان مسلمان باشند و یکی کافر جائز است مسلمان را در مجلس مقدم بر او نشاند چنانچه حضرت امیر المؤمنین در مجلس
شریح پهلوی او نشست و جائز است که کافر ایستاده باشد و مسلمان نشسته [illegible] نیست سوم مقدم
داشتن کسی که پیشتر بدین مجلس آمده باشد اگر [illegible] ضرر و تلف [illegible] باشد چون مستعجل و کسی که بیمار و در یا زن باشد چهارم مقدم داشتن
درآمدن مساوی باشند [illegible] دعوی او را مقدم دارند و بدیگر دعوی [illegible] چهارم شنیدن سخن کسی
که پیشتر سخن کند از خصمین اگر هر دو ابتدا کنند از کسی بشنود که در دست راست خصم بوده باشد و شیخ طوسی درین مسئله نقل
اجماع کرده که بعد از آن قرعه بزنند خلاف مر سنیان را که ایشان گفته اند که هر دو قسم بخورند که کدام مدعی است و کدام مدعی علیه
صرف دعوی ایشان کنند یا صلح کنند و حاکم در بعضی صورت در مقدم داشتن مخیر است پنجم زجر کردن کسی که از طریق شرع در مجلس او تعدی
کند بآهستگی و نرمی اگر بآن متنبه نگردد درشتی کند و اگر محتاج بزدن باشد بزند [illegible] حق از قاضی باشد سنت است عفو کند ما دامی که
بفساد نکشد ششم تلقین نکردن بیکی از مدعی و مدعی علیه چیزی که ضرر بدیگری رسان باشد و [illegible] کردن یکی از ایشان بحجت هفتم [illegible]
واجب است که اعلام کند بر حبس یا وجوان [illegible] یا تلف [illegible] هشتم آنکه قاضی [illegible] یا بعد از آن [illegible] که گواه [illegible] وسیله سازند
را بآن سست سازند در گواهی دادن متردد باشد و یا آنکه ترغیب کند بر گواهی دادن هرگاه او در گواهی دادن متردد باشد و همچنین اگر مدعی علیه
را اقرار کند بحضور حاکم او را چیزی نگوید که باعث انکار کردن او شود مگر در حدود نهم حکم کردن هرگاه مدعی التماس کند حکم را و صیغه حکم ثابت شده یا پیش
پس در صورت بگوید که حکمت یا قضیت یا انفذت و آنچه بدینها ماند و بعضی از مجتهدین گفته اند که باید حق مدعی را تسلیم کند یا امر کند مدعی را بگرفتن آن
عین یا فروختن آن کافیست و کافی نیست که بگوید پیش من ثابت شد مدعای تو یا دعوی تو ثابت است که در بعضی صورت نقض او جائز
بخلاف امر کردن بگرفتن عین چه نقض آن جائز است دهم حکم خویش را برطرف کردن هرگاه مخالف آن ظاهر شود بقرآن یا حدیث متواتر
یا اجماع یا خبر واحد صحیح او و حاکم باشد خواه غیر او و خواه تنفیذ حکم او کرده باشد یا آن خود تنفیذ آن نکرده باشد یازدهم نوشتن حکم و محضر
نوشتن تمسک [illegible] اقرار کنند هرگاه خصم التماس کند و معروف باشد یا کسی شاهد او باشد و قیمت کاغذ تمسک از بیت المال باید داد و متعذر بود
کسیکه التماس میکند بدهد دوازدهم جبر کردن محکوم علیه بر بیرون آمدن از عهده حق اگر انکار کند و اگر ادعای مفلسی کند و اصل مال ظاهر نباشد
مال نباشد سوگند بدهد او را و سر دهد و اگر چنین نباشد حبس کند او را تا آنکه مفلسی ظاهر شود بگواه مطلع بر ظاهر و باطن او یا آنکه خصم تصدیق افلاس کند
و او را اگر مال ظاهر داشته باشد امر کند حاکم او را بفروختن آن اگر ابا از فروختن امتناع کند جبر کند او را بر فروختن بلکه بفروشد به نیابت او
سیزدهم سوال کردن از گواه هرگاه مدعی علیه منکر حق باشد پس اگر مدعی گواه کند و بر آن حاضر کند بحاضر گردانیدن ایشان [illegible] آنکه
را حاضر کند سوال نکند حاکم از گواه بالتماس مدعی یا آنکه بگوید هر کس که پیش او گواهی هست بگوید پس اگر هر دو گواه متفق گویند و مطابق
دعوی مدعی باشند و عدالت ایشان نزد حاکم ثابت شده باشد حکم کند بالتماس مدعی و بعضی از مجتهدین گفته اند که بی اذن
حکم میتواند کرد و لیکن واجب است که خصم عرض کند تا آنکه اگر خصم از فسق ایشان اظهار کرده پس اگر خصم جهت جرح کردن مهلت طلبد سه روز
او را و بعد از آن حکم کند و اگر حال گواهان نداند معدل از مدعی طلب کند و اگر گوید که من ندارم خاطر نشان مدعی کند که تفتیش خبر او را

علیه پس اگر مدعی طلب قسم نماید حاکم قسم بدهد دوازدهم سؤال کردن از حال گواهان از جهت فسق ایشان اگر عالم نباشد بحال ایشان
و اگر چه مدعی علیه زبان ساکت باشد و ساکت شود و سیزدهم واجب نیست ... گواهان ... ایشان یا ساکت شود و وجوب تفحص حال گواهان تا اقرار کردن
مدعی علیه بعد از آنکه ایشان مجتهدین را دو مسئله دو قول است چهاردهم آنکه در حالتی که مدعی علیه از قسم خوردن امتناع نماید حاکم یکمرتبه یا دو بگوید که اگر
قسم نخوری مدعی قسم میخورد و حق او را باز یافت مینماید و همچنین واجب است حاکم را قسم ... بعد از ثبوت ... پانزدهم آنکه تا یکی از مدعی یا مدعی علیه
حاضر نباشد حکم نکند چه اگر غایب باشند و حاکم کند حکم او صحیح نیست اما مستحب است ... و اینکه در مسجد جامع نشستن در وقت آمدن بشهر و دو رکعت
تحیت مسجد کردن و سؤال نمودن از خدا تعالی توفیق عصمت و اعانت را و سلام کردن ان کسی که نزد او بنشیند و آنکه روز دوشنبه و ... دخول کردن بشهر سوم گرفتن
صورت تمسکات و محضرها و قبالها از قاضی معزول چهارم سؤال کردن از احوال آنکه بشناختن اهل آن که محتاج بشناختن باشد پنجم منادی کردن بآمدن او
در وقت آمدن بشهر و خواندن حکم ... ششم ... احوال آنهایی که در حبس قاضی معزول باشند پس اگر محبوس اقرار کند
جهت حق خصم نگاهدارند او را تا آنکه حق را ادا کند و اگر منکر باشد سؤال کند از خصم پس اگر خصم اعتراف کند بآنکه او را بغیر حق حبس کرده ام رها کنند او را
و اگر محبوس بگوید مرا خصمی نیست ... نگاه دارند تا خصم پیدا شود و اگر گوید خصم ندارم حال خصم او معلوم نگردد ... تحقیق نماید پس اگر بعد از منادی
کردن خصم او ظاهر نشود سر دهد او را ... محبوس من بغیر حق و ... مجتهدین را درین دو مسئله دو قول است اقرب آنست که قولش مقبول نیست چه متضمن
قدح در قاضی اول است بلکه تفحص حال او باید کرد و قسم باید داد و بری الذمه بودن او ... سر دهد او را و آیا کفیل در این صورت لازم است یا نه خلاف است و اگر گوید که خصمی
دارم اما نمیدانم که کیست ... و درین مسئله نیز میان مجتهدین خلاف است حکم این مثل حکم مسئله مذکور است هفتم نگاه کردن در مالهای اطفال و دیوانگان پس حکم کند میانه
ایشان بآنکه نظر کند که اطفال اگر بالغ شده اند مال ایشان را بایشان تسلیم کند و ولی ایشان اگر از قبل قاضی معزول نشده باشد حکم باستقلال ولایت او کند و همچنین نظر کند
در حال اوصیا و اخراج حقوق پس اگر ایشان خلاف وصیت کرده باشند یا فاسق شده باشند تصرف ایشان را باطل کند و بدل ایشان جماعت دیگر تعیین کند و اگر ضعیف
باشند ضم کند بایشان دیگری را هشتم نظر کردن در امینان قاضی اول و لقطه و ضاله پس اگر امینان خائن شده باشند یا عاجز ... ایشان ... مسلمانان را و لقطه و ضاله
که در معرض تلف باشد یا آنکه نفقه ایشان برابر قیمت ایشان باشد بفروشد انها را و ماعدای انها را نگاه دارد یا آنکه بکسی بدهد ... نهم قرار دادن محرران در
قسمت کنندگان املاک و کسانی که گواهان را تزکیه کنند و مترجمان و کسانیکه قاضی اگر بزبان ایشان سخن مدعی و مدعی علیه را بقاضی بفهمانند پس اگر کدام از انها
که فاسق شده باشند تبدیل کنند بدیگری دهم نشستن جهت قضا در ... سهل باشد آمدن بر او یازدهم آنکه روی بقبله بنشیند و بعضی از مجتهدین گفته اند که ...
... بنشیند ... دوازدهم آنکه وضو بسازد و جامه خوب بپوشد سیزدهم آنکه با سکینه و وقار از خانه بیرون آید چهاردهم آنکه بسیار گشاده
روی نکند که ... جرات کنند در سخن گفتن پیش او و بسیار گرفته نباشد که مانع سخن گفتن پیش او باشد پانزدهم آنکه خالی باشد از آنچه او را مشغول سازد
و باعث پریشانی خاطر او گردد چون غضب و گرسنگی و تشنگی و خوشحالی بسیار و غم بسیار و بیماری و خواب و آنچه بدینها مانند شانزدهم حاضر گردانیدن علما
بمجلس قضا ... و ... هفدهم حاضر گردانیدن در مجلس قضا ... جماعتی از عدول را جهت ترتیب خصوم
در دعوی و جماعتی که گواه شوند بر اقرار ... قاضی ... مدعی و مدعی علیه بصلح کردن ... اصلح
حکم کند و اگر این مسئله بر وی مشتبه باشد مهلت طلبد تا ظاهر شود ... و تحصیل این کند ...

انکه کسی اقرار بحدی کند او را چنان تلقین کند که شاید انکار کند و از حد خلاص گردد چنانچه حضرت رسالت پناه صلعم نسبت بماعز کرده
بیست و یکم امر کردن به نشستن مدعی و مدعی علیه برابر او و جایز است که هر دو ایستاده باشند اما ایستادن یکی از ایشان جایز نیست مگر
انکه ایستاده کافر باشد و نشسته مسلمان باشد بیست و دوم انکه در وقت قضا رسیدن بر بالای بلندی [illegible] باشد
بیست سوم انکه قاضی بخود خریدن و فروختن جهت خود نشود بیست چهارم حاضر نشدن قاضی بعزم ضیافت مدعی و مدعی علیه یا ضیافت
یکی از ایشان اگر بیست پنجم انکه بر اشاره مدعی و مدعی علیه از سخن کردن ساکت باشند با ایشان بگوید که سخن گوئید یا مدعی
سخن گوید بیست و ششم انکه قاضی در [illegible] رسانیدن حق یا ابطال دعوی شفاعت نکند بیست هفتم عیادت بیمار مدعی و مدعی علیه
وحاضر شدن بجنازه ایشان بیست و هشتم اجتناب کردن انکه مدعی و مدعی علیه را برابر خواند اگر ممکن باشد بیست نهم سوال کردن
از عدالت گواهان و پنهانی چه آن از تهمت دورتر است و هر گاه [illegible] که در گواهان تغیر حال ممکن باشد مجدد از حال ایشان سوال کند
و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر گاه شش ماه بگذرد از حال ایشان سوال باید کرد سی ام انکه قضایای هر روز و هفته و هر ماه و سال را
هر یک در جائی جمع کند و تاریخ انبار انرا بنویسد تا انکه از تغیر محفوظ باشد سی یکم انکه قاضی وعظ کند [illegible] در وقت قسم دادن سی و دوم
انکه در حکم کردن در هر قضیه گواهان عادل بگیرد سی و سیم عفو کردن قاضی از کسی که [illegible] درشتی کند سی و چهارم [illegible] کردن
قاضی گرفتن چیزی از بیت المال جهت رزق اگر احتیاج نداشته باشد و همچنین است حکم کاتب و مترجم قاضی و معلم قرآن و مدرس
آداب و غیر آن و صاحب دیوان کیال و گواهان که گواهی دهند مگر انکه جهت سفر کردن بمونت سفر محتاج باشند چه در اینصورت
گرفتن چیزی جهت مونت سفر جایز است سی و پنجم انکه سه نوبت بکسیکه قسم متوجه اوست بگوید اگر قسم نخوری حکم میکنم بحق جهت
دیگری سی و ششم سوگند مغلظه دادن در اموالی که زیاده از ربع دینار باشد واما چهار امر حرام اول دادن چیزی
قاضی شدن بعضی از مجتهدین گفته اند که آن کس که اراده قاضی شدن دارد اگر مشهور نباشد میانه مردمان سنت است که
چیزی دهد و قاضی شود تا انکه مشهور شود بعلم و فضل دوم رشوه گرفتن در قضا رسیدن همچنین رشوه دادن بقاضی حرام است مگر انکه از
که اگر رشوه ندهد باطل شود حق او چه در اینصورت جایز است سیم اجرت گرفتن قاضی با عدم تعین احتیاج از مدعی و مدعی
علیه و غیر ایشان اما با حاجت مکروه است چهارم تلقین کردن قاضی مدعی یا مدعی علیه را بچیزی که مستلزم ضرر دیگری باشد
واما یازده امر مکروه اول دربان نگاه داشتن قاضی در وقت قضا رسیدن و بعضی از مجتهدین این امر را حرام میدانند جهت
انکه حضرت رسالت پناه صلعم نهی از آن کرده دوم قضا رسیدن در وقت گرسنگی و غضب سیم خریدن و فروختن قاضی
خود چیزی را جهت خود چهارم بسیار گشاده روی بودن قاضی که سبب طمع دیگری است و از دلها بیافتد پنجم بسیار
مقبوض بودن قاضی ششم تعیین کردن جماعتی مشخص جهت گواه شدن هفتم شفاعت کردن قاضی جهت اسقاط حقی یا
ابطال دعوی هشتم متفرق ساختن گواهان مگر وقتیکه فاضل باشند نهم وعظ گفتن ایشان هم با یکی از مدعی و مدعی علیه سخن

لفتن و بعضی از مجتهدین این احرام میدانند و هم مسجد قضا پرسیدن بعضی از مجتهدین این احرام میدانند یا و هم ترک فتن تا
با احتیاج و عدم تعیین از بیت المال مطلب و در بیان تحقیق دعوی و جواب و حکم حاکم و دران چند فصل است فصل
اول در تحقیق دعوی بدانکه مدعی کسی است که هرگاه او ترک دعوی کند کسی با او کاری نداشته باشد یا انکه خلاف یا خلاف
ظاهر را دعوی کند و مدعی علیه مقابل اوست و شش چیز در مدعی شرط است اول انکه بالغ باشد چه دعوی غیر بالغ مسموع نیست دوم
انکه عاقل باشد چه دعوی دیوانه معتبر نیست سوم انکه مختار باشد چه دعوی مست و بیهوش و خفته و کسی
که او را باکراه بران دارند صحیح نیست چهارم انکه دعوی از جهة نفس خود کند یا جهة کسی که ولی یا وصی یا وکیل او باشد یا حاکم
شرع یا امین او باشد پس اگر غیر اینها دعوی کند صحیح نیست پنجم در انچه دعوی کند چیزی باشد که مسلمان مالک ان شود
پس دعوی شراب و گوشت خوک کردن مسلمان صحیح نیست و دعوی بر یهود باشد ششم انکه دعوی لازم باشد
بحسب شرع پس اگر شخصی دعوی نماید که فلان ملک را فلان شخص بمن بخشیده این دعوی مسموع نیست تا انکه گوید بمن بخشیده
و بتصرف من داده چه در بخشیدن تا قبض ندهد لازم نمیشود و جواب مدعی علیه بر سه قسم است قسم اول انکه اقرار کند
بانچه مدعی دعوی میکند پس درین صورت هرگاه مدعی علیه بالغ و عاقل و مختار و جائز التصرف باشد لازم میشود براو
ادای حق ان و اگر درینصورت مدعی از حاکم التماس نماید که بر اقرار مدعی علیه چیزی بنویسد یا گواه بگیرد حاکم چیزی بنویسد
و گواه بگیرد بشرطیکه مدعی علیه را بشناسد یا دو گواه عادل گواهی دهند که بر حاکم ظاهر شود حال مدعی علیه چنانچه گذشت
و اگر گواه نباشد بر تعین مدعی و مدعی التماس چیزی نوشتن کند حاکم چیزی بنویسد و دران نوشته شکل مدعی علیه را بنویسد
و بمجرد قول اقرار کننده ننویسد و اگرچه مدعی تصدیق او کند زیرا که ممکن است که هر دو با یکدیگر ساخته باشند جهة لازم ساختن
حقی بر غیری و اگر مدعی علیه در صورتیکه اقرار بمال مدعی کند دعوی مفلسی نماید و بگواهان اثابت سازد مهلتش باید داد
تا چیزی پیدا کند و اگر مفلسی خود را ثابت نسازد حاکم او را حبس کند تا حال او معلوم شود قسم دوم انکه مدعی علیه انکار حق
مدعی کند پس درینصورت حاکم شرع اگر عالم باشد بحق مدعی حکم میکند بر مدعی علیه بدادن آن حق بمدعی و اگر عالم نباشد
طلب گواه از مدعی میکند پس اگر گواهان عادل بگذارند که بر حاکم ظاهر شود حکم کند و اگر گواهانی بگذارند که حال
انها بر حاکم مجهول باشد حاکم طلب ظاهر ساختن عدالت گواهان از مدعی مینماید و جرح در ایشان از مدعی علیه و اگر
مهلت خواهند سه روز ایشان را مهلت دهند پس اگر مدعی گوید که گواهان من غائب اند مخیر میسازد حاکم او را
میانه قسم دادن مدعی علیه و صبر کردن تا گواهان احاضر کند و درینصورت بر مدعی علیه لازم نیست که کفیل بدهد
و اگر مدعی گوید که گواه ندارم حاکم [illegible] نماید که او را بر مدعی علیه قسمی هست پس اگر طلب قسم کند
حاکم مدعی علیه را قسم بدهد و حاکم بی رضای مدعی قسم نمیتواند داد و مدعی علیه نیز بی رضای مدعی یا حاکم

شرع اگر قسم بخورد و اعتبار [illegible] و بعد از آنکه مدعی علیه قسم بخورد دعوی ساقط میشود و بعد از آن اگر مدعی مالی از مدعی علیه بیابد جایز است
بعوض مال خود ببرد و دیگر آنکه مدعی [illegible] قسم خوردن بگوید که قسم دروغ خورد و اگر مدعی بعد از قسم گواه بگذراند حق او در صورت
ثابت میشود یا نه میانه مجتهدین در این مسئله خلافست اصح آنست که ثابت نمیشود و در صورتیکه قسم متوجه مدعی علیه شد اگر از قسم خوردن
امتناع نماید آیا بجبر و اقتضاء حاکم را میرسد [illegible] کند یا آن حق جهت مدعی یا آنکه مدعی هرگاه قسم بخورد حکم [illegible] کند در این مسئله میانه مجتهدین
خلافست اقرب آنست که مدعی باید [illegible] صورت نیز مدعی از قسم خوردن امتناع نماید آیا دعوی او بالکلیه ساقط میشود یا در آن
مجلس دعوی او ساقط میگردد میانه مجتهدین در این مسئله خلافست مشهور آنست که بالکلیه دعوی ساقط میشود مگر آنکه بر مدعا خود گواهان
بگذراند و اگر مدعی از قسم خوردن در این صورت مهلت طلبد مهلتش میدهد حاکم بخلاف مدعی علیه که اگر مهلت طلبد در قسم خوردن مهلتش
نمیدهد و در صورتیکه قسم متوجه مدعی باشد آیا [illegible] مطالب گردانیدن حق خود کند میانه مجتهدین در این مسئله خلافست اقرب
که لازم نیست و قسمیکه باعث اسقاط دعوی مدعی میشود آنست که باسم خدا تعالی یا بصفات مختصه او باشد چنانچه در بحث سوگند خوردن
گذشت و اگر حاکم داند که جهود اگر قسم بمذهب او دهد بیشتر متنفر میشود قسم بمذهب او دهد [illegible] مشتمل باشد بمذهب او و قسم دادن بر [illegible] فعل
حرام و سنت است که حاکم سوگند مغلظه بدهد در حقوق مگر آنکه کم از ربع دینار [illegible] که سوگند مغلظه نمیتوان داد و قسم مغلظه خوردن
بر مدعی علیه لازم نیست و سنت است که حاکم وعظ گوید سوگند خورنده را پیش از سوگند خوردن و قسم خوردن میباید که در مجلس حکم
حاکم باشد مگر کسی که معذور باشد چون زنی که عادت او نباشد که از خانه بیرون آید و بیماری که نتواند بمجلس حکم حاضر شود و سوگند
خوردن گنگ باشاره اوست و بعضی از مجتهدین گفته اند که دست او را باسم خدا تعالی نهند و بعضی از مجتهدین گفته اند که صورت
قسم را بر چیزی بنویسند و بشویند و بگنگ دهند که بخورد و اگر بخورد ساقط میشود دعوی از او و اگر نخورد آنچه مذکور شد در حکم میکنند
کافیست منکر را سوگند خوردن بر نفی استحقاق مدعی اگرچه جواب مدعی با انکار چیزی مشخص داده باشد و سوگند خوردن قطع
باید در فعل نفس خود و در ترک آن و در فعل غیر اما بر نفی علم است در نفی فعل غیر و قسم خوردن دو قسمست اول بر نفی و آن وظیفه
منکر است چنانچه مذکور شد دوم اثبات و آن در پنج موضع است که مدعی را نها قسم میخورد جهت اثبات دفع ضرری از خود اول
لعان نمودن است جماعتی از مجتهدین که لعان را قسم میدانند دوم قسم خوردن مدعی بر کشتن و قسم خوردن اولیای او سوم قسم خوردن مدعی هرگاه یک
گواه داشته باشد چهارم قسم خوردن مدعی هرگاه مدعی علیه رد کند یا از قسم خوردن امتناع نماید چنانچه مذکور شد پنجم قسم استظهاری
هرگاه دعوی بر میت یا طفل یا دیوانه یا غائب باشد چه مدعی در این صورتها با گذرانیدن شهود قسم میخورد جهت اثبات مال خود
در چهار موضع مدعی قسم میخورد اول آنکه مدعی علیه رد کند قسم را چه در این صورت مدعی قسم میخورد چنانچه مذکور شد دوم آنکه منکر
از قسم خوردن امتناع نماید چه در این صورت مدعی قسم میخورد سوم آنکه مدعی یک گواه داشته باشد چنانچه مذکور شد چهارم [illegible]
آنکه مدعی دعوی کشتن یا لوث بر کسی نماید چنانچه در بحث قصاص خواهد آمد چه قسم [illegible] و در [illegible] موضع [illegible] قسم بر مدعی [illegible]

اول هرگاه دعوی کند وصی یتیم مالی را بر شخصی آن شخص منکر باشد و از قسم خوردن ابا نماید [illegible] قسم برد و یتیم نسبت دوم آنکه وصی یتیم بر وارث
که میت بر قرار وصیت کرده چیزی را یا میت کرده خمس یا زکوة یا حج و وارث منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید چه در این صورت حبس
منکر لازم است اما اگر سوگند خورد یا اقرار کند سوم آنکه امام وارث میت باشد [illegible] سوگند خوردن ابا نماید مشروع است آنکه حبس منکر میکنند تا سوگند
خورد یا حکم کند [illegible] کردن او و در پنج موضع قسم نمیتواند داد اول آنکه شخصی [illegible] مال را ابدال و در زکوة دوم آنکه شخصی منکر باشد
مال و را انتساب سوم آنکه شخصی دعوی اخراج زکوة از مال خود کند چهارم آنکه شخصی دعوی قبض یا رد بعض حصص معتاد کند پنجم آنکه جهت دعوی اسلام
کند پیش از تمام شدن سال تا آنکه از دادن جزیه خلاص شود قسم سوم آنکه مدعی علیه از دادن جواب ساکت باشد و سبب آن اگر از آفت باشد
باشد حاکم او را بهر طریق که تواند عالم گرداند که جواب و از اقرار یا انکار او معلوم شود و اگر سبب عناد و عداوت باشد حبس کنند او را تا جواب مدعی گوید یا آنکه
حکم کند بنکول کردن او یعنی قسم نخوردن او [illegible] آنکه حاکم شرع با او طلبا کند جواب را اگر جواب انکار بدهد مدعی را قسم خوردن رد نمی کند اگر قسم خوردن دادن ممکن باشد حکم
کند جهت مدعی بحق فصل دوم در آنچه حاکم [illegible] بعلم حاکم بدانکه امام بعلم خود حکم میتواند کرد در حقوق الله و حقوق الناس و غیر امام از قاضیان جامع الشرایط در حقوق
الناس بعلم خود حکم میتواند کرد [illegible] حقوق الله بعلم خود حکم میتواند کرد یا نه میان مجتهدین در این مسئله خلاف است اقرب آنست که حکم میتواند کرد اما بمجرد دیدن
خط خود حکم نمیتواند کرد هرگاه که خاطرش [illegible] کیفیت حکم نباشد و بعضی از مجتهدین حکم کردن قاضی را بعلم خود در چهار موضع جایز داشته اند و ماسوای چهار موضع
منع کرده اند اول عدالت گواهان و جرح ایشان که اگر قاضی عالم باشد بعدالت یا فسق ایشان حکم میتواند کرد و اگر بعدالت یا فسق ایشان عالم نباشد
از حال گواهان سوال کند اگر چه مدعی علیه از آن ساکت باشد دوم اقرار کردن در مجلس حاکم اگر چه غیر او نشنود سوم حکم کردن بعلم یقینی بخطا کردن گواهان یا
کذب ایشان چهارم تعزیر کردن کسی که بی ادبی کند در مجلس قضا اگر چه غیر او عالم نباشد بآن و بعضی از مجتهدین زیاده کرده اند موضع پنجم را که بعلم خود قاضی حکم
میتواند کرد و آن صورتیست که در واقع یک گواه باشد و قاضی خود گواه دیگر باشد چه در این صورت قاضی حکم میتواند کرد حکم میکند قاضی در حقوق
الناس بر غایب از مجلس حکم خواه دور باشد خواه نزدیک بشرط آنکه مدعی قسم بخورد بر بقای حق خود و در این صورت قسم دادن مدعی جهت ثبوت
خود دعوی نماید اما اگر جهت موکل یا مولی علیه باشد قسم نیست بلکه مال را تسلیم میکند با کفیل تا آنکه غایب حاضر شود و در عوض طفل و میت و دیوانه [illegible]
اما اگر در شهر باشد که آمدن به مجلس حاکم متعذر باشد آیا حکم میکند یا نه در این مسئله میان مجتهدین خلاف است اقرب آنست که حکم میکند اما بعد از آنکه حاضر شود دعوی
ادای حق یا ابرای آن کند و بگواهان [illegible] حاکم [illegible] حکم کرده باشد و قاضی در حق الله بر غایب حکم نمیتواند کرد و اما اگر
چیزی باشد که مشتمل باشد بر حق الله و بر حق الناس چون دزدی کردن غایب حکم کند بر غایب برد مال اما در دست بریدن
او حکم نمیتواند کرد و به نوشته قاضی که بقاضی دیگر نوشته باشد حکم نمیتواند کرد اگر چه مهر کرده باشد اما اگر قاضی بقاضی دیگر بحکم
کردن خبر دهد انفاذ حکم او میتواند کرد و اگر بقاضی دیگر گوید که پیش من ثابت شده بر دیگری لازم نیست انفاذ آن فصل سیم
در کیفیت حکم کردن حاکم بر [illegible] علیه دعوی کنند چیزی را که در دست هر دو باشد و گواه نداشته
باشند حاکم هر یک را بر نفی استحقاق دیگری سوگند میدهد و بالسویه آن چیز را میان ایشان قسمت می نماید

و همچنین است حکم اگر [illegible] و از قسم [illegible]دن امتناع نمایند و اگر یکی از ایشان سوگند خورد و دیگری نخورد حاکم از آنکه سوگند بدهد
که سوگند خورد پس اگر سوگند خوردن آن دو کس شد از سوگند نخوردن آن [illegible]ی باشد که حاکم او را اول مقرر کرده
بقرعه سوگند میدهد حاکم آن [illegible] را یک قسم برای نفی و یک قسم برای اثبات و اگر خواهد یک سوگند میدهد حاکم او را و جمع
میکند میان نفی و اثبات و اگر پیش از قسم [illegible] آن یکی باشد قسمی که میدهد حاکم شرع [illegible] جهت اثبات و تمام میکرد
و همچنین بالسویه میان ایشان قسمت میکنند هرگاه [illegible] گواه داشته باشد و آنچه در دست هر یکی باشد حاکم از و میگیرد
و بدیگری میدهد و اگر یکی از ایشان گواه داشته باشد آنچه تعلق باو دارد با قسم پس اگر یکی از ایشان خارج نه متصرف باشد و دیگری
گواه نداشته باشد قسم متوجه اوست خواه آن کس که متصرف است گواه داشته باشد و خواه نداشته باشد و گواه کافی از قسم خوردن
او نیست و اگر یکی از ایشان که متصرف باشد دعوی جمیع [illegible] کند و دیگری دعوی نصف آن کند و گواه داشته باشد نصف را بهمین
میدهد حاکم که دعوی کل میکند بی منازعه و نصف دیگر را قرعه بزند باسم هر که بر [illegible] آید از دست بعد از آنکه قسم خوردن
جهت نفی استحقاق دیگری اگر از قسم خوردن امتناع نماید و دیگری قسم بخورد و اگر او [illegible] امتناع نماید میان ایشان نصف را
دو قسم سازند پس مدعی کل سه ربع میبرد و مدعی نصف یک ربع اگر ایشان گواه [illegible] داشته باشند میانه ایشان بالمناصفه
قسمت میکنند بعد از آنکه مدعی نصف را قسم بدهد و اگر هر دو متصرف باشند و گواه نداشته باشند حاکم بدو قسم منقسم میسازد
میانه ایشان و مدعی قسم میخورد بر مدعی علیه قسم نیست و اگر در این صورت هر دو گواه داشته باشند نصف را حاکم بمدعی کل
میدهد و در نصف دیگر چون گواهان متعارض شده اند و در جمیع امور مساویند مجتهدین را درین مسئله خلاف است جهت
آنکه آیا گواهان داخل معتبر اند یا خارج پس بمذهب آن جماعه که گواهان خارج را اعتبار کرده اند آن نصف را بمدعی
کل باید داد و بمذهب آن جماعه که گواهان داخل را اعتبار کرده اند آن نصف را بمدعی نصف باید داد و در صورتیکه
گواهان متعارض شوند حاکم عمل بقول اعدل گواهان میکند و اگر در عدالت مساوی باشند اگر تاریخ گواهان مختلف باشد
آنچه در تاریخ مقدم باشد حاکم کردن بآن مقدم است و اگر مساوی باشد قرعه بزنند و هرگاه گواهان بعد از گواهی دادن رجوع
کنند پیش از حکم کردن حاکم حکم نمیتواند کرد و اگر بعد از [illegible] کردن رجوع کنند حکم باطل نمیشود و لیکن اگر دعوی مال باشد
گواهان آن مال را ضامن اند خواه آن عین باقی باشد و خواه نباشد و بعضی از مجتهدین گفته اند اگر عین باقی باشد
آن عین را میگیرد و اگر دعوی کشتن یا رجم کردن یا بریدن اعضا یا جراحت کردن باشد و رجوع کردن گواهان
پیش از استیفای اینها باشد استیفا جائز نیست و در قصاص بعضی از مجتهدین گفته اند که منتقل بدیت میکردد
و بعضی گفته اند که ساقط میشود و اگر رجوع کردن ایشان [illegible] اینها باشد و اعتراف کنند
که عمدا بدروغ گواهی داده اند گواهان را قصاص میتوانند کرد اما زیادتی دیت [illegible] ایشان را باید داد و اگر اعتراف

لشند اگر بخطا گواهی داده اند قصاص نیست بلکه دیت بر ایشان واجب میشود و اگر بعضی گویند که عمدا بدروغ گواهی دادیم و بعضی گویند که بخطا گواهی دادیم آنهایی
که عمدا گواهی دروغ داده اند قصاص است و آنهایی که خطا کرده اند حصه دیت آنها را میدهند و اگر در دعوی طلاق زن باشد و بعد از شوهر
کردن رجوع کنند درین مسئله میانه مجتهدین خلافست بعضی از ایشان گفته اند که بشوهر اول رد کند حاکم آن زن را و گواهان مهری که
شوهر ثانی بزن داده غرامت میکشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر بعد از دخول شوهر اول رجوع کرده اند غرامتی نمیکشند برای او
بلکه شوهر اول را بسبب دخول مهر مستقر شده و زن تعلق بثانی دارد چه حکم حاکم را بسبب رجوع باطل نمیدانند و اگر پیش از دخول رجوع
کنند غرامت میکشند گواهان نصف مهر را و اگر دروغ گفتن گواهان بر حاکم بیقین شود حکم او باطلست در جمیع صورتها و تعزیر ایشان
میکنند خواه ثبوت آن پیش از حکم باشد خواه بعد از حکم و گواهان ضامن اند در صورتهای مذکوره بتفصیلی که مذکور شد فصل چهارم
در بیان قسمت کردن میان شریکان و آن تمیز کردن حصه یکی از شریکانست از حصه دیگری بدانکه سنتست حاکم که شخصی تعیین کند در هر
شهری که میان شریکان چیزهایی که مشترک باشد قسمت نماید و رزق قسمت کننده را از بیت المال مسلمانان بدهد و شرطهای قسمت
کننده پنج است اول آنکه بالغ باشد دوم آنکه عاقل باشد سوم آنکه مومن باشد چهارم آنکه عادل باشد پنجم آنکه عالم باشد بمعرفت حساب
و اگر شریکان متفق شوند بر شخصی که میان ایشان قسمت کند غیر آن شخص که حاکم شرع تعیین کرده جایز است و درین شخصی که شریکان باو
راضی شده باشند سوای آنکه مکلف باشد از شرطهایی که مذکور شد چیزی لازم نیست چه اگر بقسمت کردن کافری راضی شوند صحیحست
و قسمت کردن دو قسم است قسم اول قسمت اجباری یعنی اگر یکی از شریکان از قسمت امتناع نماید حاکم شرع بجبر و قهر میانه ایشان
قسمت میکند و آن نیز دو قسم است اول آنکه چیزی که میان شریکان حاکم بجبر قسمت میکند میباید که حصه هر یک مساوی باشد
یا آنکه مختلف باشد اما توان مساوی ساخت و در قسمت کردن ضرر بدیگری نرسد مراد بضرر آنست که در قسمت کردن قیمت و نفعی
نقصان فاحش بهم رساند و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر قسمتی که مستلزم نقصان باشد اگر چه اندک باشد بی رضای شریک حاکم قسمت نمیتواند کرد
و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر قسمتی که سبب آن شود که شریک از حصه خود منتفع نشود لازم نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که
قسمت لازمست اگر شریک بطریقی که پیش از قسمت کردن انتفاع از حصه خود میبرد بعد از قسمت نیز همان انتفاع گیرد و بهترین اقوال
قول اولست دوم آنکه شریکی که ضرر باو رسد بسبب قسمت کردن راضی بقسمت شود و چه درین صورت نیز حاکم بقهر میانه ایشان قسمت میکند
قسم دوم قسمت اتفاقی که بی جبر و قهر حاکم نتواند کرد بلکه شریکان تا بآن راضی نشوند صحیح نیست و آن نیز بر دو قسمست اول آنکه
بقسمت کردن آن ضرر بشریک رسد و از آن منتفع نشود چون قسمت کردن کاری که قابل قسمت کردن نباشد یا آنکه بقسمت
کردن ضایع شود چون شمشیر یا آنکه میان دو کس مشترک باشد دوم قسمت کردن مستلزم آن باشد که یکی از ایشان
چیزی بدیگری بدهد تا حصه مساوی شود درین صورت حاکم شرع با ایشان تا راضی نشوند بقهر نمیتواند میانه ایشان
قسمت کرد و در صورت قسمت اجباری اگر یکی از شریکان طلب قسمت کردن نماید اما شریکان ابا کنند جایز است

اما اجابت [illegible] الا ... الصلح میرسد و در قسمت غیر اجباری هرگاه چند شریک باجزا قسمت میکنند در صورتیکه اجزا
مساوی باشند و متفق شوند [بر] اختصاص ... لازم میشود بی قرعه و اگر متفق نشوند قرعه بزند حاکم میانه ایشان یا باین طریق
که اسمهای ایشان را بر رقعها بنویسند و بکسی بدهد که مطلع بران نباشد و امر کند او را ببیرون آوردن اسم هر یک از حصه یا حصه را که
اسم یکی از ایشان انچه بیرون آید بدان عمل کند و اگر [بر] حاکم ظاهر شود که در قسمت کردن غلطی واقع شده قسمت باطل میشود و اگر یکی
از ایشان دعوی غلط نماید و بگواه ثابت نتواند کرد شریک دیگر را قسم باید خورد پس اگر قسم بخورد قسمت صحیح است و اگر قسم نخورد و مدعی
قسم بخورد قسمت باطلست و اگر حصه بعضی از شریکان ظاهر شود که مال غیری بوده و اجزا مساوی باشد قسمت باطل نمیشود اما اگر اجزا مختلف باشد قسمت
باطل میشود مطلب سیم در بیان شهادت یعنی گواهی دادن و در ان چند فصلست فصل اول در واجب بودن شهادت و شرطهای آن بدانکه
گواهی دادن واجب کفائیست باجماع مجتهدین با قدرت بران خواه طلبیده باشند او را جهت گواه شدن و خواه نطلبیده باشند مگر با خوف ضرر
غیر مستحق بر خود و بعضی از مومنین و اجرت گرفتن بران حرامست مگر مؤنت سفر جهت ادای شهادت و گاه هست که واجب عینی میشود و ان در صورتیست
که گواهی منحصر در شخصی باشد و شرطهائیکه در گواه میباید یازده است شرط اول انکه بالغ باشد پس گواهی دادن طفل مسموع نیست و بعضی از مجتهدین
گفته اند که گواهی اطفال در جراحتی که سرایت بمردن نکند مقبولست بشرط انکه ده ساله داشته باشند و متفرق نشده [باشند] و بر چیز مباح مجتمع
باشند و بعضی از مجتهدین گواهی اطفال را مطلقا قبول نمیداشتند شرط دویم انکه عاقل باشد پس گواهی دادن دیوانه صحیح نیست اما اگر دیوانگیش
ادواری باشد و در ان حالت که دیوانه نباشد صحیح است شرط سیوم انکه مسلمان باشد پس گواهی کافر صحیح نیست و اگر چه جهت کافر گواهی دهد
و بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهی یهود جهت یهود مقبولست و بعضی از مجتهدین گواهی اهل ذمه را در حق یکدیگر جایز داشته اند اگر چه در
مذهب مختلف باشند چون گواهی دادن یهود جهت ترسا و گواهی دادن غیر یهود و باجماع مجتهدین جایز نیست و گواهی دادن یهود و غیر
جهت مسلمان جایز نیست مگر در وصیت کردن گاه مسلمانان عادل نباشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهی ایشان وقتی در وصیت
مقبولست که در سفر باشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهی ایشان وقتی در وصیت که بعد از نماز عصر قسم بخورند بر وصیت چهارم شرط
انکه مؤمن باشند یعنی قایل بامامت دوازده امام علیهم السلام باشند پس گواهی دادن غیر مومن صحیح نیست پنجم شرط انکه عادل باشد
و عدالت هیئتیست نفسانی که باعث ملازمت تقوی و مروت میشود و زایل میشود عدالت بکردن گناهان کبیره و بسیار کردن
گناهان صغیره و مجتهدین در کتب خود عدد گناهان کبیره را مختلف ذکر کرده اند بعضی از ایشان بیست گناه کبیره ذکر کرده اند اول شریک اثبات
کردن جهة خدا تعالی شانه دویم کشتن مومن بغیر حق و زخم زدن بغیر حق سیوم زنا کردن چهارم لواطه کردن پنجم گریختن از جنگ کفار
هرگاه دشمن کمتر از دو مثل باشد مگر بدو طریقی که در بحث جهاد مذکور شد ششم سحر کردن هفتم ربا خوردن هشتم زنان شوهردار را بزنا نسبت دادن
نهم خوردن مال یتیم بغیر حق دهم غیبت کردن مسلمانان یازدهم سوگند دروغ خوردن دوازدهم گواهی دروغ دادن سیزدهم شراب یا چیزی که مست کننده
باشد خوردن چهاردهم استحلال کعبه معظمه یعنی ترک کردن احترام در وقت ... حقی که استثنا کرده اند پانزدهم
دزدی کردن شانزدهم بیعت را شکستن هفدهم کافر شدن بعد از هجرت بدیار کفار رفتن بعد از مسلمان شدن نوزدهم ... از رحمت خدا نا امید بودن

نوزدهم انکار خدا امین بعد ورحم این بودوسلم اعتراض کردن بقضای الهی قدراو بیستم عاق شدن یعنی از طاعت پدر و مادر در هر چه طاعت ایشان لازم باشد بیرون رفتن و بعد از آنکه این بیست چیز را در گناه کبیره ذکر کرده اند نقل نموده اند که این بیست چیز در احادیث مذکور است صریحا که اینها کبیره اند و بعضی از مجتهدین زیاده بر آنچه مذکور شد هجده چیز ذکر کرده اند اول قیادت یعنی میان زن و مرد واسطه شدن برسیدن ایشان بحرام بیکدیگر دوم دیوث بودن سوم بیرون آوردن کسی که پناه بکعبه و مدینه برده باشد اگرچه او را مجتهدین استثنا کرده اند چهارم غصب کردن مال مسلمانان پنجم سخن چینی کردن ششم قطع صله رحم هفتم کم فروختن و زیاده کشیدن هشتم نفع رسانیدن باهل ظلم نهم ترک نماز و روزه و زکوة و خمس و حج در سالی که واجب شده باشد دهم ظهار کردن با زن خود یازدهم خوردن گوشت مرده خوک بی احتیاج دوازدهم راه مسلمانان زدن سیزدهم شنیدن سرود و دستان خواندن با نظر تقریب چهاردهم قمار باختن پانزدهم بجور کردن مسلمانان شانزدهم مرد را حیز محض و علاقه شدن هفدهم کبر و حسد و بغض مؤمنان داشتن هجدهم وصیت کردن جهت غیر بقصد ضرر رسانیدن بوارث و بعضی از مجتهدین گفته اند که عدد گناه کبیره هفتاد است و در بعضی احادیث آمده که عدد گناه کبیره هفتصد نزدیکتر است که بهفتاد و بعضی از مجتهدین گفته اند که گناه کبیره آنست که شارع جهت کردن آن حدی قرار داده باشد پس هر چه حد نداشته باشد گناه کبیره نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که گناه کبیره هر گناهیست که کننده آن را در قرآن یا در حدیث وعده داده باشند بعقاب سخت و بعضی از مجتهدین گفته اند گناه کبیره هر گناهیست که در کردن آن فهمیده شود که کننده آن بمذهب و ملت کم اعتقاد است و بعضی از مجتهدین گفته اند که گناه صغیره نمی باشد بلکه همه گناه کبیره اند اما نظر بیکدیگر کرده بعضی از اینها صغیره است مثل آنکه نظر کردن بزنان اجنبیه صغیره است نسبت ببوسیدن ایشان و بوسیدن ایشان صغیره است نسبت بزنا کردن با ایشان و این قول خالی از قوتی نیست چه در حدیث آمده که نگاه بخوردی گناه نکنند بلکه نگاه بزرگی کسی کنند که نسبت باو گناه واقع میشود و در بعضی احادیث آمده که هر گناهی عظیم است و از ایل میسازد عدالت را ترک مروت کردن و آن هر چیزیست که سبب سبکی شود چون طعام خوردن غیر باز آوردی در بازارها و سر برهنه راه رفتن و بسیار چیزها که سبب خنده شود ذکر کردن و پوشیدن علما لباس لشکری را وغیر اینها و عدالت گواهان بسه چیز ثابت میشود اول علم حاکم شرع بان معاشرت باطنی دوم گواهی دادن دو عادل بعدالت او و می باید که تعریف کنند آن شخص را بنام او و نام پدر او و در حضور مدعی و مدعی علیه چه ممکن است که میانه شاهد و مدعی علیه عداوتی باشد یا میانه او و مدعی عداوتی باشد سوم شایع بمذهب بعضی از مجتهدین و بعضی از مجتهدین شایع را در اثبات تجریح و ساختن گواه کافی میدانند و اگر گواهان عدالت و گواهان جرح اینها متعارض شوند گواهان فسق مقدم است هر گاه مطلق گواهی بدهند و سبب را مذکور نسازند و اگر ذکر سبب کنند بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهان جرح مقدم است و بعضی گفته اند گواهان عدالت و اما اثبات میشود عدالت گواه باقرار کردن مدعی علیه بعدالت او و میانه مجتهدین خلافست و اگر گواهی دادن گواهان عادل بر عدالت حاکم را شکی باشد سنت است که میانه گواهان تفریق کنند هر گاه از فضلا نباشند و عدالت گواهان در وقت گواهی دادن معتبر است در وقت گواه شدن مگر در طلاق که عدالت گواهان طلاق در وقت شنیدن معتبر است نه در وقت گواهی دادن ششم آنکه حلال زاده باشد چه شهادت ولد الزنا و در بعضی احادیث صحیحه وارد شده که شهادت فرزند زانیه را در چیزی اندک قبول میتوان کرد و گواهی ولد الزنا درستی است که بحسب جاه و شخص باشند پس آنکه در میان مردمان بخلاف آن مشهور باشد گواهی او مقبول است شرط هفتم آنکه در گواهی دادن متهم نباشد چه اگر

حامله که پسر خود کواهی جهت او داده باشد اما در معامله دیگر مقبول است اگر پسر خود و مادر کواهی ندهد اما اگر در کواهی دادن از ایشان خبر خود
در حقوق الله باشد مسموع نیست شرط یازدهم آنکه کواهی را بلفظ کویند با قدرت چه اشارت کافی نیست اما در کنگ که اشاره دلالت
بر مقصود کند کافیست شرط دوازدهم آنکه در کواهی که بیگانه باشد چه کواهی خویشان مقبولست اما کواهی پسر بر پدر مقبولست یا نه
میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و اقوی آنست که صحیح نیست و این شرطها که مذکور شد میباید که کواه در وقت کواهی دادن متصف
باشند بآنها پس اگر این شروط در ایشان نباشد در وقت کواه شدن و در وقت کواهی دادن متصف شوند بآنها کواهی ایشان مقبول است
مگر در کواهان طلاق که در وقت کواه شدن میباید که متصف بآنها باشند چنانچه مذکور شد فصل دوم در آنچه سبب کواه شدن میشود بدانکه کواه
کواهی نمیتواند داد تا آنکه او را علم قطعی حاصل نباشد بر آنچه کواهی او میدهد و آن بدو چیز حاصل میشود اول دیدن آنچیز را اگر چیزی باشد که
تواند دید آنرا چون غصب کردن و دزدی نمودن و کشتن و شیر خوردن و زائیدن و زنا کردن و لواطه و کواهی دادن کسی که کر باشد در چیزها
هر گاه شرطهائیکه مذکور شد درو باشد جائز است و دیدن کواه روی زن اجنبیه جهت کواه شدن او مگر آنکه آواز او را بشناسد چه صورت دیدن
روی او جائز نیست دوم شنیدن آنچه قابل شنیدن باشد چون شنیدن عقود و ایقاعات و کافی نیست دیدن خط خود اگرچه عادل کواهی دهد و آنچه
سنیان نسبت کرده اند با مامیه ایشان قائلند بجواز آنکه شخصی جهت برادر مؤمن خود کواهی بدهد بدروغ غلط است زیرا که امامیه نقل اجماع کرده اند
بر آنکه این کواهی دادن جائز نیست و تصریح کرده اند که این قول مذهب محمد علی شلمغانیست که داخل غلات بوده و سبب غلط افتادن سنیان این بوده
که این مرد وقتی مذهب امامیه داشته و بعد از آن داخل غلاة شده و کواه تا آنکه نسب شخصی و علم او را نشناسد کواهی جهت او نمیتواند داد و اسم او
او کافی نیست نزد من ممکنست و اگر حال کواه مجهول باشد اگر دو عادل حال او را بر و تشخص کنند صحیح است فصل سوم در بیان تفصیل حقوق که بکواهان
عادل ثابت میشود و آنها بر پنج قسم است قسم اول آنکه بکواهی چهار مرد عادل ثابت میشود و آنها سه چیز اند اول زنا دوم لواطه سوم سحق قسم دوم آنکه بکواهی
چهار مرد یا سه مرد عادل و دو زن ثابت میشود و آن زنا است که موجب رجم است چه آن بکواهی دو مرد و چهار زن ثابت نیز میشود قسم سوم آنکه بکواهی مرد عادل و چهار
زن ثابت میشود و آن زنا است که موجب جلد است چه آن بکواهی دو مرد و چهار زن نیز ثابت میشود و قسم چهارم آنکه بکواهی دو مرد عادل ثابت میشود و آن
ده و چیز است اول مرتد شدن دوم زنا انداختن سیوم شراب خوردن و چیزی که مست کننده باشد چهارم حد کسی که دزدی کرده باشد پنجم زکوة ششم خمس
هفتم نذر هشتم کفارات نهم مسلمان شدن دهم بالغ شدن یازدهم ولای عتق دوازدهم تعدیل جرح سیزدهم عفو کردن از قصاص چهاردهم طلاق پانزدهم عده زنان شانزدهم
خلع هفدهم وکالت هجدهم وصیت کردن بشخصی بغیر مال نوزدهم نسب بیستم دیدن ماه هرگاه در آسمان ابر باشد بیست یکم دخول کردن حیوان بیست دوم
کشتن آدمی که موجب قصاص باشد یعنی عمدا باشد قسم پنجم آنکه بکواهی دو مرد عادل یا یک مرد و دو زن یا یک قسم ثابت میشود و آن چیزیست که
مال باشد یا غرض از و مال باشد و آن بیست چیز است اول دین دوم قرض سیوم غصب چهارم بیع پنجم صلح ششم اجاره
هفتم مضاربه هشتم مساقات نهم شرکت دهم رهن یازدهم وعده کردن در بیع دوازدهم سیزدهم خیارات چهاردهم
شفعه پانزدهم فسخ کردن عقد شانزدهم گرفتن مال کتابت هفدهم هجدهم کشتن که موجب دیت

باشد و دیت جراحتها و همچنین کشتن پسر خود را و کشتن مسلمان کافر را یا آزاد بنده را چه درین صورتها دیت ثابت میشود و خلافست
میانه مجتهدین در آنکه آزادی و نکاح و قصاص باین قسم از گواهان ثابت میشود و اقرب آنست که بنا بر دو وجه ثابت میشود قسم
ششم که بگواهی مردان تنها و زنان تنها و باجتماع هر دو ثابت میشود و قاعده در این آنست که در هر موضعی که اطلاع
مردان بر ان دشوار باشد غالبا بگواهی زنان بر ان کافیست و آن هشت چیز است اول بکارت دوم زائیدن سوم فریاد
کردن طفل در وقت زائیدن چهارم عیوب باطنی زنان پنجم رضاع بر قول قوی ششم وصیت مال بگواهی چهار زن ثابت میشود
تا آنکه بگواهی یکزن یکربع وصیت ثابت میشود و بگواهی دو زن نصف وصیت ثابت میشود و بگواهی سه زن سه ربع وصیت ثابت میشود
آیا بگواهی یکمرد نصف وصیت ثابت میشود یا نه میانه مجتهدین خلافست درین مسئله و اشکال در خنثی قویست اگر زن اند که شخصی
جهت شخصی وصیت مال کرده آیا جایز است که او وصیت را در گواهی زیاده گوید تا آنکه ربع او موافق اصل وصیت باشد خلافست
میانه مجتهدین درین مسئله هفتم انقضاء عده هشتم حیض و نفاس قسم هفتم آنکه بگواهی پنجاه کس ثابت میشود چون دیدن ماه هر گاه در آسمان
ابر باشد بقول بعضی از مجتهدین قسم هشتم آنکه بگواهی یک کس ثابت میشود چون عزل وکیل چه هر گاه وکیل را بگواهی یکمرد عادل ظنی حاصل
شود عزل میشود چنانچه در بحث وکالت مذکور شد و چون دیدن ماه بقول سلار که در اول ماه یک گواه عادل کافی میداند قسم نهم
بقسم تنها ثابت میشود چون کشتن چه مدعی و خویشان او هر گاه گواه نداشته باشند پنجاه قسم میخورند و کشتن ثابت میشود فصل
چهارم در بیان تفصیل حقوق که بشیاع ثابت میشود بمذهب جماعتی از مجتهدین که شیاع را کافی میدانند و شیاع اخبار جماعتیست
که حاکم شرع را ظن غالب حاصل شود و در ذکر تفصیل حقوقیکه بشیاع ثابت میشود میانه مجتهدین خلافست بعضی از ایشان
هفت چیز ذکر کرده اند اول نسبت بپدر و مادر دوم مردن شخصی سوم ملک مطلق چهارم وقف و صدقات پنجم نکاح ششم آزادی
و بندگی هفتم ولایت از قبل امام و بعضی از مجتهدین زیاده برین هفت چیز مذکور پانزده چیز دیگر را بشیاع ثابت میدانند اول عزل
دوم ولاء عتق سوم رضاع چهارم ضرر رسانیدن بزن پنجم تعدیل گواه ششم جرح کردن گواه هفتم مسلمان بودن هشتم کافر
بودن نهم رشید بودن دهم سفیه بودن یازدهم حامله بودن دوازدهم زائیدن سیزدهم وصایه چهاردهم آزاد بودن پانزدهم توبه
شخصی بکری را و بعضی از مجتهدین زیاده برین بیست و دو چیز پنج دیگر ذکر کرده اند اول غصب دوم دین سوم بیع چهارم آزاد کردن
بنده پنجم [illegible] فصل پنجم در تفصیل حقوقیکه ثابت میشود بگواهی دادن گواهان عادل بر گواهان عادل
و این قسم را گواهی بر گواهی میگویند آیا درین گواهی گواهی دادن زنان بر گواهی دادن ایشان مقبول است میانه مجتهدین خلافست
اقرب آنست که مسموع نیست اگر چه در مکانهایی باشد که گواهی زنان مقبول باشد در آنها و باین قسم گواهی یازده چیز ثابت
میشود اول قصاص دوم [illegible] سوم نسب چهارم آزادی پنجم قرض و دین ششم عقود هفتم عیوب زنان هشتم زائیدن نهم
فریاد کردن طفل در وقت زائیدن دهم وکالت یازدهم وصیت کردن بمال و [illegible] آن قاعده کلی درین قسم آنست که هر حق الناس

حق الله ثابت نمیشود اما حق الناس باین قسم ثابت میشود اما حق الناس چون [?] واگر چیزی مشتمل باشد بر حق الله و حق الناس بگواهی ثابت نمیشود اما حق الناس ثابت است
و شرطهای گواهی دادن گواهان بر گواهی دادن گواهان چهار چیز است اول آنکه بر هر یک از گواهان اصل دو گواه فرع گواهی بدهند پس اگر بر هر یک از گواهان
اصل دو گواه فرع گواهی بدهند مسموع نیست دوم آنکه گواهان اصل حاضر نباشند یا مرده باشند یا در سفر باشند یا بیمار باشند یا در حبس باشند یا از ترس ظالم بیرون
نتوانند آمد چه اگر ممکن باشد که ایشان حاضر شوند گواهی گواهان فرع مسموع نیست سوم آنکه شرطهائیکه در گواهان اصل مذکور شد در گواهان فرع نیز
باشد پس اگر این شرطها نباشد گواهی ایشان مسموع نیست چهارم آنکه گواهان اصل را معین سازند در وقت گواهی دادن یا نام ایشان را ذکر کنند پس اگر
ایشان را مذکور نسازند گواهی ایشان مقبول نیست و اگر گواهان فرع بر گواهان اصل گواهی بدهند و ایشان منکر باشند میانه مجتهدین درین مسئله خلاف است
واضح نیست که گواهی گواهان فرع درین صورت مسموع نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر گواهان فرع عادل‌تر باشند قول ایشان مسموع است و با مساوی
بودن گواهی ایشان مسموع نیست و بعضی گفته‌اند که با مساوی بودن گواهی ایشان مسموع است و مراتب این قسم گواهی دادن سه قسم است اول اعلام آن چنانست
که گواهان اصل بگویند بگواهان فرع که گواه باشند که گواهیم که فلان شخص نزد فلان شخص مبلغی دارد دوم آنکه گواهان فرع این قول را در حضور حاکم شرع
بشنوند از گواهان اصل سوم آنکه گواهان فرع بشنوند این قول را از گواهان اصل در غیر مجلس حاکم شرع و در قسم سوم میانه مجتهدین خلاف است اقرب آن
که مسموع است و گواهان در قسم اول چنین ادای شهادت کنند که گواهان گواه گرفتند ما را فلانیان و در قسم دوم شنیدیم در مجلس حاکم شرع که فلانیان
گواهی ادا نمودند و در قسم سوم شنیدیم که فلانیان چنین گفتند باب هفدهم از کتاب جامع عباسی در اقرار کردن و وصیت نمودن و درآن دو مطلب است
مطلب اول در اقرار و آن بر دو قسم است اقرار بحق نمودن و اقرار بخویش نمودن و درآن چند فصل است فصل اول در اقرار بحق کردن و شرطهای آن
چهارده است اول آنکه اقرار کننده بالغ باشد چه اقرار غیر بالغ صحیح نیست اما اقرار ببلوغ باحتلام با امکان آن صحیح است بدون گواه و اما اقرار
ببلوغ کند بسال درین صورت تا بگواه ثابت نسازد مقبول نیست دوم آنکه عاقل باشد چه اقرار دیوانه صحیح نیست و اگر دیوانگی او دوری باشد
اقرار او در حالت غیر دیوانگی صحیح است سوم آنکه معلق نسازد اقرار را بچیزی چون مشیت زید و شهادت عمرو پس اگر معلق سازد صحیح نیست و
صحیح است اقرار کردن بصیغه عربی و فارسی و غیر آن چهارم آنکه قصد اقرار کند و اقرار کسی که قصد نداشته باشد چون مست و خفته و سهو کننده و غلط کننده صحیح نیست
و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر مستی مست بسبب خوردن غیر حرامی باشد اقرارش صحیح است باقرار خود مؤاخذ است پنجم آنکه اقرار کننده آزاد باشد چه اقرار بنده
بآنچه تعلق بمولی دارد از نفس او و مال او صحیح نیست بلکه آنچه اقرار بمال از او واقع شود بر او لازم است که بعد از آزاد شدن از عهده آن بیرون آید اما اگر
ماذون از آقای خود در تجارت کردن باشد و آنچه تعلق بمال دارد پس اگر اقراری از او واقع شود بچیزی که متعلق بتجارت باشد صحیح است و همچنین صحیح است اقرار او
که بغیر مال باشد چون طلاق نیز و ششم آنکه مختار باشد پس اقرار کسیکه او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست هفتم آنکه جایز التصرف باشد پس اقرار سفیه در
جنایتی که موجب قصاص باشد و غیر طلاق و نکاح چه اقرار مفلسیکه حاکم شرع در جهت قرض قرضخواهان از مالش منع کرده باشد در عین صحیح نیست
اما در دین صحیح است اقرار بیمار در زیاده از سه یک مالش جهت اجنبی با تهمت بر ورثه اما اگر تهمت نباشد یا جهت وارث باشد از اصل بیرون میرود
هشتم آنکه کسی که اقرار بجهت او میکند قابل باید که اهلیت آن داشته باشد که چیزی جهت او قرار گیرد پس اگر اقرار کند جهت ملک یا دیوار و زمین صحیح نیست و اگر
اقرار کند بجهت چارپای در آن خلاف است بعضی از مجتهدین گفته‌اند که احتمال بطلان دارد و بعضی گفته‌اند احتمال استفسار دارد و اگر گوید که بسبب آن دابه بعضی گفته

بهمه جا که آن متعلق است و اقرب انحصار است پس اگر تفسیر کند بارش جنایت شخصی قبول میکنند ازو واگرچه تعیین نکند بر قول اقرب مطالبه تعیین ازو میکنند
و احتمال بطلان در این صورت میرود و اگر اقرار کند جهت بنده منصرف بمولای او میشود و اگر اقرار کند جهت مسجدی یا مدرسه و ذکر سبب
ممکن آن کند چون وصیت یا وقف یا مطلق گویند صحیح است و اگر سببی محال ذکر کنند سبب لغو است بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی اقرار را در این صورت
باطل میدانند و اگر اقرار کنند جهت حمل همچنین است و اگر مرده متولد شود باطل است اگر منسوب بوصیت کرده باشد و او ثابت باشد و اگر ترکه است اگر نسبت بارث داده باشد
و اگر حمل متعدد باشند قسمت کنند بطریق میراث اگر وصیت باشد چه در وصیت با عدم تفصیل بزیاده و نقصان همه مساوی باشند نهم
آنکه کسی که اقرار جهت او میکنند تکذیب اقرار کننده نکند چه اگر تکذیب او بکند مستحق چیزی نمیشود مگر آنکه بعد از تکذیب رجوع نماید و اقرار بعبد جهت غیر آزادی غلام لازم
اندیشه بر قول شیخ اگر شخصی اقرار کند بنده را جهت شخصی و او منکر شود آزاد میشود دهم آنکه او کسی باشد که مالک شود چیزی را که جهت او اقرار کنند پس اقرار جهت حیوانی
بحول یا شتر یا جهت کافری بمصحف یا بنده مسلمان صحیح نیست بعضی از مجتهدین اقرار را در دو صورت آخر جایز داشته اند و گفته اند که حاکم شرع جبر میکند
ایشان را بفروختن آنها یازدهم آنکه آنچه بآن اقرار میکند میباید که چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد پس اگر اقرار کند بآن جهت کسی صحیح نیست
و همچنین اگر اقرار بفضله انسان یا پوست مرده کند مگر آنکه پوست را جهت حلال داننده مرده اقرار کند در این صورت صحیح است و اگر اقرار کند جهت شخصی
بحبه گندم یا پوست جوزی لازم است که بآن کس بدهند اگرچه او را مال نگویند دوازدهم آنکه آن چیز ملک اقرار کننده نباشد پس اگر گوید که ملک من از فلانست
صحیح نیست سیزدهم آنکه چیزی باشد که احکام اقرار در آن جاری باشد پس اگر کسی که بحسب شرع ثابت شده باشد که چیزی را بر او وقف کرده باشند
اقرار کند بآن چیز جهت غیر صحیح نیست چهاردهم آنکه چیزیکه اقرار میکند بآن چیز در دست او باشد پس اگر اقرار بمال غیری کند صحیح نیست فصل دوم
در اقرار کردن بخویشی بودن بدانکه شرطهای اقرار کردن زیاده بر آنچه مذکور شد سه چیز است اول آنکه ممکن باشد الحاق مقر به پس اگر اقرار کند به بنوت معروف
بنسبی یا بنوت بزرگتر از خود یا مساوی یا ناقص کمی که عادت بر آن جاری نباشد باطل است و همچنین باطل است اقرار بنسبی که شرعا ممنوع باشد چون ولد الزنا
و ولد لعان اگرچه در این صورت فرزند میراث میبرد و اگر اقرار کند که این ولد منست از زنا خلافست که اقرار با این قبیل تعقیب اقرار بمنافیست یا مقبول میشود اول
ازو قبول میکنند دوم تصدیق مقر به غیر ولد صغیر و مجنون و میت چه در صغیر انکار اعتبار ندارد و اگرچه بعد از بلوغ باشد و اگر دو شخص
تصادق کنند بر نسبت غیر ولد چون اخوت صحیح است و تعدی میکند از متصادقان بورثه ایشان مع عدم منازع در نسب پس اگر دو کس نزاع کنند در احدی
بگواه است و اگر عم اقرار کند به برادری برادر میت مال میت را بدهند و اگر زوجه اقرار کند بولدی برای زوج و در آن تقسیم کنند مال را بفرزند میدهد اگر تکذیب کنند زن را
از هشت یک نصف حصه خود را بفرزند میدهد و اگر برادر زن اقرار کند که فرزندی هست و جهت منکر باشد آنچه زیاده بر ربع است برادر زن بفرزند میدهد و اگر فرزند بفرزند دیگر اقرار کند نصف
را با او میدهد و اگر هر دو بثالثی اقرار کنند ثلث را با او میدهند با عدالت هر دو نسب و میراث هر دو ثابت میشود فصل سیم در احکام اقرار بدانکه هرگاه اقرار کند
بمالی جهت شخصی معین لازمست که بدهد مال را بآن شخص هرگاه اقرار کند بچیزی مجهول صحیح است و استفسار طلبد از اقرار کننده و هرگاه متعدد باشد آنچه غالب
باشد در استعمال و اگر استعمال غالب نباشد تعیین آن بر اقرار کننده تعلق دارد و هرگاه اقرار بمجهول کند صحیح است الزام میکند حاکم اقرار کننده را بتفسیر آن مثل آنکه
اقرار کند بمال یا بشیئی یا مال بسیار یا مال عظیم یا مال کثیر یا نفیس یا خطیر آنکه او را در عرف مال گویند پس در این صورت اگر اقرار به پوست بادام یا حبه از گندم کند
صحیح نیست و شیخ طوسی رحمه الله گفته که مراد بمال کثیر هشتاد است زیرا که در بعضی احادیث وارد شده که کثیر را حضرت ائمه معصومین بهشتاد

تفسیر کرده اند و در بعضی احتمالات چه در حدیث در نذر کردن اقتصار شده بر ذکر بر اقرار کردن قیاس است و اقرار مجهول
بر مال جایز بوده و وجه آنست که اقرار کردن بچیزی چنان اعم از آن باشد پس اگر تفسیر کند بحد قذف یا بشفعه قبول میکند حاکم آنرا و اگر
تفسیر کند بچیزی که قبول نمیکند [illegible] بعضی مجتهدین این را نیز جایز دانسته اند و هم اقرار بمال لازم است بر او آنچه او را در عرف
مال گویند اگرچه قلیل باشد پس اگر مال نباشد قابل نیست چون سرگین نجس یا تفسیر آن بحبه گندم جایز است یا نه خلاف است چنانچه
مذکور شد سوم اقرار با سماء اجناس چون چیزیست و ذهب و فضه و قول قول مقر است در تفسیر آنها باقسم چهارم اقرار بصیغه جمع
حمل میکنند بر سه یا بیشتر و اگر گوید که من در و ضیحهم گرا قل جمع متعلق است خلاف است قرب آنست که قبول میکنند پنجم اقرار بصیغه عدد
چون چند و تفسیر او تعلق بمقر دارد و اگر به حبه گندم کند ششم ابهام در صلا چون له علی من واحد الی عشرة یعنی فلان از است
بر من از یک تا ده چه احتمال هشت دارد و احتمال ده دارد و احتمال نه دارد و احتمال پنجاه و پنج دارد هفتم ابهام در صفت
چون له علی درهم ناقص و همچنین اگر گوید که له علی مال عظیم جلیل نفیس هشتم ابهام در جزء چون نصف مثلا و تفسیر میکنند نصف آنچه
شمول باشد و اگر اقرار کنند بدرهمی و نصفی بعضی از مجتهدین میگویند که نصف راجع بدرهم میشود نهم ابهام بکذا پس اگر گوید له علی کذا مثل
آنست که بگوید له علی شیء پس اگر بگوید له علی کذا درهم برفع یا بنصب یا بجر اقرب آنست که مراد او واحد است چه رفع بدلیت است
و نصب بتمیز و جر باضافه و در جر بعضی درهم نیز احتمال دارد و بعضی گفته اند که در نصب احتمال بیست درهم دارد چه اقل عدد مفرد که ممیز
منصوب میباشد بیست است و در جر احتمال صد درهم دارد چه اقل عددی که ممیزش مجرور است باضافه صد است و اگر کذا کذا درهم باشد مثل اول است
در حال نصب و جر و بعضی گفته اند که در نصب احتمال یازده دارد و اگر با حرف عطف باشد در حال نصب بیست و یک است دهم ابهام
بعطف مانند آنکه گوید له علی درهم و درهم و درهم چه احتمال دارد که مراد سه درهم باشد و اگر گوید مراد و ثالث تاکید ثانیست صحیح است و اگر گوید مراد
بثالث تاکید اوست صحیح نیست یازدهم ابهام بظرفیه و مانند آنکه گوید له زیت فی جرة او سمن فی عکة او قماش فی عیبة او الف فی صندوق
و امثال اینست و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر چیزی با ظرف نمیباشد اقرار با و اقرار بظرف اوست و اقرار بجاریه و اقرار بزین است اما اقرار به بنده که عمامه و جامه
در تن دارد و اقرار بجامه و عمامه نیست دوازدهم ابهام در اعیان چون له هذا الثوب او هذا العبد مطالبه تعیین میکند پس تعیین اگر مقر له منکر باشد آن سوگند میدهد
و انتزاع میکند حاکم مقر به را یا در دست مقر میگذارد و پس اگر مقر که غصب توکیند بعد از انکار قبول میکند سیزدهم ابهام مستخرج بطریق استخراج مجهولات
و این مخفی نیست که مقر عالم باشد بان عبارت پس اگر عالم بالتعیین کند حکم مترتب نمیشود بر آن مثلا بطریق حبر و مقابله گوید زید را بر من
مالیست نصف مال عمرو و عمرو را بر من مالیست و نصف مال زید پس مال هر یک را چهار است بطریق جبر و مقابله و بر یک از ایشان شش میباید داد
تفسیر جنس رجوع باقرار کننده باید کرد چهاردهم ابهام ممکن الاستخراج بحساب فی رجوع بمقر چون له علی من الفضه بوزن هذه الصخرة او بقدر
عنیه زید یا نزده هم ابهام از حیثیت عموم چنانچه گوید زید راست جمیع آنچه در دست من است و اگر گوید فلان شخص را بر من باده از مال فلان
بقدر مال او و زیاده است و اگر در این صورت دعوی کند که من مال او در اکم بند شانزدهم سوگند میدهند

ی و بنده اقرار بعین و دین صحیحست پس اگر گوید که دینی که بر ذمه بکرست تعلق بزید دارد و نامم در
تمسک عاریه است صحیحست و اگر گوید بر تست هزار و در جواب گوید بلی یا نعم یا اجل یا من مقرم بان لازم
درین صورت هزار و اگر گوید در جواب وزن کن یا نقد کن یا گوید من مقرم و نگوید بان درین صورت
لازم نیست چه در عرف در دو صورت اول احتمال استهزا دارد و در صورت اخر احتمال آن دارد که
من مقرم بان حق جهت تو یا دیگری فصل چهارم در منافی اقرار و آن بر دو قسمت قسم اول مقبول
بد و شرط اول انکه بعد از اقرار کردن بچیزی استثنا زیاده بران چیز یا مساوی آن نکند بلکه بکمتر
ازان استثنا کند مثل انکه گوید فلانی راست بر من ده درهم الا دو درهم چه درین صورت اقرار بهشت
درهم کرده دوم انکه استثنا متصل باشد چه اگر بفاصله گوید الا سه درهم در مثال مذکور صحیحست اما اگر بعد
از مدتی استثنا کند صحیح نیست و استثنا از اثبات نفیست باجماع و از نفی اثبات خلاف مر ابوحنیفه را که بران
رفته که استثنا از نفی اثبات نیست و اگر استثنا متعدد باشد بحرف عطف یا انکه استثنا دوم زیاده از اول
باشد بهر دو استثنا از اول بیرون بیرود و مثل انکه گوید فلان است بر من ده درهم الا سه درهم الا سه درهم
یا فلانی راست بر من ده درهم مگر دو درهم مگر چهار درهم پس درین دو صورت چهار درهم اقرار کرده و اگر
بحرف عطف نباشد و استثنا از جنس باشد صحیحست بشرط انکه مستغرق نباشد و اگر استثنا به تردید باشد
مثل انکه گوید فلانی راست بر من ده درهم الا سه درهم یا چهار درهم صحیحست و درین دو احتمال است احتمال
شش دارد و احتمال هفت نیز دارد و اگر گوید که فلانی راست بر من درهمی بلکه درهمی میانه مجتهدین درین
قول خلاف هست اقوی انست که اقرار کرده بیک درهم مگر انکه گوید مراد من دو درهم است و اگر بعد
از دو جمله استثنا واقع شده باشد مثل انکه گوید فلانی راست بر من ده درهم و جامه الا درهمی میانه مجتهدین
درین خلافست بعضی گفته اند که عاید بر هر دو جمله است و بعضی برین رفته اند که عاید بجمله
اخیره است قسم دوم مردود مثل انکه گوید فلانی راست بر من هزار دینار قیمت شراب
یا خوک یا متاعی که قبض نکرده ام یا اقرار کند جهت مسلمانی بشراب و یا خوک
چه درین صورتها منافی اقرار مقبول نیست مطلب دوم در وصیت نمودن و دران سه
فصل است فصل اول در وصیت نمودن و دران شرطهاست بدانکه وصیت مالک
کردانیدن عین یا منفعتی است بعد از مردن شخصی را و بعضی از مجتهدین گفته اند که وصیت
ساختن شخصی است بر تصرف در چیزی که بعد از مردن بماند و شرطهای آن دوازده است اول

ایجاب چون اوصیت لفلان بکذا او افعلوا کذا بعد وفاتی یعنی وصیت کردم جهت فلان شخص بفلان چیز مثلا
یا انکه کوید فلان مبلغ تصدق کنید و بفلان مبلغ حج اجاره کنید بعد از وفات من انچه بدین
ماند و صیغهٔ عربی در وصیت لازم نیست اگرچه قادر بر نطق باشد و بنویسد یا اشاره کند عمل بآن
واجب نیست اگرچه در حال نوشتن او حاضر باشند دوم قبول کسی که وصیت جهت او می کند
خواه بلفظ باشد چون قبلت و خواه بفعل چون تصرف کردن در آن و این در جائی شرط است که
محصور باشد اما در غیر محصور چون فقرای بنی هاشم یا مسجد یا قنطره قبول شرط نیست و بعضی
از مجتهدین گفته اند که قبول صحیح نیست مگر بعد از وفات و در قبول اتصال با یجاب شرط
نیست پس اگر قبول بعد از وفات واقع شود صحیحست و اگر رد کرده باشد وصیت را
در حیات موصی آیا بعد از وفات او رجوع میتوان کرد و قبول کردن خلافست و مشهور
آنست که جائز است اما اگر بعد از وفات و پیش از قبول رد کند باطلست و اگر پیش از قبول
و قبض رد کند لغو است باجماع و اگر بعد از قبول و پیش از قبض رد کند خلافست و اگر پیش
از قبول موصی له بمیرد وارث را قبول میرسد خواه مردن پیش از موصی باشد و خواه بعد از
موصی و بعضی از مجتهدین گفته اند که درین صورت وصیت باطلست و بعضی گفته اند که اگر غرض
موصی تعلق بمیت داشته باشد باطل میشود و گرنه صحیحست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر موصی له
بعد از موصی بمیرد تعلق بوارث او میگیرد و اگر پیش باشد باطلست و در قبول و رد ورثه
موصی له حکم او دارند و اگر موصی له وارث نداشته باشد راجع میشود بورثه موصی و بعضی
گفته اند که بامام میرسد سوم آنکه موصی بالغ باشد چه وصیت طفل صحیح نیست و در وصیت طفل ممیز که
ده ساله باشد خلافست بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر ده ساله داشته باشد وصیتش در ابواب البر
صحیحست و بعضی گفته اند که اگر مروت وصیت [illegible] صحیح است و اگر زن است هفت ساله چهارم آنکه
عاقل باشد چه وصیت دیوانه صحیح نیست پنجم آنکه رشید باشد پس وصیت سفیه صحیح نیست مگر در ابواب
البر و معروف نزد بعضی از مجتهدین و بعضی مطلقا صحیح نمیدانند و همچنین کسی که خود را زخم زده باشد
و در آن زخم خوف مردن باشد چه او نیز حکم سفیه دارد ششم آنکه قصد کند چه وصیت مست و
بیهوش صحیح نیست هفتم آنکه موصی له موجود باشد در حال وصیت پس اگر وصیت
کند جهت حمل وجود او در حال وصیت معتبر است و اگر مشکوک باشد در وجود وصیت

او صحیح نیست هشتم انکه صحیح باشد آن چیز را که مالک شود چه وصیت جهت ملک چهار روا و واجه صحیح نیست مگر آنکه
بدر وابه قصد علف او کنند نهم انکه موصی و موصی له آزاد باشند چه وصیت بنده وجهت بنده صحیح نیست
اگر قایل شویم باینکه بنده مالک چیزی می شود و اما بعد از آزادی وصیت که در حال رقیت کرده نافذ است
خلافست اولی نفوذ است هرگاه معلق ساخته باشند وصیت را بر آزادی خود و اگر موصی له بنده موصی
باشد صحیح است و منصرف میشود بآزادی هرگاه ثلث مال موصی وفا کند بآن دهم انکه موصی له را جائز باشد
که وصیت برو کنند پس وصیت بر غالمان و نوشتن کتب ضلال و کافر حربی صحیح نیست اگرچه ذی رحم باشد
و بعضی از مجتهدین بر ذی رحم جائز داشته اند و وصیت بر یهود و ان صحیح است و بعضی از مجتهدین مطلقا
وصیت بر یهود و ان اجائز نمیدانند و در کسی که وصیت میکند اسلام شرط نیست پس وصیت کافر جهت مسلمان
صحیح است بچیزیکه مالک آن شود پس اگر شراب باشد جهت مسلمانی صحیح نیست یازدهم انکه موصی بچیزی باشد
که مالک آن تواند شد پس وصیت بر آزاد و وقف و ام ولد و گوشت میت و سرگین نجس و فضلات حشرات
صحیح نیست و شراب و خوک در وصیت مسلمانان اما اگر بر و یهود باشند صحیحست دوازدهم انکه ثلث مال
حال وفات باشد و وفا بآن کند پس اگر زیاده از ثلث مال باشد آن زیاده باطلست مگر انکه وارث اجازت
بدهد و اجازت وارث معتبر است بعد از وفات باجماع و قبل از ان بنا بر قول اکثر و بعضی از مجتهدین اجازت
پیش از وفات منع نموده اند و خلافست میانه مجتهدین که آیا اجازت وارث در این صورت تنفیذ آن چیز است
که موصی وصیت کرده یا ابتدای عطیه است **فصل دوم** در اقسام وصیت کردن و احکام وصیت مطلق
بدانکه وصیت بر چهار قسم است اول وصیت واجب چون وصیت جهت ادای حقوق واجبه خواه حق الله باشد
خواه حق الناس دوم وصیت مستحب چون وصیت بمال کم کردن چون وصیت بخمس مال کردن بهتر است از
ربع و ربع بهتر است از ثلث و ثلث بهتر است از نصف و بعضی از مجتهدین وصیت ثلث را با استغنای
وارث بهتر میدانند و اگر حال ورثه متوسط باشد وصیت ربع را بهتر میدانند و خمس را با فقر بهتر
میدانند و چون وصیت بشهادتین و اقرار نبوت پیغمبر و امامت ائمه علیهم السلام و جمیع
آنچه خبر داده پیغمبر بآن سوم وصیت حرام چون وصیت کردن بشراب و گوشت خوک و غیر ان
چهارم وصیت مکروه چون وصیت کردن بمال بسیار و هرگاه وصیت جهت جماعتی مطلق واقع شود
تقاضای تسویه میکند مگر باد و شی کردن بر تفاوت و در بعضی از احادیث صحیحه وارد شده که
در عمه و خاله بطریق میراث است و وصیت جهت خویشان و موالی و مستحق زکوه و فی سبیل الله

طریقیست که در بحث وقف مذکور شد و وصیت بمجهول و غیر موجود صحیحست و تعیین آن بوارث متعلق است
بعد از وفات پس اگر وصیت بمال یا نصیب یا مال قلیل یا عظیم کند تعیین آن بوارث متعلق است
هرگاه ندانند از مورث قدر معین او را و مراد بجزء عشر است چنانچه در روایت حسن بن ابان بن تغلب
از امام بحق ناطق جعفر صادق ع وارد شده است و در بعضی از روایات صحیحه وارد شده که مراد بجزء
سبع است و بعضی دیگر سبع ثلث است و در روایات صحیحه وارد شده که مراد بسهم ثمن است و در بعضی
روایات ضعیفه سدس وارد شده و شیء سدس و اگر وصیت کند بمال بسیار پیش بعضی از مجتهدین هشتاد
درهم است چنانچه در بعضی احادیث وارد شده در نذر چنانچه مذکور شد و اگر کسی وصیت کند جهت شخصی
بشمشیری در احادیث وارد شده که غلاف و زیورهای آن شمشیر داخلست و در وصیت بصندوق
آنچه در او باشد از اموال داخلست و در کشتی آنچه در او باشد از طعام داخلست **فصل سوم** در بیان وصی
ساختن کسی آنکه ولایت است بر اخراج حقی یا استیفاء حقی بر طفل و مجنون پدر و جد طفل بالاصاله مالک
ولایت اند و وصی که پدر و جد تعیین کند جهت طفل صحیحست و اگر اذن دهند وصی را در وصی گرفتن
جائز است و اگر نهی کنند وصی را از وصی گرفتن نمیتوانند گرفت و با اطلاق خلافست و مکاتبه صفار
و از امام حسن عسکری مؤید جواز است و شروط وصی هشت است اول آنکه عاقل باشد پس وصی کردن
دیوانه صحیح نیست و اگر دیوانگی بهم رسد او را وصی بودن او باطل می شود و اگر برطرف شود
آیا عود می کند میانه مجتهدین خلافست و اگر دیوانگی او دوری باشد نیز خلافست اقرب آنست
که در وقت غیر دیوانگی صحیحست دوم آنکه بالغ باشد هرگاه تنها باشد پس وصی کردانیدن طفل
منفرد با آنکه ضم کنند با او بالغی را صحیح نیست و تصرف بالغ نافذ است تا بلوغ طفل آنگاه هر دو
سیم آنکه مسلمان باشد هرگاه موصی مسلمان باشد یا کافر باشد و وصیت بر اطفال مسلمانان باشد
چهارم آنکه عادل باشد بر قول مشهور پس وصایت فاسق باطلست اگرچه فاسق شود بعد از فوت
موصی و بعضی گفته اند که درین صورت باطل نمیشود پنجم اذن مولی اگر بنده شخصی را وصی کند
و آیا بنده خود را وصی میتواند کرد خلافست ششم آنکه کسی نباشد که اولی از وصی باشد
چون پدر و جد پس اگر شخصی وصی کرداند غیر پدر را صحیح نیست هفتم آنکه وصی توانا باشد که از
عهده بر تصرف آید پس اگر عاجز باشد از تصرف بسبب مرض یا پیری یا آنکه سفیه باشد
آیا باطلست یا آنکه صحیحست و حاکم ضم کند با او خلافست میانه مجتهدین و درین مسئله

واگر عجز در یتیمان بهم رسد حاکم ضم می کند با او شخصی دیگر را هشتم آنکه صیغه بگوید چون او وصیت الیک یعنی وصایت را بتو رجوع کردم یا تفویض امر فلان طفل خود را بتو کردم یا تو وصی منی و تعیین شده و در حال وصیت معتبر است تا حین فوت پس اگر خلل رساند یکی از این شروط را وصایت باطلست و بعضی گفته اند که حال وصیت کافیست و بعضی گفته اند تا حین ممات می باید و شرط نیست که تنها و پس زن و خنثی با جتماع شرایط میتواند وصی کرد و شیخ طوسی اجماع شیعه را بر این نقل کرده بعضی شرط نیست وانچه در روایت سکونی واقع شده از منع محمولست بر کراهیه و یا تقیه و اتحاد وصی شرط نیست و با اطلاق برد و با هم تصرف کنند و جبر می کند حاکم با امتناع ایشان را پس اجتماع واجب نیست بر وصی قبول کردن وصیت بلکه رد میتواند کرد در حیات موصی بشرط انکه برسد این خبر بموصی واگر نرسد و بمیرد مشهور انست که لازم است وصی را قیام بامور وصایت مگر انکه عاجز باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر عالم نباشد بوصیت تا انکه بمیرد رد میتواند کرد و وصی امین است و ضامن نیست مگر با تعدی و تفریط و در جایی که عادت جاری بتوکیل باشد جائز است که وکیل بگیرد و در غیر انچه جاری نباشد عادت بان خلافست اقوی انست که جائز است که وکیل بگیرد و نیز جائز است وصی را استیفاء دین خود از انچه در دست اوست بی اذن حاکم و قضای دین غیر نیز با علم خود میتواند کرد بعد از انکه قرضخواه را سوگند دهد و بعضی گفته اند که تا نزد حاکم شرع ثابت نمیشود نمیتواند داد و این قول اقویست و اختصار کند وصی بانچه تعیین کرده اند جهت او پس اگر بر مال موجود وصی کرده باشند او را در مالی که بهم رسد دخلی ندارد و اگر مطلق باشد همه داخلست و هر گاه کسی بمیرد و وصی جهت اطفال خود تعیین نکند حاکم تعیین کند و حاکم مالک عزل آن وصی است هر گاه که خواهد واگر حاکم مفقود باشد یا متعذر باشد مراجعت او جائز است احاد مومنین عدول را التصرف در وصیت با وامیکه زنده باشد و وصایت و رجوع ثابت نمیشود مگر بشهادت دو مرد عادل مسلمان باب پنجم از کتاب جامع عباسی در قسمت کردن ترکه و میراث و انتقال شدن مالیست یا حقی از شخصی بعد از فوت او بورثه بیکی از وجهی که مذکور خواهد شد بشرطیکه یکی از اموری که مانع میراث بردن اینها شود چنانچه مذکور خواهد شد در اینها نباشد و در ان شش مطلبست مطلب اول در بیان انکه انچه سبب میراث بردن میشود آن بر هفت وجه است وجه اول خویش بودن آن متصل بودن شخصی است بدیگری بولادت یا بانتهای هر دو بدیگری بوجه شرعی و آن بر سه قسم است قسم اول دو قوم اند که بایکدیگر میراث میبرند او

پدر و مادر دوم فرزندان که هر چند پائین روند و این دو قوم با یکدیگر میراث میبرند و با ایشان سوای زن و شوهر دیگری میراث نمیبرد پس هرگاه شخصی بمیرد و پدری داشته باشد تمام مال او به پدر تعلق دارد و همچنین اگر مادری داشته باشد و اگر پدر و مادر هر دو جمع شوند سه یک مال میت تعلق بمادر دارد و تتمه بپدر تعلق دارد و اگر با پدر و مادر پسری جمع شود هر یک از مادر و پدر شش یک مال را میبرند و تتمه آن تعلق به پسر دارد و اگر با پدر و مادر دختری جمع شود هر یک از ایشان شش یک آن مال را میبرند و نصف مال را دختر میبرد و تتمه میانه ایشان و دختر پنج حصه میشود ... میت دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدری و مادری یا پدری نداشته باشد چه اگر اینها موجود باشند تتمه مال میانه دختر و پدر چهار حصه منقسم میشود چنانچه مذکور خواهد شد و اگر دو دختر با ایشان جمع شوند دو ثلث مال تعلق بدختران دارد و ثلث مال با پدر و مادر تعلق به پدر و مادر و هرگاه یکی از ایشان با دختران جمع شوند دختران ثلثان میبرند و شش یک از پدر یا مادر است و تتمه میان ایشان به پنج سهم یا چهار سهم منقسم میگردد و هرگاه شخصی بمیرد و پسری داشته باشد تمام مال از پسر است و اگر متعدد باشند مال را میانه خود بالسویه قسمت می کنند و اگر پسر و دختر جمع شوند دختر نصف پسر میراث میبرد و هرگاه شخصی بمیرد و یک دختر داشته باشد تمام مال او از آن دختر است و اگر متعدد باشند مال را میانه خود قسمت می کنند و اگر میت فرزندان و فرزندزاده داشته باشد و آن فرزندزاده ها بجای فرزندان حصه میبرند بطریقی که مذکور شد خواه تنها باشد و خواه با پدر و مادر میت جمع شوند و هر یک از ایشان حصه کسی را میبرند که باو میرسد پس پسر دختر حصه دختر میبرد و دختر پسر حصه پسر ذکور و اناث هر یک از ایشان بطریق میراث پسر و برابر دختر میراث میبرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اولاد دختر ذکور و اناث او در میراث بردن مساوی اند قسم دوم برادران و خواهران و اولاد ایشان با عدم ایشان و دوم جد و جده هر چند بالا روند و این دو قوم وقتی از میت میراث میبرند که دو قوم مرتبه اولی نباشند چه اینها با پدر و مادر و فرزند و فرزندزادگان میراث نمیبرند پس اگر شخصی بمیرد و یک برادر داشته باشد و دیگر میراث خوری نداشته تمام مال او تعلق باو دارد و اگر چه برادر پدری یا مادری باشد ... داشته باشد مال میانه ایشان بالسویه منقسم میگردد و همچنین اگر یک خواهر یا زیاده داشته باشد و اگر جمع شوند برادر و خواهر برادر دو حصه میبرد و خواهر یک حصه میبرد چنانچه

علی زوجته خدیجه اولاد کلثوم
محمد زوجته زینب اولاد عبدا... زوجا و اولاد خالد

در میراث پسر و دختر مذکور شد و هرگاه برادر و خواهر پدری و مادری باشند برادر و خواهر پدری
میراث نمیبرند و اگر برادر یا خواهر مادری جمع شوند با پدر و مادری اگر واحد باشد شش یک مال
تعلق باو دارد و اگر زیاده از واحد باشد سه یک مال تعلق بایشان دارد و تتمه از برادران و خواهران
پدر و مادری است و بعضی از مجتهدین گفته اند هرگاه با خواهر پدر و مادری جمع … جمع شوند نصف از
خواهر پدری و مادری است و شش یک از خواهر مادری باقی میان ایشان بچهار حصه میشود سه حصه از خواهر پدری
و مادری و یکحصه از خواهر مادری و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه برادر و خواهر مادری با خواهر پدری می
تنها جمع شوند تتمه رد بر همه میشود و هرگاه جد و جده میت و برادر و خواهر او با یکدیگر جمع شوند جد مساوی
برادر میراث میبرد و جده مساوی خواهر و جد و جده پدری چون برادر و خواهر پدری است و جد
و جده مادری چون برادر و خواهر مادری است لیکن جد پدر مادری با جد پدری از میراث منع میکند
چنانچه پدر او و خواهر پدر مادری منع برادر و خواهر پدری میکند و فرزندان برادر و خواهر در وقتیکه پدران
و مادران ایشان موجود نباشند با جد و جده حصه پدران و مادران خود میگیرند و هرگاه شخصی بمیرد و
از وجد پدری یا … مانده باشد و دیگر میراث خواری نداشته باشد تمام مال تعلق باو
دارد خواه جد پدری باشد و خواه جد مادری و هرگاه جد و جده جمع شوند جد یکحصه میبرد و جده
نیم حصه هرگاه پدری باشند برابر حصه میبرند اگر پدر و مادری باشند اگر از هر دو طرف باشند
جد یا جده مادری اگر تنها باشد شش یک حصه میبرد و تتمه تعلق بجد و جده پدری دارد و اگر
… باشند سه یک مال تعلق بایشان دارد و تتمه تعلق بجد و جده پدری دارد و بعضی از مجتهدین
گفته اند که اگر کسی مادر مادری بگذارد و مادر پدری مال او میانه ایشان بچهار حصه میشود یک حصه
مادر مادر میبرد و سه حصه مادر پدر و جد قریب میت منع میکند جد بعید را پس جد بعید
با وجود جد قریب میراث نمیبرد و میت را مرتبه اول تنها جد و جده ممکن است که باشند پدر و مادر
پدر او و پدر مادر و مادر او و در مرتبه دوم میت جد و جده ممکن است و در مرتبه سوم شانزده
و در چهارم سی و دو و همچنین هر چند بالا رود پس اگر شخصی بمیرد جد و جده بگذارد جد
و جدات مادری ثلث مال برابر دارند و تتمه با جداد و جدات پدری متعلق است باین طریق
که ثلث تتمه به پدر و مادر پدر متعلق است و ذکر … مثل انثیین
و دو ثلث تتمه به پدر و مادر پدر … متعلق

است ذکر دو مثل انثی پس سهام اجداد و جدات مادری چهار است و سهام اجداد و جدات پدری
نه است پس فریضهٔ ایشان از صد و هشت منقسم می شود جهت تباین چنانچه در بحث تصحیح قسمت مذکور
خواهد آمد و بعضی از مجتهدین گفته اند که ثلث ثلث به پدر و مادر مادر و مادر پدر مادر می رسد بالسویه و دو
ثلث ثلث به پدر و مادر پدر مادر می رسد بالسویه و ثلث دو ثلث باقی به پدر و مادر مادر پدر
متعلق است بالسویه و باقی به پدر مادر و پدر پدر تعلق دارد ذکر دو مثل انثی و درین صورت سهام
خویشان مادری شش است و سهام خویشان پدری نه است پس فریضهٔ ایشان از پنجاه و چهار
سهم منقسم می گردد جهت تداخل چنانچه خواهد آمد و بعضی از مجتهدین گفته اند که ثلث ثلث از پدر
و مادر مادر مادر است بالسویه و دو ثلث ثلث از پدر و مادر پدر مادر است ذکر دو مثل انثی می برد
و این مسئله نیز از پنجاه و چهار سهم منقسم می گردد و قول اول اقوی است قسم سوم نزد قوم اند اول عم
و عمه هر چند بالا روند دوم خال و خاله هر چند بالا روند و این قوم با عدم مرتبهٔ ثانیه میراث می برند
پس هرگاه شخصی بمیرد و عم بگذارد میراث با او تعلق دارد و همچنین است عمه و اگر جمع شوند یک حصه عم می برد
و نیم حصه عمه بشرطی که عم و عمه پدر مادری یا پدری باشند اما اگر مادری باشند بالسویه میراث می برند
و اگر جمع شوند عم و عمه پدر مادری و عم و عمه مادری ثلث مال از خویشان مادری است هرگاه زیاده
از واحد باشند و سدس اگر واحد باشند و تتمه بخویشان پدری متعلق است ذکر ضعف انثی و اگر شخصی
بمیرد و از و خال بماند تمام مال و تعلق بخال دارد و همچنین است خاله خواه پدری باشد و خواه مادری
و فرقی نیست میانه خال و خاله در میراث چه همه را برابر میراث می دهند و اگر خال و خاله پدر مادری با
خال و خاله مادری جمع شوند خویشان مادری سدس می برند اگر واحد باشند و اگر متعدد باشند
ثلث بالسویه می برند و باقی از خویشان پدری مادری یا پدری است یا عدم خویشان پدر و مادر
و اما ذکر ایشان درین صورت دو مثل انثی می برند میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و اصح آنست
که همه برابر می برند و اگر عم و عمه و خال و خاله جمع شوند اخوال را ثلث می دهند اگر چه یکی از ایشان باشد
و ذکور و اناث ایشان را می دهند بالسویه و تتمه بعم و عمه تعلق دارند و اولاد عم و عمه و خال
و خاله با وجود ایشان میراث نمی برند و هرگاه ایشان موجود باشند میراث می برند و اعمام و اخوال
میت اولی است بمیراث از اعمام و اخوال پدر و مادر او و اگر عم و عمه و خال و خاله پدر میت
با عم و عمه و خال و خاله مادر او جمع شوند ثلث ترکه متوفی بالسویه بخویشان مادری

متعلق است بقول جمهور و دو ثلث دیگر متعلق بخویشان پدری دارد و باین طریق که ثلث دو ثلث بخاله و خاله
پدری متعلق است بالسویه و دو ثلث دیگر بعم و عمه متعلق است ذکر دو مثل انثی میبرد و پس
فریضه ایشان از صد و هشت منقسم می گردد و بعضی گفته اند که خال مادر و خاله ثلث ثلث بالسویه
میبرد و دو ثلث ثلث از عم و عمه مادر است پس درین صورت فریضه از پنجاه و چهار قسم منقسم میگردد
و بعضی گفته اند که اخوال ازبع ثلث را بالسویه میبرند و ثلث ثلثان را عم و عمه مادری میبرند بالسویه
و دو ثلث ثلثان را عم و عمه پدری میبرند ذکر دو مثل انثی و از صد و هشت منقسم می گردد **تتمه**
اقرب بمیت از هر صنفی منع می کنند ابعد آن صنف را از اصل میراث و آن بر شش وجه است اول
منع طبقه اولی ثانیه را لیکن سنت است پدر و مادر را که سدس بجد و جده و بدهند بالنصیب علی خواه جد
و جده پدری باشند و خواه مادری هرگاه پدر و مادر موجود باشند این دادن سنت نیست دوم
منع طبقه ثانیه اخوة و اجداد طبقه ثالثه را سوم منع نزدیکتر از هر مرتبه به پدر و مادر خویشان پدری تنها را
دران مرتبه چهارم منع طبق ثالثه معتق را پنجم منع معتق ضامن جریره را ششم منع ضامن جریره امام را
و اقرب از هر صنفی منع ابعد از صنف دیگر نمی کند چون جمع اخوان مادری و جد قریب پدری میت چه درین
صورت جد قریب دو ثلث مال می برد و خواهران مادری ثلث را و چون جد مادری و پسر برادر مادری
با برادر پدری چه درین صورت جد برادر و پسر مادری را حاجت نیست و مزاحمت به پسر برادر پدری نمیرسانند
و پسر میراث میبرد با جد و این قاعده تخلف به می کند مگر در هشت موضع اول میراث بردن پدر و مادر با
فرزند زاده چه پدر و مادر نزدیکتر از فرزند زاده میت اند دوم میراث بردن اجداد با فرزند زاده بر قول
محمد بن بابویه و مستند شده بحدیثی که از حضرت امام موسی نقل کرده اند که اگر شخصی بمیرد و وارث دختر دختر
و جد و جده سدس مال را جد و جده میبرند و باقی از دختر است سوم میراث بردن برادر مادری با پسر برادر پدری
بر قول بعضی از مجتهدین و مستند شده باینکه چون در پسر برادر پدری مادری دو سبب جمع شده و در برابر
مادری یک سبب سدس از برای برادر مادری است و تتمه از پسر برادر پدر و مادری این قول ضعیف است
چه همین علت را در برادر پدری با برادر زاده پدر و مادری جاری میتوان ساخت و حال آنکه بالاتفاق برادر زاده
پدر و مادری را برادر پدری بجذب صاحب این قول هم چهارم در صورتی که شخصی بمیرد و پسر عم پدر و مادری
بگذارد و عم پدری چه باجماع مجتهدین شیعه امامیه مال میت تمام تعلق دارد به پسر عم و عم
را در مال او دخلی نیست و این حکم تغیر منیابد به تعدد و بودن هر یک از پسر عم پدر و مادری

وعلم یا هر دو و همچنین حکم تغیر نمییابد بموجود بودن زوج و زوجه با ایشان آیا بذکوریه و انوثیه
تغیر می یابد حکم مثل دختر عم پدر و مادری با عم پدری جمع شوند یا پسر عم پدر و مادری با
عمهٔ پدری جمع شوند میانهٔ مجتهدین و درین مسئله خلافست اجود آنست که حکم تغیر می یابد و مال درین
صورت تعلق بعم یا بعمهٔ پدری دارد و همچنین خلافست میانهٔ مجتهدین درین مسئله که هرگاه با پسر
عم و عم مذکور خال جمع شوند بعضی از مجتهدین گفته اند که مال تعلق بخال و بعم دارد بطریق میراث
و بعضی از ایشان گفته اند که میانهٔ پسر عم و خال منقسم میگردد بطریق میراث و بعضی گفته اند که تعلق
بخال دارد و قول اول اقوی است و اگر یکی از پسر عم و عم خنثی باشد یا هر دو خنثی باشند احتمال
تغیر حکم نیز دارد و احتمال دارد که ذکر فرض کنیم ایشان را پنجم میراث بردن اجداد پدری و مادری
با مادر بر قول بعضی از مجتهدین ششم منع کردن جد پدری فرزند فرزند را بر قول بعضی از مجتهدین
هفتم میراث بردن خاله مساوی جده هرگاه جمع شوند بر قول بعضی از مجتهدین هشتم میراث بردن
عمه مساوی جد هرگاه جمع شوند بر قول بعضی از مجتهدین **تکمله** هرگاه با پدر و مادر فرزند جمع شود منع
میکند پدر و مادر را زیاده از دو سدس مال مگر آنکه فرزند یک دختر باشد چه یک دختر پدر و مادر را
منع زیاده از دو سدس مال نمیکند بلکه با یکدیگر میراث میبرند بطریقیکه مذکور شد و همچنین دو دختر یا
یکی از ایشان و فرزند شوهر و زن را از نصیب اعلی ایشان که نصف و ربع است منع می کند و
هرگاه برادران میت با مادر او جمع شوند منع می کنند مادر را زیاده از سدس بهفت شرط اول آنکه
پدر ایشان موجود باشد چه اگر پدر با ایشان موجود نباشد منع نمیکنند مادر را دوم آنکه دو برادر یا یک
برادر و دو خواهر یا چهار خواهر باشند چه اگر چنین نباشند منع نمیتوانند کرد مادر را و خنثی درین
صورت چون انثی است و احتمال قرعه ضعیف قوی است سوم آنکه برادران پدر و مادری یا پدری
باشند چه برادران مادری میت منع مادر نمیتوانند کرد چهارم آنکه در برادران یکی از چیزهائیکه
که مانع ارث است موجود نباشد چه اگر موانع ارث در ایشان موجود باشد منع مادر را
منع نمیکنند پنجم آنکه برادران میت در آنوقت موجود باشند چه اگر در شکم مادر باشند
منع نمی کنند مادر را زیاده از سدس ششم آنکه زنده باشند چه اگر مرده باشند منع نمی
کنند و همین حکم دارد اگر برادران میت و میت در یکزمان بمیرند که تقدیم و تاخیر مشخص نباشد
و همچنین بعضی از مجتهدین در غرقی و مهدوم علیهم لحاظ کرده اند هفتم آنکه میانهٔ حاجب و محجوب مغایرت

باشد چه اگر متحد باشند منع نمی‌کنند مثل آنکه مادر کسی خواهر پدری باشد چنانچه در میراث مجوس خواهد آمد یا در وطی
بشبهه اتفاق افتد چه اگر کسی بشبهه دختر خود را وطی کند و دختر بزاید مولود هم مادر و هم خواهر
پدری فرزند خود خواهد بود وجه دوم که سبب میراث بردن می‌شود آن زنان شوهر است که بعقد
دوام باشد و زن آزاد باشد و دخول شرط نیست مگر آنکه شخصی در حالت بیماری زنی را عقد کرده باشد
چه درین صورت اگر دخول نکرده باشد و بمیرد میراث نمیبرد و هر یک از زن و شوهر با اصحاب مراتب ثلثه
سابقه میراث میبرند هرگاه مانعی از موانع میراث بردن در ایشان نباشد و ایشان را دو نصیب است
اوّل اعلی و آن در شوهر نصف مالست و در زن چهار یک اگرچه زنان متعدد باشند هرگاه میت را
فرزندی نباشد دوم ادنی در شوهر چهار یک مالست و در زن هشت یک اگرچه متعدد باشد هرگاه میت
را فرزندی باشد وجه سوم ولای آزادی چه هرگاه کسی بندهٔ خود را آزاد کند از و میراث میبرد بچهار شرط
اوّل آنکه او را برضا و رغبت آزاد کند یعنی آزاد کردن بر او واجب نباشد چون کفاره که درین صورت میراث
نمیبرد دوم آنکه کاری نکرده باشد که بسبب آن آزاد شود چون سر بدن کوش و بینی چنانچه در بحث عتق
مذکور شد چه اگر چنین کرده باشد میراث نمیبرد از آن بنده و بنده باز آزاد کردن اتفاقا میراث نمیبرد
بولا مگر در ولا و شیخ ابن بابویه فرموده که در ولای عتق بنده آزاد کرده اتفاقا میراث میبرد سوم
آنکه از گناهان و از جنایاتی که از بنده صادر شود در وقت آزاد کردن بری ساخته باشد خود را
چه درین صورت میراث نمیبرد چهارم آنکه میراث خواری سوای او نداشته باشد چه اگر میراث خواری
داشته باشد میراث نمیبرد و هرگاه باین شرطها مردی بنده را آزاد کند و آن بنده بمیرد آزاد کننده
از آن بنده میراث میبرد و اگر آزاد کننده موجود نباشد میراث بنده تعلق با ولاد آزاد کننده دارد
خواه ذکور و خواه اناث و اگر اولاد نباشد میراث او به برادران و خواهران پدری و اجداد و جدات
و اعمام و اخوال و اولاد ایشان تعلق دارد و خویشان مادری درین صورت میراث نمیبرند و اگر
آزاد کننده خویش نداشته باشد خویشان کسی که آزاد کننده را آزاد کرده باشد میراث از و میبرند
و همچنین هر چند از و بالا روند و اگر آزاد کننده زن باشد خود میراث میبرد و با عدم او خویشان
پدری میراث میبرند اما فرزندان آن زن از آن بنده میراث نمیبرند مگر آنکه فرزندان او
خویشان پدری آن زن باشند پس درین صورت بسبب خویشی پدری آن زن میراث میبرند و اگر بنده
کنیزی را که آزاد کرده باشند نکاح کند ولای اولاد ایشان تعلق بکسی دارد که مادر ایشان را آزاد کرده

باشد پنجم کسی که بعد از آزادی مادر ایشان کسی جد ایشان را آزاد کند ولای اولاد بکسی منتقل میشود که جد را آزاد کرده باشد واگر بعد از آن پدر ایشان را آزاد کند ولای ایشان بکسی منتقل میشود که پدر ایشان آزاد کرده باشد وجه چهارم ولای ضامن جریره وآن چنانست که شخصی که بنده
مرد آزادی را در شش جنایتهای او را ضامن شود وشرط میراث بردن کند از و میراث میبرد که
میراث خوار نداشته باشد وآن آزاد از آنکس میراث نمیبرد مگر آنکه او نیز ضامن او شده باشد
وجه پنجم ولای کسی که بر دست کافر مسلمان شده باشد هرگاه آن کافر مسلمان شده بمیرد وهیچکس را نداشته باشد حتی
ضامن جریره کسی که او را مسلمان کرده باشد از و میراث میبرد وجه ششم ولای مستحقین زکوة
چه هرگاه بنده را از زکوة بخرند وآزاد کنند وآن بنده بمیرد و میراث خواری نداشته باشد میراث
او از مستحقان زکوة است وجه هفتم ولای امامت چه هرگاه کسی بمیرد وهیچیک از جماعتی که مذکور
شد نداشته باشد میراث او از امام است وبعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه شخصی بمیرد واز و
یکزن بماند چهار یک آن از زنست وتتمه آن در حال حضور تعلق بامام دارد وحضرت امیر المؤمنین
میراث کسی را که میراث خواری نداشته بود در زمان خود بفقیران شهر میت وهمسایهای
مفلس او میداد واگر امام غائب باشد در ان چند قولست بعضی از مجتهدین گفته اند که نگاه دارند
تا ظهور امام و وصیت می کند بورثه خود در رسانیدن آن بامام وبعضی گفته اند که در زمین دفن میکنند
وبعضی گفته اند که قسمت می کنند بفقرا واستاد بنده یعنی افضل المتأخرین بهاء الملة والدین محمد
عاملی طاب ثراه ترجیح این قول کرده بود واگر ظالمی آن را بتعدی بگیرد کسی ضامن آن نیست
اما دادن آن بظالم بی خوف جائز نیست واگر کافر حربی یا ذمی بمیرد و میراث خوار نداشته
باشد میراث او نیز از امام است **مطلب دوم** در بیان آنچه مانع میشود فی الجمله میراث خوار از
میراث بردن از مال میت بدانکه بیست وسه امر مانع از میراث بردن فی الجمله میشود اول بنده بودن
چه بنده میراث نمیبرد خواه میت آزاد باشد وخواه بنده و میراث میت درین صورت تعلق
بمیراث خوار آزاد دارد اگر چه دور باشد چون ضامن جریره واگر بعضی آزاد و آزاد باشد وبعضی بنده
بمقدار آنچه آزاد است میراث میبرد پس اگر شخصی بمیرد و فرزندی داشته باشد که نصف او آزاد باشد
وبرادر آزادی داشته باشد مال او میانه برادر و پسر بدو قسم منقسم میشود واگر برادر نصف آزاد
باشد نصف مال از پسر است و چهار یک از برادر واگر با ایشان عم آزادی باشد چهار یک تتمه را

اومی برد و اگر نصفش آزاد باشد نصف ترکه را میبرد و اگر شخصی بمیرد و میراث خواری نداشته باشد سوای حاکم شرع بندۀ از مال میت
میستاند و تتمۀ مال را باو می دهد خواه آن بنده پدر و مادر و فرزند باشد و خواه غیر اینها باشد
از خویشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که سوای پدر و مادر و فرزند کسی دیگر را نمی خرند دوم
کافر بودن چه کافر از مسلمان میراث نمیبرد اگر چه نزدیک او باشد تا آنکه ضامن جریرۀ مسلمان
اولی از پسر کافر است اما مسلمان از کافر میراث میبرد و منع می کند ورثۀ کفار را اگر چه نزدیک
باشد اما اگر ورثۀ مسلمان موجود نباشد ورثۀ کافر میراث میبرند و فرقی نیست میانۀ کافر حربی و ذمی
و خارجی و ناصبی و غالی در میراث بردن از یکدیگر و بعضی از مجتهدین گفته اند که ناصبی و غالی از غیر خود
از کفار میراث میبرند و در عکس میراث نیست اما مبتدعه از مسلمانان میان ایشان و اهل حق توارث جاری
است و بعضی از مجتهدین گفته اند که مومن از اهل بدعت میراث می برد و اما در عکس میراث نمیبرد و هرگاه
کافر اگر پیش از قسمت ترکۀ مسلمان مسلمان شود در میراث شریک اند اگر مساوی باشند و تمام مال او میبرند اگر اولی
باشند خواه میت مسلمان باشد و خواه کافر و ورثۀ اطفال تابع پدر و مادر اند در اسلام و کفر بحسب اسلام
میراث میبرند سوم کشنده بودن چه کشنده را از مال میت میراث نیست و اگر جمعی در قتل شریک باشند
همه ممنوع اند اگر عمداً و ظلماً کشته باشند و هرگاه بخطا کشته باشد خلافی است مشهور آنست که از دیت او
ممنوع اند و اگر بشبیه عمد باشد نیز در آن خلاف است بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شخصی پسر خود را جهت
ادب بزند و بسیار بزند که بمیرد میراث از و میبرد و اگر جراحت کسی از خویشان خود را به بندد و یا ببرد
و بمیرد میراث می برد و اگر چاروائی که میکشیده باشد لگد بزند و بکشد و اگر طفل یا دیوانه کسی
را بکشد میراث می برد و منع میراث مخصوص قاتل است پس فرزند قاتل میراث می برد مگر در صورتی
که آقا آزاد کند غلام را آنگاه بکشد او را و آقا را پسری باشد چه در این صورت بعضی از مجتهدین گفته اند
که اینجا پسر مولی میراث نمی برد چه انتقال ولایت بپسر بعد از فوت پدر است و پدر پیش از
مردن ولایت او ساقط شده و بعضی از مجتهدین گفته اند که درین صورت نیز میراث میبرد زیرا که ولا
منتقل می شود از اقرب یا ابعد با عدم او و درین حال معتق در حکم عدم است و همچنین خلاف است اگر
معتق بگریزد و کافر باشد بدار حرب و او را بگیرند و بنده کنند و او فرزندی داشته
باشد آنگاه غلامی که معتق آزاد کرده بود بمیرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که درین صورت
ولد معتق از و میراث نمیبرد بلکه تعلق به بیت المال دارد و بعضی گفته اند که میراث میبرد

چه معتق را درین صورت در حکم عدم است و دیت مقتول را کسی می برد که وارث مال اوست و بعضی منع فرزندان
مادری کرده اند و بعضی از ایشان منع خواهران پدری کرده اند چهارم لعان کردن چه بعد از لعان
زن و شوهر از یکدیگر میراث نمیبرند و فرزندیکه بسبب انکار او لعان واقع شود از پدر و پدر از و میراث
نمیبرد اما آن مادر و مادر او میراث می برد و فرزندان او از و میراث میبرند و خویشان مادری و
زوج و زوجه میراث میبرند و در بعضی از روایات وارد شده که او از خال میراث نمیبرد و خال از و
میراث میبرد و اقرب آنست که میراث نمیبرند و اگر پدر بعد از لعان اعتراف کند بولد ولد از و میراث
می برد اما پدر از و میراث نمیبرد و آیا درین صورت خویشان پدر از و میراث میبرند یا نه خلافست
میانه مجتهدین پنجم زنا کردن چه فرزند زنا از زانی و زانیه و خویشان ایشان میراث نمیبرند و او
هم از ایشان میراث نمیبرد و اما پسر او و زوجه و معتق و ضامن جریره و امام از و میراث میبرند و در بعضی
از روایات وارد شده که مادر و برادران مادری و خویشان مادری از و میراث میبرند ششم
بری شدن پدر از نسب حاکم از کنا مان پسر چه مانع میراث بردن اوست از پدر بر قول بعضی از مجتهدین و اکثر
بر آن رفته اند که منع نمی کنند هفتم بری ساختن پدر پسر خود را از میراث چه درین صورت پسر از ثلث
ترکه محروم است هشتم مشکوک بودن نسب مثل آنکه مولی یا شوهر دخول کند و اجنبی نیز دخول کرده باشد
در طهر واحد چه درین صورت فرزندی که حاصل شود مشکوک فیه خواهد بود و چه پدر از پسر و پسر از پدر درین
صورت میراث نمیبرند و میراث پسر از فرزندان اوست نهم پدر زن است که بیرون کند جهت او
حصه از مال خود و بعضی از مجتهدین انکار این قسم نیز کرده اند دهم غیبت منقطعه یکی از میراث خوار
چه آن مانع است از میراث بردن او تا آنکه دانسته شود زندگی او بگواه یا بگذاشتن مدتی که زنده
بوده باشد و کسی و بعضی از مجتهدین گفته اند که درین صورت چهار سال مال او را نگاه دارند و درین چهار سال
او را طلب کنند اگر یافته نشود مال او را میان ورثه قسمت کنند دهم قرض که تمام ترکه را فرا گرفته باشد
یازدهم دو کس بیکدفعه مرند یا آنکه مشتبه باشد تقدیم و تاخیر هر یک بغیر سبب غرق یا حرق
یا هدم چه درین صورت چنانچه مذکور شد باید میراث از یکدیگر نمیبرند و مال هر یک از ورثه
حیات اوست دوازدهم در شکم بودن طفل تا از شکم بیرون نیاید زنده میراث نمیبرد
پس اگر از شکم مرده باشد یا نطفه بیفتد میراث نمیبرد سیزدهم ابعد درجه با وجود اقرب
از کل میراث یا بعضی چنانچه مذکور شد چهاردهم مریض بودن در عقد زوجه و دخول نکردن

و مردن دران مرض چه بر قول مشهور میراث نیست پانزدهم منع طفلی که از شکم افتد از بعضی
میراث مثل انکه جمعی که بگواهی ایشان ثابت نمیشود کل میراث گواهی دهند چون یکزن که او از همه
چه درین صورت طفل میراث نمیبرد مگر چهار یک مال شانزدهم مشتبه شدن وارث آزاد
به بنده و در بعضی روایات وارد شده که بقرعه آزاد را بیرون آرند و میراث باو دهند
هفدهم قدر کفن و خرج دفن کردن میت چه ورثه آن را میراث نمیبرند هجدهم وصیت کردن میت
جهة کسی بسه یک مال خود چه درین صورت ورثه از سه یک مال میت میراث نمیبرند نوزدهم
مالی را که میت وقف کرده باشد چه از ان نیز میراث نمیبرند ورثه بیستم جنایت کردن بنده از
روی عمدا بر کسی چه درین صورت اگر او وارث باشند وارث از قیمت او محروم است اما اگر جنایت بنده
خطا باشد محروم نیست چه درین صورت مخیر است میان دادن غلام و دیت جنایتی که در شرع جهت آن
جنایت مقرر باشد بیست و یکم فرزند نداشتن زن چه آن زن از زمین میراث نمیبرد بیست و دویم حرام
موبد شدن زن مدخوله بر شوهر بواسطه شیر دادن زن کوچک درین صورت میراث نمیبرد
و در عیب اگر از طرف مرد باشد خلافست این ده را اکثر مجتهدین در موانع ارث در کتاب میراث نقل نکرده اند
و از خواص این رساله است بیست و سوم قدر حبوه که تعلق به پسر بزرگتر دارد و دیگران از ان محروم اند
و حبوه در لفظ عرب بمعنی عطیه است و آن چنانست که هرگاه شخصی بمیرد انگشترین و شمشیر و مصحف و
رختهای بدن او تمام تعلق به پسر بزرگ وارث دارد و در بعضی روایات وارد شده که زره و کتابها
و از حله و سلاح او نیز از پسر بزرگست و آیا آن اجناس اگر متعدد باشد از پسر بزرگتر است یا نه خلافست میان
مجتهدین درین مسئله خلافست اقرب آنست که جامهها چون بلفظ جمع در حدیث وارد شده تمام از وست
و اجناس دیگر که بلفظ واحد وارد شده یک فرد از ان تعلق به پسر بزرگ دارد و بعوض این عطیه به پسر
بزرگ لازم است که قضا کند نماز و روزه را که از میت فوت شده باشد بسبب بیماری یا سفر و قدرت
بر قضای آن داشته باشد و اهمال کرده باشد و این خاصه مذهب امامیه است و در مذهب
سنیان سنت نیست و شروط حبوه شش است اول انکه پسر بزرگ موجود باشد چه اگر پسر
بزرگ نداشته باشد حبوه نیست و اگر پسران بزرگ متعدد باشند میانه مجتهدین خلافست
اقرب آنست که حبوه میانه ایشان منقسم می شود دویم انکه پسر بزرگ فاسد العقل
نباشد و سفیه بر قول بعضی از مجتهدین سیوم انکه بالغ باشد بر قول بعضی از مجتهدین چهارم انکه

حیوة چیزی دیگر داشته باشد و اگر غیر از حیوة چیزی دیگر نداشته باشد حیوة نیست پنجم انکه میت قرض
نداشته باشد که تمام مال او را مستغرق باشد چه اگر چنین قرض داشته باشد حیوة نیست اما اگر
بعضی از ورثه قرض میت را از مال خود بدهند ایا حیوة تعلق به پسر بزرگ دارد خلافست درین مسئله میانه
مجتهدین اقرب انست که تعلق به پسر بزرگ دارد و اگر در صورتی که قرض مستغرق ترکه داشته باشد
و پسر بزرگ قرض را از مال خود بدهد که حیوة را متصرف شود ایا جایز است خلافست اقرب انست که جایز
است ششم انکه قضای نماز و روزه پدر کند بر قول بعضی از مجتهدین چنانچه مذکور شد چه اگر قضای انها
نکند حیوة تعلق باو ندارد و خلاف است میانه مجتهدین که ایا حیوة به پسر بزرگ دادن واجبست یا نه اکثر
برین رفته اند واجبست و اگر فرزند بزرگ میت دختر باشد حیوة تعلق به پسر بزرگ دارد و خلافست میانه
مجتهدین که آیا قیمت حیوة را از حصه میراث پسر بزرگ کم می کنند یا نه اکثر برین رفته اند که قیمت آنرا از
حصه میراث او کم نمیکنند و اگر میت بحیوة وصیت کرده باشد جهت دیگری یا جهت صرف مصلحتی
از مصالح مسلمانان میانه مجتهدین خلافست و اقرب انست که اگر ثلث ترکه باشد صرف در انچه تعیین کرده
باشد باید کرد و اگر زیاده از ثلث باشد موقوفست ان زیاده بر اذن پسر بزرگ و اگر نصیب هر وارثی
از حیوة کمتر باشد میانه مجتهدین خلافست و بعضی گفته اند ممنوع نیست پسر بزرگ از حیوة و بعضی گفته اند
که ممنوعست **مطلب سوم** در بیان تفصیل صاحبان فروض و قرابت و سهام ایشان و ران دو
فصلست **فصل اوّل** در تفصیل صاحبان فروض و قرابه بدانکه انچه در قران مجید وارد شده
از تصریح بحصه هر یک از میراث خواران آنرا فرض ایشان گویند و انچه بعموم قرآن استنباط کرده اند
از حصه ایشان انرا قرابه گویند پس بدین سبب وارث منقسم می شود بسه قسم قسم اول جماعتی که بفرض
تنها میراث می برند چون مادر و شوهر در صورتیکه فریضه متضمن ردی نباشد و زوجه و بنا بر قول
اصح بر ورثه می شود قسم دوم جماعتی که گاهی بفرض و گاهی بقرابت میراث میبرند چون پدر و یک دختر
یا زیاده و یک خواهر یا زیاده و کلاله ام قسم سوم جماعتی که بقرابت تنها میراث می برند و آنها سوای
جماعتی اند که مذکور شد چون جد و جده و عم و عمه و خال و خاله و اولاد ایشان پس اصحاب در مرتبه
اولی اصحاب فروض اند سوای پدر با عدم فرزند و پسر پسر گاه با او دختر نباشد و اجداد و جدات
از هر طرف که باشند و اصحاب مرتبه ثالث بقرابت میراث میبرند سوای خویشان ... در چه ایشان صاحب
فروض اند و انچه از میت میماند صاحب فرض فرض خود را میبرد و اگر متعدد باشد هر یک حصه خود را میبرند و انچه زیاده میماند

تفصیل صاحبان فروض و قرابت
قسم اول جماعتی
بفرض فقط
قسم دوم جماعتی
بفرض و قرابت
قسم سوم جماعتی

رد میشود بازبصاحبان فرض چنانچه مذکور خواهد شد و در رد بر شوهر هرگاه میراث خواری سوای
او نباشد خلافست اصح انست که برو رد میشود و در رد بر زن نیز خلافست اصح انست که رد
نمیشود چنانچه مذکور شد خواه در غیبت امام خواه در حضور امام هرگاه میراث خواری سوای او
نباشد و اگر در وارثی چند امر سببی یا نسبی که با او میراث میبرد جمع شوند بهمه میراث میبرد و هرگاه
یکی از ان مانع دیگری باشد بهمه میراث نمیبرد و آن بر هشت وجه است اول در شخصی دو امر نسبی
نسبی جمع شود که بهر دو میراث میبرد چون عم که خال باشد دوم انکه در شخصی زیاده از دو امر
جمع شوند که بهمه میراث میبرد چون پسر پسر عم که پسر پسر خال باشد که پسر دختر خاله باشد که هم
دختر عمه باشد سوم انکه در شخصی دو امر نسبی جمع شوند که یکی از انها منع دیگری کند بیک امر میراث میبرد
چون برادری که پسر عم باشد به برادری میراث میبرد چهارم انکه نسبی و سببی در یک شخص
جمع شود که یکی مانع دیگری نباشد اما غیر اینها یکی از انها را مانع باشد چون شوهری که پسر
عم باشد و زن را برادری یا پسر برادری باشد چه درین صورت برادر یا پسر برادر پسر
عم را مانع اند از میراث بردن پس نصف میراث پسر عم از شوهریست و نصف از برادر یا پسر
پنجم انکه در شخصی دو نسب جمع شوند و یک نسب در شخصی چون دو پسر عم که یکی از ایشان
پسر خال نیز باشد چه یکی ازین دو بهر دو نسب میبرد و آن دیگری بیک نسب ششم انکه در یک
شخص دو سبب جمع شوند که هر یک مانع دیگری نباشد بهر دو میراث میبرد چون شوهری که
معتق باشد یا ضامن جریره باشد هفتم انکه دو سبب در یک شخص باشد و در شخص دیگر
نسبی که منع کند یکی از انها را چون شوهری که معتق باشد و زن را پسری یا برادری باشد چه
درین صورت شوهر بشوهری میراث میبرد و اما به معتق بودن میراث نمیبرد هشتم انکه دو سبب
جمع شوند در شخصی که یکی مانع باشد دیگری را از میراث بردن چون امام هرگاه غلامی که ازاد
کرده باشد بمیرد چه بولای عتق میراث از ان غلام میبرد نه بولای امامت فصل دوم در
بیان تفصیل سهام مفروضه و صاحبان فروض بدانکه فروض در قرآن مجید بر شش قسم است
قسم اول نصف و آن نصیب سه قوم است اول نصیب شوهر هرگاه میت فرزند و فرزند زاده
نداشته باشد دوم نصیب یک دختر هرگاه با او پسری نباشد سوم نصیب یک خواهر پدری و
مادری یا پدری با عدم خواهر پدر مادری هرگاه برادری نباشد قسم دوم ربع و آن نصیب دو قوم

اول نصیب شوهر هرگاه فرزند یا فرزند زاده باشد دوم نصیب زن هرگاه فرزند و فرزند زاده نباشد و قسم سوم
ثمن و آن نصیب زن یا چند زن است هرگاه فرزند یا فرزند زاده موجود باشد قسم چهارم ثلث و آن نصیب
دو قوم است اول نصیب مادر هرگاه پیش فرزند یا برادران نداشته باشد دوم نصیب دو کس یا بیشتر
از خویشان مادری خواه ذکر باشند و خواه انثی قسم پنجم ثلثان و آن نصیب دو قوم است اول نصیب دو
دختر یا بیشتر هرگاه پسر نباشد با ایشان دوم نصیب دو خواهر یا بیشتر هرگاه برادر نباشد با ایشان قسم ششم
سدس و آن نصیب سه قوم است اول نصیب پدر و مادر هرگاه فرزند یا فرزند زاده موجود باشد دوم نصیب مادر
هرگاه پیش دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدری و مادری یا پدری داشته باشد سوم
نصیب یکی از خویشان مادری باشد و ترکیبات فروض سته هر یک با دیگری بعد از سقوط مکررهای آنها
بر بیست و یکوجه است چهارده ترکیب از آن ممکن است اول جمع شدن نصف با نصف مثل آنکه زنی بمیرد
و شوهری و خواهر پدری یا پدری و مادری داشته باشد دوم جمع شدن نصف با ربع مثل آنکه زنی
بمیرد و شوهری و دختری داشته باشد یا مردی بمیرد و زنی و خواهر پدر و مادری یا پدری داشته باشد
سوم جمع شدن نصف با ثمن مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و دختری داشته باشد چهارم جمع شدن نصف
با ثلثان اما قسمت نمیشود بلکه نقصان بر خویشان پدری میشود مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و دو خواهر پدری
و مادری یا پدری داشته باشد درین صورت نصف از شوهر آن زن است و باقی از خواهران او پنجم
جمع شدن نصف با ثلث مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و مادری داشته باشد ششم جمع شدن
نصف و سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و دختری و مادری داشته باشد هفتم جمع شدن ربع و ثلثان مثل آنکه
مردی بمیرد و زنی و دو خواهر پدر و مادری یا پدری داشته باشد هشتم جمع شدن ربع و ثلث مثل آنکه
شخصی بمیرد و زنی و مادری داشته باشد نهم جمع شدن ربع و سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و یک خواهر مادری
داشته باشد دهم جمع شدن ثمن با ثلثان مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و دو دختر داشته باشد یازدهم
جمع شدن ثمن و سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و فرزندی و پدری داشته باشد دوازدهم جمع شدن
ثلثان با ثلث مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر پدر و مادری یا پدری داشته باشد و دو خواهر
مادری داشته باشد سیزدهم جمع ثلثان با سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر پدری و مادری
یا پدری داشته باشد و یک خواهر مادری داشته باشد چهاردهم جمع شدن سدس با سدس
مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادر و فرزندی داشته باشد اما هفت ترکیب دیگر که ممتنع است اول

جهت ساقط است و از ترکیبات سته سدس پنج صورت ساقط است بهمان علت در مذکوره علامت سرخی که گذشته شده و بیست و یکصورت باقی میماند از آن

جمع شدن ربع با ربع چه ربع فریضه شوهرست با فرزند و فریضه زن است با عدم فرزند دوم جمع شدن
ربع با ثمن چه ربع فریضه زنست با عدم فرزند و ثمن فریضه اوست با وجود فرزند سوم جمع شدن
ثمن با ثلث چه ثمن فریضه زنست با وجود فرزند و ثلث فریضه مادرست با عدم فرزند چهارم جمع
شدن ثلثان با ثلثان پنجم جمع شدن ثلث با ثلث ششم جمع شدن ثلث و سدس چه ثلث فریضه
مادرست با عدم فرزند و سدس فریضه اوست با وجود فرزند هفتم جمع شدن ثمن با ثمن **مطلب**
چهارم در قواعد حسابی که در قسمت ترکه احتیاج بآنها میشود و دران دو فصلست **فصل اول** در
بیان نسبتها که درمیان سهام ورثه و عدد ایشان بهم رسد بدانکه نسبتهائی که درمیان عددهای غیر
واحد ممکنست که بهم رسد بر چهار قسمست قسم اول تماثل که دو عدد مثل یکدیگر باشند قسم دوم تداخل
وآن چنانست که دو عدد بر وجهی باشد که عدد اقل را چون آن عدد اکثر بیندازند دو مرتبه یا چند مرتبه
عدد اکثر را فانی سازد و می باید که عدد اقل از نصف عدد اکثر بیشتر نباشد چون سه و شش
و این قسم را متداخلان گویند قسم سیم توافق وآن چنانست که دو عدد بر وجهی باشند که
عدد اقل را چون از عدد اکثر را بیندازند عدد اکثر را فانی نسازد اما عددی ثالث غیر از
ایشان هر دو را فانی میسازد و این عدد ثالث مخرج کسری باشد که آن هر دو عدد دران
موافق اند چون چهار و شش که هر دو شریکند در عدد دو که مخرج نصف است که هر دو را فانی میسازد
و گاهی است که فقها جهة کمی عدد فریضه متداخلان را متوافقان بمعنی اعم میگویند زیرا که البته متداخلان
در کسری موافق هستند و این امیان رؤس و سهام اعتبار میکنند چنانچه زود باشد که در مسائل انکسار
مذکور شود قسم چهارم تباین وآنچنانست که دو عدد بر وجهی باشند که اقل اکثر را فانی نسازد و عددی
ثالث غیر از واحد نیز ایشان را فانی نکند چون سه و پنج **فصل دوم** در بیان کسرهائیکه در
فریضه باشند و مخارج مشترکه آنها بدانکه کسر آنست که واحدی را با اجزای معینه
قسمت می کنند و تمام آن اجزا را مخرج گویند و بعضی از آن اجزا را کسر و کسر بر پنج
قسم است اول کسر مفرد چون ثلث دوم کسر مکرر چون ثلثان سیم کسر مضاف
متحد چون نصف ثلث چهارم کسر مضاف متعدد چون نصف سدس ربع پنجم
[illegible] ثلث و ربع و مخرج کسر مفرد اقل عددیست که آن کسر از و صحیح
بر آید پس مخرج نصف دو است و مخرج ثلث و ثلثان سه است و مخرج ربع چهار

است و مخرج ثمن هشت است و مخرج سدس شش است پس مخارج فروض ستة پنج است و مخارج
کسر مضاف حاصل ضرب مخرج مضاف است در مخرج مضاف الیه مثلا مخرج ثلث ثمن بیست و چهار است
و مخرج نصف سدس ربع چهل و هشت است و مخرج کسر معطوف ثنائی حاصل ضرب مخرج کسر
معطوف است در مخرج کسر معطوف علیه اگر میانه ایشان تباین باشد چون ثلث و ثمن که مخرج ایشان
بیست و چهار است و اگر توافق باشد حاصل ضرب مخرج کسر معطوف است در جزو وفق مخرج
کسر معطوف علیه چون ربع و سدس که مخرج ایشان دوازده است و اگر تداخل باشد اکتفا باکثر
از دو مخرج مفروض آنها باید کرد چون ربع و ثمن که مخرج ایشان هشت است و قاعده مخرج کسر
معطوف ثلاثی یا بیشتر آن است که نظر کنی در نسبت میانه مخرج کسر معطوف ثنائی و ثالث پس
اگر تباین باشد ضرب کنی حاصل ضرب مخرج هر سه است و اگر توافق باشد در جزو وفق ضرب
کنی و حاصل ضرب مخرج است و اگر تداخل باشد اکتفا کنی باکثر چنانچه مذکور شد پس مخارج فروض
ستة بیست و چهار است زیرا که میانه مخرج نصف که دو است و مخرج ثلث و ثلثان که سه است چون تباین
بود ضرب کردیم شش شد و در سه نظر کردیم میانه شش و چهار چون توافق بود بنصف نصف احدهما و در دیگری
ضرب کردیم دوازده شد و نظر کردیم میانه دوازده و هشت نیز توافق بربع بود در ربع احدهما را
در دیگری ضرب کردیم بیست و چهار شد و چون میانه بیست و چهار و شش تداخل بود اکتفا به بیست
و چهار کردیم مطلب پنجم در بیان دانستن نصیب هر وارثی از ترکه بعلم حساب و آن بر پنج طریق است یعنی
اول آنکه در میان ورثه صاحب فرضی نباشد و همه ورثه عصبه باشند و عدد رؤس ایشان سهام
ایشان خواهد بود و اگر دختران با ایشان جمع شوند هر دو دختر را مثل پسر حساب کنند و بر ایشان
قسمت کنند و اگر در میانه ورثه صاحب فروض باشند طلب عددی باید کرد که سهام مفروضه صاحبان
فروض را داشته باشد و قسمت باید کرد و بر ایشان ترکه بنسبت سهام ورثه بر سه قسمت قسم اول
آنکه ترکه بقدر سهام ورثه باشد آن بر چند وجه است اول آنکه منقسم باشد بورثه بی آنکه کسری واقع شود
مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادر و چهار دختر گذاشته باشد چه اقل عددی که
سدس دارد شش است سدسان او که دو است بپدر و مادر متعلق است و چهار
باقی بچهار دختر دوم آنکه منکسر باشد چه خالی از آن نیست که ...
در این صورت اگر میانه رؤس و سهام ایشان تباین باشد ضرب باید کرد عدد رؤس در

نصف و ربع و سبع
حاصل ضرب ۲۸

اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادر و پنج دختر داشته باشد اصل فریضه شش است و دو از پدر و مادر و چهار سهام از پنج دختر است
چون بر ایشان منکسر است میانه سهام و عدد رؤس ایشان تباین است ضرب باید کرد سه را در شش سی
میشود پس پدر و مادر راست شش سهم میبرد و هر دختری چهار سهم و اگر میانه عدد رؤس و سهام توافق باشد
جزو وفق عدد رؤس را جزو وفق سهام را در اصل فریضه ضرب باید کرد مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادر
و شش دختر داشته باشد حصه پدر و مادر دو سهم می شود و حصه شش دختر چهار سهم و میانه چهار و
شش توافق بنصف است نصف عدد رؤس ایشان را که سه است در اصل فریضه ضرب باید کرد
هجده می شود و شش سهم از پدر و مادر است و هر یک از دختران را دو سهم می رسد و اگر زیاده از
یکفرقه منکسر باشد پس خالی از آن نیست که انکسار مستغرق جمیع فرق است یا بعضی مخصوص دون بعضی است
و بر هر تقدیر اگر میانه رؤس هر فرقه منکسر و سهام ایشان توافق باشد رد باید کرد رؤس ایشان را بجزو
وفق و اگر میانه رؤس و سهام ایشان توافق نیست بحال خود باید گذاشت و اگر میانه رؤس و سهام بعضی
از فرق متوافق باشد و میانه رؤس سهام بعضی از ایشان توافق نباشد رد کنند رؤس متوافقین ایشان
را بجزو وفق و آنچه میانه ایشان توافق نباشد بر حال خود بگذارند آنگاه نظر کنند میانه عدد رؤس
جمیع فرق پس اگر میانه ایشان تماثل باشد ضرب باید کرد یکی از ایشان را در اصل فریضه و اگر
تداخل باشد اکتفا باکثر ایشان باید کرد و اگر توافق باشد جزو وفق فرقه را در عدد رؤس فرقه
دیگر ضرب باید کرد و حاصل را در وفق فرقه ثالثه و همچنین هر چند فرقه که باشد و اگر تباین باشد
ضرب باید کرد عدد رؤس هر فرقه را در عدد رؤس فرقه دیگر و حاصل را در عدد فرقه ثالثه و همچنین
هر فرقه که باشد و بعد از امعان نظر در آنچه مذکور شد ظاهر میشود که مسائلی که بر انکسار سهم بر ورثه دائر باشد
بیست و چهار است و دوازده صورت آنها که انکسار مستغرق جمیع فرق است و امهات مسائل انکسار است
درین رساله مذکور میگردد اول آنکه میانه سهام جمیع فرق و عدد رؤس ایشان توافق باشد و میانه رؤس
جمیع فرق تماثل باشد و رؤس هر فرقه را بجزو وفق رد باید کرد و عدد رؤس یک فرقه را در اصل فریضه
باید زد و مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و هشت خواهر مادری و ده خواهر پدری داشته باشد
اصل فریضه ایشان دوازده سهم است سه سهم نصیب شش زن است و چهار سهم نصیب خواهران
مادری [illegible] نصیب خواهران پدری و چون میانه سهام زوجات و رؤس ایشان توافق بثلث
[illegible] بجزو رد کردیم رؤس ایشان را بثلث که دو است و میانه سهام خواهران مادری و رؤس ایشان

توافق بربع بمعنی اعم بود روس ایشان بربع که دو بود رد کردیم و میانهٔ روس خواهران پدری و سهام
ایشان توافق بخمس بود بمعنی اعم رد کردیم روس ایشان را بخمس که دو بود و چون در روس جمیع
فرق بعد از رد آنها بجزو وفق تماثل باشد یکی از آنها را که در اصل فریضه ضرب کردیم بیست و چهار شد
حصهٔ هر یک از زنان یک سهم شد و حصهٔ هر یک از خواهران مادری خواهران پدری یک سهم شد دویم
آنکه میانهٔ روس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانهٔ روس ایشان تماثل باشد همان روس یکفرقه را
در اصل فریضه باید کرد مثل آنکه شخصی بمیرد و هفت زن و هفت خواهر پدری هفت خواهر مادری داشته
باشد چه اصل فریضهٔ ایشان دوازده سهم است حصهٔ زنان سه سهم است بر روس ایشان منکسر و میانه
آنها تباین است و حصهٔ خواهران مادری چهار سهم است بر روس ایشان منکسر و میان آنها تباین و حصهٔ خواهران
پدری پنج سهم بر روس ایشان منکسر و میانهٔ ایشان تباین است و چون روس جمیع متماثل بود روس یک
فرقه را در اصل فریضه ضرب کردیم هشتاد و چهار سهم شد حصهٔ هر یک از زنان سه سهم شد و حصه هر یک
از خواهران مادری چهار سهم و حصهٔ هر یک از خواهران پدری پنج سهم سوم آنکه میانهٔ روس و سهام بعضی
از فرق توافق باشد و میانهٔ روس سهام بعضی دیگر توافق نباشد و میانهٔ روس جمیع فرق تماثل باشد
روس آن بعض را که میانهٔ سهام و روس آنها توافق باشد بجزو وفق رد باید کرد و همان روس یکفرقه
را در اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد سه زن و نه خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان
چهار سهم است حصهٔ زنان یک سهم است و حصهٔ خواهران سه سهم است و چون میانه سه و نه توافق بثلث
بود بمعنی اعم رد کردیم ایشان را با سه سهم و سه را در اصل فریضه ضرب زدیم دوازده شد سه سهم حصهٔ زنان شد
و هر یک از خواهران [illegible] یک سهم رسد چهارم آنکه میانهٔ روس سهام جمیع فرق توافق باشد و میانهٔ روس
ایشان تداخل باشد روس هر فرقه را بجزو وفق رد باید کرد و اکثر را در اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی
بمیرد و شش زن و شانزده خواهر مادری و ده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده
سهم است حصهٔ زنان سه سهم است با روس ایشان چون متوافق بثلث بود بمعنی اعم رد کردیم روس ایشان را
بدو که ثلث شش است و حصهٔ خواهران مادری چهار است با روس ایشان چون متوافق بربع بود بمعنی اعم
رد کردیم روس ایشان را بربع که چهار است و حصهٔ خواهران پدری پنج است با روس ایشان متوافق
بخمس بود رد کردیم روس ایشان را بخمس که دو است و چون میانه روس [illegible]
بچهار کردیم چهار را در اصل فریضه زدیم چهل و هشت شد حصه هر یک از زنان دو سهم و حصهٔ هر یک از خواهران مادری

اصل فریضه
هفت زوجه هفت خواهر پدری
ربع
تتمه
هفت خواهر مادری

اصل فریضه
سه زوجه نه خواهر پدری

اصل فریضه
شش زوجه شانزده خواهر مادری
ربع ثلث
ده خواهر پدری

یک سهم و حصهٔ هر یک از خواهران پدری و نیم سهم شد پنجم آنکه میانهٔ رؤس و سهام جمیع فرق توافق باشد و میانهٔ
رؤس ایشان تداخل باشد همان رؤس یکفرقه را در اصل فریضه ضرب باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار
زن و شش پسر داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان هشت سهم است یک سهم حصهٔ زنان و میان آن و
رؤس ایشان تباین است و هفت سهم حصهٔ پسران و میان آنها تباین است و چون میان هر دو فرقه
تداخل بود اکتفا به شش کردیم و شش را در اصل فریضه زدیم چهل و هشت سهم شد حصهٔ هر یک از زنان
دو سهم و حصهٔ هر یک از پسران هفت سهم ششم آنکه میانهٔ رؤس و سهام بعضی از فرق توافق باشد
و میانهٔ رؤس و سهام بعضی از فرق توافق نباشد و میانهٔ رؤس تداخل باشد رؤس آن بعضی را که
با سهام ایشان موافق اند بجزو وفق رد باید کرد و اکثر را در اصل فریضه ضرب باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد
چهار زن و شش برادر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان چهار سهم است حصهٔ زنان یک سهم شد
و حصهٔ برادران سه سهم شد و چون میانهٔ ایشان توافق بثلث بود بمعنی اعم رد کرده اند رؤس ایشان را
که دو است و چون میانهٔ دو و چهار تداخل بود چهار را در اصل فریضه ضرب کردیم شانزده شد حصهٔ
زنان چهار سهم است و حصهٔ هر یک از برادران پدری دو سهم هفتم آنکه میانهٔ جمیع رؤس فرق و سهام
توافق بمعنی اعم باشد و میانهٔ رؤس ایشان توافق باشد رؤس ایشان را بجزو وفق رد باید کرد و جزو وفق
رؤس فرقه را در فرقه دیگر ضرب باید کرد و حاصل را در وفق فرقهٔ ثالثه و حاصل را در اصل فریضه ضرب باید
کرد مثل آنکه شخصی بمیرد و دوازده زن و بیست و چهار خواهر مادری و پنجاه خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ
ایشان دوازده سهم است حصهٔ زنان سه سهم است چون میانهٔ رؤس و سهام ایشان توافق بمعنی اعم بود رد
کردیم رؤس ایشان را بثلث یعنی چهار و حصهٔ خواهران مادری چهار سهم بود و میانهٔ رؤس و سهام ایشان
توافق بربع بود و رد کردیم رؤس ایشان را بربع یعنی شش و حصهٔ خواهران پدری پنج بود و میانهٔ رؤس
و سهام توافق بخمس بود رد کردیم رؤس ایشان را بخمس یعنی ده و چون میانهٔ رؤس فرقهٔ اولی و ثانیه توافق
بنصف بود ضرب کردیم دو را در شش دوازده شد و میانهٔ حاصل و رؤس فرقهٔ ثالثه توافق بود بنصف ضرب
کردیم حاصل را در پنج شصت حاصل شد آنگاه شصت را در اصل فریضه که دوازده بود ضرب کردیم هفتصد و بیست
سهم شد حصهٔ زنان صد و هشتاد سهم شد و حصهٔ خواهران مادری دویست و چهل سهم شد
و حصهٔ خواهران پدری سیصد سهم باشد هشتم آنکه میانهٔ رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد
و میانهٔ رؤس ایشان توافق باشد جزو وفق فرقهٔ اولی در فرقهٔ ثانیه ضرب باید کرد و حاصل را

فریضه
زن چهار پسر شش
تتمه

فریضه
چهار زن شش برادر پدری
تتمه

فریضه
دوازده
زوجات خواهران مادری
ربع بیست چهار
خواهران پدری پنجاه
تتمه

رو رو رو
۱۰ ۶ ۴

حاصل اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار زن و ده برادر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار
سهم است حصه زنان یک سهم و حصه برادران پدری سه سهم و چون میانه رؤس ایشان توافق بنصف بود
رد کردیم رؤس ایشان را بنصف و برادر را ده ضرب کردیم بیست شد و بیست را در چهار ضرب کردیم هشتاد
شد حصه زنان بیست شد و حصه برادران پدری شصت شد نهم آنکه میانه رؤس بعضی از فرق و سهام ایشان توافق باشد
و میانه سهام و رؤس بعضی توافق نباشد و رؤس ایشان متوافق باشد رؤس آن بعضی که توافق است میانه سهام
و رؤس ایشان رد باید کرد بجزء وفق و ضرب باید کرد جزء وفق اولی را در فرقه ثانیه و حاصل را در اصل فریضه ایشان
مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و دوازده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار است حصه زنان یک
سهم است و حصه خواهران پدری سه سهم است و میانه سهام و رؤس ایشان توافق بثلث است یعنی اعم رد کردیم
و رؤس ایشان را بثلث که چهار است و چون میانه رؤس هر دو فرق توافق بنصف بود شش را در چهار ضرب کردیم
حاصل را که دوازده است در چهار اصل فریضه زدیم چهل و هشت سهم شد حصه زنان دوازده سهم شد و حصه
خواهران پدری سی و شش سهم شد دهم آنکه میانه سهام و رؤس جمیع توافق باشد و میانه رؤس آنها تباین باشد و رؤس آنها
بجزء وفق رد باید کرد و ضرب باید کرد رؤس هر فرقه را در دیگری و حاصل را در عدد فرقه ثالثه و حاصل را در
اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و دوازده خواهر مادری و بیست و پنج خواهر پدری داشته باشد اصل
فریضه ایشان دوازده سهم است سه سهم حصه زنان و چون میانه رؤس و سهام ایشان توافق بثلث بود
یعنی اعم رد کردیم رؤس ایشان را بثلث که دو است و حصه خواهران مادری که چهار است و چون میانه
رؤس و سهام ایشان توافق بربع بود رد کردیم رؤس ایشان را بربع یعنی سه و حصه خواهران پدری پنج
است و چون میانه رؤس و سهام ایشان توافق بخمس بود رد کردیم رؤس ایشان را به پنج آنگاه دو را در سه
ضرب کردیم حاصل را در پنج ضرب کردیم و حاصل را در دوازده که اصل فریضه است زدیم سیصد و شصت
حاصل شد حصه زنان نود سهم شد و حصه خواهران مادری صد و بیست شد و حصه خواهران پدری صد و پنجاه
شد یازدهم آنکه میانه رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانه رؤس جمیع فرق تباین باشد رؤس
هر فرقه در دیگری ضرب باید کرد و حاصل را در عدد رؤس فرقه ثالثه و حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی
بمیرد و دو زن و پنج خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده سهم
حصه زنان سه سهم است و حصه خواهران مادری چهار سهم است و حصه خواهران پدری پنج سهم
است و میانه سهام و رؤس جمیع فرق توافق نبود پس ضرب کردیم دو را در پنج

وحاصل او را در هفت که حاصل را در اصل فریضه هشتصد و چهل سهم می شود حصهٔ زنان دویست و ده سهم
میشود و حصهٔ خواهران مادری دویست و هشتاد سهم میشود و حصهٔ خواهران پدری سیصد و
پنجاه سهم میشود و قسم سوم آنکه میانهٔ رؤس و سهام بعضی از فرق موافقت باشد و میانهٔ رؤس
و سهام بعضی توافق نباشد و میانهٔ رؤس جمیع فرق تباین باشد رؤس متوافقین بجزو وفق
رد باید کرد و در رؤس فرقهٔ ثانیه ضرب باید کرد و حاصل را در فرقهٔ ثالثه و حاصل را در اصل
فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار زن و شش خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته باشد اصل
فریضهٔ ایشان دوازده است حصهٔ زنان سه سهم و حصهٔ خواهران مادری چهار سهم و حصهٔ خواهران
پدری پنج سهم چون میانهٔ رؤس خواهران مادری و سهام ایشان توافق بنصف بود رد کردیم
رؤس ایشان را بنصف که سه باشد و چون میانهٔ رؤس جمیع فرق تباین بود ضرب کردیم چهار
را در سه و حاصل را در هفت و حاصل در اصل فریضه یکهزار و هشت سهم حاصل شد حصهٔ زنان
دویست و پنجاه و دو سهم شد و حصهٔ خواهران مادری سیصد و سی و شش سهم و حصهٔ خواهران پدری
چهارصد و بیست سهم میشود قسم دوم آنکه ترکه زیاده باشد بر سهام مفروضهٔ صاحبان فروض
پس زیادتی رد باید کرد بر صاحبان فروض سوای زوجه که اصح آنست که برو رد نمیشود مطلقا و در زوج
خلافست اصح آنست که رد می شود چنانچه مذکور شد و سوای مادر با حاجب بخلاف مذهب سنیان
که ایشان می گویند که آنچه از حصهٔ صاحبان فروض زیاده میماند از خویشان پدریست و این را
تعصیب می گویند و تعصیب پیش شیعه باطلست و از عادت فقهای امامیه آنست که هرگاه ترکه زیاده
از فروض صاحبان فروض باشد اول قسمت فرض ایشان می کنند آنگاه تتمه را بر ایشان رد می
کنند و حضرت سلطان المحققین و برهان المدققین نصیر الملة والدین محمد طوسی قدس الله سره در رسالهٔ
میراث خویش بیکدفعه قسمت می کنند بر صاحبان فروض و طریقهٔ سلطان المحققین با وجود آنکه اخصر است در
احادیث ائمهٔ معصومین نیز مذکور است چنانچه در روایت صحیحهٔ محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر ع وارد شده
که گفت حضرت امام محمد باقر ع صحیفهٔ میراثی که بخط مبارک حضرت امیر المؤمنین ع بود و املای حضرت رسالت پناه
بمن نمود و در آنجا نوشته بود که شخصی مرده بود و او دختری و مادری داشته حصهٔ دختر نصف است و حصهٔ
مادر سدس قسمت باید کرد بر چهار سهم پس سه حصه تعلق بدختر دارد و یک حصه بمادر تعلق دارد و همچنین محمد
بن مسلم نقل کرده که دیدم در آن صحیفه که بخط حضرت امیر المؤمنین ع و املای

ذو ربعه
۱۲
چهار زوجه ... شش خواهر مادری
ربع ثلث
۳ ۴
هفت خواهر پدری
سه

حضرت رسالت پناه صلعم نوشته بود که مردی فوت شد و دختری و پدری و مادری داشته حصه دختر
نصف است سه سهم و حصه هر یک از پدر و مادر او یک سهم قسمت باید کرد مال او بر پنج سه حصه آن تعلق
بدختر دارد و دو حصه آن تعلق بپدر و مادر او **فصل** جمیع مسائل که مشتمل بر رد صاحبان فروض است
در طبقه اولی و طبقه ثانی نزد جماعتی از مجتهدین که در طبقه ثانیه رد را جائز میدارند یازده قسم است
اول آنکه شخصی مرده باشد و دختر و یکی از پدر و مادر داشته باشد بطریق سلطان المحققین فریضه او
از چهار سهم منقسم میشود دوم آنکه شخصی مرده باشد و دختری و پدری و مادری داشته باشد اصل
فریضه ایشان از پنج سهم منقسم میشود سوم آنکه شخصی بمیرد و سه دختر داشته باشد یا بیشتر و یکی از پدر یا مادر
داشته باشد اصل فریضه ایشان نیز پنج سهم منقسم میشود چهارم آنکه زنی مرده باشد و دختری و
یکی از پدر و مادر و شوهری داشته باشد اصل فریضه ایشان از شانزده منقسم می شود پنجم آنکه مردی
مرده باشد و دختری و یکی از پدر و مادر و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان از سی و دو
سهم منقسم میشود ششم آنکه مردی مرده باشد و دختری و پدری و مادر و زنی داشته باشد اصل
فریضه ایشان بیست و چهل سهم منقسم میشود هفتم آنکه شخصی مرده باشد و دو دختر یا بیشتر و یکی از پدر و مادر
و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان از چهل سهم منقسم می شود هشتم آنکه شخصی بمیرد و یکخواهر
مادری و یکخواهر پدری داشته باشد و اصل فریضه ایشان از چهار سهم منقسم میشود نهم آنکه شخصی
مرده باشد و یکخواهر مادری و دو خواهر پدری یا بیشتر داشته باشد اصل فریضه ایشان پنج سهم است
دهم آنکه شخصی مرده باشد و دو خواهر مادری یا بیشتر و یکخواهر پدری داشته باشد اصل فریضه
ایشان نیز پنج سهم است یازدهم آنکه شخصی بمیرد و یکخواهر مادری و یکخواهر پدری و زنی داشته باشد
اصل فریضه ایشان شانزده است و اگر درین یازده صورت اصل فریضه بر ایشان صحیح منقسم
نشود رعایت نسبتهائیکه در ما سبق مذکور شد باید کرد تا منقسم شود بر ایشان و رد نیز بر دو قسم است اول
رد اخماسی که آنچه از فروض صاحبان فروض زیاده می شود بر پنج قسم منقسم میگردد مثل آنکه شخصی بمیرد
و دختری و پدری و مادری داشته باشد اصل فریضه ایشان شش سهم است و سه سهم تعلق بپدر
و مادر و سه سهم تعلق بدختر دارد و تتمه بر ایشان رد میشود بر پنج سهم دوم رد ارباعی آن چنانست که
تتمه بچهار سهم منقسم میشود مثل آنکه شخصی بمیرد و جماعت مذکوره و دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر
پدری و مادری یا پدری داشته باشد چه درین صورت بر مادر رد نمیشود بلکه تتمه میان دختر

و پدر بچهار سهم منقسم می شود و بعضی از مجتهدین در این صورت نیز بر پنج حصه منقسم می کنند و حصهٔ مادر را
به پدر میدهند پس پیش ایشان رد بر یک قسم است قسم سوم آنکه ترکه ناقص باشد از سهام صاحبان فرض
و سبب آن دو امر است اول داخل شدن شوهر مثل آنکه زنی بمیرد و دو دختری و پدری و مادری و شوهری
داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده است و چهار سهم حصه پدر و مادر است و سه سهم حصه
شوهر است و پنج سهم باقی مانده و سهام مفروضه دختر شش است چون اینجا شوهر داخل باشد حصه او داخل
شد و نقص بر دو واقع شده و هر جا که در ترکه نقص واقع شود بر پدر و دختران و خواهران پدر و مادر
یا پدری است خلاف سنیان که ایشان بر فریضه زیاده میکنند تا نقص بر کسی واقع نشود و این را
عول می گویند و عول در مذهب حق امامیه باطل است دوم داخل شدن زن مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر
مادری و دیگر خواهر پدری مادری یا پدری و زنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده است ثلث
آنکه چهار است حصهٔ خواهران مادری و ربع آن که سه حصه است حصه زن است و باقی پنج حصه خواهر پدر و مادر
یا پدری است و سهام مفروضهٔ ایشان شش باشد اینجا نقص بر او واقع میشود طریق دوم آنکه نسبت دهند
سهام هر وارثی را از فریضه پس بان نسبت از ترکه میگیرند و این نزدیکست بفهم هرگاه نسبت واضح باشد
مثل آنکه شخصی بمیرد از و زنی و پدری و مادری بماند و مادر را حاجب نباشد چه فریضه از دوازده سهم
منقسم میشود زن ربع ترکه که سه است میبرد و مادر ثلث ترکه میبرد که چهار است و باقی که پنج است ربع
و سدس ترکه است بپدر متعلق است و گاه هست که نسبت واضح و آسان نمیشود مگر بضرب مثل آنکه ترکه
پنج دینار باشد و ورثه جماعت مذکور باشند چه محتاج است که ضرب کنند پنج را در عدد سهام مفروضه
تا شصت حاصل شود پس هر دیناری را دوازده جزو باید کرد تا منقسم شود پس زوجه را پانزده جزو میرسد
که دینار و ربع دینار باشد و مادر را بیست جزو میرسد که یک دینار و دو ثلث دینار باشد و پدر را
بیست و پنج جزو میرسد که دو دینار و نصف سدس دینار باشد طریق سوم آنکه قسمت کنند ترکه را بر
فریضه پس خارج قسمت را ضرب کنند در سهام هر یک آنچه بهم رسد نصیب هر یک باشد و این دیگر
بفهم است چه قسمت درین صورت سهل است چون فریضهٔ مذکوره و ترکه شش دینار باشد و بعد
از قسمت بر دوازده سهم هر یک سهم را نصف دینار میرسد پس ضرب کنند نصف دینار
را در سهام زوجه که سه است یک دینار و نصف سهم میرسد و نصف دینار را در سهام مادر
که چهار است ضرب کنند دو دینار شود و نصف دینار را در سهام پدر که پنج است

ضرب کنند دو دینار و نصف می‌شود طریق چهارم آنکه مستعمل در میانه دو فریضه باشد و آن بر دو قسم است
اول آنکه در ترکه کسر نباشد چون دوازده دینار حصه سهام هر وارثی را از فریضه باید گرفت و
ضرب باید کرد در ترکه آنچه حاصل شود قسمت کنند بر اصل فریضه پس خارج قسمت نصیب آن وارث
است مثل سه زن و پدر و مادر و دو پسر و یک دختر چه فریضه ایشان بیست و چهار است منکسر میشود
نصیب اولاد پنج و پنج را ضرب باید کرد در اصل فریضه صد و بیست حاصل میشود پس سهام هر یک
از زوجات پنج بود ضرب کن او را در دوازده که مقدار ترکه است شصت شد آنگاه قسمت باید کرد بر صد
و بیست و نصف دینار خارج قسمت نصیب یک از زوجات و سهام هر یک از پدر و مادر
بیست سهم است چون ضرب کنند در دوازده دویست و چهل میشود و بعد از قسمت بر صد
و بیست خارج قسمت دو دینار میشود و آن نصیب هر یک از پدر و مادر است و سهام هر پسری
بیست و شش است چون ضرب کنند با دوازده و قسمت کنند بر صد و بیست خارج قسمت دو
دینار و سه خمس دینار می‌شود نصیب دختر دینار و سه عشر دینار میشود دوم آنکه در ترکه کسر باشد
پس بسط باید کرد تا از جنس کسر گردد و زیاده کنند بر و کسر عمل کنند آنچه در مذکور شد پس
مثال مذکور هرگاه ترکه دوازده دینار و نصف باشد چه از بیست و پنج باید کرد و اگر ثلث باشد
سی و هفت و همچنین هرگاه ممکن باشد قسمت بقیراط و حبات و ارز باین طریق عمل کنند و دینار
بیست قیراط است و قیراط سه حبه و حبه چهار ارز و بعد از اسم خاصی نیست طریق پنجم مناسخات
و آن چنانست که شخصی بمیرد و قسمت میراث او نشده باشد و یکی از ورثه او بمیرد و چه در این
صورت قسمت دو فریضه را از یک اصل باید کرد و آن بر دو قسم است اول آنکه وارث و استحقاق
واحد باشد چون شش برادر و شش خواهر از شخصی بعد از فوت او بماند و پیش از قسمت ترکه
یکی از برادران بمیرد و بعد از آن یکخواهر و همچنین یک برادر و یکخواهر بمیرد تا آنکه خواهر و برادر
بماند مال میت میان ایشان اثلاثا حصه میشود اگر برادران و خواهران پدری باشند و بالسویه
میبرند اگر برادران و خواهران مادری باشند دوم آنکه مختلف باشند وارث و استحقاق
یا یکی از سهام پس اگر منقسم شود نصیب میت ثانی بر ورثه ایشان هر دو مسئله از مسئله اولی
منقسم میگردد مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و چهار خواهر پدری داشته باشد آنگاه شوهر
و پسری و دو دختر بگذارد و فریضه اولی بیست است حصه شوهر چهار است و برادرزاده او

منقسم میشود واگر منقسم نشود پس اگر نسبت میانه نصیب میت ثانی و سهام ورثه او توافق باشد
وفق فریضه ثانیه را به وفق نصیب او ضرب کنند در فریضه اولی مثل آنکه کسی بمیرد و پدر
و مادری و پسری داشته باشد بعد از آن پسر بمیرد و از دو پسری و دو دختر بماند فریضه اولی
شش است نصیب پسر چهار است و سهام ورثه او شش و میانه سهام ورثه و رؤس ایشان
توافق بنصف است ضرب میکنند سه را در شش هجده میشود و اگر تباین باشد ضرب میکنند فریضه
ثانیه را در اولی چون پدر و مادر و پسر و پسر بمیرد و دو پسر و یک دختر از او بماند فریضه اولی شش
است و حصه پسر چهار است و سهام ورثه او پنج و میان رؤس سهام ایشان تباین پنج را در
شش ضرب باید کرد سی میشود و اگر یکی از میراث خوار میت ثانی پیش از قسمت بمیرد
عمل واحد است و همچنین اگر فرض کثرت تناسخ کنند **مطلب ششم** در لواحق میراث و در آن چهار
فصل است **فصل اول** در بیان میراث جماعتی که بیکدفعه در دریا غرق شوند یا دیواری بر
ایشان افتد و همه بمیرند از یکدیگر میراث میبرند بچهار شرط اول آنکه هریک مالی داشته
باشد چه میراث در مال است پس اگر در میانه ایشان کسی باشد که مال نداشته باشد میراث نمیبرد
و از او میراث نمیبرند دوم آنکه از یکدیگر میراث میبرند پس اگر از یکدیگر میراث نبرند مثل آنکه دو
برادر غرق شوند و یکی از ایشان فرزندی داشته باشد چه برادر میراث نمیبرد با وجود فرزند
سوم آنکه تقدیم و تأخیر مردن هریک بر دیگری مشخص نباشد چه اگر تقدیم و تأخیر مشخص باشد
مقدم میراث نمیبرد چهارم آنکه مردن ایشان بسبب غرق یا هدم باشد پس اگر دو کس بیکدفعه
با جل خود بمیرند میراث نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که بهر سببی که باعث اشتباه شود این
حکم وارد و بعضی از ایشان گفته اند که اگر جماعتی را در آتش اندازند یا بکشند از یکدیگر میراث
میبرند و هرگاه این شرطها بهم رسند از یکدیگر میراث میبرند از جمیع چیزهای یکدیگر سوای آنچه از یکدیگر میراث برند
چه از آن میراث نمیبرند زیرا که لازم می آید که شخص مرده را زنده فرض کنند و این محال است و بعضی از
مجتهدین گفته اند که از آن نیز میراث میبرند و خلاف است میانه مجتهدین که آیا در این صورت تقدیم میراث
بردن کسی که نصیب او کمتر باشد واجب است یا نه اقرب آنست که واجب نیست لیکن سنت است
پس اگر پدری و پسری بیکدفعه غرق شوند اول فرض مردن پسر باید کرد و حصه پدر را باید داد
آنگاه فرض مردن پدر بکنند و حصه پسر را بیرون کنند از متروکات پدر سوای آنچه از پسر میراث برده

از این پسر نیکو ... دانا که از هر یک آنچه میراث برده اند بمیراث خوار زنده ایشان میرسد و اگر یکی از ایشان
میراث خوار نداشته باشد مال کسی که میراث خوار ندارد بکسی میرسد که با او غرق شده باشد و از و بورثه زنده
او میرسد فصل دوم در میراث خنثی یعنی کسی که فرج مردان هم فرج زنان داشته باشد و قاعده
در تحقیق حال او چنانست که ببینند که بول از کدام فرج پیشتر بیرون می آید حکم بران کنند
و اگر از هر دو بیکدفعه بیرون می آید ببینند که از کدام آخر منقطع شود و بعضی از مجتهدین گفته
اند که حکم بکسی کنند که اول منقطع شود و اگر هر دو در ابتدا و انقطاع مساوی باشند درین
صورت خنثی مشکل است در حکم او میانه مجتهدین خلافست بعضی گفته اند که پهلوهای او را بشمارند
پس اگر هجده ضلع داشته باشد زنست و اگر هفده داشته باشد بایین طریق که نه ضلع
از جانب راست او باشد و هشت از جانب چپ او مردست و بعضی گفته اند که قرعه بزنند
و بعضی گفته اند که اگر علامتی داشته باشد از لحیه یا از بول یا از حیض یا احتلام یا جماع باآن
عمل کنند و اگر اینها نباشد میراث مرد باو دهند و مشهور در میراث او آنست که نصف میراث
مرد و نصف میراث زن میگیرد و بانکه ترکه بر تقدیر ذکوریت منقسم سازند یکرتبه و بر تقدیر انوثیت مرتبه دیگر
انگاه ضرب کنند یکی را در دیگری در تباین یا در جزء وفق در توافق یا در اکثر یا در تداخل و حاصل را
در دو ضرب کنند یا تضعیف کنند حاصل را انگاه هر وارثی را نصف آنچه حاصل میشود در دو فریضه
بدهند پس اگر کسی پسری و دختری و خنثی بگذارد فریضه ایشان از چهل سهم منقسم میشود چه فریضه ذکوریت
پنج است و انوثیت چهار و چهار در پنج ضرب کردیم بیست میشود و بیست را در دو ضرب کردیم چهل شد
حصه پسر بر تقدیر ذکوریت خنثی شانزده میشود و حصه او بر تقدیر انوثیت خنثی بیست میشود و نصف
هر دو هجده میشود و حصه خنثی سیزده میشود زیرا که حصه او بر تقدیر ذکوریت شانزده است و بر تقدیر
انوثیت ده و حصه دختر نه میشود زیرا که حصه او بر تقدیر ذکوریت خنثی هشت میشود و بر تقدیر انوثیت
ده میشود و اگر در صورت مذکوره شوهر یا زن جمع شود مخرج نصیب ایشان را در فریضه ضرب باید
کرد و نصیب او را بیرون باید کرد انگاه تتمه را قسمت باید کرد در چهل هر سهمی را سه سهم اگر شوهر باشد و نصف اگر
زن باشد و اگر جمع شود با پدر و مادر خنثی فریضه ذکوریت شش است و فریضه انوثیت پنج است و
حاصل ضرب پنج در شش سی است و هر گاه در دو ضرب کردیم شصت میشود و پدر و مادر را
و هر یک جهت حصه ایشان بر تقدیر ذکوریت بیست است و بر تقدیر انوثیت بیست و چهار و

سی و هشت میبرد چه بر تقدیر ذکوریه چهل میبرد و بر تقدیر انوثیه سی و شش و اگر با پدر و مادر دو خنثی جمع شوند
اکتفا به شش باید کرد در هر دو صورت و اگر یکی از پدر و مادر با خنثی جمع شود فریضه ذکوریه شش
است و فریضه انوثیه چهار و میانه ایشان توافق است ضرب کردیم نصف هر یک را در دیگری دوازده
شد در دو ضرب کردیم بیست و چهار شد پنج حصه یکی از پدر و مادر و حصه خنثی نوزده شد و اگر دو خنثی
با یکی از پدر و مادر جمع شوند فریضه ایشان نیز مثل فریضه پدر و مادر با دو خنثی است که مذکور شد اما هشت را
در دو ضرب کردیم صد و بیست میشود و اگر با دختر و خنثی یکی از پدر و مادر باشد پنج مسئله انوثیه را در هجده مسئله
ذکوریه ضرب کردیم نود میشود و در دو ضرب کردیم صد و هشتاد میشود حصه یکی از پدر و مادر سی میشود چه
بر تقدیر ذکوریه سی میبرد و بر تقدیر انوثیه سی و شش حصه دختر شصت و یک حصه خنثی هشتاد و شش پس
درین صورت از حصه پدر نصف دو افتاد زیرا که مقدار [illegible] شش است که فاضل
بر تقدیر ذکوریه و اگر جمع شود با پدر و مادر با دو خنثی یا خناثی ذکری یعنی برادری نصیب مادر ایشان بر
فریضه زیاده نمیشود و همچنین و خنثی با پدر و مادر و اگر برادران پدری [illegible] یا پدری خنثی باشند چون
اولاد پدر اند اما برادران مادری مساوی اند و اعمام همچون برادران پدری اند و اخوال چون برادران مادری

فصل پنجم در بیان میراث کسی که فرج نداشته باشد و میراث کسی که دو سر داشته باشد و میراث کسی که
در شکم باشد و میراث فرزندی که با مادر او پدر او لعان کرده باشد و میراث ولد الزنا اما میراث
کسی که فرج ذکر و انثی نداشته باشد یا مخرج دبر نداشته باشد یا مخرج بول نداشته باشد آنچه بخورد
قی کند یا بول و غایط او هر دو از یک موضع بیرون آید میراث اینها همه بقرعه بیرون می آید بطریقی
که بر کاغذی بنویسند که عبد الله و بر دیگری بنویسند امة الله و بگذارند در سهام مبهمه این نحو بنویسند
اللّٰهم انت الله لا اله الا انت عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کا
نوا فیه یختلفون بین لنا امر هذا المولود کیف نورث ما فرضت له فی کتابک
و بعد از ان سهام مبهم را مشوش سازد و بیرون آورند پس اگر عبد الله بیرون می آید میراث پسر برد و اگر امة الله بیرون
آید میراث دختر میبرد اما میراث کسی که دو سر یا دو بدن بر یک کمر داشته باشد با نیط [illegible] کنند که یکی از ایشان را بیدار
میکنند اگر هر دو بیکدفعه بیدار شدند میراث یک کس میبرد و اگر یکی بیدار شد و دیگری نشد میراث دو
کس میبرند و میراث کسی که در شکم باشند وقتی ثابت میشود که زنده از شکم بیرون می آید و حرکت کند
احیا اما احتیاطا حصه دو پسر میباید گذاشت پس اگر مرده زاید بر ورثه قسمت کنند اما میراث ولد ملاعنه از مادر

فرزند و جد و جده است و با عدم ایشان از خویشان مادری است بالسویه و او نیز از خویشان مادری میراث
می برد و میراث ولد الزنا از طرفین از فرزند و زوجه است و پدر و مادر را از و میراث نمیبرند
و نه کسی که به ایشان نزدیک باشد و هرگاه فرزند و زوجه مفقود باشد ضامن جریره میراث میبرد از او
و با عدم او امام و ولد الزنا از یکطرف منع مخصوص بآن طرفست نه طرف دیگر فصل چهارم در بیان
میراث مجوس بدانکه میانه مجتهدین خلافست در میراث ایشان به نسب صحیح و سبب صحیح و بنا
نمیبرند و بعضی گفته اند بهر دو می برند خواه صحیح و خواه فاسد و بعضی گفته اند که به نسب صحیح و فاسد
میراث میبرند و بسبب صحیح میبرند بسبب فاسد و آنچه در حدیث وارد شده مؤید قول
دویم است چه در روایتی از حضرت امیر المؤمنین ع وارد شده که مجوسی از مادر و خواهر
و دختر میراث میبرد از جهت آنکه مادر او است و زن او است و حضرت امام بحق ناطق جعفر
صادق ع بکسی که دشنام مجوسی میداده که مادر خود را خواسته بود گفت نمیدانی
که این پیش مجوس نکاح است پس اگر مجوسی دختر خود را تزویج کند و از او دختری بهم رسد
زوجه او نصیب دختری و زنی را میبرد و دختر نصیب دختران دیگر میبرد و اگر خواهر
مادری خود را که جده پدری او باشد تزویج کند یا خواهر پدری خود را که جده مادری او
باشد و بخواهد بهر دو جهت میراث می برد و اگر یکی از اینها منع دیگری کند ارث بمانع میبرد
چون دختر عمی که خواهر مادری باشد و عمه که خواهر پدری باشد و عمه که دختر عم باشد و خواهر
که مادر باشد و اما غیر مجوس حکم ایشان حکم مسلمانانست و مسلمان بسبب فاسد میراث نمیبرند
باجماع اما بنسب فاسد چون وطی شبهه میراث میبرد باب نوزدهم [۱۹] از کتاب جامع عباسی
بیان حدود که در شرع مقرر است جهت دزدی و زنا و لواطه و حق و غیر آن و تعزیرات که
بعضی از گناهان از شارع مقرر است بدانکه حد در لغت عرب بمعنی منع آمده است و بحسب شرع
عقوبت خاص است که متعلق بآزاردن کسی است که گناهی از او صادر شده باشد و شارع جهت
آن مقداری معین کرده بحسب هر فردی از افراد حدود و در آن شش مطلب است مطلب اول در بیان
اقسام حدود و آن چهارده است و در آن شش فصل است فصل اول در بیان قسم اول از اقسام
حدود و آن بریدن دست راست است در مرتبه اولی و پای چپ در مرتبه ثانیه و حبس مخلد در مرتبه سوم
و کشتن در مرتبه چهارم و این حد دزدی کردنست و شروط آن چهارده است اول آنکه دزد بالغ باشد

چه اگر طفل دزدی کند او را تأدیب باید کرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که در مرتبه اول [illegible]
عفو باید کرد و در مرتبه دوم او را تأدیب باید کرد و در مرتبه سیم سرهای انگشتان او را باید تراشید چندانکه
خون آلوده شود و در مرتبه چهارم سرهای انگشتان او را باید برید و در مرتبه پنجم حد ثابت است یعنی
بایدش باید برید دوم آنکه عاقل باشد چه دیوانه را تأدیب باید کرد و اگر کسی گاه عاقل و گاهی دیوانه شود اگر
جنون دوری باشد و در حالت غیر دیوانگی دزدی کند حد ساقط نمیشود سوم آنکه مختار باشد پس اگر
کسی باشد که او را باکراه بران داشته اند بر او حد نیست چهارم آنکه آنچه دزدیده مال باشد پس اگر مال نباشد دزدیده
حد نیست مثل آنکه طفل آزادی را بدزدد و اگر چه جامه های او زیاده از ربع مثقال طلا بوده باشد اما خود بنده
بر متاع اگر بالغی را بدزدد و جامه های او ربع مثقال طلا بوده باشد حد دارد و اگر غلام کوچک شخصی را
بدزدد حد دارد و اگر غلام بزرگ شخصی را بدزدد حد ندارد مگر آنکه غلام در خواب باشد یا مست باشد
و در دزدیدن مال فرقی نیست میانه جامه و طعام و [illegible] آب و نمک و [illegible] خاک و گل و آدمی و حیوان
و غیر آن پنجم آنکه آن مال به نصاب رسیده باشد و نصاب چهار یک مثقال طلا شرعی خالص است
که مضروب باشد بسکه معامله یا هر چه قیمت او ربع مثقال باشد پس در دزدیدن چیزی که قیمت آن کمتر از این
باشد حد ندارد و پس انگشتری که وزن آن شش یک مثقال باشد و قیمت آن چهار یک مثقال باشد اگر
بدزدد حد ندارد و اگر مالی را که قیمتش ربع مثقال طلا باشد بدزدد و گمانش آن باشد که ربع مثقال
نیست حدی ندارد و اگر کسی جامه را بدزدد که قیمت آن کمتر از ربع مثقال طلا باشد و در جیب آن
جامه ربع مثقال طلا باشد و عالم بان نباشد و بعد از دزدیدن جامه بر وی ظاهر شود آیا حد دارد یا نه
میانه مجتهدین درین مسئله نیز خلاف است و آیا در دزدیدن نصاب بیکدفعه شرط است یا نه مجتهدین را درین
مسئله نیز خلاف است و اقرب آنست که شرط است پس اگر دو شخص ربع یک مثقال طلا بدزدند آیا قطع بر ایشان هست
یا نه درین مسئله میانه مجتهدین خلاف هست و اقرب آنست که قطع بر ایشان نیست ششم آنکه اهل مال
فرزند و آقا و غلام نباشد چه اگر پدر مال فرزند خود را بدزدد یا آقا مال بنده خود را اگر چه مکاتب باشد
بدزدد و همچنین شخص قطع نیست اما اگر پسر مال پدر را بدزدد قطع هست و همچنین اگر مادر مال پسر را
بدزدد هفتم آنکه آنچه دزدیده باشد در سال قحط طعام نباشد چه اگر در سال قحط طعام بدزدد
قطع نیست هشتم آنکه تمام آن مال از مال غیر دزدیده باشد چه اگر مال خود را با جامه داده است [illegible]
بدزدد قطع نیست و همچنین قطع نیست اگر مال مشترک را بدزدد و همچنین است حکم آنکه اگر مال خود را [illegible]

مال غیر است بدزدد و قطع نیست هرگاه پیش از بردن از حرز یا بعد از بیرون آوردن از حرز پیش
از آنکه بحاکم عرض کنند دزد مالک آن شود بهبه یا بمیراث یا بخریدن نهم آنکه او توهم حلیت
نکند پس اگر توهم حلیت باشد قطع نیست دهم آنکه مال دزدیده مال محترم باشد پس دزد اگر شراب
یا گوشت خوک باعث قطع نمیشود و اگر چه از جهود و مستتر باشد لیکن درین صورت غرامت آن جهت
جهود باید کشید و اگر سکی را که قیمت آن ربع مثقال باشد بدزدد دران میانه مجتهدین خلافست
اقرب آنست که سبب قطع میشود و اگر آلات لهو چون طنبور یا ظرف طلا و نقره را بدزدد و بقصد
شکستن قطع نیست و اگر بقصد دزدیدن بردارند و قیمت آن ربع دینار باشد دران خلافست و
اقرب آنست که قطع هست و اگر مال کافر حربی را بدزدد باعث قطع نمیشود و اگر مال جهود را که بشرایط
ذمه باشد بدزدند باعث قطع میشود یازدهم آنکه آن مال از حرز بدزدد و مراد بحرز جائیست که
بواسطه نگهداشتن دران بکار میرود و آن مختلف باختلاف اموال است پس حرز زر و جواهر صندوق است
با قفل و دکان دربسته جهت متاع و غیر آن خانه و باغ جهت میوه حرز است و طویله جهت چاروا
و قبر جهت کفن و اگر در دکان گشاده باشد و صاحب دکان نگاه کند آیا اگر چیزی بدزدد موجب
قطع میشود یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و درخت میوه حرز نیست پس اگر از درخت بدزدد
قطع نیست و اگر در مسجد را بدزدند یا چیزی از آلات سقف او قطع نیست و اگر کفن از قبر بدزدد
قطع هست و آیا شرط هست که قیمت آنها ربع یکمثقال باشد یا نه میانه مجتهدین خلاف هست
و اگر غیر کفن چیزی با میت در قبر گذارند و کسی آنرا بدزدد قطع نیست و دزدیدن جامه خانه
[illegible] آن میانه مجتهدین خلافست و اگر چیزی را غیر از حرز چون صحراها و آسیاها و راهها و مسجدها
بدزدند قطع نیست دوازدهم آنکه دزد در بیرون آوردن متاع از حرز منفرد باشد پس اگر یکی
حرز را بشکند و دیگری بیرون برد بر هیچکدام قطع نیست سیزدهم آنکه دزد متاع را بنفس خود بیرون
برد پس اگر چاروائی بار کند و بیرون آرد یا آنکه طفلی را همراه خود ببرد که او را بردارد قطع
نیست چهاردهم آنکه دزد پنهانی برد چه اگر آشکارا ببرد بقهر و غلبه یا غیر آن قطع نیست و دزد
مسلمان بودن و آزادی و مرد بودن و بینائی شرط نیست پس اگر کافری یا بنده یا زنی یا کوری چیزی
بدزدد قطع هست بعد از آنکه این شرطهای مذکور متحقق شود و واجبست بر دزد که آنچه
دزدیده باشد بصاحب باز دهد یا مثل آن یا قیمت آنرا با تلف و قطع کردن دست او مانع نیست

ازدو

... بد و کردن مال دزدیده بصاحب او و حد او آنست که حاکم شرع بعد از ثبوت ... مرتبه اول چهار
انگشت دست راست او را ببرد و کف دست و شست او را بگذارد و در مرتبه دوم پای
چپ او را ببرند تا عقب و عقب را بگذارند و در مرتبه سیم او را حبس مخلد کنند و در مرتبه چهارم اگر
دزدی کند مثل آنکه در حبس چیزی بدزدد او را حاکم می کشد ... و اگر
دست راست دزد بعد از دزدی و پیش از قطع تلف شود یا شل باشد دست چپ او را
بعوض دست راست او را نمیتوان برید و سنت است که بعد از بریدن دست و پای دزد جای آن را
بروغن زیت داغ کنند فصل دوم در بیان قسم دویم از اقسام حد و آن بریدن دست
راست و پای چپ یا عکس آن و کشتن و بگلو کشیدن است و خلافست درین حد میانه مجتهدین
که امام میانه اینها مخیر است یا بترتیب همه را بالفعل آورد و بعضی از مجتهدین ترتیب گفتند و همچنین
خلافست در اینکه آیا زنده بگلو باید کشید یا اول بکشند ... بگلو کشند ... واجد محارب است
و آن کسی است که در شهر یا در صحرا یا در دریا یا در شب یا در روز شمشیر برهنه کند بقصد
ترسانیدن مسلمانان خواه مرد باشد و خواه زن خواه ضعیف باشد و خواه قوی و خواه از جماعتی
باشد که گمان برند که راه مسلمانان زنند یا نه و بعضی از مجتهدین این را مخصوص مردان ساخته اند
و بعضی گفته اند که اگر کسی را کشته باشد و مال او را برده باشد دست راست و پای چپ او را ببرند
بعد از آنکه او را باید کشت و اگر مال برده باشد و کسی را نکشته باشد دست راست و پای چپ
او را باید برید و از شهر بیرون باید کرد و مکتوبی بشهرها می باید نوشت که از مصاحبت و مجالست
و نکاح کردن با او اجتناب کنند و منع کنند او را از داخل شدن بلاد شرک و اگر ایشان او را در بلاد
خود جا دهند قتال کردن با ایشان لازمست تا آنکه او را سر دهند و از شهر بیرون کنند و اگر جراحت کرده
باشد قصاص بر او لازم است و اگر اقتصار بر کشیدن سلاح کرده باشد و کسی را نکشته باشد
و جراحت نکرده باشد و مال کسی را نبرده حد او آنست که او را از شهر بیرون کنند و اگر آن شخص محارب پیش از
گرفتن او توبه کند حد از وی ساقط است اما اگر مال کسی را برده باشد از وی ... و اگر کسی را جراحت کرده
باشد قصاص بر او لازم است و اگر کسی که سلاح ظاهر کرده طلیع بوده باشد یعنی کسی که اطلاع دهد محارب را و جاسوس
کند برای او و ناظر او باشد بر راهروان او را حدی نیست چه او محارب نیست و همچنین ... کسی که مدد محارب باشد
اما باعث کشتن و ایذاء مؤمنان نشود چه بر وی حدی نیست و سنت است که بعد از بریدن دست و پای محارب را داغ

کنند در محل تعزیر و فصل سوم در بیان هشت قسم از اقسام حدود و آن حد زنا است و شرطهای آن
هفت است اول آنکه هر یک از زن و مرد بالغ باشند چه طفل را حدی نیست بلکه تعزیرش می کنند
دوم آنکه عاقل باشد چه بر مجنون حدی نیست بر قول قوی سوم آنکه مختار باشد چه [illegible] او را بازو
بر آن [illegible] حدی [illegible] آنکه بداند که زنی که با او دخول کرده بر آن مرد حرام باشد پس اگر جاهل
باشد حدی نیست پنجم آنکه عقد نکرده باشند یا مالک نباشد چه اگر عقد کرده باشد یا مالک باشد حدی
نیست ششم آنکه با آن زن بشبهه دخول نکند بلکه عالم بتحریم باشد پس اگر بشبهه دخول کند حدی
ندارد هفتم آنکه فرج خود در فرج زن غائب ساخته باشد خواه در رو برو خواه در قبل او و غائب شدن
حشفه کافیست پس اگر در فرج [illegible] غائب [illegible] حد زنا ندارد و در اول اسلام حد زنا در بکری
که زنا میکرده آن بود که او را [illegible] کنند [illegible] درشت گویند و اگر در غیر بکر بوده حبس مخلد
میکردند انگاه آن منسوخ شده [illegible] احکام زنا [illegible] است حکم اول رجم کردن یعنی تا کمر در زمین نشانیدن و
سنگسار کردن و آن حد هر یک از مرد و زن آزاد و بالغ و عاقل است که زن مدخوله بعقد صحیح یا
ملک داشته باشد و ممکن باشد که هر صبح و شام بآن زن برسد و زن و جوان اجنبیه که شوهر داشته
باشد و زنا کند و بعضی از مجتهدین گفته اند که در این صورت جمع میانه صد تازیانه و سنگسار باید کردن
و اگر یکی از مرد و زن شوهر یا زن داشته باشد این حد تعلق باو دارد و دیگری حد دیگر دارد
چنانچه خواهد آمد و [illegible] حد زنی که شوهر داشته باشد و دیوانه با او دخول کند حکم دوم جمع میانه
صد تازیانه و سنگسار کردن آن حد دو قوم است اول حد مرد پیر آزاد و بالغ و عاقل است که زن مدخوله بعقد
صحیح یا ملک داشته باشد و زن پیر اجنبیه که شوهر داشته باشد زنا کند پس در این صورت ابتدا تازیانه باید
زد انگاه سنگسار باید کرد و اگر یکی از ایشان بطریق مذکور باشد آن حد باو تعلق دارد دوم حد مرد
که در [illegible] پیهای مرد دیگر منی خود را بریزد و زن داشته باشد و در اینها فرقی نیست میانه بنده
و آزاد و مسلمان و کافر و محصن و غیر محصن حکم سوم صد تازیانه است و آن حد هفت قوم است اول مرد
و زن آزاد [illegible] شوهر نداشته باشد و زنا کند دوم حد زن آزادی که شوهر با او دخول نکرده باشد
اگرچه عقد واقع شده باشد و زنا کند سوم حد مردی است محصن که زنا به زن صغیره
یا دیوانه کند چهارم حد زنی که شوهر داشته باشد و طفلی با او زنا کند برضا و رغبت او
پنجم حد دو زن که در یک لحاف برهنه بخوابند و مرتبه ایشان را التعزیر کنند ششم

حد مردی که در میان پاهای مردی دیگر منی خود را بریزد و زن نداشته باشد حد زنی که با زنی دیگر
مساحقه کنند و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شوهر داشته باشند ایشان را سنگسار باید کرد حکم چهارم صد
تازیانه است و تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن آن حد مردی است که بکر باشد یعنی زن نخواسته
باشد و زنا کند و بعضی تفسیر بکر چنین کرده اند که زن را عقد باشد ... کرده و آنست که صد تازیانه زنند
برو و سر او را بتراشند و یکسال او را از شهر بیرون کنند و زن را تراشیدن موی سر و بیرون کردن از شهر
نیست حکم پنجم پنجاه تازیانه و آن حد بنده بالغی است که زنا کند خواه آن زن شوهر داشته باشد خواه نداشته
و بر بندگان تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن نیست حکم ششم هفتاد و پنج تازیانه است که سه ربع
حد است و آن حد دو گروه است اول حد جماعتی که نصف ایشان آزاد باشد و نصف بنده و زنا کننده
چه درین صورت نصف حد آزاد که پنجاه تازیانه و نصف حد بنده که بیست و پنج تازیانه است برو میزنند
هرگاه زن و شوهر بطریقی که در آزاد مذکور شد نداشته باشند دوم حد جماعتی که زنان را وصلت دهند
بمردان بزنا یا مردان را بمردان جهت لواطه حکم هفتم ضغث است یعنی جمع کردن تازیانه و یکبار زدن آن
جمیع آنها را بر آن کس که زنا کرده و آن جهت بیماریست که طاقت تازیانه نداشته باشد حکم هشتم حد با زیادتی
تعزیر و آن حد جماعتیست که در شهر رمضان یا در کعبه زنا کنند فصل چهارم در بیان قسم پانزدهم از
چهارده قسم حدود و آن حد لواطه است یعنی مردان با یکدیگر جماع کنند و شروط آن سه چیز است اول آنکه
بالغ باشند چه غیر بالغ را حد نیست بلکه تعزیر لازم است دوم آنکه عاقل باشند چه دیوانه را تعزیر باید
کرد اما اگر یکی از ایشان بالغ و عاقل باشد و دیگری طفل یا دیوانه حد بر عاقل و بالغ است و تعزیر
بر غیر بالغ و دیوانه سوم آنکه اختیار داشته باشد پس اگر کسی را باکراه بران دارند حد بر او نیست و
بعد از آنکه این شرطها بهم رسد حد لواطه آنست که ایشان را بشمشیر بکشند یا بسوزانند یا سنگسار کنند یا
دیواری بر سر ایشان اندازند یا از کوه بلندی ایشان را بیندازند و امام مخیر است که میان چند
ازینها جمع کند که یکی از ایشان سوختن باشد و فرقی نیست میان آزاد و بنده و مسلمان و کافر و میانه
آنکه ایشان زن داشته باشند یا زن نداشته باشند و میانه فاعل و مفعول و بعضی از مجتهدین گفته اند
که اگر ایشان زن داشته باشند سنگسار باید کرد ایشان را بطریقی که در زنا گذشت
و اگر چنین نباشند صد تازیانه باید زد و اگر بعد از آنکه نزد حاکم شرع بگواهان ثابت شود
لواطه شخصی توبه کند حد از ایشان ساقط نیست و اگر اقرار کرده باشند پیش امام آنگاه

خواهند بخشند اما محرمات [illegible] زدن عفو کردن **فصل پنجم** در بیان قسم دوازدهم از اقسام حدود و آن
هشتاد تازیانه است و آن [illegible] دو قسم است اول حد کسی که دشنام بکسی دهد باین طریق که نسبت زنا یا لواط
یا لواطی [illegible] و انچه [illegible] شروط آن هفت است اول آنکه بالغ باشد چه طفل را تعزیر باید
کرد دوم آنکه عاقل باشد چه دیوانه [illegible] تعزیر باید کرد سوم آنکه کسی را که دشنام میدهد آزاد باشد چهارم
آنکه کسی را که دشنام میدهد مسلمان باشد نه کافر پنجم آنکه عفیف باشد چه اگر زانی باشد یا کسی باشد
که بفسق مشهور باشد و دشنام بایشان درست بدهد حد ندارد ششم آنکه کسی را که دشنام میدهد فرزند او
نباشد چه اگر فرزند باشد پدر را حد [illegible] هفتم آنکه دشنام دهنده عالم باشد بدشنامی که میدهد چه اگر
بلغتی دشنام دهد و معنی آن را نداند حد نمیزنند او را و هرگاه این شرطها متحقق شود آنکس که دشنام داده
او را هشتاد تازیانه باید زد و مشهور سازند او را تا گواهی او را قبول نکنند و فرقی نیست درین حکم در میان
بنده و آزاد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر بنده بآزادی دشنام دهد چهل تازیانه حد اوست و اگر
دشنام دادن متعدد باشد نسبت بجماعتی حد نیز متعدد میشود و اگر جماعتی را دشنام دهد و بیکدفعه
جمع شوند در طلب حد یکحد باید زد و اگر متفرق طلب کنند حد متعدد میشود و اگر شخصی را گوید که ای پسر زانی
و زانیه درین صورت دو حد بر او لازم است و اگر بکسی دیوث گوید اگر در عرف دشنام دهنده این لفظ
دشنام باشد حد میزنند او را [illegible] تعزیر [illegible] باید کرد و اگر کافری که مادرش مسلمان باشد گوید که ای
پسر زانیه حد بر او لازم هست اما اگر آن زن بمیرد حد از و ساقط میشود و حد بچهار امر نیز ساقط میشود اول تصدیق
قذف دوم بگواه گذرانیدن سوم بعفو کردن چهارم بلعان کردن و این حد میراث برده میشود
و اگر بعضی از ورثه عفو کند ساقط نمیشود و هرگاه سه مرتبه حد بزنند عفو نکنند در مرتبه چهارم میکشند و هرگاه
که در یک [illegible] شود حد نزده باشد یک حد باید زد و قسم دوم جماعتی اند که شراب یا هرچه مست کننده باشد خورند
و شیره انگور که بجوش آید و ثلث او نرود حکم شراب دارد و شروط آن چهار است اول آنکه شراب خورنده
بالغ باشد چه طفل [illegible] نیست دوم آنکه عاقل باشد چه دیوانه را حدی نیست سوم آنکه مختار باشد چه اگر
کسی را باکراه شراب دهند یا آنکه خوردن شراب مضطر باشد مثل آنکه در جائی که آب نباشد و لقمه در
گلوی او مانده باشد [illegible] آن مقدار توان خورد که آن لقمه را فرو برد چهارم آنکه عالم باشد بحرام
بودن و نجاست او چه اگر جاهل باشد حد ندارد و هرگاه این شرطها متحقق شود حد آن هشتاد
تازیانه است و فرقی نیست میانه کافری که تظاهر بشراب بخورد و مسلمان و بنده و آزاد و بعضی

و مجتهدین حد بنده را چنین یافته اند ... اند و اگر حد بکرار او بزنند ... در مرتبه چهارم
بکشند او را و اکثر مجتهدین ... اند که در مرتبه سوم او را باید کشت و اگر شراب بخورد و بر حد
نزده باشند هر دو یکی لازم است و اگر پیش از آنکه نزد حاکم شرع بگوید شراب خوردن او ثابت شود
و توبه کند حد از و ساقط است اما بعد از ثابت شدن بتوبه ... و اگر ثبوت
آن باقرار خود باشد امام مخیرست در حد زدن بر و عفو کردن او و اگر شراب خوار اعتقاد حلال بودن
شراب داشته باشد که حرمتش اجماعیست و پدر او مسلمان باشد حد او کشتن است اگر مرد باشد توبه کردن
او مقبول نیست چه او مرتد است و بعضی از مجتهدین گفته اند که توبه او درین صورت قبول است و کسی که
فروختن شراب را حلال داند او را باید داد و اگر از توبه کردن امتناع نماید او را باید کشت و اگر حلال نداند
فروختن آن را تعزیرش باید کرد و کشتن بر کسی که غیر شراب را حلال داند نیست و کسیکه شراب خورده باشد
دعوی نماید که جماعتی باکراه بمن داده اند حد از و ساقط ... عادل تکذیب او نکنند
و اگر دعوی کند که من عالم بحرام بودن شراب نبودم قولش مقبول است چه احتمال دارد که جدید الاسلام باشد

فصل ششم در بیان قسم سیزدهم و چهاردهم از اقسام حدود و آن حبس مخلد است و کشتن اما حبس مخلد
آن حد چند جماعت است اوّل حد کسی که امر کند بکشتن کسی دوم حد کسی که مرتبه سیم دزدی کند بعد از آنکه
دست راست و پای چپ او را بریده باشند سوم حد زن که مرتد شده باشد و اما کشتن نیست حد پنج
قوم است قوم اول حد دزدی که در مرتبه چهارم بعد از حبس مخلد دزدی کند دوم حد کسی که با مادر یا
دختر خود یا خواهر یا دختر برادر یا دختر خواهر یا عمه و یا خاله زنا کند سوم حد یهودی که با زنان مسلمانان زنا
کند خواه بشرایط ذمه باشد و خواه نباشد خواه زن اطاعت او کرده باشد و خواه نکرده باشد چهارم حد کسی
که باکراه با زنی زنا کند پنجم حد کسی که زنا کند بزن پدر و کنیزیکه پدر دخول کرده باشد ششم حد کسی که
او را تفخیذ یعنی منی ریختن در میان پای مردان سه مرتبه تعزیر او کرده باشند هفتم ...
را جهت سحق تعزیر کرده باشند هشتم حد کسانیکه جهت دشنام دادن ... ایشان را
سه مرتبه حد زده باشند نهم حد کسی که شراب خورده باشد و ... مرتبه حد زده باشند
دهم حد کسی که شراب را حلال داند و توبه نکند یازدهم حد کسی که فروختن شراب را حلال داند
و توبه نکند دوازدهم حد کسی که محرمات اجماعی را حلال داند ... پدر او مسلمان باشد سیزدهم
حد کسی که بکشتن کسی آید و گریختن آن کس ممکن نباشد چهاردهم حد کسی که بقصد بردن مال کسیکه

بیرون از کشتن و [illegible] نباشد یا نه وهم حد کسی که پیغمبر و امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام را سب کند چه
او را باید کشت اگرچه بی [illegible] امام باشد یا ماذون [illegible] که متضمن فتنه نباشد ششم حد کسی است که دعوی
پیغمبری کند و [illegible] هفتم حد کسی که تصدیق کند دعوی آن کسی را که دعوی پیغمبری کند
هشتم حد کسی که مسلمان باشد و ساحر باشد نهم حد کسی که با زن شخصی زنا کند چه شوهر را کشتن او جائز است
و در این کشتن شوهر او کفاره ندارد اما اگر بحسب شرع ثابت نسازد قصاص او لازم است دهم حد کسی که پدر
او مسلمان باشد و او کافر گردد و آن کس را مرتد فطری گویند و یکم حد مرد دیگر که پدر او کافر
باشد و او مسلمان شود و بعد از اسلام باز کافر گردد و این کس را مرتد ملی گویند چه او را توبه باید
داد و تا سه روز مهلت باید داد پس اگر مسلمان نشود او را باید کشت و اگر اینچنین شخصی سه مرتبه
توبه کند و باز کافر شود در مرتبه چهارم او را باید کشت و مرتد شدن یا بقول است چون گفتن چیزی که
دلالت کند بر آنکه کافر است یا بالفعل چون سجده بت کردن و مصحف را در نجاست انداختن بقصد
استهزا و استخفاف و شرطهای مرتد ملی و فطری چهار است اول آنکه بالغ باشد چه اگر طفل مرتد
شود تعزیرش میکنند دوم آنکه عاقل باشد چه مرتد شدن دیوانه را تعزیر لازم است سوم آنکه مختار باشد
چه اگر باکراه او را مرتد سازند چیزی بر او لازم نیست چهارم آنکه قصد داشته باشد چه اگر بی قصد
از او واقع شود چیزی بر او لازم نیست و مرتد فطری را توبه اش بحسب ظاهر مقبول نیست و تصرفات او چون
هبه و عتق و تدبیر و وصیت صحیح نیست و زن او فی الحال عده وفات نگهدارد اگرچه با او دخول نکرده
باشد بر قول قوی و میراث خوار او ترکه او را میانه خود منقسم میسازند اگرچه هنوز نکشته باشند او را و اگر
زن مرتد شود او را نمیتوان کشت بلکه او را حبس مخلد باید کرد و در اوقات نماز او را باید زد و لباس
درشت باید پوشانید تا آنکه توبه کند یا بمیرد و مرتد ملی را توبه باید داد و اگر از توبه کردن امتناع نماید
بکشند او را و این مرتد ملی را تا نکشند ورثه او میراث او را قسمت نمیکنند و تصرفات او صحیح نیست
تا آنگاه که مسلمان شود و زن او عده طلاق نگاه میدارد پس اگر در عده طلاق توبه کرده باشد همان زن او است
و اگر بعد از عده توبه کند زن او نیست و توبه مرتد است که اقرار کند بآنچه انکار کرده بود و نماز کردن او کافی
نیست و نماز کردن فائده اش نمیکند بلکه توبه باید بکند و اگر بعد از مرتد شدن دیوانه شود کشتن او جائز نیست
و ولایت او جهت مرتد شدن ساقط میشود پس دختر صغیر خود را نمیتواند که جهت دیگری عقد کند یا جهت
پسر صغیر خود زنی خواهد و همچنین کنیز خود را بشوهر نمیتواند داد و بعضی از مجتهدین گفته اند که کنیز خود را بشوهر

نتوانند داد بیست و دوم حد کسی که بجانه کسی نگاه کند بعد از آنکه او را منع کنند [illegible] حیوان [illegible]
بیست و سوم حد قاتلی که غلام خود را بکشد و بکشتن غلامان عادت کرده باشد بیست و چهارم حد کسی که
بکشتن [illegible] عادت کرده باشد بیست و پنجم حد کسی که مومنی را از روی [illegible] مطالبه [illegible] باشد چه او را
در عوض او قصاص باید کرد چنانچه در باب [illegible] مذکور خواهد شد [illegible]

فصل اول در آنچه حد و بآن ثابت میشود بدانکه دزدی بدو چیز ثابت میشود اول بگواهی دادن دو مرد
عادل پیش حاکم شرع دوم گواهی دادن یک مرد عادل با قسم خوردن صاحب مال سوم باقرار کردن دزد
دو مرتبه و محارب بودن و منی بدست آوردن و با بهیمه دخول کردن بدو چیز ثابت میشود اول گواهی دادن
دو مرد عادل دوم یک مرتبه اقرار کردن و لواطه بدو چیز ثابت میشود اول بگواهی دادن چهار مرد عادل
دوم باقرار کردن چهار مرتبه و سحق و قیاده و شراب خوردن و دشنام دادن بدو چیز ثابت میشود
اول بدو گواه عادل دوم اقرار کردن دو مرتبه و ببوی شراب کردن دهن شرابخوار چه احتمال مضمضه از
و زنا بدو چیز ثابت میشود اول بگواهی دادن چهار مرد عادل یا دو مرد عادل و چهار زن عادله دوم
باقرار کردن چهار مرتبه و شرط آنکه در گواهان زنا و لواطه میباید سه است اول آنکه گواهان دعوی مشاهده
کنند بطریق میل در سرمه دان دوم آنکه گواهان متفق گواهی دهند بحسب زمان و مکان و هیئت سوم اتفاق
گواهان در وقت گواهی دادن چه اگر متفرق گواهی دهند صحیح نیست و بعد از آنکه ثابت شود بطریق [illegible] گواه
پیش حاکم شرع اقامت حد برانها که بر ایشان لازم شده میکنند [illegible] غیر از امام و نایب او [illegible]
و میانه مجتهدین خلافست در اقامت کردن آقا بر غلام و کنیز خود حد را هر گاه به بیند و همچنین خلافست
در میانه مجتهدین در اقامت نمودن پدر و شوهر حد را بر پسر و زن خود هر گاه خود به بیند اما اگر پیش ایشان
[illegible] او ثابت شود حد نمیتوانند زد مگر برخصت امام و امام خود مخیر است در حد زدن جهودان بطریق اهل اسلام
و میانه دادن ایشان بدست اهل ملت خود تا بطریق خود حد بر و زنند و در اقامت کردن حد [illegible]
گواهان که بآن لازم و ثابت شده لازم نیست چه اگر آن گواهان بمیرند یا غایب شوند حد [illegible]
استعلام [illegible] تلقین کنند مر کسی را که اقرار میکند انکار کردن اگر چه مکروه است [illegible] اقرار
کننده و بر اقرار کسی که عالم باشد بحال او **فصل دوم** در آنچه تعلق دارد بحدود
بدانکه سی امر است که تعلق به حدود دارد دوازده امر واجب و پنج امر حرام و هفت
امر سنت و شش امر مکروه اما دوازده امر واجب اول اقامت حد و در حق الله

بعضی از ناس بعد ... به صاحب حق دوم حاضر شدن شهود و بعضی حاضر شدن جماعتی را واجب میدانند از جهت
اقامت حد و اقل ایشان ... است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اقل جماعتی که حاضر شوند ... است و بعضی
ده نفر کس گفته اند و بعضی از مجتهدین این حاضر شدن را سنت میدانند سوم امر کردن کسی که میخواهد
او را سنگسار کنند بغسل ... و کفن پوشیدن و اگر غسل نکرده باشد واجبست که بعد از رجم یا حد او را
غسل دهند و کفن کنند چهارم دفن کردن و نماز گذاردن بر او بعد از کشته شدن پنجم آنکه آن گواهان که بزنا و
گواهی دهند اول ایشان سنگ بزنند هرگاه موجود باشند ششم آنکه امام ابتدا بزدن سنگ کند
اگر بغیر گواه پیش او ثابت شده باشد هفتم آنکه بر کسی رجم و جلد واجب شود اول تازیانه او را زنند آنگاه رجم
کنند هشتم آنکه در سنگسار کردن زنان را تا سینه و مردان را تا کمر در زمین پنهان کنند و بعضی از مجتهدین
این را سنت میدانند و اگر بعد از آنکه ایشان را در زمین پنهان کرده باشند بگریزند اگر ثبوت آن
بگواه شده ایشان را برگردانند و اگر باقرار خود ثابت شده اگر سنگ بر او خورده برگردانیدن او لازم نیست
نهم آنکه زانی را برهنه بزنند بر قول بعضی و بر قول بعضی بطریقیکه زنا کرده دهم آنکه پوشیدن عورتین مرد
واجب است و زنان را با رخت بزنند یازدهم سخت زدن تازیانه و بعضی میانه گفته اند دوازدهم اجتناب
کردن سر و روی و فرج او را اما پنج امر حرام اول اهمال کردن در دفن کسی که او را سنگسار کرده باشند دوم
اقامت حد غیر رجم بر زنی که بیمار باشد و امید نیک شدن او باشد یا بر زنیکه نفاس یا استحاضه داشته
باشد چه آن هر دو بیمار اند تا آنکه بهتر شوند و اگر مصلحت تقاضا کند حد ضعف باید زد چنانچه مذکور شد
سوم اقامت حد بر زنیکه حامله باشد تا آنکه بزاید و طفل او مستغنی از او شود اگر کسی نباشد که محافظت او کند
[illegible] چهارم آنکه اقامت حدود در حرم خانه کعبه کسی را که بحرم ملتجی شده باشد پنجم گذاشتن کسی که بگلو کشیده
باشد او را زیاده از سه روز اما هفت امر سنت اول آنکه امام مردمان را خبر کند و امر کند بحاضر شدن ایشان
بجهت اقامت حدود دوم آنکه سنگهائیکه اندازند بزرگ نباشد تا آنکه زود نکشد او را و بسیار کوچک
نباشد که دیر نکشد او را سوم آنکه مردان ایستاده حد زنند و زنان را نشسته و زنان مخدره
را در خانه حد بزنند چهارم آنکه بر بدن متفرق گردانیدن حد را پنجم آنکه در بریدن
دست و پای بنوعی ببرند که آسان باشد ششم آنکه داغ کنند بروغن زیت بعد از بریدن
هفتم آنکه دست بریده را در گردن او آویزند اما شش امر مکروه اول حاضر شدن کسیکه
که حدی بر او باشد دوم آنکه اقامت حد در مسجد باشد سوم آنکه اقامت حدود در سختی و گرما

و سرما باشد پس در تابستان در صباح و شام باید زد و در زمستان میان روز ... دشنام دادن کسی را
که حد بر او نیست پنجم آنکه شفاعت کردن بود باسقاط حد ششم مؤخر داشتن حد بی عذر مطلب سوم
در بیان تعزیر کردن و آن در لغت عرب بمعنی تادیب است و بحسب شرع عقوبتی است با اهانتی
است که بجماعتی تعلق دارد که گناهی که مستوجب حد نباشد کرده باشند مقدار آن نهایه آنکه گناهی
که سبب تعزیر کننده آنها میشود بیست و پنج قسم است اول کسیکه در روز رمضان با زن
خود جماع کند چه ساهر او را لازم است اول قضای آن دوم کفاره سوم بیست
و پنج تازیانه دوم کسیکه زنی آزادی داشته باشد و کنیزی را بی رخصت او عقد کند و دخول
کند چه او را دوازده و نیم تازیانه که هشت یک حد زنا است باید زد و نصف تازیانه را باین طریق
باید زد که نصف تازیانه را بدست گیرند و بنصف دیگر بزنند سوم دو مرد بیگانه برهنه که در زیر یک لحاف
باشند و چه ایشان را از سی تازیانه تا نود و نه تازیانه باید زد چهارم دو زن بیگانه که برهنه
در زیر یک لحاف باشند چه ایشان را از ده تازیانه تا نود و نه تازیانه باید زد و بعضی از مجتهدین حد
درین صورت لازم میدانند پنجم کسیکه بانگشت بکارت دختری ببرد چه او را از سی تازیانه تا هفتاد
و هفت تازیانه باید زد و بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی از ایشان از سی تا هشتاد تازیانه گفته‌اند
و بعضی از سی تا نود و نه گفته‌اند ششم آنکه کسی که اقرار بحدی کند آن مقدار تازیانه بزنند او را که خود گوید
که تمام شد بشرط آنکه از صد تازیانه تجاوز نکند هفتم کسیکه اقرار بلواط کند یا بسحق کردن یکمرتبه کند
هشتم کسی که پسری را بشهوت ببوسد نهم دو زن بیگانه که برهنه در زیر یک لحاف باشند دهم
کسیکه دشنام بشخصی دهد که در عرف گوینده دشنام نباشد یازدهم کسی که بکنایه چیزی
بگوید که سبب آزردگی دیگری باشد مثل آنکه بکنایه بشخصی بگوید که من حرامزاده نیستم دوازدهم
کسیکه بزن خود گوید که من ترا بکر نیافتم سیزدهم دشنام دادن طفل یا دیوانه چهاردهم دو
دو مردی که زن داشته باشند بیکدیگر دشنام دهند پانزدهم کسیکه ترک واجبی
کند تعزیر او برای امام منوط است بشرط آنکه از حد آزاد و بنده نگذرد شانزدهم کافری
که سحر کند هفدهم طفل و دیوانه که شراب خورد هجدهم کسی که شراب بفروشد
و حلال نداند نوزدهم کسیکه چیزی حرام کند
و حلال نداند بیستم کسیکه مال کسی تباه

بقیه و غلبه بگیرد و بگریزد و بیست و یکم کسیکه خفیه مال کسی را بردارد و بگریزد بیست و دوم کسی که حیله می کند
و اموال مسلمانان بسبب تزویرها و کتابتها و نوشتها ببرد بیست و سوم کسیکه بنگ بخوردن کسی دهد یا
و ... بیهوشی بیست و چهارم کسیکه منی یا نطفه بیرون آورد که در حدیث آمده که حضرت امیر المؤمنین ع
اینچنین شخصی را که ... تازیانه بر کف دست او بزد که کفش سرخ میشد بیست و پنجم کسیکه غلام خود را
بکشد بیست و ششم مسلمانی که یهودی را بکشد بیست و هفتم کسی که در مجلسیکه شراب خورنده و یا
بنگ مست کننده باشد باختیار بنشیند یا طعام بخورد بیست و هشتم کسیکه باهی فلس نداشته باشد بخورد
بیست و نهم کسیکه حیوان درنده چیر بچه را بخورد سی ام کسیکه سر حیوانات بخورد سی و یکم کسیکه پسر
خود را بکشد سی و دوم طفلی یا دیوانه که زنا کند سی و سیم دزدی کردن طفل یا دیوانه سی و چهارم طفلی
و دیوانه که مرتد شود سی و پنجم دخول کردن با چهارپایان چه درین صورت بر پنج امر لازم است اول تعزیر
با نچه برای امام باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند بیست و پنج تازیانه باید زد اورا و بعضی از مجتهدین گفته اند
که صد تازیانه که حد است و بعضی کشتن گفته اند دوم قیمت آن را ضامن است که آن بصاحب بدهد سوم
حرام شدن او و فرزندان او اگر گوشت او خورند چهارم کشتن و سوزانیدن آن حیوان را اگر گوشت او خورند
پنجم بیرون بردن از آنجا که دخول کرده بشهر دیگر اگر گوشت او را نخورند و آیا قیمت آنرا بصاحب میدهد
یا خود متصرف شده تصدق میکند مجتهدین را در آن خلافست و اگر آن حیوان بحیوان دیگر مشتبه شود
دو قسم کنند و قرعه بزنند تا یکی بماند تتمه فرق میانه حد و تعزیر در ده امر میشود اول مقدار معین نبودن
تعزیر در طرف کم مگر در پنج موضع که مذکور شد دوم مساوی نبودن آزاد و بنده در تعزیر سوم موافق بودن
تعزیر ... در بزرگی و کوچکی چه در حد مسمی فعل کافیست چهارم آنکه تعزیر تابع مفسده است اگرچه
معصیت نباشد چون تادیب طفل و دیوانه بخلاف حد که تابع معصیت است پنجم آنکه هر گاه معصیت ... شد
تعزیر ... فایده ندهد و بعضی از مجتهدین گفته اند که این تعزیر عبث است چه قلیل فایده ندهد
و کثیر جایز نیست ششم ساقط شدن تعزیر بسبب توبه بخلاف حد چه بعضی از مجتهدین گفته اند که اینها بتوبه
ساقط نیست هفتم داخل شدن تخییر در تعزیر بحسب انواع تعزیر بخلاف حد که در اینها تخییری نیست مگر در محارب
و لواطه هشتم اختلاف تعزیر بحسب اختلاف فاعل و مفعول و جنایة بخلاف حدود که مختلف نمیشود باختلاف اینها
نهم آنکه اگر مختلف شود بسبب تعزیر ... بد و شهر رعایت کنند در هر شهری تفاوت آن شهر بخلاف حد دهم آنکه
تعزیر چند قسم است حق الله چون دروغ گفتن و حق الناس چون دشنام دادن فحش و حق هر دو چون دشنام دادن

صلحا یکه مرده باشند بخلاف حدّ که حق الله است الا حد قذف که در آن خلافست **باب نهم** از کتاب جامع عباسی در بیان خونبهای کشتن آدمی و خونبهای اعضای او و خونبهای سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ و زراعت کند و در آن شش مطلب است مطلب اول در بیان آنچه موجب کشتن است و در آن چند فصل است

فصل اول در اقسام کشتن بدانکه کشتن آدمی بر پنج قسم است اول واجب چون کشتن کافر حربی هرگاه مسلمان نشود و جهود و ترسا و آتش پرست هرگاه التزام دوازده شرط که در بحث جهاد مذکور شد نکنند و مسلمان نشوند و کشتن بیست و پنج کس که در بحث حدود مذکور شد و کشتن مسلمانانی که کفار اسیر خود کرده باشند در جنگ و فتح ممکن نباشد مگر بکشتن ایشان قسم دوم حرام چون کشتن مؤمنی بغیر حق و کشتن جهود و ترسا و آتش پرست که التزام دوازده شرط مذکور کنند و کشتن کافری که امام با ایشان عهد کرده باشد جهة مصلحتی بمدتی معین و کشتن کافری که او را امان داده باشند و کشتن زنان اهل حرب و اطفال ایشان مگر بضرورت و کشتن اسیرانی که بعد از جنگ بدست آیند و کشتن کافران در ماههای حرام هرگاه که حرمت آنها را دانند قسم سوم مکروه چون کشتن کسی که بجهاد میرود پدر کافر خود را قسم چهارم سبب چون کشتن کسی که جهت قصاص هرگاه نرسد که اگر قصاص نکنند آن را کشند او را چه در این صورت مملکت که مستحب باشد قسم پنجم مباح چون کشتن کسی که بسبب حد یا بسبب قصاص و در سر جراحت و کشتن آدمی باعتبار سبب او منقسم شود به شش قسم قسم اول آنکه موجب قصاص و کفارات و دیت و گناه نباشد چون کشتن واجب سوای کشتن مسلمانان که اسیر کرده باشند کفار در جنگ چه در آن کفاره هست و کشتن مباح قسم دوم آنکه موجب قصاص و دیت و کفاره نباشد اما گناه داشته باشد چون کشتن اسیری که از راه رفتن عاجز آید و کشتن جهاد کننده کسی را بی اذن امام یا پیش از آنکه امام ایشان را دعوت باسلام کند قسم سوم آنکه موجب قصاص و کفاره باشد چون کشتن مؤمنی مثل خود را از روی عمد بغیر حق قسم چهارم آنکه موجب دیه و کفاره باشد چون کشتن پدر پسر خود را و کشتن مؤمن مثل خود را از روی خطا یا شبهه عمد چنانکه مذکور خواهد شد قسم پنجم آنکه موجب دیه باشد و کفاره نباشد چون کشتن جهود و ترسا و آتش پرست قسم ششم آنکه موجب کفاره باشد و موجب دیت نباشد چون کشتن بنده خود هرگاه مسلمان باشد و کشتن آدمی باز منقسم می شود به سه قسم قسم اول خطاء محض که کشنده در فعل و قصد خطا کند مثل آنکه قصد داشت که تیری بر کبوتری اندازد و خطا شد و بر آدمی

بخورد و کشت قسم دوم شبه عمد اگر کشنده کرده باشد آن کار را اما بقصد کشتن نکرده باشد چون زدن
طفل بجهت تادیب بچیزی که غالبا بکشد قسم سیم عمد محض که کشنده بقصد کسی را بکشد و این
قسم موجب قصاص است یعنی آن کشنده را بعوض باید کشت فصل دوم در بیان احکام قتل عمد
و جراحتی که از کسی سر زند و دران چند فصل است فصل اول در بیان مواضعی که دران موضع قصاص
لازم است بدانکه در پانزده موضع قصاص باید کرد اول کشتن مؤمنی که بغیر از حق روی عمد دوم
جراحت کردن بهر گاه داند که آن جراحت سرایت کند بکشتن اما اگر بسحر کردن کسی را بکشد آیا موجب
قصاص است یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اقرب آنست که درین صورت دیت لازم
است مگر آنکه کشنده اقرار کند که من او را بسحر کشته ام سوم بسیار زدن که احتمال آن نتوان کرد چهارم زدن
اندک که بسبب آن بیمار شود و بمیرد پنجم تیری یا سنگ سر تیزی زدن که بآن بمیرد ششم گلوی کسی را
گرفتن و نگهداشتن تا بمیرد هفتم خود را از بلندی بر سر کسی انداختن و کشتن او را یا از سر بلندی انداختن
هشتم کسی را در آتش یا در دریا انداختن بشرطیکه داند که شنا کردن بیرون نمیتواند آمد نهم طعام زهردار
دانسته بخورد کسی دادن که خورنده نداند که این طعام زهردار است اما اگر آن کس خود دانسته بخورد یا بی رخصت
او بخانه او آید و بخورد قصاص نیست دهم آنکه کسی را در دریا اندازند و ماهیان یا جانوران دیگر او را
بخورند اگرچه قصد نکرده باشند بر قول بعضی از مجتهدین یازدهم چاه کندن در راه و طلبیدن جماعتی را
و در چاه افتادن و مردن و سگ درنده را بر گرفتن کسی حریص کردن تا آنکه او را بکشد بشرطیکه آن کس را
ممکن نباشد خلاص شدن دوازدهم پیش شیر انداختن کسی را بشرط مذکور سیزدهم پیش مار انداختن
کسی را تا آنکه او را بگزد و بمیرد چهاردهم در چاه انداختن کسی را و مردن او در آن چاه پانزدهم گواهی
دادن دروغ بکشتن کسی جهت قصاص و کشتن آن کس را بگواهی او بشرط آنکه ولی که قصاص کرده اند
که او دروغ گفته اما اگر داند قصاص بر ولی است فصل دوم در شرطهای قصاص کردن بدانکه در قصاص
هفت امر شرط است اول مساوی بودن هر دو در آزاد بودن و بنده بودن پس مرد آزاد را در عوض بنده
نمی کشند مگر آنکه آزاد بنده بسیار بکشد که درین صورت او را میکشند و مرد آزاد را جهت مرد آزاد و جهت زن
آزاده میکشند با آنکه رد کنند نصف دیت مرد را بورثه او و زن آزاده را بعوض زن آزاده و جهت مرد آزاد هم می کشند
و رد نیست بر قول قوی و قصاص میکنند جهت آزاد و بنده از بنده دوم مساوی بودن در دین
پس مسلمان را جهت کافر قصاص نمیکنند بلکه اگر جهود را کشته باشد تعزیرش می کنند

و دیه میدهند چنانکه خواهد آمد و اگر عادت کنند بکشتن جهود قصاص لازم است چنانکه مذکور شد بعد از آنکه
فاضل دیه ذمی جهت مسلمانان رد کنند و ذمی را جهت ذمی میکشند و ذمی جهت ... میکشند ... رد دیه را
جهت دیه ذمی میکشند زن دیت و ذمی را جهت مسلمان می‌کشند و مال و فرزندان او بیک تعلق بولی
مقتول دارد و بر قول بعضی از مجتهدین اگر کافری را بکشد و مسلمان شود قصاص از او ساقط میشود بلکه دیت
میدهد اگر مقتول ذمی باشد و ذمی اگر مرتد ذمی را بکشد قصاص میکنند سوم آنکه کشنده پدر و جد نباشد
چه پدر و جد را جهت پسر و پسرزاده نمیکشند بلکه تعزیر و کفاره و دیه بر ایشان لازم است و اگر پدر و
بیگانه در کشتن پسر شریک باشند بیگانه را می‌کشند و پدر نصف دیه بیگانه بورثه او میدهد چهارم آنکه
کشنده بالغ باشد چه اطفال را قصاص نیست و دیه بر عاقله ایشانست چه عمد ایشان خطا است و در این مقام
حضرت شیخ شهید قدس الله سره اشکال کرده که اصحاب گفته‌اند که عمد اطفال در کشتن خطا است و تصریح کرده
اند که حیوانی را که طفل ممیز بکشد و شکاری را که او بگیرد حلال است و حال آنکه در این هر دو قصد شرط است پس
چون قصد ایشان در کشتن اعتبار نکرده‌اند و در ذبح کردن و شکار کردن اعتبار کرده‌اند پنجم آنکه کشنده عاقل
باشد چه اگر مجنون باشد قصاص نمیکنند اما اگر عاقل باشد آنگاه دیوانه شود قصاص میکنند ششم آنکه
کشته را جایز نباشد کشتن او پس اگر مباح باشد کشتن او بحسب شرع یا واجب شود قصاص نیست هفتم
آنکه بنفس خود یا بشراکت دیگری بکشد چه اگر امر کند بکشتن قصاص نیست بلکه او را حبس مخلد باید کرد فصل سیم
در بیان آنچه قصاص بسبب آن ثابت میشود بدانکه بیکی از سه چیز قصاص ثابت میشود اول اقرار کردن مختار
و آزاد و عاقل و خلافست میانه مجتهدین که بیک مرتبه اقرار کردن ثابت میشود یا دو مرتبه اقرار کردن و اقرار
بنده صحیح نیست مگر آنکه آقای او تصدیق کند و اقرار سفیه و مفلس و محجور در آنچه قصاص باشد صحیح است اما آنچه
موجب خونبها باشد صحیح نیست و اگر یکی از دو کس اقرار کند که شخصی را بعمد کشته و دیگری اقرار کند که او را بخطا
کشته ولی مقتول مخیر است در تصدیق هر یک از ایشان که خواهد و اگر شخصی اقرار کند که شخصی را کشته آنگاه
دیگری گوید که من کشته‌ام این مسئله ایست که حضرت امام حسن را حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام مامور ساخته اند
بجواب و آن حضرت گفته قصاص از هر دو ساقط است و خونبهای مقتول را از بیت المال بدهند و باین روایت
اکثر مجتهدین عمل کرده‌اند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که ولی مقتول در این صورت مخیر است در تصدیق
هر یک از ایشان که خواهد دوم گواه گذرانیدن است هرگاه دو مرد عادل گواهی دهند
که شخصی دیگری را کشته قصاص ثابت میشود و به گواهی زنان

یا دو زن و یک مرد قصاص ثابت نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که بگواهی دو زن و یک مرد خون بها
ثابت می شود و این قول ضعیف است و می باید که گواهی دادن گواهان متفق باشد بحسب زمان
و مکان و آلت و حال باشد و احتمال چه اگر مختلف باشد بحسب زمان و مکان و آلت یا آنکه مجمل
باشد مثل آنکه گویند که ما دیدیم که جراحت کرده او را ثابت نمیشود سوم قسامه و آن چنانست که هرگاه
بر کسی دعوی کنند که تو کس ما را کشته و گواه نداشته باشد می باید که پنجاه قسم بخورد و اگر دعوی قتل
عمداً نماید باجماع مجتهدین و در قتل خطا و شبه عمد خلافست اقوی آنست که در این نیز پنجاه قسم است و
بعضی از مجتهدین در قتل خطا بیست و پنج قسم گفته اند و این قسم خوردن وقتی است که توان گفت که مدعی
راست می گوید مثل آنکه شخصی دعوی نماید بر سلاح داری که سلاح او خون آلوده باشد که کس ما را تو کشته
یا در خانه افتاده باشد یا در دهی که دیگران تردد نکنند افتاده باشد یا در میان دو ده افتاده باشد
که غیر مردم آن دو ده از آنجا تردد نکنند و کشته در میان حقیقی آن دو ده افتاده باشد چه اگر بیکی از آن دو ده
نزدیکتر باشد نزدیکتر اولی است بگمان بردن باو یا آنکه بر طبق دعوی مدعی یک عادل یا جماعت فساق
گواهی دهند بشرط آنکه ظن شود که مدعی راست میگوید اما اگر کشته در مسجد جامع یا در راهی که جماعتی تردد کنند
و در آن راه یا کشته در صحرا افتاده باشد یا در مکانی که اکثر ازدحام خلق باشد یا بر بالای پل یا جسری باشد
در این صورت لوث نیست بلکه خونبهای او را از بیت المال میدهد و آیا با مظنه صدق مدعی تفصیل
دعوی خون تعیین قاتل و نوع قتل شرط است یا نه میانه مجتهدین در این مسئله خلافست و هرگاه مدعی
در این صورت پنجاه کس خویش داشته باشد هر یک قسم میخورند تا پنجاه قسم تمام میشود که فلانی خویش
ما را کشته است قصاص ثابت میشود و اگر زیاده از پنجاه کس داشته باشد بر پنجاه کس اقتصار می کند
که یکی از ایشان مدعی باشد و ولی مقتول درین صورت مخیر است میانه تعیین قسم خورنده و اگر کمتر از پنجاه
کس باشند یا بعضی از قسم خوردن امتناع نمایند تتمه مکرر قسم بخورند تا پنجاه قسم تمام شود و اگر
خویشان او از قسم خوردن امتناع نمایند یا خویش نداشته باشد مدعی خود پنجاه قسم میخورد و اگر مدعی
خود از پنجاه قسم خوردن امتناع نماید مدعی علیه و خویشان او پنجاه قسم میخورند و دعوی او ساقط
می شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر مدعی علیه قسم نخورد و خویشان نداشته باشد در خصوص
قصاص ثابت میشود و بعضی از مجتهدین درین صورت گفته اند که هرگاه مدعی علیه نکول
نماید و خویشان نداشته باشد رد قسم بر مدعی کنند و مدعی یک قسم میخورد و ثابت

میشود ثابت میشود و سنت است که حاکم شرع پیش از قصاص او را وعظ بگوید و آیا درین قسم خوردن پی در پی
پنجاه قسم شرط است یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و حاضر بودن مدعی علیه وقت قسم خوردن پیش شیعه شرط نیست
و شرط است در قسم خوردن ذکر کردن نام کشنده و کشته شده و مخصوص نمودن کشنده و شریک بودن او و نوع
کشتن او از عمد و خطا و شبه عمد **فصل چهارم** در بیان قصاص و استیفای آن بدانکه در کسی هرگاه شرایط متحقق شود
و کسی را بکشد قصاص بر او لازم است و اگرچه کسی او را باکراه بران داشته باشد اما اگر طفل غیر ممیز و دیوانه را باکراه بر کشتن
کسی مامور گرداند قصاص درین صورت بر امر کننده است و اگر جماعتی در کشتن شخصی شریک باشند ولی مقتول
همه ایشان را میتواند کشت و زیادتی خونبهای ایشان را بورثه ایشان میدهند و اگر دو زن یک مرد را بکشند هر دو
زن را بعوض یک مرد میکشند چه دو زن بیک مرد حساب میشود و اگر یک زن مردی را بکشد آن زن را بعوض میکشند و آیا نصف
خونبهای مرد را می گیرند خلافست اقوی آنست که دیگر چیزی از زن نمی گیرند و اگر دو خنثی مردی را بکشند هر دو را
میکشند و نصف خونبهای مرد بورثه ایشان میدهند و اگر مردی با زنی مردی را کشته باشد هر دو را میتوان کشت
و نصف خونبهای مرد را بورثه او باید داد و اگر درین صورت مرد را بکشد زن نصف خونبهای مرد را بورثه او
میدهند و اگر زن را بکشد مرد نصف خونبهای مرد را می دهد و اگر مردی زنی را بکشد مرد را بعوض آن زن میکشند
بعد از آنکه نصف خونبهای او را بورثه او دهد و اگر بنده آزادی را بکشد آنگاه آزاد شود قصاص لازم است
و درین صورت ردی نیست و اگر جماعتی از بندگان آزادی را بکشند ولی مقتول مخیر است همه را میتواند کشت و
زیادتی قیمت ایشان را از خونبهای کشته شده باقاهای ایشان میدهند و بنده را در عوض بنده قصاص
لازم است و آیا در بندگان تساوی در قیمت شرط است میانه مجتهدین خلافست درین مسئله و اگر بنده و آزادی
آزادی را بکشند ولی مقتول هر دو را میتواند کشت و نصف خونبهای آزاد را بورثه او میدهد و زیادتی قیمت
غلام را از نصف خونبهای باقای او میدهد سنت است حاضر ساختن دو عادل در وقت استیفای قصاص
و اعتبار آلت که زهرآلوده نباشد خصوصا در قصاص عضو پس اگر در حالت قصاص آلت زهرآلود باشد ضامن است
و قصاص نمیتوان کرد مگر بشمشیر و در وقت استیفای قصاص گردن او باید برید نه جای دیگر را اگر جنایت کننده سر او را
بریده باشد و آیا سر او را جدا میتوان کرد اگر قاتل سر مقتول را جدا کرده باشد میانه مجتهدین خلافست درین
مسئله اقرب آنست که نمیتواند جدا کرد و جایز نیست گوش و بینی را بریدن یا بآب غرق کردن یا بآتش سوزانیدن
اگرچه جنایت باین طریق واقع شده باشد بلکه بشمشیر باید کشت و بعضی از مجتهدین گفته اند که بطریقیکه کشته
میتوان کشت او را و حرام است کشتن بشمشیر کند جهت دشواری اما چیزی بر قصاص کننده بغیر از گناه لازم نیست

وقصاص حامله جائز نیست تا آنکه بزاید و طفل خود را شیر دهد اگر کسی نباشد که او را شیر دهد و اجرت
کسی که قصاص کند [illegible] المال بدهد و اگر در بیت المال چیزی نباشد یا باشد و صرف ضروریات دیگر
شود از مال ولی مقتول [illegible] و کسی را قصاص کردن میرسد که میراث خوار مقتول باشد مگر زن و شوهر
که ایشان را قصاص نمیرسد و بعضی از مجتهدین گفته اند که قصاص کردن مخصوص پدر و خویشان پدر است
و مادر و خویشان او را دخلی نیست و بعضی گفتند اناث را مطلق دخلی نیست و ولی بی اذن امام قصاص
میتواند کرد اما با اذن امام سنت است خصوصا در قصاص عضو و بعضی از مجتهدین در قصاص اذن امام را واجب
میدانند و اگر ولی متعدد باشند محتاج اذن جمیع آنهاست و بعضی از مجتهدین گفته اند که حاضران را قصاص
میرسد و اگر ولی مقتول طفل باشد و آن طفل پدری و جدی داشته باشد ایشان قصاص او نمیتوانند
کرد بلکه صبر کنند تا بالغ شود آن طفل و بعضی گفته اند که اگر مصلحت در تعجیل قصاص باشد قصاص باید کرد و چه ممکن
است که تاخیر سبب فوت قصاص شود و اگر بعضی از اولیا راضی بقصاص شوند و بعضی بخونبهای آن بعضی را
قصاص میرسد بشرطیکه حصه جماعتی را که بخونبها راضی شده اند بدهد و شرط نیست در قصاص کردن آنکه
در دار اسلام قصاص کنند چه اگر در دار کفر مسلمانی را بکشند از روی عمد قصاص لازم است و جائز است
محجور و مفلس را استیفای قصاص هرگاه بالغ و عاقل باشد و قرضخواهان ایشان را نمیرسد که مانع شوند
از قصاص کردن و وکیل کردن در قصاص جائز است پس اگر عزل کنند وکیل را پیش از آنکه عالم بعزل شود
و قصاص کند چیزی بر او لازم نیست فصل پنجم در قصاص اعضای آدمی بدانکه موجب قصاص اعضای
آدمی نیز تلف کردن آن عضو نیست یا آنچه در حکم تلف کردن باشد بچیزیکه غالب تلف کند اگرچه قصد
تلف نداشته باشد یا بغیر آنچه تلف کند غالب با قصد تلف کردن و ثبوت آن نیز بیکی از سه چیز است که در قصاص
نفس مذکور شد و در سوگند خوردن جهت قصاص اعضا میانه مجتهدین خلافست بعضی گفته اند در جائی
که خونبها بر او ثابت شود شش قسم باید خورد و اگر کمتر از خونبها باشد قیاس بشش قسم کند یعنی اگر نصف خونبها
باشد چون یک دست سه قسم باید خورد و اگر خونبهای اعضا کمتر از شش یک خونبها باشد چون انگشت یک
قسم باید خورد و بعضی از مجتهدین گفته اند که در قصاص اعضا نیز پنجاه قسم باید خورد بشرطیکه در خونبها
ثابت شود و اگر کمتر باشد از دیت بیست و پنج قسم باید خورد و شرطهای قصاص اعضا نیز همان شرط قصاص
نفس است با زیادتی یک شرط دیگر و آن مساوی بودن اعضاست در صحیح بودن و عدم آن پس دست
صحیح را بعوض دست شل نمیتوان برید اما اگر صاحب دست صحیح راضی شود بعوض دست صحیح دست شل او

جائز است بشرطیکه از سرایت ایمن باشد چه با خوف سرایت جائز نیست و اگر قصاص کنند و سرایت کند ضامن
است و عوض دست راست دست چپ جانی را میتوان برید مگر آنکه دست راست نداشته باشد و اگر دست
چپ هم نداشته باشد پای راست عوض دست راست او ببرند و اگر پای راست نداشته باشد پای
چپ او را باید برید و اگر کسی یک چشم داشته باشد یک چشم کسی را که دو چشم داشته باشد کور کند چشم او را
بعوض چشم او کور میتوان کرد و بر عکس یک چشم صحیح او را بعوض او کور باید کرد و بعضی گفته‌اند که نصف
خونبها نیز باید داد زیرا که یک چشم او بجای دو چشم است پس در کور کردن آن کل خونبها لازم است و اگر
کسی چنان کرده باشد که بینائی چشم کسی رفته باشد و حدقه بجای خود باشد کیفیت قصاص از و
بطریقیکه در حدیث وارد شده است که پنبه را تر کنند و بر پشت چشم او بگذارند و او را در برابر آئینه
گرمی که رو بآفتاب کرده باشند نگاه بدارند تا آنکه بینائی از چشم برود و حدقه بجای خود باشد و اقوی
در کیفیت قصاص درین صورت آنست که بهر طریق ممکن باشد جائز است و گوش صحیح را در عوض گوش کر
باید برید و بینی صحیح را در عوض بینی که بو نفهمد میتوان برید و ذکر مرد جوان را بعوض ذکر مرد پیر میباید برید
و ختنه کرده بعوض ختنه ناکرده باید برید و دندان کسی را که دندان دیگری را کنده باشد مثل آن را باید
کند بشرطیکه دندان آن کس کنده اند بیرون نیاید اما اگر بیرون آید قصاص نمیتوان کرد و رجوع درین باب باهل خبرت
باید کرد و اگر اهل خبرت گویند که دندان کنده شده دیگر بیرون نمی آید و بعد از قصاص کردن بخلاف عادت
بیرون آید بر او چیزی نیست و اگر دندان کسی را که اهل خبرت گویند که بیرون می آید کنده باشد ارشش لازم است و
دندان طفل را اگر کنده باشد انتظار بیرون آمدن باید کشید پس اگر بیرون نیاید قصاص لازم است و اگر بیرون آید
ارشش لازم است جهت مدتی که دندان نداشته باشد و اگر متغیر شده بیرون آید ارشش میگیرند و اگر طفل بمیرد پیش از آنکه مایوس شوند
از بیرون آمدن دندان او نیز ارشش لازم است و دندان اصلی را بجهت دندان زیادتی نمیتوان کند و همچنین نمیتوان دندان زیادتی را
عوض دندان زیادتی که در غیر محل آن باشد کند و اگر شخصی انگشت شخصی بریده باشد و دست دیگری را پس انگشت او را باید
برید آنگاه دست او را اگر انگشت بریدن سابق باشد و اگر بریدن انگشت دست سابق نباشد خونبهای انگشت را بصاحب انگشت
بدهند و هر عضوی که واجب باشد در و قصاص هرگاه یافت نشود خونبهای او را باید داد و ثابت میشود قصاص در خارصه
یعنی زخمیکه پوست سر را بشکافد و در باضعه یعنی زخمیکه در پوست سر فرو رفته باشد نیز قصاص ثابت میشود و در سمحاق یعنی زخمیکه از گوشت سر گذشته
باشد و به پوست نازک که بر استخوان پیچیده رسیده باشد نیز قصاص میرسد و در همه اینها طول و عرض را رعایت باید کرد اما قدر نزول اعتبار ندارد چه اعضا را
فربهی و لاغری است و تفاوت دارد و قصاص ثابت نمیشود در زخمی که استخوان را شکسته باشد یا از جائی بجائی دیگر نقل کرده
باشد بجهت آنکه استیفای آن ممکن نیست برای اینکه البته زیادتی و نقصان واقع میشود و در قصاص

و در حال قصاص بر دو طرف زخم را نشان باید کرد و از نشان اول تا نشان دوم باید برید و در هوای معتدل تا اگر سرایت محفوظ باشد و قصاص در غیر آهن جائز نیست و اگر در قصاص سرایتی بهم رسد ضامن نیست و جائز است قصاص کردن پیش از نیک شدن جراحت اگرچه صبر کردن تا نیک شدن بهتر است و بعضی از مجتهدین گفته که جائز نیست قصاص پیش از نیک شدن جهت احتمال آنکه سرایت بمردن ادا کند و چه در این صورت داخل میشود در قصاص نفس دوم هرگاه شخصی زخمی زند بر عضو شخصی و از بعد خوردن زخم بمیرد و مشتبه شود مردن بواسطه زخم یا مرض دیگر در آن قصاص نیست بلکه قصاص عضو ثابت است مطلب دوم در بیان خونبهای آدمی و در آن چند فصل است فصل اول در بیان آنچه موجب خونبها میشود بدانکه در شش صورت و هشت موضع خونبها باید داد اول کشتن آدمی هرگاه از روی خطا واقع شود مثل آنکه شخصی تیری بقصد حیوانی بیندازد و بر آدمی خورد و بکشد دوم کشتن آدمی از روی شبیه بعمد مثل آنکه شخصی را بواسطه ادب کردن چند چوب زند که عادة کشنده نباشد و اتفاقا بکشد او را سوم کشتن آدمی از روی عمد هرگاه از هر دو جانب بخونبها راضی شوند زیرا که در اصل شرع در این صورت قصاص لازم است اما اگر از هر دو جانب بخونبها راضی شوند جائز است و بعضی از مجتهدین گفته اند که ولی مقتول مخیر است میان قصاص و خونبها گرفتن و یا عفو کردن و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه ولی مقتول بخونبها گرفتن راضی شود واجبست بر قاتل خونبها دادن چهارم در صورتیکه کسی چاهی بکند بعدوان در ملک دیگری بی اجازت یا در راه مسلوک که مضر راهگذر باشد و دیگری نداند که چاه است و در چاه بیفتد آن کس که چاه کنده خونبها میدهد پنجم هرگاه دو سبب جمع شوند و یکی سابق باشد سابق ضامن خونبها است مثل آنکه کسی سنگی بر جائی بگذارد و دیگری چاهی بکند پس پای کسی بر سنگ آید و در چاه افتد سابق ضامن است و اگر یکی از ایشان در ملک خود سنگ گذاشته باشد یا چاه کنده باشد ضامن است خونبها را دیگری ششم طبیب ضامن خونبها است از مال خود اگر تلف کند بعلاج از نفس و عضو اگرچه احتیاط کرده باشد و اگرچه بیمار اذن داده باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر طبیب سعی تمام کرده باشد و حاذق باشد ضامن خونبها نیست و اگر بیمار ابراء ذمه طبیب کند پیش از مردن آیا خونبهای ساقط میشود مجتهدین را در این مسئله دو قول است هفتم کسی که خواب آلوده باشد و کسی را بکشد یا عضو کسی را تلف کند عاقله او ضامن خونبها اند و بعضی از مال آن کس گفته اند هشتم بردارنده متاع هرگاه بر کسی خورد و بکشد یا عضو او را تلف کند ضامنست از مال خود نهم کسیکه زن خود را در بغل گیرد یا جماع کند و بواسطه آن زن

بمیرد ضامن خونبهای اوست از مال خود دهم کسیکه غافل فریاد کند و بعد از آن طفلی دیوانه یا بیماری بیا صیحه او
نمیرد ضامن نیست که خونبهای او را از مال خود بدهد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند [illegible] ضامن اند یازدهم
کسیکه بر کسی افتد و بکشد کسی را ضامن خونبهای اوست از مال خود و اگر خود بمیرد هدر است و بعضی از مجتهدین گفته‌اند
که اگر در افتادن مضطر باشد خونبها بر عاقله اوست و اگر باعث افتادن خون او هدر است دوازدهم هرگاه طفلی را
از بلندی بر کسی اندازد و قصد کشتن نکند و غالب آن انداختن موجب کشته شدن نباشد و اتفاقا بکشد ضامن
خونبهای اوست از مال خود سیزدهم آنکه هرگاه کسی در راه تنگی بایستد در جاییکه ایستادن نباشد و کسی برو
خورد و بکشد او را ضامن خونبهای اوست چهاردهم هرگاه کسی از خانه بیرون آورد و صباح او را کشته
یابند ضامن خونبهای اوست هرگاه گواه نداشته باشد که باز او را بخانه او برده یا دیگری او را کشته و اگر مرده بیابند
آیا بر او خونبها هست یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر بیرون آوردن بالتماس کشته شده باشد بیرون آورنده
ضامن نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که درین صورت نیز ضامنست و اما اگر شخصی او را طلبید و دیگری از خانه بیرون
آید ضامن نیست پانزدهم زنی شیر دهنده هرگاه در خواب بر سر طفل بغلطد و او را بکشد عاقله او ضامن خونبهای
طفلست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر شیر دهنده گی از جهت افتخار قبول کرده از مال خود بدهد
و اگر جهت احتیاج قبول کرده خونبهای آن طفل را عاقله او میدهد و اقوی آنست که در هر دو صورت عاقله
او میدهند شانزدهم اگر شیر دهنده طفل شخصی را بگیرد که شیر دهد و در وقت رجوع نزاع شود میانه ولی طفل
و آن زن در آنکه آن شخص گوید که این فرزند من نیست و شیر دهنده گوید که این فرزند تست آنگاه ظاهر شود که دروغ گفته
درین صورت هرگاه فرزندی را که ایشان شناسند حاضر نسازد ضامن خونبهای آن طفلست هفدهم
هرگاه کسی بر کسی سوار شود و دیگری یکی از ایشان را بدندان گزد و او نفرت کند و سوار را بیندازد و بکشد
درین مسئله سه قولست اول آنکه خونبها بر آن کس است که بدندان گزیده و این از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست
دوم آنکه هر یک از گزنده و کسی که بر او سوار بوده ثلث خونبها میدهد و ثلث دیگر ساقط است چه او خود بعبث
سوار شد سوم آنکه اگر گزنده ملجا کرده باشد آن کس را در انداختن بحیثیتی که بی اختیار نفرت کرده باشد
خونبها بر گزنده هست و اگر چنین نباشد خونبها بر کسی هست که انداخته است و این قول سیم اقوی است
هجدهم هرگاه زن شخصی دیگری را در خانه پنهان کرده باشد و بر شوهر ظاهر شود و آن شخص را بکشد
و زن شوهر را بعوض او بکشد خونبهای آن شخص را زن میدهد بر قول بعضی از مجتهدین و اقوی
آنست که خونبهای آن شخص هدر است و زن را بعوض شوهر میکشند نوزدهم هرگاه شخصی که طفلی را با زن

ولی خواهد شنا یا و جهد پس آن طفل غرق شود ضامن خونبهای طفلست خواه تقصیر کرده باشد و خواه نکرده باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر بی تقصیر باشد ضامن نیست بیستم هرگاه کسی در راه مسلمانان بنائی احداث کرده باشد یا سنگی گذارد و راه تنگ شد و شخصی بسبب آن کشته شود ضامن خونبهای آن شخص است هرگاه بی اذن امام احداث کرده باشد و اما اگر راه وسیع باشد و امام اذن داده باشد ضامن نیست بیست و یکم اگر دیوار کج شده شخصی بر سر کسی افتد و بکشد و آن کس عالم باشد و ممکن باشد که اصلاح کند آنرا و نکند ضامن خونبهای اوست بیست و دوم هرگاه ناودان خانه یا پنجره که بر راه مسلمانان داشته باشد و با علم صاحبخانه بیفتد و کسی را تلف کند ضامن خونبها است و اگر بی علم صاحبخانه و تقصیر او کسی را تلف کند خلافست میانه مجتهدین اقرب آنست که ضامن نیست بیست و سوم هرگاه کسی آتشی در ملک خود روشن کند در غیر روزی که باد باشد زیاده از قدر احتیاج و سرایت کند بتلف دیگری ضامن خونبهای کسی است که بسوزد و همچنین اگر در روزهای باد در ملک خود آتش روشن کند و همچنین اگر در غیر ملک خود آتش روشن کند و سرایت کند بدیگری بیست و چهارم هرگاه شخصی تقصیر در حفظ چارپای خود کند و آن چارپا کسی را بکشد ضامن خونبهای آن کس است اگر چارپا تلف کرده چه واجبست بر صاحب چارپای مست شده و درنده محافظت اینها بیست و پنجم هرگاه شخصی را بضیافت طلبد و سگ درنده او آن شخص را تلف کند ضامن خونبهای اوست اگرچه بعد آمدن که سگ او درنده است بیست و ششم هرگاه کسی بر چارپائی سوار شود یا آن چارپا که در دست داشته باشد و بکشد و صاحب آن چارپا همراه آن چارپا نباشد بسر و دستها کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست اما آنچه بپاها تلف کند ضامن نیست بیست و هفتم هرگاه سواری یا کسی اسپی در دست داشته باشد و ایستاده باشد بدست یا بسر یا بپای آن چارپا کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست و اگر دو کس سوار باشند هر دو مساوی اند در ضامن بودن خونبها هرگاه یکی طفل یا بیمار نباشد بیست و هشتم هرگاه صاحب چارپا کاری کند که چارپا او را رم کند و کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست بیست و نهم هرگاه کسی کاری بکند که عقل کسی برطرف شود ضامن خونبهای اوست و اگر بعد از گرفتن خونبهای عقل او بحال خود باز آید خونبها را از او نمیتوان گرفت سی ام هرگاه کسی کاری کند که گوشهای کسی کر شود که چیزی نشنود بشرطیکه مایوس شود از شنیدن او چیز را خونبهای او باید داد و اگر مایوس نباشد از شنیدن بلکه ممکن باشد که بعد از مدتی بشنود انتظار باید کشید سی و یکم هرگاه کسی کاری کند که هر دو چشمهای آن کس چیزی نه بیند خواه حدقه بحال خود باشد و خواه نباشد ضامن خونبهای اوست سی و دوم هرگاه کسی کاری کند که کسی هیچ بوی را نشنود ضامن

خونبهای اوست واعتبار رجال وبهوبها مخنث وبد میتوان کرد واگر بایبها معلوم نباشد بقیاس عمل کنند
ودر بعضی از احادیث وارد شده که حضرت امیر المؤمنین ع فرموده که کهنه سوخته را [illegible] باغ او بریزند اگر [illegible]
او بر آب شود دروغ میگوید سی و سوم انکه کسی کاری بکند که ذائقه کسی [illegible] بر قول بعضی از مجتهدین
سی و چهارم انکه کسی کاری کند که در وقت جماع منی او بدشواری آید سی و [illegible] انکه کسی کاری کند که زن
حامله نشود سی و ششم انکه کسی کاری کند که همیشه بول شخصی منقطع نشود بر قول بعضی از مجتهدین سی و هفتم
انکه کسی کاری کند که شخصی حرف نتواند زد و زبان داشته باشد [illegible] بعضی از حروف را تواند گفت
وبعضی را نتواند گفت قیاس بیست وهشت حرف باید کرد سی و هشتم انکه کسی کاری کند که هر دو استخوان
که دندانهای آدمی دران نشانیده وریش بر رو رویئده بشکند هر که دندانها بان نباشد سی و نهم
انکه کسی کاری کند که گردن کسی راست بشکند و همچنان کج بماند چهلم انکه کسی کاری کند که بگلوی شخصی چیزی فرو
برود چهل و یکم انکه هر دو دست کسی را از بند دست که آنرا [illegible] گویند چهل و دوم انکه کسی هر دو استخوان
دست را که آنرا ذراع گویند تا مرفق از دست ببرد چهل و سیم انکه کسی هر دو بازوی کسی را با دوش
جدا از دست ببرد چهل و چهارم انکه کسی پشت شخصی را بشکند و همچنین است حکم اگر کسی را کوفت
کند که قادر بر نشستن نباشد چهل و پنجم انکه کسی زخمی زند بر دیگری و [illegible] های پشت بریده
شود چهل و ششم انکه کسی هر دو پستان زنی را ببرد و همچنین است حکم در بریدن سرهای پستان
بقول بعضی از مجتهدین چهل و هفتم انکه کسی ذکر کسی را ببرد از بیخ یا حشفه کسی را ببرد اگر چه عنین باشد
چهل و هشتم انکه خصیه کسی را ببرد چهل و نهم انکه کسی هر دو طرف فرج زن را ببرد خواه صحیح باشد آن زن
وخواه علت دار چون رتقا وخواه بکر وخواه غیر بکر وخواه بزرگ باشد وخواه کوچک پنجاهم انکه کسی
زنی را دخول بکند وموضع بول وغائط یا مخرج بول وحیض او را بدست یکی کند خواه
شوهر باشد وخواه اجنبی وخواه بالغ باشد وخواه غیر بالغ باشد اما در بالغ اگر شوهر
باشد خونبها ساقط است پنجاه ویکم انکه هر گاه هر دو نشستنگاه کسی را ببرد که تا استخوان
برسد پنجاه و دوم انکه هر دو پای شخصی ببرد تا مفصل ساق پنجاه
وسوم انکه کسی انگشتان هر دو دست کسی را ببرد که کف را بگذارد و پنجاه
وچهارم انکه کسی انگشتان پایها را ببرد و پاشنه را بگذارد و پنجاه و
پنجم انکه هر دو ساق پایهای کسی را تا زانو

جدا کند پنجاه و ششم آنکه کسی هر دو زانوی کسی را ببرد تنها اما اگر با ساقین ببرد در هر دو یک خونبها لازم است
پنجاه و هفتم آنکه کسی [illegible] را بر آدمی بشکند و سبب آن شود که همیشه غایط آید پنجاه و هشتم آنکه کسی بکارت
بکری را با انگشت ببرد [illegible] او دریده شود بر قول بعضی از مجتهدین پنجاه و نهم آنکه کسی بینی کسی را ببرد
یا بشکند و فاسد شود و شصتم آنکه کسی کاری کند که موی ریش کسی بیرون نیاید شصت یکم کسی کاری
کند که موی سر کسی بیرون نیاید شصت و دویم آنکه کسی پلکهای هر دو چشم کسی را ببرد شصت و سیوم
آنکه کسی موهای تیره های هر دو چشم را بریزاند و دیگر بیرون نیاید شصت چهارم آنکه هر دو لب کسی را ببرد
شصت و پنجم آنکه کسی زبان کسی را از بیخ ببرد شصت و ششم آنکه کسی بیست هشت دندان کسی را بشکند
شصت و هفتم آنکه کسی کاری کند که طفل تمام خلقت که متحرک شده باشد از شکم زنی بیفتد شصت و هشتم
آنکه شخصی را در ماههای حرام بکشد چه درین صورت خونبهای با یک دیه جهت کشتن و ثلث خونبها جهت کشتن
در ماههای حرام و همچنین است حکم در حرم مکه بر قول بعضی از مجتهدین مطلب سیوم در بیان خونبهای اعضای آدمی
و آن بر پنج قسم است قسم اول آنچه سبب نصف خونبها می شود و آن بیست امر است اول آنکه کاری
کند که موهای ابروی کسی [illegible] دویم آنکه یک چشم کسی را کور کند سیوم آنکه یکدست کسی را ببرد تا بند چهارم آنکه
ذراع کسی را ببرد تا مرفق پنجم آنکه یک بازوی کسی را ببرند تا کتف هرگاه اینها را تنها ببرند اگر یکدفعه اینها
را تا کتف ببرند ششم موجب نصف خونبها بر قول بعضی از مجتهدین ششم آنکه یکپای کسی را ببرند تا مفصل ساق
هفتم آنکه یکساق پای کسی را ببرند تا زانو هشتم آنکه زانوی کسی را ببرند و اگر یکدفعه یکپای تا زانو
ببرند هم موجب نصف خونبهاست نهم آنکه یک استخوان رو را که دندانهای در روست بشکند یا ببرند دهم
آنکه یکی از لبهای شخصی را ببرند بر قول بعضی از مجتهدین یازدهم آنکه یک پستان زن را ببرند دوازدهم
آنکه یک خصیه شخصی را ببرند بر قول بعضی از مجتهدین سیزدهم آنکه یکطرف فرج را ببرند چهاردهم آنکه
یکطرف نشستنگاه را ببرند پانزدهم آنکه کاری بکند که یک گوش کسی چیزی نشنود شانزدهم آنکه
یک گوش کسی را ببرند هفدهم آنکه کاری کند که یک چشم کسی چیزی نه بیند هجدهم آنکه کاری
کند که غده های چشم کسی برود نوزدهم آنکه کاری کند که کسی از یک سوراخ بینی چیزی بوی نشنود
بیستم آنکه دو سوار از ادبار و پیاده در اثنای دویدن بر یکدیگر خورند و هر دو کشته شوند
ورثه هر یک نصف خونبها از یکدیگر میگیرند قسم دوم آنکه موجب خونبها و دو ثلث خونبهاست
و آن در صورتیست که کسی پشت کسی را بشکند و سبب آن شود که هر دو پا شل شود قسم سوم آنچه در دو

دو خونبها باید داد و آن پنج امر است اول شکستن هر دو استخوان که دندانها در [illegible] است دوم هرگاه
پشت کسی بشکنند که از جماع کردن بیفتد سوم هرگاه چیزی بر شخصی زنند که عقل [illegible] که هرگاه چیزی
بر گوش کسی زنند و گوشش فاسد و کر شود یا هر دو گوش کسی را ببرند پنجم هرگاه بینی [illegible] ببرند و دیگر بیماری
قسم چهارم آنچه موجب خونبها و زیادتی ارش است و آن وقتی است که پستان [illegible] را ببرند و شیر ان منقطع
شود قسم پنجم آنچه موجب دو ثلث خونبهای شود و آن چهار امر است اول بریدن لب پایین شخصی بر قول
بعضی از مجتهدین دوم هرگاه کاری کند که هر دو لبهای شخصی [illegible] شود و از خلقت طبیعی درازتر شود سوم
هرگاه پلکهای بالای چشم را زائل کنند بر قول بعضی از مجتهدین چهارم بریدن [illegible] چپ شخصی است بر قول بعضی از مجتهدین
قسم ششم آنچه موجب ثلث خونبها است و آن چهار امر است اول بریدن لب بالا بر قول بعضی از مجتهدین
دوم زائل ساختن پلکهای پایین چشم شخصی بر قول بعضی از مجتهدین سوم برطرف کردن حائلی که میان دو
سوراخ بینی است چهارم زبان گنگ را بریدن پنجم تیر از هر دو سوراخ بینی گذرانیدن که سوراخ آن هم
نیاید ششم هرگاه پشت کسی را بشکنند انگاه نیک شود هفتم انکه کاری کند که بول کسی منقطع شود انگاه
نیک شود هشتم بریدن ذکر عنین نهم بریدن خصیهٔ راست کسی بر قول بعضی از مجتهدین دهم هرگاه بکارت زنی
را بانگشت ببرند و بول و غایط او بند شود یازدهم هرگاه چیزی بر شکم کسی نهند که بول و غائط او بیرون
آید دوازدهم بریدن انگشت نر خواه از دست خواه از پای بر قول بعضی از مجتهدین سیزدهم هرگاه کسی زخمی
بر کسی زند که باندرون شکم او برود چهاردهم انکه کسی زخمی بر کسی زند که بخریطهٔ دماغ او برسد بر قول بعضی از
مجتهدین قسم هفتم انکه موجب ربع خونبها میشود و آن سه امر است اول تراشیدن یکی از دو [illegible] و
دوم بریدن هر دو سر پستان مرد سوم برطرف ساختن موی مژه یکی از دو چشم قسم هشتم انکه موجب
خمس خونبها میشود و آن دو امر است اول هرگاه تیر از دو سوراخ بینی کسی بگذرانند و بعد از ان جراحت او
بهم می آید دوم هرگاه شش کس در آبی شنا کنند و یکی غرق شود بر هر یکی از ان پنج کس باقی خمس خونبهای
آن غرق شده واجب است بر قول بعضی از مجتهدین قسم نهم انچه سه خمس خونبها در او لازم است چون شکستن
دوازده دندان پیشین شش از بالا و شش از پایین که ابتدای دندان پیش باشد و انتهای دندان آن پیشتر و شش
بالا بطریق مذکور قسم دهم انچه در دو خمس خونبها لازم است و آن دو امر است اول شکستن دوازده
دندان که از دندانهای پیش نباشد دوم هرگاه کاری بکند که هر دو خصیهٔ شخصی بزرگ شود قسم یازدهم
انکه در چهار خمس خونبهاست و آن در صورتیست که کسی کاری کند که هر دو خصیهٔ شخصی بزرگ شود که قادر

بران نباشد که در رفتن [illegible] تا رانزدیک بگذارد قسم دوازدهم آنکه موجب صدیس خونبها است وآن صدونیست
که از یک [illegible] چیزی بگذارد وانگاه آن جراحت آن نیک شود قسم سیزدهم انچه موجب عشر خونبها
است وآن [illegible] اول بریدن انگشت خواه از پا وخواه از دست [illegible] بیندن
از یک سوراخ بینی [illegible] نیک شود سوم آنکه کسی کاری کند که طفل تمام [illegible]
باشد از شکم بیندازد خواه [illegible] باشد خواه زن خواه جهود باشد وخواه نصارا خواه آزاد باشد وخواه بنده
چه در اینها عشر خونبها [illegible] لازم است چهارم بریدن سر مسلمان مرده پنجم آنکه زخمی بر آدمی زنند
که باستخوان رسیده باشد واستخوان را شکسته باشد قسم چهاردهم انچه در و نصف عشر خونبها است که پنجاه
مثقال طلا باشد چون شکستن یکی از دوازده دندان پیش شش از بالا و شش از پایین که ابتدای آنها
از دندان پیش باشد وانتهای آن دندان نیش قسم پانزدهم انچه در و نصف نصف عشر خونبها است
که بیست وپنج مثقال طلا باشد وآن دو امر است اول شکستن یکی از شانزده دندان غیر از دندان پیش
که مذکور شد دوم شکستن ضلعی که نزدیک دل باشد قسم شانزدهم انچه در و ثلث خونبهای آن عضو لازم
است وآن ده امر است اول آنکه کاری کند که چشم کور کسی فرو رود چه در و ثلث خونبهای چشم صحیح است
دوم بریدن نرمی بر [illegible] در حدیث آمده که ثلث خونبهای گوش صحیحست سوم شل ساختن بینی کسی
چهارم کندن دندان یاد [illegible] شخصی چه دران کندن ثلث خونبهای دندان اصلی است اگر تنها کنده باشد اما اگر
با دندان اصلی کنده باشد چیزی درین لازم نیست پنجم بریدن انگشت زیادتی چه دران ثلث خونبهای انگشت
اصلی است ششم شل کردن انگشت کسی چه دران ثلث خونبهای انگشت صحیح است هفتم کوفتن استخوان
عضوی چه دران ثلث خونبهای آن عضو لازم است هشتم شکافتن هر دو لب آدمی بطریقی که دندانها
نمایان شود [illegible] خونبهای هر دو لب لازم است خواه تمام لبها شکافته باشد وخواه بعضی نهم بریدن
انگشت [illegible] بعضی از مجتهدین دهم شکافتن یکی از لبها دران ثلث خونبهای لب لازم است قسم
[illegible] هم انچه در و دو ثلث خونبهای آن عضو لازم است وآن چهار امر است اول شل گردانیدن انگشتان
صحیح خواه از دست وخواه از پا دوم کندن ناخن انگشتان وبیرون آمدن آن سیاه سوم آنکه
استخوان عضوی را بشکنند وآن عضو باطل شود چهارم هرگاه کاری کند که شخصی را آنکه نصف
روز بول او منقطع نشود قسم هجدهم انچه در خمس خونبهای آن عضو بر و لازم است وآن چهار
امر است اول شکستن هر عضوی دوم هرگاه زخمی زند بر عضو شخصی که استخوان را ظاهر سازد

چه دران خمس خونبهای شکستن آن عضو لازم است سوم انکه کاری کند که بهبا شکافته شود و بعد ازان نیک شود [illegible] دران خمس خونبهای
چهارم شکافتن یک لب و بعد ازان نیک شود چه پس دران خمس خونبهای یک لب است [illegible] انچه دران چهار خمس
خونبهای [illegible] عضوی لازم است و آن دو امر است اول هرگاه [illegible] را بشکند انگاه
نیک شود دوم هرگاه استخوان عضوی را بکوبند انگاه نیک [illegible] چهار خمس خونبهای
کوفتن لازم است قسم بیستم انچه هشت یک خونبها دران لازم است [illegible] بریدن یک سر
پستان مرد قسم بیست و یکم انچه در وی یک شتر لازم است [illegible] آن زخمی است در سر که پوست
را بشکافد قسم بیست و دوم انکه دران دو شتر است چون دامیه آن زخمی است در سر که
از پوست گذشته باشد و بگوشت رسیده باشد و بسیار فرو نرفته باشد قسم بیست و سیم
باضعه که دران سه شتر لازم است و آنرا نیز متلاحمه گویند و آن زخمی است در سر که آن از گوشت
فرو رفته باشد قسم بیست و چهارم انکه دران چهار شتر لازم است چون سمحاق بکسر سین و سکون میم
و آن زخمی است در سر که از گوشت گذشته باشد و بپوست نازکی که استخوان را پوشیده رسیده باشد
و دران چهار شتر لازم است که مذکور شد قسم بیست و پنجم انچه دران پنج شتر لازم است و آن موضحه
است و آن زخمی است که در سر باستخوان رسیده باشد و استخوان را ظاهر کرده باشد قسم بیست و
ششم انچه دران ده شتر لازم است چون هاشمه که آن زخمی است که در سر باستخوان رسیده باشد
و استخوان را شکسته باشد و منقله که استخوان را از جائی بجائی دیگر نقل کرده باشد
قسم بیست و هفتم انکه دران سی و سه شتر لازم است چون مامومه و آن جراحتی است
در سر که بخریطه که دماغ آدمی درانجا است رسیده باشد و آن را ام الراس گویند و بعضی
از مجتهدین سی و سه شتر و ثلث شتر گفته اند که ثلث خونبها است قسم بیست و هشتم
انکه دران سی و سه شتر و ثلث شتر و زیادتی ارش لازم است چون دامغه
و آن زخمی است در سر که خریطه دماغ را بشکافد و دور است از آدمی که باین جراحت
زنده باشد قسم بیست و نهم انکه در خونبهای او قیاس بان عضو باید کرد
چون خارصه دست مثلا چه دران نصف شتر باشد قسم سی ام انچه در
ده مثقال طلا لازم است و آن سه امر است اول شکستن [illegible] که
نزدیک بازو باشد دوم منی را بی رخصت زن از او دائمی [illegible] بیرون فرج آوردن

[illegible] و دران [illegible] است گوشت دران [illegible] پنج شتر است [illegible] شتر دران [illegible] است [illegible] سی [illegible] شتر [illegible] ابو جعفر [illegible] و علامه [illegible] الاحکام [illegible] شتر [illegible] سی [illegible] شتر [illegible] قال الصر ۱۲

چه درین صورت [illegible] لازم است برا[illegible] که ده مثقال طلا بان زن بدهد سوم آنکه کسی کاری کند که سبب آن شود
که منی خود را در خارج [illegible] بریزد [illegible] قسم سی و یکم آنچه در ده بیست مثقال طلا لازمست و آن آنست که کسی
کاری کند که نطفه بعد از آنکه [illegible] قرار گیرد بیفتد قسم سی و دوم آنچه در وچهل مثقال طلا لازمست و آن
آنست که کسی کاری کند که از شکم زنی نطفه بعد از آنکه علقه یعنی خون بسته شده باشد بیفتد قسم سی و سوم
آنچه در و شصت مثقال طلا لازمست و آن آنست که کسی کاری کند که از شکم زنی نطفه بعد از آنکه مضغه
شده باشد یعنی مانند گوشت [illegible] شده باشد بیفتد قسم سی و چهارم آنچه در و هشتاد مثقال طلا لازمست
و آن چنانست که کسی کاری کند که از شکم زنی طفلیکه استخوان داشته باشد بیفتد قسم سی و پنجم آنچه در و صد مثقال
طلا است و آن چنانست که کسی کاری کند که طفلی کامل و تمام خلقت که متحرک نشده باشد بیفتد و اگر مادر طفل
خود را انداخته باشد خونبهای هر قسمی که مذکور شد لازم است که به پدر بدهد مطلب چهارم در بیان آنکه در چند
موضع نصف خونبها گرفتن ساقط است و در چند موضع تمام خونبها ساقط است بدانکه در بیست و دو
موضع که خونبها تمام ساقط میشود و در دو موضع نصف خونبها ساقط میشود و اما آن بیست و دو موضع
که خونبها تمام ساقط میشود اول آنکه ولی مقتول عفو کند قاتل را از خونبها و اگر ولی نداشته باشد امام ولی
اوست و آیا امام را میرسد که عفو کند میانه مجتهدین خلافست دوم آنکه شخصی تیری اندازد و هر گاه بشخصی گوید
که بپرهیز حذر باش و آن شخص حذر نکند و تیر بر او خورد و بکشد سوم آنکه دو بنده سوار یا پیاده در اثنای دویدن
بر یکدیگر خورند و بمیرند چهارم آنکه بار کسی را از بلندی بیندازد و در زیر کسی را بکشد پنجم آنکه خود را کسی بر
سر کسی اندازد و خود کشته شود ششم آنکه کسی بخانه کسی آید بدزدی کردن و کشته شود هفتم حرامی
بر سر مسلمانان آیند و کشته شوند هشتم آنکه کسی را جهة قصاص بکشند نهم آنکه مقتول کافر حربی باشد
یا ذمی باشد که بشرایط جزیه عمل نکند دهم آنکه مسلمانی باشد که کفار اسیر کنند او را و ممکن نباشد فتح
جز بکشتن آنها یازدهم آنکه زن شخصی دیگری را بخانه خود برد و پنهان کند و شوهر او واقف شود و بکشد
او را دوازدهم آنکه کسی در راه وسعی باذن امام بنائی احداث نماید یا سنگی نصب کند و بسبب آن
کسی کشته شود سیزدهم آنکه ناودان یا پنجره شخصی که بر سر راه نصب کرده بی علم او بیفتد و کسی را
بکشد چهاردهم آنکه کسی در روزی که باد نباشد در ملک خود بقدر احتیاج آتشی روشن کند و سرایت کند
بسوختن کسی پانزدهم آنکه چارپای شخصی که بر او سوار باشد یا میکشیده باشد بپا بپای او کسی را
بکشد شانزدهم آنکه شخصی هر دو دست کسی را قطع کرده باشد و خونبها از و نگیرند آنگاه او را

[illegible] هم آنکه شخصی هر دو دست کسی را ببرد و خونبهای [illegible] او را عوض آن [illegible]

[illegible] کند خونبها ساقط میشود و [illegible] هم آنکه شخصی هر دو [illegible] خونبها بگیرد آنگاه سرایت کند

[illegible] را اگر عفو کند خونبها ساقط است [illegible] و هم آنکه شخصی [illegible] خونبهای [illegible] ببرد آنگاه دستهای آن کس [illegible]

[illegible] سرایت کند چه در این صورت ولی [illegible] میتواند کشت [illegible] ولی خونبها از مال او [illegible]

[illegible] ششم هر گاه دو دست غلامی که خونبهای او [illegible] باشد ببرند آنگاه آن غلام آزاد شود آنگاه بمیرد

قصاص میتوانند کرد و ورثه غلام اگر عفو کنند خونبها نمیتوانند گرفت زیرا که خونبهای دست آن غلام مال آقای غلام است هفتم هر گاه کسی نصف

بکشد بیست و دوم هر گاه کسی بعد البلوغ کسی را کشته باشد و بمیرد [illegible] قول بعضی از مجتهدین [illegible] و موضع

خونبها ساقط میشود اول آنکه دو نفر دانادوش یا پیاده که در رو بدن یکدیگر خورند و هر دو کشته شوند چه ورثه هر یک نصف خونبها

بدهند سوم آنکه زنی دست مردی را ببرد و بعوض آن هر دو دست زن را ببرند آنگاه سرایت کند بمرد و بمیرد آنگاه ولی مرد اگر

عفو کند نصف خونبها ساقط است مطلب پنجم در بیان مقدار خونبهای قتل عمدا و خطا و شبیه بعمد و آن هفت قسم است قسم اول

خونبهای مرد مسلمان اگر چه طفل باشد بدانکه خونبهای مرد مسلمان در صورتی که کسی او را بغیر حق عمدا کشته باشد از هر دو طرف

خونبها اصح یکی از شش چیز است اول صد شتر که پنجساله داشته باشد یا بیشتر که علت نداشته باشد و لاغر نباشد و قیمت هر یک ده مثقال

طلا باشد یا صد و بیست درهم است دویم دویست گاو که در عرف نهار گاو گویند سوم دویست حله هر حله دو جامه است برد یمنی

و معتبر است که هر دو جامه برد و صادق آید چهارم آنکه هزار گوسفند بطریق تفکیه در گاو مذکور شد و میباید که قیمت هر یک گوسفند ده مثقال طلا

باشد یا صد و بیست درهم پنجم هزار مثقال طلای شرعی خالص ششم ده هزار درهم شرعی نقره و فرقی نیست در این شش چیز میان قتل

عمد و شبیه بعمد و خطا مگر سه چیز اول این شترها چه در صورتیکه بخطا و شبیه بعمد کشته باشد صد شتر میباید داد و باین طریق که در حدیث

صحیح بتصریح آن وارد شده بیست شتر ماده یکساله و بیست شتر نر دو ساله و سی شتر دو ساله و سی شتر سه ساله و در شبه بعمد آنچه در

حدیث وارد شده چهل شتر پنجساله است و سی شتر سه ساله و سی شتر دو ساله باید داد دوم آنکه در صورتیکه بعمد یا شبه بعمد کشته باشد

خونبها را از اصل مال خود میدهد و در صورتیکه بخطا کشته باشد عاقله او میدهند و [illegible] معنی عاقله در خاتمه مذکور میشود سوم آنکه

در قتل عمد خونبها را در یکسال میگیرند و ابتدای سال از وقت کشتن است و در آخر سال [illegible] در زیاده از یکسال دادن جایز نیست مگر برضای

ورثه مقتول بخلاف قتل خطا که در سه سال هر سال ثلث خونبها از عاقله باید گرفت در آخر سال و در شبیه بعمد در دو سال

از مال قاتل باید گرفت در آخر سال و در خونبهای [illegible] هر گاه اظهار اسلام کند خلافست بعضی از مجتهدین گفته اند که مثل

خونبهای مسلمانانست و بعضی گفته اند که مثل یهود هشتصد درهم است قسم دوم خونبهای زن مسلمان و آن نصف خونبهای

مرد است یعنی پنجاه شتر یا صد گاو یا پانصد گوسفند یا صد حله یا پانصد مثقال طلا یا پنج هزار درهم نقره و در خونبهای

اعضا چنانچه مذکور شد میان زن و مرد فرقی نیست تا آنکه خونبهای آن عضو بثلث خونبهای مرد برسد آنگاه خونبهای عضو

زن نصف خونبهای مرد است قسم سوم خونبهای خنثی و آن سه ربع خونبهای مرد است قسم چهارم خونبهای زنی که طفل در شکم

[illegible] باشد چه در خونبهای آن [illegible] پنج خونبهای مرد آزاد [illegible]
قسم ششم خونبهای [illegible] صد درم شرعیت قسم هفتم خونبهای [illegible]
آزاد زیاده نباشد و خونبهای [illegible] به قیمت [illegible] در خونبهای [illegible] آزاد [illegible]
آزاد باشد در غلام نصف قیمت [illegible] بحسب شرع خونبهای [illegible]
قیمت او پس آنچه در غلام قیمت کند [illegible] باید داد و اگر غلام شخصی زخمی از روی خطا بر کسی زند
باشد آقای غلام اختیار دارد که غلام را [illegible] یا قیمت آنرا بگیرد و اگر شخصی غلام شخصی را زخمی زند که خونبهای آن مساوی قیمت
باشد آقای غلام اختیار دارد که غلام [illegible] آن بگیرد یا آنکه غلام را نگهدارد و چیزی نطلبد مطلب ششم در بیان آنچه
سبب ارش یعنی تفاوت در صحیح بودن و معیوب بودن عضو آدمی شود بدانکه در شانزده موضع ارش لازم است اول آنکه کسی [illegible]
بزند که بسبب آن چیزی گلوی شخص فرو نرود دوم آنکه کسی پشت دیگری را بشکند آنگاه نیک شود سوم آنکه کسی کاری کند که [illegible]
[illegible] کسی بریزد بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی در این صورت خونبها گفته اند چهارم آنکه کسی بعد از بریدن انگشتان کسی کف [illegible]
پنجم آنکه بعد از بریدن کف دست کسی از استخوان چیزی ببرد ششم آنکه دست زیادتی کسی را ببرد هفتم آنکه بریدن سرهای پستان
بر قول بعضی از مجتهدین هشتم بریدن کف [illegible] در مثل پشت [illegible] دهم آنکه چیزی در [illegible]
کسی [illegible] که بول یا غایط او بیرون آید یازدهم هرگاه کسی کاری کند که گوش کسی چیزی نشنود آنگاه نیک شود یا دوازدهم آنکه
کسی کاری کند که بول کسی منقطع شود آنگاه نیک شود سیزدهم آنکه پستانهای زنی را ببرند و شیر از او منقطع شود یا [illegible]
[illegible] در این صورت خونبها با زیادتی ارش باید داد چهاردهم هرگاه کسی زخمی بر دیگری زند که [illegible] دماغ او [illegible]
صورت ثلث خونبها با ارش باید داد پانزدهم هرگاه سیلی بر روی کسی زند که روی او سرخ یا زرد یا سیاه شود بر قول بعضی
از مجتهدین و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر سرخ شود یک مثقال و نیم طلا باید داد و اگر سیاه شود شش مثقال طلا و اگر زرد شود [illegible]
مثقال طلا و بعضی [illegible] گفته اند که اگر [illegible] در بدن آدمی [illegible] شود نصف آنچه گفتند باید داد و اطلاق [illegible]
شانزدهم حیوان کسی [illegible] تفاوت عیب ناک شدن [illegible] شانزدهم هرگاه حیوانی را تلف کنند [illegible]
دو قسم است قسم اول آنکه قابل کشتن باشد و آن بر دو قسم است اول آنکه گوشت او را خورند چه در این صورت [illegible]
کشته و زنده را باید داد و آیا مالک او در این صورت میرسد که گوسفند کشته را بردارد و قیمت آن [illegible]
در این مسئله [illegible] اگر تفاوت نداشته باشد و اگر مفروض عدم قیمت باشد مثل آنکه گوسفندی او در صحرائی کشته باشند که کسی از گوشت
او منتفع نشود قیمت آنرا باید داد دوم آنکه گوشت او حرام باشد چه قیمت آنرا باید داد در روزی که کشته اند [illegible] قیمت آنچه از مرده
قیمت دارد چون موی و پشم و پر و مانند آن [illegible] اگر کشنده غاصب نباشد و اگر غاصب باشد بعضی از مجتهدین گفته اند که قیمت اعلی
را از روز غصب تا روز تلف میدهد قسم دوم آنکه قابل کشتن نباشد و آن بر پنج قسم است قسم اول سگ شکاری و در آن چهل درهم
باید داد و بر قول بعضی از مجتهدین [illegible] گفته اند [illegible] قیمت آنرا باید داد دوم [illegible] که گله را محافظت کند و در آن یک بره [illegible]